آینده‌نگر
۱۶۸
آینده‌نگر
ماهنامه اقتصادی | قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۶۸ | مرداد ۱۴۰۵
ISSN:2322-3316



بالا، بالا، بالاتر

نرخ تورم تا چه اندازه می‌تواند افزایش پیدا کند؟

سرمقاله؛
محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران

۸ دغدغه فعالان اقتصادی

تاملی بر پیمایش اتاق تهران
درباره نیازهای بنگاه‌های اقتصادی در دوران پساجنگ


اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM
اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr
تلگرام: t.me/TehranChamber
آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸
۱۳۶۳
مرکز تماس اتاق تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE,
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE
Since 1804
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

آینده‌نگر شماره ۱۶۸ . مرداد ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

مدیرمسئول: مسعود خوانساری — رئیس شورای سیاست‌گذاری: محمود نجفی عرب

شورای سیاست‌گذاری: فریدون وردی‌نژاد، بهمن عشقی، مصطفی درویشی، ابراهیم بهادرانی شهاب جوانمردی، رامین خسروخاور، عطاالله اشرفی اصفهانی

سردبیر: بهراد مهرجو — معاون سردبیر: ولی خلیلی

تحریریه: محمد عدلی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، سعید ارکان‌زاده، آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان نسیم بنایی، مریم بابایی، فاطمه صدقی، فاطمه برزگر، آرش پارساپور و زهرا بارانی

پادکست: کریم نیکونظر

آتلیه طراحی

مدیر هنری: رضا دولت‌زاده — ویراستاری: بابک آتشین‌جان

کمیک‌آرتیست: ساناز سهیلی، عارفه ازگلی — ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آینده‌نگر می توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.

Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالد اسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰



برای دریافت اشتراک

آینده‌نگر

با شماره

۱۸۶۶

تماس بگیرید



بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله
۸ دغدغه فعالان اقتصادی ۰۴

کامنت
فوتبال: عرصه‌ای برای بازخواست سیاستمداران ۰۷

کمیک‌استریپ
نفس تولید به شماره افتاد ۱۷

کمیک‌استریپ ۲
خالق کیفیت و سرعت ۲۵

باشگاه
سرمایه‌گذاری در بستر آشفتگی ۳۳

پرونده
فرصت بازسازی فناورانه ایران ۳۷

راهبرد
تولید در شرایط تعلیق ۵۵

آینده ما
بازار نیمه جان کار ۶۱

توسعه
درس‌های بازسازی ۷۱

ذره‌بین
حمله به آینده ۸۵

آکادمی
ضرورت اصلاح حکمرانی انرژی ۹۷

فردا
تب طلا روی درجه صفر و یک ۱۱۱

شکست
زوال یک استارت‌آپ ۱۲۱

تجربه
اشتباه ۳۷ میلیارد دلاری بزرگ‌ترین ناشران جهان ۱۲۷

کارآفرینان
خالقان آشامیدنی‌های محبوب ۱۳۵

عصرجدید
از آینده نباید ترسید ۱۴۵

درس‌ها
قمار با رویای ماندلا ۱۵۱

آینده‌پژوهی
اقتصادِ گرما ۱۵۷

اکونومیست
استانبول در مسیر دوبی‌شدن ۱۸۱

چهره‌ها
معمار اقتصاد کلان مدرن ۱۹۱



طرح جلد: ساناز سهیلی
آینده‌نگر

۸ دغدغه فعالان اقتصادی

تاملی بر پیمایش اتاق تهران درباره نیازهای بنگاه‌های اقتصادی در دوران پساجنگ



محمود نجفی عرب
رئیس اتاق تهران

پیمایش انجام‌شده از سوی اتاق تهران و نتایج آن، نشان می‌دهد که امروز بیش از هر زمان دیگری لازم است صدای فعالان بخش خصوصی در فرآیند تصمیم‌گیری شنیده شود و نهادهای مرتبط با بخش خصوصی مانند اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی پیش از انجام هر حرکت اقتصادی، مورد مشورت قرار بگیرند و به خواسته‌ها و نظراتشان توجه شود

«مهم‌ترین بخش حل یک مسئله، تعریف درست مسئله است.» این جمله‌ای از پیتر دراکر، نظریه‌پرداز برجسته حوزه مدیریت است که نشان می‌دهد تشخیص دقیق مسائل و دغدغه‌ها، نخستین گام در سیاست‌گذاری مؤثر برای بهبود شرایط است و اتاق بازرگانی تهران با همین رویکرد، در روزهای جنگ و هفته‌های پس از آن، از طریق پیمایشی علمی تلاش کرد تصویری واقعی از دغدغه‌های کنونی فعالان اقتصادی به دست آورد. در این پیمایش، مرکز افکارسنجی اتاق تهران با ۲۰ هزار عضو اتاق (تقریباً نیمی از اعضا) تماس گرفت و علاوه بر احوال‌پرسی، در پرسشنامه‌ای علمی به بررسی مهم‌ترین چالش‌های فعالان اقتصادی و بخش خصوصی پرداخت. پیمایشی که یافته‌های آن صرفاً بیان مجموعه‌ای از مشکلات نیست، بلکه نشان می‌دهد فعالان اقتصادی از سیاست‌گذار چه انتظاری دارند و کدام اولویت‌ها برای اصلاح شرایط اقتصادی باید در دستور کار دولت و حاکمیت قرار گیرد. فعالان اقتصادی در این پیمایش ۸ موضوع را به عنوان اصلی‌ترین چالش‌های خود طرح کرده‌اند:

اول: ارز و ثبت سفارش و تجارت خارجی

بیشترین نگرانی اعضا و فعالان اقتصادی به سیاست‌های ارزی و محدودیت‌های تجارت خارجی مربوط می‌شود. تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که چندنرخی بودن ارز، قیمت‌گذاری دستوری و محدودیت‌های صادرات و واردات، نه‌تنها ثبات ایجاد نمی‌کند، بلکه هزینه تولید را افزایش می‌دهد و قدرت رقابت بنگاه‌ها را کاهش می‌دهد. حرکت به سمت نظام ارزی شفاف، کاهش مداخلات دستوری و تسهیل تجارت خارجی می‌تواند مهم‌ترین گام در بازگرداندن پیش‌بینی‌پذیری به اقتصاد باشد.

دوم: مقررات، مجوزها و محیط کسب‌وکار

انباشت قوانین و بخشنامه‌های متناقض و شرایط نامساعد محیط کسب‌وکار همچنان یکی از مهم‌ترین موانع فعالیت اقتصادی در ایران است. تولیدکننده بیش از آنکه با ریسک بازار روبه‌رو باشد، با ریسک تغییر مداوم مقررات مواجه است. ثبات مقررات، حذف مجوزهای غیرضروری و مشارکت دادن بخش خصوصی در تدوین سیاست‌ها، می‌تواند به بهبود شرایط تولید منجر شود. همچنین سیاست‌گذاران باید در نظر داشته باشند که با قوانین سختگیرانه و بوروکراسی پیچیده دوران صلح، نمی‌توان اقتصاد در شرایط جنگی را سامان داد. علاوه بر این، بهبود محیط کسب‌وکار که پیش از جنگ هم یکی از دغدغه‌های اصلی فعالان اقتصادی بود، در شرایط کنونی، اصلاح آن بیش از گذشته احساس می‌شود. واقعیت آن است که با فشارهای کنونی مالیاتی و تأمین اجتماعی و مشکلات نظام بانکی و مالی کشور و... نمی‌توان به بهبود اقتصادی و توسعه صنعتی به‌خصوص در دوران جنگ و پساجنگ امیدوار بود.

سوم: تأمین مالی و سرمایه در گردش

تداوم تولید بدون دسترسی به منابع مالی ممکن نیست. نرخ‌های بالای تأمین مالی، دشواری دریافت تسهیلات و محدودیت سرمایه در گردش، بسیاری از واحدهای تولیدی را با مشکل مواجه کرده است. اصلاح نظام تأمین مالی، توسعه ابزارهای بازار سرمایه و هدایت منابع بانکی به سمت تولید، ضرورتی انکارناپذیر است. همچنین یکی از ضرورت‌های دوران جنگ و پساجنگ تهیه بسته‌های حمایتی از سوی دولت است. علاوه بر این، دولت باید اقداماتی هم در جهت تحریک تقاضا و بازار انجام دهد، زیرا در حال حاضر متأسفانه با رکود تورمی هم روبه‌رو هستیم.

چهارم: ثبات و حفظ اشتغال

در ماه‌های گذشته بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی، در شرایط جنگی نیز تلاش کرده‌اند سرمایه انسانی خود را حفظ کنند، اما استمرار این وضعیت بدون حمایت‌های هدفمند امکان‌پذیر نیست. سیاست‌های حمایتی باید به گونه‌ای طراحی شود که به حفظ اشتغال موجود و جلوگیری از تعطیلی واحدهای تولیدی کمک کند، نه اینکه صرفاً هزینه‌های جدیدی بر دوش بنگاه‌ها بگذارد.

پنجم: تأمین مواد اولیه و زنجیره تأمین

اختلال در تأمین مواد اولیه، یکی از عوامل اصلی کاهش ظرفیت تولید است. تسهیل واردات مواد اولیه، رفع گلوگاه‌های لجستیکی و کاهش بوروکراسی در زنجیره تأمین، می‌تواند از توقف خطوط تولید جلوگیری کند و امنیت تولید را افزایش دهد. متأسفانه در ماه‌های گذشته حملات وحشیانه دشمنان به واحدهای صنعتی و صنایع مادر مانند پتروشیمی‌ها و کارخانه‌های فولاد و محاصره دریایی تأثیر منفی جدی بر تأمین مواد اولیه داشته است.

ششم: حمل‌ونقل، لجستیک و گمرک

تولید و تجارت بدون شبکه حمل‌ونقل کارآمد و نظام گمرکی روان، نمی‌تواند از مزیت رقابتی برخوردار باشد. افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل، تأخیر در ترخیص کالا، پیچیدگی فرآیندهای گمرکی و ناهماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی، هزینه تمام‌شده تولید را افزایش داده و سرعت فعالیت بنگاه‌ها را کاهش می‌دهد. برای رفع این چالش، لازم است فرآیندهای گمرکی بیش از گذشته هوشمند و یکپارچه شوند، تشریفات غیرضروری حذف شود، زیرساخت‌های لجستیکی کشور توسعه یابد و هماهنگی میان گمرک، سازمان بنادر، حمل‌ونقل و سایر دستگاه‌های مرتبط تقویت شود. کاهش زمان و هزینه جابه‌جایی کالا، یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد ایران

در بازارهای داخلی و بین‌المللی است که در شرایط کنونی جنگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

همچنین دولت باید با افزایش دیپلماسی اقتصادی و استفاده از ظرفیت‌هایی مانند پیمان شانگهای و اوراسیا، زیرساخت و کریدورهای جایگزینی برای تجارت کشور و تأمین مواد اولیه تولید - در شرایط کنونی که بنادر جنوبی در محاصره دشمن قرار دارند - ایجاد کند. اتاق تهران از همان زمان شروع جنگ با ایجاد کمیسیون ویژه، قدم‌های مؤثری در جهت سامان دادن به کریدورهای حمل‌ونقلی کشور برداشت و تلاش کرد با هماهنگی دولت و نهادهای ذی‌صلاح بخشی از چالش ایجادشده را حل کند.

هفتم

اینترنت و زیرساخت‌های ارتباطی

اقتصاد امروز بدون ارتباطات پایدار و دسترسی مطمئن به اینترنت، امکان رقابت ندارد. از تجارت الکترونیک تا صادرات خدمات فنی و مهندسی، همه نیازمند زیرساخت‌های ارتباطی قابل اتکا هستند. تقویت کیفیت و پایداری اینترنت، دیگر یک مطالبه فناوری نیست، بلکه یک ضرورت اقتصادی است. متأسفانه قطع اینترنت در روزهای اوج جنگ، آسیب‌های جدی به کسب‌وکارهای خرد و کلان کشور وارد کرد و از همین رو به یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های فعالان اقتصادی بدل شد. البته در این بین اتاق تهران تلاش کرد با ایجاد زیرساخت‌های مناسب در ساختمان اتاق و با هماهنگی نهادهای بالادستی امکان دسترسی اعضا و فعالان اقتصادی را به اینترنت جهانی فراهم کند تا بخشی از چالش برطرف شود. اما انتظار فعالان اقتصادی و بخش خصوصی که چرخ تولید و اقتصاد کشور را به چرخش درمی‌آورند از مسئولان دولتی و حاکمیتی این است که حتی در شرایط جنگی هم دسترسی آن‌ها را به اینترنت جهانی قطع نکنند و شرایط ویژه‌ای برای فعالان اقتصادی در نظر بگیرند.

هشتم

مالیات و بیمه

یکی از مطالبات اصلی فعالان اقتصادی به‌خصوص در وضعیت جنگی کنونی از مسئولان این است که با تصمیم‌گیری‌های خود نه‌تنها فشار مضاعفی بر تولید وارد نکنند، بلکه تسهیلات خاصی در خصوص موضوعاتی مانند مالیات، تأمین اجتماعی و بیمه و... برای بنگاه‌های اقتصادی در نظر بگیرند. اصلاح رویه‌های مالیاتی و بیمه‌ای و ارائه مشوق به بنگاه‌های تولیدی، می‌تواند هم به رشد اقتصادی و هم به افزایش درآمدهای پایدار دولت کمک کند.

پیمایش انجام‌شده از سوی اتاق تهران و نتایج آن، نشان می‌دهد که امروز بیش از هر زمان دیگری لازم است صدای فعالان بخش خصوصی در فرآیند تصمیم‌گیری شنیده شود و نهادهای مرتبط با بخش خصوصی مانند اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی پیش از انجام هر حرکت اقتصادی، مورد مشورت قرار بگیرند و به خواسته‌ها و نظراتشان توجه شود. یافته‌های این پیمایش نشان می‌دهد که فعالان اقتصادی بیش از آنکه خواهان حمایت‌های مقطعی باشند، به‌دنبال ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و اصلاحات ساختاری هستند. اگر سیاست‌گذاران این اولویت‌ها را مبنای تصمیم‌گیری قرار دهند، نه‌تنها مشکلات بنگاه‌ها کاهش خواهد یافت، بلکه زمینه برای افزایش سرمایه‌گذاری، رشد تولید و ارتقای تاب‌آوری اقتصاد ایران نیز فراهم خواهد شد.



آغاز فصل جدید همکاری‌های بخش خصوصی ایران و چین

دفتر نمایندگی اتاق بازرگانی بین‌المللی خورگوس در اتاق تهران افتتاح شد

آیین افتتاح دفتر نمایندگی اتاق بازرگانی بین‌المللی خورگوس در اتاق تهران با حضور رئیس، دبیرکل و معاون امور بین‌الملل و توسعه تجارت این اتاق و همچنین هیئت تجاری اعزامی از منطقه خورگوس برگزار شد. آغاز به کار این دفتر نمایندگی در راستای اجرای توافقات فی‌مابین و با هدف گسترش تعاملات تجاری، تبادل اطلاعات اقتصادی و معرفی فرصت‌های سرمایه‌گذاری صورت گرفته است.

همزمان با سفر رئیس اتاق بازرگانی بین‌المللی خورگوس چین در راس هیئتی تجاری به تهران و ملاقات با فعالان اقتصادی ایرانی در حوزه‌های مختلف تولیدی و تجاری، دفتر نمایندگی اتاق خورگوس در اتاق تهران نیز گشایش یافت. تقویت ارتباط میان بنگاه‌های تجاری ایرانی و چینی، شناسایی فرصت‌های سرمایه‌گذاری، معرفی شرکای معتبر و حمایت از بخش‌خصوصی ایران در بازارهای چین و آسیای مرکزی از جمله اهداف راه‌اندازی نمایندگی اتاق بازرگانی خورگوس در اتاق تهران عنوان شده است.

در شهریورماه سال گذشته و در جریان سفر هیئت اعزامی اتاق تهران به منطقه ویژه خورگوس چین، یک تفاهم‌نامه همکاری با هدف توسعه روابط تجاری و بهره‌گیری از ظرفیت‌های این بندر خشک، میان اتاق تهران و اتاق بازرگانی بین‌المللی خورگوس منعقد شد. براساس این تفاهم‌نامه که محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران و ما فومینگ، رئیس اتاق بازرگانی بین‌المللی خورگوس آن را به امضا رسانده‌اند، طرفین نسبت به تبادل اطلاعات و هیئت‌های تجاری، معرفی فرصت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی، توسعه همکاری‌های لجستیکی، تسهیل حضور فعالان بخش خصوصی در بازارهای طرفین و بسترسازی برای افزایش مبادلات تجاری توافق کردند. همچنین یکی دیگر از محورهای مورد توافق، ایجاد دفتر نمایندگی اتاق بازرگانی خورگوس در اتاق تهران و بالعکس است که با حضور هیئت تجاری از خورگوس در تهران به انجام رسید. محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران در مراسم افتتاح دفتر نمایندگی خورگوس طی سخنانی ضمن اشاره به اهداف افتتاح این دفتر گفت: راه‌اندازی این نمایندگی در راستای اجرای مفاد تفاهمنامه میان دو اتاق و گسترش تعاملات تجاری، تبادل اطلاعات اقتصادی و معرفی فرصت‌های سرمایه‌گذاری صورت گرفته است. همچنین لازم به ذکر است که به منظور توسعه حضور موثر اتاق تهران در کریدورهای تجاری اوراسیا، نماینده اتاق تهران نیز به‌زودی در خورگوس مستقر خواهد شد تا به‌صورت میدانی، پیگیری مسائل، فرصت‌ها و نیازهای فعالان اقتصادی ایرانی را در این هاب بین‌المللی برعهده بگیرد. نماینده اتاق تهران در خورگوس همچنین مسئولیت پیگیری توافقات مشترک میان اتاق تهران و اتاق خورگوس، هماهنگی هیئت‌های تجاری، ارائه اطلاعات به‌روز از تحولات بازار، همکاری در رفع موانع تجاری و لجستیکی و حمایت از اجرای پروژه‌های مشترک را بر عهده خواهد داشت. استقرار این نمایندگی، گامی عملی در جهت توسعه خدمات به اعضای اتاق تهران و تقویت جایگاه بخش خصوصی ایران در یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری و لجستیکی منطقه به‌شمار می‌رود.

منطقه ویژه اقتصادی خورگوس (Khorgos) که در مرز چین و قزاقستان قرار دارد، نقطه اتصال چین به اروپا بوده و با تکیه بر اتصال شبکه‌های ریلی، نقش مهمی در انتقال کانتینر، حمل‌ونقل ترکیبی و جابه‌جایی کالا میان شرق و غرب ایفا می‌کند و در عمل فراتر از یک گذرگاه مرزی محسوب می‌شود. کاهش زمان و هزینه حمل‌ونقل، تنوع‌بخشی به مسیرهای تجارت و ایجاد پیوند عملیاتی میان چین، آسیای مرکزی و اروپا از جمله مزیت‌های بهره‌گیری از ظرفیت این بندر خشک برای فعالان اقتصادی ایران به‌ویژه در توسعه مسیرهای جایگزین تجاری و تقویت اتصال به شبکه اوراسیا به شمار می‌رود.

در بازدید از پروژه توسعه و بازسازی پنجره واحد خدمات اتاق تهران مطرح شد

تجمیع خدمات ۱۶ دستگاه اجرایی زیر یک سقف برای تسهیل فضای کسب‌وکار



اعضای هیئت نمایندگان اتاق تهران در حاشیه چهل و دومین گردهمایی خود که صبح ششم مردادماه برگزار شد، از پروژه توسعه و بازسازی پنجره واحد خدمات اتاق تهران نیز بازدید کردند. در این بازدید صمد حسن‌زاده رئیس و ابوالفضل روغنی گلپایگانی دبیرکل اتاق ایران اعلام کردند که این پنجره واحد به الگویی موفق برای تسهیل سرمایه‌گذاری و بهبود محیط کسب‌وکار تبدیل شده و می‌تواند در سایر اتاق‌ها نیز مورد بهره‌برداری قرار گیرد. محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران در جریان این بازدید با اشاره به اینکه «پروژه بازآفرینی پنجره واحد خدمات با هدف احترام بیشتر به اعضا و مراجعان، بهبود کیفیت خدمات، استفاده بهینه از ظرفیت‌های ساختمان و ایجاد فضایی متناسب با جایگاه اتاق تهران آغاز شد» افزود: پنجره واحد خدمات، نخستین نقطه تماس بسیاری از اعضا، فعالان اقتصادی و میهمانان با اتاق تهران است. ازاین‌رو، کیفیت این فضا موضوعی کالبدی یا معماری نیست، بلکه بخشی از کیفیت خدمت‌رسانی و تصویری است که اتاق تهران از خود به اعضا و مراجعان ارائه می‌کند.

۱۴۰۵/۰۴/۲۷ – بررسی راهکارهای احیای روابط تجاری تهران-سئول



سفیر جدید ایران در کره جنوبی پیش از عزیمت به محل ماموریت خود، در اتاق تهران حضور یافت و به منظور تبادل‌نظر درباره ظرفیت‌های همکاری با این کشور آسیای شرقی و توسعه مراودات تجاری، فناورانه و فرهنگی میان دو کشور با دبیرکل اتاق تهران به گفت‌وگو نشست. در این ملاقات، ضرورت شناخت متقابل توانمندی‌ها و افزایش آگاهی از پتانسیل‌های دو کشور با هدف تقویت مناسبات تجاری مورد تاکید قرار گرفت. در دیدار احمد عرفانیان، سفیر جدید ایران در کره جنوبی با فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق تهران که با حضور معاون امور بین‌الملل و توسعه تجارت اتاق و همچنین نمایندگانی از اتاق مشترک بازرگانی ایران و کره‌جنوبی برگزار شد، برگزاری منظم نشست‌های B2B و وبینارهای تخصصی، تبادل اطلاعات اقتصادی و فناورانه و همچنین هیئت‌های تجاری و ارتباط با اتاق‌های بازرگانی کره‌جنوبی به عنوان راهکارهایی برای تقویت تعاملات اقتصادی و تجاری میان ایران و کره پیشنهاد شد. در ابتدای این نشست، فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق تهران به تجربه رشد کره‌جنوبی در چند دهه گذشته اشاره کرد و گفت: در سال‌های گذشته نیز شاهد اثرگذاری این کشور در حوزه‌های فرهنگی، صنعتی و سیاسی در مقایسه با سایر کشورها بوده‌ایم. به‌نظر می‌رسد حفظ هویت فرهنگی و توسعه برند از جمله موضوعاتی است که سیاست‌گذاران این کشور روی آن تاکید داشته و تا حدود زیادی نیز در این زمینه موفق عمل کرده‌اند.

۱۴۰۵/۰۴/۲۷ – ترسیم نقشه راه همکاری‌های ایران و ترکیه

همزمان با برگزاری چهلمین نشست هیئت مدیره اتاق اسلامی در آنکارا و حضور هیئتی تجاری از بخش خصوصی ایران در ترکیه، یک هیئت تجاری از اتاق تهران متشکل از روسای کمیسیون‌های بازار پول و سرمایه، تسهیل و توسعه تجارت، و حمل و نقل اتاق تهران نیز طی همراهی با هیئت تجاری اتاق ایران، با بخش خصوصی این کشور در استانبول دیدار کرده و درباره راهکارهای توسعه مناسبات تجاری و تقویت همکاری‌های مشترک میان ایران و ترکیه به بحث و تبادل‌نظر پرداختند. علیرضا کیانی، رئیس کمیسیون بازار پول و سرمایه، محمدرضا غفراللهی، رئیس کمیسیون تسهیل و توسعه تجارت و پیمان سنندجی، رئیس کمیسیون حمل‌ونقل اتاق تهران که به نمایندگی از این اتاق در هیئت تجاری بخش خصوصی ایران در سفر به استانبول حضور داشتند، در دیدار و گفت‌وگو با مدیران ارشد نهادهای اقتصادی و چهره‌های شاخص بخش خصوصی ترکیه، از جمله هیئت‌رئیسه اتاق بازرگانی استانبول، انجمن بازرگانان و صنعتگران مستقل ترکیه و شورای روابط اقتصادی خارجی ترکیه (DEIK) امکان توسعه همکاری‌های تجاری از طریق تقویت مراودات پولی و مالی، متنوع‌سازی کریدورهای حمل‌ونقل، تولیدات مشترک و حضور در بازارهای منطقه‌ای را مورد بررسی قرار دادند.

۱۴۰۵/۰۴/۲۳ – فراخوان حمایت از پایان‌نامه‌ها و طرح‌های پژوهشی مسئله‌محور دکتری و پسادکتری



بر اساس اعلام معاونت مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی اتاق تهران به‌منظور هدایت هوشمندانه ظرفیت‌های علمی دانشجویان و پژوهشگران به‌سمت مسائل اولویت‌دار اقتصاد ملی، ارتقای کیفیت حکمرانی اقتصادی و بهبود محیط کسب‌وکار، بستری برای حمایت از پایان نامه‌های مسئله‌محور، کاربردی و آینده‌نگر فراهم شده است. براساس آنچه در این فراخوان آمده، حمایت‌ها تنها به پروژه‌هایی اختصاص می‌یابد که علاوه بر اتقان علمی و انطباق با معیارهای دانشگاهی، قابلیت ارائه پیشنهادات سیاستی، الگوهای حکمرانی، بسته‌های اصلاح نهادی، مدل‌های اجرایی و راهکارهای عملیاتی برای حل مسائل اولویت‌دار اقتصادی را نیز دارا باشند و نتایج آنها امکان بهره‌برداری در فرآیندهای تصمیم‌سازی، سیاست‌گذاری، تنظیم‌گری و توسعه بخش خصوصی را فراهم کند.

۱۴۰۵/۰۴/۲۱ – بررسی فرصت‌ها و چالش‌های کلیدی همکاری با ترکیه در دوره پساجنگ



نشست «بررسی فرصت‌ها و چالش‌های کلیدی همکاری با ترکیه در دوره پساجنگ» با حضور مدیران و معاونان اتاق تهران و جمعی از اندیشمندان، صاحب‌نظران و فعالان اقتصادی با هدف بررسی تازه‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی و اقتصادی ترکیه و شناسایی پتانسیل‌های همکاری تجاری با این کشور برگزار شد. در این نشست، برگزاری نشست‌های تجاری مشترک، بهره‌گیری از ظرفیت ترکیه برای واردات کالاهای اساسی، توسعه کریدورها و افزایش سرمایه‌گذاری‌های چندجانبه به عنوان راهکارهایی کوتاه‌مدت و میان‌مدت برای توسعه تعاملات با این کشور پیشنهاد شد. در این جلسه، گزارشی از آخرین تحولات اقتصادی و ژئوپلیتیکی ترکیه ارائه شد و این گزارش حاکی از آن بود که حجم صادرات ترکیه در سال ۲۰۲۵، معادل ۲۷۳ میلیارد دلار بوده و رتبه ۳۱ را در میان سایر کشورها از نظر ارزش صادراتی به خود اختصاص داده است. این گزارش همچنین حکایت از آن داشت که بخش عمده‌ای از صادرات ترکیه به ایران مربوط به کالاهای صنعتی و سرمایه‌ای مانند ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی بوده و صادرات ایران به این کشور عمدتاً کالاهای مربوط به حلقه‌های ابتدایی زنجیره ارزش را دربر می‌گیرد.

۱۴۰۵/۰۴/۲۰ – مسدودسازی حساب‌های بانکی فعالان اقتصادی فقط به میزان بدهی



علی القاصی، رئیس کل دادگستری استان تهران در پی نامه‌نگاری رئیس اتاق تهران و طرح درخواست اصلاح رویه مسدودسازی حساب‌های بانکی صاحبان واحدهای تولیدی و فعالان اقتصادی در نشست مشترک اتاق تهران و دادگستری استان، طی ابلاغیه‌ای تصریح کرد که در صورت ضرورت وصول مطالبات از محل حساب‌های بانکی محکوم‌علیه اعم از شخصیت‌های حقیقی و حقوقی، باید به میزان مبلغ بدهی و هزینه‌های اجرایی از موجودی حساب‌ها توقیف شده و از مسدودسازی همه حساب‌های بانکی خودداری شود. پس از آنکه رئیس اتاق تهران در مکاتبه با رئیس سازمان بازرسی استان تهران، اصلاح رویه مسدودسازی حساب‌های بانکی را خواستار شد، رئیس کل دادگستری استان با صدور ابلاغیه‌ای خطاب به مراجع قضایی از جمله دادستان تهران و سازمان‌های تامین اجتماعی و امور مالیاتی بر اجرای صحیح قوانین در فرآیند وصول محکوم‌به (بدهی قطعی) تاکید کرد و خواستار توقف رویه مسدودسازی کلیه حساب‌های بانکی اشخاص و بنگاه‌های اقتصادی در صورت احراز بدهی شد.

۱۴۰۵/۰۴/۰۸ – رایزنی دولت و بخش خصوصی برای تقویت شبکه حمل‌و نقل در کریدور شمال



در بازدیدی که به سرپرستی حشمت‌الله عسگری، معاون هماهنگی و امور اقتصادی استاندار تهران و با حضور روسای کمیسیون‌های «تسهیل و توسعه تجارت» و «کشاورزی و صنایع تبدیلی» اتاق تهران، قائم‌مقام دبیر شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان تهران و جمعی از مدیران دولتی و نمایندگان تشکل‌های تخصصی از بندر امیرآباد انجام شد، چگونگی اتصال موثر بنادر شمالی به مراکز مصرف و استفاده از ظرفیت‌های لجستیکی برای تسهیل جابه‌جایی کالا مورد بررسی قرار گرفت. در جریان این بازدید، نشست مشترکی با مدیران بندر امیرآباد برگزار شد و معاون هماهنگی و امور اقتصادی استاندار تهران، ضمن بررسی ظرفیت‌های بندر امیرآباد بر ضرورت اتصال هرچه بیشتر این بندر به بندر خشک آپرین و بهره‌گیری از ظرفیت‌های شهر فرودگاهی امام خمینی (ره) تاکید کرد. به گفته عسگری، تکمیل این زنجیره می‌تواند مسیر انتقال کالا از بنادر شمالی به تهران و سایر نقاط کشور را کوتاه‌تر و کم‌هزینه‌تر کند.

فوتبال: عرصه‌ای برای بازخواست سیاستمداران



آفولابی آدکایوجا
پژوهشگر و نویسنده آفریقایی

جام جهانی ۲۰۲۶ نقطه عطفی در تحول مفهوم «پان‌آفریقاییسم» یا اتحاد آفریقایی در فوتبال است. برخلاف ادوار گذشته که هواداران بدون قید و شرط از تمامی تیم‌های این قاره حمایت می‌کردند، اکنون این همبستگی به امری «مشروط» تبدیل شده است. در این دوره، هواداران آفریقایی تیم‌های ملی خود را نه فقط بر اساس جغرافیا، بلکه بر پایه سیاست‌های داخلی دولت‌هایشان قضاوت می‌کنند. آفریقای جنوبی، به عنوان نمونه‌ای بارز، به دلیل سیاست‌های ضدمهاجرتی و خشونت‌های بیگانه‌ستیزانه در داخل کشور، با موجی از خشم و انزجار عمومی در سراسر قاره روبرو شده است. برای بسیاری از مردم آفریقا، حمایت از رقبای آفریقای جنوبی در جام جهانی، راهی برای اعتراض و پاسخگو کردن این دولت نسبت به اقداماتش علیه سایر آفریقایی‌هاست. در مقابل، همبستگی‌های جدید نه بر اساس پرچم، بلکه بر پایه «تجربه مشترک بی‌عدالتی» شکل می‌گیرد؛ چنانکه بازداشت ناعادلانه داور سومالیایی در فرودگاه آمریکا، موجی از اتحاد مردمی را در دفاع از او ایجاد کرد. این رویکرد نشان می‌دهد که پان‌آفریقاییسم از سطح تصمیمات نخبگان و شعارهای دیپلماتیک خارج شده و به دست مردم رسیده است.

اوکراین: محاسباتی که غلط است



لئونید راگوزین
تحلیل‌گر مسائل روسیه

حملات پهپادی دوربرد اوکراین به پالایشگاه‌های نفت روسیه، اگرچه منجر به کمبود سوخت در روسیه شده و ویدئوهای تأثیرگذاری از آتش‌سوزی تأسیسات به نمایش گذاشته است، اما تاکنون موفق نشده محاسبات استراتژیک ولادیمیر پوتین را برای پایان جنگ تغییر دهد. برخلاف انتظارات کی‌یف و متحدانش، پوتین نه‌تنها از شروط خود برای صلح عقب‌نشینی نکرده، بلکه با تأکید بر شرایط میدانی، خواسته‌های خود را گسترش داده است؛ از جمله تحکیم کنترل بر مناطق اشغالی، خنثی‌سازی نظامی اوکراین و ادعای مالکیت بر قلمروهای جدید تحت عنوان «نووروسیا». وضعیت داخلی روسیه با وجود فشار اقتصادی ناشی از کمبود سوخت، همچنان باثبات است. حافظه تاریخی مردم روسیه از بحران‌های شدید دهه ۱۹۹۰ و جنگ‌های چچن باعث شده است که سختی‌های فعلی در برابر فشارهای شدیدی که اوکراینی‌ها (شامل حملات هوایی و قطعی خدمات) تحمل می‌کنند، ناچیز جلوه کند. علاوه بر این، زیرساخت‌های اصلی تولید نفت و گاز روسیه دست‌نخورده باقی مانده و درآمدهای حاصل از آن، قدرت ماشین جنگی مسکو را حفظ کرده است.

عراق: مبارزه با فساد ادامه دارد



جوی هود
دیپلمات آمریکایی

اقدام اخیر نخست‌وزیر عراق، علی الزیدی، در دستگیری ۴۷ مقام دولتی و پارلمانی به اتهام فساد مالی، گامی اولیه در مسیر اصلاحات محسوب می‌شود اما برای حل ریشه‌ای بحران فساد در این کشور کافی نیست. در عراق، فساد نه یک ناهنجاری موردی، بلکه بخشی ساختاری از «نظام تقسیم قدرت فرقه‌ای» است که از سال ۲۰۰۳ مستقر شده و وزارتخانه‌ها را به منابع درآمدی اختصاصی برای احزاب تبدیل کرده است. بزرگ‌ترین چالش در این مسیر، نفوذ گسترده شبه‌نظامیان در بدنه دولت و اقتصاد عراق است. این گروه‌ها با تسلط بر وزارتخانه‌های سودآور و ایجاد شرکت‌های بزرگ اقتصادی، نه تنها از بودجه دولت بهره‌برداری می‌کنند، بلکه به دلیل وفاداری به گروه‌های بیگانه، عملاً حاکمیت مرکزی را تضعیف کرده‌اند. دستگیری‌های اخیر، هرچند اقدامی مهم است، اما همچنان با واقعیتِ حاکمیت شبکه‌های مافیایی بر اقتصاد فاصله زیادی دارد. نخست‌وزیر فعلی در موقعیت دشواری قرار دارد؛ زیرا برای بقای دولت خود به حمایت همان جریان‌هایی نیاز دارد که اکنون بخش عمده‌ای از سیستم فساد را تشکیل می‌دهند.

آمریکا: چرخش ونس به درون



جاش پائول
تحلیل‌گر الجزیره

مواضع و انتقادات اخیر جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، علیه اسرائیل و حامیان آن، نشان‌دهنده شکل‌گیری استراتژی انتخاباتی او برای سال ۲۰۲۸ و رقابت پنهانش با مارکو روبیو، وزیر امور خارجه، است. در حالی که روبیو سیاست سنتی حزب جمهوری‌خواه مبنی بر حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل را دنبال می‌کند، ونس مسیر متفاوتی را برگزیده و با تفکیک منافع واشنگتن از تل‌آویو، به سمت سیاست‌های انزواطلبانه‌ترِ جریان «اول آمریکا» حرکت کرده است. این چرخش مواضع از سوی ونس، ناشی از تغییر در پایگاه رای جمهوری‌خواهان است. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که حمایت از اسرائیل حتی در میان بدنه جوان‌ترِ حزب جمهوری‌خواه هم کاهش یافته است. ونس با درک این واقعیت افکار عمومی و رشد چهره‌های راست‌گرای منتقد اسرائیل در شبکه‌های اجتماعی، تلاش می‌کند خود را به عنوان نماینده این جریان معرفی کند. او با نفی یکسان‌انگاریِ انتقاد از دولت اسرائیل با یهودستیزی، مرزبندی مشخصی با رویکرد روبیو ایجاد کرده است.

بریتانیا: توصیه‌ای برای نخست‌وزیر بعدی



رولا خالاف
سیاستمدار بریتانیایی

کنار رفتن کی‌یر استارمر با موجی از انتقاد همراه شد؛ نه فقط به دلیل عملکرد داخلی ضعیف، بلکه به خاطر نقش بریتانیا در حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی از اسرائیل در جنگ غزه. یکی از جنجالی‌ترین نقاط این کارنامه، دفاع او در سال ۲۰۲۳ از حق اسرائیل برای قطع آب و برق غزه بود؛ موضعی که بعداً با ادامه صادرات تسلیحاتی، حفظ زنجیره تأمین قطعات جنگنده‌های اف-۳۵ و استفاده از پایگاه‌های نظامی بریتانیا برای مأموریت‌های مرتبط با غزه، عملاً به سیاست اجرایی تبدیل شد. در این چارچوب، انتقاد اصلی متوجه دوگانگی لندن است: بریتانیا در قبال روسیه از تحریم و فشار همه‌جانبه استفاده کرد، اما در برابر اسرائیل به اقدامات محدود و نمادین بسنده کرد. از این منظر، تحریم چند شهرک‌نشین یا مقام تندرو کافی نیست و تا زمانی که تحریم‌های جامع، توقف کامل فروش سلاح و تحقیق مستقل درباره نقش بریتانیا در عملیات غزه انجام نشود، سخن گفتن از پایبندی به حقوق بین‌الملل بی‌اعتبار خواهد بود. هم‌زمان، کارنامه داخلی استارمر هم به‌شدت زیر سؤال قرار گرفته است. افزایش هزینه‌های نظامی در کنار ناتوانی در کاهش فقر، بی‌خانمانی و فشار بر نظام رفاهی، تصویری از دولتی به جاگذاشته که منابع را به جای خدمات عمومی، صرف نظامی‌گری کرده است.

آمریکا: پیرترین کشور جوان جهان



آدریان وولدریج
نویسنده آمریکایی

آمریکا در واقع یکی از «قدیمی‌ترین کشورهای جوان» جهان است. برخلاف تصور رایج که آمریکا سرزمینی انقلابی و آینده‌نگر است که همواره در پی «آغاز جهانی نو» خواهد بود، ساختارهای سیاسی آن به طرز شگفت‌آوری در برابر تغییر مقاوم و کهن باقی مانده‌اند. در حالی که بسیاری از کشورهای دیگر، از جمله قدرت‌های بزرگ، بارها نظام‌های سیاسی، قانون اساسی یا ساختار حاکمیتی خود را در دو قرن اخیر دگرگون کرده‌اند، ایالات متحده همچنان با همان قانون اساسی سال ۱۷۸۷ اداره می‌شود. برای نمونه، در حالی که بریتانیا به‌تازگی آخرین اعضای موروثی مجلس اعیان خود را کنار گذاشته است، سیستم انتخاباتی و ساختار مجلس سنای آمریکا از سال ۱۹۱۳ تاکنون اصلاحات ساختاری جدی به خود ندیده است. در واقع، این تضاد میان «ایدئولوژی انقلابی» و «سخت‌جانیِ نهادهای سیاسی»، پارادوکسی است که آمریکا را در عین جوانی، پیر کرده است. آنچه به عنوان پویایی آمریکایی شناخته می‌شود، زیر لایه‌ای از نهادهای منجمد شده قرار دارد؛ نهادهایی که برعکسِ فرانسه یا هند، هیچ‌گاه در معرض «بازطراحی‌های بنیادین» قرار نگرفته‌اند و شاید همین «کهولتِ ساختاری» یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های این کشور در مسیر حفظ جایگاهش در آینده باشد.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

سازمان‌ها

پیش‌بینی جی‌پی‌مورگان از فلز زرد درخشان

طلا در مسیر ۴ هزار و ۵۰۰ دلار

جی‌پی‌مورگان پیش‌بینی خود از قیمت طلا برای سال ۲۰۲۶ را کاهش داد و اکنون انتظار دارد قیمت این فلز گران‌بها در سه‌ماهه سوم به ۴,۳۰۰ دلار و در سه ماهه چهارم به ۴,۵۰۰ دلار در هر اونس برسد؛ این اصلاح در حالی صورت گرفته که پیش‌بینی قبلی بانک (در ۹ ژوئن) رسیدن به سقف ۶ هزار دلار تا پایان سال بود. دلیل این تعدیل، تقاضای ضعیف‌تر از حد انتظار و ریسک‌های ناشی از احتمال افزایش زودهنگام نرخ بهره توسط فدرال رزرو است. با وجود این اصلاح کوتاه‌مدت، بانک چشم‌انداز بلندمدت خود را صعودی دانسته و انتظار دارد خریدهای بانک‌های مرکزی و تقاضای فیزیکی، قیمت‌ها را در سال ۲۰۲۷ تقویت کند. در مورد سایر فلزات گران‌بها، پیش‌بینی‌هایی از طرف این بانک صورت گرفته است. درباره نقره، میانگین قیمتی بین ۶۰ تا ۶۵ دلار در هر اونس با نرمال شدن نسبت طلا به نقره است. پلاتین هم به میانگین ۱,۸۰۰ دلار تا پایان ۲۰۲۶ و افزایش به حدود ۱,۹۵۰ دلار تا پایان ۲۰۲۷ (با تکیه بر عوامل عرضه در آفریقای جنوبی) می‌رسد.

۴۵۰۰ دلار، پیش‌بینی بانک **جی‌پی‌مورگان** از قیمت **طلا** برای سه‌ماهه چهارم سال ۲۰۲۶ است که کمی **اصلاح** را نسبت به **گذشته** نشان می‌دهد

بانک جهانی گزارش داد

مسیر متفاوت طبقه‌بندی درآمدی کشورها

در به‌روزرسانی جدید طبقه‌بندی درآمدی کشورهای بانک جهانی (ژوئیه ۲۰۲۶)، شش کشور به رده درآمدی بالاتری ارتقا یافته‌اند که هریک مسیر متفاوتی را پیموده‌اند. این طبقه‌بندی که بر اساس سرانه درآمد ملی ناخالص (GNI) تعیین می‌شود، تعیین‌کننده میزان دسترسی کشورها به وام‌های تسهیلاتی و کمک‌های توسعه‌ای است. طبق این طبقه‌بندی، از ۱۹۸۷، سهم کشورهای درآمد پایین از ۳۰ درصد به ۱۱ درصد کاهش یافته، اما پیشرفت‌ها ناهموار بوده است. طبقه‌بندی‌ها با استفاده از روش Atlas (که نوسانات نرخ ارز را هموار می‌کند) محاسبه شده و سالانه با تورم تعدیل می‌شوند. داده‌های ۲۰۲۵ ممکن است در آینده بازنگری شوند. طبق این تحلیل، ویتنام، با مدل اقتصادی صادرات‌محور، شاهد رشد خیره‌کننده بود؛ به‌طوری که صادرات در سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ بیش از ۱۵ درصد رشد کرد و میانگین رشد سالانه درآمد ملی ناخالص (GNI) آن بین سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵ حدود ۱۰ درصد بوده است.

۱۱ درصد، سهم کشورهای با **درآمد پایین** در رده درآمدی طبق آخرین به‌روزرسانی‌های **بانک جهانی** بوده که **کاهش** چشمگیری را **نشان** می‌دهد

گزارش فائو به مناسبت سال زن کشاورز

کارآفرینی با تکیه بر خرما!

گزارش فائو (۲۵ ژوئن ۲۰۲۶) به داستان کارآفرین تونسی، «کوثر عون‌الله»، می‌پردازد که با تکیه بر میراث فرهنگی منطقه «قبلی» و محصول خرما، کسب‌وکار خود به نام «Sweet Jana» را راه‌اندازی کرده است. این پروژه تحت حمایت برنامه Agri-Accelerator فائو قرار دارد که به کسب‌وکارهای کشاورزی جوان در ۱۱ کشور (اروپا، آفریقا و آسیای جنوب شرقی) مشاوره و کمک مالی ارائه می‌دهد. این کسب‌وکار در سال ۲۰۲۲ راه‌اندازی شده و مدل آن، تولید محصولات غذایی و تنقلات بر پایه خرما با رویکردی نوآورانه و سلامت‌محور است. تاکنون ۸ زن از خانواده و محله او در این کسب‌وکار مشغول به کار هستند. اجرای سیستم چرخشی با بازگرداندن هسته خرما به کشاورزان برای استفاده به عنوان خوراک دام هم جزو شیوه‌های خلاقانه این کسب‌وکار به شمار می‌آید. این برنامه با هدف کمک به کارآفرینان جوان برای سودآورتر، فراگیرتر و مسئولیت‌پذیرتر کردن کسب‌وکارهایشان طراحی شده است. سال ۲۰۲۶ به عنوان «سال بین‌المللی زن کشاورز» نام‌گذاری شده تا به نقش حیاتی زنان در امنیت غذایی و شکوفایی اقتصادی تأکید شود. این برنامه با حمایت شرکای کلیدی از جمله هلند، صندوق ایجاد صلح سازمان ملل، کمک‌های داوطلبانه منعطف فائو و دولت آلمان اجرا می‌شود.

۸ زن در **تونس** در پروژه کسب‌وکار **خرما** مشغول به کار شده‌اند که هرچند اندک به نظر می‌رسد، اما گامی در جهت سال بین‌المللی **زن کشاورز** بوده است

گزارش سازمان ملل از ونزوئلا

زلزله کاراکاس را دچار فروپاشی کرد!

گزارش سازمان ملل (۲ ژوئیه ۲۰۲۶) نشان می‌دهد که پس از زلزله‌های ۲۴ ژوئن در شمال ونزوئلا، سیستم بهداشتی در لاگوایرا، کاراکاس و میراندا به شدت در آستانه فروپاشی است. ۸ مرکز درمانی در مناطق آسیب‌دیده به کمک فوری نیاز دارند. بیمارستان «وارگاس» در لاگوایرا که وضعیت فوق‌بحرانی دارد، هم‌اکنون ۹۶ بیمار را در بخشی با ظرفیت ۸ تخت جای داده است. همچنین ظرفیت بیمارستان «رافائل مدینا خیمنز» از ۱۰۸ تخت به ۳۵ تخت کاهش یافته است. گفتنی است پیش از این فاجعه، سیستم بهداشتی ونزوئلا به دلیل کمبود بودجه، با کسری ۳۷ درصدی در داروهای ضروری روبرو بود. تاکنون بیش از ۶ تن تجهیزات و دارو (۲.۱۸ تن توسط PAHO و ۴ تن از پاناما) ارسال شده و محموله‌ای ۲۸ تنی نیز از دبی در راه است. یک بیمارستان صحرایی با ظرفیت ۴۸ تخت نیز در لاگوایرا فعال شده است. سازمان بهداشت جهانی (WHO) مبلغ ۱.۵ میلیون دلار از صندوق اضطراری خود به ونزوئلا اختصاص داده است.

۱,۵ میلیون دلار بودجه از محل **صندوق اضطراری** سازمان **بهداشت جهانی** برای بهبود وضعیت در **ونزوئلا** پس از این **زلزله‌های دوقلو**، در نظر گرفته شده است

بانک جهانی هشدار داد

میلیون‌ها نفر در انتظار کمک

بانک جهانی اعلام کرد که نیمی از جمعیت جهان به خدمات درمانی اولیه دسترسی ندارند. این بحران علاوه بر سلامت، بهره‌وری جهانی و رفاه مشترک را نیز تهدید می‌کند. در همین راستا، گروه بانک جهانی هدف‌گذاری کرده است تا سال ۲۰۳۰ به ۱.۵ میلیارد نفر خدمات درمانی باکیفیت و مقرون‌به‌صرفه ارائه دهد. طبق این گزارش، ۲ میلیارد نفر توانایی پرداخت هزینه‌های درمانی خود را ندارند. ایجاد هر یک شغل در بخش سلامت، ۳.۴ شغل در سایر بخش‌ها ایجاد می‌کند. از سال ۲۰۲۴ تاکنون، ۵۷۵ میلیون نفر تحت پوشش خدمات درمانی ضروری قرار گرفته‌اند. بخش سرمایه‌گذاری خصوصی بانک جهانی (IFC) بیش از ۹ میلیارد دلار در کسب‌وکارها و خدمات بهداشتی جوامع مختلف سرمایه‌گذاری کرده است. انتظار می‌رود این برنامه‌ها، بهبودی را در این عرصه در جهان ایجاد کند.

۲ میلیارد نفر در سرتاسر جهان توانایی پرداخت **هزینه‌های درمانی** خود را **ندارند** و به **کمک‌های** مختلف **وابسته** هستند

بلومبرگ می‌گوید طلا شاید بهترین دارایی در دهه ۱۹۷۰ به شمار می‌آمد اما سنگ‌های قیمتی و باکیفیت نظیر یاقوت کبود، زمرد و یاقوت سرخ هم عملکردی خیره‌کننده داشتند. همچنین نباید تب الماس را در آن دوران نادیده گرفت؛ اتفاقی که اکنون هم امکان دارد دوباره رخ دهد!

رویترز خبر داد

جریمه غول چینی در آمریکا

غول تجارت الکترونیک «علی‌بابا» و شریک پردازش پرداخت آن در ایالات متحده، برای حل‌وفصل اتهامات مربوط به فروش داروهای غیرمجاز، توافق کردند مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار جریمه پرداخت کنند. این توافق نتیجه تحقیقات وزارت دادگستری آمریکا است که نشان می‌دهد این شرکت در بازه زمانی ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۴، نتوانسته مانع از فروش حدود ۸۰ هزار محصول غیرقانونی شامل مواد شیمیایی، دارو و تجهیزات دارویی تقلبی شود. طبق گزارش‌ها، ارزش مجموع این تراکنش‌های غیرقانونی بیش از ۲۰۰ میلیون دلار بوده است. همچنین در طول این تحقیقات، مأموران اجرای قانون بیش از ۴۰ خرید مخفیانه انجام دادند تا شواهد فروش این محصولات ممنوعه را جمع‌آوری کنند. علی‌بابا در این توافق پذیرفت که مسئولیت اقدامات کارمندان خود را بر عهده بگیرد، برنامه‌های نظارتی‌اش را تقویت کند و با دولت آمریکا برای جلوگیری از تکرار چنین فروش‌های غیرمجاز و خطرناکی همکاری نماید.

۶۰۰ میلیون دلار **جریمه**، که **علی‌بابا** به‌عنوان غول تجارت الکترونیک باید بابت اتهامات واردشده در **آمریکا** پرداخت کند

گزارش بلومبرگ از آمریکا

دعوای ترامپ با شرکت‌های نفتی

شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا در آستانه ثبت قوی‌ترین سود فصلی خود از سال ۲۰۲۲ هستند؛ موضوعی که می‌تواند آن‌ها را با دونالد ترامپ درگیر کند، چون او پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر خواهان کاهش قیمت بنزین شده است. برآوردها نشان می‌دهد سود خالص تعدیل‌شده اکسون‌موبیل در سه‌ماهه دوم به حدود ۱۵.۹ میلیارد دلار و سود شورون به حدود ۹.۹ میلیارد دلار برسد؛ یعنی هردو بیش از سه برابر سه‌ماهه اول. با اینکه قیمت نفت خام تقریباً به سطح پیش از جنگ بازگشته، قیمت بنزین در آمریکا هنوز حدود ۲۲ درصد بالاتر از قبل از جنگ مانده است. ترامپ می‌خواهد میانگین قیمت بنزین به حدود ۲.۵۰ دلار در هر گالن برسد، در حالی که میانگین فعلی حدود ۳.۸۵ دلار است؛ یعنی فاصله‌ای قابل توجه با هدف او و حتی حدود ۱۱ درصد پایین‌تر از کف دوره فعلی ریاست‌جمهوری‌اش یعنی ۲.۸۱ دلار در اواخر دسامبر.

۲٫۵۰ دلار در هر **گالن**، قیمتی که ترامپ برای **بنزین** در **آمریکا** در نظر گرفته، در حالی که اکنون **۳٫۸۵ دلار** است و فاصله زیادی با هدف دارد

گزارش الجزیره از خودروسازی چینی‌ها

اشتغال‌زایی در آفریقا به‌روش چینی

شرکت خودروسازی «چری» چین، رسماً کارخانه سابق «نیسان» در راسلین آفریقای جنوبی را تحویل گرفت و قصد دارد با سرمایه‌گذاری چندمیلیون دلاری، این مرکز را به قطب تولید، صادرات و تحقیق‌وتوسعه خود در آفریقا تبدیل کند. چری متعهد شده است تمامی ۶۹۲ کارمند فعلی کارخانه را حفظ و با توسعه فعالیت‌ها، نزدیک به ۳۰۰۰ شغل مستقیم و غیرمستقیم ایجاد کند. طبق برنامه‌ریزی این شرکت، تولید خودرو از اواسط سال ۲۰۲۷ آغاز خواهد شد و هدف‌گذاری شده که در فاز اولیه (سه‌ماهه سوم و چهارم ۲۰۲۷) حدود ۱۵ هزار دستگاه خودرو تولید شود. چری قصد دارد سهم قطعات بومی در محصولات خود را به ۴۰ درصد برساند و هدف نهایی خود را فروش بیش از ۱۰۰ هزار خودرو در سال در بازار آفریقای جنوبی تعیین کرده است. مدل‌هایی مانند سری Jetour T، Jaecoo J5 و Chery Tiggo 4 از جمله محصولات اولیه‌ای هستند که در این سایت تولید خواهند شد.

۳ هزار شغل از مسیر **خودروسازی چینی‌ها** در **آفریقا** به صورت **مستقیم** و **غیرمستقیم** ایجاد خواهد شد که برای آفریقایی‌ها قابل توجه است

سی‌ان‌ان خبر داد

رکوردشکنی امارات متحده عربی

صادرات نفت کشورهای حاشیه خلیج فارس در ماه ژوئن، به دنبال ازسرگیری کشتیرانی در تنگه هرمز در پی توافق ۱۷ ژوئن میان ایران و آمریکا، با جهشی بیش از ۳ میلیون بشکه در روز مواجه شد و از مرز ۱۰ میلیون بشکه در روز عبور کرد (داده‌های مختلف بین ۱۰.۰۷ تا ۱۰.۲ میلیون بشکه را ثبت کرده‌اند). با این حال، این میزان همچنان ۴۰ درصد پایین‌تر از سطح پیش از آغاز مناقشه (۱۶.۵ میلیون بشکه در روز) است. در این بازه، امارات متحده عربی با صادرات ۳.۷ تا ۳.۸ میلیون بشکه در روز، رکورد جدیدی ثبت کرد که بیش از ۱ میلیون بشکه نسبت به ماه مه افزایش داشت. عربستان سعودی هم با افزایش ۷۶۸ هزار بشکه‌ای، صادرات خود را به ۴.۵۲ میلیون بشکه در روز رساند. صادرات عراق و کویت هم بهبود یافته و به حدود ۸۰۰ هزار بشکه برای هرکدام رسید؛ همچنین صادرات ایران با کاهش فشار محاصره، بیش از ۷۰ درصد رشد کرد و به ۶۴۰ هزار بشکه در روز رسید.

۳٫۸ میلیون بشکه **نفت** در روز، میزان **صادرات امارات** متحده عربی در مدت اخیر بوده که **رکوردشکنی** قابل توجهی را نشان می‌دهد

گزارش بلومبرگ از یک نبرد

رقابت چین و هند بر سر بودا

رقابت ژئوپلیتیک میان چین و هند برای اعمال نفوذ بر آینده بودیسم در آسیا تشدید شده است؛ نبردی که در آن «لومبینی» در نپال (محل تولد بودا) به یک میدان اصلی تبدیل شده است. چین با هدف تحکیم کنترل بر تبت و مهندسی جانشینی دالایی‌لاما (که در ژوئیه ۲۰۲۶ نود و یک ساله می‌شود)، به شکلی سیستماتیک در حال ترویج نسخه‌ای از بودیسم تحت مدیریت دولتی است. این کشور با سرمایه‌گذاری‌های کلان، از جمله طرح توسعه ۲ میلیارد دلاری دانشگاه بودایی لومبینی، «بودیسم کاربردی» خود را در منطقه تثبیت کرده است. در مقابل، هند که بودیسم را «جواهر تاج» تمدن خود می‌داند، با اقداماتی نظیر تأسیس «کنفدراسیون بین‌المللی بودایی» و ساخت مرکز فرهنگی ۱۰ میلیون دلاری در لومبینی، تلاش دارد جایگاه تاریخی خود را حفظ کند، اما به دلیل بوروکراسی، ضعف در هماهنگی و فقدان استراتژی منسجم، در رقابت با چین عقب مانده است.

۵۳ میلیون بودایی داخل **مرزهای چین** زندگی می‌کنند، در حالی که در هند تعداد آن‌ها کمتر از **۱۰ میلیون نفر** است و **کشمکش** بین آن‌ها وجود دارد

جهان به روایت نمودارها

شاخص‌ها از آینده چه می‌گویند؟

دوران تازه مقاله‌نویسی

یکی از عناصر و فاکتورهایی که نشان می‌دهد یک مقاله علمی تا چه اندازه اصالت دارد، میزان کاربرد واژگان اضافی و جدید است. هرچه دانشمندان و اندیشمندان در مقاله‌های علمی و آکادمیک خود از واژه‌های جدید بیشتری بهره بگیرند، بیشتر نشان می‌دهند که در حال اشاعه یک پدیده بکر و جدید هستند. اما این نمودار از اکونومیست نشان می‌دهد که میزان استفاده از این واژگان کاهش یافته و انگشت اتهام به‌سوی هوش مصنوعی دراز است!

کاربرد واژگان اضافی و جدید در مقالات علمی

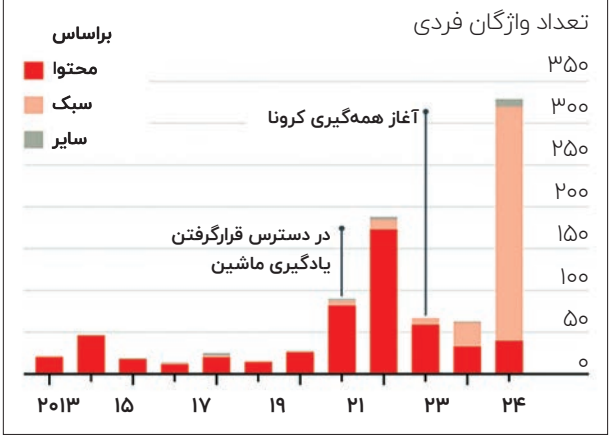

پادشاهان کوتاه‌قامت!

اکونومیست به‌تازگی سوژه‌ای را مورد بررسی قرار داده که کمی عجیب به نظر می‌رسد: افزایش جست‌وجو برای عبارت «پادشاه کوتاه‌قامت»! اخیراً توجه افراد به مردان کوتاه‌قد اما جذاب، افزایش یافته و حتی این مسئله به جایی رسیده که جست‌وجو برای این عبارت در اینترنت هم افزایش یافته است. طبق گزارش اکونومیست، این یک پدیده فرهنگی است و تغییراتی را نشان می‌دهد که قابل توجه است.

همچنان در مسیر رشد



محاصره چینی

اخیراً نقشه‌ای منتشر شده که وضعیت ناوهای جنگیِ چینی را پیرامون جغرافیای تایوان نشان می‌دهد. طبق این نقشه، تایوان به شکلی بی‌سابقه از طرف چینی‌ها محاصره شده و وضعیتی پیچیده پیدا کرده است. این نقشه نشان می‌دهد که چین از همه زوایا و جوانب، تایوان را مورد احاطه خودش قرار داده و تلاش دارد از این مسیر، پیامی را به تایوانی‌ها درباره تلاش برای استقلال، منتقل کند.

محاصره تایوان از طرف چین



دارایی‌های مسدودشده کجاست؟

بخش زیادی از دارایی‌های ایران به دلیل تحریم‌های بین‌المللی، مسدود شده است. اخیراً وال‌استریت ژورنال نقشه‌ای را منتشر کرده و مدعی شده که دارایی‌های مسدود شده ایران عمدتاً در کدام کشورها قرار دارد. این کشورها خریداران اصلی نفت ایران هستند و پس از دریافت نفت کشور، نتوانسته‌اند پول نفت را بازگردانند. البته این نمودار صرفاً ادعایی از طرف وال‌استریت ژورنال به شمار می‌آید و الزاماً همه جزئیاتش دقت کافی ندارد.

دارایی‌های مسدودشده ایران، براساس کشور

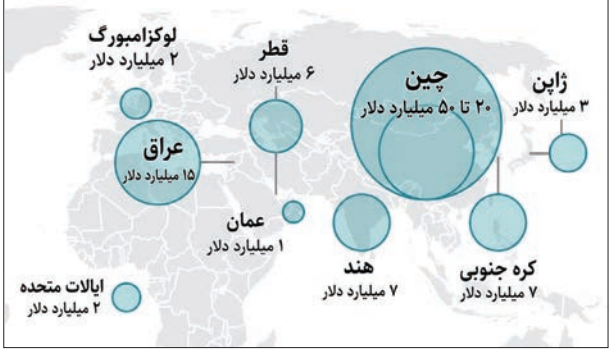

سقوط آزاد ین ژاپن

ارز ژاپنی‌ها به‌تازگی سقوطی تاریخی را تجربه کرده است. ارزش ین ژاپن در مقابل دلار به پایین‌ترین سطح خود در چهار دهه گذشته رسید. این اتفاق باعث شده که دولت ژاپن همچنان برنامه‌های خود را روی بهبود وضعیت ارز متمرکز کند. به این ترتیب بازارهای آسیایی، به‌ویژه در ژاپن، وضعیتی شکننده دارند و تورم می‌تواند به یک بحران برای این کشورها تبدیل شود. این نمودار، وضعیت ین ژاپن را به‌خوبی نشان می‌دهد

تعداد ین‌های ژاپن مورد نیاز برای خرید یک دلار آمریکا

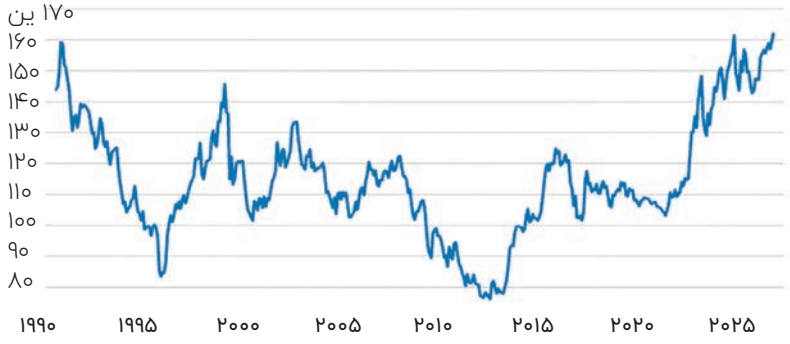

حمل‌ونقل دریایی گران شد

نموداری که منتشر شده، میزان هزینه‌های حمل‌ونقل دریایی را نشان می‌دهد. طبق این نمودار، هزینه حمل‌ونقل یک کانتینر ۴۰ فوتی، افزایش قابل توجهی را نسبت به سال گذشته تجربه کرده است. این افزایش قیمت در حمل‌ونقل، می‌تواند به افزایش هزینه‌ها در کالاهای مصرفی و خوراکی و تورم برای مردم عادی تبدیل شود. به‌ویژه این پدیده در کشورهایی نظیر آمریکا مشهود است. این نمودار، زنگ خطر را به‌صدا درمی‌آورد

خیزش هزینه حمل‌ونقل دریایی نسبت به سال گذشته

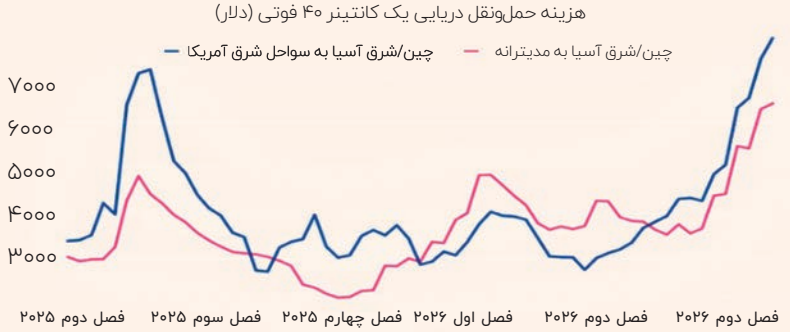

یک حمله پرخرج و بی‌ارزش؟

این نظرسنجی نشان می‌دهد که از نگاه مردم آمریکا، جنگی که این کشور در کنار رژیم اسرائیل علیه ایران به راه انداخت، تا چه اندازه ارزش را داشته است. دموکرات‌ها این جنگ را امری بیهوده دانسته‌اند که صرفاً ضرر و زیان وارد کرده و عملاً دستاوردی برای مردم این کشور نداشته، به‌جز اینکه هزینه‌های زندگی را برایشان بالا برده است. برای همین جزو جنگ‌های منفور به‌شمار می‌آید.

آیا حمله آمریکا علیه ایران، ارزش داشت؟

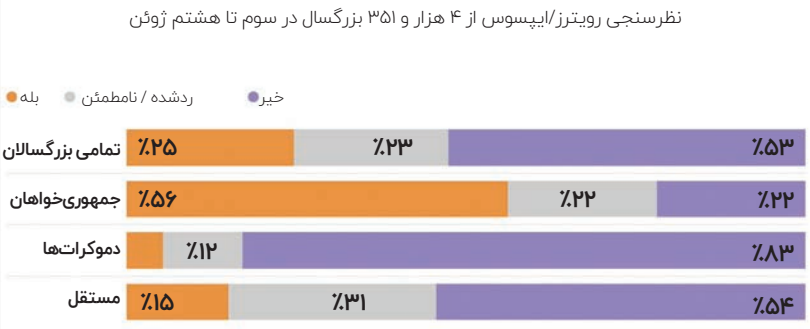

سینما مریض ماند!

همه‌گیری کرونا یکی از مهم‌ترین پدیده‌های قرن اخیر بود که صنعت سرگرمی را تحت تاثیر خود قرار داد. بسیاری از سینماها هیچ‌وقت در پایان همه‌گیری کرونا، نتوانستند به وضعیت عادی بازگردند. این نمودار هم نشان می‌دهد که پس از گذشت سال‌ها، همچنان گیشه‌های سینما نتوانسته‌اند وضعیت پیش از کرونا را برای خود جبران کنند. اثر این پدیده بر سینماها تا حدودی ماندگار بوده است.

گیشه سینما هنوز از همه‌گیری کرونا بهبود نیافته است

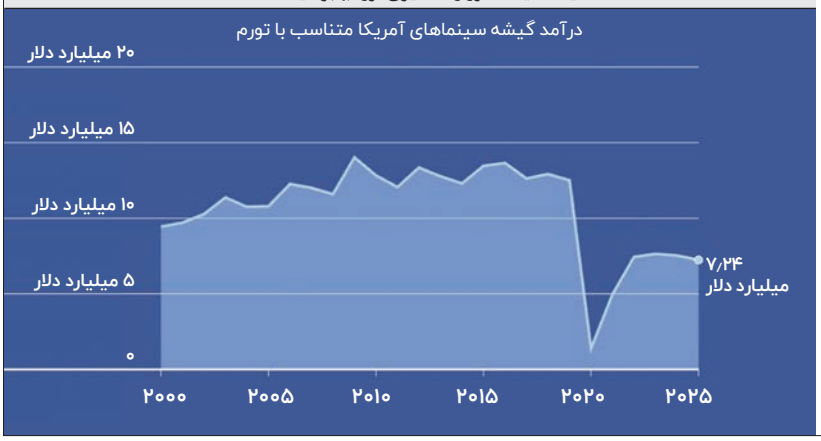

هوش مصنوعی: اینجا، آنجا، همه‌جا

گسترش نفوذ فناوری اکنون و آینده در عرصه‌های نظامی و اقتصادی و فرهنگی





نیوزویک: جرئت رؤیاپردازی

ایالات متحده هنوز سرزمین فرصت‌هاست اگر...

آخرین شـــماره هفته‌نامه خبری نیوزویک یک پرچم ایـــالات متحده را روی جلد خود گذاشـــته است که در حال اهتزاز اســـت و یک پرنده هم در افق آن دارد پرواز می‌کند. تیتر این شماره می‌گوید: «جرئت رؤیاپردازی داشته باش». در زیر این تیتر نوشته شده است که ایالات متحده هنوز سرزمین فرصت‌ها است اگر بدانید که کجا دنبالش بگردید. نیوزویک یک شـــاخص تحت عنوان شـــاخص رؤیای آمریکایی درست کرده است و به مخاطبانش می‌گوید که به شـــما نشـــان خواهیم داد چطور به دنبال فرصت‌ها بگردید. داستان رؤیا در ایالات متحده به اصطلاح «رؤیای آمریکایی» بازمی‌گردد که مدعی است هر فردی در این کشور از آزادی و فرصت لازم برای کامیابی و دستیابی به زندگی بهتر بهره‌مند است. اصول پایه‌ای رؤیای آمریکایی به اعلامیه استقلال این کشور برمی‌گردد که می‌گوید همه مردم برابر آفریده شده‌اند و دارای حقوق سلب‌نشدنی از جمله زندگی، آزادی و جست‌وجوی خوشبختی هستند. وقتی در سال ۱۹۲۹ رکود بزرگ در آمریکا رخ داد، دوباره اصطلاح رؤیای آمریکایی به مرکز افکار عمومی برگشت. طی دهه‌ها، داستان رؤیای آمریکایی از آزادی فاصله گرفته و به موفقیت نزدیک شده است، به این معنی که آدم‌ها در این سرزمین فرصت‌های برابر برای موفقیت دارند. اکنون نیوزویک بر پایه همین تجربه تاریخی، تلاش کرده است در مطلب روی جلد خود به این موضوع بپردازد. در این مجله، به آتش‌سوزی‌های عظیم در کانادا و رسیدن دود حاصل از این آتش‌سوزی‌ها به شهرهای شمالی آمریکا پرداخته شده و در یک گزارش تصویری به این موضوع انتقاد شده است. نیوزویک این دودها را که آسمان شهرهای آمریکا را در بر گرفته تحت عنوان گرم‌ترین صادرات کانادا نام‌گذاری کرده است. مطلب جالبی در همین شماره به چاپ رسیده است که به هوش مصنوعی می‌پردازد و می‌گوید اگر شرکت‌ها بر اثر به‌کارگیری هوش مصنوعی خالی شوند و حتی هوش‌های مصنوعی مدیریت شرکت‌ها را بر عهده بگیرند، کسب‌وکارها و اماکن تجاری به چه شکلی درخواهند آمد. رقابت تجاری و سیاسی آمریکا و چین در شـــرق آسیا از دیگر موضوعاتی است که آخرین شماره نیوزویک به آن پرداخته است و می‌نویسد کشور فیلیپین به زمین رقابت شدید چین و آمریکا تبدیل شده است و حکومت فیلیپین سعی می‌کند با بندبازی در مرز این رقابت‌ها برای خود امتیازاتی به دست آورد. زندگی هنرمندان و فعالیت‌های فرهنگی در سطح ایالات متحده نیز از دیگر موضوعاتی است که این شماره نیوزویک به آن‌ها پرداخته است.

فارن افرز: بردن جنگ‌های آینده

چطور می‌توان در نبردهای فناورانه پیروز شد

فارن افرز که فصلنامه‌ای درباره دیپلماســـی و سیاست خارجی آمریکا است، در شماره آخر خود روی جلد را به کلاه ســـربازی اختصاص داده اســـت که مربوط به جنگ‌های آینده است و روی این طرح جلد پرسیده است که چطور می‌توان در جنگ‌های آینده به پیروزی رسید. پرونده اصلی این مجله درباره این است که جنگ‌های آینده از فناوری‌های پیشرفته استفاده می‌کنند و مزیت‌های ایالات متحده در جنگ‌های قرن بیستمی و قرن بیســـت‌ویکمی می‌تواند در بطن این فناوری‌ها بی‌اثر شوند و حتی به نقاط ضعف تبدیل شوند. داستان پهپادها در جنگ اوکراین که توانسته‌اند معادله جنگ را علیه روسیه که یک ارتش کلاسیک دارد تغییر دهند، در آینده پیچیده‌تر خواهد شد. این پهپادها با اتصال به اینترنت ماهواره‌ای و هدف‌گیری‌های بسیار دقیق توانسته‌اند ارتش‌های بزرگ جهان را به شکست وادارند و پهپاد یکی از فناوری‌هایی که هر روز دارد پیشرفت می‌کند. تحلیلگران فارن افرز می‌گویند که ایالات متحده باید برای مواجهه با این فناوری‌ها و همچنین استفاده از آن‌ها و سرمایه‌گذاری بر آن‌ها آماده شود و تمرکز بیشتری بکند. در مطلب دیگری در همین پرونده، به فناوری‌های کنونی و آینده نظامی چین پرداخته و توصیه شده است که ایالات متحده به‌جای اینکه از چنین فناوری‌های واهمه داشته باشد، باید در آن‌ها دقت کند و خود در آن‌ها وارد شود. یکی از مطالب جالب توجه در این شماره به قدرت روسیه پس از جنگ اوکراین پرداخته است. با اینکه روسیه در جنگ اوکراین با مشکلات بسیاری روبه‌رو شده و نیروگاه‌ها و پالایشگاه‌هایش و حتی بسیاری از زیرساخت‌هایش در مسکو آماج حملات اوکراین قرار گرفته است، اما نویسندگان فارن افرز می‌نویسند که روسیه پس از جنگ اوکراین قدرتی نظامی خواهد داشت که آمریکا و سیاست خارجی آمریکا باید برای آن برنامه داشته باشند. یکی دیگر از مطالب تحلیلی این شماره فارن افرز به جنگ آمریکا با ایران در تنگه هرمز پرداخته و گفته است که این جنگ نقش نظامی آمریکا را در خاورمیانه تغییر خواهد داد. در همین شماره، مطلبی درباره استراتژی کلان ایران منتشر شده است که دو نویسنده آن می‌گویند چطور حکومت ایران پس از جنگ با آمریکا خود را بازسازی کرد و این بازسازی به تغییر شکل خاورمیانه خواهد انجامید. یکی از مطالب جالب توجه این شماره به نبرد نظامی و سیاسی و اقتصادی دو قطب جهانی پرداخته است که نظم جهانی را در آینده شکل خواهد داد و آمریکا و اروپا از سویی و چین و روسیه از سوی دیگر در آن نقش دارند.



فورچون: رتبه‌بندی شرق آسیا

پانصد شرکت برتر آسیایی شرقی در مشهورترین رده‌بندی اقتصادی

مجله فورچون همچون بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی، نسخه‌های جغرافیایی خود را گاهی برای تمرکز بر یک پدیده خاص در جغرافیایی معین منتشر می‌کند. در کنار آخرین شماره مجله فورچون، نسخه آسیایی این مجله نیز به انتشار رسیده است که در آن به رتبه‌بندی ۵۰۰ شـــرکت برتر آسیای شرقی پرداخته شده است. مجله فورچون به‌خاطر رتبه‌بندی‌های معتبر جهانی خود شهرت بسزایی دارد و در آخرین شماره‌اش تلاش کرده شمایی از اقتصاد و کســـب‌وکارهای شرق آسیا را به مخاطبان محلی خود نشان بدهد. آسیای شرقی یکی از قطب‌های اقتصاد و کسب‌وکار جهانی است که به‌طور سنتی ژاپن در آنجا استقرار داشته است و طی دهه‌های گذشته، چین نیز در این منطقه اوج گرفته است. کره جنوبی یکی از مراکز مهم اقتصادی و صنعتی این منطقه است و همچنین تایوان و سنگاپور را می‌توان از مراکز مهم فناوری سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جهانی دانست که در این منطقه واقع شـــده‌اند. طرح روی جلد نسخه آسیایی فورچون تلاش کرده است که بخش اعظم فعالیت‌های تجاری و اقتصادی و صنعتی متنوع شرق آسیا را در یک نمودار دایره‌ای نشان دهد. این کسب‌وکارها از شرکت‌های فعال در حوزه مهندسی و فناوری و غذا تا انرژی و امور مالی و تلکام را شامل می‌شوند. رتبه‌بندی فورچون آسیایی به شرکت‌های برتر این منطقه از نظر اندازه شرکت و میزان درآمد شرکت‌ها پرداخته است. مطلب جالب توجه در این شـــماره فورچون و رتبه‌بندی‌هایی که از کشورهای آسیایی انجام داده این است که با تأکید بسیار اعلام کرده است اقتصاد جنوب شرق آسیا موتور محرکه جدیدی را شناخته است که کشـــور و اقتصاد ویتنام است. تقریباً تمام تمرکز فورچون علاوه بر آنچه درباره رتبه‌بندی خود توضیح داده است، در این شماره درباره ابعاد گوناگون اقتصاد ویتنام است. جالب این است که تحلیلگران فورچون نوشته‌اند ویتنام می‌خواهد سرچشمه بعدی محصولات فرهنگی آسیای شرقی باشد. سال‌های سال است که کره جنوبی یکی از مهم‌ترین بازیگران عرصه فرهنگ در شرق آسیا به شمار می‌رود و اکنون نویسندگان فورچون می‌گویند که ویتنام می‌خواهد بخشی از سهم بازار فرهنگ ناشی از این منطقه را از آن خود کند. آماری که فورچون نشـــان داده است می‌گویند اقتصاد ویتنام یکی از سریع‌ترین رشدهای اقتصادی را در جهان طی سال‌های گذشته داشته است و تحلیلگران این مجله به این پرسش پرداخته‌اند که آیا ویتنام با این رشد اقتصادی خواهد توانست جایگاه خود را در میان کشورهایی با درآمد متوسط بالا ببرد.



اکونومیست: آیا باید از ایلان ماسک بترسید؟

پیش‌بینی درباره اینکه هوش مصنوعی تا چند سال آینده جای انسان را می‌گیرد

آخرین شماره هفته‌نامه اکونومیست روی جلد خود را به پرتره‌ای از ایلان ماسک اختصاص داده است و در تیتر نوشته است که آیا باید از ایلان ماسک بترسید. اکونومیست در این شماره مصاحبه‌ای با ایلان ماسک، تاجر و صاحب کسب‌وکار جنجالی که شرکت‌هایی مثل تسلا و اســـپیس ایکس را در اختیار دارد، انجام داده است و به سؤالات زیادی پاسخ داده است. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در این مصاحبه مطرح شده هوش مصنوعی است. ماسک در مصاحبه‌اش می‌گوید که هوش مصنوعی ظرف چند سال توانایی‌هایی فراتر از انسان پیدا می‌کند و ساختار اقتصاد، قدرت و حتی مفهوم ثروت را دگرگون خواهد کرد. به نظر او، طی حدود پنج سال آینده توانایی فکری هوش مصنوعی از انسان فراتر می‌رود و در کمتر از یک دهه فاصله میان آنها بسیار بیشتر خواهد شد. از نگاه او، همان‌گونه که هوش مصنوعی بر دنیای دیجیتال مسلط می‌شود، ربات‌های مجهز به این فناوری نیز در جهان فیزیکی نقش غالب را به دســـت خواهند آورد و انسان دیگر توان رقابت با آنها را نخواهد داشـــت. این مصاحبه به‌محض انتشارش توجه فراوانی را به خود جلب کرد، خاصه اینکه ایلان ماسک منتقدان بسیاری دارد که می‌گویند او از آینده فناوری سخن می‌گوید اما از جمله کسانی است که تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر همین فناوری‌ها دارد و می‌تواند آنچه را که می‌گوید بازتعریف کند یا مسیری را که به نظر خطرناک می‌رسد، تغییر دهد. عده‌ای هم او را تاجری می‌دانند که مصاحبه‌ها و فعالیت‌هایش هم در راستای منافع تجاری‌اش است و نه یاری رساندن به جامعه انسانی. اتفاقاً یکی از مطالب جالب همین شماره که تحلیلگر مطرحی آن را نوشته درباره این است که ایلان ماسک نوعی از سرمایه‌داری را دارد می‌سازد که آدام اسمیت از آن بیزار بود. یکی از مطالب جالب دیگری که در این شماره اکونومیست به انتشار رسیده اقتصاد سیاسی هواسازها است. گرمای هوا در این تابستان بسیار زیاد بوده است، تا جایی که هزاران نفر را تنها در اروپا به کام مرگ فرستاده است. در چنین گرمایی، کولرها و هواسازها و تجهیزات خنک‌کننده مورد توجه شرکت‌ها و اقتصادها قرار می‌گیرند و اکونومیست با کمک آمار تلاش کرده است که نتایجی فراتر از اقتصاد از این وضعیت بگیرد. یکی دیگر از مطالبی که در بخش خاورمیانه اکونومیست به انتشار رسیده است نیز درباره این است که کشورهای حاشیه خلیج فارس در استفاده از هواساز و تجهیزات تهویه مطبوع متخصص هستند و تلاش می‌کنند در صحرای گرم هوا را خنک کنند.

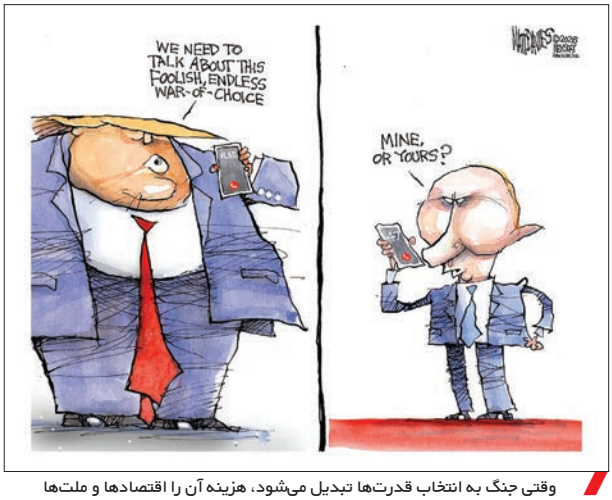

وقتی جنگ به انتخاب قدرت‌ها تبدیل می‌شود، هزینه آن را اقتصادها و ملت‌ها می‌پردازند.



آمریکا در جشن۲۵۰سالگی؛ انبوهی از بحران‌ها باقی مانده و یک پرسش بزرگ: حالا چه باید کرد؟



در اقتصاد جهانی، نفوذ کشورها فقط با قدرت سیاسی سنجیده نمی‌شود؛ کالاها، برندها و سبک زندگی نیز ابزارهای مؤثر حضور در جهان‌اند.

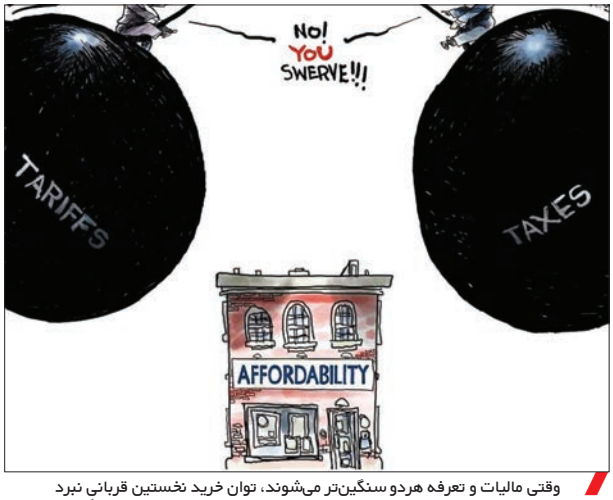

وقتی مالیات و تعرفه هردو سنگین‌تر می‌شوند، توان خرید نخستین قربانیِ نبرد سیاست‌گذاران است.



ائتلاف پول و قدرت زمانی خطرناک می‌شود که منافع خصوصی در لباس میهن‌دوستی ظاهر شود.



صلحی که بر ویرانه‌ها اعلام شود، بیش از آنکه شایسته جایزه باشد، نیازمند داوری تاریخ است.



وقتی سیاست بر جام جهانی سایه می‌اندازد، فوتبال از میدان رقابت به صحنه نمایش قدرت تبدیل می‌شود.



صلح و جنگ فقط دو شعار نیستند؛ نبردی دائمی برای تعیین مسیر سیاست، اقتصاد و آینده ملت‌ها هستند.



وقتی عقل و احساس زیر پای شتاب له می‌شوند، پیشرفت دیگر نامی برای رفتن است، نه رسیدن.

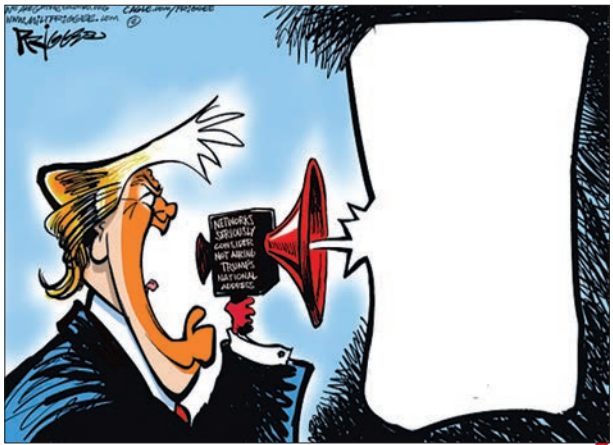

وقتی شبکه‌های اجتماعی جای گفت‌وگو را می‌گیرند، سیاست به بلندگویی یک‌طرفه برای روایت قدرت تبدیل می‌شود.

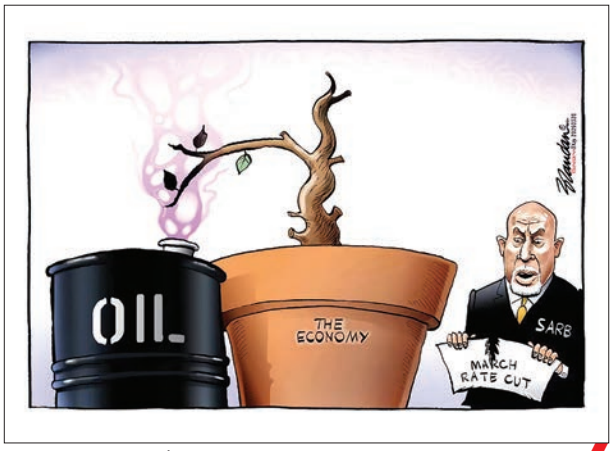

وقتی بهای انرژی اقتصاد را می‌سوزاند، نسخه‌های مالی تنها مُسکن‌اند.



اسیر اثر نسرین شیخی



آزادی بیان اثر حسن بلابل از لبنان



عصر رباتیک از تونز مگ



صلح دردناک در اوکراین از تونز مگ



جهان در آستانه جنگ از تونز مگ

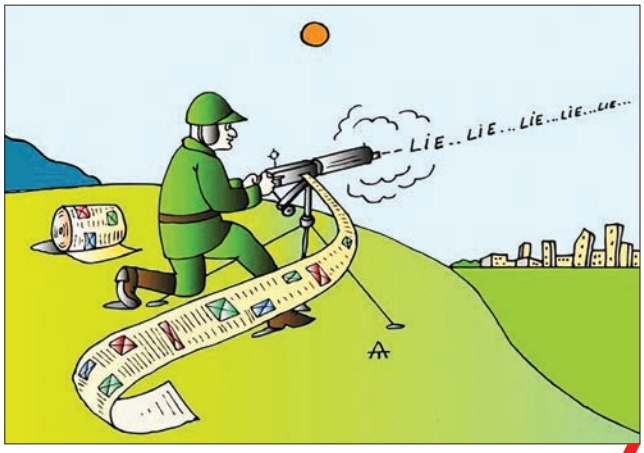

جنگ با دروغ‌پراکنی

کمیک استریپ

گزارش تحقیقی اقتصادی به روایت تصویر



نفس تولید به شماره افتاد

سرمایه در گردش و تامین نقدینگی به بحران اساسی صنعت و تولید بدل شده است

کمیک‌استریپ



ساناز سهیلی
کمیک‌آرتیست

باتوجه به شرایط جنگی و تحریم‌های اقتصادی چند سال گذشته، بسیاری از واحدهای تولیدی با چالش تامین نقدینگی و سرمایه درگردش مواجه شده‌اند؛ چالشی جدی که ممکن است به تعطیلی بسیاری از واحدهای تولیدی در ماه‌های آینده بدل شود. از سوی دیگر رشد بسیار زیاد تورم تولید در ماه‌های گذشته باعث شده که هزینه تولید و تامین مواد اولیه هم به صورت چشم‌گیری افزایش پیداکند. سردبیر مجله آینده‌نگر باتوجه به این وضعیت به خبرنگار تحقیقی مجله ماموریت داد تاگزارشی از چالش تامین سرمایه و نقدینگی بنگاه‌ها تهیه کند.

به طور میانگین ۵۳.۶ درصد از واحدهای غیرفعال در شهرک‌های صنعتی به دلیل کمبود نقدینگی تعطیل شده‌اند.



خبرنگار آینده‌نگر به چند کارخانه سرمی‌زند و با تعدادی از تولیدکنندگان درباره مشکلات تامین نقدینگی گفت‌وگو می‌کند:

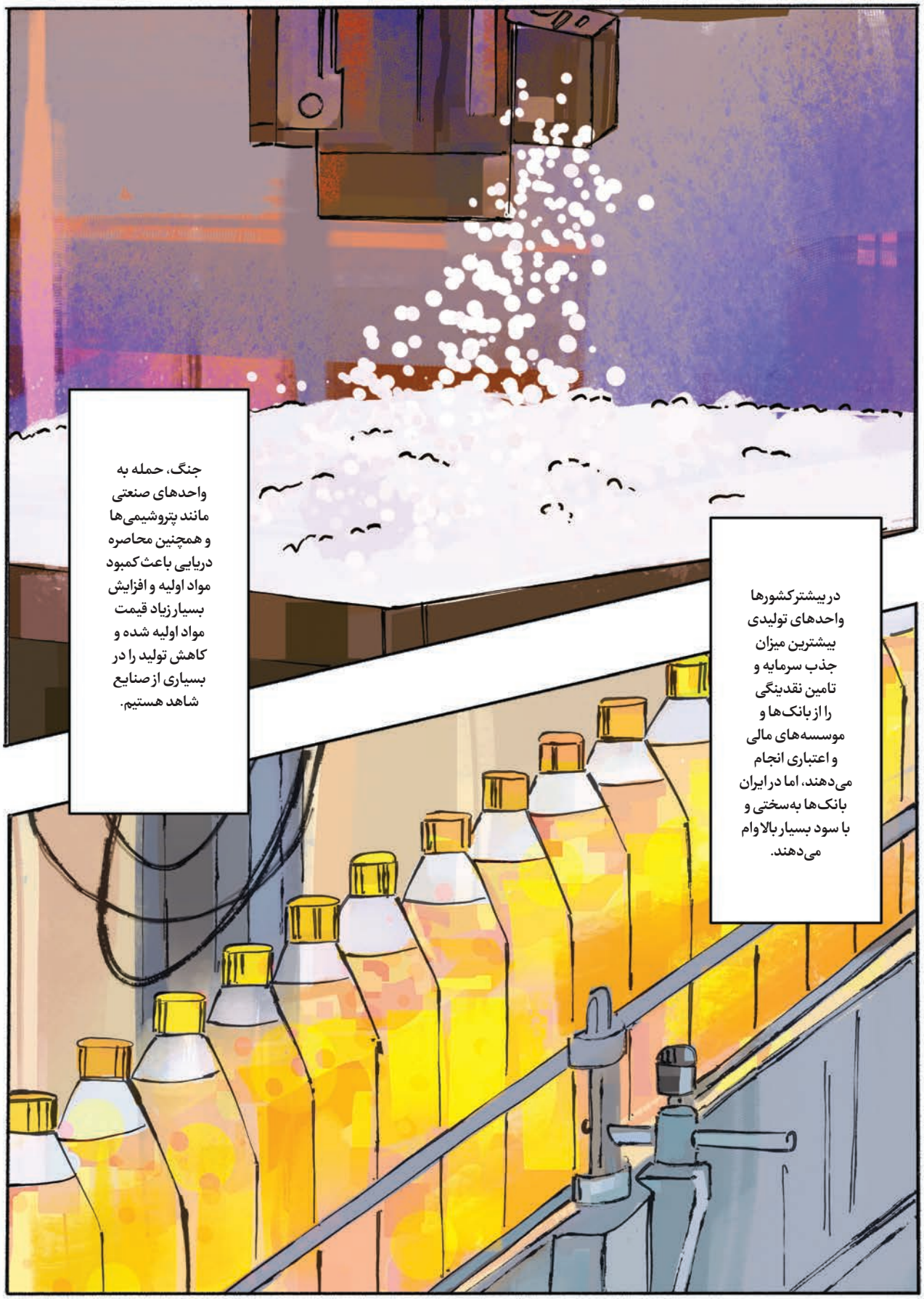


بی‌ثباتی شدید اقتصادی باعث شده که سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری در صنایع ایران نداشته باشند.

خبرنگار آینده‌نگر در جلسه اتاق تهران درباره بررسی چالش‌های نقدینگی بنگاه‌های اقتصادی شرکت کرد:



خبرنگار به چند بانک در سطح شهر می‌رود و با یک کارشناس و یک رئیس بانک درباره بحران نقدینگی واحدهای تولیدی صحبت می‌کند. آن‌ها به دو سوال پاسخ می‌دهند: چرا واحدهای تولیدی به‌راحتی نمی‌توانند وام و تسهیلات دریافت کنند و چرا روندِ گرفتن تسهیلات طولانی و پیچیده است:



خبرنگار در ادامه به دنبال پاسخ این سوال بود:
«کشورهای مختلف دنیا چگونه از تولید حمایت می‌کنند؟»
و به ۶ راهکار رسید:



خبرنگار آینده‌نگر در ادامه از تعدادی از کارشناسان اقتصادی، فعالان بخش تولید و پیشکسوتان کارآفرین درباره راهکارهای تامین نقدینگی بنگاه‌ها نظرسنجی کرد که به نتایج زیر به عنوان راهکار رسید:



کمیک استریپ ۲

داستان تصویری کارآفرینان جهان



TOYOTA

خالق کیفیت و سرعت

نگاهی تصویری به زندگی
آکیو تویودا که شرکت تویوتا را به اوج رساند

امیرحسین زراندوز
نویسنده

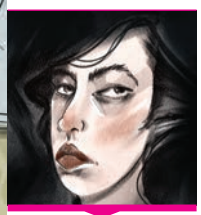

عارفه از گلی
کمیک‌آرتیست



«وقتی خون کارخانه در رگ‌هایت جریان دارد، نمی‌توانی فقط تماشاگر باشی.»

«رویاها در سکوت شب شکل می‌گیرند، نه در هیاهوی روز.»



«دانش بدون اشتیاق، مثل موتور بدون سوخت است.»



«مهندسی به تو یاد می‌دهد چگونه بسازی؛ حقوق یادت می‌دهد چرا باید بسازی.»



«مدرک دانشگاهی پایان راه نیست. نقطه شروع واقعی است.»



«میراث خانوادگی امتیاز نیست، بلکه مسئولیتی دوچندان است.»


کارگر مسن: «تویوداسان... شما پسر رئیس هستید. لازم نیست اینجا باشید.»
آکیو: «اگر ندانم این موتور چه صدایی می‌دهد وقتی درست کار نمی‌کند، چطور می‌توانم رهبری کنم؟»
«رهبری از پشت میز آغاز نمی‌شود. از کف کارخانه شروع می‌شود.»
مدیر ارشد: «بازار آمریکا پرریسک است. شاید زود باشد.»
آکیو: «دیر است. جنرال موتورز همین الان در حال تسخیر مشتریان ماست.»
«ما اینجا می‌مانیم.»
«تویوتا را نمی‌توان فقط برای ژاپن ساخت؛ باید برای جهان ساخت.»
آکیو: «و ما ثابت کردیم که غیرممکن فقط یک چالش است که هنوز راه‌حلش پیدا نشده.»
مهندس ارشد: «آکیوسان، پنج سال کار کردیم. خیلی‌ها گفتند غیرممکن است.»
«نوآوری یعنی داشتن شجاعت ساختن چیزی که هنوز بازاری برایش وجود ندارد.»
مدیر مالی: «زیان ما ۴ میلیارد دلار است. شاید باید تعدیل نیرو کنیم.»
آکیو: «کارگران ما خانواده‌اند. قبل از اینکه یک نفر را اخراج کنیم، من حقوق خودم را صفر می‌کنم.»
«در بحران، ضعیف‌ها فرومی‌پاشند. قوی‌ها بازسازی می‌کنند.»

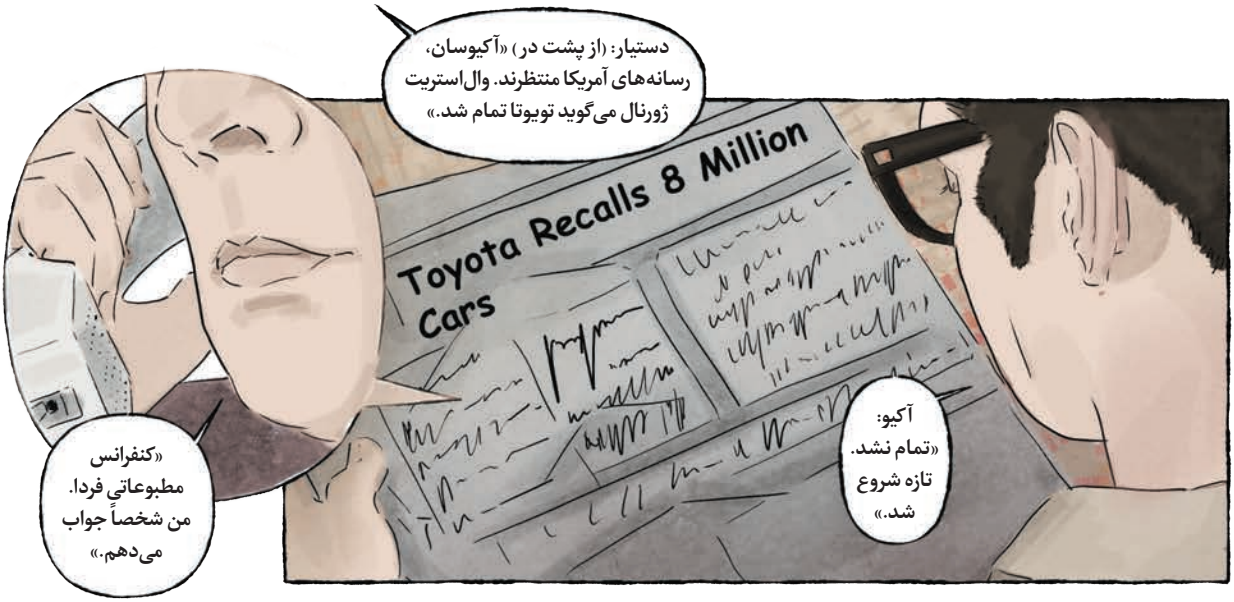

«وقتی همه‌چیز در حال فروپاشی است، فقط یک راه وجود دارد: بازگشت به ریشه‌ها.»



«رهبری واقعی یعنی ایستادن
در مقابل طوفان، نه فرار از آن.»



«کیفیت را نمی‌توان در گزارش خواند. باید احساسش کرد.»



«رهبری شرکت خانوادگی یعنی حمل وزن یک قرن میراث بر دوش.»



«آینده متعلق به کسانی است که جرئت تصور غیرممکن را دارند.»



«شرکت خانوادگی را حفظ نمی‌کنی. آن را تحول می‌دهی.»

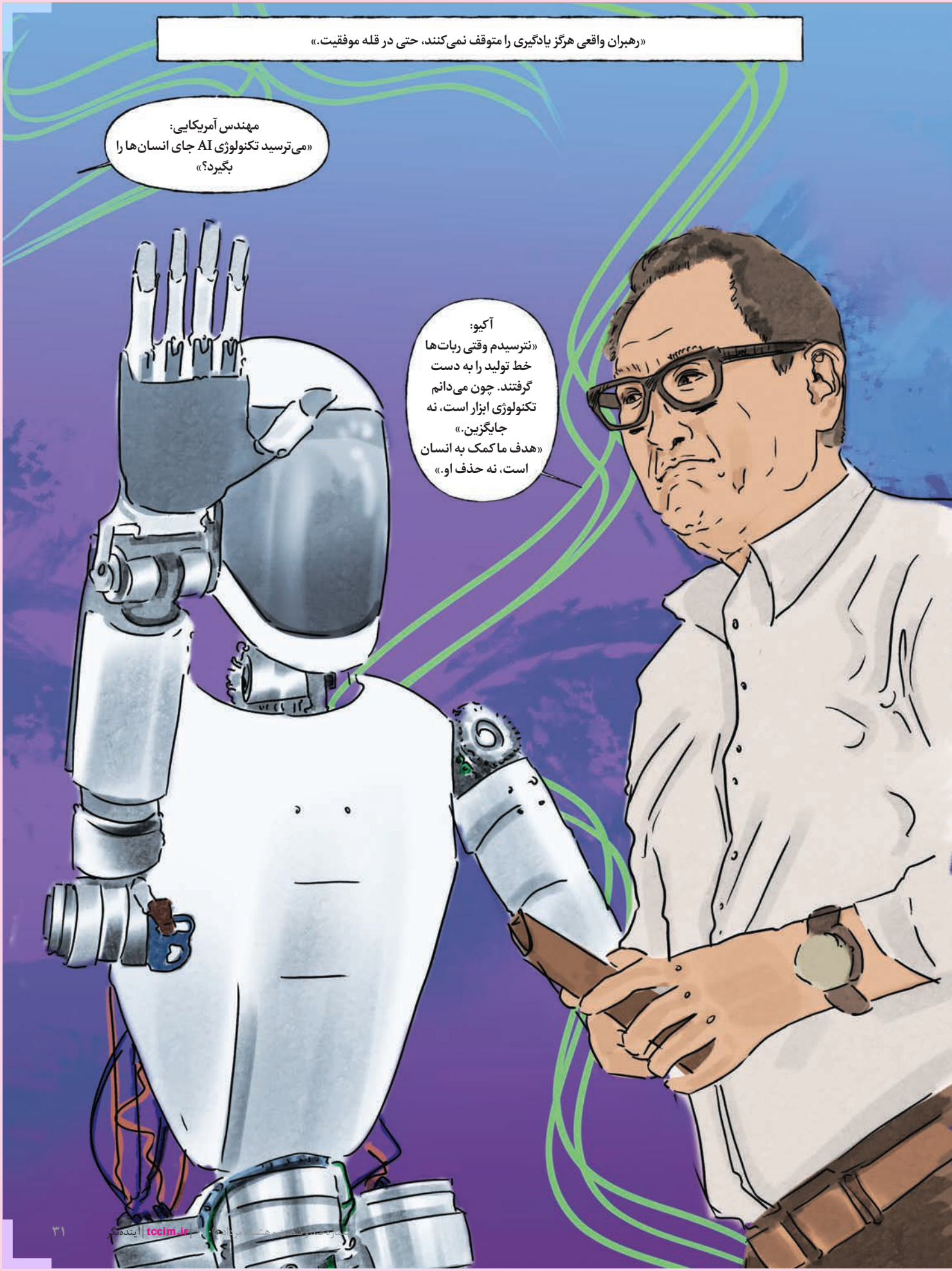
«رهبران واقعی هرگز یادگیری را متوقف نمی‌کنند، حتی در قله موفقیت.»
مهندس آمریکایی:
«می‌ترسید تکنولوژی AI جای انسان‌ها را بگیرد؟»
آکیو:
«نترسیدم وقتی ربات‌ها خط تولید را به دست گرفتند. چون می‌دانم تکنولوژی ابزار است، نه جایگزین.»
«هدف ما کمک به انسان است، نه حذف او.»

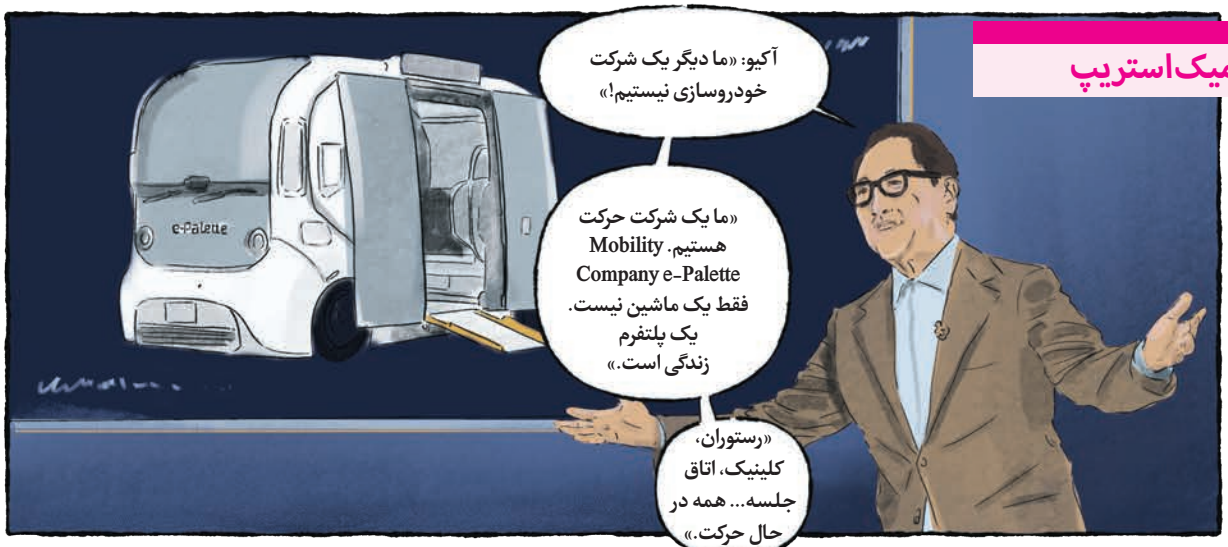

«ما دیگر فقط سازنده اتومبیل نیستیم. ما سازنده حرکت آینده‌ایم.»



«مسئولیت ما فقط ساختن خودرو نیست، بلکه حفاظت از سیاره‌ای است که روی آن حرکت می‌کنیم.»



«میراث یک رهبر در سود نیست، بلکه در جاده‌هایی است که برای نسل بعد می‌سازد.»



سرمایه‌گذاری در بستر آشفتگی

کنفرانس جهانی مالی پایدار، آلمان ۲۰۲۶

نگار رنجبریان
خبرنگار بخش فرهنگ

در تاریخ ۲۷ و ۲۸ اوت ۲۰۲۶، شـهر کارلسروهه در آلمان میزبان یکی از مهم‌ترین رویدادهای سـالانه در حوزه مالی و سرمایه‌گذاری خواهد بود. «کنفرانس جهانی مالی پایدار» (GSFC) که بیش از پانزده سال سابقه برگزاری منظم دارد، امسـال نیز با شعار «تبدیل آشفتگی جهانی به سرمایه‌گذاری در مقیاس بزرگ» برگزار می‌شود. این رویداد که به‌عنوان یک مجمع راهبردی و عملیاتی طراحی شـده، فراتر از بحث‌های کلی و گزارش‌دهی صرف، به دنبال ارائه راه‌حل‌های عینی برای یکی از چالش‌های اساسـی توسعه مالی عصر حاضر است: چگونه مؤسسات مالی توسعه‌ای می‌توانند سرمایه را به‌طور مؤثرتری به بخش‌های مولد، زیرساخت‌ها و فرصت‌های سرمایه‌گذاری مقیاس‌پذیر هدایت کنند؟

زمان برگزاری این کنفرانس بسیار حساس و راهبردی انتخاب شده است؛ دورانی که اقتصاد جهانی دستخوش تحولات بنیادین ناشی از عدم‌اطمینان ژئوپلیتیک، تغییر در جریان‌های سرمایه، فشـارهای گذار انرژی، اختلالات فناورانه و پویایی‌های متغیر صنعتی است. در چنین شرایطی، مؤسسات مالی توسعه‌ای بیش از پیش مورد انتظار هستند تا نقش فعال‌تری در تأمین مالی، تقویت خطلوله‌های سرمایه‌گذاری و شکل‌دهی به فرصت‌های بانک‌پذیر ایفا کنند. محورهای اصلی این دوره از کنفرانس بر مسائل عینی و قابل اجرا متمرکز است؛ از جمله بررسی پیامدهای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک برای کشورهای عضو بانک توسعه اسلامی، تحلیل دلایل عدم‌دسترسی سرمایه‌های کلان به بخش‌های مولد و پروژه‌های زیربنایی، تقویت تاب‌آوری و رقابت‌پذیری مؤسسـات مالی توسعه‌ای، ایجاد خطلوله‌های مقیاس‌پذیر از فرصت‌های سرمایه‌گذاری درجه‌یک، و هم‌راستاسازی هرچه بیشتر جریان مالی با اولویت‌های توسعه صنعتی و اقتصاد واقعی. همچنین در حاشیه این کنفرانس، «جایزه مالی پایدار کارلسـروهه ۲۰۲۶» نیز به مؤسسات مالی و رهبران ارشدی اهدا خواهد شد که در پیشبرد بانکداری پایدار، سرمایه‌گذاری مسئولانه و مالی متعهدانه برتری داشته‌اند

مخاطبان اصلی این رویداد، تصمیم‌سازان ارشد شـامل رؤسای هیئت‌مدیره، مدیران عامل، رؤسـای بانک‌های مرکزی و تجاری، نهادهای نظارتی، سـرمایه‌گذاران نهادی، مؤسسات مالی توسعه‌ای، مقامات دولتی و رهبران کسب‌وکار هستند. با توجه به سطح بالای گفت‌وگوها، حضور در این کنفرانس صرفاً با دعوتنامه امکان‌پذیر است تا فضایی کاملاً متمرکز و مؤثر برای تبادل نظر میان نهادهایی که مستقیماً درگیر تأمین مالی، سرمایه‌گذاری و اجرای سیاست‌ها هستند، فراهم آید.

سـازمان‌دهی این کنفرانس حاصل همکاری چهار انجمن معتبر بین‌المللی اسـت: انجمن مؤسسات ملی مالی توسعه‌ای در کشورهای عضو بانک توسعه اسلامی (ADFIMI)، سازمان اروپایی توسـعه پایدار (EOSD)، انجمن مؤسسات مالی توسعه‌ای آفریقا (AADFI)و انجمن مؤسسات مالی توسـعه‌ای آسیا و اقیانوسیه (ADFIAP) که همراه با شهر میزبان کارلسروهه، این رویداد را برگزار می‌کنند. این تنوع جغرافیایی و نهادی، نشان‌دهنده رویکرد فراگیر و بین‌المللی کنفرانس و همچنین توجه ویژه آن به کشورهای در حال توسعه و عضو بانک توسعه اسلامی است. با توجه به جایگاه والای این کنفرانس در میان رهبران مالی جهان و تمرکز بی‌نظیر آن بر پیوند میان نظریه و عمل، GSFC 2026 به عنوان یکی از تأثیرگذارترین رویدادهای سـال ۲۰۲۶ در حوزه مالی و سرمایه‌گذاری پایدار شناخته می‌شود که نتایج آن می‌تواند مسیر سیاست‌گذاری مالی و توسعه‌ای را در سطح جهانی تحت تأثیر قرار دهد.

مروری بر GSFC 2025

پانزدهمین دوره «کنفرانس جهانی مالی پایدار» در تاریخ ۲۵ و ۲۶ سـپتامبر ۲۰۲۵ در شـهر کارلسروهه آلمان برگزار شد. این کنفرانس که نخستین بار در سال ۲۰۱۱ برگزار شده بود، اکنون به یکی از قدیمی‌ترین و معتبرترین پلتفرم‌های جهانی در حوزه مالی پایدار تبدیل شده است. رویداد امسال با شعار «از فناوری مالی به تأمین مالی فناوری» (From Financial Technology to Technology Finance) برگزار شـد و بر نقش علم، فناوری و نوآوری در قلب تأمین مالی و سرمایه‌گذاری پایدار تأکید داشت. حاضران این دوره از بیش از پانزده کشور از جمله ترکیه، عمان، مالزی، اوگاندا، کنیا، نیجریه، غنا، سریلانکا، آفریقای جنوبی، لسوتو، فیلیپین، زیمبابوه و آلمان بودند و تنوع جغرافیایی چشمگیری را به نمایش گذاشتند. هیئت‌های بلندپایه از بانک‌ها و مؤسسات مالی سری‌لانکا از جمله بانک خلق، بانک توسعه ساناسا، و شرکت‌های تأمین مالی پیشرو در این رویداد شرکت کردند و نشان دادند که مؤسسات مالی کشورهای در حال توسعه نیز به دنبال هم‌راستایی با استانداردهای جهانی پایداری هستند.

محور اصلی مباحث GSFC 2025 حول چگونگی عملیاتی‌سازی اصول پایداری در مؤسسات مالی بود؛ موضوعی که فراتر از گفت‌وگوهای نظری، بر راه‌حل‌های عملی و آماده برای اجرا متمرکز بود. در این دوره، بر نقش تأمین مالی فناوری در کاهش شکاف فناورانه جهانی و کمک به اقتصادها برای جهش به سوی رشـد با ارزش‌افزوده بالا تأکید شد. همچنین تقویت و مدرن‌سازی بخش بنگاه‌های کوچک و متوسط (MSME) به عنوان یکی از اولویت‌های کلیدی مطرح گردید تا این بخش بتواند نقش مؤثرتری در ارزش‌افزوده و اشتغال‌زایی ایفا کند. یکی از دستاوردهای مهم این دوره، معرفی و ترویج ابتکار اسـتانداردها و گواهینامه پایداری (SSCI) بود؛ چارچوبی جامع که توسط سازمان اروپایی توسعه پایدار تدوین شده و به مؤسسات مالی کمک می‌کند تا پایداری را در راهبرد، حاکمیت و سیستم‌های مدیریت ریسک خود ادغام کنند.

مراسـم اهدای «جایزه مالی پایدار کارلسروهه ۲۰۲۵» در حاشیه این کنفرانس برگزار شد و بانک توسـعه اوگاندا (UDB) به عنوان برنده جایزه «دسـتاورد برجسته در پایداری کسب‌وکار» معرفی شد. این بانک به دلیل تعهد به توسعه پایدار، نقش در رشد اقتصادی و توانایی در گسترش ترازنامه همراه با تضمین منافع اقتصادی-اجتماعی، مورد تقدیر قرار گرفت. همچنین شرکت تأمین مالی کشاورزی کنیا (AFC) موفق به دریافت گواهینامه SSCI شد. در پی این کنفرانس، چندین مؤسسه مالی سری‌لانکا از جمله بانک توسعه ساناسا و شرکت سرمایه‌گذاری فرست کپیتال، فرآیند ثبت‌نام در ابتکار SSCI را آغاز کردند و متعهد شدند که استانداردهای پایداری را در سازمان‌های خود پیاده‌سازی کنند. هیئت سری‌لانکا نیز متعاقباً به عنوان یک گروه هسته تشکیل شد تا اجرای این ابتکار را در کشور رهبری کند. این تحولات نشان داد که GSFC 2025 نه‌تنها بستری برای تبادل نظر، بلکه کاتالیزوری برای اقدام عملی و تحول نهادی در سطح جهانی بوده‌است.



امپراتوری ثروت

تاریخ حماسی قدرت اقتصادی آمریکا

نویسنده: جان استیل گوردون

تاریخ انتشار: ۵ اکتبر ۲۰۰۴

قدرت اقتصادی کشورها تنها با حجم تولید یا اندازه بازارشان سنجیده نمی‌شود؛ بلکه ریشه‌های تاریخی، نهادهای اقتصادی، نوآوری و شیوه مواجهه با بحران‌ها نیز در شکل‌گیری آن نقش تعیین‌کننده دارند. کتاب «امپراتوری ثروت: تاریخ حماسی قدرت اقتصادی آمریکا» نوشته جان استیل گوردون، با همین نگاه، تاریخ ایالات متحده را از زاویه تحول اقتصادی روایت می‌کند و می‌کوشد توضیح دهد چگونه کشوری که روزگاری مجموعه‌ای از مستعمره‌های کوچک بود، به بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شد.

گوردون داستان را از مستعمرنشینان سودجوی جیمزتاون آغاز می‌کند و تا آستانه هزاره جدید پیش می‌برد. در این مسیر، نه فقط از کارآفرینان اسطوره‌ای مانند وندربیلت، راکفلر و فورد سخن می‌گوید، بلکه چهره‌های فراموش‌شده‌ای چون فردریک تودور، بنیان‌گذار صنعت یخ، و ساموئل اسلیتر، که نقشه ماشین‌های نساجی انگلستان را در حافظه خود سپرد و مخفیانه فرار کرد، را نیز زنده می‌کند. او معتقد است که منشأ قدرت آمریکا در نهادهای مالی و اقتصادی آن نهفته است؛ همان میراثی که الکساندر همیلتون بنیان نهاد. از این منظر، کتاب موضعی صریح دارد. بسیاری از بحران‌های اقتصادی آمریکا، از رکود بزرگ گرفته تا ورشکستگی مؤسسات پس‌انداز و وام در دوران ریگان، ریشه در سنت جفرسونیِ بانک‌های ضعیف و محلی دارد. گوردون همچنین نگاه منتقدانه‌ای به جنبش ترقی‌خواهی دارد و معتقد است که نظارت خصوصی در بسیاری موارد کارآمدتر از دخالت‌های دولت بوده است. او در عین تأکید بر موفقیت اقتصادی آمریکا، بحران‌های مالی، تصمیم‌های نادرست، فساد و فراز و فرودهای تاریخی را نیز بخشی از این مسیر می‌داند و رشد اقتصادی را فرایندی خطی و بدون شکست ترسیم نمی‌کند.

منتقدان، اثر را به دلیل روایت روان، انسجام تاریخی و توانایی نویسنده در تبدیل موضوعات پیچیده اقتصادی به متنی خواندنی، اثری مناسب برای آشنایی با تاریخ اقتصادی آمریکا دانسته‌اند. با این حال، برخی نقدها معتقدند کتاب بیش از اندازه نگاه مثبتی به سرمایه‌داری آمریکا دارد و به موضوعاتی مانند نابرابری اقتصادی و هزینه‌های اجتماعی رشد سرمایه‌داری کمتر از حد انتظار می‌پردازد. در مجموع، این اثر بیش از آنکه پژوهشی دانشگاهی با جزئیات تخصصی باشد، روایتی جامع و قابل‌فهم از تاریخ شکل‌گیری قدرت اقتصادی آمریکا ارائه می‌دهد و به همین دلیل همچنان در میان آثار عمومی این حوزه جایگاه قابل‌توجهی دارد.

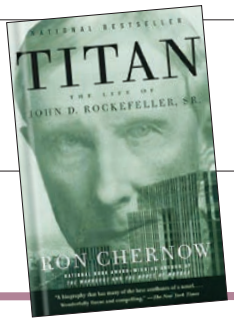

تایتان

نویسنده: ران چرنو

تاریخ انتشار: ۳۰ مارس ۲۰۰۴

پس از مرگ جان دی. راکفلر در سال ۱۹۳۷، هاله‌ای از ابهام و تناقض او را در بر گرفته بود. برای نسل‌ها، تصویر او میان دو قطبِ «دزد حریص» و «خیّر بخشنده» در نوسان بود. مورخان پیشین یا چون آیدا تاربل، او را مظهر فساد شرکتی به تصویر کشیده بودند، یا مثل الن نوینز، در پی سفیدنمایی چهره‌اش برآمده بودند. راکفلر خود نیز با سکوت و ابهام، به این تناقض دامن زده بود. پرسش این است: چگونه می‌توان مردی را فهمید که هم بنیان‌گذار بی‌رحم‌ترین انحصار صنعتی تاریخ بود و هم یکی از بزرگ‌ترین نیکوکاران جهان؟

ران چرنو، نویسنده «تایتان: زندگی جان دی. راکفلر» و برنده جایزه ملی کتاب، در این زندگینامه با دسترسی بی‌سابقه به آرشیو شخصی راکفلر، از جمله مصاحبه‌ای ۱۷۰۰ صفحه‌ای که راکفلر در دوران بازنشستگی انجام داده بود، به این پرسش پاسخ می‌دهد. چرنو ریشه‌های این دوگانگی را در کودکی راکفلر جست‌وجو می‌کند؛ پدری کلاهبردار و خوش‌گذران که او را با شرمساری و جاه‌طلبیِ سیری‌ناپذیر بار آورد، و مادری پارسا که ایمان تعمیدی را در او نهادینه کرد. او از یک سو، استعداد مدیریتی و نبوغ تجاری راکفلر را به تصویر می‌کشد که Standard Oil را به غولی صنعتی تبدیل کرد و زمانی نزدیک به ۹۰ درصد نفت آمریکا را پالایش و بازاریابی می‌کرد. از سوی دیگر، اتحاد پنهانی او با راه‌آهن‌ها از طریق شرکت ساوت ایمپرومنت را فاش می‌سازد؛ توطئه‌ای که به گفته کِرکوس ریویوز، همدستی در مقیاسی بزرگ و بی‌سابقه در صنعت آمریکا بود.

این کتاب با روایتی سیال و جذاب، تصویری موزون، روشنگر و از نظر روان‌شناختی عمیق از راکفلر ارائه می‌دهد که کِرکوس آن را «موزون‌ترین و از نظر روان‌شناختی روشنگرترین پرتره‌ای که تا به حال از این تایتان داشته‌ایم» خوانده است. منتقدان این زندگینامه را به دلیل پژوهش دقیق و رویکرد متعادل‌اش ستوده‌اند. نیویورک تایمز بوک ریویو آن را «پیروزیِ هنر زندگینامه‌نویسی» نامید و تایم آن را در زمره «یکی از زندگینامه‌های بزرگ آمریکایی» قرار داد. با این حال، برخی منتقدان به این نکته اشاره کرده‌اند که کتاب، با وجود تلاش برای بی‌طرفی، گاه درس‌هایی ضمنی درباره توجیه‌پذیری اعمال خشن تجاری در پرتو کارهای خیریه ارائه می‌دهد. با این‌همه، «تایتان» نه فقط روایت زندگی یک فرد، بلکه آیینه‌ای است از دگرگونی‌های اقتصادی، اخلاقی و سیاسی آمریکا در عصر طلایی سرمایه‌داری.

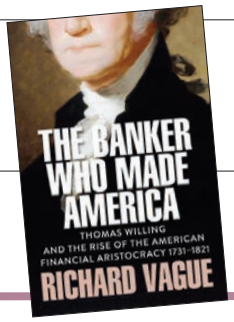

بانکداری که آمریکا را ساخت

نویسنده: ریچارد واگ

تاریخ انتشار: ۳ فوریه ۲۰۲۶

بسیاری از روایت‌های بنیادین درباره انقلاب آمریکا، بر شور آرمان‌خواهانه، نبردهای حماسی و سخنرانی‌های آتشین متمرکز هستند. اما در پس‌زمینه این درام سیاسی، نیروی خاموش و گاه تعیین‌کننده‌تری وجود داشت: پول. انقلابی که بدون تأمین مالی پایدار، هرگز به پیروزی نمی‌رسید و در قلب این تأمین مالی، شخصیتی قرار داشت که امروز تقریباً فراموش شده است؛ مردی که جان آدامز، رئیس‌جمهور وقت، در سال ۱۸۱۳ درباره او نوشت که «جورج واشنگتن و الکساندر همیلتون توسط ویلینگ اداره می‌شدند».

ریچارد واگ، بانکدار، اقتصاددان و رئیس سابق بخش بانکداری و اوراق بهادار ایالت پنسیلوانیا، در کتاب جدید خود به نام «بانکداری که آمریکا را ساخت: توماس ویلینگ و ظهور اشرافیت مالی آمریکا»، سراغ همین چهره گمنام رفته است. توماس ویلینگ، تاجر مسلط بر تجارت دریایی آمریکا، رئیس اولین بانک این کشور و اولین بانکدار مرکزی آن بود. او در سال ۱۷۷۶، در حساس‌ترین مقطع تاریخی، به استقلال از بریتانیا رأی منفی داد. با این حال، واگ نشان می‌دهد که چگونه همین مردِ مخالف استقلال، پس از نبرد بانکر هیل، با قاچاق باروت از طریق کارائیب، انقلابی را که به آن رأی نداده بود، نجات داد. او و شریک تجاری‌اش، رابرت موریس، تأمین‌کنندگان اصلی مالی و مایحتاج جنگ برای ارتش قاره‌ها شدند و هنگامی که اسکناس‌های کنتیننتال در گردابی از تورم فرو ریخت، بانک ویلینگ بود که نیمه دوم جنگ را تأمین مالی کرد. اما ماجرا از این نیز فراتر می‌رود. واگ استدلال می‌کند که ویلینگ نه فقط انقلاب را تأمین مالی کرد، بلکه معماری مالی جمهوری جوان را نیز بنیان نهاد. او به عنوان اولین رئیس بانک مرکزی ایالات متحده، نقشی محوری در ایجاد ساختاری ایفا کرد که هنوز هم پژواک آن در اقتصاد امروز آمریکا شنیده می‌شود.

منتقدان، این کتاب را به دلیل روایت‌پردازی جذاب و پژوهش عمیق در منابع دست اول ستوده‌اند. اسکات استیونسون، رئیس موزه انقلاب آمریکا، آن را اثری دانسته که یک بنیان‌گذار نادیده‌گرفته‌شده را از طریق تحقیقی عمیق در منابع اولیه، زنده می‌کند. در نهایت این اثر در آستانه دویست و پنجاهمین سالگرد استقلال آمریکا، نگاهی تازه و ضروری به یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های تاریخ این کشور می‌اندازد: چه کسی واقعاً جامعه را شکل می‌دهد و این شکل‌دهی به‌نفع چه‌کسانی است؟



کینز برای زمانه ما

نویسنده: رابرت اسکیدلسکی

تاریخ انتشار: ۲۳ ژوئن ۲۰۲۶

نزدیک به یک سده از مرگ جان مینارد کینز می‌گذرد، با این حال نام او همچنان در هر مناقشه‌ای درباره نقش دولت در اقتصاد، کسادی بازارها یا سیاست پولی به میان می‌آید. اما این بسامدِ حضور، به‌معنای درک درست او نیست. در دوران پس از بحران مالی ۲۰۰۸، بارها از «بازگشت کینز» سخن رفت، بی‌آنکه بسیاری از مدافعان و منتقدان امروزی، تصویری تمام‌قد از جهان‌بینی فلسفی او داشته باشند. شاید پرسش اساسی این باشد: آیا کینزِ نظریه‌پرداز اقتصادی قرن بیستم، هنوز هم برای جهانی که با هوش مصنوعی، بی‌ثباتی ژئوپلیتیک و موج‌های تازه‌ای از عدم‌اطمینان دست‌وپنجه نرم می‌کند، حرفی برای گفتن دارد؟

کتاب «کینز برای زمانه ما» نوشته رابرت اسکیدلسکی، برجسته‌ترین زندگینامه‌نویس کینز، به این پرسش پاسخ می‌دهد. او که عمری را صرف روایت سه‌جلدی زندگی کینز کرده بود، در این کتاب رویکردی متفاوت در پیش گرفته است. اسکیدلسکی به‌جای بازگویی زندگی‌نامه، مستقیماً به سراغ وجه اخلاقی تفکر کینز می‌رود و او را نه صرفاً یک اقتصاددان فنی، که فیلسوفی اخلاق‌گرا معرفی می‌کند که اقتصاد را ابزاری برای «زندگی خوب» می‌دانست.

کتاب از اندیشه‌های کینز مانند نگاه او به سرمایه‌داری، دفاع از نرخ‌های بهره پایین، و تحلیل بی‌ثباتی‌های اقتصادی پرده برمی‌دارد. شاید مهم‌ترین سهم اسکیدلسکی، بازخوانی مبانی فلسفی کینز، به‌ویژه رویکرد منحصربه‌فرد او به عدم‌اطمینان و احتمال باشد. در دنیایی که الگوریتم‌های هوش مصنوعی با قطعیتی فریبنده به پیش‌بینی آینده می‌پردازند، کینز معتقد بود «درست مبهم بودن، از دقیق غلط بودن بهتر است» و آینده اساساً ناشناختنی است. به‌زعم اسکیدلسکی، این بصیرتِ فلسفی، پول را از یک ابزارِ منفعلِ مبادله به پناهگاهی روانی تبدیل می‌کند که می‌تواند تمامیِ اقتصاد را به‌سوی فروپاشی سوق دهد -پدیده‌ای که در سده اخیر بارها تکرار شده است.

منتقدان برجسته، این اثر را تحسین کرده‌اند. مارتین ولف در فایننشال تایمز آن را یکی از بهترین کتاب‌های اقتصادی سال خوانده و تأکید کرده که اسکیدلسکی «کیفیت همزمان فیلسوف و اقتصادان بودن کینز» را به‌روز کرده‌است. «کینز برای زمانه ما» واپسین اثر اسکیدلسکی فقید است که تنها چند ماه پس از مرگش منتشر شد؛ یادگاری است از کسی که بیش از هر مورخ دیگری، به درک میراث کینز برای جهان امروز یاری رساند.



مرد کامل

کارگردانان: رجینا کینگ، توماس شلم

محصول سال: ۲۰۲۴

وقتی یک غول املاک آتلانتا با ۸۰۰ میلیون دلار بدهی، ناگهان خود را در اتاق جلسه‌ای می‌بیند که بانکدارش با لبخندی پیش‌بینی‌شده، سند ورشکستگی را روی میز می‌گذارد، مرز میان قدرت و سقوط در یک چشم‌به‌هم‌زدن فرو می‌ریزد. در دنیایی که ثروت اغلب با اهرم‌های بدهی تعریف می‌شود، ورشکستگی نه فقط یک مسئله حسابداری، بلکه زوال هویت، منزلت و تمام آن چیزی است که یک «مرد کامل» می‌نامند.

مینی‌سریال شش‌قسمتی «A Man in Full» به کارگردانی رجینا کینگ و توماس شلم، اقتباسی از رمان پرفروش تام ولف در سال ۱۹۹۸ است. داستان حول چارلی کراکر (با بازی جف دانیلز)، سرمایه‌دار خودساخته‌ای می‌چرخد که از ستاره سابق فوتبال جورجیا تک به امپراتوری املاک رسیده است. او هرگز از بدهی هراس نداشته؛ اما وقتی هری زیل، رئیس بانک (با بازی بیل کمپ)، این وام‌ها را یک‌باره مطالبه می‌کند، کراکر درگیر جنگی تمام‌عیار با طلبکاران، همکاران خیانت‌پیشه و حتی همسر سابقش می‌شود تا امپراتوری‌اش را نجات دهد.

در پس‌زمینه این سقوط مالی، پرسش‌هایی بنیادین درباره سرمایه‌داری اهرمیِ افراطی مطرح می‌شود. کراکر تجسم «سرمایه‌داری رفاقتی» است؛ جایی که ثروت و موفقیت با سیاست و روابط پشت‌پرده گره خورده‌است. منتقدان، این اثر را تصویری از «رویای آمریکایی به‌خطا رفته» خوانده‌اند که در آن جاه‌طلبی و ریسک‌پذیری کسب‌وکار، به جای پیروزی، به فاجعه می‌انجامد. در عین حال، سریال لایه‌های دیگری از اقتصاد سیاسی را نیز به تصویر می‌کشد: رقابت شرکتی اغراق‌آمیز، فساد، طمع و خیانت در دنیای تجارت، و تلاش برای بقا در نظامی که در آن، قربانی‌کردن اخلاق برای ماندن در بازی سرمایه‌داری متأخر، امری عادی تلقی می‌شود. با این حال، اقتباس نتفلیکس در انعکاس طنز تیز و نگاه مردم‌شناسانه ولف به نهادهای آمریکایی و خودشیفتگان حاکم بر آن‌ها، چندان موفق نبوده‌است تا جایی که نشریه ورایتی آن را «اقتباسی عجیباً عام و بی‌صدا از یک داستان بزرگ‌تر از زندگی آمریکایی» خوانده است. در مقابل، گاردین آن را «جانشینی شایسته برای Succession» دانسته و از بازی جف دانیلز ستایش کرده است. در مجموع، سریال بازخوردی متوسط داشته، هرچند در زمان اکران در جمع سه سریال پربیننده نتفلیکس قرار گرفت و نامزد جایزه‌امی شد. «مرد کامل» روایتی است از این حقیقت ناخوشایند که در اقتصاد اهرمی، یک مرد کامل ممکن است فقط یک قلعه شنی در انتظار موج دریا باشد.



خانه پوشالی

کارگردان: بو ویلیمن

محصول سال: ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸

تصور کنید سیاستمدار ارشد و کارکشته‌ای، پس از سال‌ها فداکاری برای حزبش، از رسیدن به عالی‌ترین مقام ممکن بازمی‌ماند. وعده‌ای که به او داده شده، ناگهان پس گرفته می‌شود. در پاسخ، این سیاستمدار به جای کناره‌گیری، تصمیم می‌گیرد با حیله‌گری و بیرحمیِ تمام، نه تنها برای رسیدن به قدرت، که برای نابودی همه کسانی که مانع او شده‌اند، نقشه‌ای پیچیده بچیند. این، نقطه‌عطف روایت یکی از تأثیرگذارترین سریال‌های عصر پخش آنلاین است؛ اثری که در آن، سیاست به مثابه میدانی برای اعمال بیرحمانه‌ترین قواعد سرمایه‌داری مدرن به تصویر کشیده می‌شود.

«خانه پوشالی» به کارگردانی بو ویلیمون، اقتباسی آمریکایی از رمانی به همین نام و سریال بریتانیایی پیش از خود است. این سریال، روایت فرانسیس (فرانک) آندروود (با بازی کوین اسپیسی)، نماینده دموکرات کارولینای جنوبی، و همسرش کلر (با بازی رابین رایت) است؛ زوجی که برای فتح واشنگتن، از هیچ توطئه و فریبی فروگذار نمی‌کنند. سریال که در شش فصل و ۷۳ قسمت ساخته شد، با نگاهی بدبینانه، پشت‌پرده سیاست آمریکا را نه به عنوان عرصه خدمت، که به مثابه بازاری برای خرید و فروش قدرت به تصویر می‌کشد. در این جهان، هر ایده‌ای ارزشی دارد و هر رای، کالایی است برای معامله. از منظر اقتصادی، این سریال تصویری هولناک از «سرمایه‌داری رفاقتی» (crony capitalism) ارائه می‌دهد؛ نظامی که در آن، ثروت و نفوذ شرکت‌های بزرگ، خط‌مشی‌های سیاسی را تعیین می‌کند. این سریال نشان می‌دهد که چگونه منافع بیمارستان‌ها، شرکت‌های داروسازی و تولیدکنندگان تجهیزات پزشکی، در دل سیاست‌گذاری‌های کلان ریشه دوانده است. در اینجا پول و قدرت یکی نیستند، اما آنقدر به هم گره خورده‌اند که تشخیص مرز میان آنها غیرممکن می‌شود.

«House of Cards» از حیث هنری نیز اثری شاخص محسوب می‌شود و جوایز متعددی از جمله ۷ جایزه‌امی و ۲ گلدن گلوب را از آن خود کرده است. با خروج بو ویلیمون بعد از فصل چهارم و حذف کوین اسپیسی در فصل پایانی، کیفیت سریال روندی نزولی پیدا کرد و پایان‌بندی آن به عنوان یکی از بدترین پایان‌بندی‌های تاریخ تلویزیون شناخته شد. با این همه، «خانه پوشالی» به عنوان اولین سریال اختصاصی یک پلتفرم آنلاین که نامزد جوایز بزرگ امی شد، همچنان به عنوان یک اثر شاخص، تصویری تلخ و تأمل‌برانگیز از پیوند ناگسستنی سیاست و اقتصاد اهرمی امروز ارائه می‌دهد.



بیست‌ویک

زندگی با محوریت سرمایه‌گذاری

«بیست و یک» پادکســـتی تخصصی با رویکرد آموزشی و تحلیلی در حوزه سرمایه‌گذاری و مدیریت مالی است که بازارهای مالی از بورس و طلا تا ارزهای دیجیتال، بلاکچین و قراردادهای هوشـــمند را به طور عمیق بررسی می‌کند. مخاطبان این پادکســـت، افرادی هســـتند که به دنبال درک بهتر از مفاهیم پیچیده اقتصادی و کسب سود هوشمندانه در بازارهای مالی هستند. عمده‌ترین بخش اپیزودهای «بیست و یک» به خوانش و بررسی یک کتاب در حوزه مالی و کســـب‌وکار اختصاص دارد و در طول هر اپیزود، نکات کلیدی آن کتاب به مرور تحلیل می‌شود. در برخی قسمت‌ها نیز به صورت تک‌موضوعی و با حضور کارشناسان، گفت‌وگویی شکل می‌گیرد. «بیست و یک» فراتر از یک پادکست، به عنوان بخشی از یک اکوسیستم آموزشی و با برگزاری دوره‌های جامع، دانش تخصصی ســـرمایه‌گذاری را از صفر تا صد در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد و تلاش می‌کند تا مخاطب را در مسیری از رشد مالی و توسعه فردی همراهی کند. همچنین این مجموعه با ارائه خدمات مشاوره تخصصی سرمایه‌گذاری، در کنار سرمایه‌گذاران حرفه‌ای، به کشف هوشمندانه‌ترین مسیرهای مالی کمک می‌کند و به یکی از همراهانِ علاقه‌مندان به دنیای اقتصاد و ســـرمایه‌گذاری تبدیل شده‌است.

اپیزودهای پیشنهادی



پولدارتر، آگاه‌تر، خوشحال‌تر - مقدمه

اپیزود «پولدارتر، آگاه‌تر، خوشحال‌تر - مقدمه» از پادکست «بیست و یک»، نقطه آغازی است بر یکی از فصل‌های این مجموعه. در این اپیزود، خوانش و بررسی کتاب «پولدارتر، آگاه‌تر، خوشحال‌تر» نوشته ویلیام گرین آغاز می‌شود. از آنجا که این قسمت، اپیزود نخست این فصل محسوب می‌شود، شنیدن آن برای ورود به مباحث بعدی و آشنایی با فضای کلی کتاب، بهترین نقطه شروع است. کتاب اصلی که منبع این فصل از پادکست است، حاصل بیش از بیست و پنج سال مصاحبه نویسنده با بسیاری از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران جهان است. گرین در این کتاب نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران، نه تنها در زمینه مالی، بلکه در نحوه تفکر، تصمیم‌گیری، سنجش ریسک، اجتناب از اشتباهات پرهزینه و تبدیل عدم‌اطمینان به فرصت، آموزه‌های ارزشمندی برای ارائه دارند. این اپیزود، با طرح مفاهیم کلیدی و ایجاد یک چارچوب ذهنی، شـــنونده را برای ســـفری عمیق در دنیای سرمایه‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های هوشمندانه آماده می‌کند.



روانشناسی پول - هیچکس دیوانه نیست!

این اپیزود از پادکست «بیست و یک» با عنوان «روانشناسی پول - هیچکس دیوانه نیست»، آغازگر مجموعه‌ای است که به بررسی کتاب پرفروش «روانشناسی پول» نوشته مورگان هاوزل می‌پردازد. این قسمت همانند اپیزود پیشین که معرفی شد، نخستین اپیزود از یک مجموعه محسوب می‌شود و شنیدن آن، نقطه ورودی مناسبی برای همراهی با مباحث بعدی است. کتاب «روانشناسی پول» بر این ایده تأکید دارد که موفقیت مالی، بیش از آنکه به دانش و هوش مالی وابسته باشد، به رفتار و روانشناسی فرد مرتبط است. هاوزل در این کتاب نشان می‌دهد که تصمیمات مالی اغلب تحت تأثیر تجربه‌های شخصی، پیشینه خانوادگی و باورهای فردی شکل می‌گیرند و کمتر منطقی و محاسبه‌شده هستند. او با مثال‌های ملموس، تفاوت میان ثروت واقعی و ثروت ظاهری را توضیح می‌دهد و ثروت را نه در دارایی‌های مادی، بلکه در توانایی کنترل زمان و زندگی به شیوه دلخواه تعریف می‌کند. این قسمت برای افرادی که علاقه‌مندند تا رابطه آگاهانه‌تری با پول داشته باشند، پیشنهاد شده‌است.



پول، پول، پول

اپیزود «پول، پول، پول» از پادکست «بیست و یک»، سفری است به عمق مفهوم پول؛ از نخستین اشکال مبادله تا پیچیده‌ترین سازوکارهای مالی مدرن. پرسش اینجاست، با وجود این که بسیاری از ما پول را یکی از عوامل خوشبختی می‌دانیم و برای رسیدن به آن، دست به هر کاری می‌زنیم، از کار و سرمایه‌گذاری گرفته تا ترید و گاه قمار، آیا واقعاً پول را می‌شناسیم؟ در این اپیزود، ذره‌بین پادکست بر روی خودِ پول می‌افتد و تاریخچه آن را از دوران مبادله کالا به کالا تا به امروز بررسی می‌کند. شنونده در این مسیر با مفاهیمی بنیادین مانند اختراع پول، پول کالایی، نقش طلا و فلزات گرانبها، ظهور پول کاغذی، ایجاد بانک‌ها و نهایتاً مفهوم پول فیات آشنا می‌شود. این اپیزود برای هر کسی که در بازارهای مالی فعالیت می‌کند، نه‌تنها جذاب، بلکه ضروری است؛ چراکه درک ماهیت و کارکرد پول، پیش‌نیاز هر تصمیم‌گیری هوشمندانه‌ای در این عرصه محسوب می‌شود.

فرصت بازسازی فناورانه ایران

اقتصاد دانش‌بنیان و فناوری چگونه می‌تواند در دوران پساجنگ پیش‌ران اقتصاد کشور باشد؟



اقتصاد دانش‌بنیان در پساجنگ چه مسیری پیش رو دارد؟

مسیر گذار از بحران به نوآوری

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

تجربیات جهانی نشان می‌دهد دوران پس از جنگ می‌تواند موتور محرک خاصی برای برخی حوزه‌های دانش‌بنیان باشد

تبعات جنگ برای اقتصاد دیجیتال و شـرکت‌های دانش‌بنیان بسیار گسترده بود. چرا که جنگ و ناآرامی، نه‌تنها زیرساخت‌های فیزیکی، بلکه سرمایه انسانی و ثبات محیط کسب‌وکار را که دو رکن اصلی این اقتصاد هستند، هدف قرار می‌دهد. اما اقتصاد دانش‌بنیان بعد از جنگ و بحران به چه سـمت و سویی می‌رود؟ تحلیل‌ها و تجربیات جهانی حاکی از این اسـت که اقتصاد دانش‌بنیان پس از جنگ در یک دوره گذار قرار می‌گیرد؛ در کوتاه‌مدت، به دلیل فشـار هزینه‌های بازسازی و فقدان امنیت سـرمایه‌گذاری، دچار رکود یا تغییر مسـیر به سمت اولویت‌های دفاعی و عمرانی می‌شود. در بلندمدت، اگر دولت‌ها بتوانند امنیت حقوق مالکیت فکری و ثبات اقتصادی را برقرار کنند، ویرانی‌های جنگ می‌تواند به‌عنوان یک ابزار پرش برای نوآوری عمل کند. در این میان آنچه در این مسیر تعیین‌کننده است، شیوه حکمرانی است. برای شـکوفایی اقتصاد دانش‌بنیان، حکمرانی باید از کنترل‌گری به سمت تسهیل‌گری برود. به عبارتی قوانین بازی باید تغییر کند. در حکمرانیِ گذار، دولت باید از مانع به یک کاتالیزور سریع تبدیل شود.

خسارت جنگ به اقتصاد دیجیتال و دانش‌بنیان

در اقتصاد دانش‌بنیان، برخلاف اقتصادهای سنتی که بر نیروی کار یدی یا منابع طبیعی تکیه دارند، ارزش افزوده از طریق خلاقیت، نوآوری و تکنولوژی ایجاد می‌شود. فناوری اطلاعات در اقتصاد دانش‌بنیان نقش زیرسـاخت را ایفا می‌کند و نقش اینترنت، فراتر از یک ابزار ارتباطی سـاده اسـت. از همین رو قطعی اینترنت و محدودیت دسترسی به اینترنت بین‌الملل در دوران جنگ، تیر خلاص به بسـیاری از کسـب و کارهـای آنلاین و دیجیتال بود. نگاهی به آمار و ارقام ارائه شـده از سوی دستگاه‌ها تصویری از ابعاد خسارات مالی را نشان می‌دهد. هرچند خسارت جنگ به اقتصاد دانش‌بنیان محدود به ضررهای مالی نیست و طبق گفته فعالان این حوزه بخشی از ضرر متوجه دارایی‌های نامشهود این شرکت‌ها از جمله اعتماد مشتری، شبکه همکاری، داده، برند، انگیزه تیم، پیوستگی تحقیق و توسعه و امید سرمایه‌گذار بوده است.

براساس آمارهای رسمی از جمله ارزیابی‌های معاونت علمی، فناوری و اقتصاد دانش بنیان ریاست‌جمهوری، تخریب زیرساخت‌های علمی و پژوهشی در دانشگاه‌ها حدود ۳۰۰ میلیون دلار خسارت به همراه داشته است. همچنین، واحدهای شرکت‌های دانش‌بنیان با حدود ۳۰ میلیون دلار خسارت به علاوه ۶۰ هزار میلیارد تومان مواجه شده‌اند. در جنگ تحمیلی سوم، طبق آخرین گزارش‌ها، ۱۱۶ شرکت دانش‌بنیان آسیب دیده‌اند که از این تعداد ۴۰ شرکت به‌طور کامل تخریب شده‌اند. همچنین براسـاس آمار اعلام شده از سوی وزارت ارتباطات، در حوزه مخابرات و ارتباطات نزدیک به ۴.۶ همت خسارت ناشی از جنگ ثبت شـده است. این آمارها سهم خسارت وارده به تجارت الکترونیک ۲.۳ همت بابت کاهش درآمد بوده است. در کسب و کارهای بزرگ مقیاس دیجیتال نیز حدود ۵.۵ همت، در حوزه پست و لجستیک ۰.۷۸ همت زیان و در بخش فضایی و کسب و کارهای استانی نیز حدود ۱.۹ همت خسـارت برآورد شده است. همچنین ۱۶.۳۲ همت خسارت وارده به کسـب و کارهای بزرگ دیجیتال ناشی از عدم نفع آنها به دلیل قطع اینترنت بوده است. بر اساس اطلاعات ارائه‌شده و گزارش‌های دریافتی از سوی اپراتورها و سازمان تنظیم مقررات، مجموع خسارت واردشده به اپراتورهای ارتباطی و برخی شرکت‌های FCP که بیشترین آسیب را در این حوزه متحمل شده‌اند، حدود ۶.۴ همت برآورد شده است.

دشواری‌های مسیر بازسازی

اقتصـاد دانش‌بنیـان در دوران بعـد از جنگ با دو چالش اساسـی روبه‌روسـت. چالش‌های بازسازی و اولویت‌بندی منابع و فرار مغزها و خروج سـرمایه انسانی. از طرف دیگر در دوران پس از جنگ، دولت‌ها معمولاً با کسری بودجه شدید و نیاز حیاتی به بازسازی زیرساخت‌های پایه (جاده، انرژی، مسـکن) روبه‌رو هستند. این موضوع باعث تغییر تخصیص بودجه می‌شـود و بودجه‌های تحقیقاتی (R&D) که لازمه اقتصاد دانش‌بنیان اسـت، اغلب به نفع پروژه‌هـای عمرانی فوری و زودبـازده کاهش می‌یابد. همچنین در این وضعیت سـرمایه‌گذاری خطرپذیـر (Venture Capital) کاهش می‌یابـد. در دوران پس از جنگ، سرمایه به شدت محافظه‌کار می‌شود. در شرایط عدم قطعیت پس از جنگ، سرمایه‌گذاران خصوصی ترجیح می‌دهند منابع خود را در بازارهای سـنتی و مطمئن‌تر به کار بگیرند تا در اسـتارت‌آپ‌ها یا تکنولوژی‌های نوآورانه. از طرفی اقتصاد دانش‌بنیان متکی بر نیروی کار متخصص است و از آنجایی که بحران‌ها معمولاً باعث ناامنی یا ناپایداری اقتصادی می‌شوند، نخبگان و متخصصان، اولین کسانی هستند که برای حفظ آینده خود، از کشور خارج می‌شوند. این یعنی سرمایه انسانی که سوخت اصلی اقتصاد دانش‌بنیان است، تخلیه می‌شود. بازگرداندن این سـرمایه انسانی به کشور پس از پایان درگیری‌ها، یکی از سخت‌ترین چالش‌های بازسازی اقتصادی است. فقدان متخصصان باعث می‌شود بسیاری از شرکت‌های دانش‌بنیان حتی در صورت وجود تقاضا، توان تولید و نوآوری نداشته باشند.

فرصت‌های برخاسته از دل بحران

با این وجود تجربیات جهانی نشان می‌دهد دوران پس از جنگ می‌تواند موتور محرک خاصی برای برخی حوزه‌های دانش‌بنیان باشد. در دوران بازسازی پس از جنگ، کشورها معمولاً با یک تله بازسازی سنتی روبه‌رو هسـتند: آن‌ها تمام بودجه خود را صرف ساختن دوباره کارخانه‌های قدیمی و زیرساخت‌های فیزیکی (سیمان و فولاد) می‌کنند تا سریع‌تر به سطح قبل از جنگ برگردند. اما تاریخ و بررسی‌های موردی حاکی از این است که کشورهای هوشمند (مانند کره جنوبی) از این تله فرار کردند. به جای بازسـازی کارخانه‌های قدیمی و ناکارآمد، از فرصت بازسازی برای «پرش تکنولوژیک» (Leapfrogging) استفاده کردند. (مفهومی که در ادبیات اقتصاد توسعه به‌ویژه در آثار مرتبط با توسعه دیجیتال در سازمان‌هایی نظیر بانک جهانی برای توصیف فرار از مسیرهای توسعه

جنگ اخیر نشان داد که فناوری دیگر صرفاً یک حوزه اقتصادی یا صنعتی نیست. بسیاری از فناوری‌هایی که تا چند سال پیش در قالب شرکت‌های دانش‌بنیان توسعه می‌یافتند، امروز به بخشی از زیرساخت قدرت کشورها تبدیل شده‌اند.

سنتی و فرسوده و عبور مستقیم به سمت فناوری‌های پیشرفته به کار می‌رود)، یعنی به جای اینکه دوباره همان زیرساخت‌های قدیمی را بسازند، مستقیماً به سراغ زیرساخت‌های دیجیتال و صنعتی مدرن رفتند. آن‌ها به جای تمرکز بر بازسازی کالبدی، بر بازسازی ساختار اقتصادی تمرکز کردند.

بر این اساس، برخلاف مدل‌های سنتیِ بازسازی که درگیر بازتولیدِ زیرساخت‌های ناکارآمد می‌شوند، کشورهای پیشرو با اتخاذ رویکرد پرش تکنولوژیک، از بحران به عنوان فرصتی برای گذار از اقتصاد مبتنی بر دارایی‌های فیزیکی به اقتصاد مبتنی بر دانش استفاده کردند. این گذار از طریق جایگزینی زیرساخت‌های سنتی با پلتفرم‌های دیجیتال پیشرفته صورت گرفت. در این راستا، تمرکز اصلی از احیای زیرساخت‌های فیزیکی به سمت تغییر ساختار اقتصادی و ارتقای سطح تکنولوژیک معطوف می‌شود تا از تکرار مسیرهای توسعه غیربهینه اجتناب شود.

به عنوان مثال، کره جنوبی پس از جنگ (۱۹۵۳)، یکی از فقیرترین و ویران‌شده‌ترین کشورهای جهان بود. آن‌ها به جای تمرکز بر صنایع سنتی و قدیمی، از همان ابتدا بر روی آموزش اجباری و ارتباط تنگاتنگ دولت و صنعت تمرکز کردند. آن‌ها تکنولوژی را وارد کردند، آن را کپی کردند و سپس با سرمایه‌گذاری سنگین بر روی تحقیق و توسعه، به تولید محصولات پیشرفته (مانند نیمه‌هادی‌ها و الکترونیک) رسیدند. امروز کره جنوبی یکی از پرنوآوری‌ترین کشورهای جهان است. آلمان نیز پس از جنگ جهانی دوم با ویرانی کامل روبه‌رو بود. آن‌ها با تمرکز بسیار شدید بر مهندسی دقیق و تکنولوژی‌های صنعتی، توانستند دوباره ساختار اقتصادی خود را بازسازی کنند. آن‌ها به جای رقابت در کالاهای ارزان، بر روی کالاهای با ارزش افزوده بالا و دانش‌محور (ماشین‌آلات سنگین و دقیق) تمرکز کردند.

ارکان حکمرانی در دوران گذار

نقش شیوه حکمرانی در دوران گذار بسیار کلیدی است. تمرکز بر لایه حکمرانی در دوران بازسازی، در واقع تمرکز بر بازطراحی قوانین بازیِ است. در دوران پس از بحران، سیستم‌های اداری و حکومتی معمولاً دچار فرسودگی، بوروکراسی سنگین و از دست رفتن اعتماد عمومی هستند. چرا که اگر دولت بخواهد با همان روش‌های قدیمی (کاغذبازی، سلسله‌مراتب سنگین و کنترل مستقیم) مدیریت کند، در واقع دارد مانعِ پرش تکنولوژیک می‌شود. برای عبور به اقتصاد دانش‌بنیان، حکمرانیَ باید از مدل کنترل‌گر به مدل تسهیل‌گر تغییر ماهیت دهد. در اقتصاد دانش‌بنیان، دولت باید تسهیل‌گر باشد. یه عنوان نمونه دیجیتالی‌سازی باید سرعت بگیرد. دریافت مجوز، پرداخت مالیات و ثبت مالکیت فکری کاملاً دیجیتال، خودکار و بدون نیاز به مراجعه حضوری باشد. بوروکراسی باید کاهش یابد. هزینه ورود به بازار کاهش یابد. دولت باید داده‌های خود را (تا جایی که امنیت ملی در خطر نباشد) در اختیار بخش خصوصی قرار دهد. قوانین قدیمی باید اصلاح و منعطف شوند. حمایت از مالکیت فکری باید جدی گرفته شود. همچنین در دوران گذار، حکمرانیَ هوشمند و مشوق‌های هدفمند باید دنبال شود. تجربیات جهانی نشانَ می‌دهد شکوفایی اقتصاد دانش‌بنیان پس از بحران، انتخاب است، نه یک اتفاق. اگر کشورها صرفاً به دنبال بازگشت به گذشته (بازسازی کالبدی) باشند، در اقتصاد سنتی و پایین‌ارزش باقی می‌مانند. اما اگر از بحران برای تغییر ساختار و استفاده از تکنولوژی‌های جدید برای حل مشکلات بازسازی استفاده کنند، می‌توانند در زمان کوتاه‌تری به جایگاه‌های جهانی برسند.

فناوری بخشی از قدرت ملی است

اقتصاد دانش‌بنیان پس از جنگ؛ آغاز نسل دوم سیاست‌گذاری



شهاب جوانمردی

نایب‌رئیس اتاق تهران

جنگ‌های اخیر، فارغ از همه پیامدهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی خود، یک واقعیت مهم را نیز آشکار کردند؛ اقتصاد دانش‌بنیان وارد مرحله‌ای تازه شده است. اگر طی بیش از یک دهه گذشته، تمرکز سیاست‌گذاری بر ایجاد و توسعه زیست‌بوم دانش‌بنیان، افزایش تعداد شرکت‌ها، تأمین مالی، مشوق‌های مالیاتی و کاهش ریسک فعالیت‌های فناورانه بود، اکنون باید پرسش متفاوتی را پیش روی خود قرار دهیم؛ اقتصاد دانش‌بنیان چگونه می‌تواند قدرت اقتصادی، تاب‌آوری و مزیت رقابتی کشور را افزایش دهد؟

شاید مهم‌ترین میراث اقتصادی دوران پس از جنگ، همین تغییر زاویه نگاه باشد. دیگر موضوع اصلی، صرفاً حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان نیست؛ بلکه سنجش میزان اثرگذاری آن‌ها بر اقتصاد واقعی کشور است. اقتصاد دانش‌بنیان از مرحله شکل‌گیری اکوسیستم عبور کرده و در آستانه ورود به «نسل دوم» خود قرار گرفته است؛ نسلی که در آن، فناوری نه یک موضوع حمایتی، بلکه یکی از مهم‌ترین ابزارهای خلق قدرت اقتصادی و ملی خواهد بود.

> **ارزش واقعی شرکت‌های دانش‌بنیان، در میزان تأثیری است که بر حل مسائل ملی، کاهش وابستگی، توسعه فناوری‌های راهبردی و افزایش قدرت رقابتی کشور می‌گذارد**

پس از جنگ، فناوری دیگر یک صنعت نیست؛ بخشی از قدرت ملی است

جنگ اخیر نشان داد که فناوری دیگر صرفاً یک حوزه اقتصادی یا صنعتی نیست. بسیاری از فناوری‌هایی که تا چند سال پیش در قالب شرکت‌های دانش‌بنیان توسعه می‌یافتند، امروز به بخشی از زیرساخت قدرت کشورها تبدیل شده‌اند. هوش مصنوعی، پردازش داده، سامانه‌های ارتباطی، سنجش و پایش، فناوری‌های فضایی، تجهیزات پیشرفته، مواد نو و زیست‌فناوری، دیگر تنها بازارهای اقتصادی را متحول نمی‌کنند؛ بلکه در امنیت، مدیریت بحران، تصمیم‌سازی، تاب‌آوری زیرساخت‌ها و حتی موازنه قدرت میان کشورها نقش مستقیم دارند.

به همین دلیل، ارزش یک شرکت دانش‌بنیان دیگر تنها با تعداد ثبت اختراع یا دریافت یک تأییدیه سنجیده نمی‌شود. ارزش واقعی آن، در میزان تأثیری است که بر حل مسائل ملی، کاهش وابستگی، توسعه فناوری‌های راهبردی و افزایش قدرت رقابتی کشور می‌گذارد.

پس از جنگ، «اقتصاد» در اقتصاد دانش‌بنیان پررنگ‌تر خواهد شد

دومین تحول، تغییر جایگاه اقتصاد در اقتصاد دانش‌بنیان است. محدودیت منابع پس از جنگ، سیاست‌گذاران را ناگزیر می‌کند که هر واحد سرمایه‌گذاری را با معیار بازده اقتصادی ارزیابی کنند. در چنین شرایطی، طبیعی است که دوره حمایت‌های فراگیر، جای خود را به حمایت‌های هدفمند و مبتنی بر عملکرد بدهد.

از این پس، موفقیت یک شرکت دانش‌بنیان بیش از آنکه با میزان تسهیلات دریافتی سنجیده شود، با میزان ارزش افزوده‌ای که برای اقتصاد خلق می‌کند ارزیابی خواهد شد؛ اینکه چه میزان

بهره‌وری ایجاد کـــرده، چه مقدار هزینه تولید را کاهش داده، چه سهمی در صادرات فناوری داشته، چه میزان وابستگی ارزی را کم کرده و چه مزیت رقابتی پایداری برای صنایع کشور ساخته است.

ایـــن تغییر، در واقع عبور از «اقتصاد حمایت از دانش‌بنیان» به «اقتصاد مبتنی بر دانش» است؛ اقتصادی که در آن فناوری، موتور رشد کل اقتصاد است، نه صرفاً موضوع حمایت دولت.

پس از جنگ، زمان شکل‌گیری قهرمانان فناوری فرارسیده است

یکی از پیامدهای طبیعی این تحول، تغییر مقیاس بازیگران خواهد بود. در سال‌های گذشته، افزایش تعداد شرکت‌های دانش‌بنیان یکی از شاخص‌های موفقیت محسوب می‌شد و در مرحله شکل‌گیری اکوسیستم نیز این رویکرد منطقی بود. اما اکنون اقتصاد ایران بیش از هر زمان دیگری به شرکت‌های بزرگ فناور نیاز دارد؛ شرکت‌هایی که بتوانند سرمایه جذب کنند، در پروژه‌های ملی نقش‌آفرین باشند، بازارهای منطقه‌ای را به دست آورند، صادرات فناوری انجام دهند و زنجیره‌های ارزش را مدیریت کنند.

احتمالاً در ســـال‌های آینده شـــاهد ادغام، هم‌افزایی و رشـــد شرکت‌هایی خواهیم بود که فناوری را از مقیاس آزمایشگاهی به مقیاس صنعتی و بین‌المللی می‌رسانند. موفقیت اقتصاد دانش‌بنیان دیگر صرفاً با تعداد بازیگران سنجیده نخواهد شد، بلکه با کیفیت، مقیاس و اثرگذاری آنها اندازه‌گیری می‌شود.

پس از جنگ، میدان اصلی اقتصاد دانش‌بنیان زنجیره‌های ارزش خواهد بود

بخش بزرگی از محصولات دانش‌بنیان، محصول نهایی نیستند؛ بلکه فناوری‌های توانمندسازی هستند که ارزش واقعی خود را در صنایع دیگر خلق می‌کنند. هوش مصنوعی، نرم‌افزارهای صنعتی، تجهیزات هوشمند، مواد پیشرفته، فناوری‌های انرژی و سامانه‌های داده زمانی بیشـــترین اثر را دارند که بهره‌وری صنایع بزرگی مانند نفت، گاز، پتروشیمی، معدن، کشـــاورزی، حمل‌ونقل، سلامت و بانکداری را افزایش دهند.

از این منظر، ســـهم مســـتقیم اقتصاد دانش‌بنیـــان در تولید ناخالص داخلی، تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد. اثر اصلی آن در افزایـــش بهره‌وری، کاهش هزینه‌ها، ارتقای کیفیت تولید و رقابت‌پذیرتر شدن کل اقتصاد نهفته است. آینده اقتصاد دانش‌بنیان نه در گسترش یک بخش مستقل، بلکه در نفوذ عمیق فناوری به همه بخش‌های اقتصاد رقم خواهد خورد.

پس از جنگ، شاید اقتصاد دانش‌بنیان کوچک‌تر به نظر برسد، اما بزرگ‌تر خواهد شد

ممکن است در ســـال‌های آینده، برخی نشانه‌های ظاهری مانند کاهش سرعت رشـــد تعداد شرکت‌های دانش‌بنیان یا هدفمندتر شدن حمایت‌ها، این تصور را ایجاد کند که اقتصاد دانش‌بنیان در حال کوچک شدن است. اما واقعیت می‌تواند دقیقاً برعکس باشد.

اقتصاد دانش‌بنیان در حال خروج از مرحله رشد گلخانه‌ای و ورود به زمین بازی واقعی اقتصاد است؛ جایی که معیار موفقیت، خلـــق ارزش اقتصادی، افزایش بهره‌وری، توســـعه بازار، صادرات فناوری و ساخت مزیت رقابتی است. شاید تعداد بازیگران کمتر باشـــد، اما شرکت‌های بزرگ‌تر، پایدارتر و اثرگذارتر شکل خواهند گرفت و ســـهم فناوری در اقتصاد کشور بیش از گذشته افزایش خواهد یافت.

نسل دوم اقتصاد دانش‌بنیان؛ چهار اولویت سیاستی

اگر بپذیریم که اقتصاد دانش‌بنیان وارد نسل دوم خود شده است، سیاست‌گذاری نیز باید متناسب با این تحول تغییر کند.

نخست، شـــاخص‌های ارزیابی باید از تعداد شرکت‌ها و حجم حمایت‌ها، به شاخص‌هایی مانند ارزش افزوده، بهره‌وری، صادرات فناوری، کاهش وابســـتگی، توسعه بازار و اثرگذاری بر صنایع ملی تغییر یابد.

دوم، سیاست‌های حمایتی باید از حمایت‌های عمومی به سمت ســـرمایه‌گذاری هدفمند بر فناوری‌های راهبردی و شرکت‌هایی حرکـــت کند که توان خلق مزیت اقتصـــادی و افزایش تاب‌آوری کشور را دارند.

سوم، سیاست‌های دانش‌بنیان و سیاست‌های صنعتی باید به یکدیگر گره بخورند. آینده این بخش در ایجاد یک اقتصاد موازی نیست، بلکه در نفوذ فناوری به صنایع بزرگ و زنجیره‌های ارزش کشور است.

و چهارم، کشور باید زمینه شکل‌گیری شرکت‌های بزرگ فناوری را فراهم کند. امروز ایران بیش از هزاران شرکت کوچک جدید، به ده‌ها شرکت بزرگ فناور نیاز دارد که بتوانند در مقیاس منطقه‌ای و جهانی رقابت کنند، سرمایه جذب کنند، فناوری صادر کنند و به بازیگران اصلی اقتصاد کشور تبدیل شوند.

نســـل اول اقتصاد دانش‌بنیان، مأموریت ایجاد اکوسیستم را بر عهده داشت و در این مسیر دستاوردهای ارزشمندی نیز به‌همراه آورد. اما دوران پس از جنگ، مأموریت تازه‌ای را پیش روی کشور قرار داده است؛ تبدیل اقتصاد دانش‌بنیان به موتور بهره‌وری، مزیت رقابتی، تاب‌آوری اقتصادی و قدرت ملی. شاید این مهم‌ترین تغییر پارادایمی باشد که سیاست‌گذاری اقتصادی ایران در سال‌های پیش رو با آن روبه‌رو خواهد بود.

دوران پس از جنگ، مأموریت تازه‌ای را پیش روی کشور قرار داده است؛ تبدیل اقتصاد دانش‌بنیان به موتور بهره‌وری، مزیت رقابتی، تاب‌آوری اقتصادی و قدرت ملی. شاید این مهم‌ترین تغییر پارادایمی باشد که سیاست‌گذاری اقتصادی ایران در سال‌های پیش رو با آن روبه‌رو خواهد بود



برای دهه‌های متمادی، بخش مهمی از رشد اقتصادی ایران متکی بر منابع طبیعی، انرژی ارزان و سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی بوده است، اما اقتصاد آینده بر پایه بهره‌وری شکل گرفته و ارزش‌آفرینی از طریق داده، دانش، فناوری، نوآوری و سرمایه انسانی صورت می‌گیرد. کشورهایی که توانسته‌اند از تله درآمد متوسط عبور کنند، همگی رشد مبتنی بر بهره‌وری را جایگزین رشد مبتنی بر منابع کرده‌اند.

فرصت تاریخی اقتصاد دانش‌بنیان

ایران پساجنگ: بازسازی اقتصادی یا بازآفرینی حکمرانی اقتصادی با محوریت فناوری؟



افشین کلاهی
رئیس کمیسیون دانش‌بنیان اتاق ایران

جنگ‌ها علاوه بر خسارت‌های انسانی و اجتماعی، ساختار اقتصادی کشورها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. زیرساخت‌ها آسیب می‌بینند، سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد، زنجیره‌های تأمین مختل می‌شوند و منابع مالی به سمت نیازهای فوری و کوتاه‌مدت سوق پیدا می‌کنند. با این حال، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دوران پس از جنگ تنها دوره جبران خسارت‌ها نیست؛ بلکه می‌تواند نقطه آغاز یک تحول بزرگ اقتصادی باشد.

امروز ایران در برابر یک انتخاب راهبردی قرار دارد. آیا هدف، صرفاً بازگشت به شرایط پیش از جنگ خواهد بود یا از این فرصت برای بازآفرینی اقتصاد کشور و حرکت به سمت اقتصادی رقابت‌پذیرتر، بهره‌ورتر و دانش‌بنیان استفاده خواهد شد؟

مهم‌ترین خطری که در دوران پس از جنگ اقتصاد ایران را تهدید می‌کند، نه کمبود منابع مالی، بلکه بازگشت به الگوهای توسعه گذشته است. اگر بازسازی صرفاً به معنای ساختن دوباره ساختمان‌ها، کارخانه‌ها و زیرساخت‌های آسیب‌دیده باشد، در بهترین حالت ما را به نقطه‌ای بازخواهد گرداند که پیش از جنگ در آن قرار داشتیم. اما اگر بازسازی را فرصتی برای اصلاح ساختار اقتصادی، افزایش بهره‌وری و توسعه فناوری بدانیم، می‌توانیم از این مقطع به عنوان سکوی جهش اقتصادی استفاده کنیم.

در قرن بیست‌ویکم، ثروت کشورها بیش از هر زمان دیگری از دانش، فناوری، نوآوری و سرمایه انسانی سرچشمه می‌گیرد. به همین دلیل، بازسازی واقعی تنها بازسازی زیرساخت‌های فیزیکی نیست؛ بلکه بازسازی زیرساخت‌های اقتصاد آینده است.

چگونه کشورها بحران را به فرصت تبدیل کردند؟

مرور تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که اقتصاد دانش‌بنیان اغلب در دل بحران‌ها متولد شده است.

کره جنوبی پس از جنگ کره در دهه ۱۹۵۰ یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. درآمد سرانه این کشور در آن زمان از بسیاری از کشورهای آفریقایی کمتر بود. اما رهبران کره جنوبی تصمیم گرفتند به جای اتکا به کمک‌های خارجی یا منابع طبیعی، بر آموزش، فناوری، صنعت پیشرفته و صادرات تمرکز کنند. نتیجه آن شد که ظرف چند دهه، کشوری جنگ‌زده به یکی از قدرت‌های فناوری جهان تبدیل شد.

ویتنام نیز پس از دهه‌ها جنگ و ویرانی، مسیر متفاوتی را انتخاب کرد. این کشور با جذب سرمایه خارجی، توسعه سرمایه انسانی و اتصال به زنجیره‌های ارزش جهانی، توانست از یک اقتصاد آسیب‌دیده به یکی از قطب‌های اقتصادی جنوب شرق آسیا تبدیل شود.

استونی پس از فروپاشی شوروی تقریباً فاقد مزیت‌های سنتی اقتصادی بود. این کشور کوچک اروپایی اقتصاد دیجیتال را به ستون اصلی توسعه خود تبدیل کرد. امروز استونی یکی از موفق‌ترین نمونه‌های دولت دیجیتال و اقتصاد دانش‌بنیان محسوب می‌شود.

اما در میان تجربه‌های معاصر، شاید مدل حکمرانی چین به ایران نزدیک‌تر باشد. چین در دو دهه گذشته با یک پرسش اساسی مواجه شد: چگونه می‌توان از تله اقتصاد مبتنی بر نیروی کار ارزان و تولید انبوه عبور کرد؟ پاسخ این کشور، توسعه اقتصاد دانش‌بنیان در مقیاس ملی بود.

برنامه‌هایی مانند «ساخت چین ۲۰۲۵»، «اینترنت پلاس» و «برنامه ملی هوش مصنوعی ۲۰۳۰» صرفاً برای حمایت از شرکت‌های فناور طراحی نشدند، بلکه هدف آنها دانش‌بنیان کردن کل اقتصاد بود. توسعه اقتصاد دانش‌بنیان را نباید در افزایش تعداد شرکت‌های دانش‌بنیان متبلور دید. معیار واقعی موفقیت، میزان نفوذ فناوری در صنعت، کشاورزی، انرژی، حمل‌ونقل، تجارت و خدمات کشور است.

اگر یک کارخانه فولاد، یک مجتمع پتروشیمی، یک مزرعه بزرگ یا یک شرکت حمل‌ونقل با استفاده از هوش مصنوعی، اینترنت اشیا و فناوری‌های دیجیتال بهره‌وری خود را افزایش دهد، اقتصاد دانش‌بنیان توسعه یافته است؛ حتی اگر تعداد شرکت‌های دانش‌بنیان به هدف گذاری انجام شده نرسیده باشند. به بیان دیگر، «دانش‌بنیان کردن شرکت‌ها» ابزاری برای «دانش‌بنیان کردن اقتصاد ایران» است.

فرصت تاریخی ایران

ایران امروز از ظرفیت‌هایی برخوردار است که می‌توان از آنها بهتر استفاده کرد. جامعه جوان و تحصیل‌کرده، دانشگاه‌های گسترده، هزاران شرکت دانش‌بنیان، تجربه‌های موفق در حوزه‌های مختلف فناوری، بازار بزرگ داخلی و موقعیت جغرافیایی ممتاز، دارایی‌های ارزشمندی هستند که می‌توانند موتور رشد آینده کشور باشند.

در عین حال، محدودیت منابع مالی و ضرورت افزایش بهره‌وری باعث شده است که اقتصاد دانش‌بنیان از یک انتخاب اختیاری به یک ضرورت ملی تبدیل شود. اقتصاد ایران برای دستیابی به رشد پایدار نمی‌تواند صرفا به سرمایه‌گذاری‌های سنتی یا منابع طبیعی متکی باشد. رشد اقتصادی آینده ناگزیر باید از مسیر فناوری، نوآوری و بهره‌وری عبور کند.

چالش‌های اقتصاد دانش‌بنیان پس از جنگ

با وجود ظرفیت‌های فراوان، توسعه اقتصاد دانش‌بنیان در ایران با موانع مهمی مواجه خواهد بود:

نخستین چالش، کمبود سرمایه‌گذاری است. در دوران بازسازی، منابع مالی عمدتاً به سمت پروژه‌های عمرانی و نیازهای فوری هدایت می‌شوند و سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه در معرض کاهش قرار می‌گیرد. این در حالی است که تجربه جهانی نشان می‌دهد کشورهایی که در دوران بازسازی بر فناوری سرمایه‌گذاری کرده‌اند، رشد پایدارتری را تجربه کرده‌اند.

چالش دوم، سرمایه انسانی است. مهم‌ترین دارایی اقتصاد دانش‌بنیان نه ساختمان و نه تجهیزات، بلکه نیروی انسانی متخصص است. حفظ نخبگان، کارآفرینان و متخصصان فناوری باید به یکی از اولویت‌های ملی تبدیل شود.

چالش سوم، دسترسی محدود به سرمایه و فناوری جهانی است. در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی، نیمه‌هادی‌ها، زیست‌فناوری و تجهیزات پیشرفته، همکاری‌های بین‌المللی نقشی تعیین‌کننده دارند. توسعه اقتصاد دانش‌بنیان بدون تعامل سازنده با بازارها و شبکه‌های فناوری جهانی دشوار خواهد بود.

چالش چهارم، بازگشت نگاه سنتی به توسعه است. معمولاً پس از جنگ، توجه سیاست‌گذاران به سمت ساخت‌وساز و صنایع سنتی معطوف می‌شود. در حالی که بخش بزرگی از رشد اقتصادی جهان امروز از نرم‌افزار، داده، هوش مصنوعی و اقتصاد دیجیتال ناشی می‌شود.

زیرساخت‌های قرن بیست‌ویکم را فراموش نکنیم

در قرن بیستم، کشورها با ساخت نیروگاه، بندر، راه‌آهن و جاده توسعه پیدا می‌کردند. این زیرساخت‌ها همچنان ضروری هستند، اما کافی نیستند. امروز مراکز داده، رایانش ابری، پردازش هوش مصنوعی، زیرساخت‌های ارتباطی پرسرعت و امنیت سایبری به همان اندازه راهبردی هستند که نیروگاه و پل و راه‌آهن در گذشته بودند.

هر برنامه بازسازی که سهم مشخصی برای توسعه زیرساخت‌های دیجیتال و هوش مصنوعی در نظر نگیرد، در واقع بخشی از اقتصاد آینده را نادیده گرفته است. اگر ما بخواهیم در دهه آینده سهم معناداری از اقتصاد دیجیتال منطقه را به دست آوریم، نیاز جدی به سرمایه گذاری برای توسعه زیرساخت‌های آن، و ایجاد امنیت برای سرمایه گذاران در این حوزه داریم. بدون اینترنت پر سرعت و پایدار، صحبت از اقتصاد دیجیتال بی معنی است.

پنج اولویت ملی برای بازسازی فناورانه ایران

نخست، توسعه زیرساخت‌های اقتصاد دیجیتال و هوش مصنوعی به عنوان بخشی از زیرساخت‌های حیاتی کشور.

دوم، هدایت سرمایه به سمت نوآوری از طریق توسعه صندوق‌های سرمایه‌گذاری فناوری، سرمایه‌گذاری خطرپذیر و گسترش اعتبار مالیاتی تحقیق و توسعه.

سوم، توسعه صادرات دانش‌بنیان و خدمات دیجیتال با هدف حضور مؤثر در بازارهای منطقه‌ای.

چهارم، ایجاد پیوند مؤثر میان دانشگاه و شرکت‌های دانش‌بنیان با صنعت، سرمایه‌گذاران و اقتصاد سنتی.

پنجم، اصلاح حکمرانی اقتصاد و افزایش نقش بخش خصوصی در مالکیت، تصمیم‌سازی و اجرا.



نقش بخش خصوصی و اتاق بازرگانی

هیچ کشوری صرفاً با اتکا به دولت به توسعه نرسیده است. دولت می‌تواند سیاست‌گذار، تسهیل‌گر و فراهم‌کننده زیرساخت باشد، اما موتور اصلی نوآوری و خلق ثروت، بخش خصوصی است. بازسازی ایران می‌تواند به بزرگ‌ترین پروژه مشارکت بخش خصوصی در نیم‌قرن اخیر تبدیل شود، و اتاق بازرگانی نقش اصلی را در این مسیر ایفا خواهد کرد: از ایجاد شبکه‌های نوآوری و سرمایه‌گذاری گرفته تا توسعه صادرات فناوری، جذب سرمایه، انتقال تجربه‌های جهانی و ایجاد پیوند میان صنایع بزرگ و شرکت‌های دانش‌بنیان.

بازسازی اقتصادی بدون بازسازی حکمرانی ممکن نیست

اگر بخواهیم مهم‌ترین درس کشورهای موفق پس از بحران را در یک جمله خلاصه کنیم، باید بگوییم که جهش اقتصادی پیش از آنکه نتیجه سرمایه‌گذاری در فناوری باشد، نتیجه تحول در حکمرانی اقتصادی است.

کره جنوبی، چین، ویتنام و استونی از نظر ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند، اما همه آنها در یک موضوع مشترک بودند؛ آنها در مقطعی تاریخی به این نتیجه رسیدند که با قواعد، نهادها و شیوه‌های تصمیم‌گیری گذشته نمی‌توان اقتصاد آینده را ساخت. اقتصاد دانش‌بنیان در بستری از سرعت، نوآوری، رقابت و تغییر مداوم شکل می‌گیرد، در حالی که بسیاری از ساختارهای حکمرانی سنتی برای اقتصاد صنعتی قرن بیستم طراحی شده‌اند؛ اقتصادی که در آن فناوری با سرعت امروز تغییر نمی‌کرد، مرز میان صنایع مشخص بود و تصمیمات با چرخه‌های طولانی‌تری اتخاذ می‌شد. امروز اقتصاد دیجیتال، هوش مصنوعی، زیست‌فناوری، اقتصاد داده و پلتفرم‌های دیجیتال با سرعتی بسیار بیشتر از نظام‌های سنتی تصمیم‌گیری حرکت می‌کنند. هر جا فاصله میان سرعت نوآوری و سرعت حکمرانی افزایش یافته، فرصت‌های اقتصادی از دست رفته و سرمایه‌گذاری کاهش یافته است. از این منظر، شاید مهم‌ترین مأموریت ایران در دوران پس از جنگ نه صرفاً بازسازی زیرساخت‌ها، بلکه بازآفرینی حکمرانی اقتصادی کشور باشد.

سه تغییر پارادایمی برای اقتصاد ایران

۱ گذار از اقتصاد منابع‌محور به اقتصاد بهره‌وری‌محور

برای دهه‌های متمادی، بخش مهمی از رشد اقتصادی ایران متکی بر منابع طبیعی، انرژی ارزان و سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی بوده است، اما اقتصاد آینده بر پایه بهره‌وری شکل گرفته و ارزش‌آفرینی از طریق داده، دانش، فناوری، نوآوری و سرمایه انسانی صورت می‌گیرد. کشورهایی که توانسته‌اند از تله درآمد متوسط عبور کنند، همگی رشد مبتنی بر بهره‌وری را جایگزین رشد مبتنی بر منابع کرده‌اند.

۲ گذار از دولت مجری به دولت تنظیم‌گر و تسهیل‌گر

اقتصاد دانش‌بنیان نیازمند دولتی متفاوت از اقتصاد سنتی است. در این الگو، دولت کوچک شده و نقش سیاست‌گذار، تنظیم‌گر و تسهیل‌گر را بر عهده دارد و فضای لازم را برای فعالیت بخش خصوصی، نوآوری و سرمایه‌گذاری فراهم می‌کند.

۳ گذار از حمایت از بنگاه‌ها به توسعه اکوسیستم‌ها

در اقتصاد صنعتی، سیاست‌گذاری اغلب بر حمایت از بنگاه‌ها یا صنایع خاص متمرکز بود، اما در اقتصاد دانش‌بنیان، مزیت رقابتی از دل اکوسیستم‌ها شکل می‌گیرد؛ اکوسیستم‌هایی که دانشگاه، سرمایه‌گذار، شرکت‌های بزرگ، استارت‌آپ‌ها، مراکز تحقیقاتی و بازار را به یکدیگر متصل می‌کنند. حمایت از یک شرکت دانش‌بنیان به‌تنهایی نمی‌تواند اقتصاد را متحول کند. آنچه تحول‌آفرین است، ایجاد شبکه‌ای از بازیگران است که بتوانند دانش را به محصول، محصول را به بازار و بازار را به صادرات تبدیل کنند.

سخن پایانی

ایران برای حرکت به سمت اقتصاد پساجنگ به اهداف کمّی و قابل اندازه‌گیری نیاز دارد. همان‌گونه که بسیاری از کشورهای موفق اهداف مشخصی برای توسعه اقتصاد دیجیتال و فناوری تعیین کرده‌اند، ایران نیز می‌تواند افزایش سهم اقتصاد دیجیتال و دانش‌بنیان به حداقل ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی تا سال ۱۴۱۰ را به عنوان یک هدف ملی تعریف کند.

چالش اصلی ایران کمبود دانش نیست؛ کمبود بهره‌برداری اقتصادی از دانش است. اگر بتوانیم اقتصاد کشور را دانش‌بنیان کنیم، نه‌فقط شرکت‌ها را، دوران پس از جنگ می‌تواند به نقطه آغاز یکی از مهم‌ترین دوره‌های تحول اقتصادی ایران تبدیل شود. هدف نهایی اقتصاد مبتنی بر فناوری تولید بیشتر نیست؛ تولید ارزش بیشتر از هر واحد سرمایه، انرژی، آب و نیروی کار است. به بیان دیگر، مسئله اصلی اقتصاد ایران در دهه آینده رشد بهره‌وری خواهد بود، نه صرفاً رشد سرمایه‌گذاری.

بازسازی ایران بدون بازسازی حکمرانی اقتصادی ممکن نیست و اقتصاد دانش‌بنیان، بیش از آنکه یک پروژه فناورانه باشد، یک پروژه تحول در شیوه حکمرانی و توسعه کشور است.

اقتصاد دانش‌بنیان پس از جنگ در برابر یک انتخاب مهم قرار دارد: بازگشت به همان مسیر پیشین یا استفاده از این مقطع برای بازتعریف مسیر آینده. اگر نگاه ما تنها حفظ کوتاه‌مدت شرکت‌ها و جبران خسارت‌ها باشد، پس از عبور از بحران احتمالاً دوباره با همان نقاط ضعف گذشته مواجه خواهیم شد.

از بقا تا بازآفرینی

نقش اقتصاد دانش‌بنیان در ایران پس از جنگ

محمود محمدی

پژوهشگر و فعال حوزه نوآوری و توسعه کسب‌وکارهای دانش‌بنیان

جنگ تنها زیرساخت‌های فیزیکی، کارخانه‌ها و تجهیزات را هدف قرار نمی‌دهد؛ گاهی مهم‌ترین آسیب آن، از بین رفتن افقی است که فعالان اقتصادی برای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی به آن نیاز دارند. اعتماد به آینده، امکان پیش‌بینی بازار، انگیزه سرمایه‌گذاری و اطمینان نیروی انسانی نسبت به مسیر پیش رو، همگی دارایی‌هایی هستند که در دوران بحران تحت فشار قرار می‌گیرند.

برای اقتصادی مانند ایران که پیش از وقوع جنگ نیز با چالش‌هایی همچون تورم، نوسانات ارزی، محدودیت منابع مالی، دشواری‌های محیط کسب‌وکار و نااطمینانی مزمن مواجه بوده است، پیامدهای جنگ صرفاً به خسارت‌های مستقیم محدود نمی‌شود. اثر واقعی بحران زمانی آشکار می‌شود که زنجیره‌ای از تصمیم‌های اقتصادی، از سرمایه‌گذاری و تولید گرفته تا استخدام نیروی متخصص و توسعه فناوری، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در این میان، اقتصاد دانش‌بنیان جایگاهی متفاوت دارد. این بخش از یک سو از پیامدهای جنگ آسیب می‌بیند و از سوی دیگر می‌تواند یکی از ابزارهای اصلی عبور از آن باشد. شرکت‌های دانش‌بنیان نه‌تنها بخشی از اقتصاد هستند که باید حفظ شوند، بلکه می‌توانند بخشی از ظرفیت کشور برای حل مسائل جدید و بازسازی آینده باشند.

شرکت دانش‌بنیان صرفاً یک ساختمان، آزمایشگاه یا مجموعه‌ای از تجهیزات نیست. ارزش اصلی این شرکت‌ها در ترکیب دانش، سرمایه انسانی، فناوری، تجربه سازمانی و توانایی حل مسئله شکل می‌گیرد. به همین دلیل، آسیب به این شرکت‌ها همیشه با خرابی فیزیکی قابل مشاهده نیست. گاهی توقف یک قرارداد، از دست رفتن یک بازار، اختلال در زنجیره تأمین یا خروج یک نیروی کلیدی، خسارتی ایجاد می‌کند که جبران آن بسیار دشوارتر از بازسازی یک زیرساخت فیزیکی است. از این منظر، نگاه به اقتصاد دانش‌بنیان پس از جنگ نباید صرفاً بر جبران خسارت‌های مستقیم متمرکز باشد. مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان ظرفیت‌های موجود را حفظ کرد، دوباره فعال ساخت و در نهایت به سطحی بالاتر از گذشته رساند.

سه مرحله اقتصاد دانش‌بنیان پس از جنگ: بقا، بازیابی و بازآفرینی: مسیر حرکت اقتصاد دانش‌بنیان پس از یک بحران بزرگ را می‌توان در سه مرحله اصلی بررسی کرد: بقا، بازیابی و بازآفرینی. این سه مرحله صرفاً یک تقسیم‌بندی زمانی نیستند؛ بلکه نشان‌دهنده تغییر نوع نگاه به مسئله هستند. در مرحله نخست، هدف جلوگیری از حذف ظرفیت‌هاست؛ در مرحله دوم، بازگرداندن توان رشد اهمیت پیدا می‌کند؛ و در مرحله سوم، تمرکز بر ساختن اقتصادی مقاوم‌تر و رقابت‌پذیرتر قرار می‌گیرد.

مرحله اول: بقا؛ حفظ ظرفیت‌های ارزشمند: نخستین چالش پس از بحران، جلوگیری از از بین رفتن شرکت‌هایی است که سال‌ها برای شکل‌گیری آن‌ها سرمایه‌گذاری شده است. بخش قابل توجهی از شرکت‌های دانش‌بنیان، به‌خصوص شرکت‌های کوچک و متوسط، با منابع محدود فعالیت می‌کنند. کاهش فروش، تأخیر در پرداخت‌ها، دشواری تأمین مواد اولیه یا توقف پروژه‌های توسعه‌ای می‌تواند برای این شرکت‌ها تهدیدی جدی باشد. در این مرحله، سیاست حمایتی باید بر حفظ ظرفیت‌های حیاتی تمرکز کند: تأمین سرمایه در گردش، تثبیت اشتغال، تسهیل دسترسی به منابع مالی و جلوگیری از خروج شرکت‌های توانمند از چرخه فعالیت. البته حمایت مؤثر به معنای توزیع منابع بدون هدف نیست. تجربه بسیاری از اقتصادها نشان داده است که در دوره‌های بحرانی، تفاوت میان سیاست حمایتی موفق و سیاست ناکارآمد، در نحوه تشخیص ظرفیت‌های واقعی نهفته است. هدف باید حفظ و تقویت شرکت‌هایی باشد که امکان ایجاد ارزش اقتصادی و فناورانه دارند.

مرحله دوم: بازیابی؛ بازگشت فناوری به بازار: پس از عبور از مرحله بقا، مسئله اصلی بازگشت شرکت‌ها به مسیر رشد است. در این مرحله، صرفاً زنده ماندن کافی نیست؛ بلکه باید امکان توسعه دوباره محصول، بازار و مدل کسب‌وکار فراهم شود. یکی از چالش‌های شناخته‌شده اقتصاد دانش‌بنیان در ایران، در بسیاری از موارد کمبود دانش فنی نبوده، بلکه فاصله میان فناوری و بازار بوده است. شرکت‌هایی وجود دارند که توانایی تولید محصول فناورانه دارند، اما در مسیر تجاری‌سازی، مقیاس‌پذیری و دسترسی پایدار به مشـــتری با مشکل مواجه می‌شوند. دوره بازسازی می‌تواند فرصتی برای اصلاح این شکاف باشد. صنایع بزرگ، دستگاه‌های اجرایی و مجموعه‌های اقتصادی می‌توانند با تعریف مسئله‌های واقعی و استفاده از ظرفیت خریدهای فناورانه، به ایجاد بازار برای محصولات دانش‌بنیان کمک کنند. تفاوت مهم میان حمایت واقعی و حمایت شعاری همین‌جاست؛ حمایت زمانی اثرگذار است که شرکت را به بازار متصل کند، نه اینکه صرفاً وابستگی آن به منابع حمایتی را افزایش دهد.

مرحله سوم: بازآفرینی؛ ساختن اقتصادی مقاوم‌تر: مرحله سوم، فراتر از بازگشت به شرایط پیش از بحران است. اگر هدف تنها بازسازی آن چیزی باشد که از بین رفته، احتمالاً بسیاری از ضعف‌های ساختاری گذشته نیز دوباره بازتولید خواهند شد. اما بحران می‌تواند فرصتی برای بازطراحی مسیر توسعه باشد. بازآفرینی اقتصادی یعنی استفاده از تجربه بحران برای ساختن ظرفیت‌هایی که پیش از آن وجود نداشـــته یا به اندازه کافی توســـعه پیدا نکرده‌اند. در این نگاه، فناوری و نوآوری نه یک فعالیت جانبی، بلکه بخشی از زیرساخت‌های اصلی اقتصاد محسوب می‌شوند. کشوری که با محدودیت منابع مواجه اســـت، بیش از گذشته به افزایش بهره‌وری، کاهش وابستگی‌های آسیب‌پذیر، استفاده بهینه از ظرفیت‌های داخلی و توسعه راهکارهای جدید نیاز دارد. بسیاری از این اهداف بدون اتکا به توانمندی‌های فناورانه و شرکت‌های دانش‌بنیان امکان‌پذیر نخواهند بود. بنابراین، دوره پس از جنگ نباید صرفاً دوره بازســـازی گذشته باشد، بلکه باید دوره سرمایه‌گذاری برای ساختن آینده‌ای با توان سازگاری بیشتر باشد.

از حمایت مقطعی تا سیاست صنعتی هوشمند: یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در دوران پس از بحران این است که نقش سیاست‌گذار چه باید باشد. پاسخ را نمی‌توان صرفاً در افزایش حمایت‌های مالی جست‌وجو کرد. اقتصاد دانش‌بنیان برای رشد پایدار به یک زنجیره کامل نیاز دارد: از شکل‌گیری ایده و توسعه فناوری گرفته تا سرمایه‌گذاری، تولید، تجاری‌سازی و دسترسی به بازار. اگر یکی از حلقه‌های این زنجیره ضعیف باشد، حتی بهترین فناوری‌ها نیز ممکن است به ارزش اقتصادی تبدیل نشوند. به همین دلیل، دوره پس از جنگ می‌تواند فرصتی برای حرکت از «حمایت‌محوری» به سمت «سیاست صنعتی هوشمند» باشد.

سرمایه انسانی؛ دارایی‌ای که به‌سادگی بازسازی نمی‌شود: در اقتصاد دانش‌بنیان، مهم‌ترین سرمایه نه تجهیزات است و نه حتی فناوری؛ بلکه انسان‌هایی هستند که دانش، تجربه و توان حل مسئله را در اختیار دارند. یک شرکت فناور ممکن است بتواند تجهیزات از دست‌رفته خود را دوباره تهیه کند، اما بازسازی یک تیم متخصص، فرهنگ سازمانی، تجربه انباشته و شبکه ارتباطی شکل‌گرفته طی سال‌ها بسیار دشوارتر است.

نقش بخش خصوصی؛ تبدیل سیاست به عمل: بازسازی اقتصادی تنها با تصمیم‌های دولتی اتفاق نمی‌افتد. دولت می‌تواند مســـیر را تســـهیل کند، اما موتور اصلی حرکت باید از تعامل میان بخش خصوصی، صنایع، ســـرمایه‌گذاران، دانشگاه‌ها و شـــرکت‌های فناور شکل بگیرد. یکی از چالش‌های اکوسیستم نوآوری ایران در ســـال‌های گذشته، فاصله میان این بازیگران بوده است. گاهی شرکت دانش‌بنیان راه‌حلی برای یک مســـئله واقعی دارد، اما مسیر ارتباط با صنعت را پیدا نمی‌کند. گاهی صنعت با یک چالش جدی مواجه اســـت، اما ظرفیت‌های فناورانه موجود را نمی‌شناسد. گاهی نیز ســـرمایه‌گذار به دلیل نبـــود اطلاعات کافی، از ورود به حوزه‌های جدیـــد فاصله می‌گیرد. نهادهای واســـط مانند اتاق‌های بازرگانی، تشکل‌های تخصصی، شتاب‌دهنده‌ها، مراکز نوآوری و صندوق‌های سرمایه‌گذاری می‌توانند در این میان نقش مهمی ایفا کنند.

بازتعریف جایگاه اقتصاد دانش‌بنیان: یکی از ضرورت‌های دوره پس از جنگ، تغییر نگاه به اقتصاد دانش‌بنیان است. این بخش نباید به‌عنوان حوزه‌ای محدود و جدا از اقتصاد اصلی دیده شود که تنها نیازمند حمایت است. در اقتصادهای امروز، نوآوری یکی از عوامل اصلی رقابت‌پذیری، بهره‌وری و قدرت اقتصادی محسوب می‌شود. فناوری زمانی ارزش واقعی ایجاد می‌کند که بتواند مسئله‌ای واقعی را حل کند، بهره‌وری را افزایش دهد و به رشد پایدار کمک کند.

جمع‌بندی: بازسازی آینده، نه‌فقط بازگشت به گذشته

اما اگر این دوره به فرصتی برای اصلاح ساختارها، تقویت سرمایه انسانی، توسعه بازارهای فناورانه و پیوند عمیق‌تر میان دانش و صنعت تبدیل شود، می‌توان از یک بحران، ظرفیت تازه‌ای برای رشد ایجاد کرد. در نهایت، مهم‌ترین درس دوران پس از بحران این است که قدرت اقتصادی آینده بیش از آنکه به میزان منابع موجود وابسته باشد، به توانایی یک کشور برای یادگیری، سازگاری و خلق راه‌حل‌های جدید وابسته است. اگر نوآوری از یک مفهوم تزئینی به یک ضرورت اقتصادی تبدیل شود، دوره پس از جنگ می‌تواند تنها دوره بازسازی آنچه از دست رفته نباشد؛ بلکه آغاز ساختن اقتصادی باشد که در برابر بحران‌های آینده، مقاوم‌تر، هوشمندتر و توانمندتر عمل کند.

چرا سرمایه ایرانی نوآوری را انتخاب نمی‌کند؟

خطر فرسایش اعتماد به آینده و کوچ سرمایه از نوآوری به دارایی‌های امن‌تر



رضا قربانی

نایب‌رئیس کمیسیون تحول، نوآوری و بهره‌وری اتاق بازرگانی تهران

صبحی که مدیر یک شرکت فناور درِ دفترش را باز می‌کند، خسارت فقط آن چیزی نیست که با چشم دیده می‌شود؛ شیشه شکسته، دستگاه خاموش یا انباری که مواد اولیه‌اش از بین رفته است. خسارت واقعی کمی بعد خود را نشان می‌دهد؛ وقتی تأمین‌کننده دیگر قیمت قبلی را معتبر نمی‌داند، مشتری پرداخت را به تعویق می‌اندازد، نیروی متخصص جدی‌تر از همیشه به مهاجرت فکر می‌کند و سرمایه‌گذار ترجیح می‌دهد تا روشن‌شدن اوضاع، تعهد تازه‌ای نپذیرد. جنگ ممکن است ساختمانی را در یک شب ویران کند، اما اقتصادی که قرارداد را فرسوده، افق را کوتاه و بازده آینده را بی‌معنا کرده، پیش از آن ویرانی را آغاز کرده است.

اعلام آسیب‌دیدن ۹۸ شرکت دانش‌بنیان و خسارت جدی به صدها واحد اقتصادی، تصویر ملموسی از ضربه جنگ به زیست‌بوم فناوری ایران ارائه نمی‌دهد. صندوق نوآوری و شکوفایی نیز دامنه این آسیب را فقط به تخریب فیزیکی محدود نکرده و از نابودی مواد اولیه و محصول تا افت شدید فروش و درآمد شرکت‌های اقتصاد دیجیتال سخن گفته است. این تفکیک مهم است، زیرا نشان می‌دهد یک شرکت دانش‌بنیان حتی بدون اصابت مستقیم هم می‌تواند زمین‌گیر شود. کافی است اینترنت ناپایدار شود، زنجیره تأمین از کار بیفتد، بازار چند هفته متوقف بماند یا جریان نقدی شرکت قطع شود. با این حال، جنگ آغاز مسئله نبود؛ فقط پرده را کنار زد تا ضعف‌های قدیمی اقتصاد ایران آشکارتر دیده شوند.

پیش از شوک جنگ نیز اقتصاد ایران با تورم مزمن، کاهش قدرت خرید، نااطمینانی مقرراتی، کمبود سرمایه‌گذاری و خروج نیروی انسانی روبه‌رو بود. تازه‌ترین برآورد صندوق بین‌المللی پول برای سال ۲۰۲۶ از رشد منفی ۵.۴ درصدی و تورم متوسط ۶۸.۹ درصدی حکایت دارد. بانک جهانی نیز در برآورد سال ۲۰۲۵-۲۰۲۶ ایران، کاهش ۱۱.۹ درصدی تشکیل سرمایه ثابت ناخالص را ثبت کرده است. این دو برآورد از نظر دوره زمانی و روش محاسبه یکسان نیستند، اما پیام مشترک آنها روشن است: اقتصاد ایران هم‌زمان با رکود، تورم و افت سرمایه‌گذاری روبه‌روست. در چنین محیطی، نخستین قربانی معمولاً فعالیتی است که امروز هزینه می‌خواهد و شاید چند سال بعد بازده بدهد؛ یعنی همان فعالیتی که اقتصاد دانش‌بنیان بر آن بنا شده است.

بی‌اعتمادی پولی، بی‌اعتمادی به آینده است

اقتصاد دانش‌بنیان را نمی‌توان فقط با دانشگاه خوب، نیروی انسانی ماهر، شتاب‌دهنده، معافیت مالیاتی و وام ارزان ساخت. نوآوری به زمان نیاز دارد و زمان فقط وقتی به یک دارایی اقتصادی تبدیل می‌شود که فعالان بازار به ارزش قرارداد، ثبات نسبی قواعد و امکان تصاحب بازده آینده اعتماد داشته باشند. شرکتی که امروز برای تحقیق و توسعه هزینه می‌کند، در واقع بخشی از نقدینگی فعلی خود را با درآمدی نامطمئن در آینده مبادله کرده است. هرچه تورم، ریسک سیاسی و احتمال تغییر ناگهانی مقررات بیشتر شود، نرخ تنزیل ذهنی سرمایه‌گذار بالاتر می‌رود؛ یعنی درآمدی که قرار است سه سال دیگر به دست آید، امروز ارزش کمتری پیدا می‌کند. ممکن است یک فناوری از نظر فنی درخشان باشد، اما در اقتصادی با افق سه‌ماهه، یک پروژه سه‌ساله به‌سختی سرمایه جذب می‌کند.

از این منظر، بی‌اعتمادی به پول فقط نگرانی از کاهش ارزش ریال نیست؛ این بی‌اعتمادی به واحد اندازه‌گیری اقتصاد سرایت می‌کند. قیمت‌گذاری، بودجه‌ریزی، قرارداد استخدام، تأمین مالی و حتی ارزش‌گذاری شرکت، همگی به پولی وابسته‌اند که باید میان امروز و فردا پل بزند. وقتی این پل مدام جابه‌جا می‌شود، بازیگران اقتصادی به‌جای ساختن آینده، به حفظ موقعیت امروز فکر می‌کنند. مدیر شرکت بخشی از منابع خود را صرف خرید دارایی‌های نقدشونده می‌کند، سرمایه‌گذار دوره بازگشت سرمایه را کوتاه‌تر می‌بیند، نیروی متخصص درآمدش را با ارز می‌سنجد و مشتری خریدهای بلندمدت را به تعویق می‌اندازد. نتیجه متناقض نیست؛ کاملاً عقلانی است. همه بازیگران منطقی رفتار می‌کنند، اما حاصل جمع این رفتارهای منطقی، کوچک‌تر شدن سرمایه‌گذاری مولد است.

هفت مقصد سرمایه در اقتصاد بی‌اعتماد

سرمایه ایرانی معمولاً میان هفت مقصد جابه‌جا می‌شود؛ پول و سپرده، طلا، ارز، مسکن و زمین، سهام، دارایی‌های دیجیتال و در نهایت دارایی‌های نامشهود مانند نرم‌افزار، داده، برند، حق اختراع و دانش سازمانی. تفاوت این مقصدها فقط در بازده اسمی آنها نیست. سرمایه‌گذار سه پرسش ساده دارد: آیا مالکیت من به رسمیت شناخته می‌شود؟ آیا می‌توانم دارایی را منتقل کنم؟ و آیا بازده آن از فرسایش پول و مداخله ناگهانی در امان می‌ماند؟

در اقتصاد باثبات، پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند سرمایه را به سمت سهام شرکت‌های مولد، صندوق‌های سرمایه‌گذاری خطرپذیر، پروژه‌های زیرساختی و مالکیت فکری هدایت کند. در اقتصاد بی‌ثبات، طلا و ارز جذاب‌تر می‌شوند؛ نه لزوماً چون ارزش بیشتری خلق می‌کنند، بلکه چون وابستگی کمتری به آینده اقتصاد و سیاست کشور دارند. مسکن و زمین نیز از کالای مصرفی و نهاده تولید، به صندوق امانات خانوار تبدیل می‌شوند. سپرده بانکی، اگر بازده واقعی منفی داشته باشد، فقط محل انتظار برای خرید دارایی بعدی است. بازار سهام هم به‌جای تأمین مالی تولید، ممکن است به ابزاری برای جبران تورم یا سفته‌بازی کوتاه‌مدت تقلیل پیدا کند.

در این میان، مهم‌ترین دارایی اقتصاد دانش‌بنیان همان چیزی است که کمتر دیده می‌شود؛ کد، داده، طراحی، فرایند، دانش فنی، شبکه کاربر، برند و توان سازمانی. سازمان جهانی مالکیت فکری گزارش کرده است که سرمایه‌گذاری جهانی در دارایی‌های نامشهود در سال ۲۰۲۵ از ۱۰ تریلیون دلار گذشته و در سال‌های اخیر، سریع‌تر از سرمایه‌گذاری در دارایی‌های ملموس رشد کرده است. اقتصاد جهان، با همه نوسان‌هایش، هر روز بیشتر روی چیزهایی سرمایه‌گذاری می‌کند که دیوار و ماشین‌آلات نیستند. تناقض ایران دقیقاً همین‌جاست؛ در زمانی که ارزش‌آفرینی جهانی به سمت دارایی‌های نامشهود حرکت می‌کند، سازوکارهای تأمین مالی، وثیقه‌گیری، حسابداری و حمایت حقوقی ما همچنان دارایی فیزیکی را قابل اتکاتر از نرم‌افزار، داده و مالکیت فکری می‌دانند.

از رشد به هر قیمت تا «بازده واقعی»

شوک جنگ یک توهم قدیمی را نیز کنار زد؛ این تصور که می‌توان اقتصاد نوآوری

اقتصاد دانش‌بنیان پس از شوک جنگ با چند خط اعتباری، چند وام ارزان یا چند ساختمان بازسازی‌شده به مسیر توسعه بازنمی‌گردد. مسئله اصلی این است که سرمایه ایرانی میان ساختن آینده و پناه گرفتن از آینده، گزینه دوم را انتخاب کرده است.

را برای مدتی نامحدود با ارزش‌گذاری‌های خوش‌بینانه، تخفیف‌های یارانه‌ای و پول ارزان سرپا نگه داشت. در دوره بحران، نقدینگی از روایت جلو می‌زند. شرکتی که مشتری واقعی، درآمد تکرارشونده و هزینه قابل‌کنترل ندارد، با یک بسته حمایتی شاید چند ماه بیشتر دوام بیاورد، اما مسئله اصلی‌اش حل نمی‌شود. وام می‌تواند زمان بخرد؛ اما نمی‌تواند بازار، اعتماد یا مزیت رقابتی بسازد.

این به معنای بی‌فایده بودن حمایت اضطراری نیست. بنگاهی که در جنگ زیرساخت یا موجودی خود را از دست داده، برای حفظ اشتغال و ازسرگیری فعالیت به تنفس مالی نیاز دارد. مسئله از جایی آغاز می‌شود که سیاست‌گذار «نجات اضطراری» را با «سیاست توسعه» اشتباه بگیرد. توسعه اقتصاد دانش‌بنیان با توزیع تسهیلات میان شرکت‌هایی که عنوان دانش‌بنیان گرفته‌اند، رخ نمی‌دهد. این توسعه زمانی آغاز می‌شود که بنگاه کارآمد بتواند از بنگاه رانتی پیشی بگیرد، سرمایه‌گذار به اطلاعات قابل‌اتکا دسترسی داشته باشد، سازوکار ورشکستگی امکان خروج منظم کسب‌وکارهای ناموفق را فراهم کند و موفقیت نه از نزدیکی به مرکز توزیع مجوز و اعتبار، بلکه از حل یک مسئله واقعی به‌دست آید.

این مسئله البته فقط به ایران محدود نیست. در سال‌های اخیر، بسیاری از تحلیلگران درباره فاصله گرفتن سرمایه‌گذاری خطرپذیر از معیارهای واقعی ارزش‌آفرینی هشدار داده‌اند. کتاب «تک‌شاخ‌های رام‌نشده» اثر رنه جونز، که انتشارات دانشگاه هاروارد آن را منتشر کرده، به فرسایش مرز میان بازار خصوصی و عمومی و کاهش پاسخ‌گویی شرکت‌های بزرگ خصوصی می‌پردازد. اهمیت این هشدار برای ایران در ستایش یا نفی استارت‌آپ‌ها نیست؛ بلکه در یادآوری این نکته است که سرمایه‌گذاری خطرپذیر نیز بدون شفافیت، حکمرانی شرکتی و امکان سنجش بازده می‌تواند به کارخانه تولید ارزش‌گذاری‌های موهوم تبدیل شود. اقتصاد نوآوری به سرمایه بیشتری نیاز دارد، اما نه هر سرمایه‌ای و نه با هر قاعده‌ای. سرمایه‌ای که زیان را عمومی و سود را خصوصی کند، یا از امتیاز تنظیم‌گر برای حذف رقبا بهره ببرد، در بهترین حالت چند بنگاه بزرگ می‌سازد، نه یک اقتصاد دانش‌بنیان.

وقتی تنظیم‌گر به سازنده رانت تبدیل می‌شود

در روایت رایج، دولت قرار است شکست بازار را جبران کند؛ اما در ایران، گاه خود به تولیدکننده شکست‌های تازه تبدیل می‌شود. مجوزهای مبهم، تصمیم‌های ناگهانی، دسترسی تبعیض‌آمیز به داده و زیرساخت، فیلترینگ، قیمت‌گذاری دستوری و اعتبار ارزان برای گروه‌های منتخب، رقابت را از درون تهی می‌کنند. در چنین فضایی، کارآفرین نه فقط با رقیب، بلکه با معماری امتیاز روبه‌روست. هرچه سهم موفقیت از رابطه با تنظیم‌گر بیشتر و سهم آن از رضایت مشتری کمتر شود، سرمایه به‌جای فناوری، صرف خرید دسترسی می‌شود.

«کوری دکترو» برای توصیف زوال تدریجی پلتفرم‌ها، مفهوم Enshittification را مطرح می‌کند؛ فرایندی که در آن یک پلتفرم ابتدا برای جذب کاربران بهترین خدمات را ارائه می‌دهد، سپس منافع کاربران را به سود مشتریان تجاری عقب می‌زند و در نهایت، هردو گروه را برای حداکثر کردن منافع خود تحت فشار قرار می‌دهد. این مفهوم را نباید بی‌محابا به هر مسئله‌ای تعمیم داد، اما برای فهم بخشی از اقتصاد دیجیتال ایران مفید است. وقتی خروج از یک پلتفرم یا بازار پرهزینه باشد، قابلیت جابه‌جایی داده وجود نداشته باشد و تنظیم‌گر نیز به‌جای کاهش انحصار، آن را تثبیت کند، کیفیت می‌تواند افت کند، بی‌آنکه بازیگر مسلط مشتریان خود را از دست بدهد. آنچه در این روند فرسوده می‌شود، فقط کیفیت یک خدمت نیست؛ اعتماد به امکان رقابت است.

از امتیاز به مالکیت

«کریس دیکسون» در کتاب «بخوان، بنویس، مالک شو» آینده مطلوب اینترنت را در شبکه‌هایی می‌بیند که کاربران و سازندگان سهم روشن‌تری از مالکیت و ارزش ایجادشده دارند. بخش بلاکچینی استدلال او محل بحث است و نمی‌توان آن را نسخه‌ای آماده برای ایران دانست، اما پرسش محوری کتاب دقیقاً در قلب مسئله ما قرار دارد: چه کسی مالک ارزش تولیدشده است و با چه حقی می‌تواند آن را منتقل کند؟

اقتصاد دانش‌بنیان ایران تا زمانی که پاسخ روشنی به این پرسش نداشته باشد، نمی‌تواند سرمایه را جذب کند. سهام مؤسس، اختیار خرید سهام کارکنان، حقوق سرمایه‌گذار خرد، مالکیت داده، حق بهره‌برداری از نرم‌افزار، سهم دانشگاه از اختراع، امکان وثیقه‌گذاری دارایی‌های نامشهود و قواعد خروج سرمایه‌گذار، جزئیات حقوقی فرعی نیستند؛ زیرساخت اعتمادند. سرمایه زمانی از طلا و ملک به سمت یک شرکت فناور حرکت می‌کند که مالکیت در آن شرکت نیز به همان اندازه قابل‌فهم، قابل‌دفاع و قابل‌انتقال باشد. در غیر این صورت، از سرمایه‌گذار انتظار داریم دارایی سخت و نقدشونده خود را بفروشد و در ازای آن، وعده‌ای مبهم، قراردادی ناپایدار و بازاری مداخله‌پذیر بخرد.

> **سرمایه زمانی از طلا و ملک به سمت یک شرکت فناور حرکت می‌کند که مالکیت در آن شرکت نیز به همان اندازه قابل‌فهم، قابل‌دفاع و قابل‌انتقال باشد**

دولت لازم است، اما کافی نیست

نقد دولت نباید به این تصور ختم شود که می‌توان دولت را از اقتصاد حذف کرد. بازسازی زیرساخت، ایجاد ثبات اقتصاد کلان، تضمین رقابت، اجرای قرارداد و حمایت از مالکیت فکری بدون دولت ممکن نیست. مسئله، اندازه دولت به‌تنهایی نیست؛ کیفیت و جهت مداخله دولت است. دولت باید هزینه مبادله را کاهش دهد، نه اینکه خود به بزرگ‌ترین هزینه مبادله تبدیل شود. باید شکست بازار را اصلاح کند، نه اینکه شکست بنگاه‌های نزدیک را با منابع عمومی پنهان کند. باید در بحران از بقای ظرفیت‌های ضروری دفاع کند، اما پس از بحران اجازه دهد سرمایه بر مبنای بازده، بهره‌وری و تقاضای واقعی تخصیص پیدا کند.

بخش خصوصی نیز نمی‌تواند همه ناکامی‌ها را به سیاست‌گذار نسبت دهد. شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران باید صورت‌های مالی شفاف‌تر، قراردادهای منصفانه‌تر، حکمرانی شرکتی جدی‌تر و ارزش‌گذاری‌های قابل‌دفاع‌تری ایجاد کنند. تشکل‌های اقتصادی نیز باید به‌جای رقابت برای سهم بیشتر از تسهیلات، بر حقوق مالکیت، قابلیت پیش‌بینی مقررات، دسترسی برابر به زیرساخت و آزادی ورود و خروج تمرکز کنند. در اقتصادی که در آن اعتماد عمومی کاهش یافته، هر بنگاه ناچار است بخشی از نهاد اعتماد را خود بسازد؛ با صداقت درباره ریسک، پاسخ‌گویی به سهامدار، رعایت حقوق مشتری و پرهیز از انتقال زیان تصمیم‌های خود به جامعه

اقتصاد دانش‌بنیان پس از شوک جنگ با چند خط اعتباری، چند وام ارزان یا چند ساختمان بازسازی‌شده به مسیر توسعه بازنمی‌گردد. مسئله اصلی این است که سرمایه ایرانی میان ساختن آینده و پناه گرفتن از آینده، گزینه دوم را انتخاب کرده است. تا زمانی که طلا، ارز و ملک به دلیل وضوح مالکیت و قابلیت حفظ ارزش، از سهام یک شرکت فناور قابل‌اعتمادتر به نظر برسند، دعوت به سرمایه‌گذاری در نوآوری بیشتر شبیه توصیه اخلاقی است تا یک پیشنهاد اقتصادی.

پرسش نهایی این نیست که دولت چه میزان وام تازه برای شرکت‌های دانش‌بنیان کنار می‌گذارد؛ پرسش این است که آیا می‌توانیم آینده را دوباره به یک دارایی قابل سرمایه‌گذاری تبدیل کنیم؟ تا زمانی که پاسخ این پرسش روشن نباشد، خریدن آینده برای سرمایه‌گذار ایرانی دشوارتر از فرارکردن از آن خواهد بود

اقتصاد نوآوری زمانی شکل می‌گیرد که ساختن آینده، از پناه‌گرفتن در برابر آینده عقلانی‌تر باشد.

راهبرد نوآوری در عصر عدم‌قطعیت

تحلیل وضعیت اقتصاد دانش‌بنیان در پساجنگ



اسمهان حکاک

تحلیلگر کسب‌وکارهای دیجیتال و دیدهبان فناوری

۱ مقدمه: جغرافیای جدید ریسک و بازسازی

در میانه‌های سال ۲۰۲۶، ایران که هنوز از پیامدهای روانی و مادی ناشی از «جنگ دوازده‌روزه رژیم صهیونیستی» بهبود نیافته، اکنون وارد مرحله‌ای تازه در زندگی خود شده است؛ مرحله‌ای که می‌توان آن را «عصر بازسازی در سایه ریسک‌های ژئوپلیتیک» نامید. تصویری روشن‌تر از اینکه فشار بر بنیادهای اقتصادی این کشور چگونه تشدید شده، در به‌روزرسانی گزارش صندوق بین‌المللی پول دیده می‌شود؛ گزارشی که در جولای ۲۰۲۶ منتشر شد و رشد منفی و تورمی بی‌سابقه را پیش‌بینی کرد. این دوران بیش از هر زمان دیگری با بازگشت به ثبات پیشین فاصله دارد؛ بلکه زمانی است که شماری از «قوی‌های سیاه» رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند و زنجیره‌های تأمین برای حمل‌ونقل کالاها، بازارهای انرژی و ثبات قیمت را به چالش می‌کشند؛ رخدادی که همچنین از سوی نهادهایی مانند بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نیز مورد هشدار قرار گرفته است.

۲ آزمون تاب‌آوری: از شعار تا واقعیت نهادی

جنگ رمضان برای زیست‌بوم فناوری ایران فقط رخداد بیرونی نبود؛ آزمونی بود که فاصله میان «تصویرسازی از پیشرفت» و «عمق نهادی» را آشکار کرد. در سال‌هایی که عبور شرکت‌های دانش‌بنیان از مرز ۱۰ هزار شرکت شاخصی مهم تلقی می‌شد، بحران اخیر یادآوری کرد که عددها کافی نیستند. پرسش اصلی این است که این شرکت‌ها تا چه اندازه می‌توانند در شرایط انسداد مالی، اختلال زنجیره تأمین، محدودیت لجستیکی و فشارهای بین‌المللی، تولید را حفظ کنند و بازار را نگه دارند.

در چنین شرایطی، تاب‌آوری دیگر واژه‌ای تزئینی نیست؛ به مزیت رقابتی تبدیل شده است. تاب‌آوری یعنی توانایی ادامه فعالیت، حل مسئله، حفظ کیفیت، نگهداشت مشتری و یافتن مسیرهای تازه در دل محدودیت‌ها. بحران نشان داد ارزش واقعی شرکت‌های دانش‌بنیان نه در معافیت مالیاتی، حمایت مقطعی یا عنوان رسمی، بلکه در پاسخ‌گویی به مسائل پیچیده صنعت و اقتصاد است. این تجربه پیام روشنی برای سیاست‌گذاری داشت: اقتصاد دانش‌بنیان را نمی‌توان با رویکرد گلخانه‌ای پیش برد. حمایت لازم است، اما کافی نیست. زیست‌بوم فناوری ایران به اقتصادی نوآور، مأموریت‌محور و مسئله‌محور نیاز دارد؛ اقتصادی که شرکت‌ها را نه با برچسب دانش‌بنیان، بلکه با حل مسائل واقعی، پیوند با بازار و مقاومت در برابر شوک‌ها ارزش‌گذاری کند. از این منظر، بحران جنگ یک فیلتر استراتژیک بود؛ فیلتری که نشان داد کدام بخش زیست‌بوم بر ظرفیت واقعی، دانش فنی، شبکه بازار و توان اجرایی بنا شده و کدام بخش به نمادها وابسته است. آینده اقتصاد دانش‌بنیان ایران به انتخاب میان شاخص‌های ظاهری و حرکت به‌سوی عمق نهادی، مأموریت‌های ملی و تاب‌آوری واقعی بستگی دارد.

۳ کالبدشکافی پارادوکس رشد: تحلیل داده‌های صادراتی و تمرکز ثروت

اگرچه آمارها حکایت از رشد صادرات دانش‌بنیان دارند، اما تحلیل لایه‌های زیرین داده‌ها نشان‌دهنده یک ناترازی ساختاری است که می‌تواند ایران را در تله رشد میان‌مدت گرفتار کند. رتبه ۷۰ ایران در شاخص جهانی نوآوری (GII) ۲۰۲۵، نشان‌دهنده فاصله معنادار میان ظرفیت علمی و خروجی اقتصادی است. در چنین شرایطی، خطر آن است که سیاست‌گذار رشد عددی را با بلوغ فناورانه اشتباه بگیرد.

مقدار/ وضعیت	شاخص عملکردی
۱۲,۶۹۲	شرکت‌های دارای سابقه تأیید دانش‌بنیان
بیش از ۱۱ هزار شرکت، اردیبهشت ۱۴۰۵	شرکت‌های دانش‌بنیان فعال
۲.۸ میلیارد دلار	کل صادرات (۱۰ ماهه ۱۴۰۴)
۸۴٪ صادرات در اختیار ۳۶ شرکت، براساس داده‌های ۱۴۰۳	تمرکز صادرات
۵۴۴ میلیون دلار، معادل ۲۱٪ کل صادرات دانش‌بنیان در ۱۴۰۳	صادرات محصولات با پیچیدگی بالاتر

بنابراین مسئله اصلی دیگر صرفاً افزایش تعداد شرکت‌ها یا رشد عدد صادرات نیست؛ مسئله، کیفیت رشد، تنوع بازیگران صادراتی و عبور از صادرات کالایی به سمت صادرات فناوری، دانش فنی و مالکیت فکری است. پیام این داده‌ها روشن است: اقتصاد دانش‌بنیان ایران وارد مرحله‌ای شده که دیگر با افزایش تعداد شرکت‌ها، اعطای عنوان دانش‌بنیان یا حمایت‌های عمومی نمی‌توان آن را جلو برد. دستور کار جدید باید بر سه محور متمرکز شود:

- کاهش تمرکز صادراتی، افزایش سهم محصولات پیچیده و تبدیل شرکت‌های متوسط فناور به بازیگران صادراتی پایدار.
- آینده این زیست‌بوم نه در تعداد شرکت‌های ثبت‌شده، بلکه در تعداد شرکت‌هایی سنجیده می‌شود که می‌توانند فناوری قابل دفاع، بازار قابل تکرار و درآمد ارزی پایدار خلق کنند.

گزارش StartupBlink در سال ۲۰۲۶ نیز نشان می‌دهد که زیست‌بوم ایران با رشد ۵۴ درصدی همراه بوده، اما همچنان از نظر ارزش کل (حدود ۰.۲ میلیارد دلار) و تعداد شهرهای فعال (یک شهر) بسیار عقب‌تر از رقبای منطقه‌ای قرار دارد. اسرائیل با ۱۶ شهر حاضر در رتبه‌بندی جهانی و ارزش ۱۵ میلیارد دلاری، عربستان با ۸ شهر و ارزش ۱۳ میلیارد دلاری، و حتی امارات با ۵ شهر و ارزش ۱۲ میلیارد دلاری، فاصله معناداری با ایران دارند. نکته جالب در داده‌ها این است که ایران در شاخص «مشارکت شرکت‌های بزرگ با استارت‌آپ‌ها» رتبه ۵۸ جهانی را کسب کرده که نسبتاً قابل قبول است. این یعنی بخشی از ظرفیت برای پیوند میان صنعت و نوآوری وجود دارد، اما هنوز به طور کامل فعال نشده. در مقابل، رتبه‌های ۸۱ در حمایت از استارت‌آپ‌ها و ۹۵ در حوزه داده و نرم‌افزار نشان‌دهنده ضعف زیرساختی و نهادی است. تمرکز جغرافیایی هم مسئله دیگری است. تهران با رتبه ۳۴۸ جهانی تنها کانون اصلی زیست‌بوم ملی است و این وابستگی به یک مرکز، خطرات خاص خود را دارد.

اگر این گذار اتفاق نیفتد، رشد صادرات دانش‌بنیان می‌تواند به‌جای نشانه بلوغ، به یک توهم آماری تبدیل شود؛ رشدی که بزرگ به نظر می‌رسد، اما بر پایه‌ای باریک ایستاده است. اما اگر سیاست‌گذاری از کمیت‌گرایی عبور کند و به سمت عمق‌بخشی فناورانه، توسعه بازارهای منطقه‌ای، تأمین مالی صادراتی و حمایت هدفمند از شرکت‌های مقیاس‌پذیر حرکت کند، همین داده‌ها می‌توانند نشانه آغاز یک مرحله تازه باشند: مرحله‌ای که در آن اقتصاد دانش‌بنیان از ویترین آماری به موتور واقعی تاب‌آوری و رقابت‌پذیری اقتصاد ایران تبدیل می‌شود.

ایران در برابر انتخابی مهم ایستاده است: یا اقتصاد دانش‌بنیان را همچنان با تعداد شرکت‌ها، عنوان‌ها و حمایت‌های پراکنده اندازه بگیرد، یا آن را به قلب بازسازی صنعتی و تاب‌آوری ملی منتقل کند.

۴ زیرساخت دیجیتال: فراتر از پارادایم شبکه ملی

تجربه جنگ ۱۲ روزه و جنگ رمضان و اختلالات گسترده پس از آن نشان داد که مسئله اینترنت در ایران دیگر صرفاً یک موضوع ارتباطی یا حتی امنیتی نیست؛ بلکه به یکی از مؤلفه‌های اصلی تاب‌آوری اقتصادی تبدیل شده است. با این حال، تقلیل اقتصاد دیجیتال به «شبکه ملی» خطایی راهبردی در حکمرانی داده است. اقتصاد نوآور، به‌ویژه شرکت‌های دانش‌بنیان، برای بقا فقط به اتصال داخلی نیاز ندارند؛ آن‌ها به زنجیره جهانی دانش، مخازن متن‌باز، خدمات ابری، ارتباط با مشتریان خارجی و زیرساخت‌های پرداخت و پشتیبانی بین‌المللی وابسته‌اند. برآوردهای منتشرشده از زیان روزانه ۳۰ تا ۴۰ میلیون دلاری اختلال اینترنت و وابستگی معیشت حدود ۱۰ میلیون نفر به اینترنت پایدار، نشان می‌دهد که قطع یا محدودسازی اتصال جهانی، هزینه‌ای فراتر از کاهش سرعت یا نارضایتی کاربران دارد؛ این سیاست مستقیماً اعتبار برندهای فناور ایرانی، توان صادراتی شرکت‌ها و اعتماد مشتریان خارجی را فرسوده می‌کند. بنابراین مسئله اصلی، انتخاب میان امنیت و اتصال نیست. ایران به یک «رژیم حداقل پایداری ارتباطات» نیاز دارد؛ چارچوبی که حتی در شرایط بحران، دسترسی حیاتی کسب‌وکارهای فناور به اینترنت جهانی، ابزارهای توسعه، سرویس‌های ابری و کانال‌های پشتیبانی بین‌المللی را تضمین کند. امنیت زیرساخت باید در کنار اتصال جهانی معنا شود، نه به‌قیمت قطع آن.

۵ تأمین مالی مأموریت‌محور در دوره بازسازی

در اقتصاد پساجنگ، ادامه سیاست سنتی توزیع وام‌های ارزان‌قیمت دیگر پاسخ‌گوی ابعاد مسئله نیست. بحران نشان داد که کشور بیش از «پول‌پاشی حمایتی» به سرمایه‌گذاری مأموریت‌محور نیاز دارد؛ سرمایه‌ای که نه صرفاً برای زنده نگه‌داشتن شرکت‌ها، بلکه برای حل گره‌های راهبردی اقتصاد به‌کار گرفته شود. زیرساخت این گذار، وجود دارد. انجمن سرمایه‌گذاری خطرپذیر ایران با بیش از ۱۵۰ عضو، شامل صندوق‌های پژوهش و فناوری، VCها، CVCها، پلتفرم‌های تأمین مالی جمعی، شتاب‌دهنده‌ها و سرمایه‌گذاران فرشته، می‌تواند به جای یک شبکه پراکنده تأمین مالی، به بازوی سازمان‌دهی سرمایه برای بازسازی فناورانه کشور تبدیل شود. اما این ظرفیت فقط زمانی اثرگذار خواهد بود که منابع مالی از منطق «تسهیلات خرد و حمایتی» به سمت پروژه‌های بزرگ، زمان‌دار و قابل سنجش حرکت کنند. در این چارچوب، چهار مأموریت باید در اولویت قرار گیرد: هوش مصنوعی صنعتی و امنیت سایبری برای حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی؛ فناوری‌های بهره‌وری انرژی و آب برای عبور از ناترازی‌هایی که تولید را فرسوده می‌کنند؛ سلامت و امنیت غذایی برای کاهش وابستگی‌های استراتژیک در شرایط تنش ژئوپلیتیک؛ و لجستیک هوشمند برای بازسازی زنجیره‌های تأمینی که در بحران آسیب‌پذیری خود را نشان دادند. راه خروج از تأمین مالی پراکنده، تشکیل «کنسرسیوم‌های حل مسئله» است؛ ائتلاف‌هایی میان اتاق بازرگانی، صندوق‌های مالی، شرکت‌های بزرگ صنعتی و بازیگران دانش‌بنیان که هرکدام حول یک مأموریت ملی شکل بگیرند. در چنین مدلی، سرمایه‌گذاری خطرپذیر دیگر فقط ابزار رشد استارت‌آپ‌ها نیست؛ به موتور بازسازی اقتصاد، افزایش تاب‌آوری صنعتی و تبدیل بحران به فرصت نهادی تبدیل می‌شود

۶ سرمایه انسانی: ادغام نخبگان به‌مثابه دارایی استراتژیک

در دوران بازسازی، مهاجرت نخبگان را دیگر نمی‌توان فقط یک پدیده اجتماعی یا انتخاب فردی دانست؛ این روند، در عمل نوعی خروج سرمایه نامشهود از کشور است. هر استاد، پژوهشگر، مهندس، پزشک یا کارآفرینی که از چرخه تولید دانش و فناوری ایران جدا می‌شود، تنها یک نیروی انسانی از دست نمی‌رود؛ بخشی از حافظه فنی، ظرفیت حل مسئله و توان رقابت آینده کشور نیز فرسوده می‌شود.

در اقتصاد پساجنگ، جبران شکاف فناوری در صنایع راهبردی بدون بازتعریف رابطه دولت، صنعت و نخبگان ممکن نیست. سیاست صیانت از سرمایه‌های فکری باید از شعارهای کلی عبور کند و به سه اقدام ملموس برسد: بهبود واقعی معیشت و منزلت حرفه‌ای نخبگان و استادان، به‌کارگیری متخصصان در آزمایشگاه‌های مرجع و سطوح تصمیم‌گیری صنعتی، و طراحی مسیرهای همکاری منعطف با ایرانیان متخصص خارج از کشور؛ از پروژه‌های از راه دور و مشاوره‌های تخصصی تا استاد مدعو، مأموریت‌های فناورانه و مشارکت در شرکت‌های دانش‌بنیان.

مسئله اصلی بازگرداندن فیزیکی همه نخبگان نیست؛ مسئله، وصل کردن دوباره ظرفیت فکری ایران جهانی به مسائل واقعی ایران است. دیاسپورای ایرانی، اگر درست دیده شود، می‌تواند به شبکه‌ای از دانش، اعتبار، بازار و تجربه بین‌المللی برای صنایع راهبردی کشور تبدیل شود. تحول فناورانه بدون سیستمی که انسان را نه هزینه جاری، بلکه سرمایه بلندمدت ببیند، ممکن نیست.

رتبه ایران در شاخص‌های نوآوری (StartupBlink 2026)

شاخص	رتبه جهانی ایران	برداشت سیاستی
Corporate Engagement	۵۸	تعامل خوب شرکت‌های بزرگ با استارت‌آپ‌ها
Fintech	۷۲	تنها حوزه صنعتی ایران با حضور نسبتاً قابل قبول جهانی
Startup Support	۸۱	وجود شبکه‌ای از دانشگاه‌ها، شتاب‌دهنده‌ها و نهادهای حمایتی
Talent & Employment	۸۸	تداوم ظرفیت سرمایه انسانی و نیروی متخصص
Software & Data	۹۵	حفظ حداقل مزیت در اقتصاد دیجیتال و توسعه نرم‌افزار
رتبه تهران در جهان	۳۴۸	تنها کانون اصلی زیست‌بوم ملی
رشد تهران	٪۳۶	رشد مثبت علی‌رغم محدودیت‌های محیطی
رشد کل زیست‌بوم ایران	٪۵۴٫۴	یکی از بالاترین نرخ‌های رشد نسبی در منطقه از پایه‌ای کوچک‌تر

۷ نقشه راه آینده: ارتقای سیاست حمایتی به سیاست صنعتی هوشمند

ایران در برابر انتخابی مهم ایستاده است: یا اقتصاد دانش‌بنیان را همچنان با تعداد شرکت‌ها، عنوان‌ها و حمایت‌های پراکنده اندازه بگیرد، یا آن را به قلب بازسازی صنعتی و تاب‌آوری ملی منتقل کند. تجربه بحران نشان داد که نوآوری وقتی ارزش راهبردی پیدا می‌کند که به حل مسئله واقعی گره بخورد؛ از انرژی و آب تا امنیت سایبری، لجستیک و صادرات فناوری.

پنج تصمیم کلان می‌تواند مسیر این گذار را روشن کند. نخست، عبور از «برچسب‌زنی» به استانداردسازی و خرید واقعی فناوری است؛ یعنی حمایت‌ها به‌جای معافیت‌های صرف، به قراردادهای مشخص، تقاضای پایدار و ارتقای کیفیت محصول منتهی شوند. دوم، استقرار یک رژیم پایداری ارتباطات دیجیتال است تا شرکت‌های صادرکننده حتی در بحران نیز به ابزارهای توسعه، زیرساخت‌های ابری و بازارهای جهانی دسترسی ایمن داشته باشند. سوم، تشکیل کنسرسیوم‌های ملی حل مسئله است؛ جایی که اتاق بازرگانی، صندوق‌های مالی، صنایع بزرگ و شرکت‌های دانش‌بنیان حول ابرپروژه‌های انرژی، آب و لجستیک کنار هم قرار گیرند.

چهارمین تصمیم، تمرکز بر صادرات محصولات پیچیده است. وقتی فقط ۲۱ درصد صادرات دانش‌بنیان از جنس محصولات با پیچیدگی بالاتر است و بخش عمده صادرات در اختیار ۳۶ شرکت قرار دارد، سیاست‌گذار باید از رشد عددی عبور کند و به عمق فناوری، تنوع بازیگران و صادرات دانش فنی توجه کند. پنجمین تصمیم، دیپلماسی فناوری منطقه‌ای است؛ یعنی تبدیل ایران به بازیگری فعال در بازارهای پیرامونی مانند عراق، آسیای مرکزی و شرق آفریقا، نه صرفاً صادرکننده کالا، بلکه شریک فناورانه و سازنده استانداردهای منطقه‌ای.

بحران فعلی می‌تواند نقطه چرخش بلوغ نهادی ایران باشد؛ به شرط آنکه نوآوری از حاشیه سیاست‌گذاری به متن بازسازی صنعتی منتقل شود. در غیر این صورت، فرسایش سرمایه انسانی، اختلال ارتباطات جهانی و تمرکز صادراتی، اقتصاد دانش‌بنیان را به مجموعه‌ای از جزایر جداافتاده تبدیل می‌کند؛ جزایری پر از ظرفیت، اما ناتوان از ساختن آینده‌ای مشترک.

اقتصاد دیجیتال در وضعیت نه جنگ و نه صلح

آیا اقتصاد دیجیتال می‌تواند اقتصاد ایران را نجات دهد؟



رسول قنبری
پژوهشگر اقتصاد سیاسی فناوری

در روزهای پایانی سال ۱۴۰۴، شاهد تجاوز نظامی اسرائیل و ایالات متحده به کشورمان بودیم که پیامدهای ناگواری داشت. حال که مدتی از انعقاد آتش‌بس شکننده‌ای گذشته که بارها نقض شده و همچنان دارد نقض می‌شود، وقت آن رسیده که از حساب خسارت‌های قابل‌مشاهده (کشتگان، مجروحان، ساختمان‌ها و زیرساخت‌های تخریب‌شده) فراتر برویم و صورت‌حساب‌هایی را واکاویم که کمتر در گزارش‌های رسمی بازسازی دیده می‌شود. این مسائل، طیفی از امور را مانند اعتماد اجتماعی و روانی مردم به آینده، اعتماد بین‌المللی و اعتبار دیپلماتیک، حافظه جمعی و آسیب بین‌نسلی در بر می‌گیرد. بخشی از این آسیب نامشهود، از آنِ آنچه است که اقتصاد دانش‌بنیان نامیده می‌شود، هرچند که به‌باور من این نام، فاقد دقت لازم است (به یک دلیل خیلی ساده: حتی برای پخت نان هم نیاز به دانش داریم، از دانش ایجاد خمیر تا مهار آتش و زمان پخت. ترجیح شخصی من استفاده از اصطلاح «اقتصاد با فناوری بالا» است)، اما به‌خاطر مصطلح بودن اقتصاد دانش‌بنیان، اینجا نیز از همین عبارت استفاده می‌شود.

شاید بهتر باشد برای وارسی اوضاع این بخش از اقتصاد، به آمار رجوع کنیم. طی شش ماه گذشته، شهروندان ایرانی با دو قطعی عمده اینترنت روبرو بوده‌اند: ۲۰ روز قطعی در دی و بهمن ۱۴۰۴ و قطعی ۸۸ روزه از روز آغاز جنگ تا روزهای پس از آتش‌بس. به گزارش نت‌بلاکس، این طولانی‌ترین قطعی سراسری اینترنت در تاریخ مدرن جهان بود. طبق اعلام وزیر ارتباطات نیز این قطعی روزانه حدود پنج هزار میلیارد تومان به اقتصاد کشور خسارت زده است؛ البته بدون احتساب خسارت غیرمستقیم، تعطیلی کسب‌وکارها و رکود سرمایه‌گذاری. فروش آنلاین طی این دوره حدود ۸۰ درصد سقوط کرد، شاخص بورس تهران در چهار روز ۴۵۰ هزار واحد افت کرد و بیش از ۵۵ درصد کاهش در تراکنش‌های مالی ثبت شد. برآورد خسارت تجمعی قطعی اینترنت تا خرداد ۱۴۰۵ از مرز ۹ میلیارد دلار عبور کرد. اما باز هم ارائه این آمار برای تحلیل وضعیت اقتصاد دانش‌بنیان کافی نیست و برای تحلیل‌های دقیق‌تر، باید اندکی عقب‌تر رفت.

اقتصاددانان مختلف (از آدام اسمیت و دیوید ریکاردو تا والرشتاین) کشورها را بر اساس این‌که کجای زنجیره ارزش ایستاده‌اند طبقه‌بندی کرده‌اند. بی‌راه نیست که پدران علم اقتصاد (فرانسوا کنه و آدام اسمیت)، استدلال خود را از تقسیم کار شروع می‌کنند. نظام جهانی تقسیم کار است که جایگاه واقعی کشورها را در جهان نشان می‌دهد. کشوری که فقط ماده خام صادر می‌کند، در لایه‌ای از تقسیم کار جهانی نشسته که کمترین سهم از ارزش افزوده نهایی را نصیبش می‌کند. کشوری که تولیدات صنعتی باکیفیت دارد، در میانه‌های این نظام نشسته است. کشوری که طراحی محصول، برند، پلتفرم یا الگوریتم را در اختیار دارد، در لایه‌ای نشسته که بیشترین سود را می‌برد. گذار از اقتصاد منابع به اقتصاد صنعتی و بعد اقتصاد دانش‌بنیان، یعنی جابه‌جایی در نردبان تقسیم کار جهانی. امروز می‌توان نردبان نظام تقسیم کار جهانی را به پنج پله تقسیم کرد: صادرات منابع طبیعی، تولید صنعتی رده پایین و میانی، تولید صنعتی فناوری پیشرفته، اقتصاد صنعتی دیجیتال، و در بالاترین نقطه، اقتصاد داده و پلتفرم و هوش مصنوعی و در یک کلام، سرمایه ابری.

کشور ایران، به‌رغم سال‌ها برنامه‌ریزی و توسعه، هنوز عمدتا روی پله‌های اول و دوم ایستاده است. اتکای بودجه به نفت، گاز و پتروشیمی همچنان ساختار اصلی اقتصاد را شکل می‌دهد و سهم صادرات فناوری پیشرفته ناچیز است. آمار رسمی نشان می‌دهد سهم اقتصاد دیجیتال از تولید ناخالص داخلی ایران، بنا به آمارهای مختلف بین ۴.۲ تا ۷ درصد نوسان دارد، گرچه برخی گزارش‌های وزارت ارتباطات از رقم ۷.۵ تا ۸ درصد هم سخن گفته‌اند، اما گاهی حتی مقامات رسمی هم اذعان کرده‌اند این سهم طی سال‌های اخیر دچار افت شده است.

باز هم این شاخص‌ها بیان‌کننده واقعیت نیستند و باید اندکی بیشتر شکافته شوند. درون همین اقتصاد دیجیتال نیز سلسله‌مراتبی وجود دارد و خود از سه لایه تشکیل شده است. لایه اول، هسته سخت اقتصاد دیجیتال، شامل انواع زیرساخت مخابراتی (از کابل مسی تلفن گرفته تا مودم‌های خانگی و آنتن‌های وایرلس و تجهیزات امنیت شبکه) و ایراتورها (فروش خود اینترنت و انواع راه‌های ارتباطی) است. لایه دوم عبارت است از خدمات و کسب‌وکارهای دیجیتال (تجارت الکترونیک، آموزش، حمل‌نقل، خدمات آنلاین و اساساً هر نوع خرید خدمتی که ما روزانه با آن‌ها سروکار داریم). لایه سوم عبارت است از اینترنت صنعتی، محاسبات ابری، هوش مصنوعی، پلتفرم‌های جهانی و دارایی‌های نامشهود مثل برند. چنان که در جدول زیر مشاهده می‌شود، سهم ایران، اختلاف معناداری با میانگین جهان دارد. به بیان ساده‌تر، اقتصاد دانش‌بنیان ایران هنوز جایگاه ساختاری کشور را در نردبان جهانی تغییر نداده است.

مهم‌ترین لایه برای درآمدزایی و نیز تغییر وضعیت اقتصاد یک کشور در نظام تقسیم جهانی، لایه سوم است، چون بیشترین ارزش افزوده جهان امروز نه در کارخانه، که در دارایی نامشهود خلق می‌شود. ارزشمندترین شرکت‌های دنیا (از اپل و مایکروسافت تا انویدیا و اوپن اِی‌آی) همگی در همین لایه فعالیت می‌کنند و سرمایه جهانی به‌وضوح به سمت هوش مصنوعی، ابر و داده حرکت کرده است. قدرت اقتصادی امروز کمتر از مالکیت کارخانه و بیشتر از کنترل پلتفرمی می‌آید که داده و رفتار کاربران را در اختیار دارد. منطق جنگ سرد جدید میان ایالات متحده و آمریکا نیز از همین‌جا

مقایسه لایه‌های اقتصاد دیجیتال در سه کشور

لایه اقتصاد دیجیتال	میانگین جهان	آمریکا	چین	ایران
لایه اول	۴	۵	۵	۳
لایه دوم	۵ تا ۸	۹ تا ۱۰	۱۰ تا ۱۲	۳ تا ۴
لایه سوم	۶ تا ۱۲	۲۰ تا ۲۵	۱۸ تا ۳۰	کمتر از ۱
جمع کل اقتصاد دیجیتال	۱۵ تا ۲۳	۳۳ تا ۳۸	۳۰ تا ۴۰	۶ الی ۷

در شاخص جهانی نوآوری (GII) که سالانه توسط سازمان جهانی مالکیت فکری منتشر می‌شود، ایران در سال ۲۰۲۵ در میان ۱۳۹ کشور به رتبه ۷۰ سقوط کرد.

برمی‌خیزد. جنگ سرد جدید، برخورد دو قطب بزرگ سرمایه مبتنی بر داده و فضای ابری-محاسباتی است که یکی مبتنی بر دلار و متعلق به غول‌های فناوری آمریکایی (آمازون، گوگل، متا) است و دیگری مبتنی بر یوان و متعلق به معادل‌های چینی آن‌ها (علی‌بابا، تنسنت، بایدو). آنچه چین و آمریکا را به رویارویی می‌کشاند، رقابت بر سر کنترل زیرساخت دیجیتال جهان است، یعنی کنترل پلتفرم‌ها، زنجیره‌های تأمین داده و شبکه‌هایی که اطلاعات و رفتار کاربران از طریق آن‌ها جریان پیدا می‌کند. با همین منطق است که می‌توان مسائلی چون تحریم شرکت هووای و نیز تحریم فروش ریزتراشه و نیمه‌رساناها به شرکت‌های چینی توسط آمریکا، همچنین آغاز به کار نخستین پول دیجیتال دولتی جهان (CBDC) به نام یوان دیجیتال را فهمید. اگر کشور ایران تاکنون نتوانسته اینترنت، شبکه و داده را به بنیان اقتصاد خود تبدیل کند، ناشی از آن است که هرگز نتوانسته از هسته سخت اقتصاد دیجیتال جلوتر برود. حتی خدمات لایه دوم هم به‌رغم فراگیری‌اش، همچنان از مشکلات بسیاری در رنج است. روی همین اساس است که دعوای فعالان در عرصه ارائه خدمات اینترنت، همچنان بر سر رانت فروش تجهیزات یا محتوا (ترافیک شبکه) شکل می‌گیرد. به‌رغم تصریح برنامه‌های توسعه برای هوشمندسازی صنعت، صنعت ایران به دلایل مختلف از جمله ارزان بودن نیروی کار، عدم وجود رقابت و درجه کمتر اهمیت کیفیت محصولات، نتوانسته به اینترنت صنعتی (که بخش اصلی درآمد اقتصاد دیجیتال از آنجا ناشی می‌شود) دست یابد. این ناتوانی، دلایل بسیاری دارد که بخشی از آن در سطور آتی ذکر می‌شود.

در شاخص جهانی نوآوری (GII) که سالانه توسط سازمان جهانی مالکیت فکری منتشر می‌شود، ایران در سال ۲۰۲۵ در میان ۱۳۹ کشور به رتبه ۷۰ سقوط کرد (شش پله پایین‌تر از رتبه ۶۴ در سال ۲۰۲۴ و به‌مراتب پایین‌تر از بهترین رتبه تاریخی کشور، یعنی رتبه ۵۳ در سال ۲۰۲۲). نکته جالب، شکاف عمیق میان ورودی و خروجی نوآوری است. ایران در ورودی‌های نوآوری رتبه ۱۰۹ دارد اما در خروجی‌های نوآوری رتبه ۴۶؛ یعنی با وجود زیرساخت و سرمایه محدود، بازده نسبتاً خوبی تولید می‌کند. همین پارادوکس را در حوزه علم نیز شاهدیم: با وجود آن‌که سهم بودجه تحقیق و توسعه ایران از تولید ناخالص داخلی تنها حدود ۰.۶ تا ۰.۷ درصد است (در برابر میانگین جهانی ۲.۶ درصد و ارقام بالای ۴ تا ۵ درصد در کره جنوبی، چین و کشورهای ثروتمند)، در سال ۲۰۲۵ به ازای هر یک میلیارد دلار بودجه پژوهشی، بیشترین تعداد مقاله علمی را در میان ۲۰ کشور برتر جهان تولید کرده است. یعنی مشکل ایران، ناتوانی در تبدیل همین ظرفیت محدود به محصول و صنعت است

در حوزه دولت الکترونیک هم رتبه ایران در شاخص EGDI سازمان ملل، سال‌هاست پایین‌تر از رقبای منطقه‌ای مانده و امارات و بحرین در بالاترین سطح این شاخص قرار گرفته‌اند و ترکیه و کویت نیز رتبه‌ای بهتر از ایران دارند. ناامیدکننده است که برای ابتدایی‌ترین امور نوآوری (یعنی راه‌اندازی رسمی کسب‌وکار)، متقاضی باید در چند سامانه موازی کار را پیش ببرد. در حوزه استارت‌آپ هم ایران، برخلاف ادعاهای گاه‌به‌گاه، هنوز هیچ یونیکورن رسمی و جهانی‌شناخته‌شده‌ای ندارد. هرچند دو استارت‌آپ بزرگ اسنپ و دیجی‌کالا در سال ۱۳۹۷ مدعی عبور از مرز یک میلیارد دلار شدند، اما با جهش نرخ ارز این ادعا سریع رنگ باخت و آنچه باقی ماند اصطلاح طنزآمیز «یونیکورن‌های ریالی» بود. در همین حال ترکیه یا امارات (که به‌طرز عجیبی تحلیل‌گران داخلی اکوسیستم آن‌ها را به‌مراتب ضعیف‌تر از ایران توصیف می‌کنند) امروز چند یونیکورن رسمی و ثبت‌شده در فهرست‌های جهانی دارد. تمام این آمار و ارقام تا اینجا فهرست شد تا به یک نتیجه خیلی ساده برسیم: مسئله اقتصاد دانش‌بنیان در ایران، چیزی فراتر از قطعی اینترنت یا این یا آن استارت‌آپ است و باید عمیق‌تر مورد کاوش قرار گیرد. این کاوش برای گذار از وضعیت کنونی نظام اقتصادی در وهله اول و اقتصاد دانش‌بنیان در وهله دوم، بسیار اساسی است. خطوط آتی، آنچه است که سیاست‌گذار ما برای اقتصاد دانش‌بنیان وضعیت خطیر نه جنگ، نه صلح باید مد نظر قرار دهد.

ماریانا مازوکاتو در دو کتاب «دولت کارآفرین» و «اقتصاد مأموریت‌محور»، به‌خوبی و با استناد به آمار و اسناد معتبر نشان می‌دهد که جهش‌های فناورانه بزرگ (از اینترنت گرفته تا GPS) معمولاً با سرمایه‌گذاری پرریسک دولتی آغاز شده‌اند. دولت در این روایت باید سعی کند از طریق خرید دولتی هدفمند، تحقیق و توسعه راهبردی و حتی تحمل ریسکی که بخش خصوصی نمی‌پذیرد، رأساً بازارسازی کند. سیاست‌های ایران در این حوزه (معافیت مالیاتی شرکت‌های دانش‌بنیان، صندوق نوآوری و شکوفایی، صندوق‌های پژوهشی) روی کاغذ با همین منطق همخوانی دارند. اما فاصله میان هدف و عملکرد زیاد است. نمونه‌اش شکاف مزمن در بودجه تحقیقات و توسعه است: قانون برنامه ششم توسعه هدف‌گذاری کرده بود سهم اعتبارات پژوهشی بخش دولتی تا سال ۱۴۰۰ به ۱.۵ درصد GDP برسد؛ عدد واقعی محقق‌شده در همان سال حدود ۰.۵۸ درصد بود و حتی هزینه پژوهشی شرکت‌های دولتی، که قرار بود سهم ۱.۲ درصدی داشته باشد، در عمل تنها ۰.۰۰۵ درصد از GDP بوده است. حتی همین اختلاف در آمار رسمی که سهم اقتصاد دیجیتال را گاه ۴.۲ درصد و گاه ۸ درصد اعلام می‌کنند، خودش نشانه‌ای از مشکل عمیق‌تری است که وقتی تمام دنیا به سمت اقتصادهای داده‌محور حرکت می‌کنند، در کشورمان، داده‌ها به مسئله‌ای مهم تبدیل نشده است. بدون نظام آماری شفاف و یکپارچه، سیاست‌گذاری هدفمند عملاً ناممکن می‌شود.

سوءتفاهم سیاست‌گذار که اینترنت را صرفاً وسیله ارتباطی و سرگرمی می‌بیند، باید برطرف شود و بداند که در اقتصاد دانش‌بنیان، اینترنت زیرساخت تولید دانش است، دقیقاً مثل برق برای کارخانه

مسئله بعدی این است که فکر نکنیم اقتصاد دیجیتال باید تمام اقتصاد کشور را نجات دهد. دو سوءبرداشت رایج درباره اقتصاد دیجیتال و پلتفرمی وجود دارد. نخست، این تصور غلط که پلتفرم‌ها الزاماً شغل ایجاد می‌کنند. درست است که پلتفرم‌ها هزینه مبادله را کاهش می‌دهند، عرضه و تقاضا را به هم وصل می‌کنند و بهره‌وری را بالا می‌برند، اما موتور اصلی اشتغال نیستند و در بسیاری موارد بیش از آن‌که شغل خالص اضافه کنند، صرفاً تقاضا را به سمت همان مشاغل سنتی هدایت می‌کنند. دوم، این باور که اقتصاد دیجیتال به‌خودی‌خود ارزآور است یا قرار است در مصرف ارز صرفه‌جویی کند. تا زمانی که صادرات نرم‌افزار، خدمات فنی و حضور واقعی در بازارهای منطقه‌ای و جهانی شکل نگیرد، هیچ درآمد ارزی چشمگیری از این طریق ایجاد نمی‌شود. پلتفرم داخلی هرقدر هم موفق باشد، فقط تقاضای داخلی را سازمان‌دهی می‌کند. این پلتفرم در مقیاس جهانی است که ارزش جدید خلق می‌کند، ارز می‌آورد و جایگاه کشور را در تقسیم کار جهانی ارتقا می‌دهد.

برای رسیدن به اقتصاد پویای دیجیتال، دو تغییر عمده باید در ذهنیت سیاست‌گذار روی دهد. نخست این‌که سوءتفاهم سیاست‌گذار که اینترنت را صرفاً وسیله ارتباطی و سرگرمی می‌بیند، باید برطرف شود و بداند که در اقتصاد دانش‌بنیان، اینترنت زیرساخت تولید دانش است، دقیقاً مثل برق برای کارخانه. وقتی این زیرساخت قطع می‌شود، آپدیت نرم‌افزار متوقف می‌شود، وصله‌های امنیتی نصب نمی‌شوند، دسترسی به APIها و ابزارهای توسعه و مدل‌های هوش مصنوعی از بین می‌رود و همکاری بین‌المللی که ستون اصلی اقتصاد دانش‌بنیان است عملاً تعطیل می‌شود. این‌که وصل شدن می‌تواند عامل حملات باشد، چیزی است که نهاد امنیتی باید از پیش فکرش را می‌کرد و از دیوارهای آتشین و امنیتی مناسب برای این روزها بهره می‌برد. دوم، تا وقتی ریسک ازسرگیری جنگ، نااطمینانی سیاسی و محدودیت‌های بین‌المللی باقی بماند، سرمایه به سمت پله‌های بالاتر نردبان تقسیم کار جهانی حرکت نخواهد کرد، چراکه این حوزه‌ها ذاتاً مستلزم افق سرمایه‌گذاری بلندمدت و اتصال پیوسته به شبکه جهانی است که آتش‌بس شکننده، نمی‌تواند تضمینش کند.

عبور از توسعه اسمی به تاب‌آوری واقعی

وضعیت اقتصاد دانش‌بنیان بعد از جنگ



سیدمحمدقائم ذبیحی
دکتری تخصصی اقتصاد

جنگ تنها یک رخداد نظامی نیست؛ جنگ، آزمون ظرفیت نهادی، صنعتی، فناورانه و حتی روانی یک کشور است. در چنین شرایطی، اقتصادها نه با شعار، بلکه با توان واقعی خود سنجیده می‌شوند؛ با در نظر داشتن این مهم که زنجیره تأمین تا چه اندازه قطع نمی‌شود، زیرساخت دیجیتال تا چه اندازه پایدار می‌ماند، نیروی انسانی متخصص تا چه حد حفظ می‌شود و بنگاه‌ها تا چه میزان می‌توانند در شرایط نااطمینانی، تولید، فروش، صادرات و نوآوری خود را ادامه دهند. از این منظر، پرسش از وضعیت اقتصاد دانش‌بنیان بعد از جنگ، پرسش از چند شرکت دارای مجوز یا چند نمایشگاه فناوری نیست؛ پرسش از کیفیت تاب‌آوری آینده اقتصاد ایران است. در ادامه بیشتر به واکاوی و تبیین موارد مربوط به این حوزه پرداخته خواهد شد.

اقتصاد دانش‌بنیان، از عدد تا اثر

اقتصاد دانش‌بنیان زمانی معنا پیدا می‌کند که دانش، فناوری، نیروی انسانی متخصص و سرمایه‌گذاری خطرپذیر بتوانند به ارزش افزوده، بهره‌وری، صادرات و حل مسائل واقعی اقتصاد تبدیل شوند؛ بنابراین، صرف افزایش تعداد شرکت‌ها یا رشد اسمی درآمدها، اگر به افزایش عمق فناوری، توسعه بازار، کاهش وابستگی، ارتقای بهره‌وری و افزایش صادرات منجر نشود، نمی‌تواند نشانه کامل بلوغ باشد.

در جهان امروز، مزیت رقابتی کشورها بیش از هر زمان دیگر به ظرفیت فناورانه، سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه، زیرساخت دیجیتال و توان تجاری‌سازی نوآوری گره خورده است. گزارش «شاخص جهانی نوآوری ۲۰۲۵» سازمان جهانی مالکیت فکری نشان می‌دهد که رقابت نوآوری وارد مرحله‌ای تازه شده است؛ رشد جهانی تحقیق و توسعه که در سال ۲۰۲۴ حدود ۲.۹ درصد بود، برای سال ۲۰۲۵ فقط ۲.۳ درصد پیش‌بینی شده و این کندترین روند رشد بیش از یک دهه اخیر است. همین گزارش، اقتصادهای نوآورتر جهان را در سال ۲۰۲۵ به‌ترتیب سوئیس، سوئد، آمریکا، کره‌جنوبی و سنگاپور معرفی می‌کند و چین نیز برای نخستین‌بار در جمع ۱۰ اقتصاد نوآور جهان قرار گرفته است. از سوی دیگر، داده‌های OECD در سال ۲۰۲۶ نشان می‌دهد هزینه جهانی تحقیق و توسعه در سال ۲۰۲۴ به حدود ۳.۸ تریلیون دلار رسیده که از این رقم، حدود ۲.۳ تریلیون دلار متعلق به کشورهای OECD بوده است. همچنین برآورد فوری OECD از عملکرد بزرگ‌ترین شرکت‌های تحقیق‌وتوسعه‌محور جهان نشان می‌دهد مخارج R&D بنگاه‌ها در سال ۲۰۲۵ حدود ۶ درصد رشد کرده؛ رشدی که عمدتاً تحت تأثیر هوش مصنوعی و صنایع دیجیتال بوده است. در تجارت دیجیتال نیز شکاف میان کشورها پررنگ‌تر شده است: آمار UNCTAD نشان می‌دهد تجارت بین‌المللی محصولات قابل‌تحویل دیجیتال در سال ۲۰۲۵ همچنان با رشد ۱۰ درصدی ادامه یافته و صادرات اقتصادهای توسعه‌یافته در این حوزه به حدود ۴.۱ تریلیون دلار و صادرات کشورهای در حال توسعه به حدود ۱.۳ تریلیون دلار رسیده است؛ بنابراین، اقتصاد دانش‌بنیان در جهان امروز دیگر یک انتخاب تزئینی نیست؛ به زبان روشن، کشورهایی که در دانش، داده، فناوری، نیروی انسانی و تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری نکنند، در زنجیره ارزش جهانی به حاشیه رانده می‌شوند.

به بیان دیگر، در اقتصادهای پیشرو، دانش‌بنیان بودن بیش از آنکه عنوانی تزئینی، آکادمیک و یا اداری باشد، یک سازوکار و موتور محرکه تولید قدرت و توسعه اقتصادی است.

جایگاه ایران: رشد سریع، اما اثرگذاری نامتوازن

اقتصاد دانش‌بنیان ایران در سال‌های اخیر از مرحله شکل‌گیری عبور کرده و به مرحله دشوارتر «اثرگذاری اقتصادی» رسیده است. بر اساس اظهارات رسمی منتشرشده در سال ۱۴۰۵، اکنون حدود ۱۱ هزار شرکت دانش‌بنیان در کشور فعال‌اند و نزدیک به ۷۰ درصد آنها در گروه شرکت‌های نوپا قرار دارند. این آمار از یک سو نشانه گسترش زیست‌بوم نوآوری است، اما از سوی دیگر نشان می‌دهد بخش بزرگی از این زیست‌بوم هنوز به مرحله بلوغ، مقیاس‌پذیری و اثرگذاری پایدار نرسیده است.

با وجود رشد تعداد شرکت‌ها، سهم اقتصاد دانش‌بنیان از تولید ناخالص داخلی کشور هنوز کمتر از ۲ درصد اعلام شده، در حالی که هدف برنامه هفتم توسعه، رساندن این سهم به ۷ درصد است. این فاصله نشان می‌دهد که اقتصاد دانش‌بنیان هنوز به یکی از ستون‌های اصلی تولید ملّی تبدیل نشده است.

داده‌های مالی نیز همین تصویر دوگانه را تأیید می‌کند. درآمد شرکت‌های دانش‌بنیان در سال ۱۴۰۳ حدود ۱۸۳۳ همت اعلام شده که نسبت به سال قبل ۶۰ درصد رشد داشته است؛ همچنین فروش محصولات دانش‌بنیان با رشد ۴۰ درصدی به حدود ۳۶۹ هزار میلیارد تومان رسیده است. اما تمرکز درآمد بالاست: طبق گزارش‌های منتشرشده، حدود ۵ درصد شرکت‌ها، ۷۴ درصد درآمد، ۸۵ درصد درآمد محصولات دانش‌بنیان، ۸۴ درصد صادرات و ۶۶ درصد اشتغال این بخش را در اختیار دارند.

در تجارت خارجی نیز رشد کمی قابل توجه بوده، اما کیفیت ترکیب صادرات محل تأمل است. صادرات شرکت‌های دانش‌بنیان از ۲۹۶ میلیون دلار در سال ۱۳۹۹ به حدود ۲.۶۹ میلیارد دلار در سال ۱۴۰۳ رسیده، اما واردات همین شرکت‌ها در سال ۱۴۰۳ حدود ۴.۴۳۶ میلیارد دلار گزارش شده است. همچنین برآورد شده که اگر صادرات بر اساس پیچیدگی واقعی محصول سنجیده شود، صادرات واقعاً دانش‌بنیان حدود ۵۴۴ میلیون دلار، یعنی ۲۱ درصد کل صادرات این شرکت‌هاست. از سوی دیگر، ۸۴ درصد صادرات دانش‌بنیان در اختیار فقط ۳۶ شرکت قرار دارد.

بنابراین، تصویر به‌روز اقتصاد دانش‌بنیان ایران چنین است: تعداد شرکت‌ها، فروش و صادرات رشد کرده، اما سهم پایین از GDP، تمرکز شدید درآمد و صادرات، وابستگی وارداتی و ضعف مقیاس‌پذیری نشان می‌دهد که این اقتصاد هنوز از «رشد عددی» به «بلوغ ساختاری» نرسیده است. در دوران پساجنگ، همین تفاوت تعیین می‌کند که دانش‌بنیان‌ها صرفاً بخشی از آمار رسمی باشند یا به ستون بازسازی اقتصادی ایران تبدیل شوند.

> در اقتصادهای پیشرو، دانش‌بنیان بودن بیش از آنکه عنوانی تزئینی، آکادمیک و یا اداری باشد، یک سازوکار و موتور محرکه تولید قدرت و توسعه اقتصادی است

جنگ: آزمون زیرساخت‌های سخت و نرم

جنگ اخیر نشان داد که بنگاه‌های دانش‌بنیان، برخلاف تصور رایج، فقط به ایده، تیم و نرم‌افزار وابسته نیستند. آنها به برق، اینترنت،

اینترنت برای اقتصاد دانش‌بنیان، مشابه برق برای کارخانه است. نمی‌توان از شرکت فناور انتظار صادرات، جذب سرمایه، توسعه محصول و رقابت منطقه‌ای داشت، اما زیرساخت ارتباطی آن را ناپایدار، محدود یا طبقاتی تعریف کرد.

حمل‌ونقل، امنیت داده، شـــبکه تأمین، نظام مالی، دسترسی به بازار، اعتماد مشتری و ثبات روانی نیروی انســـانی وابســـته‌اند. در جریان جنگ ۱۲ روزه، اتاق بازرگانی تهران نیز با تشکیل اتاق‌های فکر تخصصی در حوزه‌هایی مانند اقتصاد جنگ، استراتژی‌های کسب‌وکار، مدیریت تجارت، فناوری اطلاعات و تهدیدات سایبری تلاش کرد مسیرهایی برای حفظ جریان تجارت و تاب‌آوری بنگاه‌ها پیشنهاد کند.

بر اســـاس گزارشـــی از اظهارات معاون علمی رئیس‌جمهور، در جریان جنگ اخیر رمضان حدود ســـه هزار واحد صنعتی آســـیب دیده‌اند که سه درصد آنها شرکت‌های دانش‌بنیان بوده‌اند؛ رقمی معادل حدود یک درصد کل شرکت‌های دانش‌بنیان کشور. در گزارش دیگری نیز اعلام شده است که ۱۱۶ شرکت دانش‌بنیان آسیب دیده‌اند و از این میان ۴۰ شرکت به‌طور کامل تخریب شده‌اند. همچنین خسارت به زیرساخت‌های علمی و پژوهشی دانشگاه‌ها حدود ۳۰۰ میلیون دلار و خسارت واحدهای دانش‌بنیـــان حدود ۳۰ میلیون دلار به‌علاوه ۶۰ هزار میلیارد تومان اعلام شده است.

این اعداد مهم‌اند، اما همه واقعیت را نشان نمی‌دهند. در اقتصاد دانش‌بنیان، بخشی از خسارت در ساختمان و تجهیزات دیده می‌شود، اما بخش مهم‌تر در دارایی‌های نامشهود رخ می‌دهد: اعتماد مشتری، شبکه همکاری، داده، برند، انگیزه تیم، پیوستگی تحقیق و توسعه و امیدسرمایه‌گذار.

اینترنت: زیرساخت تولید، نه امتیاز ویژه

یکی از مهم‌ترین درس‌های پساجنگ برای اقتصاد دانش‌بنیان ایران، مسئله اینترنت است. اقتصاد دیجیتال و بخش مهمی از شرکت‌های فناور، بدون اینترنت پایـــدار و باکیفیت، عملاً امکان فعالیت رقابتی ندارند. طبق گزارش منتشرشده از انجمن بلاکچین ایران تحت عنوان «گزارش ملی تاب‌آوری اقتصاد دیجیتال در بحران اینترنت ۱۴۰۴-۱۴۰۵»، اختلال‌های اینترنتـــی در ماه‌های اخیر روزانه ۳ تا ۸ هزار میلیارد تومان خسارت مستقیم و غیرمستقیم به اقتصاد دیجیتال وارد کرده و برآورد خســـارت در بـــازه‌ای حدود ۶۰ روز، بین ۳۰۰ تا ۷۰۰ هزار میلیارد تومان اعلام شـــده است. در همین گزارش، افت فروش برخی کسب‌وکارهای دیجیتال به بیش از ۷۰ درصد نیز اشاره شده است.

از ایـــن رو، اینترنت برای اقتصاد دانش‌بنیان، مشـــابه برق برای کارخانه است. نمی‌توان از شرکت فناور انتظار صادرات، جذب سرمایه، توسعه محصول و رقابت منطقه‌ای داشت، اما زیرساخت ارتباطی آن را ناپایـــدار، محدود یا طبقاتی تعریف کرد. همان‌گونه که در گزارش مذکور نیز آمده، اینترنت برای فعالان اقتصاد دیجیتال زیرســـاخت تولید است، نه یک امتیاز ویژه.

تجربه جهان: بازسازی بدون بخش خصوصی ممکن نیست

تجربه کشورهایی که درگیر جنگ یا بحران‌های امنیتی بوده‌اند نشان می‌دهد بازســـازی پســـاجنگ بدون نقش‌آفرینی بخش خصوصی، فناوری و سرمایه انسانی ممکن نیست. بانک جهانی درباره اوکراین برآورد کرده است که نیاز بازسازی این کشور در دهه آینده نزدیک به ۵۸۸ میلیارد دلار اســـت و تأکید کرده بخش خصوصی می‌تواند حدود ۴۰ درصد هزینه‌های بازسازی را تأمین کند؛ آن هم از مسیر سرمایه، نوآوری، فناوری و اشتغال.

این تجربه‌ها برای ایران الزاماً قابل کپی‌برداری نیستند، اما یک پیام روشن دارند: در جهان امروز، بازســـازی فقط با بودجه دولت انجام نمی‌شود؛ بازسازی با ترکیب سرمایه خصوصی، فناوری، حکمرانی چابک، زیرساخت پایدار و اعتماد اجتماعی انجام می‌شود.

اقتصاد دانش‌بنیان ایران بعد از جنگ در نقطه‌ای تعیین‌کننده ایستاده است. از یک سو، ظرفیت‌های قابل توجهی در نیروی انسانی، شرکت‌های فناور، بازار داخلی، صنایع بزرگ و نیازهای واقعی کشور وجود دارد. از سوی دیگر، تمرکز درآمد و صادرات، ضعف زیرساخت ارتباطی، وابستگی وارداتی، شکنندگی زنجیره تأمین، کمبود سرمایه خطرپذیر و فرسایش نیروی انسانی، مسیر رشد را دشوار کرده است

چه باید کرد؟

نخست، حمایت از شرکت‌های آسیب‌دیده باید هدفمند، سریع و مشروط به بازگشت به مدار تولید باشد. تسهیلات عمومی و غیرهدفمند، اگر به بازسازی ظرفیت واقعی تولید فناورانه منجر نشود، تنها زمان می‌خرد، نه آینده.

دوم، اقتصاد دانش‌بنیان نیازمند برنامه تداوم کسب‌وکار است. استاندارد ISO ۲۲۳۰۱ نیز بر همین موضوع تأکید دارد؛ یعنی ســـازمان‌ها باید توان ادامه ارائه کالا و خدمت را در ظرفیت قابل قبول، هنگام اختلال و بحران، حفظ کنند. برای شرکت‌های دانش‌بنیان ایرانی، این یعنی نســـخه پشـــتیبان داده، زنجیره تأمین جایگزین، سرور و زیرساخت پشـــتیبان، بیمه دارایی‌های فناورانه، قراردادهای منعطف و آموزش نیروی انسانی برای شرایط بحران.

سوم، سیاست‌گذار باید از اقتصاد دانش‌بنیان انتظار حل مسئله داشته باشد. انرژی، آب، سلامت، امنیت غذایی، حمل‌ونقل، سایبر، بهره‌وری صنعتی و کاهش اتلاف منابع، میدان‌های واقعی اقتصاد دانش‌بنیان هســـتند. حمایت‌ها باید از شرکت‌هایی آغاز شود که مسئله واقعی صنعت و جامعه را حل می‌کنند، نه صرفاً عنوان دانش‌بنیان دارند.

چهارم، توســـعه صادرات دانش‌بنیان بایـــد از صادرات محدود چند شرکت بزرگ به شبکه‌ای از شـــرکت‌های متوسط، خدمات‌محور و فناوری‌محور گسترش یابد. وقتی ۸۴ درصد صادرات در اختیار ۳۶ شرکت است، یعنی اکوسیســـتم هنوز صادرات را به‌صورت عمومی نیاموخته اســـت. اینجا نقش اتاق‌های بازرگانـــی، رایزنان اقتصادی، صندوق‌های ضمانت صادرات و نهادهای استانداردسازی بسیار جدی است.

پنجم، حفظ نیروی انسانی متخصص باید در مرکز سیاست پساجنگ قرار گیرد. مهاجرت فقط خروج فیزیکی نیست؛ گاهی از زمانی آغاز می‌شود که نیروی متخصص آینده خود را بیرون از این جغرافیا تصور می‌کند. اقتصاد دانش‌بنیان بدون امید، امنیت شغلی، ارتباط جهانی و امکان رشد حرفه‌ای، به پوسته‌ای بی‌جان تبدیل می‌شود.

جمع‌بندی

اقتصاد دانش‌بنیـــان ایران بعد از جنگ در نقطـــه‌ای تعیین‌کننده ایستاده است. از یک سو، ظرفیت‌های قابل توجهی در نیروی انسانی، شرکت‌های فناور، بازار داخلی، صنایع بزرگ و نیازهای واقعی کشور وجود دارد. از سوی دیگر، تمرکز درآمد و صادرات، ضعف زیرساخت ارتباطی، وابستگی وارداتی، شکنندگی زنجیره تأمین، کمبود سرمایه خطرپذیر و فرسایش نیروی انسانی، مسیر رشد را دشوار کرده است.

بنابراین، مســـئله امروز اقتصاد دانش‌بنیان ایران عبور از «توسعه اســـمی» به «تاب‌آوری واقعی» است. اگر سیاست‌گذار این بخش را صرفاً با تعداد شرکت‌ها، حجم تسهیلات و آمارهای اسمی بسنجد، از عمق مسئله غافل خواهد شد. اما اگر اقتصاد دانش‌بنیان به ستون بازسازی پساجنگ، ارتقای بهره‌وری، کاهش وابستگی، توسعه صادرات و حل مسائل راهبردی کشور تبدیل شود، می‌توان امیدوار بود که از دل بحران، نه فقط خرابی، بلکه بلوغ نیز بیرون بیاید.

در نهایـــت، جنگ به ما یادآوری کرد که آینده کشـــور فقـــط در منابع زیرزمینی، صنایع ســـنتی و دارایی‌های فیزیکی خلاصه نمی‌شود. آینده ایران در ذهن‌های خلاق، شرکت‌های فناور، داده‌های قابل اعتماد، زیرساخت پایدار، حکمرانی هوشمند و بخش خصوصی توانمند ساخته می‌شود. اقتصاد دانش‌بنیان اگر درست فهمیده شود، حاشیه اقتصاد ایران نیست؛ یکی از مســـیرهای اصلی بازسازی و تداوم زندگی اقتصادی ایران است.

توسعه صنعتی کشور در عصر پساجنگ

نوآفرینی اقتصاد با تکیه بر بهره‌وری، فناوری و سرمایه‌گذاری برای گذار از خام‌فروشی به ارزش‌آفرینی هوشمند



هاتف خرمشاهی
فعال اقتصاد دیجیتال

ایران امروز در آستانه دوره‌ای نوظهور قرار گرفته است؛ دوره‌ای که دیگر نمی‌توان آن را با واژه‌هایی همچون ترمیم، جبران خسارت یا بازگشت به شرایط قبل توضیح داد. تجربه جنگ و فشارهای اقتصادی ناشی از آن، ما را در نقطه‌ای قرار داده که بازسازی صرف زیرساخت‌ها، تعمیر خطوط تولید یا احیای ظرفیت‌های فیزیکی کارخانه‌ها، پاسخگوی نیازهای کشور نیست. مسئله اصلی این است که چگونه از دل این نقطه چالشی و بحران‌خیز، سکویی برای بازسازی ساختاری و محتوایی بسازیم و مسیر پرواز در عصر انقلاب صنعتی چهارم را هموار کنیم. آینده صنعت ایران نه در واردات ماشین‌آلات و نوسازی سرمایه فیزیکی، بلکه در حرکت پرشتاب به سمت اقتصاد دانش‌بنیان، کاربست فناوری، داده، هوش مصنوعی، تاب‌آوری، چابکی و اتصال به زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای و جهانی تعریف می‌شود.

در این مقطع، اقتصاد پساجنگ تنها صحنه بازسازی ویرانی‌ها نیست؛ صحنه جابه‌جایی برندگان و بازندگان نیز هست. برندگان این دوره، بنگاه‌ها و صنایعی خواهند بود که بتوانند از فناوری برای کاهش هزینه کیفیت، افزایش بهره‌وری، حفظ و گسترش اشتغال، ارتقای کیفیت و توسعه بازارهای خود استفاده کنند. بازندگان نیز آن‌هایی خواهند بود که همچنان بر خام‌فروشی، تولید کم‌بازده، رانت‌های مقطعی دولتی، سرمایه‌گذاری‌های غیرهوشمند و مدل‌های مدیریتی منسوخ اصرار کرده و با بی‌اعتنایی به تحول دیجیتال، فرصت بازآفرینی زنجیره ارزش و مدل عملیاتی بنگاه خود را نادیده بگیرند. در اقتصاد پساجنگ، بقای صنعت نه با بزرگی کارخانه و حجم دارایی، بلکه با میزان چابکی، بهره‌وری، دسترسی به فناوری و توان سازگاری با واقعیت‌های جدید سنجیده می‌شود.

نوآفرینی بر مدار تاب‌آوری یا تکرار عقب‌ماندگی؟

برای تحلیل جایگاه امروز ایران در مسیر توسعه صنعتی، ابتدا باید اقتصاد کشور را در سه بخش خدمات، صنعت و کشاورزی بررسی کرد. هر سه بخش در آستانه تحولی جدی قرار دارند؛ تحولی که در ادبیات امروز با عنوان تحول دیجیتال شناخته می‌شود. بخش کشاورزی ایران با چالش‌هایی همچون افزایش هزینه‌های تولید، دشواری‌های صادرات و واردات، نرخ بالای ضایعات، بحران آب و فرسایش خاک روبه‌روست. این بخش بدون استفاده از فناوری‌های جدید مانند هوش مصنوعی، پردازش تصویر، دورسنجی و ساخت مولکول‌های نوظهور، نمی‌تواند با رقبای منطقه‌ای و جهانی رقابت کند.

اما بحث اصلی بر صنعت متمرکز است؛ صنعتی که بخش مهمی از آن حول صنایع انرژی‌بر شکل گرفته است. از پتروشیمی و نفت و گاز گرفته تا صنایع معدنی و حتی خودرو، ساختار صنعتی ایران در بسیاری از حوزه‌ها همچنان بر تاراج رانت منابع طبیعی، انرژی ارزان، خام‌فروشی یا تولیدات با بهره‌وری پایین متکی است. امروز عمده چالش صنعت ما موضوع سرمایه‌گذاری و بهره‌وری است. کشوری که می‌خواهد پس از جنگ مسیر رشد را آغاز کند، ناگزیر است یا درآمد و سرمایه‌گذاری بیشتری جذب کند یا هزینه‌های خود را با کاربست فناوری‌های نوآورانه کاهش دهد؛ و هردو مسیر بدون توجه ویژه به سرمایه‌های انسانی، استعدادهای داخلی و ظرفیت‌های بین‌المللی ناممکن است.

در اقتصاد کلاسیک، رشد اقتصادی معمولاً از دو مسیر اصلی حاصل می‌شود: افزایش سرمایه‌گذاری و افزایش بهره‌وری. مسئله ایران این است که در دهه ۹۰، نرخ تشکیل سرمایه ثابت به عدد وحشتناک صفر نزدیک شد و اقتصاد ایران در بسیاری از سال‌ها عملاً با رشد منفی یا صفر روبه‌رو بود. این دوره را می‌توان دهه سوخته نامید؛ دوره‌ای که حاصل جمع ارزش اقتصادی و ارزش افزوده تولید شده در کشور حتی از نرخ استهلاک نیز عقب ماند. این یعنی یک دهه تلاش ۸۰ میلیون ایرانی منتج به ارزش افزوده پایدار نشد. این ارزیابی اگرچه تلخ است، اما نوش‌دارویی ضروری برای گذر از وضعیت فعلی و دست یافتن به آینده‌ای روشن است؛ زیرا بازسازی پساجنگ بدون تشخیص دقیق ضعف‌های گذشته و آگاهی از نقاط قابل بهبود امکان‌پذیر نخواهد بود.

اگر توانایی جذب سرمایه در اقتصاد ایران بازنگردد، اگر فناوری به متن تولید وارد نشود و اگر بهره‌وری به معیار اصلی سیاست‌گذاری صنعتی تبدیل نشود، بازسازی اقتصاد پساجنگ به معنای واقعی رخ نخواهد داد. ممکن است ظرفیت کارخانه‌های آسیب‌دیده دوباره فعال شوند، خطوط تولیدی تعمیر شوند و ظرفیت‌هایی به ظاهر احیا شوند، اما اگر این بازگشت با مدل‌های عملیاتی قدیمی، هزینه‌های بالا، کیفیت ناپایدار و بازیگری در بازارهای محدود همراه شود، اقتصاد ایران فقط به نقطه پیشین خود بازمی‌گردد؛ نقطه‌ای که بیش از دو دهه است نیازمند بهبود ساختاری و اصلاح ریشه‌ای است.

برندگان و بازندگان اقتصاد پساجنگ

در اقتصاد پساجنگ، همه بخش‌ها به یک اندازه فرصت رشد ندارند و همه بنگاه‌ها نیز به یک اندازه توان بقا نخواهند داشت. برندگان، آن دسته از فعالان اقتصادی خواهند بود که بتوانند از فناوری برای افزایش مقیاس تولید، کاهش هزینه کیفیت و بهای تمام‌شده و حفظ قابلیت رقابت‌پذیری در بازارهای منطقه‌ای و جهانی استفاده کنند. بازندگان، بنگاه‌هایی خواهند بود که همچنان به مدل‌های کم‌بازده، وابستگی به رانت انرژی ارزان و خام‌فروشی منابع طبیعی یا بازیگری در بازارهای محدود و حمایت‌شده محلی تکیه کنند.

در این میان، بخش خدمات جایگاهی ویژه دارد. بخش خدمات با کمترین سرمایه‌گذاری، بیشترین اشتغال را ایجاد می‌کند و در اقتصاد پساجنگ، حفظ اشتغال تنها یک هدف اقتصادی نیست؛ بلکه حفظ یک شغل یعنی حفظ سنگر کیان یک خانواده. این نگاه، اشتغال را از سطح یک شاخص آماری فراتر می‌برد و آن را به مفهوم تاب‌آوری اجتماعی و اقتصادی پیوند می‌زند.

از همین زاویه، صنایع پیشران آینده ایران صرفاً در قالب صنایع سنگین و با ارزش افزوده اندک تعریف نمی‌شوند. اقتصاد دیجیتال، پلتفرم‌های خدمات ارزش افزوده مبتنی بر فناوری اطلاعات و ارتباطات، استارت‌آپ‌های دانش‌بنیان با محصولات صادراتی، خدمات مالی هوشمند، لجستیک داده‌محور، کشاورزی هوشمند، صنایع معدنی مبتنی بر فرآوری و تولیدات صنعتی، همگی می‌توانند در شمار پیشران‌های مولد ارزش در دوره جدید قرار گیرند. در مقابل، صنایعی که از نوآوری و فناوری فاصله بگیرند و بهره‌وری را به حاشیه برانند، حتی اگر سابقه و دارایی فیزیکی بزرگی داشته باشند، در معرض اضمحلال قرار خواهند گرفت.

از هسته سخت زیرساختی تا تحول در لایه‌های اقتصادی

برای تبیین دقیق مفهوم اقتصاد دیجیتال، باید آن را فراتر از تعاریف محدود فناوری اطلاعات دانست. اقتصاد دیجیتال در بطن خود محل تلاقی فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی با نوآوری و هوشمندی در سایر صنایع است. ساختار اقتصاد دیجیتال را می‌توان به مثابه الگویی چندلایه تبیین کرد که دارای هسته‌ای مستحکم است. این هسته سخت، شرکت‌های حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات هستند که زیرساخت‌ها و نرم‌افزارهای پایه را تولید می‌کنند.

در لایه دوم، فناوری‌های اطلاعاتی با سایر حوزه‌های صنعتی تعامل برقرار می‌کنند و

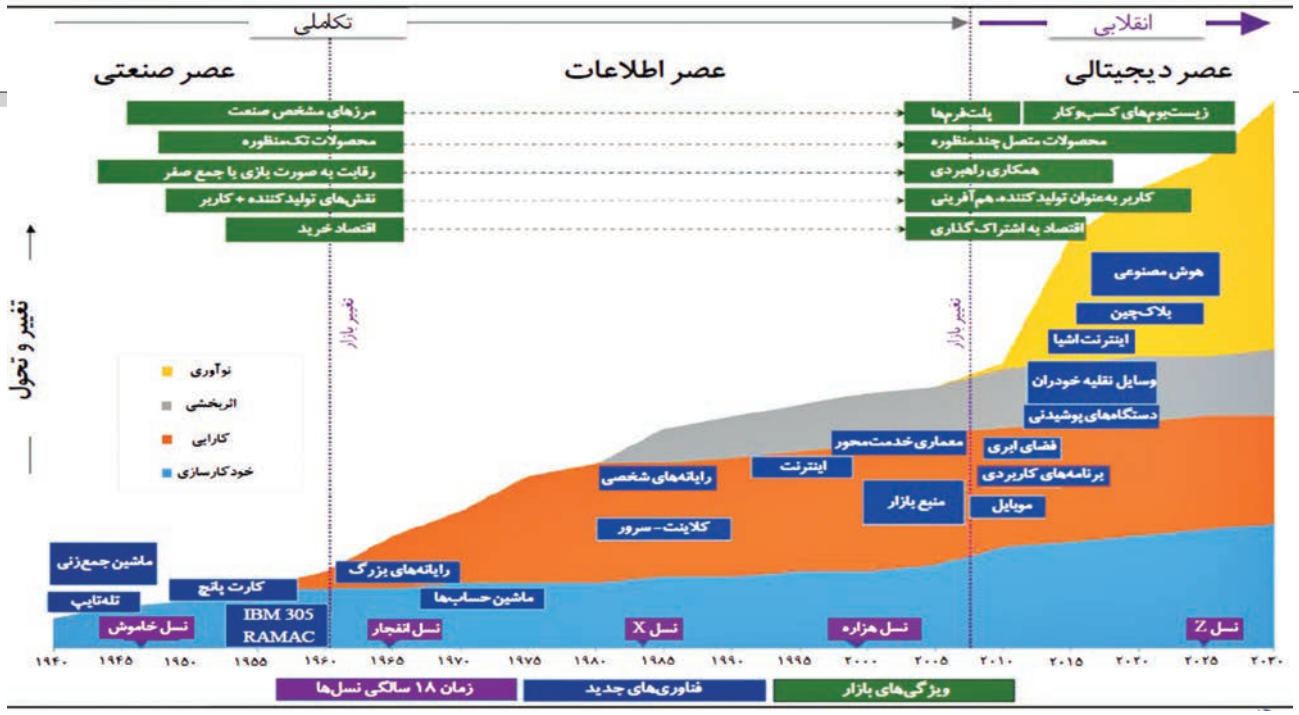

مفاهیمی همچون پلتفرم‌ها و برنامه‌های کاربردی در حوزه‌های مثل تجارت الکترونیک، سلامت الکترونیک و آموزش الکترونیک شکل می‌گیرد. اما آنچه به عنوان پیشران اصلی در اقتصادهای پیشرفته جهان ایفای نقش می‌کند، لایه سوم و درخشان این اقتصاد است؛ مرحله‌ای که در آن تمامی بخش‌های اقتصادی و صنایع متحول و هوشمند می‌شوند.

در این سطح، با ظهور اقتصاد اشتراکی و مدل‌های نوین عملیاتی در کسب‌وکار، شاهد آن هستیم که شرکت‌هایی بدون تملک دارایی‌های فیزیکی، زنجیره‌های ارزش جهانی را متحول کرده و چارچوب‌های جدیدی را به صنایع سنتی دیکته می‌کنند. این مدل‌های دگرگون‌ساز، همان پوسته بیرونی و پویای اقتصاد دیجیتال هستند که باید به عنوان اولویت اصلی در سیاست‌گذاری‌های صنعتی کشور و هوشمندسازی زیست ایرانیان مورد توجه قرار گیرند.

از خام‌فروشی به ارزش‌آفرینی هوشمند

مسیر هوشمندی صنعت از تقسیم کار جهانی و ایفای نقش کشورها در حلقه‌های به‌هم‌پیوسته زنجیره ارزش صنعتی آغاز می‌شود. در جهان امروز، کشورها لزوماً همه اجزای یک محصول را تولید نمی‌کنند؛ بلکه بر اساس مزیت‌های رقابتی خود در بخشی از زنجیره ارزش جهانی جای می‌گیرند. مسئله ایران نیز همین است: آیا می‌تواند جایگاهی پایدار و مبتنی بر قابلیت‌های محوری و مزیت‌های رقابتی خود در این زنجیره‌ها به دست آورد یا با خام‌فروشی و انزوا از بخش بزرگی از ارزش‌آفرینی جهانی کنار می‌ماند؟

ایران در برخی حوزه‌ها در آستانه حذف از زنجیره ارزش جهانی قرار گرفته و این هشدار باید جدی گرفته شود. با این حال، امکان تغییر مسیر وجود دارد، مشروط بر آنکه صنعتگر بتواند ارتباطات مؤثر بین‌المللی برقرار کند، یادگیری و جذب فناوری را در دستور کار قرار دهد، صادرات پایدار داشته باشد، سرمایه‌گذاری مولد شکل دهد و سایه سنگین مداخله دولت و قیمت‌گذاری دستوری کاهش یابد. دولت باید از جایگاه توزیع‌کننده رانت به جایگاه تسهیلگر فضای کسب‌وکار و رگولاتور هوشمند تغییر ماهیت دهد.

جهان امروز از کارآمدی و کارایی عبور کرده و به سمت هوشمندی می‌رود. این گزاره برای صنعت ایران بسیار تعیین‌کننده است. بسیاری از بنگاه‌های ایرانی هنوز درگیر مسائل پایه‌ای کیفیت، تأمین مواد اولیه، سرمایه در گردش، قیمت‌گذاری، زیرساخت‌های انرژی، صادرات و ماشین‌آلات فرسوده‌اند. ممکن است سخن گفتن از هوش مصنوعی و کارخانه‌های نسل جدید در چنین وضعی دور از دسترس به نظر برسد، اما واقعیت این است که شکاف دقیقاً از همین‌جا آغاز می‌شود. جهان منتظر نمی‌ماند تا همه کشورها مسائل نسل قبل صنعت را حل کنند. اگر ایران هم‌زمان با حل مشکلات سنتی، وارد مسیر تحول دیجیتالی، هوشمندی و جذب فناوری‌های جدید نشود، فاصله آن با رقبای منطقه‌ای مانند ترکیه و عربستان بیشتر خواهد شد. ما نیازمند معکوس‌سازی روند مهاجرت کارآفرینان هستیم و باید به‌جای صادرات کارآفرین، صادرات محصولات دانش‌بنیان را در دستور کار قرار دهیم.

مثلث میدان، دیپلماسی و بخش خصوصی

راهکار مسئله فعلی اقتصاد ایران در ایجاد پیوند میان میدان، دیپلماسی و بخش خصوصی است. توان ملی، روابط خارجی اقتصادی و ظرفیت کارآفرینان باید در یک مسیر هم‌افزا، هماهنگ و همکار قرار بگیرند. بازسازی پساجنگ با جزیره‌ای عمل کردن نهادها و فعالان اقتصادی ممکن نیست.

اخیراً در یکی از گردهمایی‌های اتاق ایران نیز بر همین نکته تأکید کردم و توضیح دادم که بازسازی پساجنگ بدون بازگشت به خرد و عقلانیت ممکن نیست. در آن سخنرانی گفتم که این خرد و عقلانیت می‌گوید ما دیگر فیلترینگ نمی‌خواهیم؛ زیرا حرکت کردن در فضای اقتصاد نوآوری با دست‌های بسته ممکن نیست و دست‌کم دولت باید دست‌های ما را باز کند. در همان سخنرانی اشاره کردم که سه سال است متخصصان امنیت سایبری ما در کمتر از یک هفته پذیرش گرفته و مهاجرت می‌کنند و در شرایطی که با پدیده «مهاجرت عشایری دیجیتال» مواجه هستیم، شاید دیگر آن‌قدر موشک‌ها ما را نترسانند، اما حملات سایبری حتماً می‌تواند ما را وحشت‌زده کند.

همچنین تأکید کردم که شبکه‌های اجتماعی در در زیست کشور به یک عامل تعیین‌کننده زیرساختی مانند برق و جاده تبدیل شده‌اند در ادامه توضیح دادم که برای احیای طبقه متوسط به فناوری و سرمایه گذاری بخش خصوصی نیاز داریم. همان‌گونه که کشور با تمرکز بر توانمندی‌های رزمی و آفندی و با کمک فناوری‌های روزآمد و تکیه بر ظرفیت فناورانه نخبگان داخلی بر چالش‌های جنگ فائق آمد، باید با اعتماد بر استعداد جوانان دانشکار و متعهد داخلی و خارجی بر سایر چالش‌های عرصه دیپلماسی و میدان نیز غلبه کند.

امید دارم سیاست‌گذاران ما با تجربه‌اندوزی از جنگ پیشین و بازگشت به خردورزی و حکمرانی خوب، بتوانند پاسداشت و گرامیداشت مناسبی از سرمایه‌های مادی و معنوی ملت و ایستادگی آنها در تمام عرصه‌ها داشته باشند. امیدوارم با زمینه‌سازی مداراجویانه برای بازگشت ایرانیان خارج از کشور و بهبود زیرساخت‌های ارتباطی و اطلاعاتی به‌ویژه اینترنت، مقررات‌گذاری هوشمند و افزایش همکاری مؤثر میان بخش خصوصی، حاکمیت و دولت، کشور به سمت تحقق آرمان‌های توسعه ملی قدم بردارد و پیشرفت ایران عزیزمان را در این مقطع تاریخ ساز شاهد باشیم.

اقتصاد دیجیتال، موتور رشد اقتصادی

نقشه راهی برای بازآفرینی اقتصاد ایران



علی مسعودی

رئیس کمیسیون فناوری اطلاعات و ارتباطات اتاق بازرگانی ایران

از بازسازی تا بازآفرینی: انتخابی برای آینده اقتصاد ایران

جنگ‌ها همواره نقطه پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای تازه در تاریخ کشورها بوده‌اند. تجربه جهانی نشان می‌دهد کشورهایی که پس از بحران‌های بزرگ توانسته‌اند مسیر توسعه خود را بازیابی کنند، صرفاً به بازسازی خسارت‌ها اکتفا نکرده‌اند؛ بلکه با بازنگری در ساختارهای اقتصادی، فناوری و حکمرانی، مسیر تازه‌ای برای رشد ایجاد کرده‌اند. ایران نیز در دوره پس از جنگ با یک انتخاب مهم روبه‌رو است؛ بازگشت به الگوهای گذشته یا حرکت به سوی اقتصادی جدید، هوشمند، بهره‌ور و رقابت‌پذیر. در این میان، اقتصاد دیجیتال می‌تواند مهم‌ترین پیشران تحول اقتصادی کشور باشد. امروز دیگر فناوری اطلاعات و ارتباطات یک بخش جدا از اقتصاد نیست. فناوری، زیرساخت مشترک همه بخش‌هاست؛ از صنعت و معدن و کشاورزی تا انرژی، تجارت، بانکداری، سلامت، آموزش و خدمات عمومی. هر برنامه‌ای برای رشد اقتصادی، افزایش بهره‌وری و توسعه صادرات، بدون توجه به ظرفیت‌های اقتصاد دیجیتال، ناقص خواهد بود.

دوران پس از جنگ فرصتی است تا نگاه خود را از «بازسازی زیرساخت‌های آسیب‌دیده» به سمت «بازآفرینی اقتصاد با تکیه بر فناوری» تغییر دهیم.

اقتصاد دیجیتال: زیرساخت حیاتی اقتصاد آینده

یکی از مهم‌ترین درس‌های بحران اخیر این بود که زیرساخت‌های دیجیتال، بخشی از زیرساخت‌های حیاتی کشور هستند. همان‌گونه که شبکه انرژی، حمل‌ونقل و ارتباطات سنتی برای تداوم فعالیت‌های اقتصادی ضروری‌اند، اینترنت پایدار، مراکز داده، خدمات ابری، امنیت سایبری و شبکه‌های ارتباطی نیز امروز نقشی مشابه دارند. اقتصاد دیجیتال بدون زیرساخت پایدار شکل نمی‌گیرد. توسعه هوش مصنوعی، خدمات آنلاین، تجارت دیجیتال و تحول دیجیتال صنایع، همگی به شبکه ارتباطی قابل اعتماد، ظرفیت پردازشی، دسترسی به داده و محیط کسب‌وکار مناسب وابسته‌اند. بنابراین، سرمایه‌گذاری در زیرساخت دیجیتال نباید به‌عنوان هزینه دیده شود؛ بلکه باید آن را سرمایه‌گذاری برای افزایش بهره‌وری، کاهش هزینه‌های اقتصادی و افزایش تاب‌آوری ملی دانست.

فرصت ایران: سرمایه انسانی و ظرفیت منطقه‌ای

ایران از ظرفیت‌های مهمی برای توسعه اقتصاد دیجیتال برخوردار است. نیروی انسانی متخصص، دانشگاه‌ها، شرکت‌های فناور، کسب‌وکارهای نوآور و تجربه چندین‌ساله بخش خصوصی در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات، سرمایه‌هایی هستند که می‌توانند زمینه‌ساز جهش اقتصادی باشند. با این حال، استفاده از این ظرفیت‌ها نیازمند ایجاد محیطی باثبات، پیش‌بینی‌پذیر و حمایت‌کننده است. مهم‌ترین دارایی اقتصاد دیجیتال، سرمایه انسانی است و حفظ متخصصان، ایجاد فرصت‌های شغلی جدید و فراهم کردن امکان فعالیت در بازارهای داخلی و بین‌المللی باید به یک اولویت ملی تبدیل شود

برنامه ملی اقتصاد دیجیتال پس از جنگ

برای تبدیل اقتصاد دیجیتال به موتور رشد اقتصادی، نیازمند یک برنامه ملی و هماهنگ هستیم. این برنامه باید بر پنج محور اصلی استوار باشد:

۱ بازسازی و تقویت زیرساخت‌های دیجیتال

اولین گام، ایجاد زیرساخت‌های پایدار و تاب‌آور است. توسعه شبکه‌های ارتباطی پرسرعت، افزایش ظرفیت مراکز داده، توسعه خدمات ابری، ارتقای امنیت سایبری و تضمین پایداری انرژی برای زیرساخت‌های فناوری، از ضرورت‌های این مسیر است.

اقتصاد آینده بر پایه داده و ارتباطات شکل می‌گیرد و هرگونه ضعف در این بخش، مستقیماً بر توان رقابت اقتصادی کشور اثر خواهد گذاشت.

۲ جهش صادرات فناوری اطلاعات و ارتباطات

اقتصاد دیجیتال یکی از مهم‌ترین فرصت‌های ایران برای توسعه صادرات غیرنفتی است. صادرات خدمات فناوری اطلاعات، برخلاف بسیاری از صنایع، نیازمند حمل‌ونقل فیزیکی گسترده نیست و می‌تواند با تکیه بر دانش و تخصص داخلی، ارزآوری ایجاد کند.

برای تحقق این هدف باید یک نقشه راه پنج‌ساله صادرات ICT تدوین شود که شامل توسعه بازارهای هدف، حمایت از حضور شرکت‌های ایرانی در نمایشگاه‌ها و رویدادهای بین‌المللی، توسعه دیپلماسی فناوری و رفع موانع تعاملات تجاری باشد.

۳ تحول دیجیتال صنایع و اقتصاد

آینده رقابت صنعتی به میزان استفاده از فناوری وابسته است. صنایع کشور باید از فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، تحلیل داده و اتوماسیون برای افزایش بهره‌وری استفاده کنند. تحول دیجیتال باید از سطح پروژه‌های محدود عبور کرده و به یک برنامه ملی برای هوشمندسازی صنایع، معادن، کشاورزی، خدمات و زنجیره‌های تأمین تبدیل شود.

۴ توسعه سرمایه انسانی و نوآوری

اقتصاد دیجیتال بدون نیروی انسانی توانمند امکان‌پذیر نیست. سیاست‌های آینده باید بر آموزش مهارت‌های جدید، حمایت از متخصصان، توسعه همکاری دانشگاه و صنعت و تقویت شرکت‌های نوآور متمرکز باشد. همچنین باید شرایطی ایجاد شود که نخبگان فناوری، آینده حرفه‌ای خود را در داخل کشور قابل تحقق ببینند.

۵ حکمرانی مشارکتی با محوریت بخش خصوصی

توسعه اقتصاد دیجیتال نیازمند همکاری واقعی دولت و بخش خصوصی است. هیچ کشوری با سیاست‌گذاری صرفاً دولتی نتوانسته است اقتصاد دیجیتال قدرتمند ایجاد کند. دولت باید نقش سیاست‌گذار و تنظیم‌گر هوشمند را ایفا کند و بخش خصوصی موتور نوآوری و توسعه بازار باشد. در این مسیر، کمیسیون فناوری اطلاعات و ارتباطات اتاق ایران و تشکل‌های تخصصی عضو اتاق ایران می‌توانند نقش مهمی در طراحی و اجرای سیاست‌های آینده ایفا کنند. این تشکل‌ها به دلیل ارتباط مستقیم با فعالان اقتصادی و شرکت‌های حوزه فناوری، شناخت دقیقی از مسائل واقعی کسب‌وکارها، فرصت‌های بازار و موانع توسعه دارند. نقش آنها باید از بیان مطالبات فراتر رفته و به مشارکت مؤثر در تدوین راهکارها، اصلاح مقررات، توسعه صادرات و ایجاد ارتباط میان دولت و فعالان اقتصادی ارتقا یابد.

آینده اقتصاد ایران: انتخاب امروز ما

اقتصاد ایران پس از جنگ نیازمند یک تصمیم راهبردی است. اگر هدف، تنها بازگشت به شرایط گذشته باشد، فرصت‌های بزرگ پیش رو از دست خواهد رفت. اما اگر بحران را فرصتی برای اصلاح ساختارها و حرکت به سوی اقتصاد هوشمند بدانیم، می‌توانیم مسیر تازه‌ای برای رشد ایجاد کنیم.

اقتصاد دیجیتال، تنها یک حوزه فناوری نیست؛ بلکه چارچوب جدید خلق ارزش در اقتصاد جهانی است. این اقتصاد می‌تواند بهره‌وری را افزایش دهد، صادرات را توسعه دهد، اشتغال دانش‌بنیان ایجاد کند و جایگاه ایران را در اقتصاد منطقه ارتقا دهد. بازسازی ایران آینده، تنها با بازسازی ساختمان‌ها و زیرساخت‌های فیزیکی محقق نمی‌شود؛ بلکه نیازمند بازسازی نگاه ما به توسعه است. آینده متعلق به کشورهایی است که دانش، فناوری و نوآوری را در مرکز تصمیم‌گیری اقتصادی خود قرار می‌دهند. اکنون زمان آن رسیده است که اقتصاد دیجیتال از حاشیه سیاست‌گذاری به متن برنامه‌های توسعه کشور منتقل شود. انتخاب امروز ما، مسیر اقتصاد ایران در سال‌های آینده را تعیین خواهد کرد.

راهبرد

نگاهی تحلیلی به مسائل روز اقتصاد



تولید در شرایط تعلیق

اقتصاد ایران بیش از سرمایه به حکمرانی و ثبات نیاز دارد

در سایه عدم قطعیت؛ بازآفرینی قواعد برای اقتصاد ایران

اقتصاد ایران بیش از سرمایه، به حکمرانی و ثبات نیاز دارد

جنگ، تحریم، تنش‌های ژئوپلیتیکی و سال‌های طولانی بی‌ثباتی، تنها زیرساخت‌های فیزیکی و ظرفیت‌های اقتصادی کشور را تحت تأثیر قرار نداده‌اند، بلکه محیط تصمیم‌گیری، نظام مقررات، شیوه حکمرانی و افق فعالیت اقتصادی را نیز دگرگون کرده‌اند. امروز، عدم قطعیت دیگر یک شوک موقت یا رخدادی گذرا نیست؛ به بخشی از واقعیت اقتصاد ایران تبدیل شده است. از نوسانات ارزی و محدودیت‌های بین‌المللی تا تغییرات پی‌درپی قوانین، بخشنامه‌های ناگهانی و سیاست‌های غیرقابل پیش‌بینی، همگی فضایی را شکل داده‌اند که در آن سرمایه‌گذاری، تولید و برنامه‌ریزی بلندمدت بیش از هر زمان دیگری با ابهام روبه‌رو است.

اقتصاد برای رشد و بازسازی، بیش از هر چیز به ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و اعتماد نیاز دارد. هیچ سرمایه‌گذاری، نوآوری یا برنامه توسعه‌ای در محیطی که قواعد آن دائماً تغییر می‌کند و افق تصمیم‌گیری کوتاه است، دوام نخواهد آورد. در چنین شرایطی، کیفیت حکمرانی و کارآمدی نهادها به اندازه منابع مالی و سرمایه انسانی اهمیت پیدا می‌کند.

از سوی دیگر، بخشی از قوانین و مقرراتی که در سال‌های بحران، تحریم و شرایط اضطراری شکل گرفته‌اند، امروز خود به مانعی برای فعالیت اقتصادی تبدیل شده‌اند. اقتصاد ایران برای ورود به مرحله بازسازی و توسعه، تنها به منابع و سرمایه نیاز ندارد؛ بلکه به بازنگری در قوانین، ساده‌سازی فرآیندها، ثبات در سیاست‌گذاری، شفافیت مقررات و تقویت نقش تسهیل‌گر دولت نیز نیازمند است. بازسازی اقتصاد، بدون بازآفرینی قواعد حکمرانی، به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

پرونده پیش رو، اقتصاد ایران را از دریچه «عدم قطعیت» و «اصلاح حکمرانی» بررسی می‌کند. نویسندگان این پرونده، از ریشه‌های شکل‌گیری نااطمینانی و آثار آن بر بنگاه‌های اقتصادی تا الزامات اصلاح قوانین، بهبود محیط کسب‌وکار، افزایش تاب‌آوری و بازطراحی شیوه حکمرانی اقتصادی را واکاوی می‌کنند. پرسش اصلی این پرونده آن است که چگونه می‌توان با کاهش نااطمینانی، بازنگری در قواعد بازی و استقرار حکمرانی کارآمد، زمینه را برای سرمایه‌گذاری، تولید، نوآوری و توسعه پایدار در اقتصاد ایران فراهم کرد.

امروز، بیش از هر زمان دیگری، آینده اقتصاد ایران نه‌فقط به میزان سرمایه و منابع، بلکه به توانایی ما در بازآفرینی نهادها، اصلاح قوانین و ایجاد محیطی باثبات و پیش‌بینی‌پذیر برای فعالیت اقتصادی وابسته است.

سرمایه‌گذاری بدون ثبات شکل نمی‌گیرد

اقتصاد ایران و آزمون پیش‌بینی‌پذیری



بهرام شکوری

رئیس کمیسیون معدن و صنایع معدنی اتاق ایران

اقتصاد ایران امروز در آستانه مرحله‌ای جدید قرار گرفته است؛ مرحله‌ای که بیش از هر زمان دیگری به کاهش عدم قطعیت و اصلاح نظام حکمرانی اقتصادی نیاز دارد. تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که فعالان اقتصادی بیش از آنکه از سختی کار، تحریم یا حتی کمبود منابع نگران باشند، از غیرقابل پیش‌بینی بودن محیط کسب‌وکار آسیب می‌بینند. سرمایه‌گذاری در فضایی شکل می‌گیرد که آینده تا حد قابل قبولی پیش‌بینی‌پذیر باشد؛ در حالی که تغییرات مکرر قوانین، بخشنامه‌های ناگهانی و تصمیمات مقطعی، افق برنامه‌ریزی را برای تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران تیره کرده است.

بخش قابل توجهی از قوانین و مقررات اقتصادی کشور، محصول شرایط ویژه، تحریم‌ها و مدیریت بحران بوده‌اند. بسیاری از این سیاست‌ها شاید در مقطع زمانی خود قابل توجیه بودند، اما استمرار آنها در شرایط جدید، نه‌تنها کارکرد گذشته را ندارد، بلکه خود به مانعی برای رشد تولید، توسعه صادرات و جذب سرمایه تبدیل شده است. مقررات پیچیده ارزی، محدودیت‌های متعدد تجاری، فرآیندهای طولانی صدور مجوز، تعدد نهادهای تصمیم‌گیر و تغییرات مداوم دستورالعمل‌ها، هزینه فعالیت اقتصادی را به‌شکل قابل توجهی افزایش داده‌اند.

اقتصاد ایران امروز بیش از هرچیز به «اصلاح قواعد بازی» نیاز دارد. بازسازی اقتصادی تنها با تزریق منابع مالی یا اجرای پروژه‌های عمرانی محقق نمی‌شود. سرمایه، فناوری و نوآوری زمانی وارد اقتصاد می‌شوند که اطمینان داشته باشند قوانین پایدار، شفاف و قابل پیش‌بینی هستند و حقوق سرمایه‌گذاران در چارچوب قانون حفظ خواهد شد. در این مسیر، چند اقدام اساسی ضروری به نظر می‌رسد. نخست، بازنگری جامع در مقرراتی که در دوران بحران وضع شده‌اند و اکنون مانع فعالیت اقتصادی هستند. دوم، کاهش مداخلات غیرضروری دولت و حرکت از رویکرد کنترل‌گر به نقش تسهیل‌گر. سوم، ایجاد ثبات در سیاست‌گذاری و پرهیز از صدور بخشنامه‌های متعدد و متناقض. چهارم، ساده‌سازی فرآیندهای اداری و حذف مقررات زائد که زمان و هزینه فعالیت اقتصادی را افزایش می‌دهند. و در نهایت، افزایش شفافیت و پاسخگویی در فرآیند تصمیم‌گیری اقتصادی.

باید پذیرفت که در دنیای امروز، رقابت کشورها تنها بر سر منابع طبیعی یا نیروی انسانی نیست؛ بلکه بر سر کیفیت حکمرانی اقتصادی است. کشورهایی موفق‌تر خواهند بود که محیطی امن، قابل پیش‌بینی و رقابتی برای فعالیت بخش خصوصی فراهم کنند. ایران نیز با برخورداری از ظرفیت‌های گسترده معدنی، صنعتی، انرژی و سرمایه انسانی، می‌تواند از این مزیت‌ها بهره‌مند شود، مشروط بر آنکه اصلاحات نهادی و حقوقی را هم‌پای اصلاحات اقتصادی در دستور کار قرار دهد.

اکنون زمان آن رسیده است که از مدیریت اقتصاد در شرایط اضطرار، به سمت حکمرانی اقتصاد در شرایط توسعه حرکت کنیم. بازسازی اقتصاد ایران، پیش از آنکه به منابع مالی نیاز داشته باشد، به بازآفرینی اعتماد نیاز دارد؛ اعتمادی که تنها در سایه ثبات قوانین، شفافیت مقررات، پیش‌بینی‌پذیری سیاست‌ها و احترام به حقوق فعالان اقتصادی شکل خواهد گرفت. اگر قرار است اقتصاد ایران وارد دوره‌ای تازه از رشد و سرمایه‌گذاری شود، اصلاح حکمرانی اقتصادی دیگر یک انتخاب نیست، بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

ما باید بپذیریم که لجستیک در ایران، دیگر صرفاً جابه‌جایی کالا از نقطه‌ای به نقطه دیگر یا مدیریت انبارها نیست؛ بلکه لجستیک امروز، «سلاحی برای بقا» و «پلی برای عبور» از بحران‌هاست. در عصر جدید، لجستیک یعنی «قدرت»؛ قدرتی که می‌تواند امنیت ملی را تضمین کند و اقتصاد کشور را از تک‌سویگی نجات دهد.

لجستیک ایران در عصر بحران؛ از حمل‌ونقل تا قدرت راهبردی

آینده لجستیک ایران از همین امروز آغاز می‌شود



پیمان سندجی

رئیس کمیسیون حمل‌ونقل اتاق تهران

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید بدانید چرا لجستیک دیگر صرفاً جابه‌جایی کالا نیست و چگونه می‌تواند به مزیت راهبردی ایران در منطقه تبدیل شود، این یادداشت تصویری از مسیر پیش روی کشور در عصر بحران ارائه می‌دهد؛ مسیری که بر سه محور جغرافیا، فناوری و حکمرانی نوین استوار است.

لجستیک امروز ایران، بیش از هر زمان دیگری، زیر باران تندی از چالش‌ها قرار دارد. بارانی سهمگین از تحریم‌های پیچیده، تغییرات ناگهانی ژئوپلیتیک و بحران‌های مرزی که گویی می‌خواهد تمام مسیرهای ارتباطی ما را مسدود کند و صدای ما را در هرچه فریاد زدیم، در میان غرش طوفان‌ها گم کند. در نگاه اول، شاید به نظر برسد که این صنعت در حال تقابل با یک بن‌بست است، اما حقیقت این است که هر بارانی، اگرچه در ابتدا سخت، سرد و محدودکننده به نظر می‌رسد، اما در حقیقت زمین را برای روییدن دانه‌های جدید و رشد ریشه‌های عمیق‌تر آماده می‌کند ما باید بپذیریم که لجستیک در ایران، دیگر صرفاً جابه‌جایی کالا از نقطه‌ای به نقطه دیگر یا مدیریت انبارها نیست؛ بلکه لجستیک امروز، «سلاحی برای بقا» و «پلی برای عبور» از بحران‌هاست. در عصر جدید، لجستیک یعنی «قدرت»؛ قدرتی که می‌تواند امنیت ملی را تضمین کند و اقتصاد کشور را از تک‌سویگی نجات دهد.

آینده این حوزه در ایران، در گروی یک تغییر پارادایم (الگوی ذهنی) است. ما باید از تفکر «حمل‌ونقل سنتی» عبور کنیم و به سوی «مدیریت زنجیره تأمین استراتژیک» حرکت نماییم. آینده لجستیک ایران در تقاطع سه ضلع حیاتی قرار دارد: «جغرافیا»، «تکنولوژی» و «جسارت».

اما تحقق این تحول، تنها با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها امکان‌پذیر نیست. آنچه بیش از هر چیز به آن نیاز داریم، اصلاح حکمرانی لجستیک، هماهنگی میان دستگاه‌های مسئول، کاهش بوروکراسی، توسعه سرمایه انسانی متخصص و شکل‌گیری یک نگاه ملی به زنجیره تأمین است. بدون چنین هم‌افزایی، حتی پیشرفته‌ترین فناوری‌ها و بهترین موقعیت جغرافیایی نیز نمی‌توانند مزیت رقابتی پایداری برای کشور ایجاد کنند.

از این منظر، آینده لجستیک ایران نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی راهبردی برای توسعه اقتصادی، افزایش تاب‌آوری ملی و تثبیت جایگاه کشور در شبکه تجارت منطقه‌ای و جهانی است. هر تصمیمی که امروز در این حوزه گرفته می‌شود، می‌تواند سال‌ها بر قدرت رقابتی اقتصاد ایران اثر بگذارد.

- **اول در جغرافیا:** ما نباید تنها به مرزهای داخلی خود بسنده کنیم. آینده لجستیک ایران در خارج از مرزهایش نهفته است. سرمایه‌گذاری در بنادر استراتژیک دریای خزر، تسلط بر مراکز لجستیکی در کشورهای همسایه (مانند قزاقستان و اوراسیا) و تبدیل شدن به بازوی اجرایی ترانزیت در منطقه، تنها راه نجات از انزوای تحمیلی است. ما باید از «عبوردهنده» به «مالک زیرساخت» تبدیل شویم.

- **دوم در تکنولوژی:** بارانی که امروز بر سر ما می‌بارد، ما را مجبور می‌کند تا چترهای جدیدی بسازیم. این چترها همان «دیجیتالیزه کردن بنادر»، «هوشمندسازی مسیرها» و «اتوماسیون زنجیره تأمین» هستند. هر چالش فعلی، در واقع یک دعوت‌نامه برای نوآوری است تا با ابزارهایی چون هوش مصنوعی و بلاک‌چین، هزینه‌های ترانزیت را کاهش داده و سرعت را به حداکثر برسانیم.

- **سوم در جسارت:** در روزهای طوفانی، تنها کسانی نجات می‌یابند که جسارت تغییر مسیر را داشته باشند. آینده متعلق به شرکت‌ها و افرادی است که در اوج بحران، به جای عقب‌نشینی، به دنبال فرصت‌های جدید می‌گردند. کسانی که می‌بینند در میان هر تلاطمی، یک مسیر جدید باز می‌شود که پیش‌تر کسی جرئت عبور از آن را نداشت. بله، لجستیک ما امروز زیر باران است؛ اما این باران، گرد و غبار سنت‌های قدیمی را می‌شوید تا حقیقت جدیدی آشکار شود: ایران نه‌تنها یک مسیر، بلکه «قلب تپنده» تجارت اوراسیاست. هر کسی که امروز در زیر این باران سخت، جسارت حرکت داشته باشد و مسیر خود را با دیدی آینده‌نگرانه ترسیم کند، فردا در دنیای پس از بحران، ناخدای این مسیرهای تجاری خواهد بود و میوه‌های این تاب‌آوری را خواهد چید.

آینده لجستیک ایران نه در انتظار پایان طوفان، بلکه در «راندن کشتی‌ها در دل طوفان» است. از این منظر، آینده لجستیک ایران نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی راهبردی برای توسعه اقتصادی، افزایش تاب‌آوری ملی و تثبیت جایگاه کشور در شبکه تجارت منطقه‌ای و جهانی است. هر تصمیمی که امروز در این حوزه گرفته می‌شود، می‌تواند سال‌ها بر قدرت رقابتی اقتصاد ایران اثر بگذارد.



عدم قطعیت در ایران یک مانع مطلق نیست؛ یک شرط محیطی است. بنگاه‌هایی که ساختار تصمیم‌گیری چابک دارند، سناریونویسی کوتاه‌مدت انجام می‌دهند، تاب‌آوری مالی ایجاد می‌کنند و شبکه‌های حرفه‌ای قوی دارند، می‌توانند در این مه حرکت کنند و حتی رشد کنند.

فراتر از عدم قطعیت

بنگاه‌های موفق آینده را پیش‌بینی نمی‌کنند



حسن فروزان‌فرد
رئیس کمیسیون حکمرانی اتاق تهران

در بسیاری از اقتصادهای جهان، عدم قطعیت یک دوره گذراست؛ وضعیتی که پس از یک شوک سیاسی یا اقتصادی ایجاد می‌شود و با بازگشت ثبات پایان می‌یابد. اما در ایران، عدم قطعیت بخشی از زیست‌جهان اقتصادی ماست؛ وضعیتی پایدار که بنگاه‌ها ناچارند در آن زندگی کنند، تصمیم بگیرند و مسیر خود را پیدا کنند. آینده نه روشن است و نه قابل پیش‌بینی، و تصمیم‌گیری در چنین فضایی بیش از آنکه بر داده‌های کامل و قواعد ثابت استوار باشد، بر تجربه، انعطاف، نشانه‌ها و توان سازگاری بنا می‌شود.

در چنین شرایطی، پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان در مه تصمیم گرفت؟ چگونه می‌توان در فضایی که هر روز شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد، همچنان مسیر را تشخیص داد، حرکت کرد و حتی رشد کرد؟ و مهم‌تر از آن، چگونه می‌توان سطح عدم قطعیت را کاهش داد تا تصمیم‌ها قابل اتکا شوند؟

برای پاسخ دادن به این پرسش، ابتدا باید بدانیم که عدم قطعیت در ایران یک مفهوم کلی نیست؛ لایه‌های مختلفی دارد. بخشی از آن از سیاست‌گذاری ناشی می‌شود: بخشنامه‌های ناگهانی، تغییرات مقررات، ابهام در سیاست ارزی و نبود افق روشن در تصمیم‌گیری‌های کلان. بخشی دیگر مالی است: نوسان نرخ ارز، رفتار غیرقابل پیش‌بینی بانک‌ها، دسترسی محدود به اعتبار و بی‌ثباتی نقدینگی. بازار نیز سهم بزرگی دارد: تقاضای غیرخطی، تغییر رفتار مصرف‌کننده، شوک‌های واردات و صادرات. زنجیره تأمین و مسائل عملیاتی نیز هر روز بنگاه‌ها را با چالش‌های جدید روبه‌رو می‌کند. و در نهایت، تحولات اجتماعی، مهاجرت نیروی کار و بی‌ثباتی روانی جامعه، محیط انسانی بنگاه را نامطمئن‌تر می‌سازد. شناخت این لایه‌ها کمک می‌کند بفهمیم که عدم قطعیت یک دشمن ناشناس نیست؛ مجموعه‌ای از واقعیت‌های قابل مشاهده است که باید با آنها زندگی و آنها را مدیریت کرد.

اما چگونه باید در چنین شرایطی تصمیم گرفت؟ نخستین اصل، چابکی است. در محیط نامطمئن، تصمیم‌های بزرگ و بلندمدت ریسک بالایی دارند. بنگاه باید به سمت تصمیم‌های کوچک، مرحله‌ای و قابل اصلاح حرکت کند؛ تصمیم‌هایی که اگر اشتباه باشند، هزینه اصلاح آنها پایین باشد. چابکی یعنی به‌جای انتظار برای روشن شدن کامل مسیر، با گام‌های کوچک حرکت کنیم و در هر مرحله مسیر را دوباره ارزیابی کنیم. این رویکرد سرعت واکنش را بالا می‌برد، هزینه شکست را کاهش می‌دهد و امکان یادگیری سریع از محیط را فراهم می‌کند.

اصل دوم، سناریونویسی کوتاه‌مدت است. در ایران، سناریوهای بلندمدت کارایی ندارند؛ زیرا سیاست‌ها و شرایط محیطی با سرعت تغییر می‌کنند. سناریونویسی باید عملیاتی، کوتاه‌مدت و مرتبط با نقدینگی باشد. بنگاه باید چند مسیر ممکن برای آینده تعریف کند، برای هر مسیر اقدام‌های مشخص و قابل اجرا تعیین کند و جریان نقدی را برای هر سناریو محاسبه کند. سناریو کمک می‌کند غافلگیر نشویم و بتوانیم در برابر تغییرات ناگهانی، واکنش سریع و حساب‌شده داشته باشیم.

اصل سوم، تاب‌آوری مالی است. در شرایط عدم قطعیت، نقدینگی مهم‌تر از سود است. بنگاه باید ذخایر کوچک نقدی ایجاد کند، درآمدهای خود را متنوع سازد، قراردادهای منعطف ببندد، هزینه‌های ثابت را کاهش دهد و بدهی‌ها را با دقت مدیریت کند. تاب‌آوری مالی به بنگاه اجازه می‌دهد شوک‌ها را تحمل کند و در لحظات بحرانی زنده بماند.

اصل چهارم، تصمیم‌گیری با اطلاعات ناقص است. در ایران، اطلاعات کامل وجود ندارد و اگر منتظر قطعیت بمانیم، هیچ‌گاه تصمیم نخواهیم گرفت. تصمیم‌گیری با اطلاعات ناقص یعنی استفاده از نشانه‌های بازار، داده‌های حداقلی، تجربه زیسته، تحلیل رفتار رقبا و پایش روزانه روندها. این نوع تصمیم‌گیری بر احتمالات بنا می‌شود، نه بر قطعیت؛ و همین ویژگی آن را برای محیط ایران مناسب می‌کند.

پس از این اصول، پرسش مهم دیگری مطرح می‌شود: چگونه می‌توان سطح عدم قطعیت را کاهش داد؟ یکی از مهم‌ترین ابزارها شبکه‌سازی حرفه‌ای است. در ایران، شبکه‌های صنفی، اتاق‌های بازرگانی، انجمن‌ها و گروه‌های تخصصی منابع ارزشمند اطلاعات معتبر هستند. بسیاری از اطلاعات حیاتی نه در گزارش‌های رسمی، بلکه در همین شبکه‌ها جریان دارند. شبکه‌ها تجربه‌های عملی را منتقل می‌کنند، هشدارهای زودهنگام می‌دهند و امکان همکاری و هم‌افزایی ایجاد می‌کنند.

راهکار دیگر، قراردادهای منعطف است. در شرایط عدم قطعیت، قراردادهای بلندمدت با قیمت ثابت خطرناک‌اند. بندهای تعدیل قیمت، دوره‌های کوتاه و امکان بازنگری دوره‌ای می‌توانند ریسک آینده را کاهش دهند و امکان سازگاری با تغییرات محیطی را فراهم کنند. تنوع‌بخشی تأمین‌کنندگان نیز نقش مهمی دارد. وابستگی به یک مسیر واردات یا یک تأمین‌کننده، سطح عدم قطعیت را بالا می‌برد. تنوع‌بخشی باعث می‌شود اختلال زنجیره تأمین کاهش یابد، قدرت چانه‌زنی افزایش یابد و ریسک توقف تولید کم شود.

در کنار این‌ها، بنگاه باید سیستم‌های داخلی داده ایجاد کند. داشبوردهای هفتگی می‌توانند تصویر روشن‌تری از محیط ارائه دهند و تصمیم‌گیری را قابل اتکا کنند. داده‌های کوچک، تصمیم‌های بزرگ می‌سازند. سرمایه انسانی نیز نقش کلیدی دارد. در شرایط عدم قطعیت، تیم‌های بزرگ کند هستند. تیم‌های کوچک، چندمهارته و مسئولیت‌پذیر می‌توانند سریع تصمیم بگیرند و واکنش نشان دهند. این تیم‌ها ستون فقرات بنگاه در لحظات بحرانی‌اند.

در نهایت، دیپلماسی بنگاهی اهمیت دارد. بنگاه‌هایی که با نهادهای سیاست‌گذار ارتباط فعال دارند، زودتر از تغییرات مطلع می‌شوند و می‌توانند تصمیم‌های دقیق‌تری بگیرند. حضور در جلسات، ارائه پیشنهادهای کارشناسی و مشارکت در فرآیندهای سیاست‌گذاری، سطح عدم قطعیت را کاهش می‌دهد.

نقش دولت نیز در این میان قابل چشم‌پوشی نیست. بخش مهمی از عدم قطعیت از سیاست‌گذاری ناشی می‌شود و دولت می‌تواند با ثبات مقررات، اعلام سیاست‌ها با افق زمانی مشخص، کاهش بخشنامه‌های ناگهانی و شفافیت در تصمیم‌گیری، سطح عدم قطعیت را کاهش دهد. البته باید واقع‌بین بود؛ دولت نمی‌تواند همه عدم قطعیت‌ها را حذف کند، اما می‌تواند مسیر تصمیم‌گیری را قابل‌پیش‌بینی‌تر کند.

در جمع‌بندی باید گفت عدم قطعیت در ایران یک مانع مطلق نیست؛ یک شرط محیطی است. بنگاه‌هایی که ساختار تصمیم‌گیری چابک دارند، سناریونویسی کوتاه‌مدت انجام می‌دهند، تاب‌آوری مالی ایجاد می‌کنند و شبکه‌های حرفه‌ای قوی دارند، می‌توانند در این مه حرکت کنند و حتی رشد کنند. هدف حذف عدم قطعیت نیست؛ هدف مدیریت آن است. اگر بنگاه ایرانی یاد بگیرد با آینده نامعلوم زندگی کند، می‌تواند در همین شرایط نیز فرصت بسازد، مسیر جدید پیدا کند و از رقبا پیشی بگیرد.

تورم مهم‌ترین چالش اقتصادی پیش روی صنعت نساجی ایران است. این پدیده نه‌تنها هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد، بلکه قدرت خرید مصرف‌کنندگان، سرمایه‌گذاری صنعتی و رقابت‌پذیری بنگاه‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تأثیر تورم بر صنعت نساجی ایران

چالش‌ها، سناریوهای پیش رو و چشم‌انداز توسعه



امین مقدم

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

صنعت نساجی ایران یکی از قدیمی‌ترین، گسترده‌ترین و اشتغال‌زاترین صنایع کشور است. این صنعت از تولید الیاف و نخ تا پارچه، پوشاک، منسوجات خانگی و منسوجات صنعتی را در بر می‌گیرد و به دلیل ارتباط مستقیم با زندگی روزمره مردم، همواره یکی از شاخص‌های مهم وضعیت تولید و مصرف در اقتصاد ایران محسوب شده است.

برآوردهای فعالان این صنعت نشان می‌دهد که بازار مصرف نساجی و پوشاک ایران ارزشی در حدود ۱۵ میلیارد دلار دارد؛ ظرفیتی که در صورت مدیریت صحیح می‌تواند سهم قابل توجهی در اشتغال، تولید ناخالص داخلی و صادرات غیرنفتی کشور داشته باشد. با این حال، طی سال‌های اخیر تورم مزمن، نوسانات ارزی، محدودیت‌های تأمین مالی، مشکلات انرژی و نااطمینانی‌های ناشی از تحولات منطقه‌ای، صنعت نساجی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است.

تورم در ظاهر تنها به افزایش قیمت‌ها منجر می‌شود، اما در عمل تمامی حلقه‌های زنجیره ارزش نساجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ از خرید مواد اولیه و تأمین نقدینگی گرفته تا فروش محصول، سرمایه‌گذاری و صادرات. در شرایطی که اقتصاد با تنش‌های ژئوپلیتیکی یا حتی احتمال درگیری نظامی روبه‌رو باشد، این اثرات تشدید شده و تصمیم‌گیری برای تولیدکنندگان دشوارتر می‌شود.

تورم، مهم‌ترین متغیر اثرگذار بر صنعت نساجی

برخلاف بسیاری از صنایع بزرگ که از حمایت‌های گسترده دولتی برخوردارند، صنعت نساجی عمدتاً بر پایه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی اداره می‌شود. به همین دلیل، نسبت به تورم حساسیت بیشتری دارد.

- **نخستین اثر تورم**، افزایش هزینه مواد اولیه است. اگرچه بخشی از نیاز صنعت از طریق تولید داخلی تأمین می‌شود، اما بسیاری از رنگ‌ها، مواد شیمیایی، الیاف مصنوعی، قطعات یدکی و ماشین‌آلات وابستگی مستقیم یا غیرمستقیم به واردات دارند. هر جهش ارزی عملاً به افزایش بهای تمام‌شده محصول منجر می‌شود.
- **دومین اثر تورم**، افزایش هزینه سرمایه در گردش است. کارخانه‌ای که در شرایط عادی با یک میزان مشخص نقدینگی قادر به خرید مواد اولیه برای چند ماه بود، در شرایط تورمی به چند برابر همان سرمایه نیاز پیدا می‌کند. این موضوع به‌ویژه برای واحدهای کوچک و متوسط چالش‌آفرین است.
- **سومین اثر**، کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان است. در اقتصادهای تورمی، خانوارها ابتدا هزینه‌های غیرضروری را کاهش می‌دهند و خرید پوشاک و منسوجات جدید معمولاً در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرد. در نتیجه بخشی از بازار با رکود تقاضا مواجه می‌شود.

جنگ و تنش‌های منطقه‌ای، شتاب‌دهنده تورم در صنعت نساجی

تجربه جهانی نشان می‌دهد که صنایع مصرفی در دوران جنگ بیش از هرچیز از نااطمینانی اقتصادی آسیب می‌بینند. جنگ لزوماً به معنای تخریب فیزیکی کارخانه‌ها نیست؛ بلکه اختلال در زنجیره تأمین، افزایش هزینه حمل‌ونقل، محدودیت‌های بانکی، رشد هزینه بیمه و افزایش نرخ ارز از مهم‌ترین آثار اقتصادی آن محسوب می‌شود

برای صنعت نساجی ایران نیز هرگونه تنش منطقه‌ای می‌تواند چند پیامد همزمان داشته باشد:

- افزایش قیمت مواد اولیه وارداتی
- طولانی شدن فرآیند ثبت سفارش و تخصیص ارز
- افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل و لجستیک
- کاهش سرمایه‌گذاری جدید
- رشد هزینه انرژی و تولید.

برخی گزارش‌های فعالان صنعت در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که مشکلات مربوط به تخصیص ارز، قطعی برق و گاز و کمبود نقدینگی، بخش مهمی از ظرفیت تولید را تحت فشار قرار داده است

واقعیت این است که در دوران بحران، کارخانه‌دار بیش از آنکه نگران فروش باشد، نگران استمرار تولید می‌شود. وقتی تأمین مواد اولیه با ابهام همراه باشد، برنامه‌ریزی بلندمدت عملاً غیرممکن خواهد شد.

تصویری از وضعیت کنونی صنعت نساجی ایران

صنعت نساجی ایران همچنان یکی از بزرگ‌ترین صنایع اشتغال‌زا در کشور محسوب می‌شود و ظرفیت بالایی برای توسعه دارد. با این حال گزارش‌های منتشرشده از سوی فعالان صنفی حاکی از آن است که بخشی از واحدهای تولیدی با ظرفیت کامل فعالیت نمی‌کنند و محدودیت‌های انرژی، نقدینگی و تأمین مواد اولیه به کاهش بهره‌برداری از ظرفیت اسمی منجر شده است.

از سوی دیگر آمار تجارت خارجی نشان می‌دهد که در نیمه نخست سال ۱۴۰۳ بیش از ۲۳ میلیون دلار صادرات پارچه از ایران ثبت شده، اما همزمان ارزش واردات پارچه چندین برابر صادرات بوده است. این موضوع نشان می‌دهد که صنعت نساجی کشور همچنان با چالش افزایش عمق ساخت داخل و توسعه صادرات رقابت‌پذیر مواجه است.

تحلیل SWOT صنعت نساجی ایران در شرایط تورمی

نقاط قوت (Strengths)

- سابقه تاریخی و دانش فنی قابل قبول
- نیروی انسانی متخصص و باتجربه
- بازار داخلی بزرگ

در دوران بحران، کارخانه‌دار بیش از آنکه نگران فروش باشد، نگران استمرار تولید می‌شود. وقتی تأمین مواد اولیه با ابهام همراه باشد، برنامه‌ریزی بلندمدت عملاً غیرممکن خواهد شد

- موقعیت جغرافیایی مناسب برای صادرات منطقه‌ای
- دسترسی به بازار کشورهای همسایه.

نقاط ضعف (Weaknesses)

- فرسودگی بخشی از ماشین‌آلات
- وابستگی به واردات برخی مواد اولیه
- کمبود سرمایه در گردش
- بهره‌وری پایین در برخی واحدها
- ضعف برندینگ بین‌المللی.

فرصت‌ها (Opportunities)

بازسازی اقتصادی در دوره پساجنگ

- توسعه صادرات به عراق، آسیای مرکزی و قفقاز
- رشد تقاضا برای منسوجات فنی و صنعتی
- امکان جذب سرمایه‌گذاری در نوسازی خطوط تولید.

تهدیدها (Threats)

- تداوم تورم مزمن
- نوسانات ارزی
- تشدید تنش‌های منطقه‌ای
- قاچاق و واردات غیررسمی
- بحران انرژی و محدودیت‌های زیرساختی.

سناریوهای آینده صنعت نساجی

سناریوی اول، تداوم تورم و بی‌ثباتی

در این سناریو، نرخ تورم بالا باقی می‌ماند و فشار هزینه‌ها افزایش می‌یابد. پیامد آن کاهش سرمایه‌گذاری، خروج برخی واحدهای کوچک از بازار و کاهش توان رقابت خواهد بود.



سناریوی دوم، ثبات نسبی اقتصادی

در این وضعیت، تورم کنترل می‌شود و بازار ارز به ثبات نسبی می‌رسد. تولیدکنندگان می‌توانند برنامه‌ریزی بلندمدت انجام دهند و بخشی از سرمایه‌گذاری‌های معوق را اجرایی کنند.

سناریوی سوم، بازسازی اقتصادی و جهش صنعتی

این سناریو که می‌تواند در دوران پساجنگ یا کاهش تنش‌های منطقه‌ای شکل گیرد، بهترین وضعیت برای صنعت نساجی خواهد بود. افزایش تقاضا، ورود فناوری‌های جدید، نوسازی تجهیزات و توسعه صادرات از ویژگی‌های آن است.

راهکارهای پیشنهادی

برای عبور صنعت نساجی از شرایط تورمی، مجموعه‌ای از اقدامات هماهنگ میان دولت و بخش خصوصی ضروری است:

۱. تسهیل دسترسی تولیدکنندگان به سرمایه در گردش
۲. تثبیت سیاست‌های ارزی و تجاری
۳. حمایت از نوسازی ماشین‌آلات
۴. توسعه زنجیره داخلی تولید مواد اولیه
۵. کاهش هزینه‌های بیمه و مالیات برای واحدهای تولیدی
۶. توسعه دیپلماسی اقتصادی با کشورهای همسایه
۷. سرمایه‌گذاری در فناوری‌های کم‌مصرف و بهره‌ور.

چشم‌انداز تا افق ۱۴۱۰

با وجود تمام چالش‌ها، چشم‌انداز صنعت نساجی ایران همچنان امیدوارکننده است. جمعیت جوان کشور، بازار مصرف گسترده، موقعیت ممتاز جغرافیایی و ظرفیت بالای اشتغال‌زایی، مزیت‌هایی هستند که کمتر صنعتی به‌صورت همزمان در اختیار دارد.

اگر کنترل تورم، ثبات اقتصادی و نوسازی صنعتی در دستور کار قرار گیرد، صنعت نساجی می‌تواند طی سال‌های آینده به یکی از پیشران‌های اصلی صادرات غیرنفتی کشور تبدیل شود. تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که صنایع نساجی معمولاً از نخستین بخش‌هایی هستند که در دوره‌های بازسازی اقتصادی رشد می‌کنند و می‌توانند موتور اشتغال و توسعه منطقه‌ای باشند.

نتیجه‌گیری

تورم مهم‌ترین چالش اقتصادی پیش روی صنعت نساجی ایران است. این پدیده نه‌تنها هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد، بلکه قدرت خرید مصرف‌کنندگان، سرمایه‌گذاری صنعتی و رقابت‌پذیری بنگاه‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در شرایط جنگ یا تنش‌های منطقه‌ای، آثار تورم تشدید می‌شود و فشار بیشتری بر زنجیره تولید وارد می‌کند. با این حال، همین صنعت در دوران پساجنگ و بازسازی اقتصادی می‌تواند به یکی از مهم‌ترین موتورهای رشد اقتصادی کشور تبدیل شود.

آینده صنعت نساجی ایران نه در حذف کامل چالش‌ها، بلکه در توانایی مدیریت آن‌ها نهفته است. هرچه سیاست‌گذاری اقتصادی به‌سمت ثبات، حمایت هدفمند از تولید و توسعه صادرات حرکت کند، امکان تبدیل تهدیدهای امروز به فرصت‌های فردا بیشتر خواهد شد.

> هرچه سیاست‌گذاری اقتصادی به‌سمت ثبات، حمایت هدفمند از تولید و توسعه صادرات حرکت کند، امکان تبدیل تهدیدهای امروز به فرصت‌های فردا بیشتر خواهد شد

آینده ما

نگاهی به بازارهای مالی

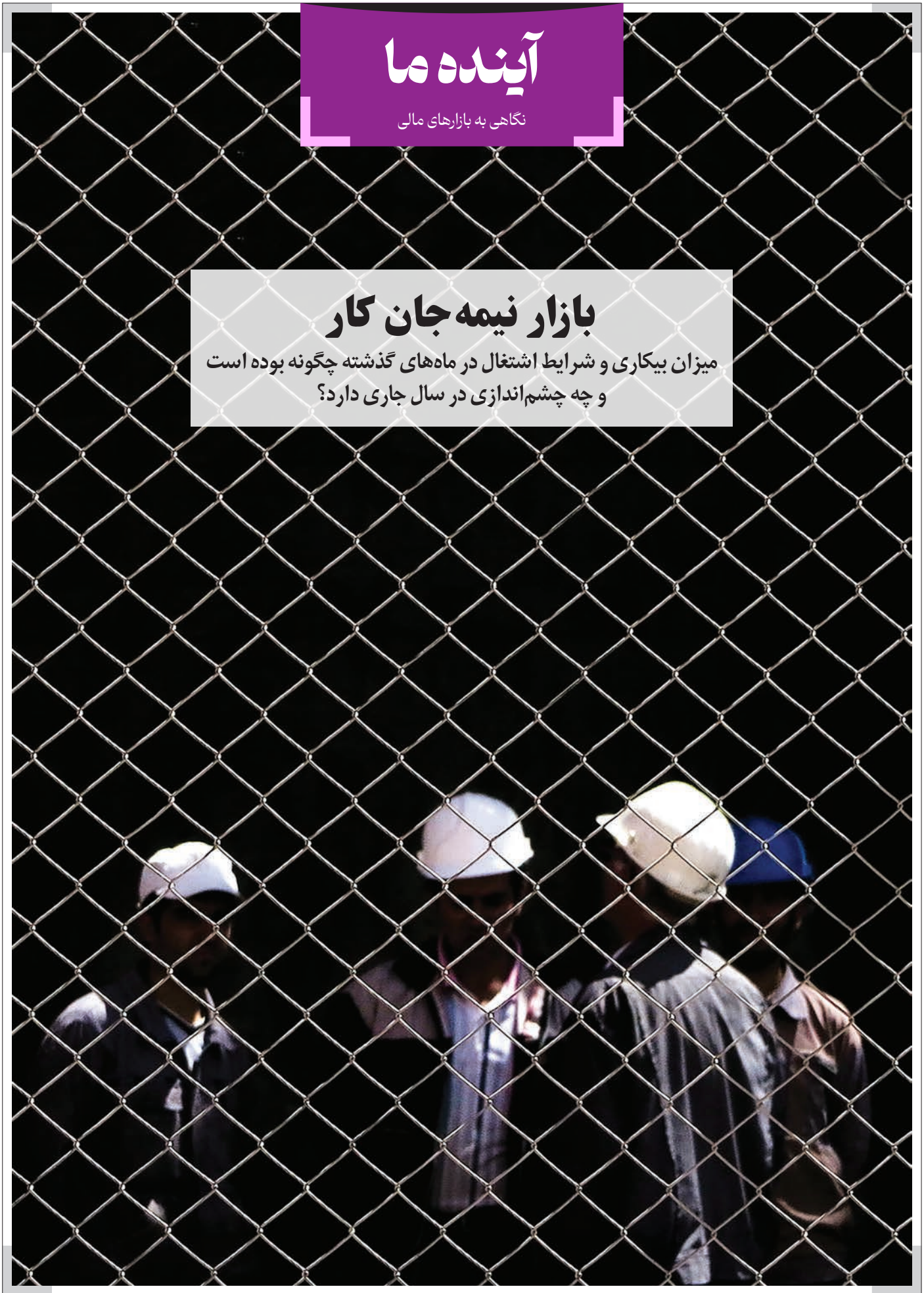

بازار نیمه‌جان کار

میزان بیکاری و شرایط اشتغال در ماه‌های گذشته چگونه بوده است و چه چشم‌اندازی در سال جاری دارد؟

میانگین بیکاری، مثل پرده‌ای ضخیم، شکاف‌های واقعی بازار کار را می‌پوشاند. اما وقتی به نقشه استان‌ها نگاه می‌کنیم، نابرابری فضایی با چهره‌ای سخت‌تر و پرهزینه‌تر ظاهر می‌شود.

نقشه نابرابر اشتغال

شوک جنگ شکاف‌های استانی را عمیق‌تر کرد

پارسا آبادی
خبرنگار بخش آینده‌ما

چرا باید خواند:
تنش سیاسی و منیتی ایجادشده در ماه‌های گذشته تبعات اقتصادی زیادی داشته که یکی از آن‌ها کاهش اشتغال و افزایش بیکاری است. سوال این است که نمای کلی بازار کار در سال جدید چگونه است؟

نرخ بیکاری زمستان ۱۴۰۴ در سطح ملی ۷.۶ درصد ثبت شده، اما نقشه استانی بازار کار نشان می‌دهد این میانگین، بخش مهمی از واقعیت را پنهان می‌کند. در یک سوی طیف، کرمانشاه با ۱۱.۷ درصد، خوزستان با ۱۱ درصد و سیستان‌وبلوچستان با ۱۰.۱ درصد قرار دارند؛ در سوی دیگر، استان‌هایی مانند خراسان جنوبی با حدود ۵ درصد و استان‌های صنعتی‌تر یا کم‌جمعیت‌تر با نرخ‌های زیر ۶ درصد دیده می‌شوند.

فاصله میان بیکارترین و کم‌بیکارترین استان، حدود ۶.۷ واحد درصد است؛ یعنی نرخ بیکاری در کرمانشاه بیش از دو برابر کف نقشه استانی است. این اختلاف، فقط یک نابرابری آماری نیست؛ نشانه توزیع نامتقارن ریسک جنگ، سرمایه‌گذاری، زیرساخت و ظرفیت جذب نیروی کار در جغرافیای ایران است.

میانگین ملی چگونه بحران محلی را پنهان می‌کند؟

در فاصله بهار تا زمستان ۱۴۰۴، نرخ بیکاری کل کشور از ۷.۳ به ۷.۶ درصد رسیده است. این افزایش ۰.۳ واحد درصدی در نگاه اول محدود به نظر می‌رسد، اما همزمان جمعیت شاغل از ۲۵ میلیون و ۱۲۳ هزار نفر به ۲۴ میلیون و ۳۵۲ هزار نفر کاهش یافته؛ یعنی بازار کار ۷۷۱ هزار شغل را از دست داده است.

جمعیت فعال نیز از ۲۷ میلیون و ۱۰۴ هزار نفر به ۲۶ میلیون و ۳۵۷ هزار نفر رسیده و ۷۴۷ هزار نفر از بازار کار خارج شده‌اند. بنابراین بحران واقعی فقط در نرخ بیکاری ظاهر نمی‌شود، بلکه در ترکیب خروج از بازار، کاهش مشارکت و تمرکز بیکاری در استان‌هایی آشکار می‌شود که پیش از شوک جنگی نیز ظرفیت اشتغال شکننده‌تری داشته‌اند.

استان‌های دارای نرخ بیکاری دورقمی از نظر سیاست‌گذاری اهمیت ویژه دارند، زیرا وقتی نرخ ملی ۷.۶ درصد است، بیکاری ۱۱.۷ درصدی به معنای انحراف ۴.۱ واحد درصدی از میانگین کشور است. خوزستان نیز ۳.۴ واحد درصد و سیستان‌وبلوچستان ۲.۵ واحد درصد بالاتر از میانگین ملی ایستاده‌اند.

این اعداد نشان می‌دهد شوک بازار کار در ایران، به‌صورت یکنواخت عمل نکرده است. اگر بازار کار را فقط در سطح کلان ببینیم، ممکن است مسئله به افزایش جزئی بیکاری تقلیل یابد؛ اما نقشه استانی نشان می‌دهد اقتصاد میان‌جنگی، برخی مناطق را به کانون‌های فشرده بیکاری تبدیل کرده است

مرز، منابع و پارادوکس اشتغال

خوزستان نمونه آشکار پارادوکس منابع و اشتغال است. استانی که در اقتصاد ملی نقش راهبردی در نفت، پتروشیمی، انرژی، بنادر و کشاورزی دارد، در زمستان ۱۴۰۴ نرخ بیکاری ۱۱ درصدی را تجربه می‌کند. این هم‌زمانی میان وفور منابع و ضعف جذب نیروی کار، در ادبیات اقتصاد توسعه به مسئله «رشد بدون اشتغال محلی» نزدیک است؛ جایی که ارزش افزوده تولید می‌شود، اما زنجیره اشتغال آن به‌طور کامل در همان جغرافیا مستقر نمی‌شود. در دوره تنش نظامی، این مسئله تشدید می‌شود، چون سرمایه‌گذاری جدید کند می‌شود، پروژه‌های پیمانکاری تعلیق می‌شوند و بنگاه‌ها استخدام را به‌تعویق می‌اندازند.

کرمانشاه نیز از زاویه دیگری همین مسئله را نشان می‌دهد. نرخ بیکاری ۱۱.۷ درصدی در استانی مرزی، به معنای ترکیب سه ریسک است: ضعف تاریخی سرمایه‌گذاری صنعتی، حساسیت تجارت مرزی به نااطمینانی امنیتی، و محدودیت فرصت‌های شغلی رسمی برای جوانان.

سیستان‌وبلوچستان با نرخ ۱۰.۱ درصدی، علاوه بر ریسک مرزی، با مسئله زیرساخت، خشکسالی، پراکندگی جمعیتی و کمبود سرمایه انسانی قابل اتصال به بازار رسمی مواجه است. بنابراین مسئله استان‌های صدرنشین، صرفاً «کمبود شغل» نیست؛ مسئله ناکارآمدی اتصال میان جغرافیا، سرمایه و نیروی کار است.

جنگ چگونه نقشه بیکاری را قطبی می‌کند؟

در چارچوب بازار کار منطقه‌ای، جنگ فقط از مسیر تخریب فیزیکی اثر نمی‌گذارد؛ اثر اصلی در بسیاری موارد از مسیر نااطمینانی، افزایش هزینه مبادله و کوتاه‌شدن افق سرمایه‌گذاری منتقل می‌شود. سازمان بین‌المللی کار در تحلیل بازارهای کار بحران‌زده تاکید می‌کند که شوک‌های امنیتی ابتدا بر گروه‌ها و مناطق دارای اشتغال غیررسمی، وابستگی به زنجیره‌های حمل‌ونقل و ضعف بیمه اجتماعی فشار وارد می‌کنند. این گزاره در داده‌های ایران نیز قابل مشاهده است. استان‌های مرزی یا پیرامونی، حتی اگر به‌شکل مستقیم درگیر نباشند، با افزایش ریسک لجستیک، اختلال تجارت، احتیاط بنگاه‌ها و کاهش رفت‌وآمد نیروی کار مواجه می‌شوند.

در چنین وضعیتی، شکاف شهر و روستا نیز به شکاف استانی اضافه می‌شود. نرخ بیکاری روستایی از ۵.۴ درصد در بهار به ۶.۳ درصد در زمستان

جدول کانون‌های بیکاری و خوانش سیاستی نقشه استانی زمستان ۱۴۰۴

استان یا شاخص مقایسه‌ای	نرخ بیکاری زمستان ۱۴۰۴	فاصله از میانگین ملی ۷.۶٪	ویژگی ساختاری غالب	خوانش/تحلیل
کرمانشاه	٪۱۱.۷	۴.۱ واحد درصد	مرزی، خدمات محدود، صنعت کم‌عمق	کانون بیکاری مزمن و حساس به شوک امنیتی
خوزستان	٪۱۱	۳.۴ واحد درصد	منابع‌محور، انرژی‌بر، پیمانکاری	رشد منابع بدون جذب کافی نیروی کار محلی
سیستان‌وبلوچستان	٪۱۰.۱	۲.۵ واحد درصد	مرزی، کم‌زیرساخت، پراکندگی جمعیت	بیکاری همراه با ضعف دسترسی و سرمایه انسانی
میانگین کشور	٪۷.۶	صفر	ترکیب ناهمگن استان‌ها	شاخصی که شدت بحران محلی را تعدیل می‌کند
خراسان جنوبی	حدود ٪۵	۲.۶- واحد درصد	کم‌جمعیت‌تر، فشار تقاضای کار کمتر	کف نقشه بیکاری و نقطه مقایسه شکاف استانی

روستاها زمانی پناهگاه معیشت بودند، اما افت کشاورزی و رشد بیکاری روستایی نشان می‌دهد این سپر سنتی هم در برابر شوک‌های سال ۱۴۰۴ ترک برداشته است.

در تله اشتغال کم‌بازده

خوانشی از عقب‌نشینی کشاورزی و تشدید شکنندگی درآمد در بازار کار روستایی

افزایش یافته؛ رشـدی ۰.۹ واحد درصدی که از افزایش بیکاری کل کشور بیشـتر است. این عدد برای استان‌هایی که بخش بزرگی از اشتغال آنها به کشاورزی، دامداری، تجارت مرزی یا خدمات محلی وابسته است، اهمیت بیشتری دارد.

همزمان سهم کشـاورزی از اشتغال کل کشور از ۱۴.۶ به ۱۳.۲ درصد کاهش یافته است. بنابراین در اسـتان‌هایی مانند سیستان‌وبلوچستان و بخش‌هایی از کرمانشـاه، شوک بازار کار همزمان از دو مسیر وارد می‌شود: کاهش توان اشتغال معیشتی و محدودیت جذب در بخش رسمی.

شکاف جوانان، شکاف استان‌ها را عمیق‌تر می‌کند

بعد جمعیتی مسئله نیز مهم است. نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله در کشـور از ۱۹.۷ به ۲۱.۲ درصد افزایش یافته و برای گروه ۱۸ تا ۳۵ سـاله از ۱۴.۵ به ۱۵.۱ درصد رسـیده است. در استان‌هایی که نرخ بیکاری کل دورقمی است، فشار جوانان به‌طورمعمول به‌صورت تصاعدی عمل می‌کند، زیرا بازار رسمی ظرفیت جذب ورودی‌های جدید را ندارد و بخش غیررسمی نیز در دوره جنگی کوچک‌تر یا کم‌درآمدتر می‌شـود. اگر نرخ ملی جوانان ۲۱.۲ درصد اسـت، در استان‌هایی مانند کرمانشاه و سیستان‌وبلوچستان می‌توان انتظار داشت فاصله میان جوانان و غیرجوانان به یکی از محرک‌های مهاجرت، خروج از تحصیل، اشتغال غیررسمی و نارضایتی اجتماعی تبدیل شود.

بانک جهانی و OECD در ادبیات سیاست منطقه‌ای بر این نکته تاکید دارند که نابرابری فضایی، صرفاً پیامد توسعه‌نیافتگی نیست؛ خود می‌تواند مانع رشد آینده شود. وقتی اسـتان‌های مرزی با بیکاری بالاتر مواجه‌اند، سرمایه انسانی آنها یا مهاجرت می‌کند یا در مشاغل کم‌بازده می‌ماند.

نتیجه، کاهش بهره‌وری محلی و کاهش جذابیت سرمایه‌گذاری است؛ چرخه‌ای که بیکاری را بازتولید می‌کند. در دوره پسـاجنگ یا میان‌جنگ، این چرخه خطرناک‌تر می‌شود، چون دولت‌ها به‌طورمعمول منابع محدود خود را به تثبیت کوتاه‌مدت اختصاص می‌دهند و سرمایه‌گذاری منطقه‌ای عقب می‌افتد.

سیاست‌گذاری برای نقشه، نه‌فقط میانگین

پیام اصلی داده‌های اسـتانی این اسـت که بازار کار ایران به یک سیاست واحد ملی پاسـخ کامـل نمی‌دهد. نرخ بیکاری ۷.۶ درصدی کشـور، اگر مبنای انحصاری تصمیم‌گیری باشد، شدت بحران در کرمانشاه، خوزستان و سیستان‌وبلوچستان را کوچک‌نمایی می‌کند. سیاست موثر باید نقشه‌محور باشد: خوزستان به پیوند واقعی‌تر زنجیره نفت، پتروشیمی، بنادر و پیمانکاری با نیروی کار محلی نیاز دارد؛ کرمانشـاه به احیای تجارت رسـمی مرزی، زیرساخت لجستیک و بنگاه‌های کوچک صنعتی؛ سیستان‌وبلوچستان به سرمایه‌گذاری زیرساختی، آموزش مهارتی متصل به بازار و حمایت از اشتغال روستایی و مرزی.

در سـطح کلان، بسـته اشـتغال میان‌جنگی باید سه شاخص را همزمـان هدف بگیرد: کاهش نرخ بیکاری اسـتان‌های دورقمی، جلوگیری از خروج نیروی کار از جمعیت فعال، و حفظ اشـتغال در کشاورزی و صنعت محلی. اگر سیاست‌گذار فقط نرخ ملی را کنترل کند، بازار کار ممکن اسـت در ظاهر باثبات بماند، اما در نقشه ایران شکاف‌های خطرناک‌تری شکل بگیرد. اقتصاد جنگ‌زده فقط با تورم و کسری بودجه فرسوده نمی‌شود؛ گاهی فرسایش اصلی در استان‌هایی رخ می‌دهد که دیرتر دیده می‌شـوند، اما زودتر از میانگین ملی توان خود را برای نگه‌داشتن نیروی کار از دست می‌دهند.

بازار کار روسـتایی ایران در زمسـتان ۱۴۰۴ با یک تناقض هشـداردهنده روبه‌روست: در حالی که نرخ بیکاری کل کشور فقط از ۷.۳ درصد در بهار به ۷.۶ درصد رسیده، نرخ بیکاری روستایی از ۵.۴ درصد به ۶.۳ درصد افزایش یافته است. این رشـد ۰.۹ واحد درصدی، سه برابر افزایش نرخ بیکاری کل کشـور است و نشان می‌دهد شوک بازار کار در روستاها شدیدتر از میانگین ملی عمل کرده است.

همزمان سهم کشاورزی از کل اشـتغال از ۱۴.۶ درصد در بهار به ۱۳.۲ درصد در زمستان کاهش یافته؛ یعنی بخش سنتی جذب نیروی کار روستایی، نه‌تنها ظرفیت تازه‌ای ایجاد نکرده، بلکه سـهم خود را در ساختار اشتغال از دسـت داده است. اگر نرخ مشارکت کل نیز از ۴۱.۲ به ۳۹.۷ درصد کاهش یافته باشـد، معنای داده‌ها روشن‌تر می‌شود: بخشی از نیروی کار، به‌ویژه در مناطق کم‌فرصت‌تر، نه فقط شغل خود را از دست داده، بلکه از جست‌وجوی شغل نیز عقب نشسته است.

> در اقتصاد ایران، روستاها همواره با نرخ بیکاری پایین‌تر از شهرها دیده شده‌اند، اما این عدد پایین‌تر لزوماً نشانه سلامت بازار کار نیست. در بسیاری از مناطق روستایی، اشتغال به معنای اشتغال کامل، رسمی یا درآمدزا نیست؛ بلکه اغلب ترکیبی از کار خانوادگی بدون مزد، کشاورزی خرد، دامداری کم‌بازده، کار فصلی و خدمات محلی است

بازار کار روستایی چرا شکننده‌تر است؟

در اقتصاد ایران، روستاها همواره با نرخ بیکاری پایین‌تر از شهرها دیده شده‌اند، اما این عدد پایین‌تر لزوماً نشانه سلامت بازار کار نیست. در بسیاری از مناطق روستایی، اشتغال به معنای اشتغال کامل، رسمی یا درآمدزا نیست؛ بلکه اغلب ترکیبی از کار خانوادگی بدون مزد، کشـاورزی خرد، دامداری کم‌بازده، کار فصلی و خدمات محلی است.

به همین دلیل، کاهش سـهم کشاورزی از ۱۴.۶ به ۱۳.۲ درصد اهمیت مضاعف دارد. این افت ۱.۴ واحد درصدی در سـهم اشـتغال کشاورزی، در بازاری رخ داده که جمعیت شـاغل کل کشـور نیز از ۲۵.۱ میلیون نفر به ۲۴.۳ میلیون نفر کاهش یافته اسـت. بنابراین کاهش سهم کشاورزی فقط جابه‌جایی نسبی میان بخش‌ها نیست؛ در متن ماجرا، کوچک‌شدن کل نفوذ بازار کار اتفاق افتاده و از تضعیف واقعی ظرفیت جذب نیروی کار معیشـتی خبر می‌دهد.

در چارچوب سازمان بین‌المللی کار، بازارهای کار روستایی در اقتصادهای در حال توسـعه به‌طورمعمول با «اشـتغال آسیب‌پذیر» شناخته می‌شوند؛ اشـتغالی که در آن قرارداد رسـمی، بیمه، درآمد قابل پیش‌بینی و قدرت چانه‌زنی محدود است. این تعریف با وضعیت بسیاری از مناطق روستایی ایران همخوان است.

هنگامی که شـوک جنگی یا ناطمینانی امنیتی رخ می‌دهد، اثر آن فقط از مسیر تخریب فیزیکی منتقل نمی‌شود؛ هزینه حمل‌ونقل بالا می‌رود، فروش محصول با ریسک مواجه می‌شود، نهاده‌ها گران‌تر یا کمیاب‌تر می‌شوند و تقاضای محلی کاهش می‌یابد. در نتیجه روستا زودتر از شهر با کاهش درآمد مواجه می‌شود، حتی اگر بیکاری رسمی با تاخیر افزایش یابد.

سقوط سهم کشاورزی در میان جنگ

کاهش سـهم کشاورزی از اشتغال در فاصله بهار تا زمستان ۱۴۰۴، در کنار افزایش سـهم خدمات از ۵۲.۴ به ۵۴.۲ درصد، تصویری از گذار اجباری به

اقتصاد خدماتی کم‌بازده ارائه می‌دهد. اگر این جابه‌جایی ناشی از رشد خدمات مدرن، صادرات‌پذیر و فناورانه بود، می‌توانست نشانه ارتقای ساختار اشتغال تلقی شود.

اما هم‌زمانی آن با افت اشـــتغال کل، کاهش مشارکت و افزایش بیکاری روستایی، نشان می‌دهد بخش خدمات بیشتر نقش پناهگاه معیشتی را بازی کرده اســـت تا موتور بهره‌وری. به بیان دیگر، نیروی کاری که از کشاورزی یا فعالیت‌های وابســـته به آن خارج می‌شود، الزاماً وارد صنعت یا خدمات مولد نمی‌شـــود؛ بخشـــی از آن به کارهای خرد، حمل‌ونقل محلی، خرده‌فروشی، واسطه‌گری یا اشتغال غیررسمی کوچ می‌کند و بخشی دیگر از بازار کار بیرون می‌ماند.

بانک جهانی در تحلیل فقر روستایی تاکید می‌کند که کشاورزی کم‌بازده، زمانی که به زنجیره ارزش، بازار، اعتبار و فناوری متصل نباشد، نمی‌تواند نقش پایدار در کاهش فقر داشته باشد. ایرانِ سال پیش، با همین مسئله روبه‌رو بود؛ خشکسالی‌های متوالی، فرسایش منابع آب، کوچک‌بودن مقیاس تولید، نوسان قیمت نهاده‌ها و محدودیت سرمایه‌گذاری، موجب شده کشاورزی در بسیاری از مناطق، بیش از آنکه مسیر «انباشت درآمد» باشد، «مکانیسم بقا» حساب شود. در دوره جنگی، این مکانیسم نیز تضعیف می‌شود، زیرا هر شوک قیمتی در ســـوخت، حمل‌ونقل، نهاده یا فروش محصول، مستقیم به درآمد خانوار روستایی منتقل می‌شود.

روستا، جوانان و مهاجرت پنهان

فشار روستایی فقط در شاخص‌های بخشی دیده نمی‌شود؛ با بحران جوانان نیز هم‌پوشانی دارد. نرخ بیکاری گروه ۱۵ تا ۲۴ ساله از ۱۹.۷ به ۲۱.۲ درصد و نرخ بیکاری گروه ۱۸ تا ۳۵ ساله از ۱۴.۵ به ۱۵.۱ درصد افزایش یافته است. برای روستاها، این ارقام معنایی فراتر از دشواری ورود جوانان به بازار کار دارد.

وقتی کشـــاورزی سهم خود را از دســـت می‌دهد و صنعت نیز از ۳۳ به ۳۲.۵ درصد عقب می‌نشیند، جوان روستایی با انتخابی محدود روبه‌رو می‌شود: ماندن در اشـــتغال خانوادگی کم‌بازده، مهاجرت به شـــهر و ورود به خدمات غیررســـمی، یا خروج تدریجی از بازار کار. این همان ســـازوکاری است که نابرابری فضایی را از طریق مهاجرت بازتولید می‌کند.

در بسیاری از کشورها، مهاجرت روستایی زمانی به توسعه کمک می‌کند که شـــهرها ظرفیت جذب در صنعت، ساخت‌وساز، خدمات مدرن و اقتصاد دیجیتال داشته باشند. اما در اقتصاد ایرانِ میان‌جنگی، کاهش اشتغال کل و افزایش بیکاری جوانان نشـــان می‌دهد مقصد شـــهری نیز به‌اندازه کافی جذب‌کننده نیست. بنابراین مهاجرت می‌تواند از مسیر ارتقای درآمد به مسیر جابه‌جایی فقر تبدیل شود. جوانی که از روستا خارج می‌شود، لزوماً به شغل رسمی نمی‌رسد؛ ممکن است فقط از کشاورزی کم‌بازده به خدمات کم‌بازده‌تر در حاشیه شهر منتقل شود. از منظر سیاست‌پژوهی، این تغییر جغرافیا، مسئله معیشت را حل نمی‌کند؛ فقط آن را از روستا به پیرامون شهر منتقل می‌کند.

بحران آب، ریسک جنگ و اقتصاد بقا

برای فهم بحران معیشت روستایی، باید داده‌های بازار کار را با محدودیت‌های زیست‌محیطی و امنیتی خواند. کشاورزی ایران پیش از شوک‌های اخیر نیز زیر فشـــار کم‌آبی، کاهش بهره‌وری خاک و نوسان نهاده‌ها قرار داشت. در چنین بستری، جنگ یا ناامنی‌های ژئوپلیتیک مانند ضریب تشدید عمل می‌کند. هزینه سرمایه‌گذاری بالا می‌رود، افق تصمیم‌گیری کوتاه‌تر می‌شود و خانوار روستایی به جای سرمایه‌گذاری در بهبود بهره‌وری، منابع محدود خود را صرف بقا می‌کند. نتیجه، کاهش توان نوسازی، کاهش اشتغال مولد و افزایش وابستگی به درآمدهای پراکنده است.

سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد و بانک جهانی در تحلیل‌های خود بارها نشان داده‌اند که تاب‌آوری روستایی به سه متغیر وابسته است: دسترســـی به آب و زمین بهره‌ور، اتصال بـــه بازار و تنوع درآمد خانوار. داده‌های ۱۴۰۴ نشان می‌دهد هرسه متغیر در ایران تحت فشارند.

افت سهم کشاورزی، افزایش بیکاری روستایی و رشد سهم خدمات، نشـــان می‌دهد تنوع درآمدی در حال وقوع اســـت، اما نه لزوماً به شکل توسعه‌گرا! تنوعی که از سر ناچاری و در متن رکود شکل بگیرد، می‌تواند درآمد خانوار را پراکنده‌تر کند، اما آن را پایدارتر نمی‌کند. این تمایز برای سیاست‌گذاری حیاتی است.

سیاست روستایی فراتر از یارانه

پاســـخ به بحران معیشت روستایی نمی‌تواند فقط افزایش یارانه یا توزیع کمک‌های مقطعی باشـــد. داده‌ها نشان می‌دهد مسئله در سطح ساختار اشتغال است. وقتی سهم کشـــاورزی ۱.۴ واحد درصد کاهش می‌یابد و بیکاری روستایی ۰.۹ واحد درصد بالا می‌رود، سیاست موثر باید هم‌زمان روی بهره‌وری کشـــاورزی، اتصال به بازار، بیمه درآمدی و ایجاد مشاغل غیرکشاورزی محلی تمرکز کند. حمایت از صنایع تبدیلی کوچک، زنجیره ســـرد، حمل‌ونقل روســـتایی، بازارهای دیجیتال محصولات کشاورزی و مهارت‌آموزی متصل به تقاضای منطقه‌ای می‌تواند فشـــار خروج اجباری از روستا را کاهش دهد.

در ســـطح کلان، بحران روستایی باید به عنوان شاخص پیش‌نگر «نابرابری اجتماعی» دیده شود. روستاها ممکن است در نرخ بیکاری رسمی همیشه بحرانی‌ترین نقطه نباشـــند، اما در کیفیت اشتغال، ناپایداری درآمد و آســـیب‌پذیری معیشتی اغلب جلوتر از میانگین حرکت می‌کنند.

زمستان ۱۴۰۴ نشان داد که حتی افزایش محدود بیکاری ملی می‌تواند در روستاها به فشار شدیدتر تبدیل شود. اگر سیاست‌گذار فقط به عدد ۷.۶ درصدی بیکاری کل نگاه کند، افت ظرفیت معیشتی در حاشیه جغرافیایی اقتصاد را دیر خواهد دید. هزینه این تاخیر، در مهاجرت، فقر پنهان، کاهش تولید غذایی و فرسایش سرمایه انسانی روستا ظاهر می‌شود.

پاسخ به بحران معیشت روستایی نمی‌تواند فقط افزایش یارانه یا توزیع کمک‌های مقطعی باشد. داده‌ها نشان می‌دهد مسئله در سطح ساختار اشتغال است

جدول فشارهای کمی و ساختاری بر معیشت روستایی در سال ۱۴۰۴

شاخص	بهار ۱۴۰۴	زمستان ۱۴۰۴	تغییر	خوانش/تحلیل
نرخ بیکاری کل کشور	٪۷.۳	٪۷.۶	۰.۳ واحد درصد	افزایش محدود در میانگین ملی
نرخ بیکاری روستایی	٪۵.۴	٪۶.۳	۰.۹ واحد درصد	شدت‌گیری فشار اشتغال در روستا
سهم کشاورزی از اشتغال	٪۱۴.۶	٪۱۳.۲	۱.۴- واحد درصد	عقب‌نشینی بخش سنتی جذب نیروی کار
سهم خدمات از اشتغال	٪۵۲.۴	٪۵۴.۲	۱.۸ واحد درصد	جذب بخشی از نیروی کار در خدمات کم‌دوام
جمعیت شاغل کل	۲۵.۱ میلیون نفر	۲۴.۳ میلیون نفر	۰.۸- میلیون نفر	کوچک‌شدن ظرفیت کلی اشتغال

بازار کار ایران، زیر فشار شوک‌های پیاپی، از تولید عقب نشست و خدمات را به‌جای موتور رشد نشاند؛ اما این جابه‌جایی، بیش از آن‌که نشانه تحول باشد، علامت فرسایش ظرفیت مولد است.

عقب‌نشینی از تولید، پیشروی خدمات

بازارکار در فاصله دو جنگ چه جهتی داشته است؟

داده‌های بازار کار ایران میان بهار و زمستان ۱۴۰۴ یک جابه‌جایی کوچک اما معنادار را نشـــان می‌دهد: اقتصاد در سطح اشتغال نه به سمت تولید، بلکه به سمت خدمات حرکت کرده است. در فاصله‌ای که از پایان جنگ ۱۲ روزه تا آغاز جنگ رمضان را پوشـــش می‌دهد، جمعیت در سن کار از ۶۵ میلیـــون و ۸۴۳ هزار نفر به ۶۶ میلیون و ۴۵۴ هزار نفر افزایش یافت، اما جمعیت فعال از ۲۷ میلیون و ۱۰۴ هزار نفر به ۲۶ میلیون و ۳۵۷ هزار نفر کاهش پیدا کرد.

بنابراین اقتصاد با وجود افزایش جمعیت بالقوه نیروی کار، ۷۴۷ هزار نفر از جمعیت فعال خود را از دست داد. هم‌زمان تعداد شاغلان نیز از ۲۵ میلیون و ۱۲۳ هزار نفر به ۲۴ میلیون و ۳۵۲ هزار نفر رسید؛ یعنی ۷۷۱ هزار شغل کمتر. این افت در اشتغال، در ظاهر با افزایش محدود نرخ بیکاری از ۷.۳ به ۷.۶ درصد همراه شده، اما پیام اصلی در نرخ بیکاری نیست؛ در خروج نیروی کار از بازار و تغییر ترکیب بخش‌های اقتصادی است.

خدمات بزرگ‌تر شد، اما اقتصاد قوی‌تر نشد

افزایش سهم خدمات از ۵۲.۴ به ۵۴.۲ درصد در کمتر از یک سال، در نگاه اول می‌تواند نشانه نوسازی ساختار اقتصاد تلقی شود؛ بسیاری از اقتصادهای توسعه‌یافته نیز سهم بالایی از اشتغال خدماتی دارند. اما در ایران ۱۴۰۴، این افزایش نه محصول رشد بهره‌وری، گسترش خدمات دانش‌بنیان یا توسعه مالی، بلکه نتیجه هم‌زمان کوچک‌شدن اشتغال کل و افت سهم کشاورزی و صنعت است. وقتی کل اشتغال ۷۷۱ هزار نفر کاهش می‌یابد، بالا رفتن سهم خدمات بیش از آنکه نشانه رونق باشد، بیانگر مقاومت نسبی خدمات در برابر سقوط یا انتقال اجباری نیروی کار به مشاغل «کم‌سرمایه» است.

در ادبیات سازمان بین‌المللی کار، کیفیت اشتغال به اندازه سطح اشتغال اهمیت دارد. خدمات اگر حول آموزش، سلامت، فناوری اطلاعات، مالیه و حمل‌ونقل پیشرفته گسترش یابد، می‌تواند حامل بهره‌وری باشد. اما اگر رشد آن در بستر رکود تولید، ناطمینانی جنگی، کاهش سرمایه‌گذاری و افت مشارکت اقتصادی رخ دهد، بیشتر به اقتصاد بقا شباهت دارد؛ اقتصادی که در آن افراد برای حفظ حداقل درآمد به خرده‌فروشـــی، واســـطه‌گری، حمل‌ونقل خرد، کار پلتفرمی و خدمات غیررسمی رانده می‌شوند. از این منظر، افزایش ۱.۸ واحد درصدی سهم خدمات در زمستان ۱۴۰۴، بیش از آنکه شاخص بلوغ اقتصادی باشد، علامت جابه‌جایی نیروی کار از بخش‌های مولدتر به فعالیت‌های انعطاف‌پذیرتر اما ناپایدارتر است.

کشاورزی، اولین خط عقب‌نشینی

سهم کشاورزی از اشتغال در بهار ۱۴۰۴ برابر ۱۴۶ درصد بود و در زمستان به ۱۳.۲ درصد رســـید. این کاهش ۱.۴ واحد درصدی در مقیاس بازار کار ایران کوچک نیست. اگر تعداد شاغلان زمستان، یعنی ۲۴ میلیون و ۳۵۲ هـــزار نفر، مبنا قرار گیرد، هر واحد درصد از اشـــتغال معادل حدود ۲۴۳ هزار نفر است. بنابراین تغییر سهم کشاورزی، حتی بدون محاسبه دقیق جابه‌جایی‌های فصلی، از فشـــار سنگین بر صدها هزار موقعیت شغلی در بخش روستایی و معیشتی خبر می‌دهد.

البته کشاورزی ذاتاً فصلی است و مقایسه بهار با زمستان همیشه باید با احتیاط انجام شود، اما هم‌زمانی افت سهم کشاورزی با کاهش نرخ مشارکت روستایی از ۴۲.۴ به ۳۸.۹ درصد و افزایش بیکاری روستایی از ۵.۴ به ۶.۳ درصد نشان می‌دهد مسئله فقط فصل نیست. در شرایط ناطمینانی جنگی، زنجیره نهاده، حمل‌ونقل، بیمه، اعتبـــارات خرد و بازار فروش محصولات کشاورزی دچار اختلال می‌شود. نتیجه این است که بخشی از نیروی کار روستایی نه لزوماً به شغل بهتر، بلکه به خروج از بازار کار یا مهاجرت پنهان به خدمات حاشیه‌ای شهری سوق پیدا می‌کند. این همان نقطه‌ای است که بازار کار به مسئله امنیت غذایی متصل می‌شود.

> سهم کشاورزی از اشتغال در بهار ۱۴۰۴ برابر ۱۴.۶ درصد بود و در زمستان به ۱۳.۲ درصد رسید. این کاهش ۱.۴ واحد درصدی در مقیاس بازار کار ایران کوچک نیست

صنعت در وضعیت تعلیق

صنعت در فاصله بهار تا زمستان تنها ۰.۵ واحد درصد از سهم اشتغال خود را از دســـت داده و از ۳۳ به ۳۲.۵ درصد رســـیده است. این افت در ظاهر کمتر از کشاورزی است، اما از منظر سیاست صنعتی اهمیت زیادی دارد. صنعت به‌طورمعمول بخش اصلی جذب نیروی کار نیمه‌ماهر و مولد است و کاهش سهم آن در دوره‌ای که اقتصاد نیازمند بازسازی ظرفیت تولیدی پس از شوک جنگی است، معنای ضدچرخه‌ای دارد. به بیان دیگر، بازار کار دقیقاً زمانی از صنعت فاصله می‌گیرد که اقتصاد برای کاهش آسیب‌پذیری خارجی به تولید داخلی، تعمیرات، لجستیک صنعتی و زنجیره تامین مقاوم نیاز بیشتری دارد.

بانک جهانـــی و OECD در تحلیل بازارهـــای کار بحران‌زده بر نقش ناطمینانی ســـرمایه‌گذاری تاکید می‌کنند. جنگ، حتی اگر کوتاه باشد، افق تصمیم‌گیری بنگاه را کوتاه می‌کند. اســـتخدام نیروی جدید، خرید

جدول فشار میان‌جنگی بر ساختار اشتغال

شاخص بازار کار	بهار ۱۴۰۴	زمستان ۱۴۰۴	تغییر	خوانش/تحلیل
سهم کشاورزی از اشتغال	٪۱۴.۶	٪۱۳.۲	۱.۴- واحد درصد	عقب‌نشینی بخش معیشتی و آسیب‌پذیری امنیت غذایی
سهم صنعت از اشتغال	٪۳۳	٪۳۲.۵	۰.۵- واحد درصد	توقف نسبی جذب نیروی کار مولد
سهم خدمات از اشتغال	٪۵۲.۴	٪۵۴.۲	۱.۸ واحد درصد	پناه‌بردن اشتغال به فعالیت‌های کم‌سرمایه و ناپایدار
تعداد شاغلان	۲۵.۱۲۳ میلیون نفر	۲۴.۳۵۲ میلیون نفر	۷۷۱- هزار نفر	کوچک‌شدن ظرفیت واقعی بازار کار

ماشین‌آلات، افزایش شیفت تولید یا آموزش نیروی کار، همگی تصمیم‌هایی هستند که به ثبات نسبی نیاز دارند.

وقتی بنگاه احتمال اختلال انرژی، حمل‌ونقل، تامین مالی یا صادرات را جدی می‌بیند، به‌جای توسعه ظرفیت، استخدام را متوقف می‌کند. در چنین شـرایطی، صنعت ممکن است همه نیروی خود را اخراج نکند، اما جذب جدید را به حداقل می‌رسـاند؛ همین رفتار برای جوانان، زنان و تازه‌واردان بازار کار بیشترین هزینه را دارد.

کاهش مشارکت، عدد پنهان پشت جابه‌جایی بخشی

نرخ مشـارکت اقتصادی کل از ۴۱.۲ درصد در بهار بـه ۳۹.۷ درصد در زمستان رسیده است. این کاهش ۱.۵ واحد درصدی، ستون اصلی تفسیر داده‌هاسـت. اگر فقط نرخ بیکاری دیده شود، افزایش از ۷.۳ به ۷.۶ درصد شاید محدود به نظر برسد. اما وقتی جمعیت فعال ۷۴۷ هزار نفر کم شده، روشن می‌شود بخشی از فشار بازار کار در نرخ بیکاری ثبت نشده و به‌شکل دلسردی، خروج موقت، اشتغال غیررسمی یا خانه‌نشینی ظاهر شده است.

این مسـئله برای زنان شدیدتر است: مشـارکت زنان از ۱۴ به ۱۲.۲ درصد و نسبت اشـتغال آنان از ۱۲.۱ به ۱۰.۴ درصد کاهش یافته است. در اقتصادی که خدمات سـهم بیشتری پیدا کرده، انتظار نظری می‌تواند افزایش جذب زنان باشـد، زیرا بسیاری از فعالیت‌های خدماتی نسبت به صنعت سنگین یا کشاورزی، امکان اشتغال زنان را بیشتر فراهم می‌کند.

اما داده‌های ۱۴۰۴ خلاف آن را نشان می‌دهد: رشد سهم خدمات با حذف نسبی زنان از بازار کار همزمان شده است. این ترکیب نشان می‌دهد خدمات در حال رشـد، لزوماً خدمات رسمی، پایدار و قابل دسـترس برای زنان نیست؛ بلکه احتمالاً بخشـی از آن در قلمرو فعالیت‌های غیررسمی، مردانه، کم‌کیفیت یا خانوادگی گسترش یافته است.

اقتصاد خدماتی یا اقتصاد بقا؟

روند بلندمدت نیز همین تفسـیر را تقویت می‌کند. سهم خدمات از اشتغال که در سال ۱۳۹۵ حدود ۵۰.۲ درصد بود، در زمستان ۱۴۰۴ به ۵۴.۲ درصد رسیده است. افزایش چهار واحد درصدی طی کمتر از یک دهه، در یک اقتصاد عادی می‌توانست نشانه گذار ساختاری باشد.

اما گذار سـاختاری زمانی مثبت است که نیروی کار از کشاورزی کم‌بازده به صنعت و خدمات پربازده منتقل شـود. آنچه در داده‌های ۱۴۰۴ دیده می‌شـود، بیشـتر شـبیه گذار ناقص است: کشاورزی کوچک‌تر می‌شود، صنعت توان جذب تعیین‌کننده ندارد و خدمات نقش ضربه‌گیر اجتماعی را بر عهده می‌گیرد.

نتیجه سیاستی روشن است. اگر دولت بازار کار میان‌جنگی را فقط با نرخ بیکاری ۷.۶ درصدی بسنجد، عمق مسئله را کمتر از واقع برآورد می‌کند. شـاخص‌های تعیین‌کننده، افت ۷۷۱ هزار نفری اشتغال، کاهش مشارکت، سقوط سهم کشاورزی و افزایش خدمات در متن رکودند. پاسخ سیاستی نیز نباید صرفاً توزیع تسهیلات عمومی باشد.

اقتصاد به بسته‌ای هدفمند برای حفظ اشتغال صنعتی، بیمه وقفه تولید، پشـتیبانی از زنجیره نهاده کشاورزی، تامین مالی بنگاه‌های کوچک و رسمی‌سـازی خدمات خرد نیاز دارد. در غیر این صورت، اقتصاد ایران از جنگ نه با بیکاری انفجاری، بلکه با بازاری کوچک‌تر، زنانه‌گریزتر، روستازداتر و خدماتی‌تر بیرون می‌آید؛ بازاری که شاغلان بیشـتری را در ظاهر جذب خدمات می‌کند، اما توان تولید آینده را آهسته‌تر می‌فرساید.

فرسایش سهم زنان در اشتغال

کاهش مشارکت و جهش بیکاری زنان در بازار کار خودنمایی می‌کند

بازار کار ایران در زمسـتان ۱۴۰۴ یک پیام روشن دارد: وقتی فشار نااطمینانـی بالا می‌رود، زنان زودتر از مردان از آمار اشـتغال حذف می‌شـوند. نرخ مشارکت اقتصادی زنان از ۱۴ درصد در بهار به ۱۲.۲ درصد در زمسـتان سـقوط کرده؛ یعنی از هر ۱۰۰ زن در سن کار، نزدیک به دو نفر دیگر نیز از جست‌وجوی شغل کنار رفته‌اند.

هم‌زمـان نرخ بیکاری زنان از ۱۳.۷ بـه ۱۵ درصد افزایش یافته و نسـبت اشـتغال آنان از ۱۲.۱ به ۱۰.۴ درصد رسـیده است. این جابه‌جایی‌هـا در ظاهر چند واحد درصدند، اما در بازاری با جمعیت بزرگ و مشـارکت پاییـن زنان، معنای آن حـذف ده‌ها هزار نفر از مسـیر ورود به بازار کار است. داده‌های سازمان بین‌المللی کار نیز در بحران‌های سیاسی و امنیتی همین الگو را نشان می‌دهد: نخستین قربانی رکودهای شوک‌محور، اشتغال زنان و به‌ویژه اشتغال رسمی و پایدار آنان است.

> یک فرض رایج این است که گسترش بخش خدمات باید به افزایش اشتغال زنان منجر شود، چون خدمات نسبت به صنعت سنگین و کشاورزی فیزیکی، انعطاف بیشتری دارد

شکاف جنسیتی فقط اختلاف آماری نیست

افزایش شکاف بیکاری از ۷.۷ به ۸.۸ واحد درصد نشان می‌دهد مسئله صرفاً بدتر شدن وضعیت کل بازار کار نیست، بلکه توزیع نابرابر فشار است. در بهار، بیکاری زنان ۱.۹ برابر مردان بود؛ در زمستان این نسبت به حدود ۲.۴ برابر رسید. چنین فاصله‌ای در اقتصادهایی که با شوک امنیتی، افت سرمایه‌گذاری و نااطمینانی تولید مواجه‌اند، به‌طور معمول بیانگر حساسیت بیشتر اشتغال زنان به نخستین موج تعدیل، توقف استخدام و انقباض ساعات کار است.

پژوهش‌هـای ILO و UN Women در گزارش‌هـای مربوط به «ساختارهای اشتغال شکننده» نشان می‌دهد زنان بیش از مردان در بخش‌هایی متمرکزند که هم رسمی‌تر و هم آسیب‌پذیرترند؛ از آموزش و خدمـات اداری تا خرده‌خدمات شـهری. در زمان بحران، همین تمرکز به نقطه ضعف تبدیل می‌شود. بنگاه‌ها برای حفظ نقدینگی، اسـتخدام‌های جدید را متوقف می‌کنند و در صورت فشـار بیشتر، انعطاف‌پذیرترین نیروی کار را کنار می‌گذارند؛ نیرویی که در بسیاری از اقتصادها زنان‌اند.

چرا خدمات لزوماً به‌نفع زنان کار نمی‌کند؟

یک فرض رایج این است که گسترش بخش خدمات باید به افزایش اشـتغال زنان منجر شود، چون خدمات نسبت به صنعت سنگین و کشاورزی فیزیکی، انعطاف بیشتری دارد. اما داده‌های ایران در ۱۴۰۴ این فرض را تایید نمی‌کند. سهم خدمات از اشتغال از ۵۲.۴ به ۵۴.۲ درصد رسیده، در حالی که مشارکت زنان سقوط کرده است.

این ناسـازگاری دو معنا دارد: یا رشـد خدمـات به بخش‌های کم‌کیفیت، غیررسـمی و کم‌دستمزد مربوط است، یا زنان در همان خدمات نیز به‌دلیل کاهش تقاضا و نااطمینانی حذف شده‌اند. هر دو تفسیر به یک نتیجه می‌رسند؛ خدمات در ایران میان‌جنگی، موتور توانمندساز زنان نیست، بلکه بخشی از سازوکار بقاست.

در بحران‌های اقتصادی، نخستین گروهی که از مدار اشتغال بیرون می‌افتند، همیشه زنان‌اند؛ کاهش مشارکت و افت نسبت اشتغال در ۱۴۰۴ نشان می‌دهد این قاعده در ایران نیز تکرار شده است.

جدول تغییرات جنسیتی بازار کار ایران در فاصله بهار تا زمستان ۱۴۰۴

شاخص	بهار ۱۴۰۴	زمستان ۱۴۰۴	تغییر	خوانش/تحلیل
نرخ مشارکت زنان	٪۱۴	٪۱۲.۲	۱.۸- واحد درصد	خروج بخشی از زنان از بازار کار و کاهش جست‌وجوی شغل
نرخ بیکاری زنان	٪۱۳.۷	٪۱۵	۱.۳ واحد درصد	سخت‌تر شدن جذب زنان در دوره نااطمینانی
نسبت اشتغال زنان	٪۱۲.۱	٪۱۰.۴	۱.۷- واحد درصد	کوچک‌تر شدن حضور موثر زنان در اشتغال
نرخ بیکاری مردان	٪۶	٪۶.۲	۰.۲ واحد درصد	شوک کمتر از زنان، اما نشانه‌ای از فشار عمومی
شکاف بیکاری زن و مرد	۷.۷ واحد درصد	۸.۸ واحد درصد	۱.۱ واحد درصد	تعمیق نابرابری جنسیتی در دسترسی به شغل

نسبت اشتغال زنان از ۱۲.۱ به ۱۰.۴ درصد رسیده است. اگر مبنا را جمعیت در سن کار بگیریم، این افت فقط کاهش حضور زنان شاغل نیست، بلکه نشانه افزایش وابستگی اقتصادی خانوارها به یک منبع درآمد مردانه است. در اقتصادهای آسیب‌پذیر، همین تمرکز درآمد در یک جنس، شوک‌های بعدی را تشدید می‌کند. وقتی زنان از بازار کار خارج می‌شوند، نه‌تنها درآمد خانوار کاهش می‌یابد، بلکه تاب‌آوری مصرف، پس‌انداز و توان مقابله با بحران نیز کمتر می‌شود. از این زاویه، حذف زنان از بازار کار یک مسئله صرفاً اجتماعی نیست؛ مسئله‌ای در سطح ثبات کلان است.

جوان‌بودنِ بحران، زنانه‌تر از میانگین

شدت بحران برای زنان جوان بسیار بالاتر است. نرخ بیکاری زنان ۱۵ تا ۲۴ ساله از ۳۰.۹ درصد در بهار به ۳۴.۹ درصد در زمستان رسیده؛ افزایشی چهار واحد درصدی در کمتر از یک سال. در گروه ۱۸ تا ۳۵ سال نیز بیکاری زنان از ۲۳.۹ به ۲۵.۹ درصد افزایش یافته است. این ارقام در کنار افت مشارکت، نشان می‌دهد مسئله فقط یافتن شغل نیست، بلکه ورود به بازار کار نیز دشوارتر شده است.

ILO در تحلیل بحران‌های کار نشان می‌دهد جوانان و زنان در شوک‌های اقتصادی، بیشترین فاصله را از شغل پایدار می‌گیرند؛ زیرا هم سابقه کمتری دارند و هم در رقابت با نیروی کار موجود، ضعیف‌ترند. در ایران، این فشار دوگانه‌تر است، چون بخشی از زنان جوان با محدودیت‌های مراقبتی، حمل‌ونقل، دسترسی مکانی و هنجارهای استخدامی هم روبه‌رو هستند.

جنگ، تعدیل نرم و بازگشت به خانه‌داری اجباری

در دوره‌های شوک امنیتی، حذف زنان از بازار کار اغلب با اخراج رسمی رخ نمی‌دهد؛ بیشتر به شکل «تعدیل نرم» دیده می‌شود: تمدید نشدن قراردادها، حذف شیفت‌ها، کاهش ساعات کار، توقف استخدام، یا کنار رفتن داوطلبانه به‌دلیل نااطمینانی و افزایش هزینه‌های مراقبت.

در اقتصادهایی با شبکه حمایتی ضعیف، این روند می‌تواند به بازگشت اجباری به خانه‌داری بینجامد. داده‌های ایران همین نشانه را دارد: مشارکت زنان پایین آمده، بیکاری بالا رفته و نسبت اشتغال کاهش یافته است. به زبان ساده، بازار کار نه فقط زنان کمتری را جذب کرده، بلکه زنان بیشتری را از صف جست‌وجو خارج کرده است

این الگو با یافته‌های OECD نیز همسو است که در تحلیل شکاف جنسیتی بازار کار، بر نقش «بار مراقبت بدون مزد» تاکید می‌کند. هرچه بحران شدیدتر شود، هزینه زمانی زنان برای کار خانگی و مراقبت افزایش می‌یابد و احتمال خروج آنان از بازار بیشتر می‌شود. در ایران، این فشار با رکود دستمزد حقیقی، نااطمینانی تولید و شکنندگی خدمات شهری تشدید شده است. بنابراین کاهش مشارکت زنان را نمی‌توان فقط به یک متغیر فرهنگی فروکاست؛ این کاهش محصول تلاقی شوک اقتصادی، ساختار بازار کار و توزیع نامتقارن ریسک درون خانوار است.

پیام سیاستی؛ اشتغال زنان، شاخص ثبات پساشوک

اگر سیاست‌گذار بخواهد از بازار کار تصویر دقیقی از تاب‌آوری اقتصاد در دوره تنش بگیرد، باید نرخ بیکاری زنان، مشارکت آنان و شکاف جنسیتی را شاخص‌های پیش‌نگر بداند، نه متغیرهای حاشیه‌ای. کاهش ۱.۸ واحد درصدی مشارکت زنان، افزایش ۱.۳ واحدی بیکاری آنان و افت ۱.۷ واحدی نسبت اشتغال، مجموعه‌ای از سیگنال‌های هشدارند که نشان می‌دهند شوک‌های امنیتی بیش از آنکه فقط به تولید ضربه بزنند، به معماری دسترسی زنان به کار آسیب می‌زنند.

در چنین شرایطی، سیاست فعال بازار کار برای زنان، از یارانه دستمزد و حمایت از استخدام تا تسهیل کار پاره‌وقت رسمی، دورکاری، مهدکودک‌های کارگاهی و اعتبارات هدفمند برای کسب‌وکارهای زن‌محور، نه سیاست اجتماعی حاشیه‌ای، بلکه بخشی از بازسازی ظرفیت اقتصاد است. اگر این پیوند نادیده گرفته شود، هزینه جنگ فقط در بودجه دفاعی یا قیمت کالاها ظاهر نمی‌شود؛ در حذف آرام زنان از بازار کار هم ثبت می‌شود، و این شاید پرهزینه‌ترین صورتِ شوک باشد.

نرخ بیکاری زنان ۱۵ تا ۲۴ ساله از ۳۰.۹ درصد در بهار به ۳۴.۹ درصد در زمستان رسیده؛ افزایشی چهار واحد درصدی در کمتر از یک سال

جدول مقایسه جنسیتی و سنی بیکاری زنان

شاخص	بهار ۱۴۰۴	زمستان ۱۴۰۴	تغییر	خوانش/تحلیل
بیکاری زنان ۱۵ تا ۲۴ سال	٪۳۰.۹	٪۳۴.۹	۴ واحد درصد	تشدید انسداد ورود نسل جوان زنان
بیکاری زنان ۱۸ تا ۳۵ سال	٪۲۳.۹	٪۲۵.۹	۲ واحد درصد	کندشدن جذب زنان جوان و میانسال جوان
مشارکت زنان	٪۱۴	٪۱۲.۲	۱.۸- واحد درصد	عقب‌نشینی از جست‌وجوی کار
نسبت اشتغال زنان	٪۱۲.۱	٪۱۰.۴	۱.۷- واحد درصد	کاهش حضور موثر زنان در اشتغال
شکاف بیکاری زنان و مردان	۷.۷ واحد درصد	۸.۸ واحد درصد	۱.۱ واحد درصد	تعمیق نابرابری جنسیتی

نسلی که باید موتور ورود به اقتصاد باشد، حالا پشت درهای بسته مانده است. تشدید بیکاری جوانان در پایان ۱۴۰۴، نشانه‌ای از انسداد مسیرهای آغاز اشتغال است.

نسل زخم‌خورده

جهش بیکاری جوانان در دل افت مشارکت آن‌ها در بازار کار

بازار کار ایران در زمستان ۱۴۰۴ فقط با افزایش بیکاری عمومی مواجه نشده، بلکه نشانه‌های روشن‌تری از تمرکز بحران بر نسل جوان بروز داده است. نرخ بیکاری کل کشور از ۷.۳ درصد در بهار به ۷.۶ درصد در زمستان رسیده، اما برای گروه ۱۵ تا ۲۴ ساله این نرخ از ۱۹.۷ به ۲۱.۲ درصد افزایش یافته است. به بیان دیگر، بیکاری جوانان تقریباً ۲.۸ برابر میانگین ملی است.

این نسبت در بهار حدود ۲.۷ برابر بود و در زمستان بالاتر رفته؛ یعنی با وجود تغییر محدود در شاخص کل، شکاف نسلی در دسترسی به شغل عمیق‌تر شده است. هم‌زمان نرخ بیکاری گروه ۱۸ تا ۳۵ ساله نیز از ۱۴.۵ به ۱۵.۱ درصد رسیده که نشان می‌دهد فشار فقط بر نوجوانان و ورودی‌های اولیه بازار کار متمرکز نیست، بلکه کل نسل در سن شروع و تثبیت اشتغال را دربر گرفته است. اگر این داده‌ها کنار افت مشارکت اقتصادی قرار گیرد، تصویر تیره‌تر می‌شود. نرخ مشارکت کل از ۴۱.۲ درصد در بهار به ۳۹.۷ درصد در زمستان کاهش یافته، جمعیت فعال حدود ۷۴۷ هزار نفر کمتر شده و تعداد شاغلان نیز ۷۷۱ هزار نفر افت کرده است. در چنین شرایطی، افزایش بیکاری جوانان فقط به معنای دشوارتر شدن یافتن شغل نیست؛ بلکه نشانه آن است که در زمان کوچک شدن بازار، نخستین گروهی که از فرصت‌های شغلی حذف می‌شود، نسل تازه‌وارد است. ادبیات ILO نیز همین الگو را در اقتصادهای بحران‌زده توضیح می‌دهد: جوانان به دلیل سابقه کمتر، مهارت‌های کمتر قابل سیگنال‌دهی و حضور پررنگ‌تر در مشاغل موقت، بیش از سایرین در معرض حذف از استخدام‌اند.

> **اگر سهم صنعت و کشاورزی مولد عقب‌نشینی کند و خدمات جای آن را بگیرد، جوانان در عمل به‌سمت مشاغلی سوق داده می‌شوند که درآمد پایین و ظرفیت یادگیری محدود دارند. این همان نقطه‌ای است که بیکاری آشکار و اشتغال ناقص به هم می‌رسند: بخشی از نسل زد ممکن است در آمار بیکار نباشد، اما در عمل از اشتغال پایدار و معنادار دور مانده باشد**

رکود در برابر ورودی بازار کار

افزایش ۱.۵ واحد درصدی بیکاری گروه ۱۵ تا ۲۴ ساله در فاصله بهار تا زمستان، در ظاهر عددی محدود به نظر می‌رسد، اما در بازاری که ورودی سالانه نیروی کار جوان بالاست، همین تغییر به انسداد در نقطه ورود تعبیر می‌شود. تفاوت مهم بحران کنونی با بیکاری ساختاری گذشته این است که اکنون همزمان سه متغیر در جهت منفی حرکت می‌کنند: اشتغال کاهش یافته، مشارکت افت کرده و بیکاری جوانان بالا رفته است. این ترکیب به‌طورمعمول به اقتصادی اشاره دارد که نه فقط شغل جدید خلق نمی‌کند، بلکه حتی ظرفیت جذب معمول تازه‌واردها را نیز از دست می‌دهد.

در چنین فضایی، بنگاه‌ها استخدام را به تعویق می‌اندازند و ترجیح می‌دهند با نیروی کار باتجربه‌تر، کوچک‌تر اما کم‌ریسک‌تر کار کنند. جوانان در این منطق اقتصادی، آخرین گروه جذب و نخستین گروه حذف می‌شوند. سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در گزارش‌های خود درباره scarring effects یا «زخم ماندگار» ورود ناموفق به بازار کار هشدار می‌دهد که دوره‌های بیکاری در آغاز زندگی شغلی، فقط یک وقفه کوتاه نیست.

این وقفه می‌تواند بر درآمد آینده، کیفیت شغل، امنیت شغلی و حتی سلامت روانی نسل جوان اثر بلندمدت بگذارد. در ایران نیز نشانه‌های چنین زخمی قابل مشاهده است، زیرا فشار بازار کار بر نسلی وارد می‌شود که هم‌زمان با تورم بالا، ناطمینانی جنگی و افت کیفیت مشاغل موجود روبه‌رو است.

بحران نسل زد فقط بیکاری نیست

در تحلیل بازار کار جوانان، تمرکز صرف بر نرخ بیکاری کافی نیست. بخشی از مسئله در کیفیت شغل نهفته است. داده‌های بخشی نشان می‌دهد سهم خدمات از اشتغال از ۵۲.۴ به ۵۴.۲ درصد افزایش یافته، در حالی که کشاورزی از ۱۴.۶ به ۱۳.۲ درصد و صنعت از ۳۳ به ۳۲.۵ درصد کاهش یافته‌اند.

این جابه‌جایی به‌نفع خدمات، لزوماً به‌معنای گسترش فرصت‌های شغلی مولد برای جوانان نیست. در بسیاری از اقتصادهای تحت فشار، افزایش سهم خدمات بازتاب رشد مشاغل کم‌دوام، کم‌دستمزد و غیررسمی است. جوانان در چنین بازاری شاید بتوانند وارد کار شوند، اما اغلب در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که ثبات، بیمه و مسیر ارتقای مهارتی محدودی دارند.

بانک جهانی در مطالعات خود بر «گذار مدرسه به کار» تاکید می‌کند که مشکل اصلی نسل جوان در اقتصادهای در حال توسعه، فقط نبود فرصت شغلی نیست، بلکه نبود good jobs یا همان «مشاغل باکیفیت» است؛ مشاغلی که به انباشت سرمایه انسانی و افزایش بهره‌وری منجر شوند.

اگر سهم صنعت و کشاورزی مولد عقب‌نشینی کند و خدمات جای آن را بگیرد، جوانان در عمل به‌سمت مشاغلی سوق داده می‌شوند که درآمد پایین و ظرفیت یادگیری محدود دارند. این همان نقطه‌ای است که بیکاری آشکار و اشتغال ناقص به هم می‌رسند: بخشی از نسل زد ممکن است در آمار بیکار نباشد، اما در عمل از اشتغال پایدار و معنادار دور مانده باشد.

زنان جوان در مرکز فشار مضاعف

شدت بحران برای زنان جوان به‌مراتب بیشتر است. نرخ بیکاری زنان ۱۵ تا ۲۴ ساله از ۳۰.۹ درصد در بهار به ۳۴.۹ درصد در زمستان رسیده؛ یعنی

تصویری از بحران بیکاری جوانان در بازار کار ایران، بهار تا زمستان ۱۴۰۴

شاخص	بهار ۱۴۰۴	زمستان ۱۴۰۴	تغییر	خوانش/تحلیل
نرخ بیکاری کل	٪۷.۳	٪۷.۶	۰.۳ واحد درصد	افزایش محدود در سطح ملی، اما گمراه‌کننده در برابر فشار نسلی
نرخ بیکاری ۱۵ تا ۲۴ سال	٪۱۹.۷	٪۲۱.۲	۱.۵ واحد درصد	انسداد شدیدتر در نقطه ورود به بازار کار
نرخ بیکاری ۱۸ تا ۳۵ سال	٪۱۴.۵	٪۱۵.۱	۰.۶ واحد درصد	گسترش بحران از ورودی‌ها به کل نسل جوان
نرخ بیکاری زنان ۱۵ تا ۲۴ سال	٪۳۰.۹	٪۳۴.۹	۴ واحد درصد	تمرکز مضاعف بحران بر زنان جوان
نرخ مشارکت کل	٪۴۱.۲	٪۳۹.۷	۱.۵- واحد درصد	کوچک‌شدن بازار و کاهش هم‌زمان فرصت و جست‌وجوی شغل

بیش از یک‌ســوم زنان جوان فعال، بیکارند. برای گروه ۱۸ تا ۳۵ ســاله نیز این نرخ از ۲۳.۹ به ۲۵.۹ درصد افزایش یافته است. این ارقام نشان می‌دهد شکاف جنسیتی در جوانی، از شکاف جنسیتی در کل بازار کار بزرگ‌تر است. اگر نرخ بیکاری کل کشور ۷.۶ درصد و نرخ بیکاری زنان جوان ۳۴.۹ درصد باشد، نسبت این دو به بیش از ۴.۵ برابر می‌رسد. این فاصله، صرفاً یک نابرابری شغلی نیست؛ نشانه تمرکز چندلایه ریسک بر جمعیتی است که هم از منظر ســنی و هم از منظر جنسیتی در موقعیت بهتری قرار دارد. UN Women و ILO در گزارش‌های مشــترک خود بارها نشــان داده‌اند که زنان جوان در اقتصادهای بحران‌زده بیشــتر از مردان جوان در معــرض خروج از بازار کار، اشتغال پاره‌وقت ناخواسته و توقف جست‌وجوی کار قرار می‌گیرند. در ایران نیز افت نرخ مشارکت زنان از ۱۴ به ۱۲.۲ درصد موید همین روند است. بنابراین بخشی از بحران جوانان در آمار بیکاری ثبت نمی‌شود، زیرا همه کسانی که از یافتن کار ناامید شده و از بازار خارج می‌شوند، دیگر در تعریف رسمی بیکار قرار نمی‌گیرند. این نکته برای نسل زد مهم است: ناامیدی از بازار کار می‌تواند پیش از ثبت بیکاری کامل، خود را به‌شــکل تعویق ورود، اشتغال ناپایدار یا خروج خاموش نشان دهد.

هزینه اقتصادی تعویق نسل جوان

از منظر اقتصاد کلان، بیکاری جوانان فقط یک مسئله اجتماعی نیست؛ اتلاف سرمایه انسانی است. هر سال تاخیر در ورود موثر به بازار کار، بخشی از بازده سرمایه‌گذاری آموزشی را کاهش می‌دهد. وقتی گروه ۱۵ تا ۲۴ ساله با بیکاری ۲۱.۲ درصدی و گروه ۱۸ تا ۳۵ ســاله با بیــکاری ۱۵.۱ درصدی مواجه‌اند، اقتصاد درعمل بخشی از نیروی بالقوه بهره‌وری آینده خود را بلااستفاده نگه می‌دارد. این اتلاف در دوره‌های جنگی یا میان‌جنگی ســنگین‌تر است، زیرا نااطمینانی سرمایه‌گذاری و مهاجرت نیروی ماهر نیز همزمان افزایش می‌یابد. پژوهش‌های OECD نشان می‌دهد جوانانی که نخستین تجربه ورودشان به بازار کار در دوره رکود یا بحران رخ می‌دهد، حتی چند سال بعد نیز به طور متوسط دستمزد پایین‌تر و ثبات شغلی کمتر از نسل‌های قبل دارند.

از این منظر، بحران جنگی ۱۴۰۴ که به ۱۴۰۵ هم کشیده شده، ممکن است فقط یک نوسان فصلی یا سالانه نباشد، بلکه به «نسلِ زخم‌خورده بازار کار» بینجامد. اگر این نسل در سال‌های آغازین فعالیت خود در چرخه بیکاری، کار غیررسمی و تعویق مهارتی گرفتار شــود، هزینه آن در رشد بهره‌وری، درآمد مالیاتی، تشکیل خانوار و تقاضای مصرفی آینده نیز ظاهر خواهد شد.

سیاست‌گذاری برای مهار یک شکاف نسلی

پاسخ سیاستی به این بحران باید متفاوت از سیاست عمومی اشتغال باشد. یارانه دســتمزد برای اســتخدام نیروی کار جوان، توسعه کارآموزی متصل به بنگاه، مشــوق بیمه‌ای برای قراردادهای نخســتین، و سرمایه‌گذاری در مهارت‌های قابل انتقال به بخش‌های صادرات‌پذیر، از جمله ابزارهایی هستند که در تجربه کشورهای مختلف موثر بوده‌اند. اما کلید اصلی در ایران، بازسازی پیوند میان آموزش، مهارت و تقاضای واقعی بنگاه‌هاست. تا زمانی که بازار به سمت خدمات کم‌کیفیت میل کند و سرمایه‌گذاری مولد در صنعت و فناوری محدود بماند، بیکاری جوانان یا اشتغال کم‌کیفیت آنان بازتولید خواهد شد.

در نهایت، داده‌های ۱۴۰۴ یک هشدار سیاستی روشن دارند: بازار کار ایران فقط از بیکاری رنج نمی‌برد، بلکه با بحران ورودی روبه‌رو است. وقتی بیکاری جوانان با سرعتی بیش از میانگین کل افزایش می‌یابد، معنایش این است که اقتصاد، آینده شغلی نسل جدید را کوچک‌تر از گذشته تعریف می‌کند. این روند اگر مهار نشود، به جای یک نوسان گذرا، به شکاف نسلی پایدار تبدیل خواهد شد.

فرار نامرئی از بازار کار

عوامل موثر بر اشتغال در چه وضعیتی قرار دارند؟



علیرضا حیدری

کارشناس اقتصادی

در ۱۴۰۴، تصویر بازار کار ایران بیش از آن‌که از کانال بیکاری رسمی خوانده شود، از کانال تغییرات تقاضای کل و سیاست‌های کلان پولی و مالی معنا پیدا می‌کند. اقتصاد در میانه دو شوک جنگی (۱۲روزه و رمضان)، با محدودیت در درآمدهای ارزی ناشی از فروش خارجی انرژی، کاهش حاشــیه ســود بنگاه‌ها و انقباض نسبی اعتبار روبه‌رو شــد؛ ترکیبی که در عمل، ظرفیت جذب نیروی کار را محدود کرد و همزمان، ریسک اشتغال را برای گروه‌های حاشیه‌ای افزایش داد.

ازاین‌منظر، گــذار از ۱۴۰۴ به ۱۴۰۵، بیــش از آن‌که یک دوره «تعدیل» باشد، به دوره «تثبیت و تشدید» این فشارها تبدیل شده اســت؛ یعنی الگوهای نه‌چندان مطلوبی که در سال گذشته شکل گرفتند، در ســال جاری به وضعیت عادی جدیــد بازار کار نزدیک شده‌اند.

در سطح کلان، کاهش تقاضای جهانی برای انرژی و محدودیت‌های ژئوپلیتیک، کانال درآمدی ارزی را تحت فشــار قــرار داده و امکان سیاســت‌گذاری ضدچرخه‌ای از محل بودجه را تضعیف کرده است. در شرایطی که بخشی از صادرات نفت و گاز با تخفیف یا محدودیت بازار مواجه می‌شود، دولت ناگزیر به اولویت‌بندی هزینه‌ها، کاهش رشد مخارج سرمایه‌گذاری و اتکا بیشتر به درآمدهای ریالی است.

> در شرایطی که بخشی از صادرات نفت و گاز با تخفیف یا محدودیت بازار مواجه می‌شود، دولت ناگزیر به اولویت‌بندی هزینه‌ها، کاهش رشد مخارج سرمایه‌گذاری و اتکا بیشتر به درآمدهای ریالی است

این وضعیت، به‌ویژه در پروژه‌های زیرساختی و صنعتی، به تعویق ســرمایه‌گذاری و کندشــدن ایجاد ظرفیت‌های شغلی جدید منجر می‌شود. از سوی دیگر، افت درآمدهای انرژی، انعطاف‌پذیری سیاست ارزی را کاهــش می‌دهــد و هزینه واردات ماشــین‌آلات و کالاهای ســرمایه‌ای را بالا نگه می‌دارد؛ این خود، نوسازی سرمایه و استخدام نیروی کار ماهر را محدود کرده و بخشــی از تقاضا برای شــغل‌های صنعتی و فناورانه را به‌تعویق انداخته است.

سیاست پولی در این فضا به ناگزیر میان کنترل تورم و حمایت از اشتغال گرفتار شده است. در ۱۴۰۴ و حرکت به سمت ۱۴۰۵، رویکرد کلی سیاست‌گذار پولی به سمت مهار رشد نقدینگی و کنترل انتظارات تورمی از طریق ابزارهایی مانند نرخ‌های ســود بالاتر، مداخله در بازار بدهی و محدودیت بر رشد ترازنامه شبکه بانکی حرکت کرده است.

نرخ‌های بهره حقیقی، حتی اگر در برخی مقاطع منفی باقی مانده باشند، نسبت به دوره‌های تورمی شدید پیشین به روندی کمابیش انقباضی نزدیک شده‌اند؛ به این معنا که هزینه تأمین مالی برای بنگاه‌ها بالا است و امکان تأمین سرمایه در گردش یا سرمایه‌گذاری توسعه‌ای از مسیر سیستم بانکی برای بسیاری از واحدهای کوچک و متوسط محدود شده است. تجربه کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد در سطحی از نرخ سود که بازده انتظاری سرمایه‌گذاری حقیقی کمتر از هزینه اعتبار باشد، بنگاه‌ها جذب نیروی کار را به تعویق انداخته و به جای سرمایه انســانی، بر کاهش هزینه و فشرده‌سازی تولید تمرکز می‌کنند.

همزمان، بازار کار ایران در ۱۴۰۴ نشانه‌هایی از «شبه‌رکود اشتغالی» را ثبت کرده اســت؛ وضعیتی که در آن رشد اشتغال کند می‌شود،

بخشی از نیروی کار بالقوه از بازار کار خارج می‌شود و نسبت نیروی کار در بخش‌های با بهره‌وری پایین افزایش می‌یابد. در چنین محیطی، تثبیت مشکلات در ۱۴۰۵ به معنای رسوب الگوهای نامطلوب است: کارفرمایان از قراردادهای بلندمدت پرهیز می‌کنند، ترکیب شغلی به سمت جایگاه‌های کمتر تخصصی و کم‌درآمد حرکت می‌کند، و نیروی کار ماهر با ریسک بالاتر بیکاری دوره‌ای روبه‌رو می‌شود. در پشت این روند، محدودیت‌های سمت تقاضای کل (ناشی از کاهش درآمد انرژی، ریسک جنگ و احتیاط مصرف‌کنندگان) و سیاست پولی محتاط که از ترس بازگشت تورم، به حمایت فعال از بازار کار نزدیک نمی‌شود، هم‌زمان عمل می‌کنند.

چالش تازه و کمتر دیده‌شده، رابطه میان بازار کار و ساختار تأمین مالی است. شبکه بانکی در سال‌های اخیر، بخش قابل توجهی از منابع خود را به حوزه‌های کم‌ریسک‌تر یا دارای وثیقه قوی‌تر اختصاص داده است؛ در نتیجه، بنگاه‌های کوچک، کارآفرینان و کسب‌وکارهای نوپا در رقابت برای دریافت اعتبار بازنده‌اند.

این محدودیت اعتباری، خود را در دو سطح نشان می‌دهد: نخست، سخت‌تر شدن تأمین سرمایه در گردش برای واحدهای تولیدی کوچک، که به کاهش شیفت‌های کاری، تعویق استخدام و گاه تعطیلی خطوط تولید منجر می‌شود؛ دوم، نبود منابع کافی برای توسعه ظرفیت‌های جدید و جذب فارغ‌التحصیلان دانشگاهی. در سطح اقتصاد کلان، این یعنی پیوند ضعیف میان رشد بالقوه نیروی کار تحصیل‌کرده و رشد واقعی ظرفیت اشتغال؛ شکافی که در ۱۴۰۵ با تداوم همین الگوهای تخصیص منابع، احتمالاً عمیق‌تر خواهد شد.

از زاویه تقاضای مصرفی، سال ۱۴۰۴ تحت تاثیر ترکیب تورم، نااطمینانی جنگی و محدودیت رشد دستمزدها قرار داشت؛ عواملی که به تضعیف مصرف حقیقی خانوار انجامید. کاهش قدرت خرید و افزایش ترجیح احتیاطی برای پس‌انداز یا نگهداشت نقدینگی، به‌ویژه در طبقات متوسط و پایین، باعث شده تقاضا برای کالاهای بادوام و خدمات غیرضروری افت کند.

کاهش سرعت اجرای پروژه‌های عمرانی، کاهش بسته‌های حمایتی هدفمند برای بنگاه‌های کوچک و نبود برنامه‌های گسترده بازآموزی مهارت، فضای لازم برای تطبیق نیروی کار با نیازهای جدید تولید را فراهم نکرده است



این تغییر الگوی مصرف، به شکل مستقیم بر بازار کار خرده‌فروشی، خدمات شهری و بخش‌های وابسته به مصرف داخلی فشار وارد می‌کند؛ بنگاه‌ها برای حفظ حاشیه سود، یا ساعات کار را کاهش می‌دهند یا جذب نیرو را متوقف می‌کنند. در بخش غیررسمی، این فشار به افزایش ناهمخوانی میان تعداد نیروی کار جویای درآمد و ظرفیت واقعی بازار برای جذب آن در قالب شغل پایدار منجر می‌شود؛ وضعیتی که در ۱۴۰۵ با ادامه نااطمینانی و نبود تحریک جدی تقاضا، به‌جای تخفیف، تثبیت شده است.

در حوزه سیاست مالی، محدودیت‌های بودجه‌ای و نیاز به کنترل کسری، امکان مداخله ضدچرخه‌ای گسترده برای حمایت از اشتغال را تضعیف کرده است. دولت برای مدیریت کسری، یا به کاهش نرخ رشد واقعی هزینه‌های جاری و عمرانی روی آورده، یا به ابزارهایی مانند انتشار اوراق بدهی متوسل شده است؛ این انتخاب‌ها، اگرچه از منظر ثبات مالی قابل دفاع است، اما در کوتاه‌مدت، ظرفیت‌سازی جدید برای اشتغال را محدود می‌کند.

کاهش سرعت اجرای پروژه‌های عمرانی، کاهش بسته‌های حمایتی هدفمند برای بنگاه‌های کوچک و نبود برنامه‌های گسترده بازآموزی مهارت، فضای لازم برای تطبیق نیروی کار با نیازهای جدید تولید را فراهم نکرده است. نتیجه، ماندگاری ساختار نامطلوب تطابق مهارت و شغل، و تداوم بیکاری نسبی در میان فارغ‌التحصیلان رشته‌های با ظرفیت جذب پایین است.

چالش مهم دیگر، پیوند میان بازار کار و بخش خارجی اقتصاد است. افت درآمدهای انرژی و محدودیت دسترسی به بازارهای اصلی، تنها به معنای کاهش منابع ارزی نیست؛ این روند به کاهش انگیزه و امکان توسعه زنجیره‌های صادرات‌محور غیرانرژی نیز منجر می‌شود. صنایع متوسط و کوچک که امکان ورود به بازارهای منطقه‌ای را دارند، برای رقابت نیازمند ثبات ارزی، زیرساخت مالی تجارت و دسترسی به خدمات لجستیکی رقابتی‌اند؛ در نبود این شرایط، تمایل به سرمایه‌گذاری صادراتی و توسعه خطوط تولید جدید کاهش می‌یابد.

این محدودیت، فرصت‌های بالقوه برای ایجاد مشاغل صنعتی، مهارتی و خدمات پشتیبان صادرات را محدود می‌کند و ساختار اشتغال را بیشتر به سمت بخش‌های غیرقابل تجارت، با بهره‌وری پایین‌تر سوق می‌دهد. در ۱۴۰۵، اگر تغییری در محیط تجارت خارجی و سازوکار تشویق صادرات غیرنفتی رخ ندهد، این کانال مثبت بالقوه برای بازار کار همچنان مسدود خواهد ماند.

در نهایت، تثبیت و تشدید چالش‌های بازار کار از ۱۴۰۴ به ۱۴۰۵ را باید در قالب یک مسئله کلان دید: هم‌زمانی فشار تقاضا، انقباض نسبی سیاست پولی، محدودیت بودجه‌ای و ریسک‌های خارجی. در چنین چارچوبی، حتی اگر نرخ‌های رسمی بیکاری دستخوش نوسان‌های بزرگ نشوند، کیفیت اشتغال، پایداری درآمد و ظرفیت جذب نسل جدید نیروی کار به‌طور سیستماتیک تحت فشار است.

پاسخ به این وضعیت، صرفاً با تغییرات جزئی در سیاست اشتغال یا حمایت بخشی ممکن نیست؛ نیازمند بازطراحی هماهنگ سیاست پولی و مالی، بازنگری در سازوکار تخصیص اعتبار، فعال‌سازی ظرفیت‌های صادراتی غیرانرژی و برنامه‌های مهارت‌آموزی متصل به نیاز واقعی تولید است. در غیر این صورت، سال‌های پس از ۱۴۰۵ با بازاری روبه‌رو خواهند بود که نه‌تنها در جذب نیروی کار جدید ناکام است، بلکه بخش‌هایی از نیروی کار موجود را نیز به حاشیه کم‌بازده اقتصاد سوق می‌دهد.

توسعه
نگاهی عمیق به روند تحولات ایران

درس‌های بازسازی

چگونه کشورها پس از جنگ دوباره ساخته شدند؟

جنگ پایان یک دوره است، اما آغاز یک انتخاب تاریخی نیز هست: انتخاب میان بازگشت به وضعیت پیشین یا ساختن آینده‌ای متفاوت. تجربه ژاپن و ببرهای آسیا نشان می‌دهد بازسازی موفق تنها با سرمایه‌گذاری در ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه نیازمند نهادهای کارآمد، دولت توانمند، برنامه‌ریزی بلندمدت و اجماع اجتماعی بر سر مسیر توسعه است. در این پرونده، تجربه کشورهای موفق پس از جنگ بررسی می‌شود تا روشن شود ایران برای عبور از مرحله بازسازی و حرکت به سوی توسعه صنعتی و انتخاب اولویت‌های توسعه، چه درس‌هایی می‌تواند بیاموزد.



بازسازی، فرصتی برای نوسازی اقتصاد

نقشه راه توسعه صنعتی ایران در عصر تحولات جهانی

لیلا ابراهیمیان
دبیر بخش توسعه

چرا باید خواند:
چرا باید بخوانید؟ بازسازی پس از بحران، تنها با احیای زیرساخت‌ها محقق نمی‌شود. تجربه ایران و کشورهای موفق نشان می‌دهد که توسعه صنعتی آینده در گرو اصلاح حکمرانی، سرمایه انسانی، فناوری و پیوند با اقتصاد جهانی است.

نوشتن از ساختن و دوباره ساختن ایران، آسان نیست. هنوز آسمان بسیاری از شهرهای این سرزمین، از تهران و بندرعباس و بوشـــهر تا هرمزگان، غبارآلود و خونین اســـت و اندوه مادران میناب، تهران و جای‌جای ایران، تـــازه. در چنین روزهایی، میـــان رفتن و ماندن، میان ناامیدی و امید، میان تسلیم شدن و دوباره برخاستن، بارها با خود در گفت‌وگوییم: در دل این همه رنج، چه چیزی را باید دوباره ســـاخت؟ و اگر از ساختن دست بکشیم، چه بر آینده ایران خواهد گذشت؟ باید بار دیگر دست بر زانو بگذاریم و به امکان برخاستن بیندیشیم.

جنگ‌ها دیر یـــا زود پایان می‌یابنـــد، اما کیفیت تصمیم‌هایی که در نخســـتین سال‌های پس از بحران گرفته می‌شـــوند، می‌تواند مسیر توسعه یک کشور را برای چند دهه تعیین کند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد بازســـازی، صرفاً فرآیندی برای جبران خســـارت‌های فیزیکی نیســـت؛ بلکه لحظه‌ای سرنوشت‌ســـاز برای بازنگری در الگوی حکمرانی، اصلاح نهادهای اقتصادی و بازتعریف مسیر توسعه است. بسیاری از کشورهایی که امروز در زمره اقتصادهای صنعتی جهان قرار دارند، نقطه آغاز تحول خود را نه در دوران ثبات، بلکه در سال‌های پس از جنگ و بحران تجربه کرده‌اند. آلمـــان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، کره‌جنوبی پس از جنگ کره، ویتنام پس از دهه‌ها منازعه و در سال‌های اخیر اوکراین، هر یک به شیوه‌ای متفاوت کوشیده‌اند بازسازی را به فرصتی برای نوســـازی اقتصاد و افزایش توان رقابت‌پذیری تبدیل کنند. (World Bank, 2024؛ Amsden, 1989؛ Johnson, 1982)

ایران نیز در مقطعی مشابه قرار دارد. هرچند شرایط امروز کشور با تجربه‌های تاریخی دیگر کشورها یکسان نیست، اما از یک جهت شباهتی بنیادین وجود دارد: ضرورت اتخاذ تصمیم‌هایی که بتوانند میان نیازهای کوتاه‌مدت بازسازی و الزامات بلندمدت توسعه تعادل برقرار کنند. در چنین شرایطی، محدود کردن بازسازی به احیای زیرساخت‌ها یا جبران خسارت‌های اقتصادی، نه‌تنها کافی نیست، بلکه ممکن است فرصت اصلاحات ساختاری را نیز از میان ببرد.

تجربه بازســـازی ایران پس از جنگ تحمیلی نشـــان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در زیرســـاخت‌ها، افزایش ظرفیت تولید و اجرای پروژه‌های عمرانی، اگرچه برای خروج از شرایط بحرانی ضروری بودند، اما در غیاب اصلاحات عمیق نهادی، ثبات در سیاست‌گذاری و ارتقای بهره‌وری، نتوانستند همه ظرفیت‌های توسعه صنعتی کشور را بالفعل کنند. از همین رو، بازخوانی آن تجربه، نه برای داوری درباره گذشـــته، بلکه برای طراحی آینده اهمیت دارد.

از ســـوی دیگر، جهان نیز نسبت به سه دهه پیش دگرگون شده است. رقابت میان کشورها دیگر صرفاً بر سر حجم سرمایه، منابع طبیعی یا ظرفیت تولید نیست؛ بلکه بر سر کیفیت حکمرانی، توان فناوری، سرمایه انسانی، جایگاه در زنجیره‌های ارزش جهانی و سرعت انطباق با تحولاتی مانند هوش مصنوعی، گذار انرژی و دیجیتالی شدن اقتصاد است. در چنین فضایی، بازسازی اقتصادی بدون توجه به این تحولات، می‌تواند به بازتولید ساختارهای گذشته بینجامد؛ ســـاختارهایی که توان رقابت در اقتصاد جهانی آینده را نخواهند داشت. (UNIDO, 2024؛ OECD, 2023)

بر این اساس، پرسش اصلی این نیست که ایران چگونه خسارت‌های اقتصادی ناشی از جنگ را جبران کند، بلکه این اســـت که چگونه می‌توان بازسازی را به سکوی پرتابی برای توسعه صنعتی و افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد ایران تبدیل کرد؟ پاسخ به این پرسش مســـتلزم نگاهی هم‌زمان به تجربه تاریخی ایران، تجربه کشورهای موفق در بازسازی، و روندهای نوظهور اقتصاد جهانی است.

بازسازی پس از جنگ؛ تجربه ایران و درس‌هایی برای توسعه صنعتی

پایان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۷، ایران را با اقتصادی روبه‌رو کرد که بخش قابل‌توجهی از زیرســـاخت‌های آن آسیب دیده بود. بسیاری از شـــهرهای مرزی و مناطق صنعتی نیازمند بازسازی بودند، ظرفیت تولید در برخی صنایع کاهش یافته بود، منابع مالی کشور تحت فشار قرار داشـــت و دولت هم‌زمان باید به مطالبات گسترده اجتماعی، عمرانی و اقتصادی پاسخ می‌داد. در چنین شرایطی، طبیعی بود که بازسازی به نخستین اولویت سیاست‌گذاری تبدیل شود.

برنامه اول توســـعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگـــی (۱۳۶۸-۱۳۷۲) با همین هدف طراحی شد؛ احیای زیرساخت‌ها، بازگرداندن ظرفیت تولید، توسعه شبکه‌های حمل‌ونقل، سرمایه‌گذاری در انرژی و افزایش تولید صنعتی در دستور کار قرار گرفت. این سیاست‌ها در بسیاری از حوزه‌ها نتایج قابل‌توجهی به همراه داشت. بازسازی راه‌ها، بنادر، نیروگاه‌ها، صنایع بزرگ و تأسیسات زیربنایی، زمینه را برای بازگشت تدریجی اقتصاد به مسیر رشد فراهم کرد و بسیاری از مناطق آسیب‌دیده دوباره وارد چرخه تولید شدند (سازمان برنامه و بودجه، برنامه اول توسعه؛ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، گزارش‌های اقتصادی دهه ۱۳۷۰).

با این حال، تجربه ایران نشان داد که بازسازی فیزیکی، اگر با اصلاحات نهادی همراه نباشد، الزاماً به توســـعه پایدار منجر نمی‌شود. بخش مهمی از سیاست‌های آن دوره بر افزایـــش ظرفیت تولید و اجرای پروژه‌های عمرانی متمرکز بود، در حالی که موضوعاتی مانند کیفیت حکمرانی اقتصادی، ثبات مقررات، رقابت‌پذیری بنگاه‌ها، بهره‌وری، اصلاح نظام اداری و ارتقای محیط کســـب‌وکار کمتر مورد توجه قرار گرفت. در نتیجه، هرچند بســـیاری از زیرساخت‌ها بازسازی شدند، اما بخشـــی از موانع ساختاری رشد اقتصادی همچنان پابرجا ماند.

از منظر اقتصاد توسعه، تفاوت مهمی میان «بازسازی» و «توسعه» وجود دارد. بازسازی، ظرفیت‌های از دســـت‌رفته را احیا می‌کند؛ اما توسعه، ظرفیت‌های جدید خلق می‌کند. کشوری که صرفاً به بازسازی می‌اندیشد، می‌کوشد به وضعیت پیش از بحران بازگردد؛ در حالی که کشوری با نگاه توسعه‌ای، بحران را فرصتی برای اصلاح نهادها، ارتقای فناوری و افزایش بهره‌وری می‌داند. تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که موفقیت در دوره پس از بحران، بیش از آنکه به حجم سرمایه‌گذاری وابسته باشد، به کیفیت تصمیم‌های نهادی بستگی دارد. (Rodrik, 2007؛ North, 1990)

این تمایز، امروز برای ایران اهمیت بیشـــتری یافته است. اقتصاد کشور دیگر تنها با پیامدهـــای جنگ یا محدودیت منابع روبه‌رو نیســـت، بلکه با مجموعه‌ای از چالش‌های هم‌زمان مانند کاهش رشـــد بهره‌وری، ناترازی انرژی، فشارهای محیط‌زیستی، تحولات فناورانه، رقابت فزاینده جهانی و تغییر ساختار زنجیره‌های ارزش نیز مواجه است. بنابراین، بازسازی در شرایط کنونی نمی‌تواند صرفاً تکرار الگوی دهه ۱۳۷۰ باشد؛ زیرا مسائل پیش روی اقتصاد ایران نیز دیگر همان مسائل سه دهه پیش نیستند.

کشورهایی بوده‌اند که دهه‌ها پس از پایان جنگ همچنان در چرخه رکود، وابستگی و ناپایداری باقی مانده‌اند؛ در مقابل، کشورهایی نیز توانسته‌اند همان بحران را به نقطه آغاز یک جهش تاریخی تبدیل کنند. بنابراین، آنچه سرنوشت کشورها را از یکدیگر متمایز می‌کند، شدت ویرانی نیست، بلکه کیفیت حکمرانی در دوران بازسازی است.

از سوی دیگر، مرور تجربه سه دهه گذشته نشان می‌دهد که اتکای صرف به درآمدهای نفتی، گسترش سرمایه‌گذاری دولتی و حمایت‌های غیرهدفمند از صنایع، نتوانسته است زمینه شکل‌گیری صنعتی رقابت‌پذیر و نوآور را فراهم کند. در بسیاری از موارد، تمرکز بر افزایش ظرفیت تولید، جایگزین توجه به بهره‌وری، نوآوری و حضور در بازارهای جهانی شد. نتیجه آن بود که بخشی از صنایع کشور، باوجود برخورداری از حمایت‌های گسترده، نتوانستند جایگاه پایداری در زنجیره‌های ارزش بین‌المللی به دست آورند.

البته این تجربه را نباید صرفاً از منظر ناکامی‌ها تحلیل کرد. بازسازی پس از جنگ، دستاوردهای مهمی نیز داشت؛ از توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی گرفته تا گسترش آموزش عالی، افزایش ظرفیت صنعتی و ایجاد پایه‌های اولیه برخی صنایع راهبردی. این دستاوردها سرمایه‌ای ارزشمند برای امروز ایران هستند. اما پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان بر این دستاوردها تکیه کرد و در عین حال از تکرار کاستی‌های گذشته پرهیز نمود؟

پاسخ به این پرسش، مستلزم تغییر زاویه نگاه به مفهوم بازسازی است. اگر در دهه نخست پس از جنگ، اولویت اصلی احیای ظرفیت‌های از دست‌رفته بود، امروز اولویت باید افزایش کیفیت حکمرانی، ارتقای بهره‌وری، توسعه فناوری، تقویت سرمایه انسانی و افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد باشد. به بیان دیگر، بازسازی آینده ایران باید نه با معیار تعداد پروژه‌های عمرانی، بلکه با شاخص‌هایی مانند رشد بهره‌وری، نوآوری، ثبات سیاست‌گذاری، توسعه صادرات صنعتی و بهبود جایگاه کشور در اقتصاد جهانی سنجیده شود.

از همین نقطه است که تجربه جهانی اهمیت پیدا می‌کند. برخی کشورها توانستند پس از جنگ و بحران، اقتصاد خود را تنها بازسازی کنند؛ اما گروهی دیگر، بازسازی را به سکوی پرتابی برای توسعه صنعتی تبدیل کردند. شناخت تفاوت این دو مسیر، می‌تواند راهنمای ارزشمندی برای سیاست‌گذاری در ایران باشد.

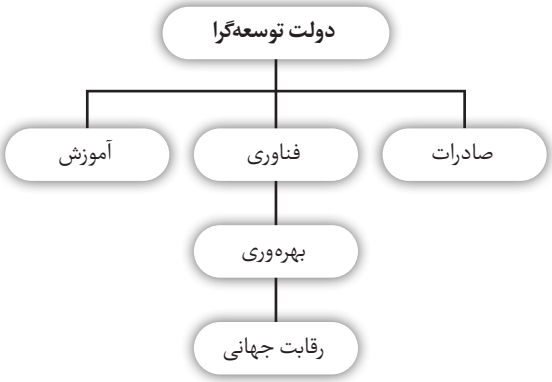

از ویرانی تا رقابت‌پذیری؛ چرا برخی کشورها پس از جنگ صنعتی شدند؟

اگر تاریخ توسعه اقتصادی را مرور کنیم، درمی‌یابیم که جنگ و بحران، به‌تنهایی نه عامل توسعه هستند و نه مانع آن. کشورهایی بوده‌اند که دهه‌ها پس از پایان جنگ همچنان در چرخه رکود، وابستگی و ناپایداری باقی مانده‌اند؛ در مقابل، کشورهایی نیز توانسته‌اند همان بحران را به نقطه آغاز یک جهش تاریخی تبدیل کنند. بنابراین، آنچه سرنوشت کشورها را از یکدیگر متمایز می‌کند، شدت ویرانی نیست، بلکه کیفیت حکمرانی در دوران بازسازی است (North, 1990) .

آلمان- بازسازی از مسیر اصلاح نهادها در روایت عمومی، موفقیت آلمان پس از جنگ جهانی دوم اغلب به «طرح مارشال» نسبت داده می‌شود. بی‌تردید کمک‌های مالی آمریکا در تثبیت اقتصاد این کشور نقش داشت، اما پژوهش‌های اقتصادی نشان می‌دهد که این کمک‌ها به‌تنهایی نمی‌توانستند «معجزه اقتصادی آلمان» را رقم بزنند. آنچه آلمان را از بسیاری کشورهای دریافت‌کننده کمک‌های مشابه متمایز کرد، اصلاحات نهادی بود؛ اصلاح نظام پولی، استقرار اقتصاد اجتماعی بازار، تقویت رقابت، استقلال نسبی نهادهای اقتصادی و ایجاد ثبات در سیاست‌گذاری، فضایی را فراهم کرد که سرمایه‌گذاری خصوصی، نوآوری و تولید صنعتی بتوانند رشد کنند. (Eichengreen, 2007)؛ Abelshauser, 2004)

درس آلمان برای ایران روشن است: سرمایه زمانی به تولید تبدیل می‌شود که قواعد بازی اقتصاد شفاف، پایدار و قابل پیش‌بینی باشند.

جدول ۱- تجربه آلمان پس از جنگ جهانی دوم

شاخص	آلمان غربی	درس برای ایران
اولویت اول	اصلاح پولی و ثبات اقتصادی	بدون ثبات اقتصاد کلان، سرمایه‌گذاری شکل نمی‌گیرد.
نقش دولت	تنظیم‌گر و تسهیل‌گر	دولت باید قواعد بازی را اصلاح کند، نه جایگزین بازار شود.
سیاست صنعتی	حمایت از صنایع رقابت‌پذیر	حمایت باید مبتنی بر بهره‌وری و رقابت باشد.
سرمایه خارجی	استفاده هدفمند از طرح مارشال	سرمایه زمانی مؤثر است که نهادهای کارآمد وجود داشته باشند.
نتیجه	«معجزه اقتصادی آلمان» و تبدیل شدن به قدرت صنعتی اروپا	اصلاح نهادی، مهم‌تر از حجم سرمایه است.

منابع: Abelshauser (2004)، Eichengreen (2007)، OECD

ژاپن- دولت توسعه‌گرا و انتخاب صنایع آینده ژاپن پس از جنگ جهانی دوم با اقتصادی ویران و منابع طبیعی محدود روبه‌رو بود، اما راهبرد متفاوتی را برگزید. دولت به جای توزیع گسترده حمایت‌های غیرهدفمند، منابع محدود خود را بر توسعه صنایعی متمرکز کرد که می‌توانستند در آینده مزیت رقابتی ایجاد کنند. وزارت تجارت و صنعت بین‌الملل (MITI) با هدایت سرمایه‌گذاری، حمایت از انتقال فناوری و ایجاد پیوند میان دانشگاه، صنعت و دولت، زمینه ظهور شرکت‌هایی را فراهم کرد که بعدها به بازیگران اصلی اقتصاد جهانی تبدیل شدند (Johnson, 1982).

نکته مهم آن است که حمایت دولت در ژاپن دائمی نبود؛ بنگاه‌ها تنها زمانی از حمایت برخوردار می‌شدند که توان رقابت، افزایش بهره‌وری و حضور در بازارهای جهانی را نشان می‌دادند. این تجربه نشان می‌دهد که سیاست صنعتی موفق، به معنای حمایت بی‌قیدوشرط از تولید نیست؛ بلکه به معنای حمایت هوشمند، هدفمند و زمان‌مند از نوآوری است.

کره جنوبی- صادرات به‌جای بازار محدود داخلی کره جنوبی در پایان جنگ کره یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. درآمد سرانه این کشور در دهه ۱۹۵۰ با بسیاری از کشورهای در حال توسعه تفاوت چندانی نداشت، اما طی کمتر از چهار دهه، به یکی از قدرت‌های صنعتی آسیا تبدیل شد. این تحول نتیجه ترکیب سه سیاست کلیدی بود: سرمایه‌گذاری گسترده در آموزش، توسعه صادرات و ارتقای فناوری.

دولت کره از بنگاه‌های بزرگ صنعتی حمایت کرد، اما این حمایت مشروط به عملکرد بود. شرکت‌هایی که نمی‌توانستند صادرات خود را افزایش دهند یا فناوری خود را ارتقا بخشند، حمایت دولت را از دست می‌دادند. همین نظام انگیزشی، بنگاه‌ها را به رقابت، یادگیری و نوآوری سوق داد و زمینه شکل‌گیری برندهای جهانی مانند سامسونگ، هیوندای و ال‌جی را فراهم کرد (World Bank) ؛ Amsden, 1989

تجربه کره نشان می‌دهد که بازار داخلی، هر اندازه هم بزرگ باشد، برای صنعتی شدن کافی نیست؛ توسعه صنعتی پایدار، نیازمند حضور در بازارهای جهانی است.

جدول ۲- مقایسه تجربه کره جنوبی و ایران		
شاخص	کره جنوبی	ایران
درآمد سرانه در آغاز توسعه	حدود ۱۵۸ دلار (۱۹۶۰)	بالاتر از کره
راهبرد اصلی	صادرات صنعتی	بازار داخلی و نفت
حمایت از صنعت	مشروط به عملکرد	عمدتاً غیرمشروط
هزینه تحقیق و توسعه	بیش از ۴.۵٪ GDP امروز	کمتر از ۱٪ GDP
نتیجه	برندهای جهانی	صنایع با رقابت محدود

منبع: World Bank OECD, UNESCO Institute for Statistics

ویتنام- اصلاحات نهادی پیش از جهش تولید ویتنام پس از سال‌ها جنگ، با اقتصادی دولتی، تورم بالا و فقر گسترده روبه‌رو بود. نقطه عطف این کشور، اصلاحات «دوی موی» در سال ۱۹۸۶ بود؛ اصلاحاتی که بر آزادسازی تدریجی اقتصاد، بهبود محیط کسب‌وکار، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه صادرات استوار بود.

ویتنام تلاش نکرد صرفاً کارخانه‌های ویران‌شده را بازسازی کند؛ بلکه ساختار اقتصاد خود را بازآرایی کرد. ایجاد مناطق صنعتی، پیوستن به زنجیره‌های ارزش جهانی، اصلاح قوانین سرمایه‌گذاری و تمرکز بر صنایع صادرات‌محور، این کشور را به یکی از موفق‌ترین اقتصادهای صنعتی جنوب شرق آسیا تبدیل کرد.(UNDP) ؛ World Bank, 2022

جدول ۳- تجربه ویتنام		
شاخص	ویتنام	درس برای ایران
نقطه آغاز	اقتصاد جنگ‌زده و دولتی	بحران می‌تواند آغاز اصلاحات باشد.
اصلاح کلیدی	برنامه «دوی موی» (Đổi Mới)	اصلاحات تدریجی اما مستمر، اثربخش‌تر از تغییرات مقطعی است.
راهبرد صنعتی	صادرات و جذب سرمایه خارجی	تولید باید به بازارهای جهانی متصل شود.
فناوری	حضور شرکت‌های بین‌المللی و انتقال دانش	تعامل بین‌المللی می‌تواند انتقال فناوری را تسریع کند.
نتیجه	تبدیل شدن به یکی از قطب‌های تولید الکترونیک و صادرات در آسیا	محیط کسب‌وکار رقابتی، پیش‌نیاز توسعه صنعتی است.

منابع: World Bank (2022) UNDP, OECD,

لهستان- ادغام در اقتصاد جهانی پس از فروپاشی نظام کمونیستی، لهستان با اقتصادی ناکارآمد و صنایع غیررقابتی روبه‌رو بود. بازسازی اقتصادی این کشور صرفاً به خصوصی‌سازی محدود نشد؛ بلکه همزمان اصلاحات حقوقی، توسعه بازار سرمایه، نوسازی نظام بانکی و همگرایی با اقتصاد اروپا نیز دنبال شد. عضویت در زنجیره‌های تولید اتحادیه اروپا و جذب سرمایه‌گذاری خارجی، به انتقال فناوری و افزایش بهره‌وری صنایع لهستان کمک کرد. (European Commission) ؛ OECD

این تجربه نشان می‌دهد که رقابت‌پذیری صنعتی، بدون تعامل سازنده با اقتصاد جهانی، به‌سختی قابل دستیابی است.

اوکراین- بازسازی برای آینده، نه بازگشت به گذشته جدیدترین تجربه جهانی در حوزه بازسازی، اوکراین است. اگرچه این کشور همچنان درگیر پیامدهای جنگ است، اما اسناد راهبردی دولت اوکراین، بانک جهانی، اتحادیه اروپا و سازمان‌های بین‌المللی بر یک اصل مشترک تأکید دارند: بازسازی نباید اقتصاد پیش از جنگ را بازتولید کند، بلکه باید اقتصادی دیجیتال‌تر، سبزتر، تاب‌آورتر و نوآورتر بسازد.(European) ؛ World Bank, 2024 Commission, 2024

به همین دلیل، در برنامه‌های بازسازی اوکراین، سرمایه‌گذاری در دولت دیجیتال، امنیت سایبری، انرژی‌های تجدیدپذیر، تولید دانش‌بنیان و زیرساخت‌های هوشمند، هم‌وزن پروژه‌های عمرانی دیده می‌شود. این رویکرد، نشان‌دهنده تغییری بنیادین در مفهوم بازسازی است؛ بازسازی دیگر تنها به معنای «ساختن دوباره» نیست، بلکه به معنای «ساختن بهتر» است.

پنج درس مشترک تجربه جهانی مرور این تجربه‌ها نشان می‌دهد که مسیرهای بازسازی، با وجود تفاوت‌های تاریخی و سیاسی، در چند اصل اساسی به یکدیگر می‌رسند

نخست، اصلاح نهادها مقدم بر سرمایه‌گذاری است. بدون ثبات قوانین، حکمرانی کارآمد و اعتماد سرمایه‌گذاران، منابع مالی به توسعه پایدار تبدیل نمی‌شوند.

دوم، سیاست صنعتی باید آینده‌نگر باشد. حمایت از صنایع، زمانی اثربخش است که به افزایش بهره‌وری، انتقال فناوری و رقابت‌پذیری بینجامد، نه به تداوم وابستگی.

سوم، سرمایه انسانی مهم‌ترین دارایی توسعه است. آموزش، مهارت، پژوهش و نوآوری، پایه‌های اصلی اقتصادهای صنعتی امروز را تشکیل می‌دهند.

چهارم، پیوند با اقتصاد جهانی یک انتخاب لوکس نیست، بلکه بخشی از راهبرد توسعه است. تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که رشد صنعتی پایدار، بدون حضور در زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای و جهانی دشوار خواهد بود.

و سرانجام، بازسازی موفق، بازگشت به گذشته نیست؛ ساختن آینده است. کشورهایی که تنها به جبران خسارت‌ها اندیشیدند، اقتصاد خود را احیا کردند؛ اما کشورهایی که بحران را فرصتی برای اصلاحات نهادی، نوسازی فناوری و ارتقای بهره‌وری دانستند، توانستند مسیر توسعه خود را دگرگون کنند.

این همان نقطه‌ای است که تجربه جهانی با مسئله امروز ایران تلاقی پیدا می‌کند. پرسش اصلی دیگر این نیست که «چه باید بازسازی شود؟» بلکه این است که «ایران برای رقابت در اقتصاد آینده، چه نوع اقتصادی باید بسازد؟» پاسخ به این پرسش، ما را از مرور گذشته به تحلیل روندهای آینده اقتصاد جهانی هدایت می‌کند.

ایران برای کدام آینده بازسازی شود؟

اگر بازسازی در دهه ۱۳۷۰ عمدتاً به معنای احیای زیرساخت‌های آسیب‌دیده بود، امروز مفهوم بازسازی دگرگون شده است. اقتصاد جهانی در میانه تحولی قرار دارد که بسیاری از صاحب‌نظران آن را هم‌سنگ انقلاب‌های صنعتی پیشین می‌دانند. این تحول تنها به ظهور فناوری‌های جدید محدود نیست؛ بلکه قواعد رقابت، امنیت اقتصادی، جایگاه دولت، نقش سرمایه انسانی و حتی مفهوم مزیت رقابتی را نیز دگرگون کرده است.

در چنین شرایطی، مهم‌ترین خطر برای کشورهایی که در آستانه بازسازی قرار دارند، آن نیست که منابع مالی کافی در اختیار نداشته باشند؛ بلکه آن است که اقتصاد آینده را با منطق گذشته بازسازی کنند. کارخانه‌ای که امروز بدون فناوری‌های هوشمند ساخته شود، شبکه برقی که فاقد قابلیت مدیریت دیجیتال باشد یا صنعتی که به زنجیره‌های ارزش جهانی متصل نباشد، ممکن است پیش از رسیدن به بلوغ اقتصادی، از رقابت جهانی عقب بماند.

به همین دلیل، بازسازی در دهه پیش رو دیگر صرفاً پروژه‌ای عمرانی نیست؛ بلکه پروژه‌ای فناورانه، نهادی و راهبردی است.

هوش مصنوعی- فناوری‌ای که قواعد رقابت را تغییر می‌دهد در طول دو قرن گذشته، هر انقلاب صنعتی با یک فناوری پیشران شناخته شده است؛ موتور بخار، برق، رایانه و اینترنت. اکنون بسیاری از پژوهشگران، هوش مصنوعی را فناوری پیشران انقلاب صنعتی جدید می‌دانند. (OECD, 2024) ؛ Brynjolfsson & McAfee, 2014)

اهمیت هوش مصنوعی تنها در خودکارسازی فرایندها نیست؛ این فناوری شیوه تصمیم‌گیری، طراحی محصول، مدیریت زنجیره تأمین، نگهداری تجهیزات، مصرف انرژی و حتی مدل‌های کسب‌وکار را متحول کرده است. صنایع پیشرو جهان، از خودروسازی و فولاد تا کشاورزی و خدمات مالی، به سرعت در حال ادغام هوش مصنوعی با فرایندهای تولید هستند.

اقتصاد جهانی وارد مرحله‌ای تازه شده است؛ مرحله‌ای که در آن، مزیت رقابتی کشورها نه صرفاً بر پایه منابع طبیعی، بلکه بر مبنای دانش، فناوری، کیفیت حکمرانی، سرمایه انسانی و توان سازگاری با تغییرات شکل می‌گیرد. بنابراین، اگر ایران قصد دارد بازسازی را به سکوی پرتابی برای توسعه صنعتی تبدیل کند، باید از هم‌اکنون سیاست‌های خود را با الزامات این جهان جدید هماهنگ سازد.

برای ایران، پرسش اصلی این نیست که آیا باید از هوش مصنوعی استفاده کرد یا خیر؛ بلکه این است که آیا کشور می‌خواهد تولیدکننده فناوری باشد یا صرفاً مصرف‌کننده آن؟ پاسخ به این پرسش، بر آینده رقابت‌پذیری اقتصاد ایران اثر تعیین‌کننده خواهد داشت.

انرژی- مزیت سنتی ایران در حال بازتعریف است؛ برای دهه‌ها، منابع عظیم نفت و گاز مهم‌ترین مزیت نسبی اقتصاد ایران محسوب می‌شدند. اما جهان در حال تجربه «گذار انرژی» است؛ گذاری که همزمان با توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر، افزایش بهره‌وری، کاهش شدت مصرف انرژی و کاهش انتشار کربن پیش می‌رود. (IEA, 2024)

این تحول به معنای پایان نقش نفت و گاز نیست، بلکه به معنای تغییر قواعد استفاده از آنهاست. کشورهایی که بتوانند انرژی را با بهره‌وری بیشتر، فناوری پیشرفته‌تر و ارزش افزوده بالاتر به کار گیرند، مزیت رقابتی خود را حفظ خواهند کرد.

برای ایران، این موضوع تنها یک مسئله زیست‌محیطی نیست. ناترازی برق، محدودیت تأمین گاز در فصل سرد، شدت بالای مصرف انرژی و فرسودگی بخشی از زیرساخت‌ها، نشان می‌دهد که امنیت انرژی در آینده بیش از آنکه به حجم ذخایر وابسته باشد، به کیفیت حکمرانی انرژی وابسته خواهد بود.

زنجیره‌های ارزش جهانی- پایان عصر خودکفایی مطلق همه‌گیری کووید-۱۹، تنش‌های ژئوپلیتیکی و رقابت فناوری میان قدرت‌های بزرگ، ساختار زنجیره‌های تأمین جهانی را دگرگون کرده است. شرکت‌ها در حال متنوع‌سازی محل تولید، نزدیک‌تر کردن زنجیره‌های تأمین و افزایش تاب‌آوری هستند. (World Bank, 2023)

این تحولات برای ایران دو پیام دارد. نخست آنکه توسعه صنعتی بدون تعامل با اقتصاد جهانی دشوارتر از گذشته خواهد بود. دوم آنکه فرصت‌هایی برای تبدیل شدن به حلقه‌ای از زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای ایجاد شده است؛ مشروط بر آنکه محیط کسب‌وکار، زیرساخت‌های لجستیکی و روابط اقتصادی کشور امکان بهره‌گیری از این فرصت را فراهم کنند.

سرمایه انسانی- مزیتی که جایگزینی ندارد تجربه اقتصادهای موفق نشان می‌دهد که مهم‌ترین سرمایه کشورها نه منابع طبیعی، بلکه نیروی انسانی آموزش‌دیده، خلاق و نوآور است. در عصر اقتصاد دانش‌بنیان، رقابت بر سر جذب استعدادها، توسعه مهارت‌های جدید و حفظ نخبگان، به یکی از مهم‌ترین میدان‌های رقابت میان کشورها تبدیل شده است. (World Bank, 2019)

برای ایران، این روند اهمیت دوچندان دارد. جمعیت جوان و ظرفیت علمی کشور، در صورت پیوند مؤثر میان دانشگاه، صنعت و نظام نوآوری، می‌تواند به یکی از مهم‌ترین مزیت‌های توسعه صنعتی تبدیل شود. در مقابل، تداوم شکاف میان آموزش، پژوهش و بازار کار، این ظرفیت را تضعیف خواهد کرد.

تاب‌آوری- شاخص جدید قدرت اقتصادی در دهه‌های گذشته، موفقیت اقتصادی بیشتر با نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سنجیده می‌شد. اما بحران‌های اخیر نشان داده‌اند که اقتصادهای موفق، علاوه بر رشد، باید توان مقاومت در برابر شوک‌ها را نیز داشته باشند. همه‌گیری کرونا، جنگ اوکراین، بحران انرژی اروپا و اختلال در زنجیره‌های تأمین، مفهوم «تاب‌آوری اقتصادی» را به یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سیاست‌گذاری تبدیل کرده‌اند (OECD, 2023).

تاب‌آوری، به معنای انزوا یا خودکفایی کامل نیست؛ بلکه به معنای توان اقتصاد برای ادامه فعالیت در شرایط بحران، تنوع‌بخشی به منابع، انعطاف‌پذیری در سیاست‌گذاری و قابلیت بازیابی سریع پس از شوک‌هاست.

حکمرانی- مزیت رقابتی قرن بیست‌ویکم شاید مهم‌ترین درس تجربه جهانی آن باشد که رقابت کشورها بیش از هر زمان دیگری بر سر کیفیت حکمرانی است. کشورهایی که قوانین پایدارتر، نهادهای کارآمدتر، نظام اداری شفاف‌تر و سیاست‌گذاری قابل پیش‌بینی‌تری دارند، نه‌تنها سرمایه بیشتری جذب می‌کنند، بلکه توان بالاتری در توسعه فناوری، ارتقای بهره‌وری و گسترش صادرات نیز دارند. (Acemoglu & Robinson, 2012؛World Governance Indicators)

بازسازی اقتصادی آینده ایران، پیش از آنکه به سرمایه مالی نیاز داشته باشد، به سرمایه نهادی نیاز دارد؛ سرمایه‌ای که در قالب اعتماد، ثبات، شفافیت و کیفیت سیاست‌گذاری متجلی می‌شود.

مرور این روندها نشان می‌دهد که اقتصاد جهانی وارد مرحله‌ای تازه شده است؛ مرحله‌ای که در آن، مزیت رقابتی کشورها نه صرفاً بر پایه منابع طبیعی، بلکه بر مبنای دانش، فناوری، کیفیت حکمرانی، سرمایه انسانی و توان سازگاری با تغییرات شکل می‌گیرد. بنابراین، اگر ایران قصد دارد بازسازی را به سکوی پرتابی برای توسعه صنعتی تبدیل کند، باید از هم‌اکنون سیاست‌های خود را با الزامات این جهان جدید هماهنگ سازد.

در چنین چارچوبی، پرسش اصلی دیگر این نیست که چه پروژه‌هایی باید اجرا شوند، بلکه این است که کدام اولویت‌های راهبردی می‌توانند اقتصاد ایران را در دهه‌های آینده رقابت‌پذیرتر، تاب‌آورتر و نوآورتر کنند؟ پاسخ به این پرسش، مبنای تدوین نقشه راه توسعه صنعتی ایران خواهد بود.

نقشه راه توسعه صنعتی ایران

بررسی تجربه کشورهای موفق در بازسازی و تحلیل روندهای نوظهور اقتصاد جهانی، همگی بر یک واقعیت تأکید دارند: بازسازی اقتصادی، پیش از آنکه پروژه‌ای عمرانی باشد، پروژه‌ای نهادی، فناورانه و توسعه‌ای است. بنابراین، اگر هدف تنها جبران خسارت‌های ناشی از بحران باشد، اقتصاد ایران ممکن است به وضعیت پیش از بحران بازگردد؛ اما اگر هدف، ارتقای جایگاه کشور در اقتصاد جهانی باشد، بازسازی باید به سکوی اصلاحات ساختاری و توسعه صنعتی تبدیل شود.

در این چارچوب، ده اولویت راهبردی زیر می‌تواند مبنای سیاست‌گذاری برای دهه آینده قرار گیرد.

۱ اصلاح حکمرانی اقتصادی و ایجاد ثبات در سیاست‌گذاری: هیچ سرمایه‌گذاری، داخلی یا خارجی، در محیطی که قوانین و مقررات آن به‌طور مداوم تغییر می‌کند، افق بلندمدت ترسیم نخواهد کرد. تجربه آلمان، کره جنوبی و ویتنام نشان می‌دهد که ثبات نهادی، پیش‌شرط سرمایه‌گذاری مولد است. (North, 1990؛ World Bank, 2024)

از این رو، اصلاح نظام تصمیم‌گیری اقتصادی، کاهش صدور بخشنامه‌های متناقض، ارتقای شفافیت، تقویت پاسخ‌گویی و پیش‌بینی‌پذیر کردن سیاست‌ها، باید نخستین گام بازسازی باشد.

۲ تدوین سیاست صنعتی آینده‌نگر: سیاست صنعتی نباید به حمایت گسترده و دائمی از همه صنایع تقلیل یابد. دولت باید بر حوزه‌هایی تمرکز کند که ظرفیت ایجاد ارزش افزوده، انتقال فناوری، توسعه صادرات و ارتقای بهره‌وری را دارند. فناوری‌های دیجیتال، صنایع پیشرفته، تجهیزات پزشکی، اقتصاد زیستی، صنایع خلاق، مواد پیشرفته و فناوری‌های مرتبط با انرژی، از جمله حوزه‌هایی هستند که می‌توانند مزیت‌های آینده ایران را شکل دهند. (UNIDO, 2024)

۳ سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی: هیچ کشوری بدون نیروی انسانی توانمند، صنعتی نشده است. اصلاح نظام آموزشی، توسعه آموزش‌های فنی و حرفه‌ای، ارتقای مهارت‌های دیجیتال، تقویت دانشگاه‌های پژوهش‌محور و ایجاد پیوند مؤثر میان دانشگاه، صنعت و شرکت‌های دانش‌بنیان، باید در مرکز راهبرد توسعه صنعتی قرار گیرد. در اقتصاد دانش‌بنیان، مهم‌ترین نسانی آنهاست. (WorldDevelopmentReport,2019)

۴ هوش مصنوعی و تحول دیجیتال: از مصرف‌کننده فناوری تا تولیدکننده فناوری هوش مصنوعی دیگر یک فناوری جانبی نیست؛ بلکه به زیرساخت رقابت اقتصادی تبدیل شده است. از مدیریت شبکه‌های انرژی و حمل‌ونقل تا طراحی محصولات صنعتی و خدمات مالی، این فناوری در حال تغییر الگوی تولید است. ایران

باید راهبردی ملی برای توسعه هوش مصنوعی تدوین کند که شامل زیرساخت داده، توان پردازشی، تربیت نیروی متخصص، حمایت از شرکت‌های فناور و توسعه کاربردهای صنعتی باشد. (OECD, 2024)

۵ اصلاح نظام انرژی و ارتقای بهره‌وری: در جهانی که به سمت کاهش انتشار کربن و افزایش بهره‌وری انرژی حرکت می‌کند، اتکای صرف به مزیت منابع هیدروکربنی کافی نیست. اصلاح قیمت‌گذاری، کاهش شدت مصرف انرژی، نوسازی شبکه برق، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر و بهینه‌سازی مصرف در صنعت، از الزامات توسعه صنعتی آینده ایران است. (IEA, 2024)

۶ پیوند فعال با زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای و جهانی: هیچ اقتصاد صنعتی موفقی در انزوا شکل نگرفته است. توسعه صادرات، تسهیل تجارت، ارتقای استانداردهای تولید، بهبود زیرساخت‌های لجستیکی و استفاده از ظرفیت کریدورهای منطقه‌ای، می‌تواند جایگاه ایران را در زنجیره‌های ارزش جهانی تقویت کند. (OECD, 2023)

۷ توسعه نظام ملی نوآوری: توسعه صنعتی پایدار بدون نوآوری امکان‌پذیر نیست. حمایت از پژوهش‌های کاربردی، تقویت همکاری میان دانشگاه، صنعت و دولت، توسعه سرمایه‌گذاری خطرپذیر و تسهیل تجاری‌سازی فناوری، باید به یکی از محورهای اصلی سیاست صنعتی تبدیل شود.

۸ تقویت تاب‌آوری اقتصادی: اقتصاد آینده، اقتصادی است که بتواند در برابر شوک‌های سیاسی، اقلیمی، فناورانه و ژئوپلیتیکی مقاومت کند. تنوع‌بخشی به صادرات، مدیریت ریسک، امنیت سایبری، ذخایر راهبردی، زیرساخت‌های هوشمند و انعطاف‌پذیری نهادی، اجزای اصلی تاب‌آوری اقتصادی هستند. (OECD, 2023)

۹ اصلاح نظام مالی و تأمین مالی تولید: بدون نظام مالی کارآمد، توسعه صنعتی امکان‌پذیر نیست. اصلاح نظام بانکی، توسعه بازار سرمایه، گسترش ابزارهای تأمین مالی پروژه، حمایت از سرمایه‌گذاری خطرپذیر و هدایت منابع به سمت فعالیت‌های مولد، باید در اولویت قرار گیرد. تجربه کشورهای صنعتی نشان می‌دهد که کیفیت نظام مالی، یکی از عوامل تعیین‌کننده موفقیت سیاست صنعتی است.

۱۰ استقرار حکمرانی آینده‌نگر: شاید مهم‌ترین تفاوت کشورهای موفق با سایر کشورها، توانایی آنها در تصمیم‌گیری برای آینده باشد، نه واکنش به بحران‌های روزمره. ایران نیازمند نهادهایی است که روندهای جهانی را رصد کنند، سناریوهای آینده را تحلیل کنند و سیاست‌های عمومی را بر مبنای آینده‌پژوهی، شواهد و ارزیابی مستمر طراحی کنند. توسعه صنعتی قرن بیست‌ویکم، بدون حکمرانی آینده‌نگر ممکن نخواهد بود.

این ده اولویت، مجموعه‌ای از پروژه‌های مستقل نیستند؛ بلکه اجزای یک راهبرد واحد هستند. اصلاح حکمرانی، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، توسعه فناوری، ارتقای بهره‌وری انرژی، نوآوری و تعامل سازنده با اقتصاد جهانی، زمانی بیشترین اثر را خواهند داشت که در قالب یک برنامه منسجم و هماهنگ اجرا شوند. تجربه جهانی نشان می‌دهد که توسعه صنعتی، حاصل انباشت تصمیم‌های درست و پایدار است، نه نتیجه اجرای پروژه‌های پراکنده و کوتاه‌مدت.

بازسازی؛ فرصتی برای بازآفرینی ایران

بازسازی در نگاه نخست، پاسخی به خسارت‌های ناشی از جنگ و بحران است؛ اما در نگاه توسعه‌ای، بازسازی نقطه آغاز انتخابی بزرگ‌تر است: آیا یک کشور می‌خواهد گذشته را بازتولید کند یا آینده را بسازد؟ پاسخ به این پرسش، مسیر توسعه چند دهه بعد را تعیین می‌کند.

مرور تجربه ایران پس از جنگ تحمیلی و مطالعه تجربه کشورهایی مانند آلمان، ژاپن، کره‌جنوبی، ویتنام و لهستان نشان می‌دهد که موفقیت در دوره پس از بحران، بیش از آنکه به حجم منابع مالی وابسته باشد، به کیفیت حکمرانی، توانایی اصلاح نهادها و ظرفیت طراحی سیاست‌های آینده‌نگر بستگی دارد. کشورهایی که بازسازی را به احیای زیرساخت‌های آسیب‌دیده محدود کردند، اگرچه بخشی از ظرفیت‌های اقتصادی خود را بازیافتند، اما کمتر توانستند جایگاه خود را در اقتصاد جهانی ارتقا دهند. در مقابل، کشورهایی که بحران را فرصتی برای اصلاحات نهادی، سرمایه‌گذاری در فناوری، توسعه سرمایه انسانی و افزایش بهره‌وری دانستند، مسیر متفاوتی را پیمودند و به اقتصادهایی رقابت‌پذیر و نوآور تبدیل شدند. (World Bank, 2024؛ Acemoglu & Robinson, 2012؛ North, 1990)

ایران امروز در شرایطی متفاوت از دهه ۱۳۷۰ قرار دارد. اقتصاد جهانی وارد مرحله‌ای تازه شده که در آن، هوش مصنوعی، تحول دیجیتال، گذار انرژی، تغییر آرایش زنجیره‌های ارزش، امنیت سایبری، تاب‌آوری اقتصادی و رقابت بر سر فناوری‌های پیشرفته، قواعد توسعه صنعتی را دگرگون کرده‌اند. در چنین جهانی، بازسازی صرف زیرساخت‌های فیزیکی، هرچند ضروری، برای تضمین آینده اقتصادی کشور کافی نخواهد بود. بازسازی زمانی به توسعه پایدار منجر می‌شود که با اصلاح حکمرانی، ارتقای بهره‌وری، توسعه نوآوری و تقویت سرمایه انسانی همراه شود.

از این منظر، مهم‌ترین سرمایه ایران نه صرفاً ذخایر انرژی، موقعیت ژئوپلیتیکی یا ظرفیت‌های صنعتی موجود، بلکه توانایی آن در اصلاح نهادها و ایجاد اعتماد است. اعتماد فعالان اقتصادی به ثبات سیاست‌ها، اعتماد سرمایه‌گذاران به امنیت حقوق مالکیت، اعتماد جامعه به کارآمدی نهادهای عمومی و اعتماد نسل جوان به امکان ساختن آینده در کشور، سرمایه‌هایی هستند که هیچ برنامه بازسازی بدون آنها به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

در عین حال، توسعه صنعتی آینده ایران نباید بر مبنای مزیت‌های دیروز طراحی شود. مزیت رقابتی کشورها در قرن بیست‌ویکم، بیش از آنکه به وفور منابع طبیعی وابسته باشد، به توان تولید دانش، سرعت نوآوری، کیفیت سرمایه انسانی، بهره‌وری، انعطاف‌پذیری نهادی و حضور مؤثر در زنجیره‌های ارزش جهانی بستگی دارد. این تحول، ضرورت بازنگری در سیاست صنعتی، نظام آموزشی، نظام تأمین مالی، سیاست انرژی و ساختار حکمرانی اقتصادی را بیش از هر زمان دیگری آشکار می‌کند.

بر این اساس، بازسازی اقتصاد ایران نباید به مجموعه‌ای از پروژه‌های عمرانی یا برنامه‌های کوتاه‌مدت محدود شود؛ بلکه باید به پروژه‌ای ملی برای بازآفرینی ظرفیت‌های توسعه تبدیل گردد. تحقق این هدف مستلزم آن است که سیاست‌گذاری اقتصادی از مدیریت روزمره بحران فاصله بگیرد و بر ایجاد نهادهای کارآمد، ثبات مقررات، ارتقای رقابت‌پذیری، توسعه فناوری و سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی متمرکز شود. تنها در چنین چارچوبی است که منابع مالی، زیرساخت‌های فیزیکی و ظرفیت‌های تولیدی می‌توانند به رشد پایدار و افزایش رفاه عمومی منجر شوند.

در نهایت، شاید مهم‌ترین درس تجربه جهانی آن باشد که پنجره‌های تاریخی بازسازی، همیشگی نیستند. تصمیم‌هایی که در سال‌های نخست پس از بحران اتخاذ می‌شوند، می‌توانند مسیر اقتصاد یک کشور را برای دهه‌ها شکل دهند. این فرصت، اگر با اصلاحات ساختاری، حکمرانی کارآمد و نگاه آینده‌نگر همراه شود، می‌تواند زمینه‌ساز جهشی تاریخی در توسعه صنعتی ایران باشد؛ اما اگر صرفاً به بازتولید الگوهای گذشته محدود بماند، بخش مهمی از ظرفیت‌های ملی از دست خواهد رفت.

امروز، بیش از هر زمان دیگر، ایران به انتخابی راهبردی نیاز دارد؛ انتخاب میان بازگشت به گذشته یا ساختن آینده. بازسازی واقعی، نه در بازآفرینی آنچه از دست رفته، بلکه در خلق ظرفیت‌هایی معنا پیدا می‌کند که بتوانند اقتصاد ایران را در جهانی متحول، رقابت‌پذیر، نوآور و تاب‌آور سازند. آینده توسعه صنعتی ایران، بیش از آنکه به میزان منابع در اختیار وابسته باشد، به کیفیت تصمیم‌هایی بستگی دارد که امروز اتخاذ می‌شوند.

حکومت باید اعتماد مردم را جلب کند که هم «می‌خواهد» مشکلات آحاد اقتصادی جامعه را حل کند و هم «می‌داند» و نیز «می‌تواند» چگونه این خواست را محقق کند.

جنگ؛ بحران یا فرصت اصلاح؟

ایران بیش از هر زمان دیگری نیازمند اصلاحات نهادی، اقتصاد رقابتی، سرمایه‌گذاری و آشتی با جهان است



حسین حقگو

کارشناس اقتصادی

چرا باید خواند:
در این مقاله، حسین حقگو استدلال می‌کند که توسعه پایدار بدون اصلاحات نهادی، مشارکت سیاسی، اقتصاد رقابتی و تنش‌زدایی در روابط خارجی ممکن نیست و ایران امروز در یکی از مهم‌ترین بزنگاه‌های تاریخ معاصر خود قرار گرفته است.

۱

اگرچه جنگ‌ها رخدادهایی تراژیک‌اند و خرابی و ویرانی و مرگ و نیستی به بار می‌آورند، اما همین پدیده نحس و مشئوم گاه فرصت‌هایی را به دست می‌دهد رو به‌سوی پیشرفت و توسعه. آنچنان‌که ژوزف شومپیتر در مفهوم «تخریب خلاق» از بحران‌ها و جنگ‌ها به دلیل فروپاشیدن اتحاد ذینفعان قدیمی به‌عنوان امکان‌هایی یاد می‌کند که از آنها می‌توان برای انجام اصلاحات ساختاری استفاده کرد، امری که در شرایط معمول بعید یا غیر ممکن می‌نماید. در این فرآیند، گستره وسیعی از بازآفرینی زیرساخت‌ها بر اساس فناوری‌های روز و بر سر کار آمدن مدیرانی با قدرت تصمیم‌گیری افزون‌تر تا شکل‌گیری اجماعی ملی برای توسعه و ترمیم روابط بین‌المللی امکان‌پذیر می‌شود.

اکنون که میهنمان در برزخ جنگ و صلح به‌سر می‌برد، از فرصت ایجادشده در این هنگام می‌توان و می‌بایست پلی ساخت برای گذر به صلح و آشتی با داخل و خارج؛ چارچوبی که صلح و ثبات را پایدار و آزادی و خیر و رفاه همگانی را مستقر سازد. در این میان شاید پرسش اصلی آن است که کدام نظم سیاسی با رشد و توسعه همساز و هماهنگ است و امکان پیشرفت این مردم و سرزمین را ممکن می‌سازد؟! این سوال از این جهت نیز سوالی بس مهم و سرنوشت‌ساز است که نه تداوم راه طی‌شده تاکنون به سبب بحران کمبود و اضمحلال منابع و اوج‌گیری بحران‌های اقتصادی ممکن است (تورم سالیانه ۶۲ درصدی و ۸۸٫۶ درصدی نقطه به نقطه خردادماه و رشد نقدینگی ۵۳٫۳ درصدی و پایه پولی ۶۱٫۵ درصدی که از سال ۱۳۵۳ تاکنون بی‌سابقه بوده است) و نه آنکه صبر و تحمل جامعه چندان است (به‌خصوص با توجه به وقایع بس دردناک دی‌ماه سال قبل) که آزمایش و خطاهای گذشته را امکان و مجال دهد. این در حالی است که به تعبیر دکتر مسعود نیلی «اداره کشور مانند راندن کشتی است نه راندن دوچرخه. وقتی فرمان دوچرخه را می‌چرخانید، تغییر مسیر به سرعت اتفاق می‌افتد، یعنی میان تغییر فرمان و تغییر مسیر هیچ شکاف یا فاصله‌ای نیست در حالی که راندن کشتی چنین نیست. وقتی کاپیتان کشتی، مانعی را از دور می‌بیند، برای آنکه از آن مانع دور شود، فرمان را می‌چرخاند، اما تغییر مسیر با تاخیر انجام می‌شود. اما برداشت جامعه معمولاً این است که تغییر فرمان کشور به سرعت دوچرخه باشد، ولی میان تغییر فرمان و تغییر مسیر همواره تاخیر زمانی وجود دارد»[۱].

این وضعیت سبب می‌شود حتی بعد از هر توافق احتمالی، گروهی از شهروندان زبان به گلایه بگشایند که پس حاصل این گفت‌وگوها و توافقات چه بود و حتی چه‌بسا به سبب موج‌های تورمی برآمده از تاثیرات جنگ که با فاصله خود را نشان می‌دهد نارضایتی‌ها افزایش هم بیابد. آنچنان‌که وزیر اقتصاد اخیراً نشانی آن را داد[۲]، موتور تورمی که از کانال ۴۰ تا ۵۰ درصد در حدود ۵ تا ۶ ماه قبل وارد کانال ۸۰ درصدی در ماه گذشته شد و در حال حرکت به سمت تورم‌های بالاتر است. در این فضاست که حکومت باید اعتماد مردم را جلب کند که هم «می‌خواهد» مشکلات آحاد اقتصادی جامعه را حل کند و هم «می‌داند» و نیز «می‌تواند» چگونه این خواست را محقق کند.

۲

از مهم‌ترین موانع شکل‌گیری چنین خواست و اراده‌ای در نظام حکمرانی، اقتصاد سیاسی ماجرا و مناسبات و انحصاراتی است که در طی چند دهه پس از انقلاب و جنگ و اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ شکل گرفته که با هر گونه اصلاحات ساختاری و «تخریب خلاق» سر ناسازگاری دارد؛ بنیادها و نهادها و بنگاه‌های اقتصادی که حجم بزرگی از منابع و دارایی‌های ملی این سرزمین را در اختیار دارند و کمتر تمایلی، مگر به ظاهر، برای کاهش سلطه انحصاری‌شان دارند. چنان‌که مثلاً رئیس بنیاد مستضعفان اخیراً در نشستی خبری سیاست این بنیاد را حرکت به سمت واگذاری فعالیت‌هایی عنوان کرد که امکان انجام آنها از سوی مردم یا بخش خصوصی وجود دارد و بر همین اساس تعداد شرکت‌های زیرمجموعه بنیاد در سال‌های اخیر از ۲۲۰ به ۱۱۰ شرکت کاهش یافته و رویکرد این نهاد کاهش تصدی‌گری و حضور در فعالیت‌های راهبردی و توسعه صنعتی است و نه ایجاد انحصار در فضای رقابتی[۳]. بنیاد مستضعفان با هدف تملک دارایی‌های خاندان پهلوی و وابستگان آنها جهت استفاده برای اقشار محروم و مستضعف جامعه تشکیل شد (ماده ۶ اساسنامه بنیاد) اما رفته‌رفته به بنگاهداری بزرگ و فعال در حوزه‌های مختلف اقتصادی و صنعتی تبدیل شد. جریانی که با پیوستن سایر نهادها نظیر بنیاد شهید و ستاد اجرایی و آستان قدس و... به آن از پس سیاست‌های اقتصادی پس از جنگ و اجرای اصل ۴۴، سیلابی را بر بستر اقتصاد کشور روان ساخت که به‌جای هدف‌گذاری‌های رفاهی و اجتماعی، اهداف اقتصادی و بنگاهداری را دنبال می‌کنند. به‌طوری که طبق برخی گزارش‌های غیر رسمی مربوط به دو تا سه سال قبل، دارایی تحت مالکیت این نهادها و بنیادها که از آنها به‌عنوان «نهادهای بخش حاکمیتی» نام برده می‌شود، حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان برآورد می‌شد. این نهادهای حاکمیتی در کنار بنگاه‌های وابسته به سایر نهادهای عمومی و نظامی و شرکت‌های دولتی، عمده سهام‌های بورسی و دارایی شرکت‌های بزرگ (بین یک تا ۱۰ میلیارد دلار در حوزه‌های نفت و گاز و پتروشیمی، معادن و فلزات، هلدینگ‌های چندرشته‌ای، بانک و بیمه، خودرو، ارتباطات و فن‌آوری و...) را در اختیار دارند و سهم بخش خصوصی بین ۲۰ تا ۳۰ درصد تخمین زده می‌شود. در طی دو دهه اخیر و به‌خصوص در دولت یازدهم و دوازدهم بارها تلاش شد از طریق صدور بخشنامه و دستورالعمل و... این نهادها و بنیادها را به نوعی به خط کرده و زیر فرمان دولت درآورند اما کمتر موفقیتی بدست آوردند.[۴]

در واقع چگونگی رابطه دولت با بازار از مهم‌ترین پیچیدگی‌ها و ابهامات به‌خصوص از منظر اقتصاد سیاسی است. اینکه دولت (در معنای نظام حکمرانی) تا چه حد حاضر است بخش‌هایی از قدرت خود را به جامعه و نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مستقل واگذار کند و آن را نه رقیب بلکه شریک و همراه خود در مسیر توسعه بداند. امری که بارها از سوی کارشناسان و فعالان اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بر ضرورت انجام آن تاکید شده است.[۵]

۳

تغییر رویکرد نظام حکمرانی به جامعه و واگذاری بخشی از قدرت خود به مردم و نهادهای سیاسی و صنفی و مدنی جز از مسیر استقرار دموکراسی ممکن نیست. اگر از یک نگرش و گروه خاص بگذریم که صرفاً به‌دنبال مبارزه و مقاومت است و توسعه و رفاه جامعه اولویت اول آنان نیست، گرایش و گروه‌های متنوعی در ساختار قدرت وجود دارند که در پی پیشرفت و توسعه کشورند و صلح و ثبات را پیش‌شرط آن می‌دانند [۶]، اما این گروه‌ها و جریان‌ها امر «توسعه» را کمتر در ربط با «دموکراسی» معنا می‌کنند. چنان‌که تلاش‌های ایام اخیر برای بسط و گسترش روابط با کشور چین و مقبولیت این کشور و الگوی توسعه‌ای آن نزد دو سه جریان مهم حاضر در ساختار قدرت در کشورمان به‌نظر به سبب تحقق مدلی از توسعه است که بی‌نیاز از دموکراسی است. در این الگوی توسعه می‌توان به رشدهای بالای اقتصادی و ارتقای تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه و... دست یافت بدون آنکه نیاز به مشارکت مدنی و رقابت‌های سیاسی از طریق نهاد و تشکل‌های مدنی و صنفی و سیاسی باشد، خلئی که در چین سعی شده از طریق حزب کمونیست و شعبات آن پر شود که البته آینده چنین توسعه‌ای سخت زیر سوال است [۷]. حزب و سازمان و ساختاری که در کشورمان وجود ندارد و عدم وجود آن نیز برآمده از شاید تجربه ناکام تاریخی آن باشد (ایجاد حزب رستاخیز در اواسط دهه ۵۰). این نگرش را می‌توان مثلاً در یکی دو مطلب از دو جریان فکری سیاسی متفاوت اما موافق در الگوی توسعه بدون دموکراسی مشاهده کرد. [۸]

تعلیق یا امتناع «توسعه» در کشورمان را شاید بتوان در ربط با همین ضعف اساسی یعنی غیبت دموکراسی در گفتار اکثر جریان‌های سیاسی کشور دانست. رویه‌ای که «مجازی» و «خیابانی» کردن امر سیاست و فقدان تشکل‌یابی در قالب سندیکاها و اتحادیه‌ها و احزاب و سازمان‌های سیاسی مقتدر و توسعه‌گرا از جمله مشخصه‌های آن است.

درواقع تخفیف «امر سیاسی» به مدیریت فنی و تکنوکراتیک یا توده‌ای و خودی/غیرخودی کردن مشارکت اجتماعی و غفلت از خیر و خرد و اراده تشکل‌یافته عمومی، دردی مزمن و تاریخی است که بدون حل آنها، تحقق رشد و توسعه‌ای پایدار امری ممتنع است. چنان‌که به‌قول دکتر مسعود نیلی، اقتصاددان برجسته میهنمان: «بزرگ‌ترین نارسایی نظام حکمرانی ایران، فقدان چارچوب نهادی پایدار در رقابت سیاسی است. فضایی که در آن گروهی از مسئولان به‌طور مداوم گروهی دیگر را به سازشکاری، خیانت یا عدول از اصول متهم می‌کنند و...، پرسش اصلی امروز این است که آیا ایران می‌تواند به یک نظم سیاسی معطوف به رشد و توسعه دست پیدا کند یا خیر؟» [۹]

۴

اگر یک سوی ماجرا و بحران موجود در این «بزنگاه تاریخی» اصلاحات سیاست داخلی و برقراری روابط و مناسبات دموکراتیک در جامعه و بین اجزای آن است، سوی دیگر این گذار، بسترسازی و تنش‌زدایی از مناسبات خارجی و روابط بین‌المللی است. سویه‌ای که خود را در جذب و جلب سرمایه‌گذاری خارجی نشان می‌دهد. چنان‌که به‌قول لودویک فون میزس «بهبود قابلیت اقتصادی کشورها در جهان، موکول به صنعتی شدن آنهاست. چنین کاری هم فقط از طریق افزایش انباشت سرمایه و افزایش سرمایه‌گذاری، شدنی است... سرمایه‌گذاری خارجی بزرگ‌ترین رویداد تاریخی قرن نوزدهم بود» [۱۰]. در این مسیر نیز همچون تغییر مناسبات داخلی، مخالفت‌ها و مخالفان جدی وجود دارد که ارتباط با خارج و سرمایه‌گذاری خارجی را امری مذموم و نافی استقلال کشور می‌دانند. چنان‌که اخیراً گروهی از اقتصاددانان و اساتید دانشگاه طی نامه‌ای سرگشاده ضمن بیان مخالفت خود با «مذاکره» با آمریکا و «مُسکن موقت» خواندن آن برای دردهای اقتصادی ایران، موضوع «سرمایه‌گذاری خارجی» تفاهم‌نامه ایران و آمریکا را نیز به نفع سرمایه‌گذاران خارجی و نه کشورمان دانسته و بر استفاده از منابع داخلی تاکید کرده‌اند.

این افراد دلایل خود برای مخالفت با سرمایه‌گذاری خارجی را چنین برشمرده‌اند: «در سرمایه‌گذاری خارجی، قطعیت سود برای طرف خارجی بیش از کشور سرمایه‌پذیر است، چرا که او با محاسبات فنی و اطمینان از سود حاصله وارد شده است در حالی که انتفاع از سرمایه‌گذاری برای میزبان منوط به عوامل متعدد حکمرانی و سیاستی از قبیل انتخاب مناسب صنعت، پیش‌بینی انتقال فناوری و آموزش نیروی متخصص، عدم فساد، وجود قوانین دقیق و دیگر عوامل دارد. لذا پیشنهاد سرمایه‌گذاری خارجی مذکور، بیش و پیش از اینکه برای ما موهبت باشد برای دشمن فرصتی مغتنم به شمار می‌آید» [۱۱].

بر این تحلیل چند نقد جدی وارد است:

الف- سرمایه‌گذاری خارجی نه فقط تامین مالی بلکه ارتقای فناوری، توسعه مهارت و مدیریت برای ارتقای توان نیروی کار داخلی، توسعه بازارهای صادراتی، افزایش استاندارد تولیدات داخلی و... است. طبعاً این‌چنین حرکتی نیازمند امنیت اقتصادی و ایجاد یک فضای حقوقی، اجتماعی و سیاسی است که در چارچوب آن، طرح‌های سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی بتواند از آغاز تا مرحله بهره‌برداری و پس از آن بدون اخلال و آشفتگی‌های بیرونی انجام شود. از جمله این مخاطرات عدم احترام به حق مالکیت و مصادره دارایی‌ها و سرمایه توسط دولت، تصویب قوانین، دستورالعمل‌ها و سیاست‌های جدید محدودکننده، ناآرامی محیطی و بی‌ثباتی سیاسی، سرکوب قیمت‌ها، تغییر بی‌قاعده سیاست‌های پولی و مالی، مالیات‌ها، عوارض و تعرفه‌ها و دخالت دولت در بازار و افزایش هزینه‌های تولید و... است؛ به‌راستی کدام‌یک از این بسترسازی‌ها و اقدامات برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، اموری نکوهیده و برخلاف سلامت اقتصاد است که می‌بایست از ایجاد و انجام آنها بهراسیم؟!

ب- رقم سرمایه‌گذاری خارجی در کشورمان بسیار محدود (۱/۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۳) [۱۲] و عمده تعامل ایران با جهان، تعامل تجاری و براساس صادرات نفت و صادرات غیر نفتی و واردات کالا بوده است. این در حالی است که طبق آمار در همان سال حدود ۴۰ هزار میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در جهان صورت گرفته است. اگر سرمایه‌گذاری خارجی امری مذموم و نافی استقلال کشورهاست چرا برای سهم‌بری بیشتر از آن رقابتی سنگین در جریان است (آمریکا، کانادا، ژاپن، چین و آلمان پنج کشور اول مقصد سرمایه‌گذاری خارجی) [۱۳]؟! در جهانی که «جهان کریدورها» نام گرفته است، کریدورهایی که نه صرفاً پروژه‌های زیرساختی بلکه مجموعه یکپارچه‌ای از خطوط لوله انرژی، شبکه‌های حمل و نقل، زیرساخت‌های فیبر نوری، شهرهای هوشمند، بنادر و فرودگاه‌هاست و معماری فضایی-اقتصادی به‌هم‌پیوسته و اقتصاد سیاسی منطقه‌ای و نظم ژئوپلیتیک را شکل می‌دهد، تجویز «خودکفایی» و استقبال از «تنهایی استراتژیک» ایران که برخلاف ژئوپلیتیک منحصر به‌فرد این کشور است چه منطقی دارد؟! «این یک واقعیت است که ما درونگرا و منزوی شدیم و تکلیف روابط بین‌الملل ما روشن نیست. خیلی از

> تخفیف «امر سیاسی» به مدیریت فنی و تکنوکراتیک یا توده‌ای و خودی/غیرخودی کردن مشارکت اجتماعی و غفلت از خیر و خرد و اراده تشکل‌یافته عمومی، دردی مزمن و تاریخی است که بدون حل آنها، تحقق رشد و توسعه‌ای پایدار امری ممتنع است

مشکلات ما از همین مسئله است، بنابراین باید از این هاله‌ای که برای خودمان ایجاد کرده‌ایم خارج شویم» (۱۴). هاله‌ای که کشورمان را همنشین لیبی و سوریه و... در رتبه‌بندی «شاخص آزادی اقتصادی» (۱۶۱ در بین ۱۶۵ کشورجهان) و در همسایگی کره شمالی و میانمار در فهرست سیاه «اف‌ای‌تی‌اف» کرده است.

ج- سوال مهم آن است که آیا برون‌گرایی در نظام ارزشی و سیاست‌گذاری کشور امری پذیرفته‌شده است یا خیر؟ جواب ظاهراً مثبت است؛ از قانون جذب سرمایه‌گذاری خارجی تا توسعه مناطق آزاد و...، آنچه اما به‌نظر مانع اجرای این قوانین و مقررات می‌شود بیم نفوذ اقتصادی و سیاسی بیگانگان و خدشه‌دار شدن استقلال کشور و نیز از دست رفتن ظرفیت‌های داخلی و همچنین تبدیل کشورمان به کشوری بدهکار و بحران بدهی‌های خارجی است (مانند سال ۱۳۷۳). اینکه آیا می‌توان بر سر مدل خاصی از برون‌گرایی به اجماع رسید که در این «بزنگاه تاریخی»، سبب استفاده حداکثری کشور از فرصت ایجادشده در تفاهم و توافق آتی شود و منافع ملی فدای نزاع داخلی نشود؟! تجربه کشور ویتنام نشان می‌دهد این کار هم مفید و هم شدنی است. کشوری که پس از سال‌ها جنگ و ارتباط محدود با جهان آزاد سرانجام در نیمه دهه ۹۰ میلادی به آشتی با جهان رسید و تولید ناخالص آن به ۵۰۶ میلیارد دلار و سرانه تولید ناخالص داخلی آن طی حدود دو دهه اخیر ۳٫۶ برابر شده و به حدود ۳۷۰۰ دلار (بر اساس برابری قدرت خرید به بیش از ۱۳۵۰۰ دلار) و نرخ فقر نیز در این کشور تنها طی ۱۰ سال بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۲۰ از ۱۴ درصد به ۳٫۸ درصد کاهش یافت[۱۵].

د- گزارش‌های اخیر اقتصادی که در بالا بدان‌ها اشاره شد نشان می‌دهد منابع موجود کفاف حل ابرچالش‌های فعلی (کسری عظیم بودجه‌ای و ناترازی‌های شدید بانکی و صندوق‌های بازنشستگی و تامین اجتماعی و محیط زیستی و فقر دامن‌گستر و بیکاری فارغ‌التحصیلان و...) را نمی‌دهد و جذب سرمایه‌های خارجی امری ضروری و حیاتی است. سرمایه‌گذاری خارجی البته به‌تنهایی نه درمانگر آن زخم‌های ناسور و جراحت‌های عمیق اما به یقین دریچه‌ای است گشوده به مسیری که ضمن اصلاحات ساختاری اقتصادی و تامین امنیت و ثبات و حقوق شهروندی و بهبود روابط با جهان، این زخم‌ها را تا حدی التیام می‌دهد و آینده غرورآفرین برای ایران تصویر می‌کند.

کسانی امروز نه‌فقط از «تعامل با جهان و سرمایه‌گذاری خارجی» بلکه از «آزادی و دموکراسی» و «رقابت و نهادهای اقتصادی فراگیر» به‌عنوان ضرورت‌های توسعه‌ای می‌ترسند که توانمندی‌های بسیار این مردم و سرزمین را باور ندارند یا نمی‌خواهند باور داشته باشند و اسیر کابوس‌های تاریخی خودند.

ایران پیشرفته و توسعه‌یافته آینده با بیداری و درمان این کابوس‌ها ممکن می‌شود. چنین بادا!

توضیحات

۱- تجارت فردا - ۱۴۰۵/۳/۳۰

۲- «بار مالی تسهیلگری در حوزه مالیات ۳۰ همت و ترخیص کالا نیز ۳۰ همت برای ما بار مالی داشت که در کنار ۴۰ همت کسری درآمد از منابع دیگری که داشتیم مستقیماً از بانک مرکزی برداشت شد و در ماه‌های آینده تورم سنگینی بر کشور تحمیل خواهد کرد» (۱۴۰۵/۳/۲۵).

۳- روزنامه ایران - ۳/۱۲

۴- یک نمونه مشخص آن بخشنامه معاون اول دولت یازدهم بود که از تمام بنیادها و موسسات عمومی غیردولتی و صندوق‌های بازنشستگی و تامین اجتماعی و... خواست نسبت به «اصلاح مدیریت»، «تامین سرمایه و منابع مالی مورد نیاز» و «رفع نیازها و مشکلات» شرکت‌های زیرمجموعه‌شان اقدام کنند (۱۳۹۵/۲/۱۲)؛ بخشنامه‌ای که از میزان تاثیر و اجرایی‌شدن آن خبری منتشر نشد.

۵- «سیاست‌های پولی، ارزی، تجاری و مالی می‌بایست به گونه‌ای تنظیم شود که زمینه رانت‌جویی و فساد را از بین ببرد و از سوی دیگر بهره‌مندی نهادهایی متوقف شود که با وجود گسترش هشداردهنده فقر همگانی، خارج از کنترل و نظارت تعریف شده و بدون شفافیت، از منابع عمومی تغذیه می‌شوند و امتیازات فراوانی را مورد استفاده قرار می‌دهند» (وقت تغییر پارادیم - ۱۴۰۴/۴/۱۷).

۶- «امروز باید سنگر را از بچه‌های لانچر تحویل بگیریم، بایستیم و این مردم را از زیر فشار اقتصادی دربیاوریم و... یک زندگی راحت و رفاهی برای مردم فراهم کنیم» - قالیباف - ۱۴۰۵/۳/۲۷.

۷- «تاخیر حتی یک ساعت در این موضوع، ظلم به کشور و مردم است». مقصود از «این موضوع» در سخنان آقای قالیباف نماینده ایران در امور چین و رئیس هیئت مذاکره‌کننده ایران با آمریکا، «رابطه با چین» بوده است. چرا که به اعتقاد وی «در هر بلوکی که در آینده شکل بگیرد، دو کشور ایران و چین در آن حضور قطعی خواهند داشت و محور این بلوک‌بندی‌ها خواهند بود» (روزنامه ایران - ۱۴۰۵/۳/۲۸). در اهمیت کشور چین و ضرورت ارتباط با این کشور به واسطه آموزه‌ها و توانمندی‌های آن هیچ تردیدی نیست، از رشد اقتصادی معجزه‌آسا، اوج‌گیری شتابان در صحنه‌های سیاسی جهان تا رشد انفجاری در برنامه‌های کاربردی به ثبت رسیده و...، اما در مورد تداوم این رشد معجزه‌آسای اقتصادی تردیدهای بسیاری وجود دارد که برای آگاهی از آنها می‌توان به این آثار مراجعه کرد: «چرا کشورها شکست می‌خورند»، «چین چگونه سرمایه‌داری شد»، «چه‌کسی از اژدهای غول‌پیکر بد می‌ترسد».

۸- «جمهوری سوم می‌تواند حکومتی ملی در جمهوری اسلامی باشد که بر موازنه سه نهاد مدنی (دولت)، نظامی (سپاه) و دینی (روحانیت) استوار باشد. سرشت مدنی این حکومت در بوروکرات‌ها، تکنوکرات‌ها و دیپلمات‌هایی جلوه‌گر می‌شود که هنوز عقل منفصل قدرت هستند» (محمد قوچانی - سازندگی - ۳/۳۰). در مطلب دیگری اصولاً حقوق شهروندی نفی می‌شود و به فعال سیاسی و حقوق بشری (عمادالدین باقی) که خواستار مذاکره برد-برد با منتقدان مانند مذاکره با دولت آمریکا شده است، چنین پاسخ داده می‌شود: «اینکه باقی و دوستان خودشان را با اسرائیل و آمریکا مقایسه کنند و بگویند حالا که با آمریکا صلح کردی با ما هم بکن، از آن حرف‌های عجیب است و به‌نظر می‌رسد نویسنده در ناخودآگاه خویش، دشمنی‌اش با نظام و حکومت ایران را کمتر از دشمنی صهیونیسم و آمریکا ندیده است» («عماد دین هستی یا عماد شیطان» - جوان - ۱۴۰۵/۳/۳۰).

۹- مسعود نیلی - تجارت فردا - ۱۴۰۵/۳/۳۰

۱۰- سیاست‌های اقتصادی - لودویک فون میزس

۱۱- فارس - ۱۴۰۵/۴/۴

۱۲- آنکتاد - فارس - ۱۴۰۳/۱۰/۲۶

۱۳- خبرگزاری مهر - ۱۴۰۳/۱۲/۷ و دنیای اقتصاد - ۱۴۰۵/۳/۱۱

۱۴- علی‌اکبر صالحی، وزیر اسبق خارجه - ۱۴۰۵/۳/۵

۱۵- اتاق ایران - ۱۴۰۴/۸/۱۷.

آیا می‌توان بر سر مدل خاصی از برون‌گرایی به اجماع رسید که در این «بزنگاه تاریخی»، سبب استفاده حداکثری کشور از فرصت ایجادشده در تفاهم و توافق آتی شود و منافع ملی فدای نزاع داخلی نشود؟!

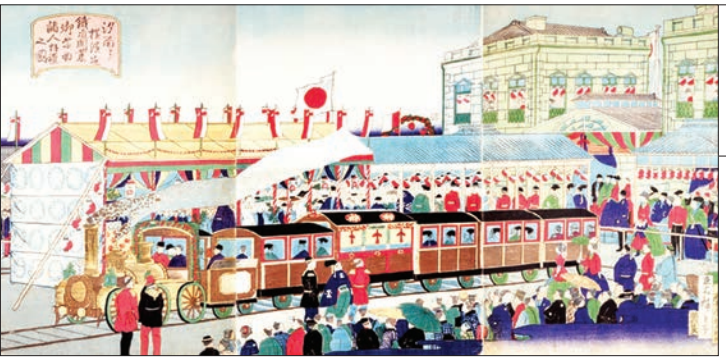

از ویرانی تا توسعه

چگونه دولت‌های توسعه‌گرا آسیا را متحول کردند؟



خالد توکلی

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:

چرا ژاپن و کشورهای شرق آسیا توانستند در چند دهه مسیر توسعه را طی کنند، اما بسیاری از کشورها با وجود برنامه‌های متعدد توسعه‌ای ناکام ماندند؟ این مقاله با بررسی نقش دولت توسعه‌گرا، نهادهای تخصصی و تجربه بیرهای آسیا، به یک پرسش کلیدی برای ایران پاسخ می‌دهد: توسعه چگونه ساخته می‌شود؟

موفقیت ژاپن در دســتیابی به توسعه و تبدیل آن به یکی از اقتصادهای برتر دنیا در ســال‌های پس از جنگ جهانی دوم، برای بسیاری از کشورهایی که از الگوهای توسعه در غرب، بهره‌ای نصیبشان نشده بود، کورسویی از امید ایجاد کرد که از این مســیر دستیابی به توسعه ممکن و میسر شود. در سال‌های بعد، تداوم توسعه در جنوب شرقی آسیا، از موفقیت این تجربه حکایت می‌کرد و اصطلاح «ببرهای توسعه» که به اقتصاد روبه‌رشــد کشورهای کره جنوبی، سنگاپور، هنگ‌کنگ و تایوان اشاره دارد، در جامعه‌شناسی و اقتصاد توسعه به‌عنوان الگویی موفق از تلاش برای توسعه رواج یافت.

این الگو، چه ویژگی‌هایی دارد و آیا قابل گســترش به کشــورهای دیگر اســت؟ پرســش‌هایی از این دست، در اقتصاد و جامعه‌شناسی توسعه و برای برنامه‌ریزان توسعه از اهمیت خاصی برخوردار است و تلاش کرده‌اند از روند و مسیر توسعه در ژاپن و جنوب شرقی آسیا رمزگشایی کنند. بررسی و شــناخت تجربه ژاپن که سه دهه پس از جنگ جهانی دوم و ویرانی‌های گســترده ناشی از آن به جایگاه دومین اقتصاد پیشــرفته دنیا رســیده بود، بیش از آن‌که نشــانگر همواری راه توسعه باشد از دشواری و پیچیدگی آن حکایت می‌کند. از این رو، ادعای تبدیل ایران به «ژاپن اسلامی»، بدون مهیا کردن اسباب توسعه، پذیرش مبانی آن و اهتمام جدی نسبت به آرمان‌ها و پیامدهای توسعه، ادعایی ساده‌لوحانه است. واقعیت آن است که این تجربه که «دولت توسعه‌گرا»ی ژاپن، کره جنوبی و... آن را به سرانجام رساند، قابل مصادره به نفع اقتدارگرایی و تمامیت‌خواهی نیست و با استفاده از نام ژاپن و دیگر کشورهای توسعه‌یافته جنوب شرقی آســیا، نمی‌توان اقتدارگرایی را توجیه کرد. به‌عبارت دیگر، از تجربه ژاپن و دولت توسعه‌گرا می‌توان به توسعه رسید اما تقویت و تداوم اقتدارگرایی دولت، ممکن نیست که اگر چنین باشد، توسعه‌ای در کار نخواهد بود.

۱

دولت توســعه‌گرا عمدتاً به کشورهایی گفته می‌شــود که دولت برای ایجاد تغییرات ســاختاری و دستیابی به توسعه، سیاســت‌های مداخله‌جویانه‌ای را درپیش می‌گیرد. این نظریه که پس از پیشرفت فرآیند توسعه و صنعتی‌شدن ژاپن، کره جنوبی، تایوان و دیگر کشورهای جنوب شرقی آسیا تدوین شده است، تعهداتی مانند توانمندی صنعتی و بهره‌گیری از کارشناسان متخصص و بوروکراتیکی که بتوانند این اهداف را تحقق بخشند، را برای دولت تعیین و تعریف می‌کنند.

علل و عوامل توسعه ژاپن و کشورهای موسوم به ببرهای آسیا متعدد هستند. می‌توان برای هریک از کشورها به علل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... خاص آن کشور اشاره کرد اما آنچه فرآیند این کشورها را مشابه هم ساخته است وجود «نهاد»هایی است که به‌طور ویژه برای تحقق اهداف توسعه تأسیس شده‌اند. «ایوانز» در نظریه «اختیار درونی‌شده» نقش و تأثیر دولت، کارآفرینان محلی و شرکت‌های بین‌المللی در زمینه موفقیت یا عدم موفقیت دولت‌ها برای صنعتی‌شدن را تحلیل و تبیین می‌کند. در این نظریه بر چگونگی رابطه متقابل سه عامل انسجام درونی و سازمانی دولت، جامعه و اقتصاد جهانی تأکید می‌شود که می‌تواند بر میزان موفقیت سیاست‌های اقتصادی و صنعتی مؤثر واقع شوند.

در ژاپن، وزارت تجارت بین‌الملل و صنعت (MITI) که در سال ۱۹۴۹ تأسیس می‌شود و تا سال ۲۰۰۱ به فعالیت ادامه می‌دهد، متولی و مهم‌ترین نهاد دولتی در حوزه اقتصاد و توسعه صنعت است که دســتیابی به اهداف توسعه را در این کشور محقق ساخت و نقش بی‌بدیلی در توسعه صنعتی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم داشته است. «جانسون» این نهاد را به عنوان مهم‌ترین نهاد دولتی که بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد، مورد مطالعه قرار داده اســت. وی در مورد (MITI) به این ویژگی‌ها اشاره می‌کند: این نهاد به‌عنوان عامل اصلی اجرا و هماهنگی سیاست‌های صنعتی ژاپن محسوب می‌شد. بوروکرات‌های نخبه دست‌چین‌شده‌ای که صنایع هم از آنها حساب می‌برده و هم می‌ترسیدند، سکاندار ارتقای بهره‌وری، صادرات، جذب فناوری در صنعت ژاپن بودند. بدون شک بزرگ‌ترین اجتماع قدرت ذهنی ژاپن در این جزیره شایستگی گرد هم آمده بودند. ملی‌گراهایی که به صنعتی کردن کشور متعهد بودند و به راحتی توسط گروه‌های ذی‌نفع تسخیر نمی‌شدند. نکته قابل توجه در مورد این نهاد ملی و دولتی آن است که وزارت تجارت بین‌الملل و صنعت، از میزان بهینه مداخله در اقتصاد آگاهی داشت و در دوره بازسازی که به واسطه ویرانی نیاز به مداخلات بیشتر بود، بالاترین سطح مداخله را داشته و هر چه از بازسازی فاصله گرفته شد، سطح مداخلات این نهاد کاهش یافت» (محمدی ایوانکی، محسن؛ ۱۴۰۱: MITI و توسعه ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، شرکت چاپ و نشر بازرگانی).

کره جنوبی نیز همانند ژاپن، در وهله اول اقدام به تأسیس نهاد متولی توسعه و پیشرفت صنعتی کرد. EPB یا هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی، که مهم‌ترین نهاد اقتصادی در کره جنوبی است، در ابتدای دولت نظامی، وظیفه اصلی آن برنامه‌ریزی و تدوین سیاست‌های اقتصادی و صنعتی بوده، نقش مهمی در دستیابی به توسعه و پیشرفت صنعتی در این کشور داشته است. این نهاد در ســال ۱۹۶۱ تأسیس می‌شود و به‌منظور اعلام موجودیت، اولین برنامه پنج‌ساله توسعه را در سال ۱۹۶۲ تدوین و منتشر می‌کند؛ علاوه بر تدوین برنامه‌های پنج‌ساله، یکی دیگر از وظایف هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی، تخصیص منابع و هدایت جریان اعتبارات بوده است. نکته حائز اهمیت آن است که این هیئت، زمانی فعالیت خود را آغاز می‌کند که اوضاع اقتصادی در کره جنوبی بسیار بد و ضعیف بوده و جزو فقیرترین کشورهای آسیا محسوب می‌شده است. اما پس از هفت برنامه توســعه پنج‌ساله که آخرین آن از سال ۱۹۹۲ شروع و در سال ۱۹۹۷ پایان می‌یابد، رشد اقتصادی بسیار سریعی را تجربه می‌کند و اکنون، اقتصاد کره جنوبی کاملاً پیشرفته و توسعه یافته است، به‌گونه‌ای که از لحاظ سرانه تولید ناخالص داخلی بر مبنای برابری قدرت خرید، در جایگاه بیست و نهم و از نظر شاخص توسعه انسانی در رتبه هجدهم جهان قرار گرفته است (سایت اتاق ایران آنلاین: ۹ بهمن ۱۳۹۶، کد خبر: ۱۱۹۹۸).

کشور دیگری که برای دستیابی به توسعه، نهادسازی را مبنای کار خود قرار می‌دهد، تایوان است. این کشور از سال ۱۹۵۳ به بعد، برنامه‌های چهارساله توسعه را تدوین و اجرا کرده است. در سال ۲۰۱۴، شورای توسعه ملی (NDC) را تأسیس می‌کند و مسئولیت برنامه‌ریزی و توسعه در حوزه‌های مختلفی مانند محیط زیست، توسعه اقتصادی و اجتماعی به آن واگذار می‌شود. علاوه بر این، دفتر توسعه صنعتی نیز که بیشتر جنبه فنی و مدیریتی دارد و در حوزه صنعت و بنگاه‌های اقتصادی فعالیت می‌کند، تأسیس شد. نتیجه این نهادسازی و برنامه‌های متعدد توســعه این بوده است که سرانه تولید ناخالص داخلی تایوان اکنون به بالاتر از ۲۴۰۰۰ دلار رسیده است، در حالی که در سال ۱۹۵۱ این رقم تنها ۱۵۴ دلار بود؛ یعنی مردم تایوان حتی

آنچه در ایران در نزدیک به یک سده اخیر در حوزه توسعه انجام شده است، نظام سیاسی دولت-ملت را نادیده گرفته است، بدین معنی که هم قبل از انقلاب و در دوران پهلوی و هم بعد از انقلاب و در جمهوری اسلامی، واحد تحلیل و برنامه‌ریزی توسعه‌ای آنها دولت-ملت نبوده است. در قبل از انقلاب، تحت تأثیر ناسیونالیسم مرکزگرا، بخش عمده‌ای از برنامه‌های توسعه در مرکز به مرحله اجرا درمی‌آمد و حاشیه در معناهای مختلف جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی آن نادیده گرفته می‌شد.

از مردم کشورهایی مانند فیلیپین، کنیا و غنا نیز درآمد کمتری داشتند. همچنین، آمارهای صندوق بین‌المللی پول حاکی از این است که سرانه تولید ناخالص داخلی تایوان در سال ۲۰۱۶ بر مبنای برابری قدرت خرید معادل ۴۸۰۹۵ دلار بوده اســت؛ بر همین اساس تایوان -همان کشور فقیری که تا چند دهه پیش حیاتش وابسته به کمک‌های خارجی بود- در پایان سال ۲۰۱۶ با اندکی فاصله نسبت به آلمان و استرالیا و بالاتر از کشورهایی مانند انگلیس، فرانسه و ژاپن، نوزدهمین کشور جهان از لحاظ سرانه تولید ناخالص داخلی بر مبنای برابری قدرت خرید بوده است. از نظر شاخص توسعه انسانی (HDI) نیز تایوان اکنون جزو ۲۵ کشور برتر جهان به شمار می‌رود (سایت اتاق ایران آنلاین: ۳ بهمن ۱۳۹۶، کد خبر: ۱۱۹۲۲).

۲ چرا نهادسازی در ایران، منجر به تحقق توسعه نشده است؟

از مشروطه به بعد، در ایران، اهمیت توسعه اقتصادی و تغییر و تحول اجتماعی و حتی سیاسی درک می‌شــود. هم حاکمان سیاسی و هم اکثریت نیروهای اجتماعی و سیاسی بر ضرورت تغییر و تحول و در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم بر لزوم توسعه تأکید داشته‌اند. بدین منظور و در مرحله اول، نهادسازی در دستور کار حاکمیت قرار گرفته می‌شــود. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی که قبلاً برنامه و بودجه و پیش از آن سازمان برنامه نام داشت در سال ۱۳۲۷ تأسیس می‌شود که هدف اصلی آن هماهنگ کردن فعالیت‌های عمرانی و برنامه‌ریزی اقتصاد ملی بوده است.

ایران، در مقایسه با دیگر کشــورهای آسیایی -به‌ویژه کشورهای خاورمیانه- سابقه بیشتری در برنامه‌ریزی برای توسعه دارد؛ تا جایی که اولین برنامه توسعه کشور در سال ۱۳۲۷ تحت عنوان «برنامه عمرانی اول» تدوین و تا سال ۱۳۳۳ به مدت ۷ سال اجرا شد.

در دوران پهلوی تا سال ۱۳۵۶، برای دستیابی به توسعه ۴ برنامه دیگر تدوین می‌شود؛ برنامه ششم عمرانی که برای سال‌های ۱۳۶۱ - ۱۳۵۷ تدوین شده بود، با وقوع انقلاب مجال اجرا نیافت. بعد از انقلاب، روند برنامه‌ریزی برای تحقق توسعه تداوم می‌یابد، اولین برنامه پنج‌ساله توسعه در سال ۱۳۶۸ تدوین می‌شود و به مرحله اجرا درمی‌آید. برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، اکنون به عدد ۷ رسیده است و علاوه بر آن، برنامه‌های دیگری که هدف آن تحقق اهداف توسعه‌ای است نیز تدوین و اجرا شده‌اند. برای نمونه باید به «سند چشم‌انداز بیست‌ساله ایران» اشاره کرد که آرمان آن «دستیابی به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخشی در جهان اسلام و تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل» بوده است.

۳

نگاهی گذرا به وضعیت شاخص‌های اقتصادی و توسعه‌ای، نشان می‌دهد بخش عمده‌ای از آرمان‌ها و اهداف برنامه‌ها و اســناد توســعه و عمران کشور تحقق نیافته‌اند. ناکامی در دستیابی به اهداف و آرمان‌هایی چون جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در منطقه، تحقق عدالت اجتماعی و ارتقای کمی و کیفی و فرهنگ عمومی جامعه، رشد و توسعه پایدار اقتصادی با محوریت بخش کشاورزی، کوچک‌سازی دولت و عدم وابستگی به درآمد نفت، ارتقای بهره‌وری نیروی کار و عوامل تولید، کاهش فقر، تأمین نیازهای اساســی شهروندان، امنیت غذایی، تأمین اجتماعی و... آن‌قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

منتقدین و تحلیل‌گران برنامه‌های توسعه به‌طور خاص و توسعه‌یافتگی ایران به‌طور عام در زمینه ناکامی این برنامه‌ها و توسعه به عوامل مختلفی اشاره کرده‌اند:

- ایران از نظر شــاخص‌های کارایی نهادی، کیفیت دولت و نخبگان سیاسی، حاکمیت قانون و کنترل فساد نمره قابل قبولی دریافت نمی‌کند؛
- بعد از انقلاب اسلامی عدم اجماع نخبگان سیاسی و ناکامی در گردش نخبگان سیاسی حاکم در سال ۸۴ سبب شد که نهادهای فراگیر شکل نگیرد (استوار، مجید؛ نهادهای فراگیر و توســعه در نظام جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی-پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۴۵، صفحات ۲۱ تا ۳۸).

فرشاد مؤمنی نیز معتقد است که برنامه‌های توسعه در ایران به دلیل عوامل متعددی همچون انحراف از مســیر صحیح توسعه، شوک‌های قیمتی، فســاد و تبعات نامطلوب سیاست‌های اقتصادی با مشکلات فراوانی روبرو هستند. وی بر اهمیت نقش نظریه‌های توسعه، استراتژی‌های برنامه‌ریزی، اصلاح ساختار اقتصادی و مبارزه با فساد در بهبود وضعیت برنامه‌های توسعه تأکید دارد (پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران، کد خبر: ۱۶۶۹۵۱۹).

۴

تردیدی نیست که اندیشه و آرمان توسعه که پس از جنگ جهانی دوم، جهانی شده است، در قالب نظام سیاسی دولت-ملت قابل تحقق و تعریف است. این رابطه آن‌گاه جدی‌تر و معنی‌دارتر می‌شــود که وجود نهادهای توسعه‌ای برای دســتیابی به آرمان‌های توسعه، لازم و ضروری تشخیص داده شود. اگر چه برخی از نهادهای بین‌المللی وجود دارند که برای تحقق و گسترش توسعه در جهان تلاش می‌کنند اما معمولاً و اکثراً برنامه‌های خود را در هماهنگی با نهادهای اداری دولت-ملت‌ها و گاهی برای حمایت از آنها تهیه و تدوین می‌کنند.

آنچه در ایران در نزدیک به یک سده اخیر در حوزه توسعه انجام شده است، نکته مهم فوق را نادیده گرفته است، بدین معنی که هم قبل از انقلاب و در دوران پهلوی و هم بعد از انقلاب، واحد تحلیل و برنامه‌ریزی توسعه‌ای آنها دولت-ملت نبوده است. در قبل از انقلاب، تحت تأثیر ناسیونالیسم مرکزگرا، بخش عمده‌ای از برنامه‌های توسعه در مرکز به مرحله اجرا درمی‌آمد و حاشــیه در معناهای مختلف جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی آن نادیده گرفته می‌شد. شعاع و گستره برنامه‌های توسعه در عمل و در برنامه‌های عمرانی، کوچک‌تر از مرزهای جغرافیایی و سیاسی دولت-ملت در نظر گرفته می‌شد. این دیدگاه نسبت به توسعه موجب شد که حاشیه ایران و به تبع آن شهرهای بزرگ از مواهب توسعه بی‌بهره شوند و مرکز ایران و شهرهای بزرگ از دستاوردهای توسعه بهره‌مند باشند. در آن دوران، به‌طور کلی مناطق مرزی از مزایای توسعه محروم نگه داشته شده بودند، استان‌هایی که اقلیت‌های قومیتی و انتیکی و مذهبی در اکثریت بودند -برای آن‌که به‌تدریج در فرهنگ مرکز آسیمیله و ادغام شوند- از منافع توسعه سهم چندانی نصیبشان نمی‌شد و...

نهاد توسعه، در آن دوران، از آن رو ناکارآمد بود و نتوانست اهداف توسعه‌ای را تحقق بخشد که از یک سو از تمامی ظرفیت‌های ملی برای توسعه استفاده نمی‌کرد و از سوی دیگر، امکان بهره‌مندی از مزایای برنامه‌های توســعه را برای تمامی شــهروندان فراهم نمی‌ساخت. نتیجه آن شد که نه تنها برنامه‌های توسعه نتوانستند به اهداف خود برسند، بلکه شــکاف دولت-ملت به طور جدی ایجاد شد، هویت‌های مقاومت فعال و برجسته شدند، نیروهای اجتماعی و گروه‌های محافظه‌کار و سنتی در حاشیه‌های شهرهای بزرگ، شروع به یارگیری و مخالفت با توسعه و تجدد کردند، توسعه نامتوازن و نابرابری طبقاتی ایجاد و در نهایت زمینه برای انقلاب سیاسی مهیا شد.

در بعد از انقلاب، تحت تأثیر اندیشــه اسلام سیاســی، شعاع و گستره برنامه‌های عمرانی و توســعه‌ای فراتر از مرزهای جغرافیایی و سیاســی کشور در نظر گرفته می‌شود. این امر نیز به‌نوبه‌خود هم موجب شده است که بخشی از شهروندان و گروه‌های اجتماعی که با ایدئولوژی حاکم زاویه دارند، طرد و از امکانات توســعه‌ای محروم شوند و هم بخش فراوانی از بودجه در خارج از مرزهای کشور، صرف اهداف منطقه‌ای و ایدئولوژیک شود. این‌که در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ ایران آمده است که: جامعه ایرانی در افق این چشم‌انداز باید «الهام‌بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام با تحکیم الگوی مردم‌سالاری دینی، توسعه کارآمد، جامعه اخلاقی، نواندیشی و پویایی فکری و اجتماعی، تأثیرگذار بر همگرایی اسلامی و منطقه‌ای براساس تعالیم اسلامی و اندیشــه‌های آیت‌الله خمینی» باشد نشان می‌دهد که این سند فراتر از مرزهای ملی را در چشم‌انداز خود لحاظ کرده است و تحقق آن را مد نظر دارد.

نتیجه برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب نیز توسعه نامتوازن، فعال شدن شکاف‌های اجتماعی جنسیتی، قومیتی و...، بی‌توجهی به سنت‌ها، تخریب محیط زیست، فساد مالی و اداری و... شده است. اکنون بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که بخش فراوانی از اهداف سند چشم‌انداز نه تنها تحقق نیافته است بلکه وضعیت کشور، بدتر نیز شده است.

۵

نکته آخر این است که اگرچه در این سال‌ها که اندیشه توسعه رواج یافته است، نهادهایی به عنوان متولی امر توسعه تأسیس شده‌اند، اما هرگز سخن و برنامه آنها در حوزه توسعه، فصل‌الخطاب نبوده و بسیاری از اشخاص و نهادهای دیگر، فراتر و مستقل از آنها و گاهی حتی در جهت مخالف حرکت و عمل کرده‌اند.

سرمایه اجتماعی، زیربنای حکمرانی کارآمد

ضرورت تقویت اعتماد عمومی و همبستگی اجتماعی در جامعه



حسین ایمانی جاجرمی

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:
اگر می‌خواهید بدانید چرا اعتماد عمومی یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های توسعه است و چگونه کیفیت حکمرانی، عدالت، نهادهای کارآمد و مشارکت اجتماعی می‌توانند سرمایه اجتماعی را تقویت یا تضعیف کنند، این مقاله تصویری تحلیلی از سازوکارهای شکل‌گیری اعتماد در جامعه ارائه می‌دهد.

جنگ‌ها، بحران‌های اقتصادی و دوره‌های طولانی بی‌ثباتی، تنها زیرساخت‌های فیزیکی را فرسوده نمی‌کنند؛ اعتماد میان مردم، میان جامعه و حکومت و حتی میان فعالان اقتصادی را نیز تضعیف می‌کنند. در چنین شرایطی، بازسازی سرمایه اجتماعی به اندازه بازسازی اقتصاد اهمیت پیدا می‌کند، زیرا هیچ جامعه‌ای بدون اعتماد، مشارکت و احساس عدالت، نمی‌تواند مسیر توسعه را با موفقیت طی کند. در این میان، یکی از مسائل مهم برای همه کسان یا نهادهایی که نگران کاهش کیفیت حکمرانی هستند، این است که چگونه می‌توان با افزایش اعتماد عمومی میان شهروندان و در نتیجه افزایش موجودی سرمایه اجتماعی، حکومت «کارا» و «اثربخش» داشت. این نگرانی یک پرسش اصلی را مطرح می‌کند: «چگونه می‌توان سرمایه اجتماعی تولید کرد؟» به عبارت دیگر راه‌کارها و سازوکارهای مولد سرمایه اجتماعی در جامعه چیستند؟ و چگونه می‌توان با بهره‌گیری از آن‌ها به موجودی سرمایه اجتماعی افزود؟ و در آن سرمایه‌گذاری کرد تا بر کیفیت حکمرانی افزوده شود؟ منظور از حکمرانی باکیفیت، قاعده امور بر قانون، مشارکت شهروندان، شفافیت سازوکارهای تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری مقامات حکومتی است. بو روشتاین در کتاب مشهور «دام‌های اجتماعی و مسئله اعتماد» تلاش کرده تا به این پرسش پاسخ دهد. به نظر او پاسخ به پرسش چگونگی سرمایه‌گذاری در سرمایه اجتماعی به آسانی سرمایه انسانی و مادی نیست و مسئله‌ای دشوار است. در اینجا چکیده‌ای از مباحث او را می‌آوریم.

فرآیندهای روان‌شناختی مولد اعتماد

سازمان‌ها و افرادی که ادعا می‌کنند قابل اعتماد هستند معمولاً به جای ایجاد اعتماد، بدگمانی را در گیرنده پیام برمی‌انگیزانند و به چنین اشخاص یا سازمان‌هایی به دیده تردید نگاه می‌شود زیرا به نظر می‌رسد آن‌ها ایرادی در کار خود دارند والا چنین ادعایی را طرح نمی‌کردند. تولید اعتماد بر فرآیندهای روان‌شناختی پیچیده‌ای استوار است. اعتماد اجتماعی که بعد کیفی سرمایه اجتماعی را تشکیل می‌دهد، موضوعی اعتقادی است. اعتقادات افراد بر دو پایه «دانش کسب‌شده» و «جهان‌بینی اخلاقی» استوار هستند. اعتقادات نه به راحتی و نه به اجبار پدید می‌آیند. عقاید فرد درباره اعتماد اجتماعی، بیشتر در اعتقادات شخصی موجود در اعماق وجود ریشه دارند که ممکن است در دوران اولیه کودکی القا شده باشند یا از تجربیات شکل‌دهنده زندگی برخاسته باشند. از این رو تغییر در ذهنیت افراد یکی از دشوارترین کارها است. اگر فردی، مردم‌گریز باشد و نسبت به درست‌کاری بشر گمان بد بورزد، تغییر اعتقاد او دشوار است و این کار سخت‌تر هم می‌شود هنگامی که فرد مورد نظر عضو گروه‌هایی شود که اعضای آن به یکدیگر بی‌اعتماد و حتی از یکدیگر متنفر باشند. یافته‌های تحقیقاتی گسترده نشان می‌دهند که نفرت و بی‌اعتمادی بین گروهی مبتنی بر قومیت، اثر خودتقویت‌کنندگی بر عقاید افراد دارد و در نتیجه به بخش و جزئی از هویت و منطق بسیج گروه تبدیل می‌شود.

ابزارهای سیاسی مولد سرمایه اجتماعی

با این وجود امکان به کار گرفتن «ابزارهای سیاسی» برای آسان‌تر یا دشوارتر کردن مواجهه مردم با یکدیگر وجود دارد، مثلاً می‌توان فضاهای عمومی مثل پارک و کتابخانه ایجاد و یا در ساخت آن‌ها تسهیل کرد تا تعاملات میان مردم بیشتر شود. یا می‌توان به سازمان‌های داوطلبانه کمک کرد. با این حال سودمندی کمک‌های مالی دولت به این سازمان‌ها مشخص نیست. این کمک‌ها حتی می‌تواند اثر منفی ناخواسته داشته باشد. برای مثال حمایت‌های مالی دولت سوئد از جنبش مردمی مقابله با مصرف مشروبات الکلی سبب ایجاد این درک عمومی شد که سازمان‌های مدنی مشارکت‌کننده در این جنبش، اقتدار دولتی را گسترش می‌دهند و همین مسئله به جای افزایش مشارکت مدنی سبب کاهش آن شد. پس در بسیاری موارد کمک‌های دولتی به سازمان‌های مدنی می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد و به جای افزایش مشارکت مدنی سبب کاهش آن شود. در تجربه‌ای دیگر مشارکت سازمان‌های حمایتی بین‌المللی مانند

نکته‌هایی که باید بدانید

- در جوامعی که به اعضای خود فرصت‌های تعاملات خارج از چارچوب‌های معمول و درونی‌شده می‌دهند، در مقایسه با سایر جوامع، احتمال افزایش سطح هوش و اعتماد اجتماعی، بیشتر است.
- تولید اعتماد بر فرآیندهای روان‌شناختی پیچیده‌ای استوار است. اعتماد اجتماعی که بعد کیفی سرمایه اجتماعی را تشکیل می‌دهد، موضوعی اعتقادی است.
- در بسیاری موارد کمک‌های دولتی به سازمان‌های مدنی می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد و به‌جای افزایش مشارکت مدنی سبب کاهش آن شود.
- برای تولید سرمایه اجتماعی نمی‌توان تنها به جامعه مدنی اتکا کرد و نقش دولت به‌ویژه کارآمدی، عاری بودن از فساد و بهره‌مندی از سیاست‌های مشوق تعاملات و ارتباط میان گروه‌های اجتماعی مختلف و توجه به زیرساخت‌های اجتماعی، در این موضوع اهمیت زیادی دارد.
- سیاست در دموکراسی نمایندگی ماهیتاً منفعت‌گرا و حامی‌گراست. اثر نهادهای اجرایی بر نحوه عملکرد و مشروعیت دموکراسی به میزان زیادی دست‌کم گرفته شده است.

حمایت‌های مالی دولت سوئد از جنبش مردمی مقابله با مصرف مشروبات الکلی سبب ایجاد این درک عمومی شد که سازمان‌های مدنی مشارکت‌کننده در این جنبش، اقتدار دولتی را گسترش می‌دهند و همین مسئله به‌جای افزایش مشارکت مدنی سبب کاهش آن شد.

بانک جهانی در سیاســت‌گذاری‌ها برای افزایش سرمایه اجتماعی در کشــورهای در حال توســعه از طریق شــبکه‌های اجتماعی و سازمان‌های داوطلبانه نوپا، نتیجه معلومی نداشته است. گزارش بانک حاکی از آن است که موفقیت پژوهش‌های انجام‌شده درباره سرمایه اجتماعی بیشتر در نشان دادن اثرات مفید این سرمایه بوده تا تدوین و تهیه آیین‌نامه و خطوط راهنما درباره چگونگی سرمایه‌گذاری در آن. به عبارت دیگر پژوهش‌ها نتوانسته‌اند سازوکارهای تولید سرمایه اجتماعی را نشان دهند.

سرمایه اجتماعی در سطح فردی

مطالعات این سطح نتایج غیرمنتظره داشته است. تصور این است که سرمایه اجتماعی در طبقات کارگر بیشتر است زیرا آن‌ها حس همبستگی اجتماعی توســعه‌یافته‌ای دارند و صاحب فهم تاریخی اهمیت سازمان یافتن در اتحادیه‌ها هستند. وجود این ویژگی‌ها به سبب سطح بالای اعتماد اجتماعی است. پس عاقلانه است که فکر کنیم بالاترین میزان اعتماد در میان آن دسته از گروه‌های اجتماعی دیده می‌شود که نسبت به سایر گروه‌ها، درآمدهای به نسبت پایین و تحصیلات اندک دارند. فرض عام نخست این است که کم‌درآمدها با تحصیلات پایین اما سازمان‌یافته مانند طبقات کارگر بیشترین میزان اعتماد اجتماعی را دارند. فرض عام دوم این است که افراد موفق از نظر اقتصادی، سطوح پایینی از اعتماد اجتماعی و تعهد مدنی دارند. اما نتایج تحقیقات خلاف این دو فرض را نشان می‌دهد. سطح بالایی از اعتماد اجتماعی و گستره وسیع شبکه‌های اجتماعی میان مردمی با تحصیلات و درآمدهای به نســبت بالا وجود دارد. «برندگان» و افراد موفق جامعه، آن‌هایی هســتند که درجات بالایی از اعتماد را نســبت به دیگران از خود بروز می‌دهند. «بازندگان» و افراد ناموفق این ویژگی‌ها را ندارند.

منزلــت اجتماعی بــالا، خوش‌بینی، نگرش مثبت نســبت به دموکراسی و خرسندی عمومی با سطوح بالایی از اعتماد اجتماعی رابطه‌ای مثبت دارند.

مطالعات اجتماعی-روان‌شناختی درباره علل اعتماد اجتماعی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، مدعی‌اند سرمایه اجتماعی در دوران کودکی از طریق فرآیند اجتماعی شدن در خانواده به وجود می‌آید. برای مثال اوسلانر اعتماد را به دو دسته خاص‌گرا (اعتماد به افراد خاص) و عام‌گرا (اعتماد به عموم مردم) تقســیم می‌کند. او با بهره‌گیری از داده‌های پیمایشی وسیع در آمریکا نشان می‌دهد که تفاوت‌های باقاعده‌ای در عقاید و ارزش‌های خاص‌گرایان و عام‌گرایان وجود دارد.

دوراهی اجتماعی، موقعیتی است که در آن منافع جمعی در برابر منافع خصوصی قرار می‌گیرد و تحقیقات روان‌شناختی-اجتماعی تجربی زیادی روی رابطه میان اعتماد و دوراهی مذکور انجام شده اســت. محققی به نام سالی نتایج حدود ۱۶۰ آزمایش را با تعدادی در حدود ۵۰۰۰ آزمودنی مورد فراتحلیل قرار داد و ۴ نکته از آن‌ها بیرون کشید:

۱. کنــش منفعت‌طلبانه به آن گســتردگی که نظریه انتخاب عقلانی تصور کرده، متداول نیســت و ۲۵ تا ۳۰ درصد افراد حتــی در آزمایش‌های انعطاف‌ناپذیر معمای زندانی، راهبرد همکاری را انتخاب کرده‌اند.
۲. فرصت برقراری ارتبــاط به‌وضوح درصد افرادی را که گزینه همکاری را انتخاب می‌کنند، افزایش می‌دهد.
۳. القای قبیله‌گرایی یا اعتماد خاص‌گرایانه بســیار ساده است، کافی اســت افراد را به گروه‌هایی تقسیم کرد که تنها مجاز به برقراری ارتباط درون گروهی هستند و از ارتباط با اعضای خارج از گروه منع شده‌اند.
۴. همکاری برای افراد محدودشــده به ارتباطات درون‌گروهی هنگامی که آن‌ها به انتهای مجموعــه‌ای از تعاملات مکرر می‌رسیدند، کاهش می‌یافت.

نتیجه مهم این بود که ارزش‌های فرهنگی یا هنجاری شخص در انتخاب گزینه آن‌ها مهم و اثرگذار است. برای مثال ویتنامی‌ها نسبت به آمریکایی‌ها تمایل بسیار بیشتری برای همکاری دارند.

ویژگی‌های افراد با اعتماد خاص‌گرا	ویژگی‌های افراد با اعتماد عام‌گرا
◗ اعتماد به دایره بسیار کوچک از افراد که معمولاً خانواده، دوستان بسیار نزدیک و گروه‌های همتای قومی را در بر می‌گیرد ◗ بی‌اعتمادی به کل مردمی که خارج از دایره همتایان نزدیک قرار دارند ◗ بدبینی نسبت به آینده به‌ویژه به فرصت‌هایشان برای شکل دادن به زندگی خودشان ◗ بی‌اعتمادی نسبت به بیشتر نهادهای اجتماعی ◗ باور به این‌که آن نهادها بر خلاف منافع شخصی آن‌ها ساختار یافته‌اند ◗ انسان‌گریزند ◗ باور به این‌که جهان خارج، خطرناک و تهدیدآمیز است و بنابراین خارج از کنترل آن‌هاست ◗ به غریبه‌ها بدگمان هستند	نقطه مقابل دسته اول!

هوش اجتماعی

یک عامل دیگری که به آن برای سرمایه اجتماعی نیاز هست، هوش اجتماعی است. بر اساس تعریف توشیو یاماگیشی به توانایی کشف و تفسیر علائم صادرشده از سوی مردم، هوش اجتماعی گفته می‌شود؛ علائمی که فرد بر اساس مواجه با آن‌ها اطلاعاتی را درباره قابل اعتماد بودن یا نبودن دیگران به دست می‌آورد. از آن‌جایی که هرچه اعتماد اجتماعی بیشتر، هوش اجتماعی هم بیشتر و در نتیجه عملکرد بالاتر، پس از منظر سیاسی از آن‌جایی که هوش اجتماعی، توانایی‌ای است که مردم آن را از طریق تعاملات گسترده با دیگران به ویژه آن‌هایی که همانند با آن‌ها نیستند، کسب می‌کنند، پس اگر دولت‌ها خواهان سرمایه‌گذاری در سرمایه اجتماعی هستند باید شرایطی را پدید آورند که در آن، افراد در سال‌های نخست زندگی‌شان به کرات با افرادی که شبیه خودشان نیستند، تعامل کنند. چنین نتیجه‌گیری‌ای حداقل دو شرط نهادی را در سطح جامعه پیشنهاد می‌کند:

- فراهم کردن امکان تعاملات میان افراد متفاوت از نظر قومی یا طبقاتی و جلوگیری از تفکیک فضایی
- وجــود برخی نهادهای اجتماعی برای مجــازات افرادی که رفتارهای فرصت‌طلبانه و خیانت‌آمیز دارند. چنین نهادهایی سبب می‌شوند مردم رغبت بیشتری برای تعامل با دیگران متفاوت داشته باشند.

پــس در جوامعی که به اعضای خود فرصت‌های تعاملات خارج از چارچوب‌های معمول و درونی‌شــده می‌دهند، در مقایسه با سایر جوامع، احتمال افزایش سطح هوش و اعتماد اجتماعی، بیشتر است. یک نتیجه دیگر از تحقیق یاماگیشی این است که در جست‌وجوی

نهادهای اجتماعی برای مجازات افرادی که رفتارهای فرصت‌طلبانه و خیانت‌آمیز دارند سبب می‌شوند مردم رغبت بیشتری برای تعامل با دیگران متفاوت داشته باشند

منبع اعتماد اجتماعی، باید به سطوح سیاسی و اجتماعی هم توجه کرد. از نظر پاتنام و بسیاری دیگر، جامعه مدنی در این زمینه اهمیت زیادی دارد. اینگلهارت دموکراسی را مهم می‌داند. اوسلانر از قوی‌ترین عوامل پیش‌بینی‌کننده اعتماد اجتماعی، به برابری اقتصادی و برابری فرصت‌ها اشاره می‌کند.

جامعه مدنی و نقش آن در تولید سرمایه اجتماعی

نظریه‌های مربوط به اهمیت جامعه مدنی برای نخستین بار به کتاب مشهور «دموکراسی در آمریکا» اثر الکسی دو توکویل بازمی‌گردد که کارآمدی دموکراسی آمریکایی‌ها را ناشی از زندگی انجمنی آن‌ها می‌دانست. این نظریه در تحلیل علل تجزیه شوروی اعتبار خوبی پیدا کرد. رابرت پاتنام در مطالعه خود درباره حکومت‌های منطقه‌ای در ایتالیا، منبع سرمایه اجتماعی را تراکم و وزن جامعه مدنی دانست. مهم‌ترین ایده این نظریه این است که انجمن‌های داوطلبانه سبب تولید سرمایه اجتماعی می‌شوند.

اما این ایده سه نقیصه دارد:

- مسئله مفهومی، ناتوانی در تفکیک میان سازمان‌های مولد سرمایه اجتماعی و آن‌هایی که مولد عدم اعتماد اجتماعی هستند؛ مانند بسیاری از سازمان‌های داوطلبانه دارای ماهیت مذهبی، سیاسی، قومی و جنسیتی که وجودشان تا حدودی مبتنی بر تفکیک از سایر گروه‌هاست، یا مبتنی بر بی‌اعتمادی. به عبارت دیگر، سرمایه اجتماعی در برابر سرمایه ضد اجتماعی. مشارکت در انجمن‌ها می‌تواند منجر به تولید، حفظ یا فرسایش سرمایه اجتماعی در جامعه شود.
- مسئله تجربی، اثبات هم‌بستگی بین مشارکت در انجمن‌های داوطلبانه و اعتماد اجتماعی بالا در سطح فردی به‌هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست!
- اگر جامعه مدنی تولیدکننده نوعی از باورها است که برای وجود یک دموکراسی کارآمد و باثبات ضروری است، پس دموکراسی‌های تازه استقراریافته باید بخش داوطلبانه پویا و قوی داشته باشند. اما مطالعات مربوط به فرآیندهای دموکراتیک شدن برزیل و اسپانیا نشان می‌دهد که آن‌ها از نظر شاخص‌های جامعه مدنی، رتبه بالایی ندارند. در اینجا به نظر می‌رسد آن‌چه اهمیت دارد «قانون اساسی و نهادهای سیاسی» هستند.

دولت و سرمایه اجتماعی

آیا نهادهای دولتی، سرمایه اجتماعی را تولید می‌کنند؟ ماهیت دولت‌ها اهمیت دارد. تحقیقات نشان داده‌اند که اعتماد اجتماعی بالا با دموکراسی باثبات، فساد اندک و درجه پایین نابرابری اقتصادی ارتباط دارد. اعتماد سیاسی، یعنی اعتماد به نهادهای دموکراتیک مانند پارلمان، احزاب سیاسی و حکومت. تحقیقات دریافته‌اند بین اعتماد سیاسی و اعتماد اجتماعی همبستگی قوی وجود ندارد. سیاست در دموکراسی نمایندگی ماهیتاً منفعت‌گرا و حامی‌گراست. نکته این است که اثر نهادهای اجرایی بر نحوه عملکرد و مشروعیت دموکراسی به میزان زیادی دست‌کم گرفته شده است. در بیشتر جوامع عموم مردم اغلب با نهادهای اجرایی دموکراسی تماس دارند تا نهادهای نمایندگی آن. استفان کاملین نشان داده که تجربیات مستقیم شهروندان از نحوه رفتار با آن‌ها از سوی نهادهای مختلف خدمات عمومی، تاثیرات قابل توجهی بر دیدگاه‌های سیاسی و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک آنان دارد و در شکل‌گیری عقاید سیاسی افراد، تأثیر تجربیات آنان از نهادهای خدمات اجتماعی در مقایسه با موقعیت اقتصادی آنان اهمیت بیشتری دارد. وظیفه نهادهای اجرایی به طور محسوس و مشخص، تأمین حقوق دموکراتیک و اجتماعی شهروندان است. آن‌چه این نهادها را قابل اعتماد می‌کند، نه جانبداری متعصبانه، بلکه بی‌طرفی است. در انصاف در رویه‌ها و اجتناب از فساد، مشتری‌گرایی، خویشاوندگرایی و تبعیض. برای مثال در سوئد، اعتماد به نظام حقوقی و باور به عدم رواج رشوه‌گیری و فساد، حتی در صورت کنترل سطح تحصیلات پاسخ‌گویان، تأثیر چشمگیری بر اعتماد بین‌فردی دارد.

به عنوان یک نتیجه کلی از همه این مباحث می‌توان گفت از نظر بو روشتاین برای تولید سرمایه اجتماعی نمی‌توان تنها به جامعه مدنی اتکا کرد و نقش دولت به‌ویژه کارآمدی، عاری بودن از فساد و بهره‌مندی از سیاست‌های مشوق تعاملات و ارتباط میان گروه‌های اجتماعی مختلف و توجه به زیرساخت‌های اجتماعی، در این موضوع اهمیت زیادی دارد.

سرمایه اجتماعی، زیربنای بازسازی ایران

سرمایه اجتماعی را نمی‌توان با بخشنامه، تبلیغات یا دعوت به همدلی ایجاد کرد. اعتماد عمومی، حاصل تجربه روزمره شهروندان از کیفیت حکمرانی، عدالت، قانون‌مداری و کارآمدی نهادهای عمومی است. هر اندازه مردم در تعامل با دستگاه‌های اجرایی، بازار و نهادهای عمومی، رفتار منصفانه‌تر، شفاف‌تر و پاسخگوتر ببینند، زمینه شکل‌گیری اعتماد و مشارکت اجتماعی نیز تقویت خواهد شد

در شرایط کنونی ایران، که جامعه سال‌هایی همراه با فشارهای اقتصادی، بی‌ثباتی، تحریم و تنش‌ها را پشت سر گذاشته است، بازسازی سرمایه اجتماعی به یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای توسعه تبدیل شده است. بدون اعتماد، سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد، همکاری‌های اجتماعی تضعیف می‌شود، هزینه مبادلات اقتصادی افزایش پیدا می‌کند و اجرای سیاست‌های عمومی با دشواری بیشتری همراه خواهد شد.

از این رو، سیاست‌گذاری برای افزایش سرمایه اجتماعی نباید صرفاً به حمایت از نهادهای مدنی یا گسترش فعالیت‌های داوطلبانه محدود شود. اصلاح کیفیت حکمرانی، مبارزه مؤثر با فساد، تضمین اجرای بی‌طرفانه قانون، افزایش شفافیت، کاهش تبعیض، ایجاد فرصت‌های برابر و تقویت مشارکت واقعی شهروندان، مهم‌ترین مسیرهای بازسازی اعتماد عمومی هستند. جامعه مدنی و دولت، نه در تقابل، بلکه در تعامل با یکدیگر می‌توانند بستر شکل‌گیری سرمایه اجتماعی را فراهم کنند.

در نهایت، سرمایه اجتماعی را باید یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های توسعه دانست؛ سرمایه‌ای که بدون آن، حتی بهترین برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز با مانع روبه‌رو خواهند شد. آینده توسعه ایران، بیش از هر چیز، به توانایی ما در بازسازی اعتماد، تقویت نهادهای کارآمد و ایجاد احساس عدالت در میان شهروندان وابسته است.

منبع

روئستاین، بو (۱۳۹۳)، «دام‌های اجتماعی و مسئله اعتماد»، ترجمه لادن رهبری و همکاران، تهران: نشر آگه.

تحقیقات نشان داده‌اند که اعتماد اجتماعی بالا با دموکراسی باثبات، فساد اندک و درجه پایین نابرابری اقتصادی ارتباط دارد. اعتماد سیاسی، یعنی اعتماد به نهادهای دموکراتیک مانند پارلمان، احزاب سیاسی و حکومت. تحقیقات دریافته‌اند بین اعتماد سیاسی و اعتماد اجتماعی همبستگی قوی وجود ندارد

ذره‌بین
نگاهی عمیق به تحولات اقتصادی

حمله به آینده

آینده‌نگر اثرات مخرب زیست‌محیطی جنگ تحمیلی اخیر را بررسی می‌کند



جنگ چه بر سر محیط‌زیست می‌آورد؟

قربانی خاموش جنگ

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

جنگ اخیر یک قربانی و هزینه پنهان داشت. قربانی‌ای که کمتر به آن پرداخته شد. ابعاد آسیب به این قربانی پنهان، ماه‌ها و سال‌های آینده بیشتر نمایان خواهد شد. محیط زیست، قربانی خاموش همه جنگ‌هاست. هزینه زیست‌محیطی جنگ، بسیار فراتر از میدان نبرد است. تبعات زیست‌محیطی جنگ و انفجارها سال‌ها در طبیعت باقی خواهد ماند. آلودگی‌ها به عمق آب‌های زیرزمینی نفوذ می‌کند. آلاینده‌ها سال در خاک باقی خواهند ماند و هوا را آلوده می‌کنند. اکوسیستم کشاورزی آسیب می‌بیند، گونه‌های حیوانی تحت تاثیر قرار می‌گیرد، مصرف سوخت‌های فسیلی و روند گرمایش زمین شتاب می‌گیرد. انتشار گازهای گلخانه‌ای به سرعت افزایش می‌یابد، نهایتاً انسان‌ها نیز در طول سالیان بعد قربانی آب، خاک و هوای آلوده ناشی از جنگ هستند. از طرفی بازیابی اکوسیستم‌هایی که در جنگ آسیب دیده‌اند، بسیار دشوار، هزینه‌بر و در بسیاری از موارد غیرممکن است، زیرا بسیاری از گونه‌های گیاهی و جانوری در اثر آلودگی‌ها یا تخریب زیستگاه، برای همیشه از بین می‌روند. هدف قرار گرفتن تاسیسات نفتی، پالایشگاه‌ها و کارخانه‌های شیمیایی، منجر به نشت مواد سمی به رودخانه‌ها، دریاها و خاک می‌شود که باعث نابودی حیات‌وحش منطقه می‌شود. با از بین رفتن سیستم‌های تصفیه آب و فاضلاب شهری در اثر بمباران، مقادیر عظیمی از فاضلاب خام وارد منابع آبی می‌شود که منجر به شیوع بیماری‌ها و مرگ‌ومیر آبزیان می‌شود. همچنین آتشی که در اثر انفجارها ایجاد می‌شود، مقدار بسیار زیادی دی‌اکسید کربن را در مدت کوتاهی وارد جو می‌کند.

هزینه زیست‌محیطی جنگ اخیر

براساس برآوردها و به گفته معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست، فقط در ۲ هفته اول جنگ تحمیلی سوم میزان کربنی که منتشر شد به اندازه ردپای کربن ۶۰ کشور جهان است. در همین زمینه و براساس آمار دیگری که از سوی یک عضو شورای راهبردی سازمان حفاظت محیط زیست در رسانه‌ها ارائه شد، فقط در ۱۴ روز نخست حملات نظامی دشمن علیه ایران حدود ۵ تا ۵.۶ میلیون تن دی اکسیدکربن وارد جو (آسمان کشور) شده است. همچنین یک تحلیل پژوهشی اولیه نشان می‌دهد فقط در ۱۴ روز نخست حملات نظامی علیه ایران حدود ۵ تا ۵.۶ میلیون تن معادل دی اکسیدکربن وارد جو شده است.

به گفته یک عضو شورای راهبردی سازمان حفاظت محیط زیست طبق این تحلیل، میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای در ۲ هفته نخست جنگ، تقریباً معادل کل انتشار سالانه کشور ایسلند یا برابر با انتشار سالانه حدود ۱.۱ میلیون خودروی بنزینی است، مقایسه‌ای که بزرگی این شوک اقلیمی را به خوبی نشان می‌دهد. برخلاف تصور عمومی، انتشار گازهای گلخانه‌ای جنگ تنها ناشی از سوخت مصرفی جنگنده‌ها نیست، پژوهشگران با استفاده از روش‌های مورد استفاده در گزارش‌ها و مطالعات مشابه درباره جنگ اوکراین و غزه، چندین منبع انتشار را به صورت همزمان محاسبه کرده‌اند. بر اساس این تحلیل، سهم هر بخش از انتشار کربن در ۱۴ روز نخست جنگ به طور تقریبی مشخص شد به طوری که تخریب ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها حدود ۲.۴ میلیون تن، آتش‌سوزی و انفجار مخازن نفت و فرآورده‌های نفتی حدود ۱.۸۸ میلیون تن، مصرف سوخت در عملیات نظامی (هواپیماها، ناوها و تجهیزات) حدود ۵۲۹ هزار تن، نابودی و جایگزینی تجهیزات نظامی حدود ۱۷۲ هزار تن و استفاده گسترده از موشک‌ها و پهپادها حدود ۵۵ هزار تن بوده است. البته در این میان، تخریب ساختمان‌ها، منازل، مدارس و مراکز درمانی بزرگ‌ترین سهم را در انتشار کربن داشته است زیرا بازسازی این زیرساخت‌ها در آینده نیازمند مصرف گسترده سیمان، فولاد و انرژی خواهد بود که خود منبع بزرگی از انتشار گازهای گلخانه‌ای است. بر اساس گزارش‌ها، هزاران واحد ساختمانی در جریان حملات آسیب دیده یا تخریب شده‌اند، موضوعی که نشان می‌دهد پیامدهای اقلیمی جنگ تنها به زمان درگیری محدود نمی‌شود، بلکه در دوره بازسازی نیز ادامه خواهد یافت.



جلسه اتاق تهران درباره اثرات جنگ بر محیط زیست

همچنین به گفته رئیس مرکز اقیانوس‌شناسی هرمزگان، حمله به تأسیسات نفتی، پتروشیمی، شناورها، آب‌شیرین‌کن‌ها و برخی صنایع ساحلی می‌تواند موجب ورود طیف متنوعی از آلاینده‌ها به محیط‌های دریایی شده باشد. آلاینده‌های جنگی می‌تواند آثار بلندمدتی بر زنجیره غذایی و زیستگاه‌های دریایی داشته باشد. نشت نفت خام و فرآورده‌های نفتی، ترکیبات شیمیایی ناشی از صنایع پتروشیمی، فلزات سنگین حاصل از تخریب تأسیسات و غرق شدن شناورها، ذرات ناشی از آتش‌سوزی‌های صنعتی و همچنین بقایای مواد و تجهیزات جنگی از جمله آلاینده‌هایی هستند که احتمال ورود آنها به آب‌های خلیج فارس و دریای عمان وجود دارد. بخشی از این آلاینده‌ها در سطح آب باقی می‌مانند، بخشی در ستون آب پراکنده می‌شوند و برخی نیز در رسوبات بستر دریا تجمع پیدا می‌کنند؛ موضوعی که می‌تواند آثار بلندمدتی بر زنجیره غذایی و زیستگاه‌های دریایی داشته باشد. به گفته این کارشناس، به دلیل تبخیر بالا، آب خلیج فارس نسبت به دریای عمان شورتر است و همین اختلاف چگالی موجب شکل‌گیری جریان‌های ورودی از شمال تنگه هرمز در سطح و جریان‌های خروجی آب شور از جنوب تنگه هم در عمق در منطقه می‌شود؛ فرآیندی که در انتقال و پراکندگی آلاینده‌ها نقش تعیین‌کننده دارد.

گزارش سازمان محیط زیست از خسارات جنگ

براساس گزارش سازمان حفاظت محیط‌زیست در مورد خسارات محیط‌زیستی «جنگ رمضان»، تهاجم رژیم‌های صهیونیستی آمریکایی به واحدهای تولیدی، صنعتی، خدماتی مهم ۱۰ استان آذربایجان‌شرقی، البرز، بوشهر، تهران، خراسان رضوی، خوزستان، مرکزی، یزد، گیلان و فارس، تبعات محیط زیستی از شدت‌های «کم»، «متوسط» تا «زیاد» در پی داشته است. همچنین ابنیه و تجهیزات ادارات کل حفاظت محیط زیست در ۱۰ استان کشور تحت تهاجم رژیم صهیونیستی و آمریکایی قرار گرفته است که شامل استان‌های آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، البرز، ایلام، تهران، خوزستان، کرمانشاه، لرستان، مرکزی و هرمزگان هستند. پراکنش این خسارات در ۲۰ شهرستان بوده و شدت خسارات وارده «کم» یا «متوسط» و در موارد اندکی «زیاد» بوده است. به عنوان مثال تنها در یک مورد از خسارات به ابنیه، موزه تاریخ طبیعی و تنوع زیستی واقع در پارک جمران کرج دچار آسیب دیدگی «زیاد» شده است.

در این گزارش درباره مناطق تحت مدیریت سازمان حفاظت محیط زیست آمده است؛ تعداد استان‌هایی که مناطق تحت مدیریت سازمان تحت تهاجم رژیم صهیونیستی و آمریکایی قرار گرفته است برابر ۷ استان بوده که شامل استان‌های هرمزگان، مرکزی، سیستان و بلوچستان، فارس، کردستان، البرز و تهران هستند. تعداد ۱۳ منطقه تحت مدیریت در این ۷ استان دچار درجه کم تا خیلی زیاد آسیب شده‌اند. این گزارش اضافه می‌کند که در استان خوزستان ساحل خلیج بهرگانسر، در هرمزگان جزایر قشم، لارک و هنگام، در استان مرکزی مناطق حفاظت‌شده هفتادقله در محدوده مناطق قوشد، شانق، خیرآباد، در استان سیستان و بلوچستان سواحل پزم، تنگ، پسابندر، رمین، جزایر مرجانی، خلیج گواتر، مرکز پرنده نگری، منطقه حفاظت‌شده کوه بیرک و تالاب هامون هیرمند، در استان فارس منطقه حفاظت‌شده ارژن-کوه بیل، در کردستان محدوده پناهگاه حیات وحش زریبار، در البرز منطقه حفاظت‌شده البرز جنوبی و همچنین در تهران منطقه خجیر و سرخه‌حصار مورد تهاجم قرار گرفته و خساراتی به آن‌ها وارد شده است.

همچنین در این گزارش آمده است که کل حجم مواد نفتی دچار حریق در سه مجموعه از مخازن نفت تهران در شهران، شهرری و کوهک مجموعاً بیش از ۳۶۰ هزار متر مکعب بوده است که در مجموع حجم معادل دی اکسید کربن منتشرشده ناشی از این حریق نزدیک به ۱ میلیون تن برآورد می‌شود. بررسی‌های کارشناسان نشان می‌دهد نزدیک به ۴ هزار تن ترکیبات آروماتیک یا ترکیبات آلی فرار که باعث تهدید جدی سلامت محیط زیست می‌شود، انتشار پیدا کرده است. علاوه بر این حملات رژیم صهیونیستی به مخازن سوخت فردیس البرز نیز بالغ بر ۵۳ هزار تن

هدف قرار گرفتن خطوط لوله نفت و گاز باعث نشت مستقیم این سوخت‌ها به محیط و تبخیر یا سوختن آن‌ها می‌شود. آتش‌سوزی در تأسیسات پتروشیمی که در اثر بمباران رخ می‌دهد، می‌تواند هفته‌ها یا ماه‌ها ادامه یابد و مقادیر بی‌سابقه‌ای از کربن و ذرات معلق سمی را وارد جو کند.

دی اکسید کربن وارد جو کرده و منجر به انتشار حدود ۲۲۰ تن ترکیبات آروماتیک شده است.

تاثیر جنگ بر اکوسیستم دریایی

کارشناسان معتقدند تأثیرات جنگ بر دریاها فرامرزی است. آلودگی‌های دریایی به مرزهای سیاسی محدود نمی‌شوند و با جریان‌های دریایی، می‌توانند تا هزاران کیلومتر دورتر از محل جنگ، اکوسیستم‌های دیگر کشورها را نیز تهدید کنند. بازسازی این خسارات در محیط‌های دریایی گاه بسیار کندتر از خشکی صورت می‌گیرد. تأثیر جنگ بر اکوسیستم‌های دریایی یکی از پیچیده‌ترین و آسیب‌زاترین جنبه‌های مخاصمات نظامی است. برخلاف محیط‌های خشکی، آسیب‌های وارده به دریاها به دلیل پویایی آب و زنجیره غذایی گسترده، به‌راحتی در نقاط دوردست منتشر شده و مدیریت یا پاک‌سازی آن‌ها بسیار دشوار است.

آلودگی شیمیایی و سمی: غرق شدن کشتی‌های جنگی، نفت‌کش‌ها و تخریب سکوهای نفتی، هزاران تن نفت خام و سوخت‌های سنگین را وارد دریا می‌کند. این مواد لایه‌ای بر سطح آب ایجاد می‌کنند که مانع از تبادل اکسیژن و نور شده و باعث مرگ‌ومیر گسترده آبزیان، پرندگان دریایی و تخریب صخره‌های مرجانی می‌شود. بمب‌های عمل‌نکرده و مهمات در بستر دریا به‌مرور زمان دچار خوردگی می‌شوند. این امر باعث نشت مواد منفجره و فلزات سمی (مانند سرب، جیوه و آرسنیک) به رسوبات کف دریا می‌شود که وارد زنجیره غذایی شده و در بدن ماهی‌ها تجمع یافته و در نهایت به انسان‌ها منتقل می‌شود.

آلودگی صوتی (آشفتگی حیات وحش): اقیانوس‌ها محیط‌هایی صوتی هستند. موجودات دریایی (به‌ویژه پستانداران مانند نهنگ‌ها و دلفین‌ها) برای مسیریابی، یافتن جفت و شکار به صدا وابسته‌اند. استفاده از سونارهای نظامی با فرکانس بالا و انفجارهای زیرآبی، تعادل شنوایی آبزیان را به‌شدت برهم می‌زند. این صداها می‌تواند باعث پارگی گوش، سردرگمی، کوچ اجباری از زیستگاه‌های اصلی و حتی مرگ آن‌ها در اثر به ساحل افتادن شود.

تخریب فیزیکی زیستگاه‌ها: برای عبور کشتی‌های جنگی، عملیات‌های لایروبی انجام می‌شود که باعث از بین رفتن کفزیان و تخریب بستر دریا (مانند بسترهای علف دریایی و صخره‌های مرجانی) می‌شود. کشتی‌ها و تجهیزات نظامی غرق‌شده، فضایی را اشغال می‌کنند که ممکن است زیستگاه‌های حساس را نابود کند. علاوه بر این، لاشه‌های فولادی به‌مرور زمان با زنگ‌زدن، ترکیب شیمیایی آب اطراف خود را تغییر می‌دهند.

تأثیر بر زنجیره غذایی و تنوع زیستی: وقتی گونه‌های اصلی (مانند شکارچیان رأس هرم) در اثر آلودگی یا انفجار از بین می‌روند، توازن اکوسیستم برهم می‌خورد (مثلاً رشد بی‌رویه جمعیت گونه‌های ضعیف‌تر). مسمومیت زیستی نیز از دیگر تبعات تاثیر جنگ بر زنجیره غذایی است. آلاینده‌های ناشی از جنگ در بافت‌های چربی ماهی‌ها انباشته می‌شوند. با خوردن این ماهی‌ها توسط ماهی‌های بزرگ‌تر یا انسان‌ها، غلظت این مواد سمی در هر مرحله از زنجیره غذایی افزایش می‌یابد.

مین‌های دریایی و ناامنی مناطق ساحلی: پس از پایان جنگ، بسیاری از مین‌های دریایی عمل‌نکرده در مناطق ساحلی و مسیرهای کشتیرانی باقی می‌مانند. این موضوع نه‌تنها مانع از فعالیت‌های شیلاتی و گردشگری می‌شود، بلکه باعث می‌شود دولت‌ها نتوانند مناطق حفاظت‌شده دریایی را مدیریت یا بازسازی کنند، زیرا ورود به این مناطق برای متخصصان نیز خطرناک است.

جنگ و تولید گرما

جنگ یک موتور تولید گرما است. در حالی که دنیا برای کاهش انتشار کربن تلاش می‌کند، جنگ‌ها با تخریب زیرساخت‌ها و مصرف بی‌رویه سوخت، تمام برنامه‌های اقلیمی را با شکست مواجه می‌کنند. انتشار کربن ناشی از جنگ، که اغلب با عنوان «ردپای کربن نظامی» (Military Carbon Footprint) شناخته می‌شود، یکی از بزرگ‌ترین عوامل پنهان در گرمایش جهانی است. این در حالی است که به دلیل ملاحظات امنیت ملی، اکثر دولت‌ها داده‌های مربوط به مصرف سوخت ارتش خود را جزو اطلاعات طبقه‌بندی شده می‌دانند. این عدم شفافیت باعث شده است که در محاسبات جهانیِ تغییرات اقلیمی، سهم واقعی جنگ‌ها و ارتش‌ها به درستی لحاظ نشود. به عنوان نمونه در جریان جنگ روسیه و اوکراین (طی ۱۸ ماه اول)، برآورد شده که انتشار گازهای گلخانه‌ای ناشی از عملیات نظامی، آتش‌سوزی‌ها و اقدامات مرتبط با بازسازی، معادل ۱۵۰ میلیون تن CO_2 بوده است؛ رقمی که با کل انتشار سالانه یک کشور متوسط مانند بلژیک برابری می‌کند.

مصرف سوخت‌های فسیلی: ارتش‌ها بزرگ‌ترین مصرف‌کننده سوخت‌های فسیلی در سطح جهان هستند. جابجایی تجهیزات، تانک‌ها، هواپیماهای جنگنده، ناوهای هواپیمابر و کامیون‌های تدارکاتی از سوخت‌های سنگین (مانند سوخت جت و دیزل) با راندمان بسیار پایین استفاده می‌کنند. بخش بزرگی از انتشار کربن ارتش‌ها مربوط به زمان جنگ نیست، بلکه مربوط به آمادگی برای جنگ و مانورهای نظامی مداوم در زمان صلح است که به اندازه کل اقتصاد برخی کشورها سوخت مصرف می‌کنند. همچنین زنجیره تأمین تولید، حمل‌ونقل و نگهداری تسلیحات و تجهیزات نظامی، انرژی‌برترین فعالیت‌های صنعتی محسوب می‌شوند.

تخریب منابع کربن‌گیر: جنگ نه تنها گاز گلخانه‌ای تولید می‌کند، بلکه ظرفیت زمین برای جذب کربن را نیز کاهش می‌دهد. استفاده از بمب‌های آتش‌زا یا سوختن عمدی جنگل‌ها برای از بین بردن پوشش دفاعی دشمن، باعث می‌شود میلیون‌ها تن کربن ذخیره‌شده در درختان بلافاصله آزاد شود. انفجارها، حرکت تانک‌ها و سنگرسازی، ساختار خاک را متلاشی کرده و باعث آزاد شدن کربنِ آلی ذخیره‌شده در خاک می‌شود.

آلایندگی بازسازی: اثر کربنی جنگ به زمان درگیری محدود نمی‌شود؛ یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان کربن، صنعت بازسازی است. تولید مصالح ساختمانی (مانند سیمان و فولاد) برای بازسازی شهرهای ویران‌شده، جاده‌ها، پل‌ها و زیرساخت‌های تخریب‌شده، حجم عظیمی از دی‌اکسید کربن را وارد جو می‌کند. برای مثال، در برخی درگیری‌های مدرن، هزینه کربنی بازسازی زیرساخت‌های نابود شده، ممکن است از میزان کربنی که خودِ عملیات نظامی در طول جنگ تولید کرده است، بیشتر باشد.

آسیب زیرساخت‌های انرژی: هدف قرار گرفتن خطوط لوله نفت و گاز باعث نشت مستقیم این سوخت‌ها به محیط و تبخیر یا سوختن آن‌ها می‌شود. آتش‌سوزی در تأسیسات پتروشیمی که در اثر بمباران رخ می‌دهد، می‌تواند هفته‌ها یا ماه‌ها ادامه یابد و مقادیر بی‌سابقه‌ای از کربن و ذرات معلق سمی را وارد جو کند.

نمونه‌ای از پیامدهای زیست‌محیطی جنگ

جنگ در اوکراین از فوریه ۲۰۲۲، فراتر از ابعاد انسانی و سیاسی، به یک فاجعه گسترده زیست‌محیطی تبدیل شده است. این درگیری‌ها با استفاده از تسلیحات سنگین و حملات به زیرساخت‌های صنعتی، تعادل اکولوژیک منطقه را برهم زده و پایداری بلندمدت زیست‌بوم‌های خشکی و آبی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است.

عملیات نظامی منجر به تغییرات فیزیکی و شیمیایی گسترده در خاک و پوشش گیاهی شد. داده‌ها نشان می‌دهند که در سال ۲۰۲۲، تعداد آتش‌سوزی‌های جنگلی به میزان ۲۵ برابر سال قبل از آن افزایش یافت که نتیجه مستقیم فعالیت‌های نظامی و کاهش توان اطفای حریق بوده است. بیش از ۱۸۳ هزار هکتار از عرصه‌های جنگلی در این آتش‌سوزی‌ها از بین رفته‌اند. انفجار مهمات و تخریب کارخانه‌های صنعتی، فلزات سنگین (مانند سرب و جیوه) و مواد خطرناک (مانند آزبست و هیدروکربن‌ها) را در خاک پراکنده کرده که پتانسیل ورود به زنجیره غذایی را دارند.

فروپاشی سد نوا کاخوفکا در سال ۲۰۲۳ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فجایع زیست‌محیطی قرن اخیر شناخته می‌شود. بیش از ۶۲۰ کیلومتر مربع از اراضی پیرامون سد زیر آب رفت و منجر به نابودی تنوع زیستی در تالاب‌ها و دشت‌های سیلابی شد. تغییرات ناگهانی در سطح آب و رسوب‌گذاری‌های سمی، بازسازی اکوسیستم‌های رودخانه‌ای را دشوار کرده و متخصصان پیش‌بینی می‌کنند که بازیابی اکولوژیک این منطقه ممکن است بیش از سه دهه به طول انجامد.

حفر سنگرها و مین‌گذاری‌های وسیع، مسیرهای مهاجرتی و زیستگاه‌های گونه‌های وحشی را قطع کرده است. وجود مهمات عمل‌نکرده، همزمان با ایجاد خطر فیزیکی برای جانوران، دسترسی محیط‌بانان و محققان را برای پایش و حفاظت محدود کرده که منجر به ایجاد «خلأ حفاظتی» شده است. با تخریب زیرساخت‌های بهداشتی و اختلال در پایش‌های دامپزشکی، احتمال شیوع بیماری‌های مشترک بین انسان و حیوان (مانند آنفلوانزای پرندگان یا هاری) افزایش یافته است.

کارشناسان معتقدند آسیب‌های زیست‌محیطی جنگ اوکراین، فراتر از تخریب‌های آنی، شامل اثرات انباشته و پایدار است. پساجنگ در این کشور مستلزم چیزی فراتر از بازسازی ساختمان‌هاست؛ بلکه نیازمند استراتژی‌های پیچیده احیای اکولوژیک است که باید موضوعاتی چون پاک‌سازی گسترده مین‌ها، مدیریت خاک‌های آلوده و بازگرداندن پیوستگی زیستگاه‌ها را در اولویت قرار دهد.

کشتن زمین

جنگ اخیر چه اثرات مخربی بر محیط‌زیست ایران داشت؟



سعید تاجیک

رئیس کمیسیون انرژی و محیط‌زیست اتاق تهران

به مناسبت هفته محیط زیست، جلسه‌ای با دعوت کمیسیون انرژی و محیط زیست و با حضور رئیس محترم اتاق تهران و رئیس و معاونین سازمان حفاظت محیط زیست و همچنین تشکل‌ها و فعالان اقتصادی مرتبط با موضوع «پیامدهای زیست‌محیطی جنگ و تاب‌آوری اقتصادی» در اتاق تهران برگزار شد. خلاصه‌ای از این جلسه که به بحث آثار زیست‌محیطی جنگ می‌پردازد در ادامه می‌آید

در بحران‌هایی نظیر جنگ، پیش از آنکه آثار محیط‌زیستی دیده شوند، معمولاً خسارت‌های انسانی و عمرانی در مرکز توجه قرار می‌گیرند؛ اما واقعیت این است که طبیعت نیز در این میان آسیب می‌بیند، و این آسیب‌ها اگر نادیده گرفته شوند، خود را در قالب بحران‌های سلامت، کمبود منابع، افت کیفیت زندگی و افزایش هزینه‌های اقتصادی نشان خواهند داد.

امروز در ادبیات جهانی محیط‌زیست، واژه‌ای بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته است: «اکوساید» یا به تعبیر فارسی، «بوم‌کشی»؛ یعنی تخریب گسترده، شدید یا ماندگار محیط‌زیست، به‌گونه‌ای که توان بازسازی طبیعی آن مختل شود و اثرات آن از زمان بحران فراتر رود.

اگر «ژنوساید» یا نسل‌کشی کشتنِ یک گروه از انسان‌هاست، «اکوساید» یعنی کشتنِ زمین. برآوردها نشان می‌دهد که در جریان جنگ اخیر که دشمنان به کشور ما تحمیل کردند، حداقل ۵ میلیون تن گاز گلخانه‌ای منتشر شده است؛ رقمی معادل انتشار سالانه یک میلیون گاز از دستگاه‌های خودرو، یا انتشار ناشی از مصرف برق سالانه ۷۰۰ هزار منزل مسکونی و یا از بین رفتن ۸۰ میلیون درخت.

فقط در شهر تهران، ۶۵۳ مورد اصابت داشتیم، و به ۵۱ هزار واحد مسکونی آسیب وارد شد، که حدود ۱۰ میلیون تن پسماند و نخاله ساختمانی بر جای گذاشت. این حجم از نخاله که حاوی عناصری نظیر آزبست است، اگر بدون برنامه و مدیریت علمی رها یا دفن شود، می‌تواند به منبعی تازه برای آلودگی خاک، آب و هوا تبدیل شود.

حدود ۱۹/۵ میلیون لیتر فرآورده‌های نفتی در جنگ تحمیلی سوم در انبارهای نفت تهران سوخت و از بین رفت و بخشی از این مواد سوختی به زمین‌های کشاورزی اطراف نشت کرده و به طور مثال بهترین محصولات کشاورزی باغات کن را با معضل آلودگی مواجه کرده است.

کشور ما جزو ۲۰ کشور اول دنیا در تنوع زیستی است. بنا به برآورد سازمان حفاظت محیط زیست در جنگ دوازده روزه و رمضان حدود ۱۵ هزار هکتار از منابع طبیعی و زیستگاه‌های کشور مورد آسیب واقع شده‌اند. این به معنای تضعیف توان سرزمین در جذب کربن، حفاظت از خاک و آب و حفظ تنوع زیستی است.

بخش نگران‌کننده‌تر ماجرا، آلودگی‌هایی است که در ظاهر دیده نمی‌شوند اما در عمق محیط‌زیست و در زندگی مردم نفوذ می‌کنند. گازهای سمی ناشی از انفجارها و دوده‌های حاصل از تخریب، وارد هوایی شده‌اند که مردم تنفس می‌کنند. حتماً روز سیاه انفجار انبارهای نفت تهران را به خاطر دارید که گرچه ایستگاه‌های هواشناسی اعداد خیلی بالایی از شاخص آلاینده‌های مرسوم را ثبت نکردند، ولی ترکیب آلاینده بنزن و VOCها یا ترکیبات آلی به شدت خطرناک بود و واقعه باران سیاه پس از آن نیز آلودگی را به آب‌های زیرزمینی منتقل کرد و آلودگی زمین‌های اطراف پدیده‌ای است که اثرات خود را در آینده روی محصولات کشاورزی و دامی نشان خواهد داد. این همان بخشی از بحران است که بی‌صدا عمل می‌کند، اما می‌تواند ماندگارترین اثر را داشته باشد.

اما ابعاد این آسیب تنها محدود به خشکی نبوده است. گزارش‌ها حاکی از آن است که سواحل جنوبی کشور تا کیلومترها دچار آلودگی شده‌اند و جزیره حفاظت‌شده مارو که زیستگاه گونه‌ای خاص از لاک‌پشت‌های دریایی و عقاب دریایی دم‌سفید است نیز در پی آلودگی نفتی ناشی از حمله دشمن به انبار نفت لاوان، با آلودگی و فشار شدید زیست‌محیطی مواجه شده است.

اینها فقط نمونه‌هایی از فجایعی است که طی جنگ بر این سرزمین گذشته است. و آنچه در این میان مایه تاسف است بی‌تفاوتی و سکوت جامعه جهانی در قبال این فاجعه زیست‌محیطی است در حالی که سالانه اجلاس‌های متعدد اقلیمی و زیست‌محیطی برگزار می‌شود تا کشورها را متعهد به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای بکنند

همان‌طور که گفته شد نام دقیق‌تر این حجم از تخریب بوم‌کشی و کشتن سرزمین است؛ آسیبی که بنیان‌های محیط‌زیست و سلامت نسل‌های آینده را تهدید می‌کند. از این رو، ضروری است که در کنار بازسازی فیزیکی، چند اقدام به‌طور جدی در دستور کار قرار گیرد:

- مستندسازی و پایش دقیق خسارات زیست‌محیطی؛
- مدیریت علمی پسماندها و نخاله‌های ناشی از تخریب؛
- توسعه علمی و عملیاتی صنایع بازیافت و استفاده از ظرفیت بخش خصوصی در این حوزه به‌ویژه در مواردی که با کمبود مواد اولیه مواجه هستیم، نظیر پتروشیمی و پلیمرها؛
- تغییر نگرش در بازسازی‌ها با رویکرد پدافند غیرعامل زیست‌محیطی و درس‌گرفتن از تکرار اشتباهات زیست‌محیطی گذشته؛ مثلاً اگر در گذشته انبار نفت در فاصله‌ای دور از شهر جانمایی شده و امروزه شهر گسترش یافته و انبار نفت در دل شهر قرار گرفته، حالا که به اجبار باید آن‌ها را از نو بسازیم، در مکان‌یابی ایجاد آن دقت و مطالعه دقیق کنیم؛
- جلب مشارکت عمومی، ارائه آموزش موثر به مردم و تعریف پویش‌های اجتماعی؛
- مطالبه‌گری در دیپلماسی بین‌المللی.

در فضای محیط زیست بین‌الملل، کشور ایران همواره به دلیل انتشار بالای گازهای گلخانه‌ای و نپیوستن به معاهدات جهانی نظیر پیمان پاریس، در مقام ضعف قرار دارد. حال که این فجایع بر ما تحمیل شده فرصت مطالبه‌گری در فضای دیپلماسی بین‌المللی محیط زیست را فراهم می‌کند. چرا که محیط زیست مقوله‌ای مشترک است و طبق اصل تفکیک در سازمان ملل، می‌بایست محیط زیست کشورها از جنگ و آسیب مبرا باشد و این فرصتی برای مطالبه‌گری و شاید دریافت تسهیلات بین‌المللی برای بازسازی محیط زیست است.

سخن پایانی اینکه ویرانی محیط‌زیست در هوایی است که تنفس می‌کنیم، در آبی است که می‌نوشیم، در خاکی است که می‌کاریم، و در آینده‌ای است که برای نسل‌های بعد باقی می‌گذاریم. محیط‌زیست قربانی خاموش جنگ است و مسئولیت ما این است که اجازه ندهیم این قربانی خاموش، به یک فاجعه خاموش و فراموش‌شده تبدیل شود.

جنگ، تراژدی‌ای چندوجهی است. هم‌زمان با نابودی جان انسان‌ها و فروپاشی جوامع، زمینه‌های حیات را بر روی کره خاکی نیز نابود می‌سازد. آمارها گویای این حقیقت تلخ هستند. این اعداد، تنها بخشی از فاجعه‌ای خاموش را روایت می‌کنند که پیامدهای آن تا دهه‌ها و نسل‌ها گریبان‌گیر بشریت خواهد بود.

فاجعه‌ای فراتر از میدان نبرد

میراث غم‌انگیز جنگ در خاک و آب



رها زارعی

دانش‌آموخته دکتری کشاورزی
پژوهشگر اقتصاد کشاورزی

جنگ همواره با تصاویری از ویرانی، آوار، و رنج انسانی همراه بوده است. اما در پس‌زمینه این تراژدی آشکار، لایه پنهان و خاموش دیگری از تخریب وجود دارد که اغلب نادیده گرفته می‌شود: فاجعه زیست‌محیطی. جنگ نه تنها زیرساخت‌ها و زندگی انسان‌ها را نابود می‌کند، بلکه سیستم‌های حیاتی سیاره را برای دهه‌ها، بلکه نسل‌ها، دچار اختلال می‌کند. این تخریب خاموش، که خود را در آلودگی خاک، آب، و هوا نشان می‌دهد، تهدیدی پایدار برای سلامت انسان، امنیت غذایی، و ثبات اقلیم به شمار می‌رود. با نگاهی به جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل و دامنه تأثیرات آن، این مقاله در پی بررسی ابعاد گوناگون این بحران خاموش و نادیده‌گرفته‌شده است.

آلودگی‌های سمی و فوری: آتش، دود و باران سیاه

یکی از آشکارترین و فوری‌ترین پیامدهای زیست‌محیطی جنگ، آلودگی ناشی از حملات به تأسیسات سوختی است. در اسفند ۱۴۰۴، حملات هوایی آمریکا و اسرائیل به مخازن نفت و پالایشگاه‌های اطراف تهران، فاجعه‌ای زیست‌محیطی را رقم زد. آتش‌سوزی‌های گسترده، روزها آسمان شهر را در پرده‌ای از دود غلیظ و سمی فروبرد. این دود، به‌عنوان باران اسیدی و سیاه بر سر بیش از ده میلیون ساکن تهران فرو ریخت و سلامت آن‌ها را به‌طور مستقیم به مخاطره انداخت. این باران سمی نه‌تنها تهدیدی فوری برای سلامتی انسان‌ها و دام‌هاست، بلکه با نفوذ به خاک و منابع آب سطحی، می‌تواند برای سال‌ها محصولات کشاورزی و آب آشامیدنی را آلوده کند. این الگو، متأسفانه، در سایر نقاط منطقه نیز تکرار شده است. در غزه، حملات گسترده به زیرساخت‌های آب و فاضلاب، وضعیتی فاجعه‌بار ایجاد کرده است. بر اساس گزارش‌های سازمان ملل و بانک جهانی، نزدیک به ۹۰ درصد از زیرساخت‌های آب غزه از جمله تصفیه‌خانه‌های آب‌شیرین‌کن، چاه‌ها، و شبکه‌های لوله‌کشی تخریب شده یا غیرقابل دسترس است. این تخریب، نه‌تنها دسترسی به آب آشامیدنی سالم را غیرممکن ساخته، بلکه با ورود فاضلاب تصفیه‌نشده به محیط‌زیست، اکوسیستم‌های ساحلی و دریایی را نیز در معرض خطر قرار داده است.

میراث ماندگار جنگ در خاک و آب

تأثیرات زیست‌محیطی جنگ، به آلودگی‌های فوری هوا و آب محدود نمی‌شود. بلکه به‌عنوان «میراثی سمی» در خاک و آب‌های زیرزمینی باقی می‌ماند. تخریب زیرساخت‌های صنعتی، پالایشگاه‌ها، و نیروگاه‌ها، منجر به نشت مواد شیمیایی و فلزات سنگین به محیط‌زیست می‌شود که پاک‌سازی آن‌ها سال‌ها زمانبر است و هزینه‌های گزافی را طلب می‌کند. تاریخ، نمونه‌های تلخی از این میراث ماندگار را در خود دارد؛ از استفاده از بمب‌های حاوی اورانیوم ضعیف‌شده در عراق که همچنان تهدیدی برای سلامت و محیط‌زیست به شمار می‌رود، تا آلودگی‌های ناشی از جنگ ویتنام که پس از چندین دهه هنوز هم گریبان‌گیر نسل‌های جدید است. کارشناسان معتقدند که با توجه به مقیاس تخریب در غزه، حتی با وجود منابع مالی و اراده بی‌حدومرز، بازگرداندن مناطق وسیعی از آن به وضعیتی ایمن، حداقل یک نسل زمان خواهد برد. این هشدار نشان می‌دهد که جنگ، نوعی «توسعه پایدار معکوس» است که حاصل دهه‌ها تلاش برای احیای محیط‌زیست را در کوتاه‌مدت نابود می‌کند.

هزینه پنهان اقلیمی جنگ: سهم ارتش‌ها در گرمایش زمین

شاید مهم‌ترین و جهانی‌ترین پیامد زیست‌محیطی جنگ، سهم آن در تغییرات اقلیمی باشد. جنگ، خود یکی از بزرگ‌ترین منابع انتشار گازهای گلخانه‌ای است که اغلب از معادلات اقلیمی مغفول می‌ماند. بر اساس گزارش کنوانسیون چارچوب تغییرات اقلیمی سازمان ملل[1]، سالانه بیش از ۲ تریلیون دلار در بخش نظامی هزینه می‌شود که حداقل ۵.۵ درصد از کل انتشار گازهای گلخانه‌ای جهان را شامل می‌شود. فعالیت‌های روزمره نظامی، عملیات جنگی و مصرف سوخت‌های فسیلی در تجهیزات نظامی، از مهم‌ترین دلایل این حجم عظیم از انتشار هستند. با این حال، در قوانین بین‌المللی مانند پروتکل کیوتو (۱۹۹۷)، انتشار گازهای گلخانه‌ای ناشی از فعالیت‌های نظامی به‌صراحت معاف شد و توافقنامه پاریس (۲۰۱۵) نیز با وجود لغو این معافیت، گزارش‌دهی این انتشارات را الزامی نکرد و آن را به تصمیم کشورها واگذار کرد. این امر منجر به ایجاد یک «نقطه کور» بزرگ در سیاست‌های اقلیمی شده است. جنگ اخیر در خاورمیانه، این واقعیت تلخ را بیش از پیش آشکار ساخته است. استقرار و به‌کارگیری ناوگان‌های هوایی و دریایی عظیم، مصرف سوخت‌های فسیلی را به‌شدت افزایش داده است. بر اساس تحلیلی که در فروردین ۱۴۰۵ به‌طور انحصاری در روزنامه گاردین منتشر شد، جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران در ۱۴ روز نخست، ۵ میلیون تن گاز گلخانه‌ای منتشر کرده است. این میزان از کل گازهای گلخانه‌ای که ۸۴ کشور کوچک در یک سال تولید می‌کنند، بیشتر است و به همین دلیل، سهم بزرگی از بودجه محدود کربنی زمین را یک‌باره مصرف کرده است. پاتریک بیگر، مدیر بخش تحقیقات مؤسسه اقلیم و اجتماع[2] و یکی از نویسندگان این تحلیل، در این باره گفته است: هر پرتاب موشک، پیش‌پرداختی است برای سیاره‌ای گرم‌تر و ناپایدارتر.

جنگی علیه آینده: نابودی همکاری و تسریع بازگشت به سوخت‌های فسیلی

فراتر از انتشار مستقیم گازهای گلخانه‌ای، جنگ با ایجاد بی‌ثباتی در بازارهای انرژی و افزایش نااطمینانی، روند گذار به انرژی‌های پاک را نیز مختل می‌کند. اختلال در تنگه هرمز که محل عبور یک‌پنجم نفت و گاز مایع جهان است، قیمت‌های انرژی را به شدت افزایش داده و کشورها را ناچار می‌کند برای جبران کمبود، به هر منبع انرژی در دسترس از جمله افزایش استخراج زغال‌سنگ یا حفاری بیشتر در مناطق دیگر روی آورند. این وارونگی مسیر، دقیقاً برعکس آن چیزی است که برای مهار بحران اقلیم ضروری است: کاهش سریع وابستگی به سوخت‌های فسیلی. علاوه بر این، جنگ سرمایه‌ها و منابع مالی عظیمی را که می‌توانست صرف مقابله با تغییرات اقلیمی و توسعه فناوری‌های سبز شود، به سمت صنایع نظامی و تسلیحاتی هدایت می‌کند. هدررفت این فرصت‌ها، و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی، همکاری بین‌المللی را که برای مقابله با تغییرات اقلیمی حیاتی است، تضعیف کرده و آن را با «رقابت استراتژیک» و «امنیت نظامی» جایگزین می‌کند.

نتیجه‌گیری: ضرورت دیدن تصویر کامل

جنگ، تراژدی‌ای چندوجهی است. هم‌زمان با نابودی جان انسان‌ها و فروپاشی جوامع، زمینه‌های حیات را بر روی کره خاکی نیز نابود می‌سازد. آمارها گویای این حقیقت تلخ هستند. این اعداد، تنها بخشی از فاجعه‌ای خاموش را روایت می‌کنند که پیامدهای آن تا دهه‌ها و نسل‌ها گریبان‌گیر بشریت خواهد بود. آلودگی سمی هوا، خاک و آب، آوارهای مملو از مواد خطرناک، و سهم عظیم فعالیت‌های نظامی در انتشار گازهای گلخانه‌ای، همگی تصویری کامل از جنگی را نشان می‌دهند که نه تنها انسان‌ها، بلکه آینده کل سیاره را نابود می‌کند. نادیده گرفتن این ابعاد از جنگ، نه تنها بی‌عدالتی در حق قربانیان مستقیم و غیرمستقیم آن است، بلکه به معنای نادیده گرفتن یکی از بزرگ‌ترین موانع بر سر راه آینده‌ای پایدار برای کل کره زمین است. زمان آن فرارسیده است که جامعه بین‌المللی هزینه واقعی جنگ را، نه تنها بر حسب تلفات انسانی، بلکه بر اساس خسارت‌های جبران‌ناپذیر زیست‌محیطی آن، محاسبه کرده و برای توقف این جنون، گام‌های جدی بردارد.

پی‌نوشت‌ها

1.United Nations Framework Convention on Climate Change (UNFCCC)
2. Climate and Community Institute

فریدون‌شهر؛ الگوی جهان متمدن

ابعاد فاجعه جنگ از منظر محیط‌زیست



محمد درویش
کارشناس محیط‌زیست

شاید نخستین خشت کج در عدم درک قوانین حاکم بر طبیعت و رواج خشـــونت علیه آدم‌ها با آدم‌ها و غیر آدم‌ها به رساله سیاست ارسطو در بیش از ۲۳۰۰ سال پیش برســـد، آنجا که می‌گوید: «جاندارانِ رام، در نهاد بهتر از جانداران رمنده‌انـــد. و صلاح چنین جانداران آن است که مطیع فرمان آدمی باشند. همچنین است رابطه زن با مرد، رابطه زیردست با زبردست و فرمانروا با فرمان‌بردار. پس این اصل باید درباره همه آدمیزادان صدق کند. نتیجه می‌گیریم همه آدمیزادگان با یکدیگر به همان اندازه فرق دارند که تن از روان یا آدمی از دد.» آیا آشکارتر و عریان‌تر از این هم می‌توان نژادپرستی و سلطه‌گری را فلسفید؟ مقایسه کنید این عبارتِ محیط‌زیست‌گریزانه را با کلامِ مترقی ابوالحسن خرقانی در هشتصد سال پیش که می‌فرماید: «هرکس در این سرا درآید، نانش دهید و از ایمانش مپرسید. چه آن‌کس که به درگاهِ باری‌تعالی به جان ارزد، بی‌شـــک بر خوانِ بوالحسن به نانی ارزد.» و یا آنجا که دویســـت سال پیش از خرقانی، فردوسی بزرگ مردمانش را زنهار می‌دهد که حقوق مورچه‌ها را هم نباید پایمال کنید چه رسد به آدم‌ها...

میازار موری که دانه‌کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
و حضرت سعدی به آن چنین می‌افزاید:
سیه‌اندرون باشد و سنگـدل
که خواهد که موری شود تنگـدل

حتی از پیامبر اسلام (ص) نقل اســـت که اگر در هنگامه کاشت درخت، دریافتید که جهان به پایان رسیده و رستاخیز نزدیک است، باز هم آن درخت را حتماً بکارید و کار را نیمه‌کاره رها نسازید.

اینکه آخرین یافته‌های پژوهشی مصطفی خوشنویس و همکارانش در طرح تحقیقاتی شناســـایی درختان کهنسال ایران ثابت کرده که ما بیش از ۲۰۰۰ پایه درخت کهنســـال داریم، گواه دیگری است که نشـــان می‌دهد ایرانیان از دیرباز بین محیط‌زیست و برکت سرزمین پیوندی دیرینه برقرار کرده و باور داشتند که اگر آبی را آلوده کنند، روندهای را بیازارند یا درختی را بیفکنند، بی‌اجاق خواند مرد - منسوب به منشور پارسوماش. در همین ارتباط، نظامی می‌گوید: درختافکن بود کم‌زندگانی. و یا وحشی بافقی می‌گوید: ما درختافکن نه‌ایم، آنها گروه دیگرند - با وجود صد تبر یک شاخ بی‌بر نشکنیم.

درحقیقت آنچه امروز با عنوان بیوکراسی یا زیست‌سالاری در غرب به عنوان سمبل توسعه‌یافتگی مدرن مطرح می‌شود، در ایران دست‌کم قدمتی هزارساله دارد.

به قول کنفسیوس: «او که به دیگران گل هدیه می‌دهد، عطر گل در دستانش باقی خواهد ماند و او که به طرف دیگران ذغال پرت کند، نخست دستِ خودش خواهد سوخت.» همین جمله شاید معبر خوبی برای ورود به موضوع این نوشتار باشد، چرا که نگارنده براین باور است کنشگری واقعی، سلحشورانه و خردمندانه به تحکیم پایداری سرزمین و درنتیجه کاهش جنگ و رقابت‌های منطقه‌ای کمک می‌کند.

اینکه نتیجه بلندپروازی صدام‌حســـین در تغییر مسیر رودخانه‌های دجله و فرات به وسیله نهر پنجم یا صدام و به بهانه افزایش اراضی کشاورزی در شمال بصره، سبب تسریع در خشک‌شدن پایاب این رودخانه‌ها در منطقه هورالعظیم را فراهم کرد، آغاز فاجعه‌ای محیط‌زیستی است که به تدریج مردم بیست‌وپنج استان ایران را هم درگیر ریزگردهایش ســـاخت. هرچند در تداوم این ناپایداری، بی‌شک پروژه‌های سدسازی و طرح‌های انتقال آب در ترکیه، ســـوریه، عراق و خود ایران هم موثر بوده اســـت. اما آنچه مهم است و در گزارش‌های محرمانه نهادهای اطلاعاتی غرب هم مورد تایید قرار گرفته، آن است که موج ناپایداری زیست‌بومی و خشک‌شدن حدود چهارمیلیون هکتار از وسعت اراضی کشاورزی در کشورهای عراق و سوریه، سبب متروکه‌شدن بسیاری از روستاها، افزایش حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ سوریه و عراق و در نهایت، ظهور و تقویت جریان‌های خشونت‌طلبی چون داعش و القاعده شـــد؛ گروه‌های تروریستی که به راحتی توانستند از بین مردمی کـــه دیگر چیزی برای از دســـت دادن ندارند، عضوگیری کنند. اما ابعاد فاجعه فقط در درون مرزهای عراق و سوریه محدود نشد و تبعات ویرانگر و بمب‌گذاری‌ها و ترورهای آن خیابان‌های اروپا از ترکیه تا انگلستان را درنوردید، تا یک بار برای همیشه افکار بیدار جهان دریابند عدم توجه به ملاحظات، موازین و آموزه‌های محیط‌زیستی تا چه اندازه می‌تواند برپایه اصل پروانه، نه فقط ناپایداری‌های اکولوژیکی را تحریک کند که فاجعه‌ای ویرانگر در ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیافریند.

مطابق پژوهشی که یازده سال پیش - ۲۰۱۵ - موسسه تحقیقات بین‌المللی صلح اســـتکهلم انجام داده اســـت، اگر فقط ده درصد از هزینه‌های نظامی جهان به حوزه ریشه‌کنی فقر و گرسنگی اختصاص یابد، در مدت پانزده ســـال می‌توان این دو واژه را برای همیشـــه به خاطره تاریخ سپرد! بی‌شـــک اگر آدم‌ها در جهانی زندگی کنند که هرگز از کابوسی به نام فقر و گرسنگی در عذاب نباشند، بخش بزرگی از جنگ‌ها، تجاوزها، قتل و نزاع‌های خونین و تجاوز به محیط‌زیست کاهش یافته، ویرانگری‌ها مهار شده و عیارِ خلاقیت، نشاط، همدلی و امید مجال صعود می‌یابد. واقعاً چگونه می‌توان باور کرد که آدم‌ها بیش از نیم‌میلیون نفر آدم را سالانه عمداً به قتل می‌رسانند؟! تکان‌دهنده‌تر آنکه برپایه گزارش‌های سالنامه میلیتاری بالانس، بین پانزده تا بیست درصد از کل هزینه‌های جنگی جهـــان، صرف رزمایش‌های نظامی می‌شـــود! آیا تاکنون از خود پرســـیده‌اید که آن گلوله‌ها، بمب‌ها و موشـــک‌هایی که ارتش‌های جهان در این تمرین‌های نظامی بر سر دریاها، اقیانوس‌ها، کوهستان‌ها، بیابان‌ها و... فرو می‌ریزند، چندده‌هزار جاندارِ بیگناه را در زمین، آسمان و دریا به کام مرگ کشیده یا دچار وحشت و استرسی جانکاه می‌کند؟ گزارش کَنگره آمریکا می‌گوید: بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۸، شانزده‌هزار و ششصدوپنجاه‌ودو نفر از نظامیان آمریکایی جان خود را در حین خدمت از دست داده‌اند؛ اما نکته تامل‌برانگیز این گزارش آن است که هفتادوسه درصد این تلفات در شرایطی رخ داده که ربطی به شرایط جنگی و درگیری‌های نظامی نداشته است! و این تراژدی تلخ در اغلب نیروهای نظامی جهان و در حین رزمایش‌های نظامی هرســـاله در حال وقوع است! یعنی نه‌تنها باید نگران تلفات به محیط‌زیست در اثر رزمایش‌ها باشیم، نه‌تنها باید نگران جان آدم‌ها در این رزمایش‌ها باشیم، که با این پرسش کلیدی

ما در ایران سکونتگاهی داریم که بیش از ۴۱۱ سال است در آن قتلی رخ نداده است؛ این سکونتگاه در دامنه‌های شاهان‌کوه در مرز سه استان اصفهان، لرستان و چهارمحال و بختیاری در سرشاخه‌های دز، کارون و زاینده‌رود واقع شده و با ۲۴۹۰ متر ارتفاع از سطح دریا، یکی از مرتفع‌ترین شهرهای ایران است



هم مواجهه هســـتیم که چرا آدم‌ها بیشـــتر از هزینه‌ای که می‌تواند منجر به ریشه‌کنی فقر و گرسنگی و حفظ توان زیست‌پالایی سرزمین - یعنی مهم‌ترین مولفه‌های افزایش تنش، ناامنی و جنگ - شود، خرج تمرین‌هایی می‌کنند که در بهترین حالت - حالتی که سربازی به قتل نمی‌رسد - دردی از گرسنگی و فقر جهانی دوا نکرده و خسارت‌های هنگفتی به ذخایر ژنتیک در بوم‌سازگان‌های جهانی وارد می‌کند؟! چندین کشور دنیا به رهبری آمریکا مشغول ساخت یک هواپیمای جنگیِ فرامدرن هستند که تاکنون بیش از سیصدوسی‌میلیارد دلار هزینه برداشته و احتمالاً تا هزارمیلیارد دلار - پنج برابر رقم مورد نیاز برای ریشه‌کنی فقر و گرسنگی در جهان - هزینه‌های نهایی ساختش افزایش خواهد یافت. دقت کنید که این چند کشور از جمله ترکیه در حالی در ساخت این پروژه گران‌قیمت بیش از سیصدوسی‌میلیارد دلار هزینه کرده‌اند که مجموع کمک‌های جهانی برای پژوهش در حوزه محیط‌زیست و کاهش خطرات جهان‌گرمایی که اقتصاد جهانی را می‌تواند به‌زودی زمین‌گیر کند، به گرد پای آن هم نمی‌رسد!

یادمان باشد: هدف این نوشتار انکارِ بنیه دفاعی هیچ کشوری از جمله ایران نیست، بلکه پرسش کلیدی این است: مرز و آستانه‌ای برای قدرتمندشدن در حوزه دفاعی وجود دارد؟ آیا سزاوار است که در رقابتی مرگبار و برای عقب‌نماندن از یکدیگر، هرساله شاهد افزایش هزینه‌های نظامی و نظامی‌گری در جهان باشیم؟

آیا زمان یک میثاق بین‌المللی برای کاهش هزینه‌های نظامی همه کشورهای جهان به نفع، اعتلای آموزش و پرورش، ارتقای نظام سلامت و بهبود پژوهش‌های محیط‌زیستی فرانرسیده‌است؟

بد نیست بدانیم یکی از مخوف‌ترین و خطرناک‌ترین جانداران، نوعی کوسه به طول بیش از شش متر و وزن دوهزارودویست کیلوگرم است موسوم به کوسه بزرگ سفید که تا هفتاد سال هم عمر می‌کند، اما بر طبق آمارها این هیولای ظاهراً مخوف به همراه دیگر کوسه‌ها سالانه فقط بین شش تا ده انسان را از پای درمی‌آورند، درحالی‌که انسان‌ها بیش از یکصدمیلیون کوسه را در سال قربانی می‌کنند! کدام خطرناک‌ترند؟ شیرها هم کمتر از صد نفر را می‌کشند و خرس‌ها فقط پنج نفر را... درحالی‌که سالانه بیش از پانصدوپنجاه هزار نفر توسط انسان‌ها به قتل می‌رسند! با این تفاوت که مرگ‌هایی که توسط حیوانات رخ داده و انســـانی قربانی می‌شـــود، کاملاً غیرعمد و اغلب دراثر سهل‌انگاری آدمی رخ می‌دهد؛ درحالی‌که اکثر قتل‌های انسانی، عمدی است.

یانیس ریتسوس ســـال‌ها پیش گفته بود: «صلح زمانی اتفاق می‌افتد که در گودال بمب‌ها درخت بکاریم و زندان‌ها را به کتابخانه تبدیل کنیم؛ زمانی که در سایه‌سار درختان بتوان پایکوبی عاشـــقان را بی‌هیچ نگرانی تماشا کرد...» و فکر می‌کنم برای آنکه رویای شیرین ریتسوس محقق شود، چاره‌ای نداریم جز آنکه خود کمتر نفرت بیافرینیم، کمتر خشونت کنیم، از تعصب و خودکامگی دوری گرفته و بیشتر گوش کنیم، کمتر قضاوت کنیم، بیشتر ببخشیم، کمتر کینه‌ها را با خود حمل کنیم، بیشتر بخوانیم و کسبِ لذت را مترادف خوشبختی ندانیم.

ما در ایران سکونتگاهی داریم که بیش از ۴۱۱ سال است در آن قتلی رخ نداده است؛ این سکونتگاه در دامنه‌های شاهان‌کوه در مرز سه استان اصفهان، لرستان و چهارمحال و بختیاری در سرشـــاخه‌های دز، کارون و زاینده‌رود واقع شـــده و با ۲۴۹۰ متر ارتفاع از ســـطح دریا، یکی از مرتفع‌ترین شهرهای ایران است. بیشترین سرانه آب در دسترس، زیباترین آبشـــارهای ایران چون پونه‌زار و پشندگان، بهترین کیفیت رویشگاه زاگرس و انبوهی از پرندگان و چرندگان زاگرس در این منطقه حضور دارند، انگار طبیعت به روی مردم لبخند می‌زند و رقابتی برای آب، غذا یا هوا وجود ندارد. پربرکت‌ترین پاره از ایران از منظر ویژگی‌های اقلیمی است و شاید از همین رو باشد که مردمانش هم در کمال و صلح و لبخند و رضایت در کنار هم زیست می‌کنند. نام این آبادبوم سبز و آرام و پرنشاط، فریدون‌شهر است؛ الگویی پرافتخار برای ایرانیان که نشان دهیم به جهان شاخص واقعی سرزمین شاد را چگونه باید یافت و تکثیر کرد.

ایـــران با چنیـــن تمدنی نباید هدف ده‌هاهزار بمباران، آســـیب به ســـیزده منطقه حفاظت‌شده و اکوسیستم مرجانی کم‌نظیرش در خلیج فارس شود. ایران خود یک میراث جهانی اســـت و دنیایی که چنین میراثی را به رســـمیت شناخته، باید در پای تضمین آینده‌اش علیه جنگ متحد عمل کند.

آثار ماندگار جنگ بر محیط‌زیست

جنگ آینده محیط زیست کشور را غارت می‌کند

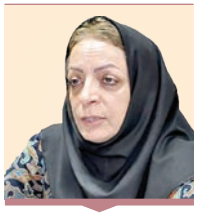

فاطمه پاسبان

اقتصاددان و پژوهشگر حوزه کشاورزی

جنگ به معنای جان‌باختن، ویرانی، فقر، گرسنگی و دیگر پیامدهایی است که حیات انسان و سایر موجودات زنده را به خطر می‌اندازد. تجربه جهانی نشان می‌دهد که جنگ‌ها و ناامنی‌های ناشی از آن، تمامی ابعاد امنیت غذایی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به عنوان نمونه، طرف‌های متخاصم ممکن است ذخایر غذایی یکدیگر را غارت کرده و مزارع، دام‌ها و سایر زیرساخت‌های غیرنظامی را به‌طور عمدی تخریب کنند. درگیری‌های نظامی می‌توانند موجب کمبود مواد غذایی، اختلال شدید در فعالیت‌های اقتصادی و کاهش دسترسی مردم به منابع غذایی شوند. همچنین، اختلال طولانی‌مدت در تولید محصولات کشاورزی، شبکه‌های توزیع و مسیرهای تجاری، چالش‌های موجود را تشدید کرده و موانع جدیدی را بر سر راه تضمین دسترسی به غذا و بهبود رفاه اجتماعی-اقتصادی میلیون‌ها نفر ایجاد می‌کند.

در کنار این مسائل که از پیامدهای مستقیم جنگ به شمار می‌روند، آثار زیست‌محیطی جنگ نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آثار جنگ بر محیط‌زیست تنها به دوران درگیری محدود نمی‌شود، بلکه گاهی ده‌ها سال پس از پایان جنگ نیز ادامه یافته و توسعه اقتصادی، سلامت انسان، امنیت غذایی و پایداری اکوسیستم‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تخریب اکوسیستم‌ها، آلودگی منابع طبیعی، کاهش تنوع زیستی و تشدید تغییرات اقلیمی از جمله مهم‌ترین پیامدهای زیست‌محیطی جنگ‌ها به‌شمار می‌روند. این آثار ممکن است سال‌ها و حتی ده‌ها پس از پایان درگیری‌ها نیز باقی بمانند و سلامت انسان، امنیت غذایی، توسعه پایدار و کیفیت زندگی نسل‌های آینده را با مخاطره مواجه سازند.

بررسی تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که جنگ، افزون بر خسارت‌های انسانی و اقتصادی، آثار عمیق و ماندگاری بر محیط‌زیست بر جای می‌گذارد. این آثار گاه تا چند دهه پس از پایان جنگ نیز ادامه یافته و روند توسعه پایدار را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد. یکی از نمونه‌های بارز، جنگ عراق در سال ۱۹۹۱ و جنگ خلیج فارس است که یکی از بزرگ‌ترین فجایع زیست‌محیطی جهان را رقم زد. در این جنگ، صدها حلقه چاه نفت به آتش کشیده و میلیون‌ها بشکه نفت وارد خلیج فارس شد. دود ناشی از سوختن چاه‌های نفت، ماه‌ها آسمان منطقه را پوشاند و موجب آلودگی شدید هوا، افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای، بارش باران‌های اسیدی و تخریب پوشش گیاهی شد. همچنین، نشت نفت موجب نابودی بخش قابل توجهی از اکوسیستم‌های دریایی، مرگ پرندگان و آبزیان و تخریب سواحل خلیج فارس گردید. آلودگی خاک و آب‌های زیرزمینی نیز تا سال‌ها پس از پایان جنگ ادامه یافت.

نمونه دیگر، جنگ اوکراین (از سال ۲۰۲۲ تاکنون) است که خسارت‌های گسترده‌ای به محیط‌زیست این کشور وارد کرده است. تخریب جنگل‌ها، آتش‌سوزی مراتع، آلودگی رودخانه‌ها، نابودی اراضی کشاورزی، آلودگی خاک ناشی از مهمات و مواد منفجره، تخریب مناطق حفاظت‌شده و افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای از جمله مهم‌ترین پیامدهای این جنگ بوده است. همچنین، تخریب سدها و زیرساخت‌های آبی موجب تغییر اکوسیستم‌های آبی، کاهش کیفیت منابع آب و تهدید امنیت غذایی شده است.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای جنگ، آلودگی و تخریب خاک است. انفجار بمب‌ها، موشک‌ها و مین‌ها موجب تغییر ساختار فیزیکی خاک و از بین رفتن حاصلخیزی آن می‌شود. همچنین، بقایای مهمات، سوخت‌های نظامی و فلزات سنگین وارد خاک شده و موجب آلودگی بلندمدت آن می‌شوند. این آلودگی‌ها از طریق محصولات کشاورزی وارد زنجیره غذایی شده و خطر ابتلا به بیماری‌های مختلف را افزایش می‌دهند. از سوی دیگر، نابودی میکروارگانیسم‌های مفید خاک، توان تولیدی اراضی کشاورزی را کاهش داده و روند بیابان‌زایی را تشدید می‌کند.

آلودگی منابع آب از دیگر پیامدهای مهم جنگ است. تخریب پالایشگاه‌ها، کارخانه‌های شیمیایی، خطوط انتقال نفت، شبکه‌های فاضلاب و تأسیسات صنعتی باعث ورود مقادیر زیادی از مواد نفتی، فلزات سنگین، مواد منفجره و ترکیبات سمی به رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و آب‌های زیرزمینی می‌شود. این آلودگی‌ها موجب کاهش کیفیت آب آشامیدنی، مرگ آبزیان، تخریب زیست‌بوم‌های آبی، افزایش بیماری‌های عفونی و کاهش دسترسی جوامع به آب سالم می‌شوند. در بسیاری از مناطق جنگ‌زده، آلودگی آب‌های زیرزمینی تا سال‌ها پس از پایان جنگ باقی می‌ماند و هزینه‌های سنگینی برای پاکسازی و بازسازی منابع آب بر دولت‌ها تحمیل می‌کند.

جنگ همچنین موجب آلودگی شدید هوا می‌شود. انفجارها، آتش‌سوزی پالایشگاه‌ها، انبارهای سوخت، کارخانه‌ها، ساختمان‌ها و جنگل‌ها حجم عظیمی از آلاینده‌های خطرناک را وارد جو می‌کنند. این آلاینده‌ها موجب افزایش بیماری‌های تنفسی، آسم، بیماری‌های قلبی و عروقی و سرطان ریه می‌شوند. علاوه بر این، انتشار گسترده گازهای گلخانه‌ای ناشی از عملیات نظامی و تخریب زیرساخت‌ها، به تشدید گرمایش جهانی و تغییرات اقلیمی کمک می‌کند.

از دیگر آثار مهم جنگ، نابودی پوشش گیاهی، جنگل‌ها و مراتع است. آتش‌سوزی‌های گسترده، بمباران، عبور تجهیزات سنگین نظامی، مین‌گذاری و تخریب اراضی موجب از بین رفتن جنگل‌ها، مراتع و اراضی کشاورزی می‌شود. نابودی پوشش گیاهی، علاوه بر کاهش تولید اکسیژن و ظرفیت جذب دی‌اکسید کربن، موجب افزایش فرسایش خاک، وقوع سیلاب، کاهش نفوذ آب به سفره‌های زیرزمینی، کاهش حاصلخیزی خاک و تشدید بیابان‌زایی می‌شود. جنگل‌ها و مراتع که نقش اساسی در حفظ تنوع زیستی، تنظیم اقلیم، حفاظت از منابع آب و پایداری اکوسیستم‌ها دارند، در بسیاری از جنگ‌ها خسارت‌های جبران‌ناپذیری را متحمل می‌شوند.

تنوع زیستی نیز از پیامدهای مخرب جنگ در امان نیست. تخریب زیستگاه‌ها، آلودگی محیط‌زیست، آتش‌سوزی‌ها، شکار غیرقانونی و مهاجرت اجباری گونه‌های گیاهی و جانوری، موجب کاهش جمعیت بسیاری از گونه‌ها می‌شود. برخی گونه‌های حساس ممکن است به‌طور کامل از یک منطقه حذف شوند و در مواردی نیز خطر انقراض آن‌ها افزایش یابد. برهم خوردن تعادل اکولوژیکی، اختلال در زنجیره غذایی و کاهش خدمات اکوسیستمی از دیگر پیامدهای این روند است؛ پیامدهایی که احیای آن‌ها در بسیاری از موارد به چندین دهه زمان نیاز دارد.

جنگ همچنین خسارت‌های گسترده‌ای به بخش کشاورزی وارد می‌کند. تخریب مزارع، باغ‌ها، شبکه‌های آبیاری، ماشین‌آلات کشاورزی، انبارهای ذخیره محصولات و زیرساخت‌های تولید، موجب کاهش تولید مواد غذایی و افزایش ناامنی غذایی می‌شود. افزون بر این، آلودگی خاک و منابع آب، کیفیت و سلامت محصولات کشاورزی را کاهش داده و درآمد کشاورزان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، قیمت مواد غذایی افزایش یافته، وابستگی کشورها به واردات بیشتر شده و امنیت غذایی جامعه با مخاطرات جدی روبه‌رو می‌شود.

یکی دیگر از مشکلات مهم جنگ، باقی ماندن مین‌های زمینی و مهمات منفجرنشده

حفاظت از محیط‌زیست در زمان مخاصمات مسلحانه، ارزیابی خسارت‌های زیست‌محیطی پس از جنگ، پاکسازی مناطق آلوده، احیای اکوسیستم‌های آسیب‌دیده، تقویت مشارکت جوامع محلی، حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد زیست‌محیطی و تأمین منابع مالی کافی برای حفاظت و بازسازی منابع طبیعی باید به عنوان یکی از ارکان اصلی برنامه‌های بازسازی پس از جنگ مورد توجه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی قرار گیرد.

است. این بقایا حتی سال‌ها پس از پایان جنگ نیز جان انسان‌ها، دام‌ها و حیات‌وحش را تهدید کرده و مانع استفاده از زمین‌های کشاورزی، مراتع و جنگل‌ها می‌شوند. افزون بر این، هزینه پاکسازی این مناطق بسیار سنگین بوده و در برخی کشورها دهها سال زمان برده است.

در برخی جنگ‌ها، استفاده از مواد شیمیایی و برخی مهمات خاص نیز خسارت‌های گسترده‌ای بر محیط‌زیست وارد کرده است. استفاده از عامل نارنجی در جنگ ویتنام، یکی از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌های آلودگی شیمیایی در جهان به شمار می‌رود که آثار آن همچنان بر سلامت انسان، خاک، منابع آب و تنوع زیستی مشاهده می‌شود. همچنین، استفاده از برخی مهمات حاوی اورانیوم ضعیف‌شده در برخی درگیری‌ها، نگرانی‌های فراوانی درباره آلودگی خاک و آب و افزایش بیماری‌های سرطانی ایجاد کرده است.

جنگ علاوه بر تخریب مستقیم جنگل‌ها و مراتع، از طریق ایجاد فقر، بیکاری و کاهش درآمد خانوارها نیز موجب تشدید تخریب منابع طبیعی می‌شود. در بسیاری از مناطق جنگ‌زده، از بین رفتن فرصت‌های شغلی، تعطیلی واحدهای تولیدی، کاهش فعالیت‌های اقتصادی و اختلال در بازارها سبب می‌شود خانوارها برای تأمین نیازهای اولیه زندگی، بیش از گذشته به منابع طبیعی وابسته شوند.

در چنین شرایطی، بهره‌برداری بی‌رویه از جنگل‌ها برای تأمین هیزم، زغال، چوب ساختمانی و یا فروش چوب به‌عنوان منبع درآمد افزایش می‌یابد. هم‌زمان، مراتع نیز تحت فشار چرای بیش از ظرفیت قرار می‌گیرند؛ زیرا دامداران به دلیل کاهش توان مالی برای خرید علوفه، تخریب اراضی کشاورزی و محدودیت منابع خوراک دام، ناچار به استفاده بیش از حد از مراتع می‌شوند. این روند موجب کاهش پوشش گیاهی، فرسایش خاک، افت توان تولیدی مراتع و تشدید بیابان‌زایی می‌شود.

از سوی دیگر، ضعف حکمرانی، کاهش توان نظارتی دولت و محدود شدن فعالیت نهادهای مسئول حفاظت از منابع طبیعی در دوران جنگ، زمینه را برای قطع غیرقانونی درختان، تصرف اراضی جنگلی، قاچاق چوب و بهره‌برداری غیرمجاز از منابع طبیعی فراهم می‌کند. در بسیاری از کشورها، شبکه‌های قاچاق چوب از شرایط بی‌ثبات ناشی از جنگ سوءاستفاده کرده و روند تخریب جنگل‌ها را شتاب بخشیده‌اند.

تخریب جنگل‌ها و مراتع پیامدهای گسترده‌ای از جمله کاهش تنوع زیستی، نابودی زیستگاه گونه‌های گیاهی و جانوری، افزایش فرسایش خاک، کاهش نفوذ آب به سفره‌های زیرزمینی، افزایش خطر وقوع سیلاب، کاهش جذب دی‌اکسید کربن و تشدید تغییرات اقلیمی را به دنبال دارد. همچنین، کاهش پوشش گیاهی باعث افت تولید علوفه، کاهش بهره‌وری کشاورزی و دامداری و در نهایت تشدید فقر می‌شود. این وضعیت، چرخه‌ای معیوب ایجاد می‌کند که در آن فقر موجب تخریب بیشتر منابع طبیعی شده و تخریب منابع طبیعی نیز به تعمیق فقر، کاهش تاب‌آوری جوامع محلی و افزایش آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر بحران‌های آینده می‌انجامد.

یکی از پیامدهای غیرمستقیم اما بسیار مهم جنگ، کاهش مشارکت اجتماعی و تضعیف ظرفیت حفاظت از محیط‌زیست است. در شرایط جنگی، اولویت خانوارها از حفاظت محیط‌زیست به تأمین نیازهای اساسی همچون امنیت، غذا، مسکن و درمان تغییر می‌کند. کاهش درآمد، افزایش بیکاری، تورم و ناطمینانی اقتصادی موجب می‌شود افراد زمان، توان و منابع مالی کمتری برای مشارکت در فعالیت‌های داوطلبانه زیست‌محیطی، از جمله جنگل‌کاری، احیای مراتع، پاکسازی طبیعت، آموزش‌های محیط‌زیستی و حفاظت از منابع طبیعی اختصاص دهند.

از سوی دیگر، بسیاری از سازمان‌های مردم‌نهاد، انجمن‌های محلی و تشکل‌های زیست‌محیطی در دوران جنگ با کاهش منابع مالی، محدودیت‌های اجرایی و کاهش مشارکت نیروهای داوطلب مواجه می‌شوند. در نتیجه، اجرای برنامه‌های حفاظت از جنگل‌ها، مراتع، تالاب‌ها و مناطق حفاظت‌شده با اختلال روبه‌رو شده و نظارت مردمی بر بهره‌برداری از منابع طبیعی کاهش می‌یابد. این شرایط، ظرفیت اجتماعی حفاظت از محیط‌زیست را به میزان قابل توجهی تضعیف می‌کند.

جنگ همچنین بر بودجه‌های عمومی دولت تأثیر چشمگیری دارد. در بسیاری از کشورها، با افزایش هزینه‌های دفاعی، امنیتی، امدادرسانی و بازسازی، بخش قابل توجهی از منابع مالی دولت از حوزه‌هایی مانند حفاظت از محیط‌زیست، مدیریت منابع طبیعی، کنترل آلودگی، احیای جنگل‌ها، مدیریت مراتع، حفاظت از تنوع زیستی و پایش محیط‌زیست به سمت هزینه‌های نظامی و تأمین نیازهای فوری جامعه هدایت می‌شود. کاهش اعتبارات زیست‌محیطی موجب تعویق یا توقف بسیاری از طرح‌های احیای اکوسیستم‌ها، کنترل فرسایش خاک، مقابله با بیابان‌زایی، مدیریت پسماند و حفاظت از گونه‌های در معرض خطر می‌شود.

علاوه بر این، کاهش ظرفیت نهادی دستگاه‌های متولی محیط‌زیست، کمبود نیروی انسانی، محدود شدن عملیات پایش و بازرسی و تضعیف اجرای قوانین و مقررات زیست‌محیطی، زمینه را برای افزایش بهره‌برداری غیرقانونی از جنگل‌ها، مراتع، منابع آب و حیات‌وحش فراهم می‌کند. در چنین شرایطی، فشار بر منابع طبیعی افزایش یافته و روند تخریب محیط‌زیست شتاب می‌گیرد.

از منظر اقتصادی، تخریب محیط‌زیست ناشی از جنگ هزینه‌های هنگفتی را به دولت‌ها تحمیل می‌کند. پاکسازی مناطق آلوده، بازسازی زیرساخت‌های آب و فاضلاب، احیای جنگل‌ها، اصلاح خاک‌های آلوده، جبران خسارت‌های بخش کشاورزی و حفاظت از تنوع زیستی، نیازمند سرمایه‌گذاری‌های کلان و برنامه‌ریزی بلندمدت است. علاوه بر این، کاهش گردشگری، افت سرمایه‌گذاری، افزایش هزینه‌های درمان، کاهش بهره‌وری منابع طبیعی و کاهش ظرفیت تولید، از دیگر پیامدهای اقتصادی تخریب محیط‌زیست در دوران جنگ به‌شمار می‌روند.

در مجموع، جنگ یکی از مهم‌ترین عوامل تخریب محیط‌زیست در جهان محسوب می‌شود و آثار آن از مقیاس محلی تا جهانی گسترش می‌یابد. آلودگی خاک، آب و هوا، نابودی جنگل‌ها و مراتع، کاهش تنوع زیستی، تخریب منابع طبیعی، افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای، تشدید تغییرات اقلیمی، کاهش امنیت غذایی و تحمیل هزینه‌های سنگین اقتصادی و اجتماعی، از مهم‌ترین پیامدهای آن هستند. افزون بر این، جنگ از طریق افزایش فقر، کاهش مشارکت اجتماعی، تضعیف نهادهای متولی حفاظت از محیط‌زیست، کاهش بودجه‌های زیست‌محیطی و افت سرمایه‌گذاری در حفاظت و احیای منابع طبیعی، ظرفیت کشورها را برای مدیریت پایدار منابع طبیعی به‌طور چشمگیری کاهش می‌دهد.

از این‌رو، حفاظت از محیط‌زیست در زمان مخاصمات مسلحانه، ارزیابی خسارت‌های زیست‌محیطی پس از جنگ، پاکسازی مناطق آلوده، احیای اکوسیستم‌های آسیب‌دیده، تقویت مشارکت جوامع محلی، حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد زیست‌محیطی و تأمین منابع مالی کافی برای حفاظت و بازسازی منابع طبیعی باید به عنوان یکی از ارکان اصلی برنامه‌های بازسازی پس از جنگ مورد توجه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی قرار گیرد. تحقق این اقدامات، علاوه بر کاهش آثار مخرب جنگ، زمینه دستیابی به توسعه پایدار، ارتقای امنیت غذایی، افزایش تاب‌آوری اکوسیستم‌ها و حفظ حقوق نسل‌های آینده را فراهم خواهد ساخت.

با توجه به تجارب جهانی، هرگونه درگیری نظامی گسترده، صرف‌نظر از محل وقوع آن، می‌تواند پیامدهای قابل توجهی برای محیط‌زیست، منابع طبیعی، کشاورزی، امنیت غذایی و سلامت عمومی به‌همراه داشته باشد. ازاین‌رو، در صورت بروز هرگونه درگیری نظامی که ایران را نیز درگیر کند، احتمال بروز بخشی از پیامدهای زیست‌محیطی پیش‌گفته، متناسب با شدت، گستره و مدت‌زمان درگیری، وجود خواهد داشت. بنابراین، ضروری است از هم‌اکنون مطالعات علمی و بین‌رشته‌ای برای شناسایی، ارزیابی و سنجش آثار احتمالی درگیری‌های نظامی بر محیط‌زیست، منابع طبیعی، جنگل‌ها، مراتع، منابع آب، تنوع زیستی و بخش کشاورزی آغاز شود. نتایج این مطالعات می‌تواند مبنای تدوین برنامه‌های عملیاتی، نظام پایش، راهبردهای پیشگیری، کاهش و جبران خسارت‌های زیست‌محیطی و نیز ارتقای تاب‌آوری اکوسیستم‌ها و جوامع محلی قرار گیرد تا در صورت وقوع بحران، امکان تصمیم‌گیری سریع، هماهنگ و مبتنی بر شواهد علمی برای کاهش آثار مخرب بر محیط‌زیست و تضمین پایداری منابع طبیعی کشور فراهم شود.

دفاع از زیست آینده

جنگ پایان می‌یابد و محیط زیست، قربانی خاموش مخاصمات

مهروش خواجوندی و مریم خواجوندی
فعال و کارشناس محیط زیست

در حافظـــه ملت‌ها، جنگ معمولاً بـــا تصاویر انفجار، ویرانی شهرها، شهادت مدافعان وطن و آوارگی مردم ثبت می‌شـــود. اما در کنار این تصاویر، قربانی دیگری نیز وجود دارد که کمتر دیده می‌شود؛ قربانی‌ای که نه صدایی برای فریاد دارد، نه در آمار تلفات جنگ محاسبه می‌شـــود و نه در توافق‌نامه‌های آتش‌بس سهمی از جبران خسارت می‌یابد. این قربانی خاموش، محیط زیست است.

جنگ ممکن اســـت با امضای یک توافق سیاســـی پایان یابد، اما آثار آن بر خاک، آب، هوا، جنگل‌ها، مراتع، تالاب‌ها و حیات‌وحش، گاه دهه‌ها باقی می‌ماند. از همین رو، امروزه مفهوم امنیت ملی دیگر صرفاً به حفاظت از مرزهای جغرافیایی محدود نیست، بلکه حفاظت از سرمایه‌های طبیعی کشور نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از امنیت پایدار تلقی می‌شود.

از نگاه یک نظامی حرفه‌ای، مأموریت نیروهای مسلح دفاع از تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و امنیت مردم است. اما سرزمین تنها مجموعه‌ای از شهرها، جاده‌ها و تأسیسات نیست. رودخانه‌ها، جنگل‌های هیرکانی، جنگل‌های زاگرس، تالاب‌های بین‌المللی، مراتع، آبخوان‌ها، ســـواحل، جزایر، خاک حاصلخیز و تنوع کم‌نظیر زیستی ایران نیز بخشی از همان سرزمینی هستند که برای دفاع از آن، خون بهترین فرزندان این کشور بر زمین ریخته شده است. اگر این سرمایه‌ها نابود شوند، بخشی از همان سرزمینی که برای حفظ آن جنگیده‌ایم، از دست رفته است.

تجربه هشت سال دفاع مقدس، یکی از مهم‌ترین درس‌های تاریخ معاصر ایران در این زمینه است. در آن سال‌ها، میلیون‌ها مین و مهمات عمل‌نکرده در مناطق مرزی برجای ماند. آتش‌سوزی گسترده نیزارها و مراتع، تخریب جنگل‌های مرزی، آلودگی آب و خاک، نابودی زیستگاه‌های طبیعی و آسیب به منابع آب، تنها بخشی از پیامدهایی بود که حتی دهه‌ها پس از پایان جنگ نیز ادامه یافت. نشت نفت در تالاب هورالعظیم، آتش‌سوزی نخلستان‌های خوزستان و آلودگی خاک مناطق جنگی، از جمله میراث زیست‌محیطی آن جنگ بودند که بازســـازی آن‌ها دهه‌ها به طول انجامید. هنوز هم در برخی مناطق مرزی، پاکســـازی مین‌ها ادامه دارد و بخشی از اکوسیستم‌ها به شرایط پیش از جنگ بازنگشته‌اند. این تجربه نشان داد که پایان عملیات نظامی، پایان خسارات جنگ نیست.

همین تجربه را در نقاط مختلف جهان نیز می‌توان مشاهده کرد. جنگ ویتنام نمونه‌ای آشـــکار از تأثیرات بلندمدت جنگ بر طبیعت است. استفاده گسترده از عامل نارنجی، میلیون‌ها هکتار جنگل‌های اســـتوایی را نابود کرد و آثار آن هنوز بر سلامت انسان‌ها و اکوسیستم‌ها باقی مانده است. در جنگ خلیج فارس، آتش زدن صدها حلقه چاه نفت در کویت، یکی از بزرگ‌ترین فجایع زیســـت‌محیطی قرن بیستم را رقم زد. دود غلیظ، باران‌های اسیدی، آلودگی خاک و آب‌های زیرزمینی و نابودی بخش‌هایی از زیستگاه‌های بیابانی، سال‌ها منطقه را تحت تأثیر قرار داد.

در جنگ‌های بالکان، تخریب صنایع پتروشیمی و پالایشگاه‌ها، موجب ورود فلزات سنگین و مواد شیمیایی خطرناک به رودخانه‌ها و خاک شد. در جنگ اوکراین نیز حمله به ســـدها، نیروگاه‌ها، صنایع و اراضی کشاورزی، بار دیگر نشان داد که محیط زیست، نخســـتین قربانی و آخرین بازمانده هر مخاصمه است؛ قربانی‌ای که بازسازی آن گاه از بازسازی شهرها نیز دشوارتر است.

تحولات اخیر منطقه در راستای جنگ ایران و آمریکا، نیز بار دیگر اهمیت این موضوع را آشکار ساخت. حمله به زیرساخت‌های انرژی، تأسیسات صنعتی، انبارهای سوخت و برخی مناطق طبیعی، خطر آلودگی آب، خاک و هوا را افزایش داد. همچنین انفجارها، حجم قابل توجهی از نخاله‌های ســـاختمانی، فلزات آلوده، مواد نفتی، بقایای مهمات و پســـاندهای خطرناک بر جای گذاشت که مدیریت آن‌ها نیازمند تخصص، تجهیزات و برنامه‌ریزی دقیق است. در چنین شرایطی، سرعت در پاکسازی نباید جایگزین دقت علمی شود، زیرا انتقال نادرست این پسماندها می‌تواند آلودگی را از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر منتقل کند.

در بســـیاری از کشـــورها، پس از هر مخاصمه، تیم‌های تخصصی ارزیابی خسارات زیست‌محیطی وارد عمل می‌شوند. این گروه‌ها با استفاده از تصاویر ماهواره‌ای، پهپادها، نمونه‌برداری از آب، خاک و هوا و مطالعات میدانی، میزان خسارات را برآورد و اولویت‌های بازسازی را تعیین می‌کنند. در حالی که در بسیاری از موارد، توجه افکار عمومی بیشتر معطوف به بازســـازی ساختمان‌هاســـت، این گروه‌ها تلاش می‌کنند عملکرد طبیعی رودخانه‌ها، تالاب‌ها، جنگل‌ها و زیستگاه‌های حیات‌وحش نیز احیا شود.

امروزه مفهوم «امنیت زیست‌محیطی» دقیقاً از همین نگاه شکل گرفته است. امنیت زیست‌محیطی به این معناست که حفاظت از منابع طبیعی، بخشی از برنامه‌ریزی دفاعی کشور باشد. همان‌گونه که برای پشتیبانی، تدارکات و عملیات رزمی برنامه وجود دارد، برای حفاظت از آب، خاک، پوشـــش گیاهی، تنوع زیستی و مدیریت آلودگی نیز باید برنامه‌ای روشن، از پیش طراحی‌شده و مبتنی بر دانش روز وجود داشته باشد.

خوشبختانه ایران از ظرفیت‌های ارزشمندی در این زمینه برخوردار است. نیروهای مســـلح جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر توان دفاعی، از بزرگ‌ترین شبکه مهندسی، لجستیکی و آموزشی کشـــور بهره‌مند هستند. صدها هزار جوان هرساله دوره خدمت وظیفـــه را در این مجموعه می‌گذرانند. اگر هریک از این جوانان، علاوه بر آموزش‌های نظامی، آموزش حفاظت از محیط زیست، مدیریت آب، کاهش مصرف انرژی، مدیریت پسماند، حفاظت از تنوع زیستی و اصول توسعه پایدار را نیز فراگیرند، پس از پایان خدمت به سفیران محیط زیست در جامعه تبدیل خواهند شد. هیچ نهاد آموزشی دیگری در کشور، چنین گستره‌ای از مخاطبان را در اختیار ندارد.

اینجاســـت که ایده «نیروهای مسلح سبز» معنا پیدا می‌کند. این مفهوم به‌هیچ‌وجه به معنای کاهش توان دفاعی یا محدود کردن مأموریت‌های نظامی نیســـت، بلکه هدف آن افزایش کارآمدی نیروهای مســـلح از طریق مدیریت بهینه منابع، کاهش خسارات زیست‌محیطی، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین و حفظ سرمایه‌های طبیعی کشور است. تجربه ارتش‌های پیشـــرفته نیز نشان داده است که رعایت اصول محیط‌زیستی، نه‌تنها مانعی برای آمادگی رزمی نیست، بلکه موجب افزایش بهره‌وری، کاهش هزینه‌ها، بازتوانی روانی و ارتقای اعتماد عمومی می‌شود.

اگرچه در دهه‌های گذشته توجه افکار عمومی بیشتر بر پیامدهای انسانی و اقتصادی جنگ‌ها متمرکز بوده است، اما تجربه‌های جهانی نشان می‌دهد که بازسازی واقعی یک کشور زمانی آغاز می‌شود که طبیعت نیز فرصت احیا پیدا کند. خاک آلوده، آبخوان‌های تخریب‌شـــده، جنگل‌های سوخته، تالاب‌های خشک‌شده و زیســـتگاه‌های نابودشده، تهدیدی هستند که حتی پس از بازسازی شهرها نیز امنیت غذایی، سلامت عمومی و توسعه اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به همین دلیل، بسیاری از ارتش‌های جهان امروز محیط زیست را نه یک موضوع فرعی، بلکه بخشی از راهبرد دفاع ملی می‌دانند.

در سال‌های اخیر، نیروهای مسلح بسیاری از کشورها واحدهای تخصصی حفاظت از محیط زیست ایجاد کرده‌اند. این واحدها وظیفه دارند آثار زیست‌محیطی فعالیت‌های نظامی را ارزیابی کنند، پسماندهای خطرناک را مدیریت نمایند، مناطق آلوده را پاکسازی

اگر محیط زیست را در محاسبات امنیت ملی نادیده بگیریم، ممکن است در میدان نبرد پیروز شویم، اما در نبرد با آینده، بخشی از سرمایه ملی خود را از دست بدهیم. امنیت پایدار، آنجاست که اقتدار دفاعی و حفاظت از طبیعت، دو روی یک سکه باشند و هردو در خدمت ایران و نسل‌های آینده قرار گیرند.

کنند، مصرف آب و انرژی را کاهش دهند و در بازسازی اکوسیستم‌های آسیب‌دیده مشارکت داشته باشند. تجربه نشان داده است که هزینه پیشگیری، بسیار کمتر از هزینه بازسازی پس از تخریب است.

در ایران نیز این نگاه می‌تواند به یک راهبرد ملی تبدیل شود. اندیشه ارزشمند «نیروهای مسلح سبز» که سال‌ها پیش توسط جمعی از متخصصان نظامی و محیط زیست، از جمله شادروان سرهنگ فرهنگ خواجوندی، مطرح شد، امروز بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته است. آن اندیشه بر این اصل استوار بود که حفاظت از محیط زیست، بخشی از مأموریت دفاع از سرزمین است و نیروهای مسلح می‌توانند علاوه بر ایفای وظایف دفاعی، الگوی مدیریت صحیح منابع طبیعی نیز باشند.

نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران از نظر گستره اراضی، توان مهندسی، سازماندهی، انضباط و نیروی انسانی، ظرفیتی کم‌نظیر در کشور دارند. بخش قابل توجهی از اراضی تحت مدیریت این نیروها، به دلیل محدود بودن مداخلات انسانی، به زیستگاه گونه‌های ارزشمند گیاهی و جانوری تبدیل شده است. مدیریت علمی این اراضی، علاوه بر حفظ آمادگی دفاعی، می‌تواند نقش مهمی در حفاظت از تنوع زیستی کشور ایفا کند.

از سوی دیگر، یگان‌های مهندسی نیروهای مسلح در شرایط بحران، توانایی بالایی در احداث راه، پل، استقرار اردوگاه‌ها، پاکسازی مناطق و امدادرسانی دارند. اگر این ظرفیت با آموزش‌های تخصصی محیط زیست همراه شود، می‌توان از آن برای پاکسازی مناطق آلوده، مدیریت پسماندهای ناشی از انفجار، تثبیت خاک، مهار آلودگی‌های نفتی، احیای تالاب‌ها و بازسازی پوشش گیاهی نیز بهره گرفت. چنین رویکردی، نه‌تنها موجب کاهش خسارات زیست‌محیطی می‌شود، بلکه سرعت بازگشت زندگی عادی به مناطق آسیب‌دیده را نیز افزایش می‌دهد.

یکی از مهم‌ترین درس‌های جنگ‌های معاصر، ضرورت مستندسازی خسارات زیست‌محیطی است. همان‌گونه که خسارات انسانی و اقتصادی ثبت و ارزیابی می‌شود، لازم است تمامی آسیب‌های واردشده به مناطق حفاظت‌شده، جنگل‌ها، تالاب‌ها، رودخانه‌ها، سواحل، منابع آب زیرزمینی، خاک و تنوع زیستی نیز به صورت علمی مستند شوند. این مستندسازی، علاوه بر کمک به برنامه‌ریزی برای بازسازی، در پیگیری‌های حقوقی و بین‌المللی نیز اهمیت فراوانی دارد.

در این میان، نقش سازمان حفاظت محیط زیست بسیار کلیدی است، اما این سازمان به‌تنهایی قادر به انجام چنین مأموریت گسترده‌ای نیست. موفقیت در این حوزه نیازمند همکاری نزدیک نیروهای مسلح، سازمان مدیریت بحران، وزارت نیرو، وزارت جهاد کشاورزی، وزارت بهداشت، دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و سازمان‌های مردم‌نهاد است. تشکیل یک شبکه ملی ارزیابی و بازسازی زیست‌محیطی، می‌تواند از هم‌اکنون آمادگی کشور را برای مواجهه با بحران‌های آینده افزایش دهد.

از سوی دیگر، توسعه فناوری فرصت‌های جدیدی در اختیار کشور قرار داده است. تصاویر ماهواره‌ای، پهپادها، سامانه‌های اطلاعات مکانی، حسگرهای هوشمند و هوش مصنوعی می‌توانند در کوتاه‌ترین زمان، مناطق آسیب‌دیده را شناسایی، گستره آلودگی را برآورد و اولویت‌های عملیات احیا را تعیین کنند. تلفیق این فناوری‌ها با توان مهندسی نیروهای مسلح و ظرفیت علمی دانشگاه‌ها، می‌تواند ایران را به یکی از کشورهای پیشرو در مدیریت پیامدهای زیست‌محیطی بحران‌ها تبدیل کند.

به نظر می‌رسد زمان آن فرا رسیده است که جمهوری اسلامی ایران، «دکترین ملی مدیریت محیط زیست در شرایط جنگ و بازسازی پس از مخاصمه» را تدوین کند. این دکترین می‌تواند شامل آموزش‌های تخصصی، ارزیابی زیست‌محیطی عملیات، مدیریت پسماندهای جنگی، حفاظت از مناطق حساس طبیعی، برنامه‌های احیای اکولوژیک و سازوکارهای هماهنگی میان دستگاه‌های مسئول باشد. همچنین ایجاد یک مرکز ملی ارزیابی و بازسازی زیست‌محیطی پس از بحران با مشارکت نیروهای مسلح، سازمان حفاظت محیط زیست و دانشگاه‌ها، می‌تواند به یکی از دستاوردهای مهم کشور در حوزه امنیت ملی تبدیل شود.

تجربه دفاع مقدس به ما آموخت که ملت ایران در سخت‌ترین شرایط نیز توان بازسازی و ایستادگی دارد. امروز نیز اگرچه تهدیدهای نظامی همچنان وجود دارند، اما تهدیدهای زیست‌محیطی نیز به همان اندازه آینده کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهند. کشوری که منابع آب خود را از دست بدهد، خاک آن فرسوده شود، جنگل‌هایش نابود گردد و تنوع زیستی‌اش کاهش یابد، حتی بدون شلیک یک گلوله نیز با تهدید امنیت ملی روبه‌رو خواهد شد.

از این رو، باید تعریف خود از دفاع را گسترش دهیم. دفاع، تنها حفاظت از مرزها نیست، حفاظت از آب، خاک، هوا، جنگل، تالاب و تمامی سرمایه‌های طبیعی نیز دفاع از ایران است. سربازی که از یک جنگل در برابر آتش، از یک تالاب در برابر آلودگی و از یک آبخوان در برابر تخریب محافظت می‌کند، همان اندازه در پاسداری از امنیت ملی نقش دارد که رزمنده‌ای در خط مقدم.

آینده ایران، تنها به قدرت دفاعی آن وابسته نیست، به سلامت سرزمینی نیز وابسته است که قرار است نسل‌های آینده در آن زندگی کنند. پیروزی در هر جنگی، تنها حفظ مرزهای جغرافیایی نیست، حفظ توان زیستن در آن سرزمین نیز بخشی از پیروزی است. اگر محیط زیست را در محاسبات امنیت ملی نادیده بگیریم، ممکن است در میدان نبرد پیروز شویم، اما در نبرد با آینده، بخشی از سرمایه ملی خود را از دست بدهیم. امنیت پایدار، آنجاست که اقتدار دفاعی و حفاظت از طبیعت، دو روی یک سکه باشند و هردو در خدمت ایران و نسل‌های آینده قرار گیرند.



صورت‌حساب پنهان جنگ

وام‌های سنگین نسل‌ها برای احیای یک وجب خاک



سروش کیانی قلعه‌سرد
دکترای اقتصاد منابع طبیعی و محیط زیست

جنگ واژه‌ای است که بلافاصله تصاویر بمباران، آوار، کوچ اجباری و هزاران بحران دیگر را در ذهن تداعی می‌کند. صورت‌حساب روشن آن را همه می‌دانند: تلفات انسانی، ویرانی زیرساخت‌ها، کاهش تولید ناخالص داخلی و تورم فزاینده. اما در دل این هیاهوی ویرانی، حسابی دیگر جریان دارد که بی‌صدا، پیچیده و عمیقاً ترسناک است؛ حسابی که روی آن نوشته شده: «هزینه احیای محیط زیست». این، صورت‌حساب پنهان جنگ است، قبضی که به پای نسل‌های کنونی و آینده نوشته می‌شود و تا ابد در ترازنامه ملی باقی می‌ماند. تخریب بوم‌سامان‌ها در زمان درگیری‌های نظامی، نه یک عارضه جانبی، که یکی از اهداف استراتژیک پنهان جنگ است. نابودی یک جنگل که قرن‌ها برای رسیدن به بلوغ اکولوژیک زمان صرف کرده، یا آلوده کردن یک سفره آب زیرزمینی که میلیون‌ها سال برای شکل‌گیری آن تلاش شده، در حقیقت نابودی سرمایه‌ای است که در هیچ حسابداری متعارف جنگی ثبت نمی‌شود. اما ما به‌عنوان جامعه، دیر یا زود با این صورت‌حساب مواجه خواهیم شد؛ وقتی که خاک مزارع دیگر سبز نمی‌شود، وقتی که آب آشامیدنی به کابوسی گران‌قیمت تبدیل می‌شود و وقتی که تنفس هوای پاک به آرزویی محال بدل می‌گردد. در یک دسته‌بندی جامع، هزینه‌های تخریب محیط زیست در دوران جنگ را می‌توان به سه محور اساسی تقسیم کرد که هر کدام به‌تنهایی، بودجه‌های ملی و بین‌المللی عظیمی را طلب می‌کنند. این سه محور عبارتند از تنش‌زدایی از خاک و آب، خنثی‌سازی مهمات و مین‌ها و احیای خدمات اکوسیستمی. اگر امروز از این هزینه‌ها غافل شویم، فردا با فاجعه‌ای چندوجهی روبه‌رو خواهیم شد که درمان آن شاید از درمان خود جنگ نیز دشوارتر باشد.

۱ تنش‌زدایی از خاک و آب، غرامت زمین به انسان

نخستین و شاید فنی‌ترین بخش هزینه‌های پنهان به «تنش‌زدایی» از منابع خاک و آب مربوط می‌شود. جنگ‌های مدرن از سلاح‌های شیمیایی و مهمات حاوی فلزات سنگین مانند اورانیوم ضعیف‌شده تا نشت مواد نفتی و سوخت‌های فسیلی، زهر کشنده‌ای را در بستر طبیعت تزریق می‌کنند. این سموم نه در سطح که در عمق خاک و سفره‌های آب زیرزمینی نفوذ می‌کنند و برای دهه‌ها، آلودگی خود را حفظ می‌کنند. براساس پژوهش‌های انجام شده عملیات «احیای خاک»، بسیار پرهزینه‌تر و زمان‌برتر از هر گونه عملیات عمرانی است. برای پالایش یک هکتار خاک آلوده به ترکیبات نفتی، گاهی باید ده‌ها میلیون دلار صرف فناوری‌های پیشرفته و خاص کرد. در مورد آلودگی‌های شیمیایی پایدار مانند دیوکسین‌ها و فوران‌ها، هزینه‌ها سرسام‌آورتر می‌شود؛ چرا که این مواد برای قرن‌ها در محیط باقی می‌مانند و زنجیره غذایی را از پایه تا رأس آلوده می‌سازند. این یعنی نسلی که خود در جنگ حضور نداشته، تاوان آن را با بیماری‌های صعب‌العلاج، کاهش باروری و ناهنجاری‌های ژنتیک خواهد پرداخت. این صورت‌حساب‌ها به نام کسانی نوشته خواهد شد که هیچ حضور و زیستی در زمان جنگ نداشته‌اند اما مجبور به پرداخت هزینه‌های آن خواهند بود. موضوعی که نشان می‌دهد آسیب‌ها و خسارات بین نسلی چگونه و با چه کیفیتی منتقل خواهد شد

۲ خنثی‌سازی مهمات و مین‌ها، میراث شوم مرگبار

شاید ملموس‌ترین بخش هزینه‌های پنهان، «خنثی‌سازی مهمات عمل‌نکرده و مین‌های زمینی» باشد. این میراث شوم، نه تنها یک تهدید جانی فوری برای غیرنظامیان است، بلکه بلایی اقتصادی بر سر اراضی کشاورزی، مراتع و جنگل‌ها می‌آورد. مین‌ها، زمین‌های حاصلخیز را به مناطق ممنوعه و متروکه تبدیل می‌کنند و سرمایه‌گذاری در آن مناطق را برای دهه‌ها متوقف می‌سازند. تجربه کشورهایی مانند کامبوج، افغانستان و کشورهای بالکان نشان داده که هزینه پاک‌سازی هر مترمربع از زمین‌های مین‌گذاری‌شده، گاه به مراتب بیش از ارزش زمین است. این عملیات نیازمند تیم‌های زبده، دستگاه‌های فلزیاب پیشرفته، و مهم‌تر از همه، زمان و ریسک جانی بالا است. اما آنچه در محاسبات معمول کمتر دیده می‌شود، «هزینه فرصت» از دست رفته است. زمینی که به‌خاطر مین آلوده است، نه تنها محصولی تولید نمی‌کند، بلکه فرصت اشتغال، گردشگری اکولوژیک و توسعه پایدار را نیز از جامعه می‌ستاند. این بدهی مضاعف، همچون خنجری دو لبه، اقتصاد محلی را نابود می‌کند و وابستگی معیشتی مردم را به کمک‌های خارجی افزایش می‌دهد.

۳ احیای خدمات اکوسیستمی، سرمایه‌گذاری برای بازگشت حیات

اما عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین بخش صورت‌حساب پنهان، به «احیای خدمات اکوسیستمی» بازمی‌گردد. جنگ‌ها با تخریب جنگل‌ها، مراتع، تالاب‌ها و تنوع زیستی، موتور محرک طبیعت را از کار می‌اندازند. خدماتی مانند جذب کربن، تولید اکسیژن، گرده‌افشانی، کنترل سیلاب، تصفیه طبیعی آب و فرسایش‌زدایی خاک، همگی «خدمات رایگان» طبیعت هستند که برای ادامه حیات بشری ضروری‌اند. اما جنگ، این موتور را از حرکت بازمی‌دارد. مسئله‌ای که در دل خود هزاران مسئله و بحران دیگر ایجاد می‌کند. هزینه جایگزینی این خدمات با روش‌های مهندسی و صنعتی بسیار بالا و به تعبیری نجومی است. برای مثال، ارزش اقتصادی جنگل‌های آمازون به‌عنوان «ریه زمین» در جذب کربن، سالانه میلیاردها دلار برآورد می‌شود. وقتی جنگی، بخشی از این سرمایه ملی را نابود می‌کند، کشورها مجبور خواهند بود برای تصفیه هوای شهرها، میلیاردها دلار هزینه کنند؛ یا برای جلوگیری از سیلاب‌های مخرب، سدها و سازه‌های عظیم بتنی بسازند که خودشان هم آسیب‌های زیست‌محیطی جدیدی ایجاد کنند. احیای یک اکوسیستم تخریب‌شده، صرفاً کاشت چند نهال نیست؛ بازگرداندن شبکه پیچیده روابط زنده بین گونه‌ها، میکروارگانیسم‌های خاک و چرخه‌های هیدرولوژیکی است. فرآیندی که نه در مقیاس سال، بلکه در مقیاس دهه‌ها و نسل‌ها تعریف می‌شود و هیچ ضمانتی برای موفقیت کامل آن وجود ندارد.

جمع‌بندی: وارسی حساب‌ها پیش از گشودن جنگ

با نگاه به این سه حوزه کلان، درمی‌یابیم که «صورت‌حساب پنهان جنگ» نه یک مفهوم انتزاعی، که واقعیتی عینی و ملموس با اعداد، ارقام و فاجعه‌های انسانی گره‌خورده است. این حساب را نه سیاستمداران، که زمین، آب، هوا و نسل‌های آینده برای ما صادر می‌کنند. واقعیت این است که اگر بودجه مورد نیاز برای احیای محیط‌زیست مناطق جنگی را پیش از شروع هر درگیری محاسبه کنیم، شاید بسیاری از محاسبات راهبردی نظامی تحت‌الشعاع این هزینه‌های سنگین قرار گیرد. جنگ برنده ندارد، اما بازنده اصلی آن همیشه طبیعت و مردمی هستند که در آن نفس می‌کشند. این موضوع به‌ویژه برای کشورهایی که جنگ بر آنها تحمیل شده بسیار سنگین‌تر خواهد بود. چرا که بدون آنکه تمایل و خواستی برای یک درگیری داشته باشند به شکل شدیدی وارد هزینه‌هایی می‌شوند که در هیچ محاسباتی آن را لحاظ نکرده‌اند. از این رو وظیفه کارشناسان، رسانه‌ها و شهروندان، این است که این صورت‌حساب را از حاشیه به متن بیاورند. باید از سیاست‌گذاران خواست که ارزیابی جامع اثرات زیست‌محیطی (SEA) را پیش‌شرط هر گونه تصمیم‌گیری راهبردی بدانند. باید صندوق‌های ملی و بین‌المللی برای جبران خسارت‌های زیست‌محیطی جنگ تأسیس شده و دانش فنی پالایش و احیا را به‌عنوان یک اولویت پژوهشی جدی گرفت. در تقویت چنین داشته‌هایی است که می‌توان این هزینه‌های پنهان شده را روشن و عیان کرد. نباید هزینه‌های ایجاد شده ناشی از جنگ بر طبیعت به نحوی کم اثر یا بیاثر دیده شود که کشورهای متخاصم و جنگ‌طلبی مانند آمریکا و رژیم جنایتکار صهیونیستی بدون هیچ هزینه‌ای به‌ویژه در سطح بین‌المللی اقدام به نابودی اقلیم‌ها کنند. تنها در این صورت است که می‌توانیم امیدوار باشیم قبض سنگینی که امروز روی میز طبیعت گذاشته شده، فردا گریبان‌گیر فرزندان این سرزمین نشود.

آکادمی

مقالاتی درباره حال و آینده اقتصاد ایران

ضرورت اصلاح حکمرانی انرژی

ایران چگونه می‌تواند با افزایش بهره‌وری و کاهش مصرف بحران انرژی را مدیریت کند



رکود تورمی و ناترازی‌های ساختاری اقتصاد ایران

تاب‌آوری اقتصادی بنگاه‌ها و استارت‌آپ‌ها در بستر بحران‌های چندگانه



امیر درویشی

کارشناس ارشد سرمایه‌گذاری و تأمین مالی

مقدمه: گذار از مدیریت بحران به ساخت قابلیت تاب‌آوری

اقتصاد ایران در سال‌های اخیر با مجموعه‌ای از شوک‌های هم‌زمان و درهم‌تنیده مواجه بوده است؛ شوک‌هایی که ماهیتی صرفاً اقتصادی ندارند و ترکیبی از عوامل ساختاری، ژئوپلیتیک، زیرساختی و مالی را دربر می‌گیرند. استمرار تورم بالا، کاهش قدرت خرید، محدودیت‌های ارزی، ناترازی انرژی، اختلال در زنجیره‌های تأمین و افزایش نااطمینانی‌های محیط کسب‌وکار، شرایطی را ایجاد کرده است که بسیاری از بنگاه‌ها دیگر نمی‌توانند با الگوهای سنتی برنامه‌ریزی و مدیریت ریسک به فعالیت پایدار ادامه دهند. در چنین محیطی، مفهوم چندبحرانی یا Polycrisis اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ وضعیتی که در آن چندین بحران به‌صورت هم‌زمان رخ داده و اثرات متقابل آن‌ها، شدت پیامدها را افزایش می‌دهد. در یک اقتصاد چندبحرانی، مسئله اصلی صرفاً عبور از یک شوک مشخص نیست، بلکه توانایی سازمان برای سازگاری مستمر، بازطراحی مدل کسب‌وکار و حفظ مزیت رقابتی در شرایط عدم‌قطعیت است. در این چارچوب، تاب‌آوری اقتصادی دیگر به معنای صرفاً مقاومت در برابر بحران نیست، بلکه به مفهوم ایجاد ظرفیت سازمانی برای پیش‌بینی تغییرات، واکنش سریع و بازآفرینی ساختارهای عملیاتی است. شرکت‌هایی که بتوانند منابع، فرآیندها و مدل درآمدی خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، نه‌تنها شانس بقای بیشتری خواهند داشت، بلکه می‌توانند پس از عبور از دوره بی‌ثباتی، موقعیت رقابتی قدرتمندتری کسب کنند

ابعاد بحران کلان؛ از رکود تورمی تا فرسایش ظرفیت تولید

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اقتصاد ایران در شرایط فعلی، هم‌زمانی رکود اقتصادی و تورم بالا است؛ پدیده‌ای که فضای تصمیم‌گیری را برای بنگاه‌ها پیچیده‌تر کرده است. در شرایط رکود تورمی، شرکت‌ها از یک سو با افزایش مستمر هزینه‌های تولید، مواد اولیه، دستمزد و تأمین مالی مواجه هستند و از سوی دیگر، به دلیل کاهش قدرت خرید خانوارها و افت تقاضای مؤثر، امکان انتقال کامل این افزایش هزینه‌ها به مشتریان را ندارند. این وضعیت فشار مضاعفی بر سرمایه در گردش بنگاه‌ها وارد می‌کند. افزایش فاصله زمانی میان خرید مواد اولیه، تولید محصول و دریافت وجه فروش، باعث می‌شود منابع مالی شرکت‌ها با سرعت بیشتری در چرخه عملیات مصرف شود. در اقتصادی که ارزش پول ملی تحت فشار کاهش قدرت خرید قرار دارد، نگهداری نقدینگی ریالی بدون برنامه مشخص، می‌تواند به کاهش توان عملیاتی شرکت منجر شود. از سوی دیگر، بی‌ثباتی‌های ارزی موجب شده است که بسیاری از بنگاه‌ها با دشواری در پیش‌بینی هزینه‌ها و قیمت‌گذاری محصولات مواجه شوند. وابستگی بخشی از صنایع به مواد اولیه وارداتی، تجهیزات خارجی یا زنجیره‌های تأمین بین‌المللی، ریسک‌های جدیدی را به ساختار عملیاتی شرکت‌ها اضافه کرده است. در چنین شرایطی، مدیریت مالی بنگاه‌ها باید از رویکرد سنتی بودجه‌ریزی سالانه فاصله گرفته و به سمت مدیریت سناریومحور حرکت کند. شرکت‌ها نیاز دارند به جای یک پیش‌بینی ثابت، مجموعه‌ای از سناریوهای مختلف شامل تداوم تورم، تشدید محدودیت‌های تأمین، کاهش تقاضا یا افزایش هزینه‌های تولید را طراحی کرده و برای هر سناریو برنامه عملیاتی داشته باشند.

ناترازی انرژی، تهدیدی برای استمرار تولید

یکی از مهم‌ترین چالش‌های ساختاری اقتصاد ایران، ناترازی میان عرضه و تقاضای انرژی است. محدودیت‌های برق و گاز در سال‌های اخیر، به‌ویژه برای صنایع انرژی‌بر، به یکی از عوامل اصلی کاهش بهره‌وری و اختلال در برنامه تولید تبدیل شده است. برای بسیاری از صنایع، قطع انرژی تنها به معنای توقف چندساعته فعالیت نیست؛ بلکه می‌تواند موجب آسیب به تجهیزات، افزایش هزینه راه‌اندازی مجدد خطوط تولید، کاهش کیفیت محصول و از دست رفتن مشتریان شود. صنایع فولاد، سیمان، پتروشیمی، معدنی و سایر بخش‌های تولیدی که فرآیندهای پیوسته دارند، بیشترین آسیب‌پذیری را در برابر این نوع اختلالات دارند. از منظر مدیریت استراتژیک، وابستگی کامل به زیرساخت‌های عمومی انرژی، یک ریسک عملیاتی جدی محسوب می‌شود. به همین دلیل، حرکت به سمت مدل‌های خودتأمینی انرژی، توسعه نیروگاه‌های تجدیدپذیر، قراردادهای بلندمدت تأمین انرژی و استفاده از ابزارهای جدید بازار انرژی، به بخشی از استراتژی بقای بنگاه‌ها تبدیل شده است. سرمایه‌گذاری در انرژی تجدیدپذیر دیگر صرفاً یک اقدام زیست‌محیطی یا مسئولیت اجتماعی نیست، بلکه به یک تصمیم اقتصادی برای تضمین استمرار تولید، کاهش ریسک عملیاتی و افزایش ارزش بلندمدت شرکت تبدیل شده است.

فشار بر زنجیره تأمین و ضرورت بازطراحی مدل لجستیکی

بحران‌های اخیر نشان داده‌اند که زنجیره تأمین سنتی که بر حداقل‌سازی موجودی و کاهش هزینه‌های نگهداری تمرکز داشت، در محیط‌های پرریسک ممکن است آسیب‌پذیر باشد. بسیاری از شرکت‌ها طی سال‌های گذشته به سمت مدل‌هایی حرکت کرده بودند که موجودی انبار پایین و وابستگی بیشتری به تأمین به‌موقع داشتند؛ اما افزایش نااطمینانی‌ها نشان داد که این رویکرد در شرایط بحرانی می‌تواند منجر به توقف تولید شود. در محیط جدید، مفهوم بهینه‌سازی زنجیره تأمین باید بازتعریف شود. هدف دیگر صرفاً کاهش هزینه نیست، بلکه ایجاد تعادل میان هزینه، سرعت، انعطاف‌پذیری و امنیت تأمین است. بنگاه‌های پیشرو به سمت تنوع‌بخشی به تأمین‌کنندگان، ایجاد مسیرهای جایگزین لجستیکی، افزایش ذخایر استراتژیک مواد اولیه و توسعه شبکه تأمین داخلی حرکت می‌کنند. این تغییر رویکرد به معنای افزایش هزینه کوتاه‌مدت نیست، بلکه نوعی سرمایه‌گذاری برای کاهش احتمال توقف عملیات و حفظ ارزش اقتصادی شرکت در شرایط بحرانی است.

چارچوب قابلیت‌های پویا، رویکرد نوین برای بازتعریف تاب‌آوری بنگاه‌ها

در محیطی که تغییرات اقتصادی، فناوری و ژئوپلیتیک با سرعت بالا رخ می‌دهند، رویکردهای سنتی مدیریت کسب‌وکار که بر پیش‌بینی‌پذیری محیط و ثبات شرایط عملیاتی متکی هستند، کارایی گذشته را ندارند. بنگاه‌ها دیگر نمی‌توانند صرفاً با کاهش هزینه‌ها یا اجرای برنامه‌های کوتاه‌مدت دفاعی، از دوره‌های طولانی بی‌ثباتی عبور کنند. آنچه در این شرایط اهمیت پیدا می‌کند، ایجاد قابلیت‌هایی است که سازمان را قادر سازد به‌طور مستمر خود را با شرایط جدید تطبیق دهد

در ادبیات مدیریت استراتژیک، این مفهوم تحت عنوان قابلیت‌های پویا یا Dynamic Capabilities شناخته می‌شود. این رویکرد بر توانایی سازمان برای شناسایی تغییرات محیطی، بهره‌برداری از فرصت‌های جدید و بازطراحی منابع و فرآیندهای داخلی تأکید دارد.

بر اساس این دیدگاه، تاب‌آوری یک ویژگی ثابت و از پیش موجود در سازمان نیست، بلکه فرآیندی پویا و مستمر است که از طریق یادگیری سازمانی، انعطاف‌پذیری عملیاتی و سرعت تصمیم‌گیری ایجاد می‌شود. شرکت‌هایی که از قابلیت‌های پویا برخوردارند، در مواجهه با بحران‌ها صرفاً به دنبال حفظ وضعیت موجود نیستند، بلکه از شرایط جدید برای بازطراحی مدل کسب‌وکار، اصلاح ساختار هزینه و ایجاد مزیت رقابتی استفاده می‌کنند.

سه مؤلفه اصلی این رویکرد عبارت‌اند از:

۱ پایش و شناسایی تغییرات محیطی (Sensing)

نخستین گام در تاب‌آوری، توانایی مشاهده سریع تغییرات و تشخیص روندهای اثرگذار است. شرکت‌ها باید بتوانند نشانه‌های اولیه تغییر در بازار، رفتار مشتریان، شرایط تأمین، سیاست‌های اقتصادی و فناوری‌های جدید را شناسایی کنند. در شرایط اقتصادی ایران، این قابلیت به معنای

ناترازی انرژی، نگاه شرکت‌ها به تأمین برق را تغییر داده است. در گذشته، انرژی به‌عنوان یک نهاده عمومی و قابل اتکا در نظر گرفته می‌شد؛ اما شرایط جدید نشان داده است که امنیت انرژی باید بخشی از استراتژی اصلی بنگاه باشد.

ایجاد سیستم‌های هوشمند پایش متغیرهایی مانند نرخ ارز، قیمت مواد اولیه، هزینه انرژی، وضعیت تقاضا و تغییرات مقرراتی است. سازمان‌هایی که تصمیم‌گیری خود را صرفاً بر اساس داده‌های گذشته انجام می‌دهند، معمولاً با تأخیر نسبت به تغییرات واکنش نشان می‌دهند و هزینه بیشتری برای اصلاح مسیر پرداخت خواهند کرد.

۲ تخصیص و به‌کارگیری سریع منابع و فرصت‌ها (Seizing)

پس از شناسایی تغییرات، سازمان باید توانایی تبدیل اطلاعات به اقدام عملی را داشته باشد. این موضوع نیازمند ساختار تصمیم‌گیری چابک، دسترسی مناسب به منابع مالی و توانایی تخصیص مجدد سرمایه‌ها است. برای مثال، در شرایط افزایش نااطمینانی ارزی، یک بنگاه تاب‌آور ممکن است بخشی از نقدینگی خود را به ذخایر استراتژیک مواد اولیه، توسعه زنجیره تأمین داخلی یا سرمایه‌گذاری در فناوری‌های کاهش‌دهنده هزینه اختصاص دهد؛ در حالی که سازمان‌های غیرمنعطف معمولاً پس از وقوع بحران و افزایش هزینه‌ها اقدام می‌کنند.

۳ بازپیکربندی ساختارها (Transforming)

مهم‌ترین ویژگی شرکت‌های تاب‌آور، توانایی تغییر ساختارهای موجود است. این تغییر می‌تواند شامل اصلاح مدل درآمدی، بازطراحی فرآیند تولید، دیجیتالی‌سازی عملیات، تغییر کانال‌های فروش یا ورود به بازارهای جدید باشد. در اقتصادهای بی‌ثبات، سازمان‌هایی که به ساختارهای گذشته وابسته می‌مانند، به تدریج مزیت رقابتی خود را از دست می‌دهند. در مقابل، شرکت‌هایی که توانایی بازآفرینی مداوم دارند، حتی در دوره‌های بحران نیز امکان رشد و توسعه خواهند داشت.

راهبردهای مالی برای صیانت از نقدینگی در اقتصاد تورمی

در شرایط تورمی، نقدینگی برای بنگاه‌ها صرفاً یک ابزار پرداخت نیست؛ بلکه یک دارایی استراتژیک محسوب می‌شود. افزایش سرعت کاهش ارزش پول، باعث شده است که مدیریت سرمایه در گردش به یکی از مهم‌ترین عوامل بقا و استمرار فعالیت شرکت‌ها تبدیل شود. در اقتصادهای با تورم بالا، فاصله زمانی میان خرید مواد اولیه، تولید، فروش و دریافت وجه می‌تواند تأثیر قابل‌توجهی بر توان عملیاتی شرکت داشته باشد. هرچه چرخه تبدیل وجه نقد طولانی‌تر باشد، منابع مالی بیشتری در فرآیند عملیات قفل شده و قدرت واکنش شرکت کاهش می‌یابد. از این منظر، بنگاه‌ها باید مدیریت سرمایه در گردش را از یک فعالیت حسابداری به یک تصمیم استراتژیک ارتقا دهند.

کاهش چرخه تبدیل وجه نقد

یکی از مهم‌ترین اقدامات در شرایط تورمی، کاهش مدت زمانی است که منابع مالی شرکت در چرخه عملیات قرار دارد. این اقدام از چند مسیر قابل دستیابی است:

- اصلاح سیاست‌های فروش و کاهش وابستگی به فروش‌های اعتباری بلندمدت
- طراحی مشوق‌هایی برای دریافت سریع‌تر مطالبات
- مذاکره مجدد با تأمین‌کنندگان برای بهبود شرایط پرداخت
- افزایش دقت در مدیریت موجودی و جلوگیری از انباشت غیرضروری کالا.

در محیط تورمی، فروش با دوره وصول طولانی می‌تواند به زیان پنهان شرکت تبدیل شود؛ زیرا مبلغ دریافتی در آینده ممکن است قدرت خرید بسیار کمتری نسبت به زمان فروش داشته باشد.

تبدیل نقدینگی مازاد به دارایی‌های مولد

یکی دیگر از اصول مدیریت مالی در شرایط تورمی، جلوگیری از نگهداری طولانی‌مدت منابع نقدی بدون استفاده است. شرکت‌ها باید بخشی از نقدینگی خود را به دارایی‌هایی اختصاص دهند که بتوانند ارزش اقتصادی آن‌ها را در برابر کاهش ارزش پول حفظ کنند. این دارایی‌ها می‌توانند شامل موجودی‌های استراتژیک مواد اولیه، تجهیزات تولیدی، فناوری‌های کاهش‌دهنده هزینه، سرمایه‌گذاری در زیرساخت انرژی یا ابزارهای مالی متناسب با شرایط بازار باشند. البته این رویکرد به معنای تبدیل تمام نقدینگی به دارایی‌های غیرنقدشونده نیست؛ بلکه هدف، ایجاد تعادل میان نقدشوندگی کوتاه‌مدت و حفظ ارزش بلندمدت سرمایه است.

تاب‌آوری دیجیتال، ضرورت جدید برای استارت‌آپ‌ها و کسب‌وکارهای فناوری‌محور

تحولات سال‌های اخیر نشان داده است که برای کسب‌وکارهای دیجیتال، زیرساخت فناوری به اندازه انرژی و زنجیره تأمین اهمیت دارد. بسیاری از استارت‌آپ‌ها مدل کسب‌وکار خود را بر بستر اینترنت، خدمات ابری، ابزارهای همکاری آنلاین و زیرساخت‌های بین‌المللی توسعه داده‌اند. در نتیجه، هرگونه اختلال گسترده در دسترسی به این زیرساخت‌ها می‌تواند فعالیت روزمره آن‌ها را مختل کند. تاب‌آوری دیجیتال به معنای طراحی سیستم‌هایی است که بتوانند حتی در شرایط محدودیت ارتباطی یا اختلال زیرساختی، حداقل سطح خدمات را حفظ کنند.

معماری ترکیبی و استقلال زیرساختی

یکی از مهم‌ترین راهکارها، حرکت از وابستگی کامل به زیرساخت‌های خارجی به سمت معماری ترکیبی یا Hybrid Architecture است. در این مدل، اطلاعات حیاتی، پایگاه‌های داده و خدمات اصلی شرکت باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که در شرایط اختلال، امکان ادامه فعالیت وجود داشته باشد. استفاده از مراکز داده داخلی، پشتیبان‌گیری منظم، طراحی سیستم‌های جایگزین و کاهش وابستگی به یک تأمین‌کننده خاص، از جمله اقداماتی است که ریسک عملیاتی کسب‌وکارهای دیجیتال را کاهش می‌دهد.

توسعه ابزارهای همکاری جایگزین

بسیاری از استارت‌آپ‌ها برای مدیریت تیم‌های خود به ابزارهای ابری خارجی وابسته هستند. اگرچه این ابزارها بهره‌وری بالایی ایجاد می‌کنند، اما وابستگی کامل به آن‌ها می‌تواند یک ریسک راهبردی باشد. ایجاد نسخه‌های جایگزین، استفاده از ابزارهای خودمیزبان یا Self-hosted و طراحی فرآیندهای کاری مستقل از یک پلتفرم خاص، از اقدامات ضروری برای افزایش تاب‌آوری سازمانی است.

حفظ ارتباط با مشتریان در شرایط اختلال

کسب‌وکارهای دیجیتال باید فراتر از کانال‌های آنلاین معمول، مسیرهای ارتباطی جایگزین با مشتریان طراحی کنند. سیستم‌های پیامکی، مراکز تماس، فرآیندهای ثبت سفارش جایگزین و کانال‌های ارتباطی چندگانه می‌توانند مانع از توقف کامل جریان درآمدی در شرایط بحرانی شوند.

سرمایه‌گذاری در انرژی؛ از هزینه عملیاتی به مزیت رقابتی

ناترازی انرژی، نگاه شرکت‌ها به تأمین برق را تغییر داده است. در گذشته، انرژی به‌عنوان یک نهاده عمومی و قابل اتکا در نظر گرفته می‌شد؛ اما شرایط جدید نشان داده است که امنیت انرژی باید بخشی از استراتژی اصلی بنگاه باشد. سرمایه‌گذاری در نیروگاه‌های خورشیدی، قراردادهای تأمین انرژی، بهینه‌سازی مصرف و استفاده از فناوری‌های مدیریت انرژی، علاوه بر کاهش ریسک توقف تولید، می‌تواند در بلندمدت هزینه‌های عملیاتی شرکت را نیز کاهش دهد. برای صنایع بزرگ، خودتأمینی انرژی یک تصمیم صرفاً دفاعی نیست؛ بلکه می‌تواند به یک مزیت رقابتی تبدیل شود. شرکتی که توانایی حفظ تولید در زمان محدودیت انرژی را دارد، قادر خواهد بود سهم بازار بیشتری کسب کرده و روابط پایدارتری با مشتریان ایجاد کند.

جمع‌بندی؛ از مقاومت در برابر بحران تا خلق مزیت از دل بی‌ثباتی

اقتصاد ایران در دوره‌ای قرار گرفته است که بنگاه‌ها نمی‌توانند صرفاً با تکیه بر تجربه گذشته و برنامه‌های ثابت، مسیر آینده خود را ترسیم کنند. افزایش عدم‌قطعیت، تغییرات سریع محیطی و هم‌زمانی چندین بحران، نیازمند تغییر اساسی در شیوه مدیریت سازمان‌ها است. در چنین شرایطی، تاب‌آوری اقتصادی باید به‌عنوان یک قابلیت استراتژیک در ساختار شرکت‌ها نهادینه شود. مدیریت نقدینگی، تنوع‌بخشی به زنجیره تأمین، کاهش وابستگی زیرساختی، توسعه ظرفیت‌های دیجیتال و سرمایه‌گذاری در انرژی، دیگر اقدامات جانبی نیستند؛ بلکه به الزامات بقا و رشد تبدیل شده‌اند. بنگاه‌هایی که بتوانند از رویکرد واکنشی عبور کرده و قابلیت‌های پویا را در ساختار مدیریتی خود ایجاد کنند، نه‌تنها توان عبور از دوره‌های بحرانی را خواهند داشت، بلکه پس از بازگشت نسبی ثبات اقتصادی، از موقعیت رقابتی قوی‌تری نسبت به رقبای خود برخوردار خواهند بود. در نهایت، آینده متعلق به سازمان‌هایی است که بحران را صرفاً تهدید نمی‌بینند، بلکه آن را محرکی برای بازطراحی، نوآوری و ایجاد مزیت‌های جدید اقتصادی تلقی می‌کنند.

امنیت غذایی، فراتر از تولید غذا

راهبرد تطبیقی طبقه متوسط ایران در مواجهه با تورم مواد غذایی



محمدحسین عمادی

نماینده دائم و سفیر سابق ایران در سازمان خواروبار جهانی (فائو)

چرا باید خواند:
این مقاله نشان می‌دهد امنیت غذایی امروز بیش از آنکه به تولید وابسته باشد، به قدرت خرید خانوارها گره خورده است و بررسی می‌کند طبقه متوسط ایران چگونه برای حفظ کیفیت زندگی، الگوی تغذیه خود را تغییر داده است.

امنیـــت غذایـــی در دهه‌های اخیر از یک مســـئله صرفاً کشـــاورزی به یکـــی از مهم‌ترین ابعاد امنیت انســـانی تبدیل‌شـــده است. تجربه جهانی نشـــان می‌دهد که در جهان امروز، ناامنی غذایی بیش از آنکه ناشـــی از کمبود تولید باشد، نتیجه کاهش دسترسی اقتصادی خانوارها به غذای سالم و مغذی است. ایران نیز طی سال‌های اخیر، همزمان با افزایش تورم مواد غذایی، با تغییرات محسوسی در الگوی مصرف خانوارها، به‌ویژه در میان طبقه متوسط شهری، روبه‌رو شده است. این مقاله با رویکردی تحلیلی، راهبردهای تطبیقی این طبقه برای حفظ امنیت غذایی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که تغییر رژیم غذایی، احیای غذاهای بومی، کاهش مصرف غذاهای پرهزینه و دگرگونی در مناسبات اجتماعی مرتبط با غذا، مهم‌ترین سازوکارهای افزایش تاب‌آوری خانوارها بوده‌اند. در پایان نیز پیشنهادهایی برای سیاست‌گذاری عمومی در حوزه امنیت غذایی ارائه می‌شود.

مقدمه

امروزه امنیت غذایی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه پایدار و امنیت انســـانی محســـوب می‌شود. ســـازمان‌های بین‌المللی ازجمله ســـازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO) امنیت غذایـــی را وضعیتی تعریف می‌کنند که در آن همه افراد، در همه زمان‌ها، به غذای کافی، سالم، مغذی و متناســـب با نیازهای جســـمی و ترجیحات غذایی خود دسترسی فیزیکی، اقتصادی و اجتماعی داشته باشند.

تاریخ بشر نشان می‌دهد که جنگ، محاصره، تحریم اقتصادی و اختلال در زنجیره‌های تأمین، همواره از مهم‌ترین عوامل تهدیدکننده امنیت غذایی بوده‌اند. در گذشته، این تهدید عمدتاً با قحطی و کمبود واقعی غذا همراه بود، اما در جهان معاصر، پیشرفت فناوری کشاورزی، توسعه حمل‌ونقل و تجارت جهانی احتمال وقوع قحطی‌های گسترده را کاهش داده است. در مقابل، مسئله اصلی، کاهش قدرت خرید و ناتوانی خانوارها در تأمین غذای کافی است.

گزارش‌های بین‌المللی نیز نشان می‌دهند که در بسیاری از کشورها، مواد غذایی در بازار موجود اســـت، اما افزایش قیمت‌ها و کاهش درآمد واقعی، میلیون‌ها نفر را به سمت ناامنی غذایی سوق داده است. از این منظر، امنیت غذایی بیش از آنکه مسئله تولید باشد، مسئله عدالت در دسترسی است.

ایران نیز طی سال‌های اخیر با افزایش مستمر قیمت مواد خوراکی، کاهش قدرت خرید خانوارها و فشار اقتصادی بر طبقه متوسط روبه‌رو بوده است. این روند موجب شده است که بخش بزرگی از جامعه برای حفظ امنیت غذایی خود، الگوهای مصرف را بازتعریف کند. مطالعه این سازگاری‌ها، از آن جهت اهمیت دارد که می‌تواند مبنایی برای طراحی سیاست‌های مؤثر در حوزه رفاه، تغذیه و امنیت غذایی باشد.

تورم غذایی و دگرگونی مفهوم امنیت غذایی

مطالعات جدید اقتصاد غذا نشان می‌دهد که تورم غذایی صرفاً به معنای افزایش قیمت کالاها نیست؛ بلکه پدیده‌ای است که کیفیت رژیم غذایی، سلامت عمومی، سرمایه انسانی و حتی انسجام اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در چنین شرایطی، خانوارها معمولاً چهار مرحله را تجربه می‌کنند:

اول، حذف خریدهای غیرضروری غذایی؛

دوم، جایگزینی غذاهای گران با غذاهای ارزان‌تر؛

سوم، کاهش مقدار مصرف؛

و در نهایت، کاهش کیفیت تغذیه.

طبقه متوسط ایران نیز کمابیش همین مسیر را طی کرده است. این طبقه نه آن‌قدر فقیر است که تحت پوشش کامل سیاست‌های حمایتی قرار گیرد و نه آن‌قدر برخوردار که بتواند آثار تورم را بدون تغییر در سبک زندگی تحمل کند. بنابراین، مهم‌ترین ابزار آن، سازگاری در شیوه مصرف بوده است.

راهبردهای تطبیقی طبقه متوسط

مهم‌ترین راهبرد، تغییر رژیم غذایی است. اگرچه اقتصاددانان این روند را «گذار از کالری گران به کالری ارزان» می‌نامند، اما این تعبیر تنها بخشی از واقعیت را بیان می‌کند. آنچه در عمل رخ داده، تغییر در کل فرهنگ مصرف غذا است.

این تغییرات شامل موارد زیر است:

- کاهش حجم هر وعده غذایی؛
- کاهش تعداد وعده‌های اصلی؛
- افزایش مصرف میان‌وعده‌های ساده؛
- حذف تدریجی غذاهای پرهزینه؛
- کاهش مراجعه به رستوران‌ها؛
- کاهش برگزاری مهمانی‌های غذایی؛
- جایگزینی دورهمی‌های شام و ناهار با پذیرایی ساده؛
- کاهش مصرف گوشت قرمز، لبنیات و برخی میوه‌های گران‌قیمت؛
- افزایش مصرف غلات، حبوبات، تخم‌مرغ و سبزیجات.

این تغییرات تنها تصمیم‌های اقتصادی نیستند؛ بلکه بیانگر شکل‌گیری نوعی «فرهنگ سازگاری» در برابر نااطمینانی اقتصادی هستند.

بازگشت نظام غذاهای بومی، یک سرمایه فراموش‌شده

یکی از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، احیای تدریجی غذاهای سنتی ایران است. در ادبیات جدید امنیت غذایی، مفهوم Indigenous Food Systems یا نظام‌های غذایی بومی، یکی از مهم‌ترین راهکارهای افزایش تاب‌آوری در برابر بحران‌های غذایی محســـوب می‌شود. این نظام‌ها مبتنی بر دانش محلی، مواد اولیه در دسترس، تنوع زیســـتی و فرهنگ غذایی هر جامعه هســـتند. ایران به دلیل تنوع اقلیمی و سابقه تاریخی طولانی، یکـــی از غنی‌ترین نظام‌های غذایی بومی جهان را در اختیار دارد. غذاهایی که مبتنی به موادمحلی بـــوده و از ارزش غذایی بالا وقیمت کم برخوردار هستند، مانند انواع آش، انواع خوراک‌های محلی که با وجود هزینه پایین، در صورت اصلاح شیوه پخت و تکمیل ارزش تغذیه‌ای، می‌توانند بخش مهمی از امنیت غذایی کشور را تقویت کنند.

این غذاها برخلاف بســـیاری از غذاهای صنعتی، وابستگی اندکی به زنجیره‌های پیچیده تأمین دارند و ظرفیت بالایی برای تولید محلی و مصرف پایدار ایجاد می‌کنند

توسعه‌یافتگی محصول عزم حاکمیت، خرد جمعی، کارگروهی، هم‌گرایی و تفاهم میان دولت پاسخگو، مردم، نهادهای مدنی و بخش خصوصی است. تا زمانی که نهادهای مدنی، اقتصادی، انجمن‌های صنفی و تخصصی نتوانند آزادانه فعالیت کنند، هماهنگی فکری و مدنی میان کارشناسان، اندیشه‌وران و نخبگان جامعه به وجود نخواهد آمد.

نشانه‌های اجتماعی تغییر الگوی غذایی

دگرگونی رژیم غذایی تنها در آشپزخانه خانوارها مشاهده نمی‌شود، بلکه بازار نیز خود را با شرایط جدید تطبیق داده است.

نمونه‌های قابل مشاهده عبارت‌اند از:

- افزایش منوهای «غذای اقتصادی»، «تیم‌پرس» و «مینی‌پرس»؛
- عرضه خورش‌های بدون گوشت یا با سهم کمتر پروتئین؛
- افزایش فروش غذاهای خیابانی ارزان؛
- گسترش سیستم بیرون بر و غذاهای کیلویی؛
- کاهش تنوع منوی کافه‌ها؛
- افزایش عرضه غذاهای سنتی؛
- کوچک‌تر شدن حجم غذاها (Shrinkflation)؛
- بازگشت غذاهای ساده و سنتی به سفره طبقه متوسط.

این تغییرات نشان می‌دهد که بازار غذا نیز در حال بازتعریف خود متناسب با کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان است.

پیامدهای تغذیه‌ای

اگرچه برخی تغییرات، مانند افزایش مصرف حبوبات، می‌تواند از نظر سلامت مفید باشد، اما حذف مستمر منابع پروتئینی، لبنیات و میوه‌ها ممکن است در بلندمدت به کمبود ریزمغذی‌ها، کاهش رشد کودکان، افت سلامت سالمندان و افزایش بیماری‌های مزمن منجر شود.

به همین دلیل، ارزان بودن غذا نباید تنها معیار انتخاب باشد؛ بلکه باید نسبت «ارزش تغذیه‌ای به قیمت» به شاخص اصلی سیاست‌گذاری تبدیل شود.

الزامات سیاست‌گذاری

تحلیل این تحولات چند پیشنهاد سیاستی را برجسته می‌کند:

نخست، اصلاح و تقویت کالابرگ الکترونیکی متناسب با نرخ واقعی تورم مواد غذایی تا طبقه متوسط آسیب‌پذیر نیز بتواند از آن بهره‌مند شود.

دوم، هدایت کالابرگ به سمت کالاهای دارای ارزش تغذیه‌ای بالا مانند لبنیات، حبوبات، تخم‌مرغ، سبزیجات و میوه‌های بومی.

سوم، تدوین راهنماهای تغذیه‌ای برای معرفی غذاهای بومی سالم و کم‌هزینه.

چهارم، حمایت از رستوران‌ها و کسب‌وکارهای عرضه‌کننده غذاهای ارزان و سنتی سالم.

پنجم، توسعه آموزش تغذیه در فضای محازی، رسانه‌ها و مدارس با هدف افزایش سواد تغذیه‌ای و غذایی جامعه.

ششم، حمایت از تولیدکنندگان محلی و زنجیره‌های کوتاه تأمین غذا که نقش مهمی در کاهش هزینه‌ها و افزایش پایداری امنیت غذایی دارند.

نتیجه‌گیری

مسئله امروز ایران، بیش از آنکه قحطی غذا یا کمبود فیزیکی غذا باشد، کاهش دسترسی اقتصادی به غذای سالم است. افزایش قیمت مواد غذایی، بسیاری از خانوارها را به سمت تغییر رژیم غذایی، حذف برخی اقلام مغذی و جایگزینی آنها با غذاهای ارزان‌تر سوق داده است. این روند، اگرچه به عنوان یک راهبرد تطبیقی قابل فهم است، اما در صورت تداوم می‌تواند به کاهش کیفیت تغذیه، تعمیق نابرابری و تضعیف سرمایه انسانی کشور بینجامد.

در مقابل، این شرایط می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی در سیاست‌های غذایی نیز باشد. احیای نظام غذاهای بومی، ارتقای سواد تغذیه‌ای، تقویت نظام‌های حمایتی و اصلاح سیاست‌های یارانه‌ای، می‌تواند ضمن افزایش تاب‌آوری خانوارها، کیفیت رژیم غذایی جامعه را نیز بهبود بخشد.

در نهایت، غذا تنها یک کالای اقتصادی نیست؛ بلکه بنیان سلامت، سرمایه انسانی، انسجام اجتماعی و امنیت ملی است. هر سیاستی که دسترسی عادلانه به غذای سالم را تقویت کند، در حقیقت سرمایه‌گذاری برای آینده کشور خواهد بود.

توسعه بدون آب
رؤیایی که دوام نمی‌آورد

برنامه هفتم در سایه ورشکستگی آبی



احمد آل‌یاسین

کارشناس ارشد توسعه

چرا باید خواند:
آیا می‌توان در شرایط کم‌آبی، اهداف بلندپروازانه توسعه را محقق کرد؟ این مقاله نسبت میان برنامه‌ریزی، حکمرانی و بحران آب را بررسی می‌کند و از ضرورت بازنگری در سیاست‌های توسعه می‌گوید.

انتظار می‌رفت بعد از انقلاب ۱۳۵۷، با تنومند شدن پیکره عقلانیت و خردورزی جامعه نخبگان، فرهیختگان و کارشناسان، حاکمیت با سهیم کردن آنان در سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌ها، فرایند توسعه موزون در همه بخش‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی را شتاب بخشد تا رفاه، آسایش و رضایت مردم و پیشرفت کشور به‌گونه‌ای مطلوب تامین شود.

البته این انتظاررات از نظام برنامه‌ریزی کشور بر پایه گذشته تاریخی درخشان و موقعیت برجسته ژئوپلیتیک و برخورداری از امتیازات و امکاناتی که لیست آن در زیر می‌آید، انتظار بی‌پایه‌ای نبود. این موارد عبارتند از:

- کشوری پهناور با اقلیم متنوع، واقع شده بر سر راه شرق و غرب، دارای بهترین موقعیت ژئوپلیتیک و برخورداری از ۵۸۰۰ کیلومتر سواحل آبی
- منابع مالی فراوان
- پیشینه برنامه‌ریزی پیش از انقلاب و برنامه‌های ۵ ساله بعد از انقلاب، تنظیم سند فاخر چشم‌انداز بیست‌ساله (۱۳۸۴-۱۴۰۴)، تصویب بیش از ۵۰ فقره سیاست‌گذاری‌های کلان در بخش‌های گوناگون و سابقه دیرینه آمایش سرزمین
- ایران قبل از انقلاب در حوزه برنامه‌ریزی توسعه یافته‌تر از کشورهای ترکیه، کره جنوبی، مالزی، سنگاپور و... بود.
- چهارمین تولید کننده نفت با دارا بودن ده درصد ذخایر نفت جهان و ۱۵ درصد ذخائر گاز جهان
- سرمایه انسانی کارآمد، با تجربه فراوان
- جامعه پرجمعیت نخبگان، فرهیختگان، روشنفکران و کارشناسان
- ۲۵۰۰ موسسه دانشگاهی، ۶۵ هزار مدرس دانشگاه و ۴٫۵ میلیون دانشجو، آمارهای آموزشی از چندین برابر شدن جمعیت دانشگاهی نسبت به پیش از انقلاب حکایت می‌کنند: تعداد دانشجویان ۲۶ برابر، تعداد مؤسسات دانشگاهی ۱۱ برابر، تعداد اساتید و مدرسان ۶٫۷ برابر و جمعیت دانش‌آموخته دانشگاه‌ها چندین برابر شده‌اند.
- وجود ۳۸۰ نهاد علمی و تخصصی
- وجود بیش از ۱۰۰۰ نهاد مردمی و صنفی.

اما با تأسف، آن گونه که انتظار می‌رفت، از این همه امکانات وسیع برای توسعه استفاده نشد. نه تنها ایران راه توسعه را ادامه نداد، بلکه بوروکراسی ناکارآمد و عوامل دیگر سبب شد تا علاوه بر عقب ماندن از کشورهای ترکیه، کره جنوبی، ویتنام، مالزی، سنگاپور و ... با ابربحران‌های بسیاری در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، محیط زیستی روبه‌رو شود. مشوق‌های افزایش جمعیت، روند تخریب محیط زیست، زوال طبقه متوسط کشور به سبب گسترش روزافزون فقر و از همه مهم‌تر ورشکستگی آبی یا خرد شدن استخوان‌بندی توسعه پایدار کشور، به شدت پایداری

ایران را مورد تهدید قرار داده است.

متاسفانه با انباشت انبوه ابربحران‌ها که گسیختگی جامعه و نارضایتی عمومی را در پی آورده، در هنوز بر همان پاشنه می‌چرخد:

- هنوز بخشی از حاکمیت نپذیرفته که اتخاذ تصمیم بر پایه رهنمون‌های آمایش سرزمین، کاربرد علوم اجتماعی، انسانی و مشارکت مردم، خرد جمعی نخبگان جایگزین تصمیم‌گیری‌های شخصی، سیاسی و رانتی در کشور و در مدیریت آب، محیط زیست، اقتصاد و غیره شود.
- هنوز حاکمیت عزم غیر کارشناسی بر افزایش جمعیت، خودکفایی گندم و امنیت غذایی در داخل کشور دارد.
- هنوز از پیکره قدر نخبگان و کارشناسان علوم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، توسعه، آب و محیط زیست کشور، برای هیچ یک از معضلات گوناگون کشور بسان تورم، فقر، مهاجرت، تخلیه روستاها و حاشیه‌نشینی، کودکان خیابانی و توده مردم زباله‌گرد و بی‌خانمان، آب سطحی، خشکسالی، آب زیرزمینی، بهره‌وری، سرمایه اجتماعی، نهادهای مدنی، پرورش جوانان توسعه‌گرا، مدیریت نهادها و حکمروایی کشور دعوت نمی‌شود.

در چهل سال گذشته علی‌رغم تلاش‌های نخبگان و کارشناسان توسعه، سرانجام توسعه‌پذیر نشدیم و در شرایط فعلی هم توسعه‌پذیری دیگر کارکرد ندارد زیرا در وضعیت ورشکستگی آبی اولین اقدام حذف اندیشه و عزم توسعه از دستور کار کشور است، چون در وضعیت ورشکستگی آبی، از فرایند توسعه موزون و توسعه پایدار در کشور عبور کرده‌ایم. زیرا ستون فقرات توسعه ایران منابع آب است که با ورشکستگی آب، ستون فقرات توسعه شکسته و از دست رفته است.

توسعه‌یافتگی محصول عزم حاکمیت، خرد جمعی، کار گروهی، هم‌گرایی و تفاهم میان دولت پاسخگو، مردم، نهادهای مدنی و بخش خصوصی است. تا زمانی که نهادهای مدنی، اقتصادی، انجمن‌های صنفی و تخصصی نتوانند آزادانه فعالیت کنند، هماهنگی فکری و مدنی میان کارشناسان، اندیشه‌وران و نخبگان جامعه به وجود نخواهد آمد. در نتیجه توسعه مطلوب و جامعه آرمانی پدیدار نخواهد شد. مخترعان، نظریه‌پردازان و نخبگان رشد نخواهند کرد؛ زیرا توسعه محصول تفکر منظم، سیستماتیک، انضباط جمعی، آزادی و قاعده‌مند بودن جامعه است. توسعه قابل جمع بستن و ترکیب با ایدئولوژی‌های چپ و راست و رادیکال و ... نیست. توسعه‌نیافتگی امروز و عمل نشدن به برنامه‌ها نشان‌دهنده آشفتگی و ناکارآمدی سازمان اداری کشور با غلبه عناصر بی‌تفاوت و کم‌کار در یک نظام بوروکراسی دست‌وپا گیر و ناکارآمد است.

از طرفی روشنفکران هیچ‌گاه نتوانسته‌اند پنجره گفت‌وگو و تعامل را میان جامعه روشنفکری و بین «جامعه روشنفکری» از یک سو و «حاکمیت» از سوی دیگر بگشایند. روشنفکران دغدغه‌مند نتوانستند با برهم‌افزایی فضایل و دانش خود در نهادهای روشنفکری صاحب چنان اقتدار معنوی شوند که حاکمیت صلب را مشتاق شنیدن صدای خود کنند. اگر چنین برهم‌افزایی حاصل شده بود، روشنفکران قادر می‌شدند تا با سهیم کردن عناصر اهل تساهل پیرامون و درون حاکمیت (میانجی)، از فاصله مردم و نهادها با حاکمیت کاسته و پنجره گفت‌وگوهای سازنده با حاکمیت را بگشایند.

در اوج وضعیت نامساعد کنونی انباشت ابربحران‌ها و معضلات عدیده کشور و مردم، خلاصه مدیریتی برنامه هفتم توسعه و سیاست‌های کلی مصوب برنامه هفتم در ۷ سرفصل «اقتصادی»، «امور زیربنایی»، «فرهنگی و اجتماعی»، «علمی، فناوری و آموزشی»، «سیاسی و سیاست خارجی»، «دفاعی و امنیتی»، «اداری، حقوقی و قضایی» و ۲۶ بند در روزهای پایانی شهریور ۱۴۰۱ انتشار یافت.

نکته ظریف قابل‌توجه حذف واژه‌های توسعه و فقر در متن سیاست‌های کلی و حفظ آن‌ها در خلاصه مدیریتی جای تأمل دارد. شورای مصلحت نظام ۲۶ فقره سیاست‌های کلان برنامه هفتم توسعه را برای چه فضایی، چه جمعیتی، چه مکانی، چه وضعیتی و بر چه بستری و با چه درجه اطمینانی، با چه پیشینه تاریخی استوار بر چه آینده‌نگری، با چه بودجه‌ای و با چه ساختار اجرایی و نظارتی تدوین و با چه جسارتی به تصویب بالاترین مقام کشور رسانده است؟ ۲۶ سرخط سیاست‌های مصوب برنامه هفتم، سیاست‌های اجرایی در شرایط کنونی کشور نیستند، بلکه ۲۶ فقره آرزوهای آرمانی دست‌نیافتنی در بوروکراسی ناکارآمدی هستند که سبب گمراهی مسئولین هم می‌شود. برخی سرخط‌ها چنان آرمانگرایانه و آرزومندانه نگارش شده که نشان‌دهنده ناآگاهی از امکانات و مقدورات کشور است، در غیر این صورت به گونه دیگری نوشته می‌شد.

سیاستگذاری هنگامی معنی و مفهوم پیدا می‌کند که از پیش اعتبارات، منابع، امکانات، الزامات و مقتضیات اجرایی آن‌ها برای دستیابی به اهداف برنامه در بازه زمانی مورد نظر فراهم باشد. از این رو، هر برنامه توسعه از جمله برنامه هفتم توسعه نیازمند الگویی است که ضمن سازگاری با ساختار اداری و اجرایی کشور، محصول یک جمع‌گرایی و کارزار کارشناسی باشد تا با رویکردها و تجارب تخصصی و عملیاتی از زوایای گوناگون، دستیابی به اهداف برنامه را میسر سازد. زیرا اقتصاد کشور در مقایسه با ده سال پیش نه تنها ناتوان‌تر شده، بلکه با رقبای توسعه‌یافته‌تر و توانمندتری هم ناگزیر به تعامل خواهد بود.

در متون منتشر شده سیاست‌های کلی و خلاصه مدیریتی برنامه هفتم، عبارت‌ها تفسیرناپذیر، متقن و رسا به‌نظر نرسیدند ولذا برداشت‌های متفاوت ممکن است به بروز دشواری‌ها و اختلاف نظرها منجر شود. برای مثال:

آیا دستیابی به ویژگی‌های رشد فراگیر (محور برنامه هفتم) از طریق ۸ سرخط الزامات عنوان شده در بن پیکره برنامه در وضعیت کنونی کشور به نظر برنامه‌سازان محترم متصور و میسر است؟

در مضمون اصلی برنامه هفتم توسعه به رشد فراگیر و دانش‌بنیان، ثبات اقتصادی بر پایه آمایش سرزمین تاکید شده، در وضعیتی که الزامات آمایش آرمانی اولیه سال‌هاست سپری شده، کشور با ورشکستگی آبی، تخلیه آبخوان‌ها، ممنوعیت ۴۰۰ دشت، کاهش روان‌آب‌ها، خشکی تالاب‌ها و دریاچه‌ها، افزایش بیابان‌زایی، انتقال آب حوضه به حوضه، مدیریت آب استانی در غیاب مدیریت حوضه‌های آبریز، تمرکز صنایع آب‌بر در مناطق کویری و... روبرو شده است، برنامه‌سازان محترم احتمال دستیابی به رشد فراگیر پیش‌بینی‌شده را چگونه دیده‌اند؟

درجدول اهداف چهارگانه و راهبردهای ویژه هدف‌ها به دو هدف کلیدی «ارتقای حکمرانی و توانمندسازی نهاد دولت» و دیگری «تقویت جامعه» اشاره شده است. از نظر برنامه‌سازان محترم، آیا الزامات و امکانات لازم برای دستیابی به اهداف آرمانی در کشور وجود دارد و در پایان برنامه هردو هدف محقق خواهد شد؟

در مجموع چون متون منتشر شده برنامه هفتم توسعه، بسیار آرمانی و آرزومندانه تهیه شده و با امکانات موجود کشور سازگاری مناسبی ندارد، به نظر می‌رسد اگر دولت، توزیع هر گونه امتیاز را متوقف نکند و در جایگاه دولت مسئولیت‌پذیر، شفاف و... قرار نگیرد و در فضای رقابتی اقتصادی با حذف انحصارات دولتی، وظیفه ارشادی، نظارت عالیه و سیاستگذاری برای حمایت از فضای آزاد کسب‌وکار بخش خصوصی و رشد طبقه متوسط کشور را ایفا نکند، دستیابی به سیاست‌های کلی مصوب برنامه هفتم غیرممکن خواهد بود.

اما اگر اهداف آرمانی برنامه هفتم توسعه محقق شوند، می‌توان گفت دموکراسی و آزادی از راه «رشد فراگیر»، «ارتقای حکمرانی و توانمندسازی نهاد دولت» و «تقویت جامعه»، تشکیل سرمایه اجتماعی، توسعه انسانی و در بستر تعامل و همکاری نزدیک حکومت و جامعه دست‌یافتنی است.

نکته‌هایی که باید بدانید

توسعه محصول تفکر منظم، سیستماتیک، انضباط جمعی، آزادی و قاعده‌مند بودن جامعه است. توسعه قابل جمع بستن و ترکیب با ایدئولوژی‌های چپ و راست و رادیکال و... نیست.

توسعه‌نیافتگی امروز و عمل نشدن به برنامه‌ها نشان‌دهنده آشفتگی و ناکارآمدی سازمان اداری کشور با غلبه عناصر بی‌تفاوت و کم‌کار در یک نظام بوروکراسی دست‌وپاگیر و ناکارآمد است.

متون منتشر شده برنامه هفتم توسعه، بسیار آرمانی و آرزومندانه تهیه شده و با امکانات موجود کشور سازگاری مناسبی ندارد، به نظر می‌رسد دولت، توزیع هر گونه امتیاز را متوقف نکند و در جایگاه دولت مسئولیت‌پذیر، شفاف و... قرار نگیرد.

اگر اهداف آرمانی برنامه هفتم توسعه محقق شوند، می‌توان گفت دموکراسی و آزادی از راه «رشد فراگیر»، «ارتقای حکمرانی و توانمندسازی نهاد دولت» و «تقویت جامعه»، تشکیل سرمایه اجتماعی، توسعه انسانی و در بستر تعامل و همکاری نزدیک حکومت و جامعه دست‌یافتنی است.

رشد مصرف، ناترازی فزاینده برق و گاز، افزایش هزینه‌های تولید، فشار بر صنایع و محدودیت منابع سرمایه‌گذاری، نشان می‌دهد که ادامه مسیر گذشته دیگر امکان‌پذیر نیست. پاسخ این چالش‌ها صرفاً در ساخت نیروگاه‌های جدید یا توسعه میادین نفت و گاز خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در اصلاح الگوی حکمرانی انرژی، افزایش بهره‌وری و کاهش اتلاف منابع نهفته است.

وقتی وفور منابع، امنیت انرژی نمی‌آورد

آینده اقتصاد ایران بیش از منابع، به بهره‌وری و مدیریت انرژی وابسته است



رضا پدیدار

عضو هیئت نمایندگان اتاق ایران

چرا باید خواند:

اگر می‌خواهید بدانید چرا بحران انرژی به یکی از مهم‌ترین تهدیدهای اقتصاد ایران تبدیل شده، چرا وفور منابع به‌تنهایی امنیت انرژی نمی‌آورد و چه اصلاحاتی می‌تواند مسیر آینده اقتصاد را تغییر دهد، این مقاله تصویری جامع از چالش‌ها و راهکارهای پیش‌روی کشور ارائه می‌دهد.

بحران انرژی در ایران امروز دیگر صرفاً به معنای مصرف بالای برق، گاز یا فرآورده‌های نفتی نیست. ناترازی مزمن انرژی، فرسودگی زیرساخت‌ها، شدت بالای مصرف، کاهش بهره‌وری، محدودیت سرمایه‌گذاری و آسیب‌پذیری شبکه‌های انرژی، این حوزه را به یکی از مهم‌ترین چالش‌های اقتصاد ایران تبدیل کرده است. تجربه جنگ و تنش‌های اخیر نیز نشان داد که امنیت انرژی تنها با اتکا به حجم ذخایر نفت و گاز تضمین نمی‌شود، بلکه به کیفیت حکمرانی، تاب‌آوری زیرساخت‌ها، مدیریت تقاضا و مشارکت بخش خصوصی وابسته است.

در چنین شرایطی، مدیریت انرژی دیگر صرفاً یک سیاست صرفه‌جویی نیست، بلکه راهبردی برای حفظ تولید، اشتغال، رقابت‌پذیری و امنیت اقتصادی کشور است. هر ساعت اختلال در تأمین انرژی صنایع، زنجیره تولید و سرمایه‌گذاری را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هزینه آن فراتر از بخش انرژی است

امروز دیگر انرژی صرفاً یکی از نهاده‌های تولید یا موتور محرک اقتصاد نیست؛ به یکی از مهم‌ترین ارکان امنیت ملی، تاب‌آوری اقتصادی و توسعه پایدار کشورها تبدیل شده است. تجربه سال‌های اخیر و به‌ویژه جنگ‌ها، تنش‌های ژئوپلیتیکی، اختلال در زنجیره‌های تأمین و ناترازی‌های فزاینده انرژی نشان داده است که حتی برخورداری از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز نیز به‌تنهایی ضامن امنیت انرژی نیست. آنچه آینده اقتصاد کشورها را تعیین می‌کند، کیفیت حکمرانی انرژی، بهره‌وری در مصرف، تاب‌آوری زیرساخت‌ها و توان مدیریت منابع در شرایط بحران است.

ایران از معدود کشورهایی است که همزمان از ذخایر عظیم نفت و گاز برخوردار است؛ ظرفیتی که می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین مزیت‌های رقابتی اقتصاد ملی باشد. با این حال، واقعیت آن است که سال‌هاست این مزیت طبیعی، به دلیل شدت بالای مصرف، اتلاف گسترده انرژی، فرسودگی بخشی از زیرساخت‌ها، پایین بودن بهره‌وری و ضعف در مدیریت تقاضا، نتوانسته است آن‌گونه که باید به رشد اقتصادی، افزایش رقابت‌پذیری و ارتقای رفاه عمومی منجر شود. در سال‌های اخیر، ناترازی برق و گاز، محدودیت تأمین انرژی صنایع، خاموشی‌ها و افزایش هزینه‌های تولید، بیش از گذشته این واقعیت را آشکار کرده است که مسئله اصلی کشور، کمبود منابع نیست؛ بلکه چگونگی حکمرانی و مدیریت این منابع است. در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، مدیریت انرژی تنها یک برنامه صرفه‌جویی یا کاهش هزینه نیست، بلکه خود به‌عنوان یک «منبع انرژی» شناخته می‌شود. به همین دلیل، از مدیریت مصرف و ارتقای بهره‌وری با عنوان «منبع ششم انرژی» یاد می‌کنند؛ زیرا صرفه‌جویی حاصل از بهینه‌سازی مصرف، گاه معادل ایجاد یک ظرفیت جدید تولید انرژی است، آن هم بدون نیاز به سرمایه‌گذاری‌های سنگین در احداث نیروگاه یا توسعه میادین جدید.

از این منظر، مدیریت انرژی دیگر یک انتخاب یا توصیه مدیریتی نیست؛ بلکه ضرورتی راهبردی برای حفظ امنیت اقتصادی، تداوم فعالیت بنگاه‌ها، افزایش تاب‌آوری کشور و صیانت از سرمایه‌های ملی است. هر واحد انرژی که به واسطه اصلاح الگوی مصرف، ارتقای فناوری، کاهش تلفات شبکه یا بهبود بهره‌وری حفظ شود، در عمل به افزایش ظرفیت تولید، کاهش هزینه‌ها و تقویت توان رقابتی اقتصاد ایران کمک خواهد کرد. در این نوشتار تلاش شده است با نگاهی فراتر از مصرف، جایگاه مدیریت انرژی در اقتصاد ملی، چالش‌های امروز ایران و الزامات اصلاح حکمرانی این بخش بررسی شود؛ زیرا آینده اقتصاد ایران بیش از آنکه به میزان ذخایر نفت و گاز وابسته باشد، به کیفیت مدیریت این منابع گره خورده است.

مدیریت انرژی، حلقه مفقوده حکمرانی انرژی

اگرچه ایران از بزرگ‌ترین دارندگان منابع نفت و گاز جهان به شمار می‌رود، اما تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که وفور منابع به‌تنهایی تضمین‌کننده امنیت انرژی و توسعه اقتصادی نیست. آنچه کشورها را در بهره‌گیری از این مزیت موفق می‌کند، کیفیت حکمرانی، کارآمدی نظام تصمیم‌گیری و مدیریت هوشمند کل زنجیره انرژی است؛ زنجیره‌ای که از انتخاب فناوری و سرمایه‌گذاری آغاز می‌شود، از تولید، انتقال و توزیع عبور می‌کند و در نهایت به مصرف می‌رسد.

در بسیاری از اقتصادهای پیشرو، سیاست انرژی تنها بر افزایش تولید متمرکز نیست، بلکه کاهش شدت مصرف، ارتقای بهره‌وری، توسعه فناوری و مدیریت تقاضا به همان اندازه اهمیت دارد. از همین رو، مدیریت انرژی به یکی از پایه‌های رقابت‌پذیری اقتصاد تبدیل شده است. هر واحد انرژی که از طریق اصلاح فرآیندها، نوسازی تجهیزات یا تغییر الگوی مصرف صرفه‌جویی می‌شود، در عمل معادل تولید بخشی از یک منبع جدید انرژی است؛ آن هم با هزینه‌ای به‌مراتب کمتر از توسعه ظرفیت‌های جدید تولید.

اقتصاد ایران نیز امروز بیش از هر زمان دیگری به چنین نگاهی نیاز دارد. رشد مصرف، ناترازی فزاینده برق و گاز، افزایش هزینه‌های تولید، فشار بر صنایع و محدودیت منابع سرمایه‌گذاری، نشان می‌دهد که ادامه مسیر گذشته دیگر امکان‌پذیر نیست. پاسخ این چالش‌ها صرفاً در ساخت نیروگاه‌های جدید یا توسعه میادین نفت و گاز خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در اصلاح الگوی حکمرانی انرژی، افزایش بهره‌وری و کاهش اتلاف منابع نهفته است.

مدیریت انرژی، برخلاف تصور رایج، تنها به رفتار مصرف‌کنندگان محدود نمی‌شود. اگر فناوری تولید ناکارآمد باشد، اگر شبکه انتقال و توزیع با تلفات بالا فعالیت کند، اگر ساختمان‌ها بدون رعایت استانداردهای بهره‌وری ساخته شوند و اگر صنایع از تجهیزات کهنه‌ای استفاده کنند، حتی با صرفه‌جویی خانوارها نیز بخش مهمی از انرژی کشور همچنان هدر خواهد رفت. بنابراین، مدیریت انرژی یک مسئولیت مشترک میان دولت، بخش خصوصی، صنعت و جامعه است.

از این منظر، باید انرژی را یک «نظام» دید، نه مجموعه‌ای از بخش‌های پراکنده. کیفیت تصمیم‌هایی که در ابتدای این زنجیره گرفته می‌شود، سرنوشت مصرف در انتهای آن را تعیین می‌کند. همان‌گونه که یک نظام تولید سالم، محصولی باکیفیت ارائه می‌دهد، یک نظام انرژی کارآمد نیز می‌تواند با منابع موجود، ارزش افزوده بیشتری برای اقتصاد ایجاد کند. به همین دلیل، بهره‌وری باید به مهم‌ترین شاخص ارزیابی عملکرد در بخش انرژی تبدیل شود، نه صرفاً میزان تولید یا حجم مصرف. واقعیت آن است که اقتصاد ایران دیگر توان ادامه الگوی پرمصرف گذشته را ندارد. افزایش تقاضا، محدودیت منابع مالی، ضرورت حفظ محیط‌زیست و الزامات رقابت‌پذیری، همگی نشان می‌دهند که آینده این بخش نه در افزایش مصرف، بلکه در مدیریت هوشمندانه آن رقم خواهد خورد. هر میزان بهبود در بهره‌وری انرژی، به معنای کاهش هزینه‌های تولید، افزایش ظرفیت صادرات، کاهش فشار بر بودجه عمومی و تقویت امنیت اقتصادی کشور خواهد بود.

شدت مصرف انرژی، هزینه‌ای که اقتصاد ایران هر روز می‌پردازد

یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی که وضعیت نظام انرژی کشورها را نشان می‌دهد، «شدت مصرف انرژی» است؛ شاخصی که بیان می‌کند برای تولید هر واحد ثروت، چه میزان انرژی مصرف می‌شود. هرچه این شاخص بالاتر باشد، به این معناست که اقتصاد با بهره‌وری پایین‌تر و اتلاف بیشتر منابع فعالیت می‌کند.

ایران با وجود برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز، همچنان یکی از بالاترین شدت‌های مصرف انرژی را در جهان دارد. برآوردها نشان می‌دهد شدت مصرف انرژی در کشور چندین برابر کشورهای صنعتی و حدود چهار برابر متوسط جهانی است. این آمار تنها یک عدد نیست؛ بلکه نشانه‌ای از اتلاف منابع، کاهش بهره‌وری و از دست رفتن فرصت‌های توسعه است.

در گذشته، هزینه این ناکارآمدی به دلیل فراوانی نسبی منابع و درآمدهای نفتی کمتر احساس می‌شد؛ اما امروز شرایط تغییر کرده است. رشد مصرف داخلی، افزایش تقاضای برق و گاز، محدودیت سرمایه‌گذاری، فرسودگی بخشی از زیرساخت‌ها و افزایش هزینه‌های تولید، سبب شده است که هر واحد انرژی هدررفته، مستقیماً به زیان اقتصاد ملی تبدیل شود. انرژی ارزان، اگر با بهره‌وری پایین همراه باشد، نه‌تنها مزیت اقتصادی ایجاد نمی‌کند، بلکه به مانعی برای رشد تبدیل خواهد شد.

نخستین پیامد این وضعیت، فشار بر تولید است. در سال‌های اخیر، ناترازی برق و گاز موجب شده بسیاری از واحدهای صنعتی در دوره‌های مختلف با محدودیت یا توقف تولید مواجه شوند. خاموشی کارخانه‌ها تنها به کاهش تولید همان واحد محدود نمی‌شود؛ بلکه زنجیره تأمین، صادرات، اشتغال و درآمدهای دولت را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این منظر، هر کیلووات ساعت انرژی که به دلیل ناکارآمدی هدر می‌رود، می‌تواند به معنای کاهش تولید در بخش دیگری از اقتصاد باشد.

پیامد دوم، افزایش هزینه سرمایه‌گذاری است. زمانی که بخش بزرگی از انرژی تولیدشده در مسیر انتقال، توزیع یا مصرف از بین می‌رود، دولت ناچار است منابع بیشتری را برای توسعه نیروگاه‌ها، خطوط انتقال و تأمین سوخت اختصاص دهد؛ در حالی که بخش قابل توجهی از این سرمایه‌گذاری می‌توانست با کاهش تلفات و افزایش بهره‌وری، به توسعه زیرساخت‌های دیگر یا حمایت از تولید اختصاص یابد. در این میان، بخش ساختمان یکی از مهم‌ترین کانون‌های اتلاف انرژی در کشور است. سهم بالای مصرف انرژی در ساختمان‌ها، استفاده محدود از فناوری‌های نوین، اجرای ناقص استانداردهای مبحث ۱۹ مقررات ملی ساختمان، ضعف در عایق‌کاری، بهره‌گیری از تجهیزات کم‌بازده و بی‌توجهی به نگهداری موتورخانه‌ها، سبب شده است سالانه حجم قابل توجهی از انرژی بدون هیچ ارزش افزوده‌ای از دست برود. این در حالی است که بسیاری از کشورها، بهبود بهره‌وری ساختمان‌ها را نخستین و کم‌هزینه‌ترین راهکار مدیریت انرژی می‌دانند.

از سوی دیگر، تلفات شبکه انتقال و توزیع نیز همچنان یکی از چالش‌های مهم صنعت برق کشور است. هرچند طی سال‌های گذشته اقداماتی برای کاهش این تلفات انجام شده، اما فاصله با استانداردهای جهانی همچنان قابل توجه است. کاهش تلفات شبکه، علاوه بر صرفه‌جویی در منابع، ظرفیت جدیدی برای تأمین برق بدون نیاز به احداث نیروگاه‌های پرهزینه ایجاد می‌کند و یکی از سریع‌ترین مسیرهای افزایش بهره‌وری در اقتصاد انرژی به شمار می‌رود.

واقعیت آن است که امروز مسئله اصلی اقتصاد ایران کمبود انرژی نیست؛ بلکه پایین بودن بهره‌وری در استفاده از این سرمایه ملی است. کشوری که از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان برخوردار است، باید بتواند از هر واحد انرژی، بیشترین ارزش افزوده اقتصادی را خلق کند. تحقق این هدف، مستلزم اصلاح فناوری، نوسازی زیرساخت‌ها، اجرای دقیق استانداردها، توسعه مدیریت هوشمند انرژی و اصلاح نظام حکمرانی این بخش است.

در دنیای امروز، مزیت رقابتی کشورها دیگر صرفاً به میزان منابع طبیعی آنها وابسته نیست، بلکه به توانایی تبدیل این منابع به بهره‌وری، نوآوری و رشد اقتصادی پایدار بستگی دارد. آینده اقتصاد ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست.

از اصلاح قیمت تا اصلاح حکمرانی؛ مسیر آینده انرژی ایران

سال‌هاست که درباره اصلاح الگوی مصرف انرژی در ایران سخن گفته می‌شود؛ اما تجربه نشان داده است که هیچ راهکار واحدی، به‌تنهایی قادر به حل این مسئله نیست. نه افزایش قیمت انرژی، بدون اصلاح ساختارها و ارتقای بهره‌وری، به نتیجه مطلوب خواهد رسید و نه صرف اجرای برنامه‌های فرهنگی، بدون اصلاح نظام انگیزشی و سرمایه‌گذاری، می‌تواند روند رو به رشد مصرف را متوقف کند. مدیریت انرژی، زمانی موفق خواهد بود که مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی، فنی، حقوقی و مدیریتی به‌صورت هماهنگ و هم‌افزا اجرا شوند.

در سال‌های گذشته، بخش قابل توجهی از سیاست‌های حوزه انرژی بر ابزارهای قیمتی متمرکز بوده است. هرچند قیمت، یکی از عوامل مؤثر بر رفتار مصرف‌کنندگان است، اما تجربه ایران و بسیاری از کشورهای دیگر نشان می‌دهد که اصلاح قیمت‌ها، بدون فراهم کردن زیرساخت‌های لازم، به‌تنهایی نمی‌تواند بهره‌وری را افزایش دهد. اگر فناوری تولید فرسوده باشد، ساختمان‌ها استانداردهای لازم را رعایت نکنند، صنایع به تجهیزات کم‌بازده مجهز باشند و شبکه انتقال و توزیع همچنان با تلفات بالا فعالیت کند، افزایش قیمت تنها هزینه تولید و زندگی را افزایش خواهد داد، بدون آنکه به بهبود قابل توجه در مصرف انرژی بینجامد.

به همین دلیل، آینده مدیریت انرژی در ایران باید بر تلفیقی از سیاست‌های قیمتی و غیرقیمتی استوار باشد. اصلاح قوانین و مقررات، نوسازی فناوری، توسعه تجهیزات کم‌مصرف، اجرای کامل استانداردهای ساختمانی، کاهش تلفات شبکه، حمایت از نوآوری و ارتقای فرهنگ مصرف، اجزای یک بسته سیاستی واحد هستند که تنها در کنار یکدیگر می‌توانند اثربخش باشند.

در این میان، نقش بخش خصوصی بیش از گذشته اهمیت پیدا می‌کند. تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که بسیاری از دستاوردهای حوزه بهره‌وری انرژی، نه از طریق مداخله مستقیم دولت، بلکه با مشارکت فعال شرکت‌های خصوصی، سرمایه‌گذاران، شرکت‌های دانش‌بنیان و ارائه‌دهندگان خدمات مدیریت انرژی حاصل شده است. ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بهینه‌سازی، توسعه شرکت‌های خدمات انرژی (ESCO)، حمایت از فناوری‌های نوین و فراهم کردن محیطی باثبات برای سرمایه‌گذاری، می‌تواند ظرفیت‌های بزرگی را در این حوزه فعال کند.

در کنار آن، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر نیز باید بخشی از راهبرد بلندمدت کشور باشد. هرچند منابع نفت و گاز همچنان مزیت راهبردی ایران محسوب می‌شوند، اما روندهای جهانی نشان می‌دهد که آینده نظام انرژی بر تنوع‌بخشی به منابع، افزایش سهم انرژی‌های پاک، کاهش انتشار آلاینده‌ها و استفاده از فناوری‌های هوشمند استوار خواهد بود. سرمایه‌گذاری در انرژی خورشیدی، بادی و سایر منابع تجدیدپذیر، نه جایگزین منابع فسیلی، بلکه مکملی برای افزایش تاب‌آوری نظام انرژی کشور خواهد بود. تحولات سال‌های اخیر، به‌ویژه تجربه جنگ و افزایش آسیب‌پذیری زیرساخت‌ها، اهمیت مفهوم «تاب‌آوری انرژی» را بیش از گذشته آشکار کرده است. امروز دیگر هدف سیاست‌گذاری تنها تأمین انرژی نیست؛ بلکه باید اطمینان حاصل شود که شبکه‌های تولید، انتقال و توزیع، حتی در شرایط بحران نیز توان ادامه فعالیت و پشتیبانی از اقتصاد را دارند. سرمایه‌گذاری در نوسازی زیرساخت‌ها، توسعه شبکه‌های هوشمند، ذخیره‌سازی انرژی و توزیع متوازن ظرفیت‌های تولید، بخشی از الزامات این رویکرد جدید است.

در نهایت، اصلاح حکمرانی انرژی، پیش از آنکه یک پروژه فنی باشد، یک پروژه نهادی است. شفافیت در سیاست‌گذاری، ثبات مقررات، هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی، مشارکت بخش خصوصی و اعتماد به ظرفیت‌های علمی و تخصصی کشور، می‌تواند مسیر مدیریت انرژی را از اقدامات مقطعی به یک راهبرد پایدار ملی تبدیل کند. آینده اقتصاد ایران بیش از هر زمان دیگری به تصمیم‌هایی وابسته است که امروز درباره نحوه مدیریت این سرمایه ارزشمند گرفته می‌شود.

نتیجه‌گیری (باز آفرینی نهایی)

ایران از معدود کشورهایی است که همچنان از یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان برخوردار است؛ اما تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که مزیت منابع طبیعی، بدون حکمرانی کارآمد، بهره‌وری بالا و مدیریت هوشمند، نمی‌تواند به توسعه پایدار منجر شود. آنچه امروز اقتصاد ایران را با چالش روبه‌رو کرده، کمبود منابع نیست؛ بلکه شکاف میان ظرفیت‌های موجود و کیفیت بهره‌برداری از آنهاست.

بحران انرژی، ناترازی برق و گاز، محدودیت فعالیت صنایع، افزایش شدت مصرف، فرسودگی زیرساخت‌ها و فشار بر بودجه عمومی، همگی نشانه‌هایی هستند که ضرورت بازنگری در سیاست‌های انرژی را بیش از گذشته آشکار می‌کنند. تجربه جنگ نیز این واقعیت را برجسته ساخت که امنیت انرژی، تنها به تولید بیشتر وابسته نیست؛ بلکه به تاب‌آوری زیرساخت‌ها، تنوع‌بخشی به منابع، کاهش وابستگی به الگوهای پرمصرف و توان مدیریت بحران گره خورده است.

اصلاح الگوی مصرف، توسعه فناوری، کاهش تلفات، ارتقای استانداردها، گسترش انرژی‌های تجدیدپذیر، مشارکت بخش خصوصی و ثبات در سیاست‌گذاری، اجزای یک راهبرد واحد برای آینده انرژی ایران هستند. این مسیر، هرچند نیازمند سرمایه‌گذاری و اصلاحات نهادی است، اما هزینه آن به‌مراتب کمتر از ادامه روند کنونی خواهد بود.

در نهایت، مدیریت انرژی را نباید صرفاً ابزاری برای کاهش مصرف دانست؛ بلکه باید آن را یکی از مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌های کشور برای افزایش بهره‌وری، تقویت رقابت‌پذیری، حفظ امنیت اقتصادی و تضمین توسعه پایدار تلقی کرد. آینده اقتصاد ایران نه‌فقط به میزان انرژی تولیدشده، بلکه به کیفیت مدیریت هر واحد انرژی مصرف‌شده وابسته خواهد بود.

توسعه بازار بدهی از طریق انتشار اوراق مالی اسلامی و اوراق خزانه نیز مسیر دیگری برای تأمین مالی پروژه‌های کلان بازسازی است. این ابزارها ریسک‌های تورمی کمتری نسبت به استقراض مستقیم از بانک مرکزی دارند. همچنین، بهره‌گیری از ظرفیت بازار سرمایه از طریق ابزارهایی مانند شرکت پروژه، می‌تواند سرمایه‌های خرد را به سمت پروژه‌های پیشران و ارزآور هدایت کند.

در جلسه کمیسیون بازار پول و سرمایه مطرح شد:

سپر دفاعی اقتصاد

موانع و الزامات بازسازی اقتصادی در دوران پساجنگ

وقتی از بازســـازی پس از جنگ صحبت می‌کنیم، یکی از اولین تصاویری که در ذهن ترسیم می‌شـــود، تجهیزات آواربرداری اطراف ساختمان‌های تخریب‌شده و مهندسان و کارگرانی هستند که مشغول عملیات بازسازی‌اند. با این حال، بازسازی اقتصادی پساجنگ چیزی بیش از آواربرداری و نوسازی ساختمان‌هاست. در واقع بخشی از صدماتی که کمتر مشهود هستند یا نمود فیزیکی ندارند، زیرساخت‌های تولیدی و سازوکارهای مالی هستند و لازم است چالش‌های این بخش‌ها هم در بازسازی مورد توجه قرار بگیرند.

موانع سه‌گانه احیای اقتصاد پساجنگ

نخستین چالش ساختاری، تأمین منابع ریالی است. البته این بخش در مقایسه با سایر محدودیت‌ها انعطاف بیشتری دارد چرا که سیاست‌گذار ابزارهایی مانند بازار بدهی، اوراق صکوک و خزانه را در اختیار دارد. علاوه بر این متناسب با شرایط، می‌توان ظرفیت وام‌دهی بانک‌ها را با خطوط اعتباری هدفمند افزایش داد. در بازار سرمایه نیز با ابزارهایی مانند شرکت پروژه و تسهیل افزایش سرمایه‌ها می‌تواند در تأمین ریالی برای بازسازی پس از جنگ مورد استفاده قرار گیرد. با این حال، نباید از ریسک‌های احتمالی غافل شد چرا که استفاده بی‌ضابطه از این ابزارها تأثیر نامطلوبی بر تورم دارد.

چالش دومی که عبور از آن دشـــوارتر اســـت، تأمین منابع ارزی است. بخش بزرگی از درآمد ارزی کشـــور به صادرات نفت، گاز و پتروشـــیمی وابسته است و همان‌طور که می‌دانیم تحریم پیش از جنگ، فروش این اقلام را تحت فشـــار قرار داده بود. از ســـوی دیگر زیرســـاخت‌های پتروشیمی نیز در جریان جنگ آسیب دیدند. علاوه بر این وقتی دسترسی به نظام مالی بین‌المللی محدود باشد، تأمین ارز می‌تواند به یکی از سخت‌ترین موانع بازسازی تبدیل شود. در چنین شرایطی، اولویت‌بندی در تخصیص منابع ارزی به عنوان یک پیشنهاد، قابل بررسی است. همچنین توسعه پیمان‌های پولی دوجانبه و تقویت صادرات غیرنفتی در این مقطع اهمیت دوچندانی پیدا می‌کند.

در پایان، با مانع بزرگ‌تری در مقایسه با موارد قبلی یعنی محدودیت‌های دیپلماتیک و تجاری مواجه هستیم. تضعیف روابط خارجی، ریسک همکاری اقتصادی با ایران را به شدت بالا برده است. همین موضوع دسترسی کشور به تجهیزات پیشرفته و مواد اولیه خاص را با بن‌بست مواجه می‌کند تا جایی که در مواردی، حتی بهره‌گیری از خدمات فنی و مهندسی بین‌المللی هم با موانع جدی روبه‌روست. نتیجه این وضعیت، طولانی شدن زمان بازسازی و احتمال افزایش هزینه‌های اجرایی آن است. راهکار، دیپلماسی اقتصادی فعالی است که مانع تورم هزینه‌های احیای زیرساخت‌ها شود

نظام اولویت‌بندی پروژه‌های بازسازی

با توجه به محدودیت‌هایی که در بخش بررسی شد می‌توان گفت اولین ضرورت اجرایی بازسازی پس از جنگ، طراحی یک نظام اولویت‌بندی برای پروژه‌ها است. این فرآیند با ایجاد یک پایگاه داده جامع از خسارات آغاز می‌شود تا برآوردی دقیق و مستند از نیازهای فنی، مالی و انسانی به‌دست بیاید. بر این اســـاس انتخاب پروژه‌های بازسازی نباید فقط بر اساس میزان تخریب فیزیکی باشد. معیار اصلی برای ورود هر پروژه به فهرست بازسازی را می‌توان میزان اثرگذاری آن بر شاخص‌هایی مانند تولید، اشتغال و ارزآوری تعریف کرد. هر طرح پیشنهادی باید دارای توجیه اقتصادی روشن و بازار فروش قابل اتکا، چه در داخل و چه در بازارهای صادراتی باشد. چنین فرآیندی کمک می‌کند سرمایه‌های محدود کشور به مسیرهایی با قابلیت بازگشت سرمایه بالا تخصیص پیدا کنند.

برای اینکه بتوان چنین غربالگری را روی پروژه‌های بازسازی انجام داد، باید از ائتلاف منابع محدود کشور جلوگیری کرد. بنابراین تعویق یا حتی حذف پروژه‌هایی که بازار فروش تضمین‌شـــده‌ای ندارند ضروری است. همچنین پروژه‌هایی که در بازه زمانی مشخصی قابلیت به بهره‌برداری رسیدن ندارند هم نباید در اولویت تخصیص قرار گیرند. ممکن است این رویکرد سخت‌گیرانه به نظر برسد اما مانع از توقف منابع ریالی در طرح‌های نیمه‌تمامی می‌شود که سهمی در بهبود سریع وضعیت اقتصادی ندارند. در مقابل، تمرکز اصلی باید بر پروژه‌هایی باشد که زودبازده، پیشران و ارزآور هستند.

مدیریت بحران در بازارهای مالی

تحلیل ابعاد اقتصادی جنگ رمضان نشان‌دهنده افزایش سطح نااطمینانی و ریسک در بازارهای مالی و دارایی است. این وضعیت می‌تواند فشار بر متغیرهای پولی از جمله نقدینگی و تورم را تشدید کند. در چنین شرایطی افراد تمایل به نگهداری وجوه نقد پیدا می‌کنند که انتظار می‌رود اثر آن بر ترکیب ســـپرده‌های بانکی، افزایش سهم سپرده‌های دیداری و در بازار دارایی، افزایش تمایل به نگهداری دارایی‌های امن‌تر و نقدشونده‌تر باشد. این تغییر رفتار در صورت استمرار برای دوره‌ای طولانی‌تر، ذخایر بانکی را تحت فشار قرار خواهد داد. علاوه بر این، تعطیلی بیش از دوماهه بورس، با اینکه با هدف حمایت از شرکت‌ها و سهامداران و افشای اطلاعات بااهمیت در خصوص خسارت‌های جنگ انجام شد، سیگنالی از بی‌ثباتی را به کل اقتصاد مخابره کرد. این موضوع توان سرمایه‌گذاران برای مدیریت سبد دارایی‌شان را کاهش داد و از سوی دیگر بر تأمین مالی بنگاه‌ها از بازار سرمایه نیز تأثیر منفی گذاشت. این موارد در کنار هم موجب افزایش هزینه تأمین مالی واحدهای تولیدی شدند.

بنابراین به‌نظر می‌رسد بازسازی اعتماد در بازار سرمایه یکی از دشوارترین مأموریت‌های اقتصادی در دوران پساجنگ باشد.

ابزارهای نوین مالی و سپر دفاعی اقتصاد

اقتصاد کشور برای عبور از چالش‌های پساجنگ نیازمند حرکت به سمت ابزارهای نوین و کارآمد است. بهره‌مندی نظام تأمین مالی از ابزارهای نوین زنجیره تأمین به جای بانک‌محوری، یکی از اقدامات پیشنهادی است که در شرایط محدودیت ریالی و ارزی، قابل استفاده است. این ابزار به بنگاه‌ها اجازه می‌دهد بدون فشار بر پایه پولی، سرمایه در گردش و نقدینگی مورد نیاز خود را در طول زنجیره تولید مدیریت کنند.

توسعه بازار بدهی از طریق انتشار اوراق مالی اسلامی و اوراق خزانه نیز مسیر دیگری برای تأمین مالی پروژه‌های کلان بازســـازی است. این ابزارها ریسک‌های تورمی کمتری نسبت به استقراض مستقیم از بانک مرکزی دارند. همچنین، بهره‌گیری از ظرفیت بازار سرمایه از طریق ابزارهایی مانند شرکت پروژه، می‌تواند سرمایه‌های خرد را به سمت پروژه‌های پیشران و ارزآور هدایت کند.

در حوزه توسعه صادرات در دوره پساجنگ می‌توان تمرکز بر خدمات را به عنوان سپر دفاعی در شرایطی که زیرساخت‌های فیزیکی و تولیدی آسیب دیده‌اند، پیشنهاد داد. در این بخش می‌توان بر بر صادرات خدمات از جمله خدمات فنی-مهندسی و لجستیکی تأکید بیشتری داشت چرا که از بحران‌های فیزیکی استقلال نسبی دارد و نیاز مبرمی به مواد اولیه وارداتی ندارد. صادرات خدمات به دلیل انعطاف‌پذیری بالاتر حتی می‌تواند در شرایط محدودیت‌های مرزی و آسیب دیدن کارخانه‌ها، جریان ارزآوری کشور را حفظ و به بازسازی سریع‌تر سایر بخش‌ها کمک کند.

در پایان نیز لازم است با دیپلماسی اقتصادی فعال، بازارهای منطقه‌ای جایگزین را برای دور زدن محدودیت‌های ناشی از تضعیف روابط بین‌المللی شناسایی کرد. در واقع پیشنهاد می‌شود روابط با کشورهای همسایه و دوست تقویت شود. برای بهره‌مندی از منافع اقتصادی این اقدام می‌توان در خصوص ایجاد بانک‌ها و صرافی‌های مشترک با کشورهایی مانند ترکیه و پاکستان اندیشید تا این مسیرها جایگزین کانال‌های سنتی و آسیب‌پذیر گذشته مانند امارات شوند. چنین فعالیت‌هایی در کنار تمرکز بر ایجاد پیمان‌های پولی دوجانبه برای مبادله با جفت‌ارزهای محلی، از دیگر اقدامات لازم برای افزایش موفقیت بازسازی اقتصادی کشور در دوره پساجنگ است.

آینده کشاورزی ایران، از بقا تا رقابت

آیا کشاورزی ایران می‌تواند از یک بخش معیشتی و کم‌بازده به یک بخش رقابت‌پذیر تبدیل شود؟



محمدامین خراسانی

دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی دانشگاه تهران
مشاور کسب‌وکار روستایی

چرا باید خواند:
این مقاله تنها به توصیف مشکلات کشاورزی ایران بسنده نمی‌کند، بلکه از تغییر پارادایم‌های جهانی در سیاست‌گذاری کشاورزی سخن می‌گوید و نشان می‌دهد رقابت‌پذیری، بهره‌وری و سرمایه‌گذاری چگونه می‌توانند جایگزین اقتصاد مبتنی بر بقا شوند.



مقدمه

دیگر مسـئله اصلی کشـاورزی ایران فقط افزایش تولید نیسـت. دهه‌هاسـت که سیاسـت‌گذاری این بخش عمدتاً بر افزایش سطح زیر کشت، تأمین نهاده‌های یارانه‌ای و حمایت‌های مقطعی متمرکز بوده است؛ اما امروز، هم‌زمان با تشدید بحران آب، تغییرات اقلیمی، نوسانات بازارهای جهانی و افزایش هزینه‌های تولید، روشن شده است که این رویکرد دیگر پاسخگوی نیازهای آینده نیست. پرسش اساسی اکنون این است که چگونه می‌توان کشاورزی ایران را از فعالیتی که در بسـیاری از مناطق صرفاً برای حفظ بقـا ادامه دارد، به اقتصادی دانش‌بنیان، بهره‌ور و رقابت‌پذیر تبدیل کرد.

پاسخ این پرسش را نمی‌توان تنها در مزرعه جست‌وجو کرد. آینده کشـاورزی در تصمیم‌هایی رقم می‌خورد که درباره سرمایه‌گذاری، فناوری، حکمرانی، نظام مالی، زنجیره ارزش و مشارکت میان دولت و بخش خصوصی اتخاذ می‌شـود. تجربه کشورهای موفق نیز نشان می‌دهد که مزیت رقابتی امروز دیگر از فراوانی منابع طبیعی ناشـی نمی‌شود؛ بلکه محصول کیفیت سیاسـت‌گذاری، نوآوری و توانایی تبدیل دانش به ارزش اقتصادی است.

در همین چارچوب، گزارش «تقویت مشارکت‌های بخش خصوصی برای توسـعه کشاورزی پایدار» که در نشست ۲۰۲۴ مجمع جهانی کشاورزی (World Agriculture Forum) ارائه شده، تصویری از مسیر آینده کشاورزی جهان ترسیم می‌کند. این گزارش بر این نکته تأکید دارد که امنیت غذایی، پایداری تولید و رقابت‌پذیری اقتصادی، بدون شکل‌گیری مشـارکت مؤثر میان دولت‌ها، بخش خصوصی، نهادهای مالی، مراکز پژوهشی و کشاورزان دست‌یافتنی نخواهد بود.

این مقاله، با اتکا به یافته‌های همین گزارش، تلاش می‌کند نشان دهد که چرا کشـاورزی ایران برای عبور از وضعیت کنونی، بیش از هر زمان دیگری به تغییر پارادایم توسعه نیاز دارد؛ تغییری که در آن «رقابت‌پذیری» جایگزین «بقای صرف» شود.

کشاورزی ایران چرا هنوز در مدار بقا حرکت می‌کند؟

اگرچـه ایران از نظر تنوع اقلیمی، محصولات کشـاورزی و ظرفیت نیروی انسانی در میان کشورهای مستعد منطقه قرار دارد، اما ساختار اقتصادی این بخش هنوز با ویژگی‌های یک کشاورزی رقابت‌پذیر فاصله قابل توجهی دارد. بخش بزرگی از بهره‌برداران در واحدهای کوچک و پراکنده فعالیت می‌کنند، دسترسی محدودی به منابع مالی دارند، از فناوری‌های نوین کمتر استفاده می‌کنند و در بسیاری از موارد، سهم اندکی از ارزش افزوده نهایی محصولات نصیب آنان می‌شود.

نتیجه چنین ساختاری، کاهش بهره‌وری و افزایش آسیب‌پذیری در برابر شوک‌های اقتصادی و اقلیمی است. خشکسالی، نوسان قیمت نهاده‌ها، تغییرات نرخ ارز و بی‌ثباتی بازار، نخستین گروهی را که تحت فشار قرار می‌دهد، تولیدکنندگان کوچک هستند؛ همان گروهی که ستون اصلی تولید محصولات کشاورزی کشور را تشکیل می‌دهند.

تجربه جهانی نشان می‌دهد که دولت‌ها همچنان نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌گذاری، تنظیم مقررات و ایجاد زیرساخت‌ها دارند، اما دیگر بازیگر انحصاری توسعه نیستند. گزارش مجمع جهانی کشاورزی تأکید می‌کند که حل چالش‌هایی مانند امنیت غذایی، تغییرات اقلیمی، دسترسی به فناوری و تأمین مالی، تنها با اتکا به منابع عمومی امکان‌پذیر نیست.

در این شرایط، بسیاری از کشاورزان به جای آنکه برای توسعه کسب‌وکار خـــود برنامه‌ریزی کننـــد، ناچارند منابع و انرژی خـــود را صرف مدیریت بحران‌های روزمره کنند. چنین وضعیتی، سرمایه‌گذاری در فناوری، اصلاح الگوی کشت یا ورود به بازارهای جدید را به اولویتی دور از دسترس تبدیل می‌کند. در واقع، هنگامی که دغدغه اصلی «بقا» باشد، «رقابت» معنای خود را از دست می‌دهد. این مسئله تنها به درآمد کشاورزان محدود نمی‌شود. کاهش بهره‌وری در نهایت بر امنیت غذایی، اشتغال روستایی، تراز تجاری محصولات کشاورزی و حتی پایداری منابع طبیعی نیز اثر می‌گذارد. از این رو، تحول کشاورزی دیگر صرفاً یک ضرورت بخشی نیست، بلکه بخشی از راهبرد توسعه اقتصادی کشور به شمار می‌آید.

سه تغییر پارادایم در کشاورزی جهان

شـــاید مهم‌ترین ارزش گزارش مجمع جهانی کشاورزی آن باشد که صرفاً درباره مشکلات سخن نمی‌گوید، بلکه نشان می‌دهد کشاورزی جهان در حال عبور از سه تغییر بنیادین است؛ تغییراتی که آینده این بخش را بازتعریف می‌کنند.

۱

پارادایم نخست، از افزایش تولید به افزایش بهره‌وری

برای دهه‌های طولانی، موفقیت بخش کشـــاورزی با میزان تولید سنجیده می‌شد. هرچه سطح زیر کشت بیشـــتر و تولید بالاتر بود، عملکرد بخش نیز موفق‌تر تلقی می‌شد. امـــا امروز، محدودیت منابع آب، کاهش کیفیت خاک و فشـــارهای زیست‌محیطی این معادله را تغییر داده است.

اکنون معیار اصلی، میزان ارزش اقتصادی ایجادشـــده به ازای هر واحد آب، زمین، ســـرمایه و نیروی کار اســـت. به بیان دیگر، آینده کشاورزی نه در مصرف بیشتر منابع، بلکه در استفاده هوشمندانه‌تر از آنهـــا رقم خواهد خورد. گزارش نیز بر همین موضوع تأکید دارد و توسعه فناوری، مدیریت داده، کشاورزی دقیق و نوآوری را مهم‌ترین ابزارهای افزایش بهره‌وری معرفی می‌کند.

برای ایران، این تغییر پارادایم اهمیتی دوچندان دارد. کشوری که با محدودیت شدید منابع آب روبه‌روست، نمی‌تواند مسیر توسعه خود را بر افزایش سطح زیر کشت بنا کند؛ بلکه ناگزیر است از هر مترمکعب آب، ارزش اقتصادی بیشتری خلق کند.

۲

پارادایـــم دوم، از حمایت دولتی به ســـرمایه‌گذاری مشترک

دومین تحـــول بنیادین، تغییر نقش دولت در توســـعه کشاورزی است. تجربه جهانی نشان می‌دهد که دولت‌ها همچنان نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاســـت‌گذاری، تنظیم مقررات و ایجاد زیرساخت‌ها دارند، اما دیگر بازیگر انحصاری توســـعه نیستند. گزارش مجمع جهانی کشاورزی تأکید می‌کند که حل چالش‌هایی مانند امنیت غذایی، تغییرات اقلیمی، دسترســـی به فناوری و تأمین مالی، تنها با اتکا به منابع عمومی امکان‌پذیر نیســـت. از همین رو، الگوی «مشارکت عمومی ـ خصوصی» به‌عنوان یکی از ارکان اصلی توسعه پایدار معرفی شده است. در این الگو، دولت بستر مناسب برای سرمایه‌گذاری را فراهم می‌کند و بخش خصوصی، سرمایه، فناوری، نوآوری و مدیریت را به زنجیره تولید وارد می‌سازد.

برای ایران نیز این رویکرد می‌تواند نقطه عطفی در سیاست‌گذاری باشد. بخش کشاورزی بیش از هر زمان دیگری به سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین، سامانه‌های هوشمند، صنایع تبدیلی و زیرساخت‌های صادراتی نیاز دارد؛ سرمایه‌گذاری‌هایی که بدون مشارکت فعال بخش خصوصی، تحقق آنها دشوار خواهد بود.

۳

پارادایم سوم، از تولید محصول به خلق ارزش

در اقتصاد کشـــاورزی امروز، مزیت رقابتی صرفاً در تولید محصول تعریف نمی‌شود، بلکه در توانایی تبدیل محصول به ارزش اقتصادی نهفته اســـت. فرآوری، بســـته‌بندی، استانداردسازی، برندســـازی، لجستیک و دسترسی به بازار، حلقه‌هایی هستند که بخش عمده ارزش افزوده را ایجاد می‌کنند. به همین دلیل، نگاه زنجیره ارزش به تدریج جایگزین نگاه مزرعه‌محور شده است. کشاورز دیگر تنها تولیدکننده نیست؛ او نخستین حلقه زنجیره‌ای است که تا سفره مصرف‌کننده ادامه می‌یابد. هرچه این زنجیره منسجم‌تر و کارآمدتر باشد، سهم تولیدکننده از ارزش نهایی نیز افزایش خواهد یافت.

این دقیقاً همان تغییری است که کشاورزی ایران برای عبور از اقتصاد معیشتی به اقتصاد رقابت‌پذیر به آن نیاز دارد؛ تغییری که مستلزم اصلاح سیاست‌ها، جذب سرمایه، توسعه فناوری و بازآرایی روابط میان بازیگران زنجیره غذاست.

مشارکت عمومی–خصوصی، حلقه مفقوده تحول کشاورزی ایران

در ادبیات توســـعه، دیگر کمتر کسی دولت یا بازار را به‌تنهایی موتور تحول اقتصادی می‌داند. تجربه کشورهای موفق نشان داده است که پیشرفت در بخش‌هایی مانند کشاورزی، حاصل تقسیم هوشمندانه مسئولیت‌ها میان دولت، بخش خصوصی، نهادهای مالی، مراکز علمی و خود تولیدکنندگان است.

گزارش مجمع جهانی کشاورزی نیز بر همین واقعیت تأکید می‌کند و مشـــارکت عمومی–خصوصی (Public–Private Partnership) را یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های دستیابی به کشاورزی پایدار و رقابت‌پذیر معرفی می‌کند. در این الگو، نقش دولت از «مجری مستقیم» به «تنظیم‌گر و تسهیل‌گر» تغییر می‌کند. دولت با تدوین قوانین شفاف، ایجاد زیرساخت، کاهش ریسک سرمایه‌گذاری و تضمین ثبات سیاستی، زمینه فعالیت را فراهم می‌کند و بخش خصوصی با ســـرمایه، فناوری، نوآوری و مدیریت حرفه‌ای، فرآیند خلق ارزش را به پیش می‌برد.

برای کشاورزی ایران، این تغییر نگرش اهمیتی راهبردی دارد. بخش

> برای دهه‌های طولانی، موفقیت بخش کشاورزی با میزان تولید سنجیده می‌شد. هرچه سطح زیر کشت بیشتر و تولید بالاتر بود، عملکرد بخش نیز موفق‌تر تلقی می‌شد. اما امروز، محدودیت منابع آب، کاهش کیفیت خاک و فشارهای زیست‌محیطی این معادله را تغییر داده است



کشاورزی طی سال‌های گذشته بیش از آنکه از کمبود ظرفیت تولید آسیب ببیند، از ضعف سـرمایه‌گذاری، نبود فناوری‌های نوین و گسست میان تولید و بازار لطمه خورده است. اینها مسائلی نیستند که صرفاً با افزایش بودجه‌های دولتی برطرف شـوند؛ بلکه به مشارکت فعال سرمایه‌گذاران، شـرکت‌های دانش‌بنیان، صنایع غذایی، بانک‌ها و صندوق‌های مالی نیاز دارند. در واقع، آینده کشـاورزی ایران نه در بزرگ‌تر شـدن دولت، بلکه در بزرگ‌تر شدن اکوسیستم همکاری میان همه بازیگران این بخش رقم خواهد خورد.

> کمبود سرمایه‌گذاری یکی از چالش‌های مشترک بسیاری از نظام‌های کشاورزی در جهان است. برخلاف صنایع دیگر، فعالیت کشاورزی همواره با عدم قطعیت همراه است؛ از خشکسالی و سیل گرفته تا آفات، بیماری‌های گیاهی، نوسانات قیمت و تغییرات اقلیمی. همین ویژگی باعث می‌شود بسیاری از سرمایه‌گذاران، این بخش را پرریسک تلقی کنند

کشاورزان خرده‌مالک، از دریافت‌کننده حمایت تا کارآفرین زنجیره ارزش

یکـی از مهم‌ترین تغییرات مفهومی که در گزارش بر آن تأکید شـده، تغییر نگاه به کشـاورزان خرده‌مالک اسـت. در بسیاری از سیاست‌های سنتی، کشاورزان کوچک عمدتاً به‌عنوان گروهی نیازمند حمایت شناخته می‌شـدند؛ اما در رویکردهای جدید توسـعه، آنان کارآفرینان بالقوه‌ای هستند که می‌توانند در صورت دسترسی به منابع، به موتور محرک اقتصاد روستایی تبدیل شوند. این تغییر نگاه برای ایران نیز ضروری است. بیش از آنکه مشکل کشاورزان خرد، ناتوانی در تولید باشد، مسئله اصلی محدودیت دسترسی آنها به چهار مؤلفه حیاتی است: سرمایه، دانش، فناوری و بازار.

کشاورزی که به بذر اصلاح‌شده، سامانه آبیاری کارآمد، اطلاعات بازار، بیمه و منابع مالی دسترسی ندارد، ناگزیر بخش عمده توان خود را صرف مدیریت ریسک می‌کند. در چنین شـرایطی، نوآوری به کالایی لوکس تبدیل می‌شـود؛ در حالی که در کشاورزی رقابت‌پذیر، نوآوری بخشی از فعالیت روزمره مزرعه اسـت. از این منظر، سیاست‌های حمایتی نیز باید بازتعریف شوند. حمایت مؤثر، الزاماً به معنای پرداخت یارانه بیشتر نیست؛ بلکه ایجاد شرایطی است که کشاورز بتواند با اتکا به توان اقتصادی خود، سـرمایه‌گذاری کند، بهره‌وری را افزایش دهد و سـهم بیشتری از ارزش افزوده زنجیره تولید را به دست آورد.

سرمایه‌گذاری، حلقه‌ای که بدون آن تحول ممکن نیست

کمبود سـرمایه‌گذاری یکی از چالش‌های مشترک بسیاری از نظام‌های کشاورزی در جهان است. برخلاف صنایع دیگر، فعالیت کشاورزی همواره با عدم قطعیت همراه است؛ از خشکسالی و سیل گرفته تا آفات، بیماری‌های گیاهی، نوسانات قیمت و تغییرات اقلیمی. همین ویژگی باعث می‌شود بسیاری از سرمایه‌گذاران، این بخش را پرریسک تلقی کنند.

گزارش مجمع جهانی کشـاورزی بر این نکته تأکید می‌کند که اگر دولت‌ها خواهان جذب سـرمایه خصوصی هسـتند، باید ابتدا ریسـک سـرمایه‌گذاری را کاهش دهند. توسـعه بیمه‌های تخصصی کشاورزی، صندوق‌هـای ضمانـت، ابزارهای اعتبـاری، تأمین مالـی زنجیره‌ای و سـازوکارهای مشارکتی، از جمله راهکارهایی هستند که می‌توانند ورود سرمایه به این بخش را تسهیل کنند.

در ایران نیز مسئله اصلی، صرفاً کمبود منابع مالی نیست؛ بلکه کیفیت تخصیص سرمایه است. بخش قابل توجهی از منابع موجود صرف جبران خسارت‌ها یا حمایت‌های کوتاه‌مدت می‌شود، در حالی که سرمایه‌گذاری در زیرسـاخت‌های بهره‌وری، فناوری‌های نوین و توسعه زنجیره ارزش، بازدهی بسیار بیشتری برای اقتصاد کشـاورزی خواهد داشت. به بیان دیگر، آینده این بخش با افزایش هزینه‌های حمایتی ساخته نمی‌شود؛ بلکه با سرمایه‌گذاری هوشمند در ظرفیت‌های مولد شکل می‌گیرد.

فناوری، مهم‌ترین مزیت رقابتی کشاورزی آینده

اگر در گذشـته زمین، آب و نیروی کار مهم‌ترین عوامل تولید محسوب می‌شـدند، امروز «داده» و «فناوری» به دارایی‌های راهبردی کشاورزی تبدیل شده‌اند. گزارش مجمع جهانی کشـاورزی نیز توسعه کشاورزی دقیق، دیجیتال‌سـازی، تحلیل داده‌ها، سـنجش از دور و بهره‌گیری از هوش مصنوعی را از ارکان تحول این بخش می‌داند. کشـاورزی دقیق به تولیدکننده این امکان را می‌دهد که میزان آبیاری، کوددهی، تغذیه گیاه و کنترل آفات را بر اساس داده‌های واقعی تنظیم کند. نتیجه این رویکرد، کاهش هزینه‌ها، افزایش عملکرد و مصرف بهینه منابع است.

برای ایران، اهمیت این فناوری‌ها دوچندان اسـت. در کشـوری که محدودیت منابع آب به یکی از اصلی‌ترین چالش‌های توسعه تبدیل شده، هـر فناوری که بتواند بهره‌وری مصـرف آب را افزایش دهد، نه‌تنها یک نوآوری فنی، بلکه یک سرمایه‌گذاری راهبردی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، توسعه شـرکت‌های دانش‌بنیان فعال در حوزه کشاورزی، فرصت مناسبی برای بومی‌سازی فناوری‌ها و کاهش وابستگی به تجهیزات وارداتی فراهم می‌کند. اگر این ظرفیت با سرمایه‌گذاری و سیاست‌های حمایتی هدفمند همراه شود، می‌تواند یکی از مزیت‌های رقابتی اقتصاد کشاورزی ایران در دهه آینده باشد.

آنچه این دو الگو را از یکدیگر متمایز می‌کند، صرفاً میزان تولید نیست؛ بلکه کیفیت حکمرانی، سطح سرمایه‌گذاری، میزان دسترسی به فناوری و توانایی اتصال تولید به بازار است. کشاورزی رقابت‌پذیر، کشاورزی‌ای است که از هر واحد زمین، آب و سـرمایه، بیشـترین ارزش اقتصادی را خلق می‌کند و در برابر شوک‌های اقتصادی و اقلیمی نیز تاب‌آوری بیشتری دارد

زنجیره ارزش، جایی که ثروت واقعی خلق می‌شود

یکی از مهم‌ترین تحولاتی که طی دو دهه اخیر در اقتصاد کشاورزی جهان رخ داده، تغییر نگاه از «تولید محصول» به «خلق ارزش» است. در گذشته، موفقیت یک نظام کشاورزی عمدتاً بر اساس حجم تولید یا سـطح زیر کشت ارزیابی می‌شـد؛ اما امروز سهم اصلی درآمد و سـودآوری، در حلقه‌هایی فراتر از مزرعه شکل می‌گیرد؛ از فرآوری و بسته‌بندی گرفته تا استانداردسازی، لجستیک، بازاریابی و برندسازی.

گزارش مجمع جهانی کشـاورزی نیز بر همین موضوع تأکید دارد و توسعه زنجیره‌های ارزش را یکی از مهم‌ترین بسترهای مشارکت دولت و بخش خصوصی می‌داند. این گزارش نشـان می‌دهد که زمانی می‌توان از کشاورزی پایدار سخن گفت که تولیدکنندگان، صنایع غذایی، شرکت‌های فناور، شـبکه‌های توزیع، نهادهای مالی و بازارهای مصرف در قالب یک اکوسیستم منسجم با یکدیگر همکاری کنند.

جدول ۱. تفاوت‌های ساختاری کشاورزی معیشتی و کشاورزی رقابت‌پذیر

کشاورزی معیشتی	کشاورزی رقابت‌پذیر
هدف اصلی: حفظ تولید و بقا	هدف اصلی: خلق ارزش و توسعه بازار
بهره‌وری پایین عوامل تولید	بهره‌وری بالا بر پایه فناوری و داده
فروش محصول خام	توسعه فرآوری، بسته‌بندی و برندسازی
وابستگی به حمایت‌های کوتاه‌مدت	اتکا به سرمایه‌گذاری و نوآوری
تصمیم‌گیری سنتی	تصمیم‌گیری مبتنی بر داده و تحلیل
ارتباط محدود با بازار	حضور فعال در زنجیره‌های ارزش داخلی و صادراتی
درآمد ناپایدار	درآمد متنوع و پایدار از حلقه‌های مختلف زنجیره ارزش

اگر در گذشته زمین، آب و نیروی کار مهم‌ترین عوامل تولید محسوب می‌شدند، امروز «داده» و «فناوری» به دارایی‌های راهبردی کشاورزی تبدیل شده‌اند. گزارش مجمع جهانی کشاورزی نیز توسعه کشاورزی دقیق، دیجیتال‌سازی، تحلیل داده‌ها، سنجش از دور و بهره‌گیری از هوش مصنوعی را از ارکان تحول این بخش می‌داند.

در ایران، هنوز بخش قابل توجهی از محصولات کشـاورزی به‌صورت خام و با حداقل ارزش افزوده وارد بازار می‌شوند. این در حالی است که در بسیاری از کشورها، سود اصلی نه از فروش محصول اولیه، بلکه از فرآوری، بسته‌بندی، برند، صادرات و خدمات پس از تولید حاصل می‌شود. به همین دلیل، اگر هدف سیاسـت‌گذاران افزایش درآمد کشاورزان باشد، تمرکز صرف بر افزایش تولید کافی نیست. آنچه باید توسعه یابد، زنجیره ارزش است؛ زنجیره‌ای که سهم بیشتری از ارزش اقتصادی محصول را در داخل کشور حفظ کند و تولیدکننده را از نوسانات بازارهای اولیه مصون‌تر سازد.

استانداردهای جهانی، شرط ورود به بازارهای آینده

بازار جهانی غذا در سـال‌های اخیر دستخوش تحولی اساسی شده است. امروز خریداران بین‌المللی تنها به کیفیت ظاهری یا قیمت محصول توجه نمی‌کنند؛ بلکه معیارهایی مانند پایداری تولید، قابلیت رهگیری، سلامت محصول، مدیریت مصرف آب، کاهش انتشار کربن و رعایت استانداردهای زیست‌محیطی نیز به بخشی از الزامات تجارت تبدیل شده‌اند.

گزارش مجمع جهانی کشـاورزی به نبود اسـتانداردهای هماهنگ در برخی حوزه‌های کشـاورزی پایدار اشـاره می‌کند و بر ضرورت ایجاد چارچوب‌های مشترک برای تسهیل تجارت و افزایش اعتماد بازار تأکید دارد.

برای ایران، این موضوع صرفاً یک الزام صادراتی نیست؛ بلکه فرصتی برای ارتقای کیفیت تولید اسـت. اسـتقرار نظام‌هـای گواهی کیفیت، توسعه سـامانه‌های رهگیری محصول، کنترل باقی‌مانده سموم، رعایت استانداردهای بهداشتی و حرکت به سمت تولید پایدار، می‌تواند جایگاه محصولات ایرانی را در بازارهای منطقه‌ای و جهانی تقویت کند. در واقع، رقابت آینده تنها میان محصولات نخواهد بود؛ بلکه میان نظام‌های تولیدی خواهد بود که بتوانند اعتماد مصرف‌کننده جهانی را جلب کنند.

تجربه‌های جهانی: کاهش ریسک، افزایش نوآوری

یکی از نقاط قـوت گزارش، ارائه نمونه‌هایی از مشـارکت‌های موفق در کشورهای مختلف است. در تایلند، «پلتفرم برنج پایدار» با همکاری دولت، شرکت‌های خصوصی و نهادهای بین‌المللی، سازوکاری ایجاد کرده است که از طریق بیمه و ابزارهای مدیریت ریسـک، کشاورزان را به استفاده از روش‌های پایدار تولید تشویق می‌کند. در آرژانتین نیز اجرای طرح «غلات کربن‌خنثی» نشـان می‌دهد که چگونه اسـتانداردهای زیست‌محیطی می‌توانند بـه مزیت اقتصادی تبدیل شـوند. تولیدکنندگانی که اصول تولید پایدار را رعایت می‌کنند، از دسترسی بهتر به بازارها و ارزش افزوده بالاتر برخوردار می‌شوند. وجه مشترک این تجربه‌ها آن است که توسعه پایدار، نتیجه صدور بخشنامه یا افزایش یارانه نیست؛ بلکه حاصل طراحی سازوکارهایی است که منافع اقتصادی تولیدکننده را با اهداف کلان توسعه همسو می‌کند.

بنابراین پنج اقدام راهبردی برای رقابت‌پذیر شدن کشاورزی ایران، به شرح زیر است:

۱ **تغییر جهت سیاست‌های حمایتی از پرداخت یارانه به سمت سرمایه‌گذاری در بهره‌وری:** حمایت‌های مالی زمانی اثربخش خواهند بود که به افزایش توان تولیدکننده برای سرمایه‌گذاری در فناوری، آموزش و توسعه بازار منجر شوند.

۲ **توسعه کشاورزی هوشـمند و دیجیتال:** گسترش سامانه‌های پایش مزرعه، سنجش از دور، هوش مصنوعی و تحلیل داده‌ها باید به یکی از محورهای اصلی سیاست‌گذاری تبدیل شود.

۳ **تقویت زنجیره‌های ارزش و صنایع تبدیلی:** افزایش سهم فرآوری، بسته‌بندی و برندسازی، درآمد تولیدکنندگان را افزایش داده و وابستگی به خام‌فروشی را کاهش می‌دهد.

۴ **اصلاح نظام تأمین مالی و مدیریت ریسک:** گسترش بیمه‌های تخصصی، صندوق‌های ضمانت، تأمین مالی زنجیره‌ای و ابزارهای اعتباری، زمینه ورود سـرمایه‌های جدید به بخش کشـاورزی را فراهم می‌کند.

۵ **توسـعه حکمرانی مشارکتی:** ایجاد سـازوکارهای مؤثر برای همـکاری دولت، بخش خصوصی، دانشـگاه‌ها، شـرکت‌های دانش‌بنیان، تشکل‌های کشاورزی و نهادهای مالی، شرط لازم برای اجرای موفق اصلاحات ساختاری است.

ایران در برابر یک انتخاب تاریخی

کشـاورزی ایران امروز در نقطه‌ای قرار گرفته اسـت که ادامه مسیر گذشته، احتمالاً شکاف میان ظرفیت‌های بالقوه و عملکرد واقعی این بخش را عمیق‌تر خواهد کرد. محدودیت منابع آب، افزایش هزینه‌های تولید، تغییرات اقلیمی و رقابت شـدید در بازارهای جهانی، نشـان می‌دهد که اتکا به الگوهای سـنتی دیگر پاسخگوی نیازهای آینده نیست. در مقابل، تجربه جهانی مسیر متفاوتی را پیش روی سیاست‌گذاران قرار داده است؛ مسیری که بر بهره‌وری، نوآوری، سرمایه‌گذاری، حکمرانی مشارکتی و توسعه زنجیره ارزش استوار است. تحقق این مسیر مستلزم آن است که کشاورزی نه صرفاً به‌عنوان یک بخش حمایتی، بلکه به‌عنوان یک فعالیت اقتصادی دانش‌بنیان و رقابت‌پذیر دیده شود. چنین نگاهی، جایگاه کشاورز را نیز دگرگون می‌کند. کشاورز آینده، صرفاً تولیدکننده محصول نیست؛ بلکه مدیر یک بنگاه اقتصادی است که با استفاده از فناوری، داده، دانش و ارتباط با بازار، ارزش خلق می‌کند.

نتیجه‌گیری

آینده کشـاورزی ایران بیش از هر زمان دیگری به کیفیت تصمیم‌هایی وابسته اسـت که امروز اتخاذ می‌شوند. گزارش مجمع جهانی کشاورزی نشـان می‌دهد که عبور از کشـاورزی کم‌بازده و معیشتی به کشاورزی رقابت‌پذیر، نه با افزایش تولید به هر قیمت، بلکه با بازآفرینی ساختارهای اقتصادی، نهادی و فناورانه این بخش امکان‌پذیر اسـت. مشارکت مؤثر میان دولت و بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری در نوآوری، توسعه ابزارهای مدیریت ریسک، توانمندسازی کشـاورزان، تکمیل زنجیره‌های ارزش و همسویی با استانداردهای جهانی، اجزای اصلی این تحول به شمار می‌روند. این تحول تنها یک انتخاب توسعه‌ای نیست، بلکه ضرورتی راهبردی برای حفظ امنیت غذایی، افزایش بهره‌وری منابع، تقویت اقتصاد روسـتایی و ارتقای جایگاه کشـور در بازارهای منطقه‌ای و جهانی است. کشوری که بتواند دانش، فناوری، سرمایه و حکمرانی کارآمد را در خدمت کشاورزی قرار دهد، نه‌تنها تولیدکننده غذای بیشـتر، بلکه آفریننده ارزش بیشتر خواهد بود.

رقابت آینده در کشـاورزی، رقابت بر سر زمین‌های وسیع‌تر یا منابع آب فراوان‌تر نیست؛ رقابت بر سر توانایی کشورها در ساختن اکوسیستمی است که نوآوری را به بهره‌وری، بهره‌وری را به ارزش افزوده و ارزش افزوده را به توسعه پایدار پیوند بزند. اگر ایران این گذار را با برنامه‌ریزی بلندمدت، ثبات سیاستی و مشارکت همه ذی‌نفعان دنبال کند، کشاورزی می‌تواند از بخشی که سال‌ها در گیر بقا بوده است، به یکی از پیشران‌های رقابت‌پذیری اقتصاد ملی تبدیل شود.

بازار جهانی غذا در سال‌های اخیر دستخوش تحولی اساسی شده است. امروز خریداران بین‌المللی تنها به کیفیت ظاهری یا قیمت محصول توجه نمی‌کنند؛ بلکه معیارهایی مانند پایداری تولید، قابلیت رهگیری، سلامت محصول، مدیریت مصرف آب، کاهش انتشار کربن و رعایت استانداردهای زیست‌محیطی نیز به بخشی از الزامات تجارت تبدیل شده‌اند

صنعتگر کاردان و عارف

در سوگ چهلمین روز درگذشت مسعود بنی‌هاشم، پیشکسوت صنایع سیمان و قند



جلال صفارزاده
پیشکسوت صنعت سیمان

درگذشت پیشکسوت بزرگ، خوشنام، خادم و عاشق پیشرفت صنایع کشـــور عزیزمان، جناب آقای مهندس مسعود بنی‌هاشم را، که عمر پربرکت خود را در اعتلا و پیشرفت صنایع کشور سپری کرد و اکنون در جمع ما نیست، تسلیت می‌گویم و یادش را گرامی می‌دارم. همواره روانش شاد باد.

بنده با آن مرحوم از سال ۱۳۴۰ در دانشگاه پلی‌تکنیک تهران نهال مودت را نشاندیم، دست دوستی و وفاداری را فشردیم و تلاش کردیم این دوستی را تا زنده هستیم پاس بداریم و خوشبختانه بیش از شصت سال پایدار ماند چون هردو باور داشتیم که دوستی و دوست داشتن امری اختیاری است و برخلاف خویشاوندی که جبری است، می‌تواند سال‌ها توأم با صداقت و راستی پایدار باشد.

پس از فارغ‌التحصیلی، هر دو نفر کار خود را در کارخانه ســـیمان دورود آغاز کردیم. ســـال ۱۳۴۵، زمان دولت دکتر علی امینی بود و بیکاری رواج داشـــت. حقوق ماهیانه ما در بدو امر ۲ هزار تومان و هـــر دلار آمریکا ۶۸ ریال بود. ما چند ســـال در این کارخانه مشغول به کار بودیم تا اینکه ایشان تصمیم گرفت به کارخانه قند شهرکرد برود. او باور داشت لازم است استعداد خود را در زمینه‌های دیگر صنایع بیازماید. بنده نیز کار خود را در سیمان صوفیان در آذربایجان شرقی ادامه دادم و به عنوان رئیس کارخانه انجام وظیفه کردم.

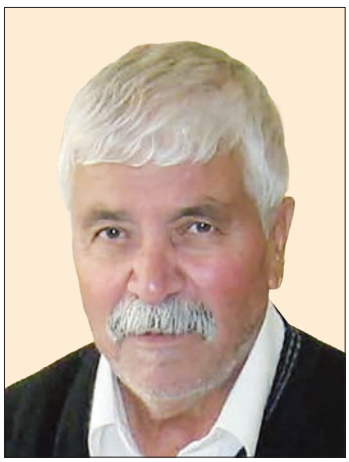

زنده‌یاد مهندس بنی‌هاشم مدیری دانا، توانا، کاردان و کاربلد بود. به ویژه نسبت به کارگران توجه خاصی داشت که مبادا از نظر مالی در مضیقه باشند. بنی‌هاشم در زندگی قناعت‌پیشه بود، از زرق و برق زندگی دوری می‌کرد، از کم داشتن حتی از نداشتن، ناراحت نبود

در آن زمـــان، زنده‌یاد جناب آقای مهندس رضا ابطحی به ســـیمان صوفیان تشریف آورد و پس از بازدید از خـــط تولید کارخانـــه، اعلام کرد دولت قصد دارد یک واحد سیمان در نزدیکی ذوب آهن اصفهان تأســـیس کند. او از من درخواست کرد دو مهندس را که آشـــنایی به صنعت سیمان داشته باشـــند و از هر نظر مورد اعتماد باشـــند برای کار در این مجموعه جدید که سیمان آریا (سیمان سپاهان فعلی) نام داشـــت، معرفی کنم. بنده، زنده‌یاد جناب آقای مهندس اسماعیل عبدی و زنده‌یاد جناب آقای مهندس مســـعود بنی‌هاشم را حضور ایشان معرفی کردم. مهندس ابطحی فرمودند که این دو نفر بایستی گروهی کارآموز سیمان را در کشور آلمان سرپرستی کنند. این دوره کارورزی یک ســـال و اندی بود و پس از بازگشـــت در کار نصب و راه‌اندازی کارخانه انجام وظیفه کردند. ولی متأسفانه پس از انقلاب اسلامـــی این گروه کارآموز را از کار برکنار کردند. بنده در آن زمان مدیریت عامل ســـیمان کرمان را عهده‌دار بودم و از جناب مهندس بنی‌هاشم دعوت به کار کردم و ایشان ریاست کارخانه سیمان کرمان را عهده‌دار شـــدند. ما سال‌های زیادی به عنوان یاران وفادار در این کارخانه مشغول به کار بودیم.

زنده‌یاد مهندس بنی‌هاشم مدیری دانا، توانا، کاردان و کاربلد بود. به ویژه نســـبت به کارگران توجه خاصی داشت که مبادا از نظر مالی در مضیقه باشند. بنی‌هاشم در زندگی قناعت‌پیشه بود، از زرق و برق زندگی دوری می‌کرد، از کم داشتن حتی از نداشتن، ناراحت نبود و همواره شعر حافظ را در این وضعیت زیر لب زمزمه می‌کرد:

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیایِ دون بگذر
که یک جو منّتِ دونان دوصد من زر نمی‌ارزد

او فردی با دیانت بود و از آنچه خدا به او عطا کرده بود، راضی بود. قلندروار روزگار را سپری می‌کرد و شعر حافظ را به خاطر می‌آورد:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

در محیط کار اگر برخـــوردی به لحاظ کاری با کارگران می‌کرد، اظهار و ابراز ندامت می‌نمود و یادآور می‌شد رفتار مدیر در محیط کار باید به نحوی باشد که آیندگان، وقتی کارنامه کاری او را می‌خوانند، به بدنامی از او یاد نکنند و سروده باباطاهر عریان را یادآور می‌شد:

مکن کاری که پا بر سنگت آیو
جهان با این فراخی تنگت آیو
چو فردا نامه‌خوانان نامه خونند
تو وینی نامه خود ننگت آیو

مهندس بنی‌هاشم بیشـــتر درآمد خود را صرف زندگی کارگران کم‌بضاعت و بیماران می‌کرد و با بســـیاری از دوستان از نظر مالی و کاری همراهی می‌کرد. حتی کسانی که با او شراکت کاری داشتند، نســـبت به او بی‌انصافی و نامردمی نمودند، ولی او همه را به دســـت فراموشی سپرد و می‌گفت انسان اگر بخواهد آزاده باشد و آزاد زندگی کند باید در مقابل بدی‌ها و نامردی‌ها صبور باشد. او این شعر را همواره در نظر داشت:

فریاد ز دست فلک شعبده‌باز
شهزاده به ذلت و گدازاده به ناز

در مورد زنده‌یاد بنی‌هاشم می‌توانم شعر رودکی شاعر قرن چهارم را یادآور شوم و در حقیقت هم مهندس بنی‌هاشم چنین بود:

گنج زری بود در این خاکدان
کو دو جهان را به جوی می‌شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فکند
جان خرد سوی سماوات برد

او می‌گفت عارفان واقعی که وفات می‌کنند، نباید تربت آنها را در زمین جست‌وجو کرد که گفته‌اند:

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی
در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

از آن بزرگوار چهار فرزند به یادگار مانده که همگی تحصیلات عالی دانشگاهی را گذرانده‌اند. آن‌ها طی دوران بیماری پدر بزرگوارشان از جان و دل از او پرستاری کردند؛ آن‌ها کاری کردند که کارستان بود. باید گفت:

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید.

فـردا
نگاهی به آخرین تحولات تکنولوژی و اثرات آن بر اقتصاد

تب طلا روی درجه صفر و یک

آیا طلای دیجیتال آینده اقتصاد دیجیتال است؟



زیان دادن یک استراتژی است

منطق پشت زیان‌دهی عمدی استارت‌آپ‌ها و اینکه این منطق در ایران چطور کار می‌کند

آرش پارساپور
خبرنگار بخش تکنولوژی

آمازون در سال ۱۹۹۴ تأسیس شد. اولین سود سالانه‌اش را در سال ۲۰۰۳ کسب کرد -نُه سال بعد. در تمام آن سال‌ها، هر دلاری را که به دستش می‌رسید خرج رشد کرد. جف بزوس در همان اوایل کار، روی صحنه تلویزیونی خندید و گفت: «ما یک شرکت زیان‌ده مشهور هستیم.» امروز آمازون ارزشمندترین خرده‌فروش تاریخ بشر است.

وقتی یک مدیر باسابقه در یک بنگاه تجاری ایرانی می‌شنود که یک استارت‌آپ «هنوز به سود نرسیده»، معمولاً یک نتیجه می‌گیرد: این کسب‌وکار ضعیف است. این قضاوت کاملاً منطقی است؛ در چارچوب اقتصادی که بیشتر ما در آن بزرگ شده‌ایم. اما در اقتصاد دیجیتال، این قضاوت اشتباه است. نه به خاطر اینکه ضرر دادن خوب است، بلکه به خاطر اینکه ضرر دادن در شرایط خاص یک سلاح است، نه یک نشانه ضعف.

چرا جف بزوس عمداً ضرر داد

در نامه معروف بزوس به سهامداران آمازون در سال ۱۹۹۷ -نامه‌ای که او هر سال تا آخر دوران مدیریتش به آن ارجاع می‌داد- یک جمله کلیدی وجود دارد: «وقتی مجبور باشیم بین بهینه کردن ظاهر حسابداری و حداکثر کردن ارزش فعلی جریان‌های نقدی آینده انتخاب کنیم، جریان نقدی را انتخاب می‌کنیم.»

این جمله فلسفه پشت سال‌ها زیان‌دهی عمدی آمازون را خلاصه می‌کند. بزوس می‌دانست که بازار تجارت آنلاین در آن زمان «آزاد» بود و هنوز هیچ شرکتی آن را تصاحب نکرده بود. در چنین بازاری، اولین شرکتی که به مقیاس کافی می‌رسد، یک مزیت پایدار کسب می‌کند که رقبا نمی‌توانند آن را با صرف پول یا استعداد از بین ببرند.



رید هافمن، هم‌بنیانگذار LinkedIn، در کتاب «Blitzscaling» که در سال ۲۰۱۸ منتشر کرد، این منطق را فرموله کرده است: «وقتی یک بازار برای گرفتن آزاد است، ریسک کارایی نداشتن نیست: ریسک محتاطانه بازی کردن است. اگر ببری، کارایی چندان مهم نیست؛ اگر ببازی، کارایی کاملاً بی‌ربط است.»

اما این فلسفه بر یک پایه محاسباتی مشخص استوار است. ستون اصلی آن «اقتصاد واحد» (Unit Economics) است: ارزش طول عمر یک مشتری (LTV) در برابر هزینه جذب او (CAC).

اگر یک مشتری در طول رابطه‌اش با یک شرکت به‌طور میانگین ۳۰۰ دلار سود خالص می‌آورد، اما جذب کردنش ۱۰۰ دلار هزینه دارد، هر دلاری که برای جذب مشتری جدید خرج می‌شود در واقع یک سرمایه‌گذاری است، نه یک زیان. در این حالت، شرکت نه‌تنها باید بیشتر خرج کند، بلکه بیشتر خرج نکردن به معنای از دست دادن سود بالقوه است.

اثرات شبکه‌ای این منطق را تشدید می‌کنند. در پلتفرم‌هایی که ارزش آن‌ها با تعداد کاربران رشد می‌کند؛ مثل یک شبکه اجتماعی، یک بازار دوطرفه، یا یک سیستم حمل‌ونقل؛ اولین شرکتی که به «جرم بحرانی» می‌رسد یک خندق تقریباً غیرقابل عبور می‌سازد. هافمن این را «مزیت اولین مقیاس‌گیر» می‌نامد: «مزیت پیشگام نصیب شرکتی نمی‌شود که اول شروع می‌کند؛ نصیب شرکتی می‌شود که اول مقیاس می‌گیرد.»

اعداد واقعی از شرکت‌های واقعی

آمازون نُه سال طول کشید تا اولین سود سالانه‌اش را ثبت کند. اوبر بیش از ۳۰ میلیارد دلار ضرر انباشت قبل از اینکه در سه‌ماهه دوم ۲۰۲۳ اولین سود عملیاتی‌اش را اعلام کند یعنی بیست سال پس از راه‌اندازی. اسپاتیفای در سال ۲۰۲۴ اولین سود خالص سالانه‌اش را ثبت کرد؛ هجده سال بعد از آغاز به کار. این شرکت‌ها در تمام آن سال‌ها شکست‌خورده نبودند. داشتند بازار می‌خریدند. ضرر آن‌ها پول خرج‌شده برای ساختن زیرساختی بود که رقیب را سال‌ها عقب نگه می‌داشت.

سرمایه‌گذار خطرپذیر و منطق J

اما این مدل بدون یک شرط اساسی کار نمی‌کند: سرمایه ارزان و صبور. اینجاست که سرمایه‌گذاران خطرپذیر (VC) وارد می‌شوند.

یک صندوق VC معمولاً ده سال عمر دارد. در سال‌های اول، ارزش صندوق پایین می‌آید و سرمایه خرج می‌شود، شرکت‌های ضعیف شکست می‌خورند و هنوز هیچ خروجی محقق نشده. اما در سال‌های پنج تا ده، شرکت‌های قوی یا در بورس عرضه می‌شوند یا به قیمت‌های بالا خریده می‌شوند و منحنی ارزش صندوق به‌شدت بالا می‌رود. شکل این منحنی شبیه حرف J است: ابتدا پایین، سپس بالا.

در تجارت از نوع سنتی یک بنگاه هزینه می‌کند و درآمد کسب می‌کند و در نهایت از سود باقی مانده رشد می‌کند. این مدل در اقتصاد دیجیتال وجود ندارد.

منطق VC بر قانون توان (Power Law) اســـتوار اســـت: اکثر سرمایه‌گذاری‌ها شکست می‌خورند، اما چند موفقیت بزرگ همه ضررها را جبران می‌کنند. به همین دلیل، یک VC نه‌تنها تحمل زیان‌دهی شرکت‌های پورتفولیوش را دارد، بلکه فعالانه آن را تشویق می‌کند؛ چون می‌داند آنکه سریع‌تر مقیاس بگیرد، بازار را می‌گیرد.

تفاوت با منطق تجارت سنتی

در تجارت سنتی، یک بنگاه هزینه می‌کند، درآمد کسب می‌کند، و از سود باقی‌مانده رشد می‌کند. این مدل در بازارهای پایدار که رقبا مشخص‌اند و سهم بازار به‌آرامی تغییر می‌کند، کاملاً معقول است.

اما اقتصاد دیجیتال بازارهایی ایجاد کرده که ذاتاً «برنده همه را می‌برد» هستند. در این بازارها، تأخیر در رشد یعنی باختن بازار به رقیبی که زودتر مقیاس گرفته. منطق سود فوری در این محیط نه‌تنها ناکارآمد است؛ بلکه می‌تواند مرگ‌بار باشد.

وقتی پول گران می‌شود، مدل می‌شکند

اما این مدل یک آشیل‌پاشـــنه دارد: به سرمایه ارزان وابسته است. وقتی نرخ بهره بالا می‌رود، هزینه تأمین مالی افزایش می‌یابد، دوره بقای اســـتارت‌آپ‌ها کوتاه می‌شود، ارزش‌گذاری‌ها سقوط می‌کند و پنجره خروج (IPO یا اکتســـاب) بسته می‌شود. این دقیقاً همان چیزی بود که در ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ در جهان اتفاق افتاد. فدرال رزرو آمریکا نرخ بهره را به بالاترین سطح ۲۲ ساله رساند. سرمایه‌گذاری جهانی در اســـتارت‌آپ‌ها ۳۵ درصد کاهش یافـــت. کلارنا -یک فین‌تک سوئدی- ارزش‌گذاری‌اش از ۴۵ میلیارد دلار به ۶.۷ میلیارد رسید. پنجره IPO تقریباً کاملاً بسته شد.

آنچه ثابت شد این بود: مدل زیان‌دهی عمدی نه ذاتاً خوب است، نه ذاتاً بد، بلکه وابســـته به شرایط محیطی است. وقتی پول ارزان است و سرمایه‌گذاران صبور دارند، این مدل کار می‌کند. وقتی این شرایط نیست، کار نمی‌کند.

ایران: وقتی شرایط محیطی مدل را تغییر می‌دهند

ایـــن مدل در ایران با یک مجموعه از محدودیت‌های ســـاختاری روبروست که هر کدام به‌تنهایی چالش‌ســـاز است و در کنار هم، فضای بازی را کاملاً متفاوت می‌کند.

تورم سالانه بالای ۴۰ درصد، محاســـبه LTV:CAC را دشوار می‌کند. ارزش ریال در سال‌های اخیر به قدری سریع کاهش یافته که هر برنامه مالی بلندمدت از همان لحظه نوشته شدن در حال منســـوخ شدن است. یک استارت‌آپ ایرانی هزینه‌هایش را عمدتاً به دلار پرداخت می‌کند (سرور، نرم‌افزار، سخت‌افزار) اما درآمدش به ریال اســـت. این شکاف ارزی، «باند زمانی» میان خرج کردن و برداشت کردن را به خطرناک‌ترین بخش کسب‌وکار تبدیل می‌کند

تحریم‌ها یکی از بازوهای اصلی این مـــدل را محدود کرده‌اند: دسترسی به سرمایه بین‌المللی. بدون امکان انتقال پول از خارج و بدون حضور صندوق‌های بین‌المللی، سقف تأمین مالی به توانایی سرمایه‌گذاران داخلی بستگی دارد که طبیعتاً با همتایان جهانی‌شان قابل قیاس نیست.

راه خروج هم هنوز در مراحل ابتدایی است. صندوق VC برای تکمیل منحنی J به یک «رویداد نقدینگـــی» نیاز دارد – IPO یا اکتســـاب. اولین IPO قابل‌توجه یک استارت‌آپ فناوری در بورس

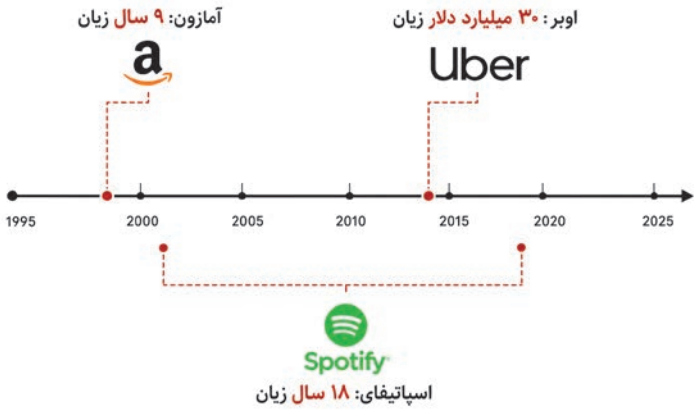

تهران متعلق به شرکت تپسی بود که در سال ۱۴۰۱ عرضه شد. این مسیر تازه دارد شکل می‌گیرد و هنوز شرکت‌های بزرگ استارت‌آپی وارد بورس نشدند که نشدند.

در چنیـــن محیطی، بنیان‌گذاران ایرانی مســـیرهای انطباقی خودشان را ساخته‌اند. قیمت‌گذاری دلارمحور، رسیدن زود به نقطه سر به سر، رشد محافظه‌کارانه از محل درآمد؛ اینها نه شکست در اجرای مدل جهانی، بلکه نسخه‌ای هوشمند از آن برای زمین بازی متفاوت است. دیجی‌کالا که از موفق‌ترین استارت‌آپ ایرانی است، این مسیر را پیمود: مدیرعامل آن گفته که شرکت یک سال پس از راه‌اندازی به نقطه سر به سر رسید و هفت سال اول را با سرمایه اولیه و ســـود خود شرکت رشد داد و بعد وقتی زیرساخت و اعتبار داشت، شروع کرد به مقیاس گرفتن.

ضرر دادن یک اســـتراتژی است، اما مثل هر استراتژی دیگری، زمین بازی تعیین می‌کند که آیا آن استراتژی جواب می‌دهد یا نه. منطق پشت آن جهانی است؛ اجرایش باید محلی باشد.



تب طلای دیجیتال در ایران

وقتی شهروندان منطقِ بانک‌های مرکزی را کپی می‌کنند

در طول سال‌های اخیر، فرمول امنیت برای بانک‌های مرکزی سراسر جهان تغییر کرده است. آن‌ها دیگر برای حفظ ارزش دارایی‌های خود به دلار متکی نیستند، بلکه با سرعتی بی‌سابقه در حال انباشت شمش‌های فیزیکی طلا در خزانه‌های خودند. اما در سویی دیگر از جهان و در جغرافیای اقتصادی ایران، این کلان‌روندِ جهانی در مقیاس خُرد و توسط مردم عادی در حال بازتولید است؛ با این تفاوت اساسی که شهروندان و سرمایه‌گذاران ایرانی، به جای ایستادن در صف‌های طولانیِ بازار سنتی، به پناهگاه جدیدی روی آورده‌اند: «طلای دیجیتال». در روزگاری که خرید یک سکه فیزیکی برای بسیاری از حقوق‌بگیران به رویایی دوردست تبدیل شده، پلتفرم‌های طلای آنلاین با شکستنِ سدِ سرمایه اولیه، موجی از تب‌وتاب را در شهرهای ایران به راه انداخته‌اند؛ موجی که البته در برخورد با صخره سختِ رگولاتوری، با چالش‌های عمیقی دست‌وپنجه نرم می‌کند.

از خزانه‌های جهانی تا کیف‌پول‌های موبایلی

گزارش‌های اخیر در سال ۲۰۲۶ نشان می‌دهند که بانک‌های مرکزی در سراسر جهان طی سال‌های گذشته، خرید طلای خود را به اعداد شگفت‌انگیزِ بالای هزار تن در سال رسانده‌اند. دلیل آن‌ها ساده است: طلا ریسکِ طرفِ مقابل را ندارد، توسط تحریم‌ها مسدود نمی‌شود و قدرت خرید را در برابر تورم‌های جهانی حفظ می‌کند. حالا همین منطق را در اقتصاد ایران پیاده‌سازی کنید؛ اقتصادی که پیش‌بینی‌ها نشان می‌داد در سال ۲۰۲۵ نرخ تورمی معادل ۴۲.۴ درصد را تجربه کند. در چنین اتمسفر تورمی و بی‌ثباتی، شهروندان ایرانی دقیقاً با همان نیتِ مدیـــرانِ بانک‌های مرکزی به دَنبال حفظ ارزش دارایی خود هستند

اما مشـــکل اینجا بود که خرید طلای فیزیکی با چالش‌های متعددی همراه اســـت. اجرت‌های ساختِ نجومی، حباب‌های قیمتیِ غیرمنطقی در بازار سکه، مالیات بر ارزش افزوده و البته ریســـک بالای ســـرقت و نگهداری در منزل، سرمایه‌گذاران خرد را فراری می‌داد. در این نقطه تاریخی، شـــرکت‌های فین‌تک و استارت‌آپ‌های حوزه «والث‌تک» (WealthTech) وارد میدان شدند و مفهوم «طلای دیجیتال» یا طلای آنلاین را در ایران بومی‌سازی کردند. این نوآوری به هر شهروندی اجازه می‌داد تا بدون نیاز به پرداخت اجرت و تنها با چند کلیک، دارایی در حال افتِ خود (ریال) را به میلی‌گرم‌های طلا تبدیل کند



بیلبوردهای شهر و تب روزهای ابتدایی ماه

امروز اگر در روزهای ابتدایی ماه در بزرگراه‌های تهران یا کلان‌شـــهرهای دیگر رانندگی کنید، تغییر چهره شهر را به وضوح احساس خواهید کرد. اوایل ماه، دقیقاً همان روزهایی که پیامک واریز حقوقِ کارمندان روی نمایشـــگر گوشی‌ها نقش می‌بندد، بیلبوردهای غول‌پیکر شهری، پلتفرم‌های مختلف طلای دیجیتال را تبلیغ می‌کنند. شعارها همه یک هدف را نشـــانه رفته‌اند: «اجازه ندهید حقوقتان در حساب بانکی آب شود؛ همین الان، حتی با صدهزار تومان طلا بخرید.»

این بیلبوردها تنها یک تبلیغ تجاری نیستند، بلکه آینه تمام‌نمای رفتار اقتصادیِ جامعه‌ای هستند که در تلاش برای بقاست. شرکت‌های بزرگ و کوچکِ متعددی در این اکوسیستم متولد شده و در حال رقابت سنگین با یکدیگرند. رفتار مصرف‌کننده در ایران تغییر کرده اســـت؛ حقوق‌بگیرانِ ایرانی به محض دریافت دستمزد، بخشِ پس‌اندازِ خود را به سرعت وارد این پلتفرم‌ها کرده و به طلای دیجیتال تبدیل می‌کنند تا از گزندِ تورمِ روزمره در امان بمانند. این مدل از پس‌اندازِ خُرد و مســـتمر، طلای آنلاین را از یک «ابزارِ سرمایه‌گذاری لوکس» به یک «سپرِ دفاعیِ عمومی» برای طبقه متوسط و کارگر تبدیل کرده است.

این شرکت‌ها توانسته‌اند با ارائه رابط کاربریِ آسان، شفافیت در قیمت‌گذاری بر اساس مظنه لحظه‌ایِ بازار تهران و امکان خرید در هر ساعت از شبانه‌روز، اعتماد میلیونیِ کاربران را جلب کنند. اما اداره چنین کســـب‌وکارهایی در اقتصادی که هر روز آبســـتن یک رویداد جدید است، هرگز مسیر هموار نبوده است.

استراتژی بقا در میانه بحران‌ها

مدیریت پلتفرم‌های طلای دیجیتـــال در ایران نیازمند نوعی تاب‌آوری شدید است. کسب‌وکارهای این حوزه که بسیاری‌شان اسامی تازه‌ای هستند و شاید عمر یکی دو ساله‌ای دارند؛ نه تنها باید با نوسانات وحشتناک اونس جهانی و دلار داخلی هماهنگ باشند، بلکه باید معماریِ مالیِ خود را به گونه‌ای طراحی کنند که در صورت بروز شـــوک‌های اقتصادی، قادر به پاسخ‌گویی به تقاضای هجومیِ کاربران برای خرید یا فروش باشند. به عنوان مثال، برخی از بازیگران مهم این عرصه مانند پلتفرم «طلاسی»، اســـتراتژی جالبی را در پیش گرفته‌اند. آن‌ها ترجیح داده‌اند در شـــرایط بحرانیِ اقتصاد و نوسانات کلان، به جای عقب‌نشینی، با حفظ سرعتِ توسعه فنی و با کنترلِ سخت‌گیرانه هزینه‌های جانبـــی، به فعالیت خـــود ادامه دهند. این نشـــان‌دهنده بلوغ اکوسیستم نوآوری در ایران است که فهمیده در روزهای ناپایدار، توقف و فریز کردنِ کسب‌وکار به‌معنای مرگ آن است.

وابستگی شدید به سامانه‌هایی مثل سامانه ناظر و وجود چند ده رگولاتور در حوزه طلای دیجیتال، بزرگترین چالش این صنعت در کشور است.

سایه سنگین رگولاتوری؛ هیولایی به نام سامانه ناظر

با وجود استقبال بی‌نظیر مردم و رشد تصاعدیِ شرکت‌های حاضر در این بازار، طلای دیجیتال در ایران با یک مانع بزرگ و تاریخی روبه‌روست: «نهاد ناظر و رگولاتوری». تجربه تاریخی در ایران نشان داده است که هرگاه یک نوآوریِ فین‌تکی مورد استقبال گسترده قرار می‌گیرد، نهادهای سنتی به جای تنظیم‌گریِ تسهیل‌گر، به سمت تحدید و کنترلِ آن خیز برمی‌دارند و حالا ده‌ها نهاد روی بازار طلای دیجیتال نقش تصمیم‌گیر دارند!

در نشست‌ها و رویدادهای تخصصی اخیر بارها داستانِ پرغصه و پیچیده رگولاتوری را در حوزه طلای آنلاین روایت کرده‌اند؛ داستانی که کلیدواژه‌های اصلیِ آن محدودیت، جزئی‌نگری، کنترلِ افراطی، فقدانِ ثبات در تصمیم‌گیری و فسادِ ناشی از بخشنامه‌های خلق‌الساعه است. نگرانی‌ها از تاثیراتِ مخرب این نوع رگولاتوری بر جلوی نوآوری در کسب‌وکارها، به یک دغدغه همگانی در میان فعالان اقتصاد دیجیتال تبدیل شده است.

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های فعلی این صنعت، وابستگیِ شدیدِ این کسب‌وکارها به سامانه‌های کنترل‌کننده‌ای مانند «سامانه ناظر» است. بسیاری از کارشناسان و مدیران این حوزه به درستی پیش‌بینی می‌کنند که درگیری و اصطکاک مستمرِ سامانه ناظر با کسب‌وکارهای طلای آنلاین (و حتی رمزارزها) در نهایت باعث خواهد شد تا این سامانه به یک مدل تحدیدکننده جدید شبیه به «شاپرک ۲» تبدیل شود. سیستمی که به جای نطفه‌بخشی به نوآوری، نقش یک گلوگاه و قیفِ باریک را بازی می‌کند که تنها به آن دسته از مجموعه‌ها اجازه عبور می‌دهد که در چارچوب‌های به شدت سنتیِ بانک مرکزی جای بگیرند.

این مداخله‌ها تنها در سطح نظارت نمانده است. بانک مرکزی محدودیت‌های جدید و سخت‌گیرانه‌ای را برای تحویل فیزیکی طلا به مشتریانِ این پلتفرم‌ها وضع کرده است که عملاً یکی از بزرگ‌ترین مزیت‌های رقابتی آن‌ها (یعنی دریافت فیزیکی طلا در صورت تمایل کاربر) را فلج می‌کند. بدتر از آن، انتقادات جدی نسبت به ایجاد انحصار برای نهادهایی چون «بانک کارگشایی» در بازار طلای آنلاین وجود دارد؛ نهادی که پاسخ‌گوییِ شفافی به اعتراضات صنفی ندارد و با تکیه بر قدرتِ دولتی، شرایط رقابتِ برابر را از استارت‌آپ‌های خصوصی سلب کرده است.

حتی نامه‌نگاری‌های رسمیِ نهادهایی مانند ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز به بانک مرکزی برای معرفی و تایید خزانه‌های بیشتر (جهت دپوی طلای پشتوانه پلتفرم‌ها) نیز تاکنون نتوانسته گره از کار بسته این انحصار باز کند. بانک مرکزی همچنان با احتیاط و پارانویای ذاتیِ خود به پلتفرم‌های طلای دیجیتال نگاه می‌کند و نگران است که این بسترها، کنترلِ بانک مرکزی بر جریان نقدینگی و پایه پولی کشور را تضعیف کنند.

آینده محافظت در برابر تورم

مردم در سال ۲۰۲۶، چه در جایگاه رئیس یک بانک مرکزی در اروپا باشند و چه در جایگاه یک کارمند ساده در تهران، یک پیام مشترک را به اقتصاد جهانی مخابره می‌کنند: «ما به پولِ کاغذی و بدون پشتوانه اعتماد نداریم.»

تفاوت تنها در ابزار است. در حالی که نهادهای جهانی شمش‌های فیزیکی را با کشتی جابه‌جا می‌کنند، شهروندان ایرانی با اتکا به گوشی‌های هوشمند خود، میلی‌گرم به میلی‌گرم طلای دیجیتال انباشت می‌کنند تا دیواری در برابر سونامی تورم بسازند. این شرکت‌های فین‌تک، با تمام فشارها، انحصارها و تیک‌آف‌های

مقایسه روش‌های سرمایه‌گذاری



رگولاتوری، موفق شده‌اند دموکراسیِ سرمایه‌گذاری را برای مردمی که توانِ خریدهای کلان ندارند، پیاده‌سازی کنند.

حضور پررنگ تبلیغات طلای دیجیتال در سطح شهر را نمی‌توان نمایانگر موفقیت بازاریابیِ چند شرکت دانست و باید اعتراف کرد این اتفاق نمادی از یک تغییرِ پارادایم عمیق اقتصادی در ایران است. آینده این اکوسیستم اما کاملاً به این بستگی دارد که آیا قانون‌گذار دولتی به این بلوغ می‌رسد که نوآوری را به عنوان یک بالِ پروازِ اقتصاد بپذیرد، یا همچنان با داسِ محدودیت و انحصارِ سامانه‌هایی نظیر «سامانه ناظر»، ریشه سرمایه‌گذاری‌های خردِ مردم را در دلِ پلتفرم‌های طلای دیجیتال خشک خواهد کرد؟ پاسخ به این سوال، نه‌تنها سرنوشت شرکت‌های اینشورتک و والتک، بلکه سرنوشتِ ارزشِ دارایی‌های میلیون‌ها ایرانی را در سال‌های پیش رو تعیین خواهد کرد.

***اقتباس و تحلیلی بومی‌سازی‌شده بر اساس گزارش ژوئن ۲۰۲۶ پایگاه** Bulliontrading



طلا وارد می‌شود

وثیقه‌ای که از هیچ مرزی عبور نمی‌کند

یک شرکت مالی هندی به نام موتوت فایننس در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ توانست از سرمایه‌گذاران بین‌المللی، یک بار ۴۵۰ میلیون دلار و بار دیگر ۵۵۰ میلیون دلار با نرخ بهره‌ای پایین‌تر از حد انتظار جذب کند. وثیقه این تأمین مالی نه ملک بود، نه سهام شرکت؛ وثیقه طلایی بود که این شرکت به‌عنوان وام به هزاران خانوار هندی داده بود. سرمایه‌گذار بین‌المللی به طلا اعتماد کرد، حتی وقتی از خود شرکت هندی شناخت کافی نداشت. این داستان نکته‌ای ساده اما قدرتمند را نشان می‌دهد: در جهانی که اعتماد بین‌المللی به ارز و نظام بانکی هر روز شکننده‌تر می‌شود، طلا یکی از معدود زبان‌های مشـــترکی است که همه طرف‌های یک معامله بدون توجه به ملیت، ارز، یا حتی روابط سیاسی کشورهایشان آن را می‌فهمند و می‌پذیرند.

اعتبار اسنادی در معامله

برای فهم اهمیت طلا در این حوزه، باید یک قدم به عقب برگردیم و ببینیم اعتبار اسنادی (Letter of Credit) اساساً چطور کار می‌کند. وقتی یک صادرکننده و یک واردکننده در دو کشور مختلف معامله می‌کنند، هیچ‌کدام به‌طور کامل به دیگری اعتماد ندارند. صادرکننده می‌ترسد کالا را بفرستد و پولش را نگیرد؛ واردکننده می‌ترسد پول را بفرستد و کالا نرسد. اعتبار اسنادی این مشکل را با وارد کردن یک بانک به‌عنوان واسط حل می‌کند و در این حالت بانک تعهد می‌دهد که اگر اسناد درست باشند، پول پرداخت می‌شود. اما این سیستم یک پیش‌فرض دارد: بانک باید مطمئن باشد که طرف درخواست‌کننده اعتبار اسنادی، توان مالی دارد. برای همین، بانک‌ها معمولاً از واردکننده می‌خواهند وثیقه‌ای ارائه دهد. این وثیقه می‌تواند نقد، ملک، یا دارایی‌های دیگر باشد و اینجاست که طلا وارد می‌شود.

چرا طلا وثیقه‌ای متفاوت است

طلا چند ویژگی دارد که آن را از بیشتر دارایی‌های دیگر متمایز می‌کند، به‌خصوص برای تأمین مالی فرامرزی.

اول، ارزش جهانـــی دارد. یک ملک در تهران برای یک بانکدار در ســـنگاپور معنای محدودی دارد چرا ه او نمی‌داند چطور آن را ارزیابی کند یا در صورت نیاز بفروشـــد. اما یک شـــمش طلای استاندارد لندن (London Good Delivery) برای هر بانکی در هر کشوری، یک ارزش قابل‌محاسبه و قابل‌نقد دارد.

دوم، نوسانش نسبت به ارزهای محلی کمتر است. وقتی یک ارز ملی دچار نوسان شدید می‌شود (همان‌طور که در اقتصادهای پرتورم معمول اســـت) وثیقه‌ای که به آن ارز وابسته نیست، ارزش بیشتری برای طرف خارجی معامله دارد.

ســـوم، نقدشوندگی جهانی دارد. بازار طلا در لندن، زوریخ، دبی، و هنگ‌کنگ ۲۴ ساعته فعال است. اگر بانکی نیاز داشته باشد وثیقه طلایی را سریع نقد کند، بازارهای متعددی برای این کار وجود دارد. برخلاف یک دارایی محلی که فروشش ممکن است هفته‌ها طول بکشد.

زیرساختی که دارد بزرگ‌تر می‌شود

این کارکرد طلا در تجارت بین‌الملل، بی‌دلیل نیســـت که این روزها دارد زیرســـاخت رسمی‌تری پیدا می‌کند. هنگ‌کنگ، یکی از مهم‌ترین مراکز مالی آسیا، در ژوئیه ۲۰۲۶ یک سیستم تسویه طلای دولتی راه‌اندازی می‌کند که هدفش رقابت مستقیم با بازار لندن است. این سامانه با بورس طلای شـــانگهای هم تفاهم‌نامه همکاری امضا کرده. مقام‌های هنگ‌کنگ اعلام کرده‌اند ظرفیت ذخیره‌سازی طلای این شهر تا سال ۲۰۲۷ به بیش از ۲ هزار تن خواهد رسید. چرا این مهم است؟ چون داشتن یک مرکز تسویه طلای معتبر در آسیا، یعنی شرکت‌هایی که به دلایل مختلف مثل تحریم، محدودیت بانکی، یا صرفاً ترجیح جغرافیایی و... نمی‌خواهند یا نمی‌توانند از کانال‌های غربی استفاده کنند، یک مسیر جایگزین برای تسویه و تأیید وثیقه طلایی خواهند داشت. این صرفاً یک پروژه آزمایشی کوچک نیست. به گفته مقام‌های هنگ‌کنگ، این شهر در حال تبدیل‌شدن به آنچه خودشان «مرکز ذخیره طلای منطقه‌ای» می‌نامند. دقیقاً در لحظه‌ای که عدم قطعیت ژئوپلیتیک و بازسازی نظام پولی بین‌المللی، اهمیت استراتژیک طلا را بیشتر کرده است.

کاربرد عملی برای صادرکننده و واردکننده

برای یک بنگاه بازرگانی، این تحولات می‌توانند به چند شکل عملی معنا پیدا کنند. به‌عنوان وثیقه اعتبار اســـنادی: شـــرکتی که دارایی طلایی دارد می‌تواند از آن برای تضمین یک اعتبار اسنادی استفاده کند، حتی وقتی بانک طرف مقابل اعتماد محدودی به اعتبار اعتباری شرکت یا حتی کشور مبدأ دارد. به‌عنوان جایگزین نقدینگی نقدی: در شـــرایطی که جریان نقدی شرکت محدود است اما دارایی طلایی دارد، اســـتفاده از طلا به‌عنوان وثیقه برای دریافت تسهیلات، می‌تواند جایگزین فروش این دارایی باشد؛ همان‌طور که مدل وام‌دهی در برابر طلا در هند نشـــان داده، این مدل می‌تواند با نرخ بهره رقابتی هم همراه باشد.

به‌عنوان ابزار کاهش ریســـک ارزی در معـــاملات بلندمدت: برای قراردادهای تجاری بلندمدت که طرفین نگران نوســـان ارزی هستند، تثبیت بخشی از ارزش معامله بر مبنای طلا (به‌جای ارز ملی هرکدام از طرفین) می‌تواند ریسک هردو طرف را کاهش دهد.

طلا هزاران سال است که نقش وثیقه دارد و این چیز تازه‌ای نیست. آنچه تازه است، سرعتی است که زیرساخت جهانی برای استفاده رسمی و مقیاس‌پذیر از آن در حال شـــکل‌گیری اســـت. برای بنگاهی که در تجارت بین‌الملل با چالش اعتماد و دسترسی روبروست، فهم این ابزار نه به‌عنوان یک راه‌حل جادویی، بلکه به‌عنوان یک گزینه واقعی در کنار گزینه‌های دیگر ارزش بررسی دارد.

مزایای توکنیزه‌سازی طلا



روند رشد بازار توکن‌های طلا

(۲۰۲۰ تا ۲۰۲۶)

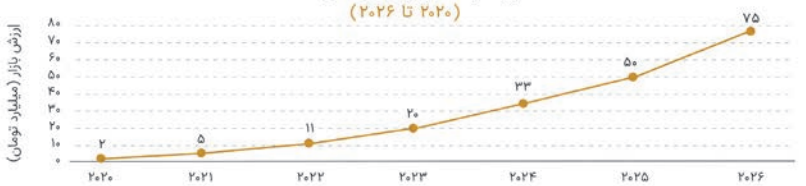

در بازه سه ساله اخیر بازدهی صندوق طلای مثقال از بیشتر روشهای سنتی سرمایه‌گذاری در طلا بالاتر بوده است.

طلایی که در گاوصندوق شما نیست

ایران بی‌سروصدا همان انقلاب طلای دیجیتال جهانی را با ابزار بومی خودش پیاده کرده

وقتی شـورای جهانی طلا در مارس ۲۰۲۶ از زیرسـاخت «طلا به‌عنوان سرویس» رونمایی کرد، هدفش حل یک مشـکل بود: چطور می‌توان مالکیت طلا را بدون نگهداری فیزیکی آن، شـفاف و قابل‌اعتماد منتقل کرد؟ جالب اسـت بدانید بـورس کالای ایران، بدون این عنوان پرطمطراق، سال‌هاست دارد دقیقاً همین کار را می‌کند. اگر اسم «صندوق طلا» را به انگلیسی ترجمه کنیم و در یک کنفرانس فین‌تک بین‌المللی ارائه دهیم، شـبیه دقیق همان چیزی است که جهان این روزها «طلای توکنایزشـده» می‌نامد: یک دارایی که نماینده مقدار مشخصی طلای واقعی است، بدون نیاز به نگهداری فیزیکی، با امکان معامله آنی و کارمزد پایین. تفاوت در این است که نسخه ایرانی روی بلاک‌چین نیسـت و روی زیرساخت بورس کالا نشسته. اما منطق اقتصادی پشتش تقریباً یکسان است.

صندوق طلا چطور کار می‌کند

صندوق‌هـای طلای قابل‌معامله در بورس ایران دارایی خود را عمدتاً در گواهی سـپرده کالایی سکه و شمش طلا سرمایه‌گذاری می‌کنند که در خزانه بورس کالا نگهداری می‌شود. وقتی واحد این صندوق را می‌خرید، مالک طلای فیزیکی خاصی نیسـتید بلکه مالک سـهمی از یک سبد دارایی هستید که ارزشش مسـتقیماً به قیمت طلا وابسته است. این مدل دقیقاً همان منطقی اسـت که محصولات جهانی مثل PAXG (پاکس گلد) دنبال می‌کنند: یک نهاد، طلای فیزیکی را در گاوصندوق نگه می‌دارد و یک نماینده دیجیتال یا مالی از آن صادر می‌کند که قابل معامله سریع‌تر است. داده‌های بازار ایران یک نکته جالب را نشان می‌دهند: در بازه سه‌ساله اخیر، بازدهی صندوق طلای مثقال از بیشتر روش‌های سنتی سرمایه‌گذاری در طلا بالاتر بوده و وقتی هزینه‌های معاملاتی طلای فیزیکی را هم حساب کنیم، این فاصله بزرگ‌تر هم می‌شود. دلیلش ساده است: طلای فیزیکـی هزینه‌های پنهان زیادی دارد. اجرت سـاخت، مالیات، و اختلاف قیمت خرید و فروش می‌توانند تا ۴۰ درصد روی قیمت واقعی طلا اضافه کنند: یعنی شما طلا را گران‌تر از ارزش واقعی‌اش می‌خرید و وقتی بفروشید، بخشی از همان مابه‌التفاوت را دوباره از دست می‌دهید. صندوق طلا این مشکل را تا حد زیادی حذف می‌کند: کارمزد معمول چیزی حدود ۰.۲ درصد است و رقمی که با هزینه‌های طلای فیزیکی قابل مقایسه نیست.

چهار تفاوت عملی که باید بدانید

حداقل سرمایه: برای خرید حتی یک گرم طلای آب‌شده یا یک سکه، معمولاً به چند میلیون تومان نیاز دارید. صندوق طلا را می‌توان با ۱۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان شروع کرد. این تفاوت برای کسب‌وکارهای کوچک که می‌خواهند بخشی محدود از نقدینگی‌شان را به‌صورت تدریجی به طلا تبدیل کنند، اهمیت عملی دارد.

نقدشوندگی: صندوق طلا را در ساعات بازار بورس (شنبه تا چهارشنبه، ۱۱:۳۰ تا ۱۵) می‌توان فـوراً نقد کرد. طلای فیزیکی نیاز به مراجعه حضوری، چانه‌زنـی، و گاهی تأیید اصالت دارد؛ فرآیندی که می‌تواند ساعت‌ها یا حتی روزها طول بکشد.

امنیت نگهداری: طلای فیزیکی همیشـه ریسک سرقت دارد. گواهی سپرده پشـت صندوق‌های طلا در خزانه رسمی بورس کالا نگهداری می‌شود و از این نظر، ریسک نگهداری فیزیکی عملاً حذف می‌شود.

کنترل مستقیم: اینجا طلای فیزیکی برتری دارد. وقتی سکه یا شمش در دسـت شماست، هیچ واسطه‌ای بین شـما و دارایی‌تان نیست. در صندوق طلا، شما به مدیریت صندوق و کارایی بازارگردانش وابسته‌اید.

اگر بازارگردان در روزهای پرنوسان نتواند نقدینگی را درست مدیریت کند، ممکن است حتی شاهد فاصله‌گرفتن قیمت معامله از ارزش ذاتی صندوق (NAV) باشید.

یک منتقد در یکی از بحث‌های تخصصی این حوزه نکته‌ای درسـت را یادآوری کرده: طلای دیجیتالی که هیچ پشـتوانه گواهی سپرده رسمی ندارد یعنی پلتفرم‌هایی که صرفاً «وعده» طلا می‌دهند بدون اینکه آن طلا در خزانه رسمی بورس کالا ثبت شده باشد می‌تواند ریسک «فروش خالی» (یعنی فروش چیزی که واقعاً پشـتوانه ندارد) داشته باشد. این تفاوت مهمی است که هر سرمایه‌گذار باید بداند: صندوق طلای رسمی بورسی، با گواهی سپرده کالایی که در خزانه بورس کالا قابل ردیابی است، از نظر شفافیت با هر پلتفرم غیررسمی «خرید طلای دیجیتال» که ممکن است صرفاً یک عدد در یک پایگاه‌داده باشد، فرق اساسی دارد.

پس کدام را انتخاب کنیم؟

پاسخ صادقانه این است: به هدف بستگی دارد. اگر هدف، نقدشوندگی بالا، سرمایه‌گذاری تدریجی، و کارمزد پایین اسـت، صندوق طلا گزینه منطقی‌تری است؛ به‌خصوص برای کسب‌وکارهایی که می‌خواهند بخشی از نقدینگی کوتاه‌مدتشان را در برابر تورم محافظت کنند بدون درگیر شدن با لجستیک نگهداری فیزیکی. اگر هدف، یک دارایی است که کاملاً مستقل از هر واسطه مالی، در دسترس فیزیکی شخص باشد؛ به‌خصوص در شرایط بحرانی که دسترسی به بازارهای مالی رسمی ممکن است مختل شود طلای فیزیکی همچنان جایگاه خودش را دارد. این دقیقاً همان منطقی است که خانوارهای ایرانی نسل‌هاست به آن پایبند بوده‌اند. واقعیت این است که این دو ابزار رقیب هم نیستند و مکمل هم‌اند. بسیاری از سرمایه‌گذاران حرفه‌ای ترکیبی از هردو را نگه می‌دارند: بخشی در صندوق برای نقدشوندگی روزمره، بخشی فیزیکی برای امنیت بلندمدت. نکته پایانی این است: ایران، بدون اینکه اسمش را «فین‌تک طلا» بگذارد، یک زیرساخت واقعی و کارا برای دیجیتالی‌کردن مالکیت طلا ساخته. شکافی که هنوز باقی مانده (نسبت به نسخه‌های جهانی مثل آنچه شورای جهانی طلا دارد می‌سازد) قابلیت تعامل بین‌المللی است: صندوق طلای ایرانی را نمی‌توان مستقیم در یک صرافی خارجی معامله کرد یا به‌عنوان وثیقه یک اعتبار اسـنادی بین‌المللی ارائه داد. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که زیرساخت داخلی، با وجود کارایی بالا، هنوز به دیوار مرز می‌خورد.

مقایسه صندوق طلا و طلای فیزیکی

	صندوق طلا	طلای فیزیکی
حداقل سرمایه	مبلغ کم امکان سرمایه گذاری با مبالغ اندک	مبلغ زیاد نیاز به سرمایه اولیه بالا
کارمزد	کم کارمزد مدیریت سالانه پایین	زیاد شامل هزینه خرید، فروش و اجرت
نقدشوندگی	بالا خرید و فروش سریع در بازار بورس	پایین نیاز به زمان و پیدا کردن خریدار
امنیت نگهداری	بسیار بالا نگهداری توسط ابزار امن و حرفه ای	متوسط تا پایین ریسک سرقت، گم شدن یا آسیب
کنترل مستقیم	غیرمستقیم مالکیت از طریق واحدهای صندوق	مستقیم مالکیت فیزیکی و در اختیار شما

طلا، این‌بار به شکل سرویس

توکن‌ها و توکن‌ها و بازهم توکن‌ها

۱۹ مارس ۲۰۲۶، لندن. شـــورای جهانی طلا (نهادی که از دهه‌ها پیش صدای رسمی صنعت طلای جهان بوده) اعلام کرد قصد دارد زیرســـاختی بســـازد که طلای دیجیتال را از یک محصول پراکنده و نامنسجم، به یک دارایی یکپارچه و قابل‌اعتماد در سیستم مالی جهانی تبدیل کند. اسمش را گذاشته‌اند «طلا به‌عنوان ســـرویس». این اتفاق شاید در نگاه اول یک خبر فنی برای متخصصان بازار طلا به نظر برسد. اما در واقع نشانه یک تغییر جهت بزرگ‌تر است: طلا، قدیمی‌ترین دارایی ذخیره تاریخ بشر، دارد رســـماً وارد عصر دیجیتال می‌شود: نه به‌صورت آزمایشی، بلکه با حمایت بزرگ‌ترین نهاد صنعتی این حوزه. طلای دیجیتال، توکن‌هایی که هر کدام معادل مقدار مشخصی طلای فیزیکی در یک گاوصندوق هستند، موضوع تازه‌ای نیست. محصولاتی مثل PAXG (پاکس گلد) و XAUT (تتر گلد) سال‌هاست در بازار وجود دارند. اما این بازار با یک مشکل اساسی روبروست: هر کدام از این محصولات استانداردهای خودشان را دارند، هر کدام گاوصندوق و حسابرس متفاوتی استفاده می‌کنند، و هیچ زیرساخت مشترکی بین آن‌ها وجود ندارد. نتیجه؟ بازاری پراکنده که ســـرمایه‌گذار بزرگ نهادی نمی‌تواند به‌سادگی به آن اعتماد کند. مدیرعامل شورای جهانی طلا، دیوید تیت، این مسئله را صریح بیان کرده: «طلا باید تحول پیدا کند تا نقشش را در سیستم مالی جهانی حفظ کند.» شریک ارشد BCG، ماتیاس تاوبر، هم نکته کلیدی‌تری می‌گوید: «دیگر سوال این نیست که آیا طلا دیجیتال خواهد شد؛ سوال این است که چطور می‌تواند بدون آسیب به یکپارچگی فیزیکی‌اش، در سیستم‌های مالی مدرن مشارکت کند.»

چهار ستون طلایی

بر اســـاس گزارش ۷۴ صفحه‌ای منتشرشده توسط شورای جهانی طلا و BCG، این چارچوب بر چهار اصل بنا شده است.

صدور ساده‌شده: هر نهادی که می‌خواهد یک محصول طلای دیجیتال عرضه کند، بتواند از یک زیرساخت مشترک استفاده کند، نه اینکه از صفر سیستم گاوصندوق و حسابرسی خودش را بسازد

نقدشـــوندگی بهبودیافته: طلای دیجیتال صادرشده توسط نهادهای مختلف بتواند راحت‌تر در پلتفرم‌های مختلف معامله شود؛ بدون اینکه هر توکن جزیره جداگانه‌ای باشد.

اعتماد نهادینه‌شده: تطبیق و حسابرسی مستمر به‌جای گزارش‌های دوره‌ای، به‌طوری که هر لحظه بتوان نسبت توکن به طلای فیزیکی واقعی را تأیید کرد.

قابلیت تعامل: سیستم‌های مختلف از بانک‌ها گرفته تا صرافی‌های رمزارز، پلتفرم‌های پرداخت سنتی و... بتوانند بدون اصطکاک با این زیرساخت طلا تعامل کنند.

یادمان نرود شورای جهانی طلا تأکید کرده که به‌دنبال تحمیل یک توکن واحد نیست. هدف ساختن «ریل‌های مشترک» است که محصولات مختلف بتوانند روی آن‌ها حرکت کنند؛ دقیقاً همان منطقی که باعث شـــد صندوق‌های قابل‌معامله طلا (ETF) دو دهه پیش این فلز را به یک دارایی قابل‌معامله در هر کارگزاری دنیا تبدیل کنند.

بازاری که آماده این تحول است

این اقدام در خلأ اتفاق نمی‌افتد. بازار طلای توکنایزشده در حال رشد انفجاری است: حجم معاملات این بازار فقط در ســـه‌ماهه اول ۲۰۲۶ از کل حجم معاملات سال ۲۰۲۵ عبور کرد. ارزش بازار طلای توکنایزشده از حدود ۴۵ میلیارد دلار در اواخر ۲۰۲۵ به بیش از ۶ میلیارد دلار در اوایل ۲۰۲۶ رسید. این رشد در شرایطی اتفاق می‌افتد که قیمت طلا خودش هم رکورد می‌زند؛ قیمت جهانی طلا در ژانویه ۲۰۲۶ به بالای ۵۵۰۰ دلار در هر اونس رســـید، رکوردی که خریدهای بی‌ســـابقه بانک‌های مرکزی جهان را منعکس می‌کند. وقتی طلای فیزیکی اینقدر گران و سنگین برای جابجایی است، نسخه دیجیتالش هم قابل تقسیم، قابل انتقال آنی، و قابل معامله ۲۴ساعته، جذابیت بیشتری پیدا می‌کند. نمونه هند جالب توجه اســـت. خانوارهای هندی بیـــش از ۲۵ هزار تن طلای فیزیکی نگه می‌دارند! بخشی عمیق از فرهنگ مالی این کشور. شریک مدیریتی BCG در هند گفته این زیرساخت «فرصتی تحول‌آفرین برای مدرن‌ســـازی و دیجیتالی‌کردن دسترسی میلیون‌ها سرمایه‌گذار هندی» اســـت، به‌خصوص با اتصال به سیستم پرداخت فوری UPI که در هند فراگیر شده. شاید در نگاه اول این خبر به نظر برسد مربوط به بازارهای مالی پیشرفته است، نه اقتصاد ایران. اما دقیقاً برعکس است! این نوع زیرساخت می‌تواند برای اقتصادهایی که از سیستم بانکی بین‌المللی متعارف محروم‌اند، اهمیت ویژه‌ای داشته باشد. طلا به طور تاریخی برای ایرانیان یک پوشش طبیعی در برابر تورم و بی‌ثباتی ارزی بوده و این رفتار فرهنگی-اقتصادی عمیقی است که با رفتار خانوار هندی شباهت زیادی دارد. اما طلای فیزیکی محدودیت‌های خودش را دارد: نگهداری، جابجایی، تأیید اصالت، و نقدشوندگی در بحران. اگر زیرساخت «طلا به‌عنوان سرویس» واقعاً استاندارد جهانی شود (با حسابرسی مستمر و قابلیت تعامل بین پلتفرم‌ها) می‌تواند مسیر جدیدی باز کند: دارایی که نه به ریال وابسته است، نه مستقیماً از کانال بانکی تحریم‌شده عبور می‌کند، و در عین حال شفاف‌تر و نقدشونده‌تر از شمش زیر تشک است. این البته به معنای دسترسی تضمین‌شده نیست؛ بسیاری از این پلتفرم‌ها هنوز محدودیت‌های جغرافیایی و انطباقی (KYC/AML) سختگیرانه‌ای دارند که دسترسی از ایران را پیچیده می‌کند.

این فقط یک پروژه آزمایشی نیست

نکتـــه‌ای که این اقـــدام را از تلاش‌های پراکنده قبلی متمایز می‌کند، وزن نهادی پشـــت آن اســـت. این پروژه یک آزمایش کوچک نیست؛ شورای جهانی طلا همان نهادی است که صندوق GLD (بزرگ‌ترین صندوق قابل‌معامله طلای جهان با ارزش بیش از ۱۲۶ میلیارد دلار) را به استاندارد صنعتی تبدیل کرد. تکرار همان الگو برای نسخه دیجیتال، وزن قابل‌توجهی دارد. شـــورای جهانـــی طلا از تمام بازیگران بازار چه از داخل صنعـــت طلا، چه از بیرون آن، از جمله بانک‌ها و پلتفرم‌های رمزارزی دعوت کرده تا در شـــکل‌دهی این زیرساخت مشارکت کنند. این یعنی قواعد بازی هنوز در حال نوشته‌شدن است. طلا هزاران سال است که نقش دارایی پناه‌گاهی دارد. آنچه در مارس ۲۰۲۶ اتفاق افتاد، تلاشـــی است برای اینکه این نقش تاریخی با سرعت و انعطاف دنیای دیجیتال هماهنگ شود. بدون از دست دادن چیزی که از ابتدا طلا را ارزشمند کرده: اینکه واقعی است.

بانک‌های مرکزی تقریبا از ۲۰۲۱ خرید طلا را دوبرابر کردند



داده‌های صادراتی ایران در این پلتفرم‌ها ناقص است. ایران اطلاعات گمرکی خود را به‌صورت عمومی منتشر نمی‌کند؛ بنابراین آنچه درباره صادرات ایران در سیستم‌های غربی می‌بینید، داده واردات کشورهای مقصد است، نه داده مستقیم ایران.

آن‌ها می‌دانند شما چه می‌فروشید

پلتفرم‌های اطلاعات تجاری، سلاحی که رقبای شما سال‌هاست استفاده می‌کنند

رقیب ترک شما می‌داند که ماه گذشته چه حجمی از محصول را به کدام خریدار هندی فرستادید. می‌داند از کدام بندر حرکت کردید، تقریباً به چه قیمتی فروختید و حتی می‌داند خریدارتان چند بار در سال سفارش می‌دهد. شما درباره او چه می‌دانید؟ این جمله‌ها اغراق نیست. اطلاعاتی که توصیف کردیم در یک پایگاه داده تجاری بین‌المللی نشسته و هر کسی با اشتراک ماهانه چند صد دلار می‌تواند آن را ببیند. اسمش «اطلاعات گمرکی» است و صنعتی میلیارددلاری پشتش ایستاده که ایران در آن تقریباً غایب است -نه به عنوان داده، بلکه به عنوان استفاده‌کننده. بازرگانان بزرگ در چین، ترکیه، هند، و کره قبل از اینکه اولین ایمیل را به یک خریدار بالقوه بفرستند، پرونده کاملی از رقبا، بازار و حتی خود آن خریدار جلویشان است. بازرگان ایرانی معمولاً با یک کارت ویزیت از نمایشگاه برمی‌گردد و امیدوار است که به او زنگ بزنند.

داده گمرکی چیست و چطور عمومی شد؟

هر محموله‌ای که از مرز یک کشـــور رد می‌شـــود، یک ســـند گمرکی تولید می‌کند: بارنامه دریایی (Bill of Lading)، اظهارنامه صادراتی، سند ارزش گمرکی. امروز با نوشتن نام یک شرکت در Panjiva یا ImportGenius، می‌توانید تمام محموله‌های ورودی یا خروجی آن را در بازه زمانی مشخص ببینید. در این بین پلتفرم‌های اصلی بازار را سه دسته مشتری می‌خرند.

اول، صادرکنندگان و وارد‌کنندگان: برای پیدا کردن خریدار جدید، بررسی سابقه یک خریدار بالقوه قبل از امضای قرارداد، و رصد مداوم رقبا.

دوم، مشاوران و تحلیلگران تجاری: برای تهیه گزارش‌های بازار، مشاوره صادراتی، و تحقیقات اقتصادی

سوم، بانک‌ها و مؤسسات مالی: برای ارزیابی ریسک وام‌گیرندگان تجاری و بررسی صحت اظهارات مالی شرکت‌هایی مثل Samsung ،Walmart، Maersk و صدها شرکت متوسط در آسیای شرقی از این ابزارها به‌عنوان بخشی از عملیات روزمره استفاده می‌کنند. در ایران؟ آگاهی از وجود این ابزارها در برخی شرکت‌های بازرگانی صفر است.

نقشه پلتفرم‌ها: کدام برای چه‌کاری؟

Panjiva - حالا بخشی از S&P Global است. قوی‌ترین پوشش برای داده آمریکا، چین، هند، و اروپا. رابط کاربری پیشرفته، امکان جست‌وجو بر اساس کالا، شرکت، یا مسیر تجاری. مناسب برای رصد رقبا و شناسایی خریداران بالقوه. اشتراک از چند صد تا چند هزار دلار در ماه.

ImportGenius - متمرکزتر روی بازار آمریکا، اما با پوشش خوب در ۳۰+ کشور. رابط ساده‌تر، قیمت پایین‌تر، مناسب برای شرکت‌های کوچک‌تر که می‌خواهند ابتدا بازار آمریکا را بشناسند.

Global Trade Atlas (GTA) - محصول IHS Markit، سنگین‌ترین ابزار از نظر تحلیلی. داده‌های کلان تجارت جهانی، نه در سطح شرکت، بلکه در سطح کالا و کشور. مناسب برای تحلیل ماکرو: «تقاضای جهانی برای پتروشیمی X در ۵ سال گذشته چه روندی داشته؟»

Trademap - رایگان، از مرکز تجارت بین‌الملل وابســـته به سازمان ملل. داده‌های کلان صادرات و واردات کشورها بر اساس کد HS. نقطه شروع خوب برای هر صادرکننـــده‌ای که می‌خواهد بفهمد بازار هدفش چقدر بزرگ است.

Kompass و Europages - پایگاه داده شرکت‌ها، نه محموله‌ها. برای پیدا کردن خریداران بالقوه در اروپا و فیلتر کردن بر اســـاس صنعت، کشور، و حجم کسب‌وکار. رایگان با قابلیت‌های محدود، اشتراک برای دسترسی کامل.

یک سناریوی واقعی: صادرکننده زعفران

فرض کنید یک صادرکننده زعفران ایرانی می‌خواهد بازار آلمان را جدی‌تر بگیرد. با Trademap شروع می‌کند: آلمان ســـالانه چقدر زعفران وارد می‌کند؟ از کجا می‌خرد؟ ایران چه سهمی دارد و اسپانیا، امارات، و هند چطور؟ اگر ســـهم ایران کم اســـت ولی حجم بازار بزرگ، سوال بعدی مشخص است: چرا؟ حالا با Panjiva وارد جزئیات می‌شـــود: شـــرکت‌های ایرانی رقیب (یا غیرایرانی) چه حجمی به چه خریدارانی در آلمان فرستاده‌اند؟ اسم خریداران آلمانی در پرونده گمرکی ثبت است. این‌ها سرنخ مستقیم برای ارتباط‌گیری است. با Kompass اسم و اطلاعات تماس همان خریداران آلمانی را پیدا می‌کند. حالا نه با یک لیست سرد از یک نمایشگاه، بلکه با اطلاعاتی که می‌داند این خریدار سابقه خرید زعفران دارد، وارد مکالمه می‌شود. این همان کاری است که رقیب ترک یا هندی می‌کند. صادرکننده ایرانی بدون این ابزارها کور است.

چه‌چیزی درباره ایران در این سیستم‌ها هست؟

اینجاست که ماجرا پیچیده می‌شود. داده‌های صادراتی ایران در این پلتفرم‌ها ناقص است. ایران اطلاعات گمرکی خود را به‌صورت عمومی منتشر نمی‌کند؛ بنابراین آنچه درباره صادرات ایران در سیستم‌های غربی می‌بینید، داده واردات کشورهای مقصد است، نه داده مستقیم ایران.

این هم یک چاقوی دولبه است: رقیب خارجی نمی‌تواند به‌راحتی ببیند شما چه می‌فروشید (خوب)، اما شما هم داده کمتری دارید (بد). محموله‌هایی که از طریق واسطه‌ها -امارات، ترکیه، عمان- صادر می‌شوند، در پرونده گمرکی با نام کشور واسط ثبت می‌شوند، نه ایران.

نکته: همین مسیرهای واسط را می‌توان رصد کرد. اگر یک صادرکننده ایرانی بداند کدام شرکت‌های اماراتی در حوزه کالای او فعال هستند و به کدام بازارها می‌فروشند، می‌تواند شبکه توزیع را بهتر بشناسد -حتی اگر برندش ایرانی نباشد.

در نهایت باید بدانیم این ابزارها معجزه نیستند. داده‌ها همیشه کامل نیست. بعضی کشورها اطلاعات گمرکی را محرمانه نگه می‌دارند. ارزش محموله‌ها اغلب تخمینی است. و مهم‌تر از همه: داده تاریخی اســـت -می‌گوید چه بوده، نه لزوماً چه خواهد بود. دسترســـی از ایران هم یک چالش است. اکثر این پلتفرم‌ها پرداخت ایرانی نمی‌پذیرند و برخی از IP ایران مسدود هستند. اشتراک از طریق دفاتر خارج از کشور یا شرکت‌های واسط ممکن است.

نبرد نابرابر در تجارت بین‌الملل صادرکننده سنتی در برابر صادرکننده داده‌محور



تهاجم «هوش مصنوعی سایه» به محیط کار

رشد ۴ برابری در یک سال



کانر جونز
گزارشگر امنیت سایبری
منبع نشریه رجیستر

کارفرمایان به طور فزاینده‌ای نسبت به استفاده غیرمجاز از هوش مصنوعی و مقصدی که کارکنانشـــان فایل‌های اختصاصی و محرمانـــه را به آن ارســـال می‌کنند، نابینا شده‌اند. اگر با پدیده «فناوری اطلاعات سایه» (Shadow IT) آشنا هستید، اکنون باید کسب‌وکار خود را برای موج سهمگین «هوش مصنوعی ســـایه» (Shadow AI) آماده کنید. تحقیقات جدید نشان می‌دهد استفاده کارکنان از حساب‌های کاربری شخصی و غیرمجاز برای دسترسی به ابزارهای «هوش مصنوعی مولد» (GenAI)، به عنوان یک نگرانی فزاینده در حوزه ریسک‌های داخلی (Insider-risk) برای سازمان‌ها در حال ظهور است. این یعنی کارکنانی که به اسناد حساس دسترسی دارند، ممکن است با دفعات بیشتری این اطلاعات را وارد پلتفرم هوش مصنوعیِ دلخواه خود کنند، در حالی که سازمان آن‌ها روحش هم از این ماجرا خبردار نمی‌شود.

داده‌های گزارش سالانه بررسی نقض داده‌ها (DBIR) متعلق به شرکت ورایزن (Verizon) نشـــان می‌دهد؛ از مجموع ۴۵ درصد از متخصصانی که به طور منظم از هوش مصنوعی در محیط کار استفاده می‌کنند، ۶۷ درصدشان با استفاده از حساب‌های شخصی غیرمجاز (که توسط تیم‌های IT تایید نشده‌اند) به این پلتفرم‌ها دسترسی داشته‌اند. ورایزن اعلام کرد که در مجموعه داده‌های امسال که بیش از ۲۲ هزار مورد نقض اطلاعاتی در سطح جهان را بررسی کرده است، سهم کاربرانی که از طریق حساب‌های شخصی به هوش مصنوعی دسترسی پیدا کرده‌اند، نشان‌دهنده افزایش ۴برابری در اقدامات داخلی (البته از نوع غیرمخرب) بوده است.

ما در اینجا فقط درباره جمنـــای (Gemini)، کلود (Claude)، چت‌جی‌پی‌تی (ChatGPT) و گراک (Grok) صحبت نمی‌کنیم؛ بلکه پلتفرم‌های مختلف تولید کد (Vibe coding)، ایجنت‌های هوش مصنوعی و سایر چت‌بات‌های خارجی که می‌توانند به نوعی به داده‌های سازمان دسترسی پیدا کنند نیز در این دسته قرار می‌گیرند. طبق گزارش ورایزن، ۲۸ درصد از موارد نقض سیاست‌های «پیشگیری از نشت داده‌ها» (DLP) شامل کارکنانی بوده که سورس‌کد (کد منبع) شرکت را وارد یک ابزار هوش مصنوعی کرده‌اند و به طور بالقوه مالکیت معنوی سازمان را در معرض خطر قرار داده‌اند. کارکنان همچنین (به ترتیب میزان شیوع) تصاویر، داده‌های ساختاریافته، اسناد و فایل‌های PDF را نیز در پلتفرم‌های هوش مصنوعی مولد بارگذاری کرده‌اند.

در ۳.۲ درصد از موارد، کارکنان در حال آپلود تحقیقات اختصاصی و مستندات فنی بوده‌اند. با توجه به حجم داده‌های شرکتی و بالقوه حساسی که کارمندان هر روز به ســـرویس‌های هوش مصنوعیِ شخص ثالث و غیرمجاز تزریق می‌کنند، این موضوع باید حتی خوش‌بین‌ترین حامیان هوش مصنوعی را نیز نگران کند.

پادزهر هوش مصنوعی سایه: از AI-BOM استفاده کنید

ورایزن تاکید می‌کند که مدیران شبکه باید تمام تلاش خود را به کار گیرند تا مانع از اعتماد کورکورانه کاربران به این فناوری شـــوند؛ فناوری جدیدی که روزبه‌روز سیستم‌های بیشـــتری را در حد فاصلِ داده‌های حساس و مدل‌های زبانی قرار می‌دهد. ایمن‌سازی پیکربندیِ تمام دارایی‌های سازمانی و اطمینان از مدیریت دقیقِ حساب‌ها و سطح دسترسیِ آن‌ها، از جمله اقدامات ضروری است.

شیوع «هوش مصنوعی سایه» باعث شکل‌گیری رویکردهای جدیدی در این زمینه شده اســـت؛ از جمله تکامل ایده «فهرست مواد اولیه نرم‌افزار» (SBOMs) به «فهرست مواد اولیه هوش مصنوعی» (AI-BOMs). ممکن است پیش از این با این مفهوم برخورد کرده باشید. به عنوان مثال، سیســـکو (Cisco) اوایل امسال AI-BOM خود را به صورت متن‌باز (Open-source) منتشـــر کرد و اخیراً نیز ابزاری برای ردیابی منشأ مدل‌های هوش مصنوعی معرفی کرده است.

ایان سوانسون، معاون محصولات امنیت هوش مصنوعی در شرکت پالو آلتو نتورکس (Palo Alto Networks)، در این باره می‌گوید که فهرســـت مواد اولیه هوش مصنوعی (AI-BOM) می‌تواند به تیم‌های واکنش به حوادث ســـایبری کمک کند تـــا در مواردی که مهاجمان از هوش مصنوعیِ خود سازمان علیه آن استفاده می‌کنند، متوجه چگونگی اجرای حملات شوند. فایل‌های AI-BOM به مدافعان سایبری نشان می‌دهند که پیکربندی سیستم هوش مصنوعی در یک زمان مشخص چه وضعیتی داشته است و به آن‌ها اجازه می‌دهد به راحتی ببینند چه چیزی و در چه زمانی تغییر کرده است.

سوانسون توضیح می‌دهد: «اگر درک درستی از وضعیت فعلی سیستم و تغییرات آن داشته باشید، می‌توانید به سراغ AI-BOM بروید و بپرسید: برای ساخت این برنامه هوش مصنوعی از چه پرامپتِ سیســـتمی در ترکیبات آن استفاده شده است؟ سپس مشاهده می‌کنید که وضعیت سیستم از حالت قبلی به یک حالت جدید تغییر کرده است. اینجاست که می‌توانید متوجه شوید آیا اتفاق مخربی در حال وقوع است یا خیر. در این صورت، توانایی مهار آن را خواهید داشت.»

باگ‌ها، باگ‌ها و باز هم باگ‌ها

گذشته از مشکل رو به رشد هوش مصنوعی سایه، گزارش ورایزن نشان می‌دهد که سوءاستفاده از آسیب‌پذیری‌های نرم‌افزاری بار دیگر به عامل اصلی نقض‌های امنیتی تبدیل شـــده و از «سوءاستفاده از اطلاعات هویتی» (که نسبت به نتایج سال گذشته ۱۳ درصد کاهش یافته) پیشی گرفته است.

در این میان، عادت‌های سازمان‌ها در وصله کردن (پچ کردن) سیستم‌ها نیز کمکی به بهبود اوضاع نمی‌کند. به عنوان مثال، درصد آسیب‌پذیری‌های بحرانی از کاتالوگ «آسیب‌پذیری‌های کشف‌شده شناخته‌شده» (KEV) متعلق به آژانس CISA که به طور کامل رفع شـــده بودند، از ۳۸ درصد به ۲۶ درصد در تهاجم «هوش مصنوعی سایه» به محیط کار؛ رشد ۴ برابری در یک سال ۲۰۲۵ کاهش یافته است. ورایزن همچنین اعلام کرد که میانگین زمان مورد نیاز برای رفع کامل آسیب‌پذیری‌ها تقریباً دو هفته افزایش یافته و از ۳۲ روز در سال ۲۰۲۴ به ۴۳ روز در سال گذشته رسیده است. با این اوصاف، مدافعان سایبری کار بسیار سختی پیش رو دارند، چرا که تعداد آسیب‌پذیری‌های بحرانی که نیاز به اصلاح دارند به طور متوسط ۵۰ درصد افزایش یافته است.

در بخش دیگری از این گزارش آمده است که باج‌افزارها در نزدیک به نیمی از کل نقض‌های اطلاعاتی حضور داشته‌اند. دقیق‌تر بگوییم، این آمار ۴۸ درصد بوده که نسبت به مجموعه داده‌های سال قبل (۴۴ درصد) افزایش جزئی داشته است

با این حال، این گزارش با یک خبر خوب و روشـــن به پایان می‌رسد: ورایزن همچنان شاهد روند نزولی در پرداخت باج است؛ ۶۹ درصد از قربانیان از پرداخت باج امتناع کرده‌اند و میانگین رقم پرداخت‌شده نیز از ۱۵۰ هزار دلار به ۱۳۹,۸۷۵ دلار کاهش یافته است.

رشد چهار برابری هوش مصنوعی سایه



شکست

نگاهی به تجربیات ناموفق کارآفرینی

زوال یک استارت‌آپ

چگونه جابون با ۹۳۰ میلیون دلار سرمایه، بی‌سروصدا از بین رفت







امیرحسین زراندوز
مشاور کسب و کار

مقدمه

در سال ۲۰۱۷، سیلیکون‌ولی شاهد رویدادی بود که در آن فضای پرجنب‌وجوش کافه‌ها و گفت‌وگوهای سرمایه‌گذاران پیرامون آینده، توجهی به زوالِ یکی از درخشان‌ترین ستارگان دنیای فناوری نداشت. شرکت «جابون» (Jawbone)، بدون انتشار بیانیه‌ای رسمی یا برگزاری نشست خبری، از صحنه رقابت حذف شد. دفاتر این شرکت تخلیه و نیروی کار آن پراکنده شدند؛ بدین‌ترتیب، برندی که با جذب بیش از ۹۳۰ میلیون دلار سرمایه، ارزش آن به ۳.۲ میلیارد دلار رسیده بود، به‌گونه‌ای بی‌سروصدا ناپدید شد.

برای فعالان حوزه فناوری در آن دوران، جابون نامی آشنا بود. هدست‌های بلوتوث مینیمال این شرکت با طراحی پیشرو، بلندگوهای مکعبی جمپاکس (Jambox) با قابلیت تولید صدای قدرتمند نسبت به ابعاد کوچک خود، و دستبندهای سلامت UP که وعده پایش کیفیت زندگی را می‌دادند، از جمله محصولات شناخته‌شده آن به شمار می‌رفتند. جابون فراتر از یک برند، تداعی‌گر رویکردی بود که در آن فناوری به عنصری زیبا، هوشمند و آمیخته با زندگی روزمره بدل می‌شد؛ رویکردی که محصولات آن را به نماد هویت کاربران و گزینه‌ای مطلوب برای هدیه دادن تبدیل کرده بود.

با این‌حال، در بطن این موفقیت ظاهری، چالش‌هایی نهفته بود. تصمیمات راهبردی و اولویت‌بندی‌های نادرست، به‌تدریج مسیری بحرانی را برای شرکت رقم زدند. بروز مشکلاتی در نسل نخست دستبندهای UP، از جمله ضعف در باتری و نقص‌های سخت‌افزاری، نارضایتی مشتریان را به همراه داشت. اگرچه جابون تلاش کرد با جمع‌آوری بی‌سروصدای محصولات، از عواقب این اشتباهات بکاهد، اما در عصر ارتباطات دیجیتال، بازتاب نارضایتی کاربران در شبکه‌های اجتماعی و انجمن‌های تخصصی، موجب کاهش تدریجی اعتماد عمومی شد.

در همین حال، اتخاذ استراتژی‌های موازی و ورود هم‌زمان به بازارهای هدست‌های بلوتوث، بلندگوهای بی‌سیم و ابزارهای پوشیدنی سلامت، خطایی راهبردی بود که با وجود برخورداری از منابع مالی عظیم، بقای شرکت را با مخاطره مواجه کرد؛ چراکه وفور سرمایه، گاه مانع از تمرکز بر استراتژی‌های دقیق می‌شود.

سقوط جابون نه حاصل اشتباهی واحد، بلکه پیامد تراکم تدریجی تصمیماتی بود که هریک به‌تنهایی موجه به نظر می‌رسیدند. این تجربه، درسی برای کسب‌وکارهایی است که بزرگی سازمان را ضامن امنیت خود می‌پندارند، یا ساخت محصول باکیفیت را کافی دانسته و از نقش تعیین‌کننده سرمایه‌گذاران در کنارِ نیاز به تحلیل دقیق بازار غافل می‌مانند. این نوشتار هشداری است برای تمامی فعالان زیست‌بوم کسب‌وکارهای نوپا در سراسر جهان؛ زیرا خطاهایِ مشابه، در هر بازاری برای شرکت‌هایی که بیش از حد به ایده خود وابسته بوده و کمتر به بازخورد مشتریان توجه می‌کنند، تکرارپذیر است.

قله موفقیت

در سال ۱۹۹۹ میلادی، هم‌زمان با ورود جهان به هزاره جدید، اینترنت از مرحله‌ای آزمایشی عبور کرد و به ابزاری کاربردی در زندگی روزمره تبدیل شد. در فضایی که حباب دات‌کام در حال گسترش بود و ایده‌های نوآورانه پی‌درپی شکل می‌گرفتند، دو جوان با پیشینه‌ای مهندسی و علایقی مشترک در حوزه فناوری و صوت، شرکتی با نام «الیف» (Aliph) تأسیس کردند. حسین رحمان و الکساندر اسلیلی در دوره‌ای که بسیاری از استارت‌آپ‌ها با ایده‌هایی مبهم و صرفاً بر پایه یک صفحه وب ساده، ادعای تحول در صنعت را مطرح می‌کردند، مسیری متفاوت برگزیدند. این شرکت که بعدها به «جابون» تغییر نام داد، در آغاز فعالیت خود چشم‌اندازی کاملاً شفاف نداشت، اما در مقایسه با بسیاری از رقبای آن دوره، از یک مزیت بنیادین برخوردار بود: مسئله‌ای واقعی که باید حل می‌شد.

فعالیت این شرکت، برخلاف بسیاری از استارت‌آپ‌های هم‌دوره، نه از محیط‌های متعارف کارآفرینی، بلکه با انعقاد یک قرارداد دفاعی آغاز شد. آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی آمریکا (DARPA) با مسئله برقراری ارتباط صوتی شفاف در محیط‌های پرنویز، از جمله بالگردها و میدان‌های نبرد، مواجه بود. موقعیتی را می‌توان تصور کرد که در آن یک سرباز در میانه عملیات نظامی می‌کوشد فرمانی را دریافت کند، اما صدای موتور بالگرد هر واژه را در خود محو می‌سازد. رحمان و اسلیلی با توسعه فناوری «نویز اسسین» (Noise Assassin) موفق شدند صدای انسان را با دقتی بالا از آلودگی‌های صوتی محیطی بیش از صد دسی‌بل تفکیک کنند. این دستاورد صرفاً یک موفقیت فنی نبود، بلکه نشان می‌داد که بنیان‌گذاران شرکت توانایی حل مسائل پیچیده مهندسی را در شرایط واقعی دارند. اجرای موفق این پروژه، نه‌تنها منابع مالی، بلکه اعتباری ممتاز برای الیف به همراه آورد؛ اعتباری که در فضای استارت‌آپی آن دوره، کمیاب و بسیار ارزشمند بود.

بنیان‌گذاران شرکت با هدف گذار از حوزه نظامی به بازار کالاهای مصرفی، در سال ۲۰۰۶ نخستین هدست بلوتوث خود را به بازار عرضه کردند. این اقدام، در ظاهر ساده اما در عمل بسیار مخاطره‌آمیز بود. بازار هدست‌های بلوتوث در آن سال‌ها بازاری بود که محصولات آن بیش از آنکه به لوازم الکترونیک مصرفی شباهت داشته باشند، یادآور تجهیزات پزشکی بودند. طراحی‌های حجیم، کیفیت صدای متوسط و ظاهری که کاربر را بیشتر شبیه یک تکنسین مخابرات نشان می‌داد تا مصرف‌کننده فناوری، سیمای غالب این بازار را شکل می‌داد. جابون در چنین فضایی، با بهره‌گیری از طراحی صنعتی «ایو بئار» (Yves Béhar)، طراح سوئیسی-آمریکایی شناخته‌شده به رویکرد مینیمال، محصولی ارائه کرد که در فروشگاه‌های اپل در کنار آیپاد قرار می‌گرفت و با آن فضا تناسب داشت. این هدست نه‌تنها از حیث طراحی ظاهری متمایز بود، بلکه با اتکا به فناوری کاهش نویز، که ریشه در تجربه دفاعی شرکت داشت، تجربه‌ای نوآورانه از کیفیت صدا فراهم می‌کرد که در قیاس با محصولات رقیب، برتری محسوسی داشت.

واکنش بازار به این محصول، تدریجی اما پیوسته بود. حضور در فروشگاه‌های اپل و توصیه‌های دهان‌به‌دهان کاربران، جابون را از یک استارت‌آپ گمنام به برندی معتبر تبدیل کرد. هر نسل جدید از هدست‌های این شرکت، بهبودهایی ملموس در کیفیت صدا، طراحی و عمر باتری به همراه داشت و همین تداوم، اعتماد مشتریان را تثبیت می‌کرد. با معرفی نسل‌های بهبودیافته، این شرکت تا سال ۲۰۱۰ به یکی از رهبران بازار هدست‌های بلوتوث تبدیل شد. با این حال، محدودیت تقاضا در این حوزه و اشباع تدریجی بازار، نشانه‌ای روشن بود که جابون برای تداوم رشد، باید از مرزهای بازار هدست فراتر رود.

تیم مدیریتی جابون با درک نیاز بازار به تجهیزات صوتی قابل‌حمل، تمرکز خود را بر توسعه بلندگوهای بی‌سیم معطوف کرد. در سال ۲۰۱۰، در دوره‌ای که بلندگوهای قابل‌حمل یا از کیفیت صوتی مطلوب برخوردار نبودند یا ابعادی نامتناسب داشتند، محصول جمپاکس با طراحی مکعبی، ابعاد فشرده و کیفیت صوتی فراتر از اندازه خود معرفی شد. ایو بئار بار دیگر طراحی این محصول را بر عهده داشت و حاصل کار، محصولی بود که می‌شد آن را بر میز کار قرار داد، در کوله‌پشتی حمل کرد یا بر قفسه کتابخانه گذاشت و در هر یک از این موقعیت‌ها، همچنان متناسب و جذاب به نظر می‌رسید.

عملکرد تجاری جمپاکس فراتر از پیش‌بینی‌ها بود، به‌گونه‌ای که در نخستین سال عرضه، بیش از یک میلیون دستگاه از آن به فروش رسید و درآمد شرکت از مرز صدمیلیون دلار عبور کرد. این محصول با ورود به محیط‌های کاری، خوابگاه‌های دانشجویی، آشپزخانه‌ها و فضاهای



جابون فراتر از یک برند، تداعی‌گر رویکردی بود که در آن فناوری به عنصری زیبا، هوشمند و آمیخته با زندگی روزمره بدل می‌شد

هیچ استارت‌آپی قادر نیست در برابر ورود مستقیم شرکت‌های بزرگ فناوری به حوزه تخصصی خود، آمادگی کامل کسب کند. ورود سازمان‌هایی با نقدینگیِ کلان، پایگاه مشتریانِ وفادار و اکوسیستم‌های نرم‌افزاریِ گسترده، قواعد بازی را تغییر داد.

عمومی، به پدیده‌ای فرهنگی تبدیل شد و نشان داد که جابون چیزی بیش از یک تولیدکننده سخت‌افزار است. عرضه نسخه «بیگ جم‌باکس» در سال ۲۰۱۲ نیز موفقیت تجاری شرکت را تداوم بخشید و جایگاه جابون را به‌عنوان یک برند «سبک زندگی» تثبیت کرد. رسانه‌ها از این شرکت به‌عنوان اپل دنیای صوت یاد می‌کردند؛ توصیفی که هم مایه اعتبار بود و هم منشأ فشاری فزاینده.

در اوج ایـــن موفقیت، رحمان تصمیم گرفت وارد حوزه فناوری‌های پوشـــیدنی شـــود. ایـــن تصمیم در ظاهر منطقی بود، زیرا جابون در طراحی زیبا مهارت داشـــت، در پردازش سیگنال‌های زیستی از پیشـــینه‌ای قابل توجه برخوردار بود و برند آن با مخاطبان آگاه به فناوری ارتباطی مؤثر برقرار کرده بود. در سال ۲۰۱۱، پیش از آنکه بازار پوشیدنی‌ها به بلوغ برســـد و پیش از آنکه «فیت‌بیت» (Fitbit) یا اپل قواعد این حوزه را تعریف کنند، جابون دستبند «آپ» (UP) را معرفی کرد. این ابزار با قابلیت پایش گام‌ها، کیفیت خواب و میزان کالری مصرفی، نه‌تنها داده‌های زیستی را تحلیل می‌کرد، بلکه با ارائه توصیه‌های کاربردی، نقشـــی مشابه یک مربی شخصی بر عهده می‌گرفت. جابون با حذف نمایشگر و دکمه‌های سخت‌افزاری و با تکیه بر طراحی حلقوی و ساده، می‌کوشید فناوری را به‌صورتی نامحسوس در زندگی روزمره کاربران ادغام کند. این ایده در آن دوره، ایده‌ای جسورانه محسوب می‌شد.

استقبال رسانه‌ها گســـترده بود، سرمایه‌گذاران اشتیاق فراوانی نشـــان می‌دادند و ارقام ارزش‌گذاری شـــرکت به‌سرعت افزایش می‌یافت. ارزش جابون از ۶۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۱۱ به ۳.۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ رسید و شرکت در مجموع بیش از ۹۳۰ میلیون دلار ســـرمایه جذب کرد. با این حال، اعداد بزرگ گاه به یکی از خطرناک‌ترین عوامل برای یک کسب‌وکار تبدیل می‌شوند؛ نه از آن رو که گمراه‌کننده‌اند، بلکه از آن جهت که می‌توانند صدای هشدارها را خاموش کنند. در پسِ این موفقیت ظاهری، چالش‌های ساختاری پایداری در حال شکل‌گیری بود که در نهایت، مسیر سقوط شرکت را هموار کرد.

علل شکست

۱ محصولی که وفای به عهد نکرد

اتخاذ تصمیم برای بازپس‌گیری کامل محصول، اگرچه در ظاهر واکنشی مسئولانه جلوه می‌کرد، اما ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکره اعتماد مشتریان وارد ساخت؛ آسیبی که با پرداخت غرامت یا عرضه نسخه‌های بعدی نیز ترمیم نشد. ریشه این بحران در عرضه زودهنگام «جابون آپ» پیش از تکمیل مراحل کنترل کیفیت نهفته بود. فشار برای پیشی گرفتن از «فیت‌بیت»، تیم مهندسی را ناگزیر به نادیده گرفتن تست‌های سخت‌افزاری کرد. این رویه، خطایی راهبردی در زیست‌بوم استارت‌آپی محسوب می‌شود که در آن، قربانی کردن کیفیت برای دستیابی به سرعت در اولویت قرار می‌گیرد. با این حال، در صنعت سخت‌افزار، برخلاف نرم‌افزار که به‌سادگی با به‌روزرسانی‌های دیجیتال اصلاح‌پذیر است، نقص محصول مستلزم جمع‌آوری کالا و خدشـــه‌دار شدن اعتبار برند در میان مشتریانی است که انتظار کیفیتی درخورِ بهای پرداختی داشته‌اند.

۲ جنگ در سه جبهه با منابع محدود

در اصول راهبردی، تقسیم قوا یکی از خطاهای بنیادین محسوب می‌شود و جابون با حضور هم‌زمان در ســـه جبهه رقابتی، دقیقاً دچار همین معضل شد. این شرکت در حالی که در بازار هدست‌های بلوتوث با رقبای قدرتمندی همچـــون «بوز»، «ســـونی» و «پلنترونیکس» مواجه بود، در حوزه بلندگوهای بی‌ســـیم نیز با برندهایی نظیر «بیتس» و «بوای بوم» به رقابت پرداخت؛ هم‌زمان، بازار تجهیزات پوشـــیدنی سلامـــت را نیز هدف‌گذاری کرده بود که تحت ســـیطره «فیت‌بیت» قرار داشت. چالش اصلی نه صرفاً حضـــور در این بازارها، بلکه ناتوانی در تخصیص متمرکز منابع، تیم‌های مهندسی، استراتژی‌های بازاریابی و زنجیره تأمین اختصاصی برای هر یک از این حوزه‌ها بود. در نتیجه، جابون علی‌رغم حضور گسترده، فاقد تسلط و عمق راهبردی در هیچ‌یک از این بازارها شد. این در حالی بود که فیت‌بیت با تمرکز صرف بر ردیابی سلامت و تجمیع تمامی منابع مدیریتی و فنی بر یک هدف واحد، موفق به تسخیر بازار و تثبیت جایگاه رهبری خود شد؛ موضوعی که جابون به دلیل درگیری در جنگی چندجبهه و تحلیل‌برنده، از تحقق آن بازماند.

۳ هزینه‌های طراحی و شکاف با واقعیت‌های بازار

جابون با اتخاذ رویکردی متمرکز بر طراحی، در ابتدا از این ویژگی به عنوان مزیتی رقابتی بهره برد؛ با این حال، تداوم این سیاست در بلندمدت، چالش‌های اقتصادی جدی ایجاد کرد. هزینه‌های بالای تأمین مواد اولیه، فرآیندهای پیچیده تولید و همکاری با طراحان تراز اول، قیمت نهایی محصولات را به‌شدت افزایش داد. در مقایسه، ورود رقبایی نظیر شیائومی با دستبندهای سلامت «می‌بند» و قیمت ۱۵ دلار در برابر ۱۴۹ دلار دستبند «آپ»، تضادی آشکار ایجاد کرد. اگرچه محصولات رقیب فاقد کیفیت ساخت جابَون بودند، اما برای بخش وســـیعی از بازار در کشـــورهای در حال توسعه، این اختلاف قیمتِ قابل‌توجه، کیفیتِ برترِ محصولات جابون را توجیه‌ناپذیر می‌ساخت. این وضعیت، شرکت را در «تله کالایی» گرفتار کرد؛ جایی که در آن، محصولات «به‌اندازه کافی خوب» با قیمت‌های رقابتی، بخش عمده‌ای از سهم بازار را تصاحب کردند و جابون را با مشتریانی مواجه ساخت که نسبت به قیمت حساس بودند یا از سطحِ انتظاراتی برخوردار بودند که شرکت قادر به تأمین آن نبود.

۴ ورود غول‌های فناوری و تغییر قواعد بازی

هیچ استارت‌آپی قادر نیست در برابر ورود مستقیم شرکت‌های بزرگ فناوری به حوزه تخصصی خود، آمادگی کامل کسب کند. ورود سازمان‌هایی با نقدینگیِ کلان، پایگاه مشتریانِ وفادار و اکوسیستم‌های نرم‌افزاریِ گسترده، قواعد بازی را تغییر داد. معرفی «اپل‌واچ» در سال ۲۰۱۴ و هم‌زمان، رونمایی از «هلث‌کیت» (HealthKit) به عنوان پلتفرم مرکزی سلامت در سیستم‌عامل آی‌اواس، نقطه عطفی در این حوزه محسوب می‌شد. محصول اپل صرفاً یک ساعت هوشمند نبود، بلکه عضوی از یک اکوسیستم یکپارچه به شمار می‌رفت که با آیفون و انبوهی از اپلیکیشن‌های جانبی هم‌افزایی داشت. در حالی که جابون بر گردآوریِ داده‌هـــای سلامتی متمرکز بود، اپل با تکیه بر برندینـــگ قدرتمند خود، هویتی متمایز و آرزومندانه را به کاربران عرضه می‌کرد که از جذابیت بیشتری برای بازار برخوردار بود. با ورود گوگل به این عرصه از طریق «اندروید ور» (Android Wear)، رقابت برای جابون پیچیده‌تر شد. در این فضای جدید، جابون نه‌تنها ناچار بود با رقیب سنتی خود، فیت‌بیت، مبارزه کند، بلکه باید در برابر دو تن از بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری جهان قرار می‌گرفت؛ شرکت‌هایی که از نظر توان مالی، گســـتردگی اکوسیستم نرم‌افزاری و اعتبار برند، به منابعی دسترسی داشتند که جابون هرگز قادر به دستیابی به آن نبود.

۵ ســـخت‌افزار در دنیـــای حاکمیت نرم‌افزار

یکـــی از چالش‌هـــای بنیادین جابـــون، مدل کسب‌وکار آن بود؛ شـــرکتی سخت‌افزاری که در بازاری تحت سلطه نرم‌افزار فعالیت می‌کرد. در شـــرکت‌های نرم‌افزاری، هزینه نهایی تولید هر نســـخه اضافی تقریباً صفر است، در حالی که در ســـخت‌افزار، هر واحد محصول مستلزم صرف هزینه تولید، مونتـــاژ، کنترل کیفیت و لجستیک اســـت. این تفاوت در حاشیه سود و پیچیدگی زنجیره تأمین، جابون را در چرخه‌ای معیوب گرفتار کـــرد؛ چرخه‌ای که برای حفظ رشـــد و تداوم تولید، به تزریق مستمر سرمایه



جابون با اتخاذ رویکردی متمرکز بر طراحی، در ابتدا از این ویژگی به عنوان مزیتی رقابتی بهره برد

وابسته بود. در مقابل، مدل‌های اشتراک‌محور مانند اسپاتیفای یا فیت‌بیت، جریانی درآمدی و پیش‌بینی‌پذیر ایجاد می‌کنند که برای تولیدکنندگان محض سخت‌افزار، دست‌نیافتنی است.

۶ سرمایه کلان و زوال انضباط مالی

پارادوکس دنیای استارت‌آپی آن است که جذب بی‌رویه سرمایه گاه به جای تقویت سازمان، به عاملی برای اضمحلال آن بدل می‌شود. جابون با جذب بیش از ۹۳۰ میلیون دلار سرمایه، ضعف‌های ساختاری مدل کسب‌وکار خود را در پسِ این نقدینگی پنهان کرد. وجود این منابع مالی، مدیران را از پرسش‌های بنیادین درباره کارآمدی مدل تجاری غافل ساخت و به آنان فرصت داد تا زیان‌های عملیاتی را که از سال ۲۰۱۴ فراتر از ۱۰۰ میلیون دلار بود، با سرمایه‌های بعدی پوشش دهند. زمانی این پرسش‌های حیاتی مطرح شد که ارزش‌گذاری شرکت از ۳.۲ میلیارد دلار به کمتر از ۱۵۰ میلیون دلار کاهش یافته بود و دیگر فرصتی برای احیای شرکت وجود نداشت.

۷ فرسایش سرمایه انسانی

سازمان‌ها بر پایه سرمایه‌های انسانی استوارند. جابون در دوران بحران با خروج تدریجی اما مستمر نیروهای کلیدی، از جمله مهندسان و طراحان برجسته، مواجه شد. عزیمت این متخصصان به سوی رقبایی نظیر اپل و فیت‌بیت، نه‌تنها موجب انتقال دانش فنی و اسرار تجاری به آنان شد، بلکه پیامی دال بر فروپاشی سازمان به بدنه شرکت مخابره کرد. تلاش‌های مدیریتی برای جبران این خلأ با جذب مدیران ارشد بیرونی، به دلیل تزلزل انسجام فرهنگی و ساختاری شرکت، نتیجه‌بخش نبود و ازهم‌گسیختگی تیم‌ها، اجرای استراتژی‌های راهبردی را غیرممکن ساخت.

۸ هزینه‌های جانبی نبردهای حقوقی

در سال ۲۰۱۵، جابون در اوج فشارهای تجاری و مالی، علیه فیت‌بیت به اتهام سرقت اسرار تجاری و جذب نیروهای کلیدی اقامه دعوی کرد. این اقدام، یک خطای راهبردی محسوب می‌شد؛ زیرا دعاوی حقوقی در محیط کسب‌وکاری سیلیکون‌ولی، مستلزم صرف منابع مالی هنگفت و تمرکز حداکثری مدیریت ارشد است. انرژی و زمانی که باید صرف بهینه‌سازی محصول و تدوین استراتژی‌های بازار می‌شد، در مسیر این منازعات قضایی اتلاف شد. پیش از آنکه این پرونده‌ها به نتیجه‌ای ملموس برسد، جابون فعالیت خود را متوقف کرد و این منابع صرف‌شده، دستاوردی برای شرکت به‌همراه نداشت.

درس‌آموخته‌ها از شکست جابون

۱ اعتماد مشتری شکننده‌ترین دارایی یک برند است

جابون با عرضه دستبند «آپ» در نوامبر ۲۰۱۱ مرتکب خطایی کلاسیک شد: محصولی ناتمام را روانه بازار کرد. نقص در باتری، اختلال در عملکرد حسگرها و مشکلات ساختاری دستبند، شرکت را ناگزیر به اجرای برنامه بازپس‌گیری کامل کرد؛ با این حال، آنچه بازگردانده نشد، اعتماد مشتریان بود. در جهان امروز، تجربه نامطلوب یک مشتری می‌تواند در زمانی کوتاه به طیف گسترده‌ای از مخاطبان منتقل شود. از این‌رو، عرضه زودهنگام محصول تحت فشار رقابتی یا به انگیزه جلب رضایت سرمایه‌گذاران، یکی از پرهزینه‌ترین تصمیم‌هایی است که یک برند می‌تواند اتخاذ کند. شتاب در ورود به بازار، هرگز جایگزین کیفیت نمی‌شود.

۲ جنگیدن در همه جبهه‌ها به‌معنای شکست در همه جبهه‌هاست

جابون به‌طور هم‌زمان در بازار بلندگو با برندهایی چون «بوز» و «سونی»، در بازار هدست با «پلنترونیکس» و «بیتس»، و در حوزه پوشیدنی‌های سلامت با «فیت‌بیت» رقابت می‌کرد. با وجود این گستره فعالیت، در هیچ‌یک از این بازارها برتری تعیین‌کننده‌ای نداشت. این پراکندگی، بیش از آنکه نشانه قدرت باشد، بیانگر بلندپروازیِ فاقدِ انضباط راهبردی بود. موفق‌ترین شرکت‌های فناوری، افزون بر شناخت حوزه‌های ورود، توان تشخیص حوزه‌های نامناسب برای ورود را نیز دارند. از این منظر، تمرکز نه محدودیت، بلکه جوهره استراتژی است

۳ سخت‌افزار بدون اکوسیستم، کسب‌وکاری ناپایدار است

جابون شرکتی سخت‌افزاری بود که بر این تصور تکیه داشت که طراحی ممتاز برای تداوم موفقیت کفایت می‌کند. با این حال، در سال ۲۰۱۴، زمانی که اپل با معرفی «هلث‌کیت» اکوسیستم جامعی در حوزه سلامت ایجاد کرد و در سال ۲۰۱۵ «اپل‌واچ» را به بازار عرضه کرد، جابون در برابر یک پلتفرم یکپارچه تنها ماند. در این وضعیت، یک محصول منفرد در برابر یک اکوسیستم گسترده قرار گرفت و نتیجه رقابت از پیش قابل پیش‌بینی بود. شرکت‌های سخت‌افزاری پایدار، آن‌هایی هستند که در کنار محصول فیزیکی، لایه‌ای مکمل از نرم‌افزار، داده یا خدمات اشتراکی ایجاد می‌کنند. سخت‌افزارِ صرف، با حاشیه سود محدود و هزینه بالای تولید، بدون این لایه مکمل بر بنیانی سست استوار است.

۴ سرمایه فراوان جایگزین استراتژی صحیح نمی‌شود

جذب ۹۳۰ میلیون دلار سرمایه، جابون را در زمره بزرگ‌ترین نمونه‌های تأمین مالی در تاریخ سخت‌افزار مصرفی قرار داد. با این حال، این حجم از سرمایه نه مشکل کیفیت را برطرف کرد، نه رقابت چندجبهه‌ای را به سود شرکت پایان داد و نه مدل کسب‌وکاری پایدار پدید آورد. آنچه این سرمایه انجام داد، پنهان کردن ضعف‌های بنیادی شرکت بود. زیان‌های سالانه بیش از ۱۰۰ میلیون دلار در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ با تزریق سرمایه‌های تازه پوشانده می‌شد، تا زمانی که سرمایه‌گذاران از ادامه حمایت خودداری کردند. سرمایه می‌تواند زمان بخرد، اما زمانِ بدون اصلاح ساختاری، تنها هزینه سقوط را افزایش می‌دهد.

۵ خروج نیروهای کلیدی نشانه ورشکستگی سازمانی پیش از ورشکستگی مالی است

در سال‌های پایانی فعالیت جابون، خروج مستمر مهندسان ارشد، طراحان و مدیران به سوی اپل، فیت‌بیت و استارت‌آپ‌های نوظهور، نشانه‌ای هشداردهنده بود که غالباً نادیده گرفته شد. نیروهای توانمند، معمولاً نخستین کسانی هستند که افول یک سازمان را تشخیص می‌دهند، زیرا امکان انتخاب‌های جایگزین برای آنان فراهم است. خروج این افراد نه‌تنها دانش و تجربه را از سازمان خارج می‌کند، بلکه روحیه جمعی و انسجام درونی آن را نیز تضعیف می‌سازد. یک شرکت ممکن است مدتی با کمبود سرمایه یا کاستی در محصول دوام آورد، اما تداوم خروج نیروهای کلیدی، بنیان سازمان را از درون فرسوده می‌کند. سرمایه انسانی، همانند سرمایه مالی، هنگامی که به پایان برسد، جبران آن بسیار دشوار خواهد بود.



در سال ۲۰۱۵، جابون در اوج فشارهای تجاری و مالی، علیه فیت‌بیت به اتهام سرقت اسرار تجاری و جذب نیروهای کلیدی اقامه دعوی کرد. این اقدام، یک خطای راهبردی محسوب می‌شد

جابون با وجود دسترسی به بودجه‌ای نزدیک به یک میلیارد دلار، به‌طور هم‌زمان در چند جبهه رقابت کرد و در نهایت شکست خورد. در چنین شرایطی، روشن است که یک استارت‌آپ ایرانی با منابعی به‌مراتب محدودتر، امکان موفقیت پایدار در چند بازار هم‌زمان را به‌سختی خواهد داشت.

۶ قیمت‌گذاری باید با ارزش ادراک‌شده مشتری هم‌راستا باشد، نه صرفاً با هزینه تولید

جابون دستبند «آپ» را با قیمت ۱۴۹ دلار عرضه کرد، در حالی که شیائومی چند سال بعد محصولی با کارکردی مشابه را با قیمت ۱۵ دلار به بازار ارائه داد. جابون بر این تصور بود که طراحی ممتاز و کیفیت ساخت بالاتر می‌تواند این فاصله قیمتی را توجیه کند، اما بخش قابل توجهی از مشتریان یا این ارزش افزوده را ادراک نمی‌کردند یا آن را برای تصمیم خرید خود تعیین‌کننده نمی‌دانستند. هنگامی که رقیبی با محصولی «به‌اندازه کافی خوب» و با قیمتی به‌مراتب پایین‌تر وارد بازار می‌شود، اتکای صرف به وفاداری برند برای حفظ مزیت رقابتی کافی نخواهد بود. ازاین‌رو، استراتژی قیمت‌گذاری باید نه بر اساس نگاه درونی به ساختار هزینه، بلکه بر پایه تحلیل بیرونیِ رقبا، گزینه‌های جایگزین و میزان حساسیت قیمتی مشتری هدف تدوین شود. محصولی که قیمت آن از ارزش ادراک‌شده‌اش فراتر رود، حتی در صورت برتری فنی، بازار را به رقبای ارزان‌تر واگذار خواهد کرد.

۷ منازعات حقوقی منابع را مصرف می‌کنند، بی‌آنکه بازار ایجاد کنند

در سال ۲۰۱۵، جابون دعوای حقوقی گسترده‌ای علیه فیتبیت مطرح کرد و مدعی شد این شرکت از طریق جذب کارکنان پیشین جابون، به اسرار تجاری آن دست یافته است. این پرونده سال‌ها ادامه یافت، بخش مهمی از انرژی تیم مدیریتی را به خود اختصاص داد، هزینه‌های حقوقی سنگینی بر شرکت تحمیل کرد و در نهایت، نه سهمی از بازار را بازگرداند و نه به تولید محصولی بهتر منجر شد. هر ساعتی که مدیرعامل و مدیران ارشد در جلسات حقوقی صرف کردند، در عمل از زمان لازم برای تدوین استراتژی محصول، تحلیل بازخورد مشتری و مواجهه با رقابت واقعی کاسته شد. شرکت‌هایی که با محدودیت منابع مواجه‌اند، نمی‌توانند به‌طور هم‌زمان در دادگاه و در بازار با حداکثر توان رقابت کنند. منازعه حقوقی ممکن است در برخی شرایط اجتناب‌ناپذیر باشد، اما نباید با میدان اصلی رقابت، یعنی خلق ارزش و جلب رضایت مشتری، خلط شود.

درس‌های جابون برای کسب‌وکارهای ایرانی

۱ در بازاری با اعتماد شکننده، کیفیت محصول خط قرمز است

اگر در سیلیکون‌ولی، یک محصول معیوب گاه با بازپس‌گیری، عذرخواهی و اصلاح خدمات پس از فروش تا حدی جبران می‌شود، در بازار ایران چنین امکانی به‌مراتب محدودتر است. مشتری ایرانی طی سال‌های گذشته بارها با کالاهای کم‌کیفیت، وعده‌های محقق‌نشده و خدمات پس از فروش ناکارآمد مواجه بوده است؛ ازاین‌رو، بی‌اعتمادی در بسیاری از موارد به وضعیتی پیشینی تبدیل شده است. در چنین بازاری، یک تجربه ناموفق تنها به از دست رفتن یک مشتری منتهی نمی‌شود، بلکه می‌تواند گروهی از مشتریان بالقوه را نیز از برند دور کند، زیرا روایت شکست معمولاً سریع‌تر و گسترده‌تر از روایت موفقیت منتشر می‌شود. جابون با عرضه زودهنگام UP اعتماد مشتریان را از دست داد و هرگز نتوانست آن را به‌طور کامل بازسازی کند. برای یک استارت‌آپ ایرانی، تکرار چنین خطایی می‌تواند به معنای پایان فعالیت باشد. ازاین‌رو، ارائه گارانتی واقعی، طراحی نظام خدمات پس از فروش قابل اتکا و اجرای آزمون‌های بتای کامل با کاربران واقعی، نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی راهبردی است. در بازاری که اعتماد کمیاب است، نخستین محصول باید با بالاترین سطح اطمینان عرضه شود.

۲ با منابع محدود، تمرکز تنها راه بقا است

جابون با وجود دسترسی به بودجه‌ای نزدیک به یک میلیارد دلار، به‌طور هم‌زمان در چند جبهه رقابت کرد و در نهایت شکست خورد. در چنین شرایطی، روشن است که یک استارت‌آپ ایرانی با منابعی به‌مراتب محدودتر، امکان موفقیت پایدار در چند بازار هم‌زمان را به‌سختی خواهد داشت. تحریم‌ها، نوسانات ارزی، محدودیت دسترسی به ابزارهای جهانی، کمبود سرمایه‌گذار و دشواری جذب نیروی متخصص، همگی بر ضرورت تمرکز تأکید می‌کنند. در این بستر، راهبرد مؤثر آن است که کسب‌وکار بر یک محصول، یک بازار و یک مشتری هدف متمرکز شود. پراکندگی در بازار ایران، غالباً نه از موضع قدرت، بلکه ناشی از هراس نسبت به از دست دادن فرصت‌ها شکل می‌گیرد؛ با این حال، تجربه نشان می‌دهد کسب‌وکارهایی ماندگار می‌شوند که بتوانند به بسیاری از فرصت‌ها «نه» بگویند. حداقل محصول پذیرفتنی (MVP) باید کوچک‌ترین محصولی باشد که یک مسئله مشخص را برای یک گروه مشخص حل می‌کند، نه محصولی که می‌کوشد برای همه مفید باشد. تمرکز، بیش از آنکه محدودیت باشد، یک انتخاب استراتژیک برای بقا و رشد است.

۳ قیمت‌گذاری مبتنی بر هزینه طراحی، در بازار حساس به قیمت، راهبردی پرخطر است

جابون دستبند UP را با قیمت ۱۴۹ دلار عرضه کرد، در حالی که Xiaomi Mi Band با قیمت ۱۵ دلار وارد بازار شد و بخش بزرگی از تقاضا را به خود اختصاص داد. این



مسئله در بازار ایران ابعاد پیچیده‌تری پیدا می‌کند، زیرا مشـــتری ایرانی نه‌تنها نسبت به قیمت حساس است، بلکه به‌طور مداوم محصولات داخلـــی را با نمونه‌های ارزان‌قیمت چینی مقایسه می‌کند. در چنین فضایی، اگر یک محصول ایرانی با قیمتی به‌مراتب بالاتر عرضه شود، باید یا کیفیت و کارکـــردی به‌مراتب برتر ارائه دهد، یا ارزشی متمایز خلق کند که در محصول جایگزین وجود ندارد؛ از جمله گارانتی معتبر، خدمات محلی، پشتیبانی فارسی و تجربه‌ای قابل اعتماد. طراحی زیبا و کیفیت ساخت مطلوب، تنها زمانی می‌توانند به مزیت رقابتی تبدیل شوند که مشتری این تفاوت را در عمل تجربه کند و افزایش قیمت را منطقی بداند. رقابت مستقیم با تولیدکنندگان چینی بر سر قیمت، غالباً راهبردی کم‌ثمر است؛ اما رقابت بر پایه ارزش بومی، خدمات و اعتماد، می‌تواند مزیتی پایدار ایجاد کند.



۴ وابستگی به پلتفرم‌های خارجی، ریسکی ساختاری است

جابون زمانی که اپل با HealthKit یک اکوسیســـتم سلامت یکپارچه ایجاد کرد، به‌ســـرعت در حاشـــیه قرار گرفت. این تجربه برای کسب‌وکارهای ایرانی اهمیتی دوچندان دارد، زیرا بسیاری از آن‌ها به پلتفرم‌ها و زیرساخت‌های خارجی وابسته‌اند. اگر یک استارت‌آپ ایرانی مدل فعالیت خود را بر بسترهایی چون AWS، Google Play، ابزارهای پرداخت بین‌المللی یا شبکه‌های اجتماعی خارجی بنا کند، یک تغییر سیاست، محدودیت بین‌المللی یا اختلال در دسترسی می‌تواند کل کسب‌وکار را با بحران مواجه سازد. در این شرایط، توسعه زیرساخت محلی، تقویت نسخه وب و کاهش وابستگی به پلتفرم‌های خارجی، نه یک مزیت رقابتی، بلکه شـــرط بقا است. استفاده از ظرفیت‌های داخلی و منطقه‌ای باید از همان مراحل نخست در نقشه راه کسب‌وکار قرار گیرد. اگرچه جابون امکان آن را داشت که اکوسیستم مکمل خود را ایجاد کند اما چنین نکرد، بسیاری از اســـتارت‌آپ‌های ایرانی اساساً فرصت چشم‌پوشـــی از این ضرورت را ندارند. استقلال زیرساختی، پیش‌شرط تاب‌آوری در محیط کسب‌وکار ایران است.

۵ مدل درآمدی پایدار، از محصول جذاب مهم‌تر است

جابون به‌طور عمده بر فروش سخت‌افزار متکی بود و همین وابستگی، یکی از عوامل اصلی آسیب‌پذیری آن شد. در بازار ایران، با وجود تورم مزمن، نوسانات شدید ارزی و کاهش قدرت خرید، اتکای صرف به فروش محصول فیزیکی، راهبردی ناپایدار محسوب می‌شود. کسب‌وکارهایی شانس بیشتری برای بقا دارند که در کنار محصول اصلی، لایه‌های مکمل درآمدی نیز ایجاد کنند؛ مانند اشتراک، خدمات، محتوا یا بهره‌برداری مشروع و شفاف از داده. در چنین الگویی، رابطه با مشتری به یک خرید مقطعی محدود نمی‌شود، بلکه به جریانی مستمر از تعامل و درآمد تبدیل می‌شود. یک برند ایرانی نمی‌تواند تنها با عرضه دوره‌ای محصولات جدید، به بازگشـــت مداوم مشتری امیدوار باشد؛ بلکه باید دلیلی روشن برای تداوم پرداخت و ارتباط مشتری فراهم کند. جابون در ایجاد این گذار ناکام ماند. برای کسب‌وکارهای ایرانی، طراحی مدل درآمدی پایدار از همان مراحل آغازین، ضرورتی اساسی برای تداوم فعالیت است.

جمع‌بندی

داســـتان جابون را نمی‌تـــوان صرفاً روایت شکســـت یک محصول یـــا ناکامی یک ایده دانســـت، بلکه این داســـتان بیش از هرچیز، بازتاب شکست در یک نظام تصمیم‌گیری اســـت. این شـــرکت از فناوری توانمند، طراحی متمایز و مشـــتریانی وفادار برخـــوردار بود؛ با این حال، در لحظه‌های سرنوشت‌ساز نتوانست انتخاب‌های راهبردی لازم را انجام دهد. جابون نتوانست در برابر گسترش بی‌ضابطه سبد محصولات خود مقاومت کند، نتوانست دگرگونی‌های بازار را به‌موقع بپذیرد و نتوانست مدل کسب‌وکاری پایداری طراحی کند که بدون وابستگی مستمر به تزریق سرمایه به حیات خود ادامه دهد.

هشت علت شکست جابون را نباید مجموعه‌ای از هشدارهای پراکنده تلقی کرد، بلکه باید آن‌ها را نشانه‌های گوناگون یک مسئله بنیادین دانست: از دست رفتن تمرکز بر آنچه واقعاً اهمیت دارد. جابون چنان درگیر رقابت، طراحی، جذب سرمایه و منازعات حقوقی شـــد که از پرسش اصلی مشتری فاصله گرفت؛ پرسشی ساده اما تعیین‌کننده: آیا این محصول ارزشی واقعی به زندگی من می‌افزاید؟

بـــرای هر کارآفرین، در هر نقطه از جهان، داســـتان جابون نوعی آزمون مدیریتی و راهبردی محسوب می‌شود. مسئله اساسی آن است که آیا سازمان در اوج موفقیت، زمانی که منابع مالی در دسترس است، برند در مرکز توجه قرار دارد و رسانه‌ها از آن می‌نویسند، می‌تواند صداقت تحلیلی خود را حفظ کند یا نه. همچنین این پرسش مطرح است که آیا مدیران می‌توانند ضعف‌های درونی خود را پیش از آنکه بازار آن‌ها را آشکار کند، تشخیص دهند یا نه.

این پرســـش برای کســـب‌وکارهای ایرانی اهمیتی دوچنـــدان دارد. در بازاری که با محدودیت منابع، شکنندگی اعتماد و نوسانات پیش‌بینی‌ناپذیر مواجه است، امکان تحمل شکست‌های پرهزینه بسیار اندک است. در چنین فضایی، هیچ منبع مالی عظیمی وجود ندارد که بتواند برای مدتی طولانی خطاهای راهبردی را پنهان یا جبران کند. با این حال، همین محدودیت‌ها می‌توانند به مزیتی جدی تبدیل شوند، مشروط بر آنکه به شکل‌گیری انضباطی منجر شوند که جابون هرگز موفق به ایجاد آن نشد.

سقوط جابون را باید تراژدی‌ای قابل پیشگیری دانست. این سقوط نه صرفاً از بی‌رحمی بازار، بلکه از انباشت تصمیم‌های کوچک، اصلاح‌نشده و نادرست پدید آمد؛ تصمیم‌هایی که در نهایت، سازمانی بزرگ را از درون تهی کردند.



اشتباه ۳۷ میلیارد دلاری بزرگ‌ترین ناشران جهان

درس‌های بازاریابی از مدرسه جادوگری هاگوارتز

فاطمه صدقی
خبرنگار بخش تجربه

وقتی جی. کی. رولینگ نخستین نسخه از «هری پاتر» را برای ناشران فرستاد، هیچ‌کس آینده‌ای برای آن متصور نمی‌شد. دوازده ناشر بزرگ دست‌نویس او را رد کردند و استدلالشان تقریباً یکسان بود؛ بازار کتاب کودک دیگر رونق گذشته را ندارد، داستان بیش از اندازه طولانی است و کودکان امروز حوصله خواندن چنین کتابی را نخواهند داشت. در نگاه آن‌ها، هری پاتر فقط داستانی درباره یک پسر جادوگر بود؛ اثری که ارزش ریسک کردن نداشت. اما آنچه در این ارزیابی‌ها دیده نشد، تفاوت میان یک داستان ساده و یک جهان کامل بود. رولینگ مجموعه‌ای از شخصیت‌ها و روایت‌ها را خلق کرده بود که هرکدام به یک مسیر تازه ختم می‌شدند و در کنار هم یک دنیای بی‌نقص را شکل می‌دادند. همین تفاوت ساختاری، هری پاتر را از یک کتاب پرفروش فراتر برد و به یکی از بزرگ‌ترین برندهای فرهنگی جهان تبدیل کرد؛ برندی که امروز بیش از ۳۷ میلیارد دلار درآمد ایجاد کرده و جایگاهی فراتر از بسیاری از آثار ادبی و تجاری جهان به دست آورده است. در واقع پشت این امپراتوری بزرگ، مجموعه‌ای از استراتژی‌های هوشمندانه و جذاب برندسازی قرار دارد که هر کسب و کاری می‌تواند از آن‌ها درس‌های بزرگی بگیرد.



مشتری را تشنه نگه دارید!

رولینگ از همان ابتدا مزیت عجیبی داشت که بیشتر بازاریاب‌ها آن را دست‌کم می‌گیرند. او کل مسیر داستان را از همان نقطه آغاز تا بخش پایانی در ذهن خود داشت و دقیقاً می‌دانست کدام شخصیت‌ها جان خود را از دست می‌دهند، چه رازهایی فاش می‌شوند و سرانجام ماجرا به کجا ختم می‌شود. با این حال، او هرگز این اطلاعات ارزشمند را به صورت یک‌جا در اختیار مخاطب قرار نمی‌داد. یک جمله رمزآلود در میان یک مصاحبه ساده، اشاره‌ای گذرا به مرگ احتمالی یکی از شخصیت‌ها یا حتی انتشار عکسی تار از صفحه‌ای نامعلوم که مشخص نبود به کدام فصل تعلق دارد، نمونه‌هایی از این شگرد بودند. همین سرنخ‌های ناقص مثل آهن‌ربا ذهن طرفداران را جذب می‌کردند و آن‌ها را ماه‌ها درگیر حدس و گمان و تحلیل‌های طولانی نگه می‌داشتند. البته در روزهای نخست، واکنش ناشران به این افشاگری‌ها کاملاً تدافعی بود. وقتی پایگاه‌های خبری مختلف شروع به لو دادن جزئیات داستان کردند، ناشران برای متوقف کردن این جریان به ابزارهای قانونی متوسل شدند اما کمی بعد به یک واقعیت شگفت‌انگیز پی بردند. آن‌ها متوجه شدند که همین شایعات و دامن زدن به افشاگری‌های غیررسمی، اشتیاق هواداران را بیشتر می‌کند و موج عظیمی از خریداران را به سمت کتاب‌فروشی‌ها می‌کشاند. با آشکار شدن این رفتار، ناشران شکایت‌های حقوقی را به کلی کنار گذاشتند و به شکلی هوشمندانه روی این موج پرخروش کنجکاوی سوار شدند. این تغییر استراتژی باعث شد که مجموعه بدون صرف هزینه‌های کلان تبلیغاتی، از حمایت ارتشی از مخاطبان وفادار بهره‌مند شود که خودشان با اشتیاق کار معرفی و تبلیغ اثر را پیش می‌بردند. چنین رویکردی بر یک اصل روان‌شناختی کهن تکیه دارد که نشان می‌دهد انسان‌ها همیشه به سمت پدیده‌هایی جذب می‌شوند که دسترسی کاملی به آن‌ها ندارند. اگر تمام ابعاد یک محصول یا داستان به سرعت عیان شود، شعله کنجکاوی در ذهن مخاطب فروکش می‌کند، در حالی که پنهان کردن بخشی از حقیقت در لایه‌هایی از ابهام، ذهن خریدار را وادار می‌سازد تا فضاهای خالی را با تصورات خود پر کند و همین پیوند فکری، وابستگی عمیقی میان او و برند ایجاد می‌کند. اجرای این فرمول کارآمد تنها انحصار به مجموعه‌های بزرگ ندارد و یک کسب‌وکار نوپا نیز می‌تواند پیش از رونمایی رسمی از دستاورد خود، با نمایش یک طرح مبهم، انتشار یک عبارت چند پهلو در فضای مجازی یا طراحی یک فهرست انتظار محدود، تقاضای بسیار بالایی را در بازار هدف خود پدید آورد.

خاطره اجتماعی خلق کنید!

از کتاب چهارم به بعد، اتفاق شگفت‌انگیزی در کتاب‌فروشی‌های سراسر جهان رخ داد. با نزدیک شدن به ساعت دوازده شب، جمعیتی انبوه با ردای مشکی، عینک‌های گرد و چوب‌دستی‌های جادویی در صف‌های طولانی می‌ایستادند تا کتاب جدید را زودتر از دیگران بخرند. کتاب‌فروشی‌ها نیز با پخش موسیقی، برگزاری مسابقه‌های هیجان‌انگیز و ثبت عکس‌های یادگاری، به این شور و هیجان دامن می‌زدند. این تجمع‌های شبانه به سرعت به یک رویداد فرهنگی واقعی تبدیل شدند. رسانه‌ها هم بدون دریافت هیچ هزینه‌ای، مشتاقانه از این تب‌وتاب گزارش می‌گرفتند. صبح روز بعد، تصاویر همین صف‌های طویل و شادی مردم، تیتر اول روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های بزرگ جهان را به خود اختصاص می‌داد. تیم بازاریابی هری پاتر این جریان را با هوشمندی فراوان مدیریت می‌کرد. آن‌ها برای اکران فیلم‌ها، پیش‌نمایش‌های انحصاری در سینماهای خاص ترتیب می‌دادند، بازیگران را به مصاحبه‌های ویژه می‌فرستادند و بخش‌هایی از پشت‌صحنه را مثل یک هدیه در اختیار طرفداران وفادار می‌گذاشتند. این برنامه‌ریزی‌ها حس

حضور در یک لحظه تاریخی را در دل مخاطب زنده می‌کرد و اجازه نمی‌داد مردم فکر کنند که فقط با یک فیلم معمولی روبه‌رو هستند. در واقع شوق سهیم شدن در یک اتفاق بزرگ جمعی، میزان فروش را به اوج رساند. پشت این استراتژی رویدادسازی، یک واقعیت ساده قرار دارد؛ این که مردم فراتر از خرید یک محصول، برای کسب یک تجربه ناب پول می‌دهند. وقتی خرید یک کتاب یا تماشای یک فیلم به یک خاطره اجتماعی ماندگار بدل می‌شود، آن کالا دیگر یک محصول ساده نیست و به بخشی از هویت مخاطب تبدیل می‌شود. کسب‌وکارهای کوچک نیز می‌توانند در مقیاسی محدودتر از همین فرمول استفاده کنند. برگزاری یک لایو اینستاگرامی برای رونمایی از دستاوردها، ترتیب دادن یک گردهمایی آنلاین برای مشتریان اولیه یا برپایی یک مراسم کوچک برای خریداران نسخه نخست، نمونه‌های موثری در این زمینه به شمار می‌روند. در این مسیر، ابعاد رویداد اهمیتی ندارد و تمرکز اصلی باید بر انتقال حس خاص‌بودن به خریدار باشد.

کپی‌پیست ممنوع!

از همان ابتدا رولینگ و ناشرانش به این واقعیت پی بردند که داستان هری پاتر بر پایه مفاهیمی جهانی استوار است. درون‌مایه‌هایی مانند دوستی، شجاعت و مقاومت در برابر بی‌عدالتی در هر فرهنگی طنین‌انداز می‌شدند و این اثر را به گزینه‌ای ایده‌آل برای ورود به بازارهای بین‌المللی تبدیل می‌کردند. با این حال، بومی‌سازی این کتاب‌ها چالش‌های بزرگی به همراه داشت. مترجمان با متنی مواجه بودند که بخش مهمی از جذابیت آن در لایه‌های پنهانش قرار داشت. طنزهای ظریف، بازی‌های زبانی، نام‌های خاص و حتی فضای جادویی داستان، همه نیازمند بازآفرینی بودند تا در زبان مقصد همان حس را زنده کنند. در بسیاری از موارد، نام جادوها، موجودات خیالی و مکان‌ها باید دوباره خلق می‌شدند تا خواننده‌ای در فرهنگ متفاوت، همان تجربه احساسی را داشته باشد که خواننده اصلی دریافت می‌کرد. این رویکرد عمیق و چندلایه به خوبی نشان می‌دهد که توسعه یک نام تجاری یا اثر هنری در بازاری جدید، هرگز به معنای کپی‌پیست کردن ساده محتوا یا ترجمه کلمه به کلمه نیست.



یک برند هوشمند هنگام ورود به فضای تجاری و فرهنگی تازه، به جای تمرکز سطحی بر اینکه «این پیام چطور باید گفته شود»، باید از خود بپرسد «این پیام چطور باید در قلب مخاطب احساس شود». حتی جزئیات ساده‌ای مثل خوراکی‌ها نیز در این مسیر تغییر کردند؛ مثلاً مترجمان در برخی نسخه‌ها ترجیح دادند به جای «شربت لیمو» که نوشیدنی محبوب دامبلدور و یک دسر کاملاً بریتانیایی است، از شیرینی‌ها و خوراکی‌های بومی و شناخته‌شده‌تر استفاده کنند تا حس صمیمیت بیشتری ایجاد شود، چرا که موفقیت در بازار جهانی مستلزم درک دقیق روان‌شناسی مخاطب محلی است.

قبل از متقاعدکردن بازار، خودت را باور کن

پیش از آنکه هری پاتر به نامی آشنا در میلیون‌ها خانه در سراسر جهان تبدیل شود، فقط یک نفر به این داستان ایمان داشت. زنی که در دشوارترین سال‌های زندگی خود، میان مشکلات شدید مالی، مسئولیت سنگین بزرگ کردن فرزند و نامه‌های مأیوس‌کننده ناشران، هرگز نوشتن را رها نکرد. در آن روزهای تاریک، هر پاسخ منفی می‌توانست پایان قطعی این مسیر قلمداد شود، اما رولینگ با سرسختی تمام، هر بار دست‌نویس خود را برای ناشر بعدی فرستاد و شانس خود را دوباره امتحان کرد. امروزه کمتر کسی آن دوران سخت را به خاطر می‌آورد زیرا موفقیت معمولاً تمام آن مسیر پر پیچ و خم را در سایه خود پنهان می‌کند. اما اراده پولادین رولینگ به ما نشان می‌دهد که موفقیت‌های بزرگ، پیش از آنکه در اتاق‌های فکر بازاریابی متولد شوند، در تاروپود باورهای یک انسان شکل می‌گیرند. رولینگ با این سرسختی کم‌نظیر، بزرگ‌ترین درس برندسازی را به دنیای تجارت آموخت؛ درسی که نشان می‌دهد برای متقاعد کردن بازار، ابتدا باید خودت به اصالت و ارزش محصولی که خلق کرده‌ای ایمان داشته باشی و برای زنده نگه داشتنش صبر کنی. هری پاتر پیش از آنکه میلیون‌ها خواننده پیدا کند، سال‌ها فقط در ذهن نویسنده‌اش زندگی می‌کرد و در نهایت، همین پافشاری پایه‌های برندی را ساخت که امروز از مرز کتاب فراتر رفته و به یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های فرهنگی جهان تبدیل شده است.



وقتی جی. کی. رولینگ نخستین نسخه از «هری پاتر» را برای ناشران فرستاد، هیچ‌کس آینده‌ای برای آن متصور نمی‌شد. دوازده ناشر بزرگ دست‌نویس او را رد کردند و استدلالشان تقریباً یکسان بود: بازار کتاب کودک دیگر رونق گذشته را ندارد، داستان بیش از اندازه طولانی است و کودکان امروز حوصله خواندن چنین کتابی را نخواهند داشت. در نگاه آن‌ها، هری پاتر فقط داستانی درباره یک پسر جادوگر بود؛ اثری که ارزش ریسک‌کردن نداشت

یکی از قدرتمندترین داستان‌های بازتاب‌یافته در کمپین‌های بازاریابی کورسرا، به فرهاد اختصاص دارد؛ دانشجویی مصمم از افغانستان که در برنامه آنلاین مدیریت کسب‌وکار این پلتفرم شرکت کرد. فرهاد با لحنی اثرگذار درباره این چرخش بزرگ در زندگی‌اش می‌گوید: «در افغانستان، فرصت کمی برای رشد مهارت‌ها در محل کار وجود دارد و دسترسی به آموزش باکیفیت بسیار دشوار است. اما بعد از ثبت‌نام در این برنامه، فرصتی برای من فراهم شد تا در فرآیندهای مهم تصمیم‌گیری در بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی مشارکت کنم و مهارت‌های رهبری جدیدم را به‌کار بگیرم.»

دانشگاهی به وسعت کره زمین

آیا دوران دانشگاه‌های گران‌قیمت به پایان رسیده است؟

در تابستان سال ۲۰۱۱ میلادی، اندرو انگ، استاد جوان علوم کامپیوتر دانشگاه استنفورد، تصمیم متفاوتی گرفت. او که همواره کلاس یادگیری ماشین را برای جمع محدودی از دانشجویان استنفورد تدریس می‌کرد و در هر ترم نهایتاً دویست یا سیصد نفر در آن شرکت می‌کردند، این بار تمام محتوای آموزشی خود را به صورت رایگان بر بستر اینترنت قرار داد تا هر فردی در هر نقطه از جهان امکان استفاده از آن را داشته باشد. پیش‌بینی اولیه او ثبت‌نام چند هزار نفر بود، اما در همان هفته‌های نخست با آماری شگفت‌انگیز مواجه شد و بیش از صد هزار متقاضی از سراسر جهان در این دوره نام‌نویسی کردند. علاقه‌مندانی از هند، برزیل، نیجریه و نقاط مختلف دنیا گرد هم آمدند تا دانشی را فرا بگیرند که تا پیش از آن تنها در انحصار دانشگاه‌های طراز اول جهان بود. در آن روز، نگرش اندرو انگ دستخوش تغییر شد. این پژوهشگر در گذشته تصور می‌کرد که آموزش باکیفیت باید محدود به افرادی باشد که به دانشگاه‌های بزرگ راه یافته‌اند، توانایی پرداخت شهریه‌های سنگین را دارند یا در کشورهای پیشرفته به دنیا آمده‌اند. با این حال، در آن مقطع با چشم خود می‌دید که میلیون‌ها انسان تشنه یادگیری هستند و تنها مانع آن‌ها عدم دسترسی به امکانات است. انگ تجربه گران‌بهای خود را با همکارش دافنه کولر، استاد دیگر استنفورد که رویداد مشابهی را پشت سر گذاشته بود، در میان گذاشت و هر دو به نتیجه رسیدند که دنیا برای جریانی بسیار بزرگ‌تر از یک کلاس درس آنلاین آمادگی دارد. آن‌ها دریافتند که جهان نیازمند پلتفرمی جامع است تا بتواند آموزش‌های برترین دانشگاه‌های زمین را به هر خانه‌ای برساند. سرانجام در آوریل سال ۲۰۱۲، این ایده بزرگ جامه عمل به خود پوشید و شرکتی به نام «کورسرا» متولد شد.

خودکشی مالی یا نبوغ تجاری؟

اولین و شـــاید جســـورانه‌ترین تصمیم کورسرا این بود که محتوا باید بـــه صورت رایگان عرضه شـــود. در دنیایی که دانشگاه‌های معتبر شهریه‌های سرسام‌آور دریافت می‌کردند و آموزش آنلاین معمولاً با هزینه‌های ســـنگین همراه بود، این پلتفرم بستر را به گونه‌ای چید که هر کسی بتواند بدون پرداخت یک سنت، دروس دانشگاه استنفورد، پرینستون، میشیگان و پنسیلوانیا را تماشا کند. این تصمیم از نظر مالی دیوانه‌وار به نظر می‌رســـید، چرا که یک شرکت نوپا بدون داشتن هیچ درآمدی، باارزش‌ترین دارایی خود را مجانی به دنیا می‌بخشید. با این حال، دافنه کولر باور داشت که ارزش واقعی این جریان در ایجاد دسترسی همگانی نهفته است. اتخاذ این راهبرد هوشـــمندانه سبب شد کورسرا در همان سال‌های نخستین فعالیت خود، رشدی انفجاری را تجربه کند. در عرض چند هفته پس از راه‌اندازی، صدها هزار نفر در این سیستم ثبت‌نام کردند و طولی نکشید که این آمار به میلیون‌ها کاربر مشتاق رسید. دانشگاه‌هایی که در ابتدا نگران بودند آموزش رایگان آنلاین ارزش مدرک‌های رسمی آن‌ها را کاهش دهد، با پدیده تازه‌ای روبه‌رو شدند و دریافتند که کورســـرا نام و اعتبار آن‌ها را به میلیون‌ها انسان معرفی می‌کند که شـــاید هرگز نام آن دانشگاه‌ها را نشنیده بودند. البته اســـتراتژی عرضه رایگان به تنهایی برای ساختن یک شرکت پایدار کافی نبود و کورسرا باید راهکاری می‌یافت که در کنار حفظ این دسترسی همگانی، درآمدزایی پایداری را نیـــز رقم بزند. راه‌حل نهایی در این بود که فرآیند یادگیری رایگان باقی بماند اما دریافت گواهی رسمی مشمول هزینه شود. با این ترفند، دانشجو می‌توانست تمام ویدیوها را تماشا کند، تکالیف را انجام دهد و دانش را به طور کامل فرا بگیرد. با این حال، برای دریافت یک مدرک معتبر جهت ارائه به بازار کار، پرداخت هزینه‌ای اندک لازم بود. این مدل تجاری که بعدها فریمیوم نام گرفت، توازن بی‌نظیری میان دسترسی گسترده جامعه و خلق یک جریان مالی پایدار برای شرکت ایجاد کرد.

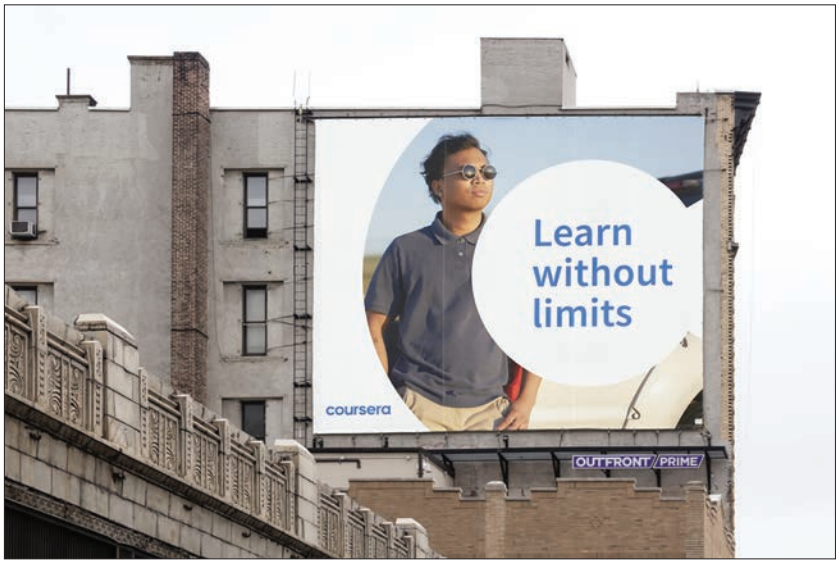

یکی از هوشمندانه‌ترین استراتژی‌های کورسرا در سال ۲۰۱۸ رقم خورد، زمانی که این شرکت با گوگل همکاری کرد تا گواهی حرفه‌ای پشتیبانی فناوری اطلاعات را راه‌اندازی کند. این کمپین از نظر مفهومی کاملاً متفاوت از جریان‌های رایج در بازار آموزش بود، زیرا به جای یک دانشگاه سنتی، خود شرکت گوگل برنامه درسی را بر اساس مهارت‌های واقعی مورد نیاز برای استخدام طراحی می‌کرد و دانشجو در واقع همان مهارت‌هایی را یاد می‌گرفت که کارمندان واقعی گوگل در فعالیت‌های روزمره خود به کار می‌بردند. این استراتژی پیام بسیار قدرتمندی را به بازار کار مخابره کرد و نشان داد که مدرک دانشگاهی سنتی دیگر تنها راه ورود به مشاغل تراز اول دنیا نیست

میان‌بر موفقیت

یکی از هوشـــمندانه‌ترین اســـتراتژی‌های کورسرا در سال ۲۰۱۸ رقم خورد، زمانی که این شرکت با گوگل همکاری کـــرد تا گواهی حرفه‌ای پشـــتیبانی فنـــاوری اطلاعات را راه‌اندازی کنـــد. این کمپین از نظر مفهومی کاملاً متفاوت از جریان‌های رایج در بـــازار آموزش بود، زیرا به جای یک دانشگاه سنتی، خود شرکت گوگل برنامه درسی را بر اساس مهارت‌های واقعی مورد نیاز برای استخدام طراحی می‌کرد و دانشـــجو در واقع همان مهارت‌هایی را یاد می‌گرفت که کارمنـــدان واقعی گوگل در فعالیت‌های روزمره خود به کار می‌بردند. این استراتژی پیام بسیار قدرتمندی را به بازار کار مخابره کرد و نشان داد که مدرک دانشگاهی سنتی دیگر تنها راه ورود به مشاغل تراز اول دنیا نیست. افرادی که تمایل

یا توانایی پرداخت هزینه‌های سنگین و صرف چندین سال از عمر خود را برای دریافت مدرک کارشناسی نداشتند، حالا می‌توانستند در عرض چند ماه و با هزینه‌ای بسیار کمتر، مهارت‌هایی را بیاموزند که مستقیماً توسط یکی از بزرگ‌ترین غول‌های فناوری دنیا تایید شده بود. این کمپین به سرعت توجه رسانه‌ها را جلب کرد و بحث‌های زیادی را درباره پتانسیل جایگزینی این گواهی‌های حرفه‌ای با مدرک دانشگاهی برانگیخت، تا جایی که شرکت‌های بزرگ دیگری مثل آی‌بی‌ام، متا و آمازون نیز به این مدل علاقه‌مند شدند و طراحی گواهی‌های مشابه را روی پلتفرم کورسرا آغاز کردند. خروجی این رویکرد فراتر از انتظارات اولیه بود، گزارش‌های رسمی این پلتفرم نشان داد که دوره‌هایی مانند بازاریابی دیجیتال، مدیریت پروژه، برنامه‌نویسی پایتون و روان‌شناسی اجتماعی به محبوب‌ترین بخش‌های مجموعه تبدیل شده‌اند، چرا که این آموزش‌ها به نیازهای واقعی بازار کار پاسخ می‌دادند. این تمرکز هوشمندانه بر مهارت‌های کاربردی باعث شد که کورسرا در ذهن مخاطبان، از یک پلتفرم آموزشی ساده به ابزاری قدرتمند و حیاتی برای دگرگونی و ارتقای مسیر شغلی تبدیل شود.

فرهاد، کورسرا و بانک جهانی!

یکی از قدرتمندترین داستان‌های بازتاب‌یافته در کمپین‌های بازاریابی کورسرا، به فرهاد اختصاص دارد؛ دانشجویی مصمم از افغانستان که در برنامه آنلاین مدیریت کسب‌وکار این پلتفرم شرکت کرد. فرهاد با لحنی اثرگذار درباره این چرخش بزرگ در زندگی‌اش می‌گوید: «در افغانستان، فرصت کمی برای رشد مهارت‌ها در محل کار وجود دارد و دسترسی به آموزش با کیفیت بسیار دشوار است. اما بعد از ثبت‌نام در این برنامه، فرصتی برای من فراهم شد تا در فرآیندهای مهم تصمیم‌گیری در بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی مشارکت کنم و مهارت‌های رهبری جدیدم را به کار بگیرم.»

چنین روایت‌های الهام‌بخشی به تدریج به بخش مهمی از هویت ارتباطی کورسرا تبدیل شد. تیم این پلتفرم به جای تکیه بر آمارهای کلی و نمودارهای خشک رشد، تمرکز خود را بر داستان‌های واقعی گذاشت که نشان می‌دادند آموزش آنلاین چگونه می‌تواند مسیر زندگی افراد را در دورافتاده‌ترین نقاط جهان تغییر دهد. این سرگذشت‌ها در قالب ویدیوهای مستند، گزارش‌های سالانه و محتوای وبلاگ منتشر می‌شدند و به مرور تصویری انسانی‌تر و ملموس‌تر از این پلتفرم در ذهن جامعه ساختند. در ادامه همین مسیر انسان‌محور، رویکرد کورسرا در سال ۲۰۱۷ میلادی با ورود به حوزه ارائه مدارک رسمی دانشگاهی به اوج شکوفایی خود رسید. این پلتفرم همکاری‌های کلانی را با دانشگاه‌های طراز اول جهان آغاز کرد تا امکان دریافت مدرک کارشناسی ارشد را در بستر آنلاین فراهم سازد؛ دوره نوآوری و کارآفرینی مدرسه تجاری اچ‌ای‌سی پاریس و مدرک حسابداری دانشگاه ایلینوی نمونه‌های درخشانی از این توسعه محصول به شمار می‌روند. اجرای این طرح ساختارشکن به این معنی بود که هر فردی می‌توانست بدون نیاز به سفرهای طولانی یا اقامت در کشورهای مقصد، مدرکی کاملاً معتبر و قانونی دریافت کند که از نظر ارزش علمی و استخدامی، هیچ تفاوتی با نسخه حضوری آن نداشت و همین اقدام جسورانه، مرز میان آموزش سنتی و مدرن را برای همیشه محو کرد.

معلمان دلسوزی که هرگز نمی‌خوابند!

امروز کورسرا با جذب بیش از صدونود میلیون مخاطب از سراسر این کره خاکی، به بزرگ‌ترین و شلوغ‌ترین کلاس درس دنیا تبدیل شده است. این حجم عجیب از استقبال به خوبی نشان می‌دهد که چطور یک ایده ساده در اتاق اساتید استنفورد، در نهایت توانست دیوارهای بلند دانشگاه‌های نخبگان را فرو بریزد و دانش را به یک دارایی عمومی تبدیل کند. با این حال، مدیران کورسرا هیچ‌وقت به این موفقیت‌های بزرگ دل خوش نکردند و ترجیح دادند به جای درجا زدن در یک فرمول برنده، مدام خودشان را با نبض تغییرات دنیا هماهنگ سازند. همین پویا بودن باعث شد که آن‌ها با موج جدید هوش مصنوعی مولد غافلگیر نشوند و خیلی سریع، دستیارهای هوشمند را به تاروپود پلتفرم خود تزریق کنند. این همکارهای دیجیتال و همیشه‌بیدار، حالا مثل یک معلم خصوصی و دلسوز کنار هر دانشجو می‌نشینند تا در لحظه به تمام سوال‌ها پاسخ دهند، تکالیف و پروژه‌های پیچیده را با حوصله ارزیابی کنند و بر اساس سرعت یادگیری هر فرد، یک مسیر آموزشی کاملاً شخصی‌سازی‌شده و منحصربه‌فرد طراحی کنند. این حرکت به موقع و هوشمندانه نشان داد که کورسرا بعد از این همه سال، هنوز هم به همان رویای روزهای اولش وفادار است؛ رویای شیرین و بزرگی که می‌گفت همه آدم‌ها در هر گوشه‌ای از دنیا، حق دارند بدون درگیر شدن با هزینه‌های کمرشکن، به بهترین و باکیفیت‌ترین آموزش‌های جهان دسترسی داشته باشند.





امروز کورسرا با جذب بیش از صدونود میلیون مخاطب از سراسر این کره خاکی، به بزرگ‌ترین و شلوغ‌ترین کلاس درس دنیا تبدیل شده است. این حجم عجیب از استقبال به خوبی نشان می‌دهد که چطور یک ایده ساده در اتاق اساتید استنفورد، در نهایت توانست دیوارهای بلند دانشگاه‌های نخبگان را فرو بریزد و دانش را به یک دارایی عمومی تبدیل کند. با این حال، مدیران کورسرا هیچ‌وقت به این موفقیت‌های بزرگ دل خوش نکردند و ترجیح دادند به جای درجا زدن در یک فرمول برنده، مدام خودشان را با نبض تغییرات دنیا هماهنگ سازند. همین پویا بودن باعث شد که آن‌ها با موج جدید هوش مصنوعی مولد غافلگیر نشوند و خیلی سریع، دستیارهای هوشمند را به تاروپود پلتفرم خود تزریق کنند. این همکارهای دیجیتال و همیشه‌بیدار، حالا مثل یک معلم خصوصی و دلسوز کنار هر دانشجو می‌نشینند تا در لحظه به تمام سوال‌ها پاسخ دهند، تکالیف و پروژه‌های پیچیده را با حوصله ارزیابی کنند و بر اساس سرعت یادگیری هر فرد، یک مسیر آموزشی کاملاً شخصی‌سازی‌شده و منحصربه‌فرد طراحی کنند

مدتی پس از سقوط سهام شرکت اوکلی در بورس، همان لوکساتیکایی که این بحران را ایجاد کرده بود، پیشنهاد خرید کل شرکت اوکلی را با قیمتی بسیار پایین‌تر از ارزش واقعی آن مطرح کرد. در این میان، مدیران اوکلی نیز که چاره دیگری پیش روی خود نمی‌دیدند، تسلیم این پیشنهاد شدند و به این زنجیره انحصاری پیوستند.

چرخه‌ای که راه فراری از آن نیست

شاهکار استراتژیک لوکساتیکا در بلعیدن رقبا

اگر همین الان یک عینک طبی یا آفتابی به چشم دارید، به احتمال نود درصد و بدون اینکه خودتان بدانید، مشتری یک شرکت بزرگ ایتالیایی هستید که اسمش را هرگز روی جعبه محصول خود ندیده‌اید. لوکساتیکا یکی از عجیب‌ترین و در عین حال هوشمندانه‌ترین شاهکارهای استراتژیک در دنیای کسب‌وکار مدرن به شمار می‌رود؛ شاهکاری که آن‌قدر بی‌صدا و پنهان اجرا شده است که حتی اقتصاددانان نیز برای درک کامل ابعاد آن به زمان زیادی نیاز داشتند. این شرکت نمونه‌ای کامل از انحصار نامرئی است؛ وضعیتی که در آن شما فکر می‌کنید در حال انتخاب از میان ده‌ها گزینه رقیب هستید، اما واقعیت این است که هر مسیری را انتخاب کنید، پول در نهایت به جیب یک شرکت می‌رود!



اگر همین الان یک عینک طبی یا آفتابی به چشم دارید، به احتمال نود درصد و بدون اینکه خودتان بدانید، مشتری یک شرکت بزرگ ایتالیایی هستید که اسمش را هرگز روی جعبه محصول خود ندیده‌اید. لوکساتیکا یکی از عجیب‌ترین و در عین حال هوشمندانه‌ترین شاهکارهای استراتژیک در دنیای کسب‌وکار مدرن به شمار می‌رود؛ شاهکاری که آن‌قدر بی‌صدا و پنهان اجرا شده است که حتی اقتصاددانان نیز برای درک کامل ابعاد آن به زمان زیادی نیاز داشتند. این شرکت نمونه‌ای کامل از انحصار نامرئی است؛ وضعیتی که در آن شما فکر می‌کنید در حال انتخاب از میان ده‌ها گزینه رقیب هستید، اما واقعیت این است که هر مسیری را انتخاب کنید، پول در نهایت به جیب یک شرکت می‌رود!

رقبا زیر یک سقف

لوکساتیکا خیلی زود فهمید که مصرف‌کننده مدرن به تنوع نیاز دارد، اما این نیاز لزوماً به معنای یک تنوع واقعی نیست، بلکه ایجاد حس تنوع در ذهن او کفایت می‌کند. به همین دلیل، این شرکت بزرگ برندهای خود را در دو لایه اصلی سازماندهی کرد که هر کدام به ظاهر رقیب یکدیگر به نظر می‌رسیدند، اما در نهایت به یک منبع درآمد واحد ختم می‌شدند. لایه اول شامل برندهای ملکی بود؛ یعنی نام‌هایی که مالکیت کامل آن‌ها مستقیماً در دست خود لوکساتیکا قرار داشت. برند ری‌بن که در سال هزار و نهصد و نود و نه در آستانه ورشکستگی خریداری شد و برند اوکلی که بعدها به همین خانواده پیوست، در کنار نام‌های دیگری مثل پرسول، الیور پیپلز، کاستا دل مار، وگ آی‌ویر، آلن میکلی و آرنت، همگی زیر یک سقف مدیریتی واحد قرار گرفتند. لایه دوم به شبکه گسترده‌ای از قراردادهای حق امتیاز با خانه‌های مد بزرگ جهان اختصاص داشت. نام‌های پرآوازه‌ای چون شنل، پرادا، جورجیو آرمانی، بربری، ورساچه، دولچه‌اند گابانا، بولگاری، پولو رالف لورن، مایکل کورس، کوچ، تیفانی و حتی بروکس برادرز که هرکدام برای خود یک امپراتوری مستقل در دنیای مد محسوب می‌شوند، وقتی پای عینک به میان می‌آید، طراحی و تولید محصولاتشان را به همین یک شرکت واگذار می‌کنند. نتیجه این ساختار فوق‌العاده، یک بازی هوشمندانه را رقم می‌زند. برای نمونه مخاطب وارد فروشگاه می‌شود، میان خرید عینک پرادا یا شنل مردد می‌ماند و تصور می‌کند در حال تصمیم‌گیری میان دو رقیب سرسخت با فلسفه‌های طراحی متفاوت است، در حالی که انتخاب هرکدام از این گزینه‌ها، سود نهایی را به یک حساب بانکی مشترک هدایت می‌کند

توهم انتخاب!

آنچه لوکساتیکا را از یک شرکت موفق به یک پدیده اقتصادی نادر تبدیل کرد، این بود که این مجموعه هرگز به تولید محصول بسنده نکرد. آن‌ها تصمیم گرفتند هر مرحله از مسیری را که یک عینک طی می‌کند تا به چشم مشتری برسد، به تصاحب خود درآورند. مرحله تولید در کارخانه‌های عظیمی در کشورهای ایتالیا، چین، برزیل و آمریکا انجام می‌شد. مرحله عمده‌فروشی نیز از طریق یک سیستم توزیع جهانی با پوشش بیش از صد و پنجاه کشور صورت می‌گرفت. مرحله خرده‌فروشی هم با خرید بزرگ‌ترین زنجیره‌های فروشگاهی دنیا تکمیل شد، اما شاید جالب‌ترین و کمتر شناخته‌شده‌ترین بخش این زنجیره، ورود لوکساتیکا به دنیای بیمه چشم بود. این شرکت مالکیت آی‌مدرا در اختیار گرفت که یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های بیمه بینایی در آمریکا به شمار می‌رود. این یعنی مسیر حرکت یک بیمار، کاملاً مهندسی شده است. او با بیمه‌ای که متعلق به لوکساتیکاست نزد پزشک می‌رود، پزشک او را به فروشگاهی ارجاع می‌دهد که باز هم در دست لوکساتیکاست، و در نهایت عینکی را می‌خرد که توسط همین شرکت طراحی و تولید شده است. این یک چرخه کامل است که در هر نقطه از آن، سود به همان مرکز واحد بازمی‌گردد، بدون اینکه بیمار حتی یک لحظه احساس کند در یک سیستم بسته قرار گرفته است.

حباب ۵۰۰ دلاری

هزینه مواد اولیه ساخت یک فریم عینک، چه از جنس پلاستیک باشد و چه فلز، همراه با لنزهای پایه‌اش معمولاً بین ۳ تا ۱۰ دلار تمام می‌شود، اما با وجود این بهای ناچیز، مصرف‌کننده نهایی در بازار



جهانی گاهی بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ دلار برای خرید همان محصول هزینه می‌کند. برای درک علت این تفاوت فاحش، باید نگاهی به استراتژی قیمت‌گذاری شرکت لوکساتیکا بیندازیم. این شرکت بزرگ با تکیه بر قدرت نام‌های پرآوازه دنیای مد و با خلق حس مصنوعی از کمیابی و اصالت، ارزش ذهنی عینک را در نگاه خریدار به شکلی چشمگیر بالا می‌برد. در واقع وقتی مشتری نام پرادا یا بربری را روی دسته فریم می‌بیند، دیگر با یک تکه پلاستیک و شیشه معمولی روبه‌رو نیست، بلکه محصول را نمادی از هویت، پرستیژ و جایگاه اجتماعی خود تلقی می‌کند و با اشتیاق فراوان بهای سنگین آن را می‌پردازد. البته بالا نگه داشتن این قیمت‌های نجومی در بازار پررقابت امروز کار ساده‌ای نیست و تداوم این سیاست، تنها از طریق کنترل همه‌جانبه کانال‌های توزیع امکان‌پذیر می‌شود. از آنجا که لوکساتیکا خودش مالک بزرگ‌ترین فروشگاه‌های زنجیره‌ای عینک در سراسر دنیاست، اهرم فشار قدرتمندی بر تمام بازار دارد؛ به طوری که اگر یک برند رقیب تصمیم بگیرد قیمت‌ها را بشکند و محصولش را ارزان‌تر به بازار بفرستد، لوکساتیکا به سادگی می‌تواند آن را از ویترین تمام مغازه‌های خود حذف کند و این حرکت رقابتی را در نطفه خفه سازد.

از نافرمانی تا تسلیم

یکی از روشن‌ترین نمونه‌هایی که نشان می‌دهد قدرت واقعی در کدام بخش از این زنجیره تجاری نهفته است، به درگیری لوکساتیکا با برند اوکلی در اوایل دهه دوهزار میلادی بازمی‌گردد. در آن زمان اوکلی به عنوان یک شرکت مستقل و رقیب جدی در بازار فعالیت می‌کرد، اما در نهایت بر سر سیاست‌های قیمت‌گذاری با لوکساتیکا به بن‌بست رسید و از پذیرفتن شرایط این غول ایتالیایی سر باز زد. واکنش لوکساتیکا به این نافرمانی بسیار سریع و بی‌رحمانه بود، چرا که این شرکت بلافاصله تمام محصولات اوکلی را از قفسه‌های فروشگاهی سان‌گلس‌هات جمع‌آوری کرد. این زنجیره بزرگ خرده‌فروشی که تحت مالکیت خود لوکساتیکا اداره می‌شد، نبض بازار عینک آفتابی جهان را در دست داشت و این حذف ناگهانی ضربه مهلکی به رقیب سرکش زد. در نتیجه، دسترسی اوکلی به بازار قفل شد و سهامش در بورس سقوط کرد. مدتی پس از این سقوط آزاد، همان لوکساتیکایی که این بحران را ایجاد کرده بود، پیشنهاد خرید کل شرکت اوکلی را با قیمتی بسیار پایین‌تر از ارزش واقعی آن مطرح کرد. در این میان، مدیران اوکلی نیز که چاره دیگری پیش روی خود نمی‌دیدند، تسلیم این پیشنهاد شدند و به این زنجیره انحصاری پیوستند. این ماجرای تکان‌دهنده درس بزرگی به دنیای کسب‌وکار داد و ثابت کرد که حتی اگر بهترین محصول دنیا را هم داشته باشید، بدون کنترل کانال توزیع بازنده خواهید بود، زیرا در بازار امروز، تملک بر دروازه دسترسی به مشتری حرف اول و آخر را می‌زند.



هزینه مواد اولیه ساخت یک فریم عینک، چه از جنس پلاستیک باشد و چه فلز، همراه با لنزهای پایه‌اش معمولاً بین ۳ تا ۱۰ دلار تمام می‌شود، اما با وجود این بهای ناچیز، مصرف‌کننده نهایی در بازار جهانی گاهی بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ دلار برای خرید همان محصول هزینه می‌کند. برای درک علت این تفاوت فاحش، باید نگاهی به استراتژی قیمت‌گذاری شرکت لوکساتیکا بیندازیم

معماری یک باور

شاید زیرکانه‌ترین شاهکار لوکساتیکا، بازی قشنگی بود که با ذهن من و شما راه انداخت تا نگاهمان را به یک شیء ساده عوض کند. اگر به چند دهه قبل برگردید، این وسیله یک کالای پزشکی و زمخت محسوب می‌شد که آدم‌ها از روی ناچاری، فقط برای دیدن جلوی پایشان روی بینی می‌گذاشتند. آن روزها، فریم حکم عصا یا قرص مسکن را داشت؛ تا وقتی نمی‌شکست، عدسی‌اش خط نمی‌افتاد یا نمره چشم تغییر نمی‌کرد، کسی به سراغ مدل جدید نمی‌رفت. بزرگ‌ترها سالیان سال با همان یک جفت شیشه و دسته قدیمی سر می‌کردند. اما غول ایتالیایی آمد و این فرمول کلیشه‌ای را به طور کاملتغییر داد. آن‌ها با تکیه بر ابزارهای قدرتمند بازاریابی، عینک را به یک اکسسوری حیاتی، بخشی از سبک زندگی و نمادی از هویت فردی بدل کردند. به زبان ساده به مصرف‌کننده یاد دادند که این قطعه، نخستین چیزی است که دیگران در چهره‌تان می‌بینند، پس باید نشان‌دهنده شخصیت، سلیقه و حتی خلق‌خوی روزانه‌تان باشد. این تغییر نگاه، مدل درآمدی صنعت عینک را برای همیشه متحول کرد؛ چرا که با این ترفند، مشتری دیگر تعویض عینک خود را به معاینات سالانه چشم‌پزشکی محدود نمی‌دانست، بلکه با فرا رسیدن هر فصل جدید، ظهور موج‌های تازه مد و حتی برای حضور در مناسبت‌های اجتماعی مختلف، بهانه‌ای جذاب برای خرید یک فریم جدید پیدا می‌کرد. نتیجه این استراتژی را امروز می‌شود در کمد هر فرد مدرنی دید، جایی که به جای یک عینک، حالا چند قاب مختلف برای روزهای کاری، مهمانی یا تعطیلات کنار هم چیده شده است. در این میان کسی از خودش نمی‌پرسد چرا باید چند عینک داشته باشد در حالی که چشمانش فقط یک نمره دارد، چون لوکساتیکا سال‌ها پیش جواب این سؤال را در ذهنمان کاشته بود. با این حساب، بزرگ‌ترین موفقیت این شرکت هرگز فروختن یک محصول نبود، بلکه فروختن یک باور بود؛ باوری که آن‌قدر آرام و طبیعی وارد زندگی روزمره ما شد که حتی یک لحظه هم به ذهنمان نرسید کسی روزی نشسته و برای طرز فکر امروز ما تصمیم گرفته است.

چرخش ناگهانی در کار هنسون، یکی از طلایی‌ترین درس‌های دنیای برندسازی را به ما یاد می‌دهد؛ اینکه گاهی وقت‌ها بهترین و سودآورترین محصول شما، آن چیزی نیست که از اول نقشه فروشش را کشیده بودید. در دنیای تجارت، گاهی مردم خودشان به چیزی که دوست دارند اشاره می‌کنند و تمام هنر شما این است که به این اشاره هوشمندانه گوش بدهید. هنسون ابتدا یک تجربه به‌یادماندنی برای مخاطبش ساخت و در مراحل بعدی آن را به یک محصول تجاری تبدیل کرد.

ستاره محبوب جام جهانی

سس رنچ چگونه فرهنگ غذایی آمریکا را تسخیر کرد؟

وقتی از گردشگران خارجی که برای جام جهانی به آمریکا سفر کرده‌اند می‌پرسی چه چیزی درباره این کشور برایشان جالب بوده، جواب عجیبی می‌شنوی: سس رنچ! این سس ساده که از ترکیب دوغ، مایونز و چند گیاه معطر ساخته شده، آن‌قدر در فرهنگ آمریکایی ریشه دوانده که گردشگران خارجی وقت برگشتن به کشورشان، بطری‌های رنچ را در چمدان‌هایشان جا می‌دهند، انگار که دارند سوغاتی از یک تمدن دیگر را با خود می‌برند. حتی کاربری در توییتر نوشته بود چرا کسی زودتر به او نگفته که این سس تا این حد اعتیادآور است؟ ماجرا وقتی جالب‌تر می‌شود که بدانید سازمان امنیت فرودگاه‌های آمریکا آن‌قدر بطری رنچ در چمدان مسافران پیدا کرد که در نهایت مجبور شد یک بیانیه رسمی درباره قانون حمل مایعات صادر کند. این پدیده که در نگاه اول شاید عجیب به نظر برسد، نتیجه یکی از هوشمندانه‌ترین و شوخ‌طبعانه‌ترین استراتژی‌های برندسازی در تاریخ صنعت غذاست؛ رویکردی که برند «هیدن ولی» را به محبوب‌ترین سس سالاد آمریکا تبدیل کرد.



وقتی از گردشگران خارجی که برای جام جهانی به آمریکا سفر کرده‌اند می‌پرسی چه چیزی درباره این کشور برایشان جالب بوده، جواب عجیبی می‌شنوی: سس رنچ! این سس ساده که از ترکیب دوغ، مایونز و چند گیاه معطر ساخته شده، آن‌قدر در فرهنگ آمریکایی ریشه دوانده که گردشگران خارجی وقت برگشتن به کشورشان، بطری‌های رنچ را در چمدان‌هایشان جا می‌دهند، انگار که دارند سوغاتی از یک تمدن دیگر را با خود می‌برند. حتی کاربری در توییتر نوشته بود چرا کسی زودتر به او نگفته که این سس تا این حد اعتیادآور است؟ ماجرا وقتی جالب‌تر می‌شود که بدانید سازمان امنیت فرودگاه‌های آمریکا آن‌قدر بطری رنچ در چمدان مسافران پیدا کرد که در نهایت مجبور شد یک بیانیه رسمی درباره قانون حمل مایعات صادر کند

محصولی که قرار نبود فروخته شود، اما محبوب‌ترین شد!

استیون هنسون در دهه چهل میلادی یک پیمانکار لوله‌کشی ساده بود که در سرمای استخوان‌سوز آلاسکا کار می‌کرد و برای اینکه کارگرانش سر ظهر انگیزه‌ای برای ادامه کار داشته باشند، خودش آستین‌ها را بالا می‌زد و آشپزی می‌کرد. او در یکی از همین روزها با ترکیب دوغ، سرکه، سیر، پیاز و چند گیاه خشک‌شده یک سس خانگی منحصربه‌فرد ساخت؛ معجونی که آن زمان هیچ اسمی نداشت اما همه کارگران عاشقش شدند. سال‌ها بعد او و همسرش گیل به کالیفرنیا کوچ کردند و با خریدن یک زمین صد و اندی هکتاری در دل کوه‌های سانتا باربارا، آنجا را به یک مهمانسرای کوچک روستایی تبدیل کردند و اسمش را «هیدن ولی» گذاشتند. در این مهمانسرا همان سس خانگی و بی‌نام و نشان روی میز غذا جا خوش کرد و طولی نکشید که اتفاق عجیبی افتاد؛ مهمان‌ها موقع خداحافظی و برگشتن به خانه‌هایشان، با اصرار از هنسون می‌خواستند که کمی از آن سس جادویی را برایشان بسته‌بندی کند تا با خود ببرند. هنسون ده سال تمام این بطری‌ها را به شکل رایگان دست مردم می‌داد تا اینکه سرانجام یک روز به خودش آمد و فهمید کسب و کار واقعی‌اش در همان بطری‌های سس قایم شده و اجاره دادن اتاق‌های مهمانسرا درآمد اصلی او نیست. این چرخش ناگهانی یکی از طلایی‌ترین درس‌های دنیای برندسازی را به ما یاد می‌دهد؛ اینکه گاهی وقت‌ها بهترین و سودآورترین محصول شما، آن چیزی نیست که از اول نقشه فروشش را کشیده بودید. در دنیای تجارت، گاهی مردم خودشان به چیزی که دوست دارند اشاره می‌کنند و تمام هنر شما این است که به این اشاره هوشمندانه گوش بدهید. هنسون ابتدا یک تجربه به یاد ماندنی برای مخاطبش ساخت و در مراحل بعدی آن را به یک محصول تجاری تبدیل کرد. مهمانان او قبل از فراهم شدن امکان خرید،

عاشـــق آن طعم خاص شده بودند؛ روالی که این روزها خیلی از شـــرکت‌ها آن را برعکس انجام می‌دهند و به همین دلیل شکست می‌خورند.

تعقیب مشتری به‌جای هدایت او

برای دهه‌ها، هیدن ولی یک هویت کاملاً مشخص داشت؛ برندی که همه آن را با سس سالاد می‌شناختند. تبلیغات، بســـته‌بندی محصولات و حتی جایگاه آن در فروشگاه‌ها، همگی یک پیام واحد را تکرار می‌کردند: رنچ، همراه سالاد اســـت. اما در همان ســـال‌ها، اتفاق مهمی دور از اتاق‌های جلســـه مدیران و بدون هیچ برنامه‌ریزی رسمی در حال شکل گرفتن بود. مردم قوانین برند را نادیده گرفته بودند. رنچ آرام آرام از کاســـه ســـالاد بیرون آمـــد و راهش را به غذاهای دیگری باز کرد. عده‌ای آن را روی پیتزا می‌ریختند، بعضی مرغ ســـوخاری را در آن فرو می‌بردند، گروهی آن را کنار ســـیب زمینی سرخ کرده یا چیپس می‌خوردند و حتی برای ساندویچ و همبرگر هم به سراغش می‌رفتند. مصرف‌کنندگان، بی آنکه متوجه باشند، کاربرد تازه‌ای برای این محصول ســـاخته بودند؛ بازاری که نه در گزارش‌های اولیه شرکت وجود داشت و نه کسی آن را پیش‌بینی کرده بود. بسیاری از برندها در چنین موقعیتی تلاش می‌کنند مشتری را به همان رفتار قدیمی برگردانند. آن‌ها با تبلیغات و پیام‌های جدید اصرار می‌کنند که محصول دقیقاً همان کاربردی را دارد که ســـال‌ها برایش تعریف کرده‌اند. هیدن ولی مسیر متفاوتی را انتخاب کرد. برایان استاینباک، مدیر بازاریابی برند، بعدها دربـــاره این تصمیم گفت: «متوجه شدیم مصرف‌کنندگان رنچ را فراتر از سالاد برده‌اند. وظیفه ما این نبود که آن‌ها را به عقب برگردانیم، بلکه باید همان مســـیری را دنبال می‌کردیم که خودشان ساخته بودند.» در راستای همین استراتژی، کمپین «رنچ اوت» در سال ۲۰۱۷ میلادی متولد شد که مهم‌ترین تغییر موضع برند در بیش از یک دهه به شـــمار می‌رفت. این کمپین مردم را دعـــوت می‌کرد تا با رنچ خلاق باشـــند، آن را روی هر خوراکی دلخواهی بریزند و تجربیاتشان را با هشتگ رنچ اوت در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک بگذارند. اجرای کار هم بسیار هوشمندانه بود؛ تبلیغات تلویزیونی که خانواده‌ها را در حال ریختن سس روی پیتزا نشان می‌داد، محتوای ویدئویی چهره‌هـــای محبوب مجـــازی، تابلوهای داخل فروشـــگاه و همکاری با برنامه‌های تخفیفی که درست در لحظه خرید به دست مشتری می‌رسیدند. تمام این لایه‌ها در کنار هم یک پیام منســـجم را تکرار می‌کردند که رنچ دیگر یک ســـس انحصاری برای ســـالاد نیست؛ تأییدی رسمی که حس همراهی عمیقی ایجاد کرد و به مشتری نشان داد هیدن ولی هم‌مسیر اوست.

بالم لب با طعم بال مرغ!

یکی از عجیب‌ترین و در عین حال موفق‌ترین لحظات در تاریخ بازاریابی هیدن ولی، در اول آوریل سال ۲۰۲۲ میلادی شـــکل گرفت. این برند همراه با شرکت لوازم آرایشی «برتز بیز» پستی در اینستاگرام منتشر کردند و به رسم دروغ اول آوریل، از تولید یک بالم لب با طعم سس رنچ خبر دادند. این پست در ابتدا چالش و شوخی بامزه‌ای برای این روز خاص بود و هدفش ایجاد لبخند بر لب مردم قلمداد می‌شد، چرا که برنامه‌ای برای فروش واقعی یک محصول آرایشی وجود نداشت؛ اما واکنش مخاطبان مسیر متفاوتی را پیش پای آن‌ها گذاشت و ماجرا فراتر از یک خنده ساده پیش رفت. هزاران نفر زیر پست کامنت گذاشتند و تمایل خود را برای واقعی شدن این محصول نشـــان دادند، تا جایی که برخی کاربران می‌گفتند حاضرند برای خریدنش هر قیمتی بپردازند. مدیران هر دو برند وقتی این ســـطح از اشتیاق واقعی را دیدند، تصمیم گرفتند این شوخی را جدی بگیرند. آن‌ها یک مجموعه چهارتایی از بالم لب‌های طعم‌دار را روانه بازار کردند که شامل طعم‌های سس بوفالو، کرفس ترد، هویج تازه و البته خود رنچ اورجینال بود؛ محصولی عجیب که طعم یک بشقاب بال مرغ سوخاری را روی لب‌های مشتری تداعی می‌کرد. زمان‌بندی این عرضه هم بسیار هوشمندانه بود و درست چند هفته پیش از فینال مسابقات سوپربول انجام شد؛ یعنی درست زمانی که بال مرغ به محبوب‌ترین خوراکی مردم در سراســـر آمریکا تبدیل می‌شود. نتیجه فراتر از هر پیش‌بینی بود و تمام موجودی این محصـــول در عرض کمتر از یک روز در وب‌ســـایت برتز بیز به فروش رفت، تا جایی که مشتریان جدید مجبور شدند نامشان را در لیست انتظار بنویسند! این ماجرا به هیدن ولی نشان داد که مخاطب می‌تواند خودش مسیر توسعه محصول را مشخص کند.

از آن به بعد، برند با دقت بیشتری به شوخی‌ها، کامنت‌ها و واکنش‌هـــای آنلاین نگاه کرد و همین نگاه، زمینه را برای ایده‌های عجیب بعدی فراهم کرد. هیدن ولی بعدها این الگوی جذاب را با محصولات دیگری هم تکرار کرد. مثلاً آن‌ها یک بستنی با طعم رنچ را با همکاری شرکت بستنی‌سازی «ون لیون» تولید کردند و در فروشگاه‌های زنجیره‌ای سراسر کشـــور فروختند؛ معجونی عجیب از طعم وانیل ترکیب‌شـــده با سیر و پیاز که باعث شد رسانه‌های غذایی تا هفته‌ها درباره‌اش بنویسند و صحبت کنند

راز ماندگاری

وقتی اســـتیون هنسون در آن آشـــپزخانه کوچک در آلاســـکا برای کارگرانش غذا درســـت می‌کرد، تصور نمی‌کرد روزی انسان‌ها چمدان‌های خود را با بطری‌های ســـس او پر کنند و به آن طرف دنیا ببرند. تحقق این موفقیت چشمگیر، حاصل هزینه‌های کلان تبلیغاتی نبود؛ این رویداد زمانی ممکن شـــد که برند یاد گرفت به جـــای دیکته کردن روش اســـتفاده از محصول، به مردم گوش بدهد و ببیند خودشـــان در دنیای واقعی چه می‌کنند. هر بار که مصرف‌کننده‌ای سس رنچ را در ترکیبی غیرمنتظره و عجیب به کار برد، هیدن ولی با آغوش باز از آن اســـتقبال کرد و رویکرد آن‌ها را تأیید کـــرد. این نوع همراهـــی و هم‌ذات‌پنداری با مخاطب، تأثیری به مراتب گرم‌تر از هر نوع تبلیغ ســـنتی دارد و مانـــدگاری آن در ذهن جامعه، از هر کمپین بازاریابی دیگری فراتر می‌رود.



یکی از عجیب‌ترین و در عین حال موفق‌ترین لحظات در تاریخ بازاریابی هیدن ولی، در اول آوریل سال ۲۰۲۲ میلادی شکل گرفت. این برند همراه با شرکت لوازم آرایشی «برتز بیز» پستی در اینستاگرام منتشر کردند و به رسم دروغ اول آوریل، از تولید یک بالم لب با طعم سس رنچ خبر دادند. این پست در ابتدا چالش و شوخی بامزه‌ای برای این روز خاص بود و هدفش ایجاد لبخند بر لب مردم قلمداد می‌شد، چرا که برنامه‌ای برای فروش واقعی یک محصول آرایشی وجود نداشت؛ اما واکنش مخاطبان مسیر متفاوتی را پیش پای آن‌ها گذاشت و ماجرا فراتر از یک خنده ساده پیش رفت. هزاران نفر زیر پست کامنت گذاشتند و تمایل خود را برای واقعی شدن این محصول نشان دادند، تا جایی که برخی کاربران می‌گفتند حاضرند برای خریدنش هر قیمتی بپردازند

کارآفرین
نگاهی به زندگی کارآفرینان برتر جهان



خالقان آشامیدنی‌های محبوب

راز غول‌های نوشیدنی در جهان چیست؟

جی‌تی دیو چطور جنبش جهانی چای سلامت را به‌راه انداخت؟

سلطان کامبوچا

نسیم بنایی
دبیر بخش کارآفرین خارجی



اوکیست؟

بسیاری از برندهای نوشیدنی، صرفاً به دنبال تولید نوشیدنی‌های خوشمزه و خوش‌طعم هستند اما جی‌تی دیو کسی است که برندی سالم را در عرصه نوشیدنی به جهان معرفی کرد. این قصه یک برند سالم از دنیای نوشیدنی است.

در دنیای امروز سلامت و تندرستی، کمتر نامی به اندازه جی‌تیز لیوینگ فودز یا GT's Living Foods شناخته‌شده است. در حالی که بسیاری از شرکت‌های بزرگ، حجم عظیمی از آب‌میوه و نوشابه تولید می‌کنند، GT's امپراتوری خود را بر چیزی بسیار خاص‌تر، کهن‌تر و زنده‌تر بنا کرد: کامبوچا. در مرکز این داستان، جی‌تی دیو قرار دارد؛ کارآفرینی که یک سنتِ چایِ تخمیری را به پدیده‌ای جهانی در حوزه سلامت و سبک زندگی تبدیل کرد. او کارش را نه با یک کارخانه شروع کرد و نه با بودجه‌ای عظیم برای بازاریابی. نقطه آغاز او، فقط یک نوبت چایِ زنده در آشپزخانه خانه‌اش بود و باوری عمیق، تقریباً معنوی، به قدرت غذاهای تخمیری. قصه دیو هم به سادگی، از همین نقطه آغاز شد.

جی‌تی دیو با تکیه بر پشتکار محض، امتناع از مصالحه بر سر کیفیت، و دیدگاهی مبتنی بر تغذیه «زنده»، توانست یک نوشیدنی خاص و حاشیه‌ای در بازار سلامت را به محصولی رایج در فروشگاه‌های مواد غذایی و کافه‌های سراسر جهان تبدیل کند. این، داستان مرد پشتِ برند است؛ روایت مسیر او از یک تولیدکننده خانگی تا یک رهبر کسب‌وکار، و اینکه چگونه شرکتی ساخت که بر علمِ کِشت‌های زنده و میکروارگانیسم‌های فعال بنا شده بود.

زندگی به سبک سلامت‌محوری

جی‌تی دیو که اغلب فقط با نام GT شناخته می‌شود، یک کارآفرین آمریکایی است که زندگی‌اش با علاقه عمیقش به سلامت، تخمیر و رابطه میان غذا و بدن انسان شکل گرفت. برخلاف بسیاری از رهبران کسب‌وکار که از دریچه امور مالی یا فناوری به کارآفرینی نگاه می‌کنند، رویکرد جی‌تی دیو ریشه در سبک زندگی و تندرستی داشت. او بخشی از نسلی از متفکران بود که از نگاه صرف به تغذیه عبور کردند و به «میکروبیوم» توجه نشان دادند؛ دنیای پیچیده باکتری‌ها و مخمرهای مفیدی که درون بدن ما زندگی می‌کنند.

مسیر او، مسیر موفقیت یک‌شبه نبود. این سفر، سفری مبتنی بر مطالعه عمیق و تعهدی بلندمدت بود. او سال‌ها وقت صرف کرد تا هنر ظریف تخمیر برای دسترسی به مواد غذایی سالم را بیاموزد و بفهمد دما، زمان و مواد اولیه خام چگونه بر «حیات» درون یک نوشیدنی اثر می‌گذارند. او صرفاً یک نوشیدنی نمی‌ساخت، بلکه در حال پرورش یک اکوسیستم زنده بود.

او به تمرکز شدید و سبک رهبریِ عملی و نزدیک به میدان شناخته می‌شود. در بخش بزرگی از تاریخ شرکت، او فقط مدیری نبود که در دفتر بنشیند، بلکه رهبری بود که عمیقاً با تولید واقعی و فلسفه محوری محصول در ارتباط بود. همین رویکرد عملی به او اجازه داد استانداردی از کیفیت را حفظ کند که بسیاری از شرکت‌های بزرگ‌تر و خودکارتر به‌سختی می‌توانند مشابهش را بازتولید کنند.

اوایل دهه ۱۹۹۰
جی‌تی دیو در خانه شروع به تهیه کامبوچا می‌کند

میانه دهه ۱۹۹۰
برند GT's Living Foods شکل گرفت

سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰
شرکت از بازارهای محلی به زنجیره‌های بزرگ‌تر فروش غذای سلامت گسترش یافت

جی‌تی دیو با تکیه بر پشتکار محض، امتناع از مصالحه بر سر کیفیت، و دیدگاهی مبتنی بر تغذیه «زنده»، توانست یک نوشیدنی خاص و حاشیه‌ای در بازار سلامت را به محصولی رایج در فروشگاه‌های مواد غذایی و کافه‌های سراسر جهان تبدیل کند

یک اتفاق ساده

داستان GT's Living Foods در دهه ۱۹۹۰ آغاز شد. آن زمان، بازار مدرن «غذاهای سلامت‌محور» بسیار کوچک‌تر از امروز بود. غذاهای تخمیری مانند کامبوچا تا حد زیادی برای عموم مردم ناشناخته بودند و معمولاً یا در فروشگاه‌های کوچکِ غذای سلامت پیدا می‌شدند یا به‌عنوان سرگرمیِ علاقه‌مندان به روش‌های سنتی سلامتی تهیه می‌شدند. جی‌تی دیو کامبوچا را در خانه خودش درست می‌کرد. او شیفته فرایند تخمیر به شیوه سلامت‌محور شده بود؛ این‌که چگونه چای، شکر و یک SCOBY (کشت همزیستِ باکتری‌ها و مخمرها) با هم کار می‌کنند تا نوشیدنی‌ای ترش‌مزه، گازدار و از نظر زیستی فعال بسازند.

دیو با یک طرح تجاری برای فتح جهان شروع نکرد. او با این میل شروع کرد که محصولی واقعاً «زنده» خلق کند. او نوشیدنی‌ای می‌خواست که فقط تشنگی را برطرف نکند یا صرفاً طعم خوبی نداشته باشد؛ بلکه چیزی باشد که از فرایندهای طبیعی بدن پشتیبانی کند. این دوره اولیهِ تولید خانگی، آزمایشگاه او بود. همان‌جا بود که ظرافت‌های این کار را آموخت و شاید مهم‌تر از همه، فهمید که مردم تشنه چیزی واقعی، خام و فرآوری‌نشده هستند.

وقتی تقاضا برای کامبوچای خانگی او افزایش یافت، جی‌تی دیو با چالش کلاسیک هر تولیدکننده کوچکِ موفقی روبه‌رو شد: چگونه از آشپزخانه به بازار بروی، بی‌آن‌که جوهره چیزی را که محصول را خاص می‌کند از دست بدهی؟ او آگاهانه تصمیم گرفت کسب‌وکاری بسازد که جنبه «زنده» بودنِ نوشیدنی را در اولویت قرار دهد. این یعنی استفاده از مواد اولیه واقعی و کامل، پرهیز از فرآوری سنگینی که کشت‌های مفید را از بین می‌برد، حفظ گاز طبیعی‌ای که در نتیجه تخمیر ایجاد می‌شود و حتی خام و غیرپاستوریزه نگه داشتن محصول! این تصمیم تجاری، تصمیمی دشوار بود. بیشتر شرکت‌های بزرگ نوشیدنی از گرما (پاستوریزاسیون) استفاده می‌کنند تا هر چیزی را درون بطری از بین ببرند و محصول بتواند ماه‌ها بدون تغییر روی قفسه بماند. اما پاستوریزاسیون همان باکتری‌هایی را می‌کشد که کامبوچا را به یک نوشیدنی سلامت‌محور تبدیل می‌کنند.

جی‌تی دیو راه سخت‌تر را انتخاب کرد. او با زنده نگه داشتن محصول، کیفیت بالا و فواید سلامتیِ بیشتر را تضمین کرد، اما در عین حال یک چالش لجستیکی هم ساخت: محصول باید با دقت حمل شود و اغلب برای تازه ماندن در یخچال نگهداری شود. همین تعهد به ماهیت «زنده» محصول، به پایه هویت برند GT's تبدیل شد.

رمز موفقیت

GT's Living Foods با تلاش برای رقابت قیمتی یا حجمی با غول‌های نوشابه‌سازی به جایگاه رهبری نرسید. در عوض، بر پایه اصالت و اثرگذاری رقابت کرد.

اصل اول این شرکت، تفاوتِ «زنده» بودن است! در حالی که شرکت‌های دیگر چای‌هایی با «طعم کامبوچا» تولید می‌کردند، GT's کامبوچای واقعی می‌ساخت. وجود کشت‌های فعال، برای مصرف‌کنندگان سلامت‌محور یک مزیت بزرگ بود. آن‌ها فقط یک نوشیدنی نمی‌فروختند؛ آن‌ها ابزاری برای تندرستی عرضه می‌کردند.

دومین اقدام، جایگاه‌سازی پریمیوم بود. از آن‌جا که محصول خام بود و نیاز به نگهداری دقیق داشت، به‌عنوان محصولی پریمیوم جایگاه‌سازی شد. مصرف‌کنندگان حاضر بودند برای نوشیدنی‌ای که تخصصی و واقعاً مفید برای سلامتی‌شان به نظر می‌رسید، پول بیشتری بپردازند. در گام سوم هم به سراغ هویت برند قوی رفت. نام GT's Living Foods فوراً مأموریت شرکت را منتقل می‌کرد. موضوع فقط محتویات بطری نبود، بلکه مهم بود غذا چگونه رفتار می‌کند. این مسئله به شکل‌گیری جامعه‌ای وفادار از دنبال‌کنندگان کمک کرد؛ افرادی که احساس می‌کردند بخشی از یک جنبش سلامت هستند.

ورود زودهنگام به موج سلامت جزو اصلی‌ترین دلایل موفقیت این برند به شمار می‌رود. جی‌تی دیو درست زمانی وارد بازار شد که گفت‌وگوی جهانی درباره سلامت روده و میکروبیوم تازه در حال اوج گرفتن بود. او در جایگاه پیشگامِ دسته‌ای قرار گرفت که قرار بود خیلی زود به جریان اصلی بازار تبدیل شود.

رشد «ویروسی» یک نماد سلامت

امروزه وقتی از «ویروسی شدن» یا همان وایرال شدن حرف می‌زنیم، معمولاً به شبکه‌های اجتماعی فکر می‌کنیم. اما رشد GT's به شکلی ارگانیک‌تر و جامعه‌محور «ویروسی» شد. وقتی مردم کم‌کم فواید غذاهای تخمیری را تجربه کردند، داستان‌هایشان را با دیگران به اشتراک گذاشتند. تبلیغ دهان‌به‌دهان در استودیوهای یوگا، فروشگاه‌های غذای سلامت و جوامع مرتبط با تندرستی، به موتور طبیعی و قدرتمند رشد برند تبدیل شد.

این برند به نماد نوع خاصی از سبک زندگی بدل شد. دیدن بطری GT's در دست یک نفر یا درون یخچال، به نشانه‌ای بصری تبدیل شد که آن فرد به تغذیه و زندگی طبیعی اهمیت می‌دهد. چنین پذیرش فرهنگی‌ای بسیار ماندگارتر از یک مد موقتی اینترنتی است؛ چون بر تجربه واقعیِ محصول بنا می‌شود.



سبک مدیریت و رهبری جی‌تی دیو را اغلب مبتنی بر هدف، نه صرفاً سود توصیف می‌کنند. در صنعت نوشیدنی، فشار برای کاهش هزینه و افزایش ماندگاری قفسه‌ای همیشگی است. با این حال، فلسفه او بر این ایده استوار بود که اگر در خود محصول مصالحه کنید، در واقع در مأموریتتان مصالحه کرده‌اید. رویکرد او را می‌توان در چند اصل کلیدی خلاصه کرد. نخست احترام به فرایند است. برای مثال، برخی مراحل تولید را نمی‌توان با عجله پیش برد. این کار با صبر و احترام به چرخه طبیعی زیستی نیاز دارد. یکپارچگی مواد اولیه مورد دوم بود. اگر یک ماده اولیه از هدف «زنده» بودنِ برند پشتیبانی نکند، جایی در بطری ندارد. سلامت به‌عنوان مفهومی کل‌نگر هم در دستور کارش قرار داشت. او به غذا فقط به چشم سوخت نگاه نمی‌کرد، بلکه آن را راهی برای تعامل با سیستم‌های درونی بدن می‌دانست. همین فلسفه به شرکت کمک کرد بدون از دست دادن روح خود، از یک استارت‌آپ کوچک به بازیگری بزرگ در صنعت نوشیدنی تبدیل شود.

جی‌تی دیو مهم است، چون به تغییر شیوه فکر ما درباره نوشیدنی‌ها کمک کرد. او از نخستین کسانی بود که نشان داد یک شرکت نوشیدنی می‌تواند با تمرکز بر فعالیت زیستی موفق شود، نه فقط بر طعم یا قابلیت ماندگاری روی قفسه. کار او راه را برای کل دسته نوشیدنی‌های تخمیری هموار کرد. امروز وقتی مردم به دنبال پروبیوتیک‌ها، حمایت از سلامت روده یا مواد اولیه طبیعی هستند، در مسیری قدم می‌گذارند که جی‌تی دیو به باز شدن آن کمک کرده است. او نشان داد که می‌توان یک کسب‌وکار را بر پایه مهارتی عمیق و تخصصی بنا کرد. همچنین ثابت کرد که اصالت، یک مزیت رقابتی بسیار قدرتمند است و بازار عظیمی برای محصولاتی وجود دارد که سلامت بلندمدت را بر راحتی کوتاه‌مدت ترجیح می‌دهند.

دهه ۲۰۱۰
موج «سلامت روده» به جریان اصلی شرکت تبدیل شد

میانه دهه ۲۰۱۰
GT's خط محصولاتش را گسترش داد

۲۰۲۳
GT's Living Foods همچنان یکی از رهبران مسلط بازار کامبوچا است

دیتریش ماتشیتس بنیانگذار ردبول از بازاریابی به دنیای برند راه یافت

نابغه بال‌دار

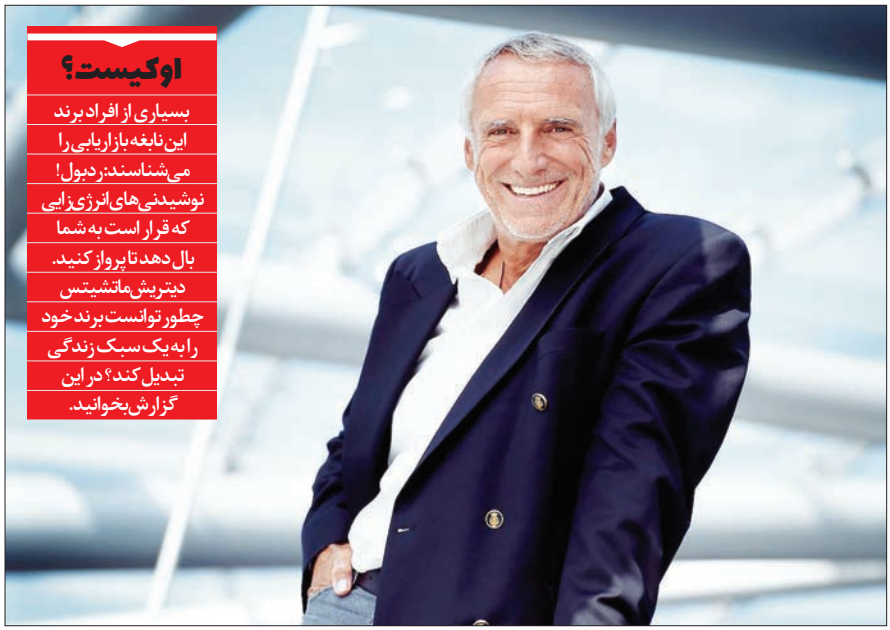

اوکیست؟

بسیاری از افراد برند این نابغه بازاریابی را می‌شناسند: ردبول! نوشیدنی‌های انرژی‌زایی که قرار است به شما بال دهد تا پرواز کنید. دیتریش ماتشیتس چطور توانست برند خود را به یک سبک زندگی تبدیل کند؟ در این گزارش بخوانید.

در دنیای کسب‌وکار، کمتر برندی توانسته است به اندازه ردبول بر دسته‌بندی خود چنین کامل مسلط شود. وقتی به نوشیدنی‌های انرژی‌زا فکر می‌کنیم، همان قوطی آبی و نقره‌ای به ذهنمان می‌آید. اما ردبول بسیار فراتر از یک شرکت نوشیدنی است. ردبول یک امپراتوری رسانه‌ای، یک قدرت بزرگ ورزشی و یک نماد فرهنگی جهانی است. در قلب این موفقیت عظیم، دیتریش ماتشیتس قرار داشت؛ مدیر بازاریابی اتریشی‌ای که مفهومی نسبتاً گمنام را گرفت و آن را به یکی از شناخته‌شده‌ترین برندهای روی زمین تبدیل کرد. ماتشیتس نوشیدنی انرژی‌زا را اختراع نکرد، اما کسب‌وکارِ انرژی را اختراع کرد. او، شاید بهتر از هر کس دیگری در نسل خود، فهمیده بود که مشتریان فقط محصول نمی‌خرند؛ آن‌ها هویت، تجربه و احساس می‌خرند.

ردبول تحت رهبری او، شیوه فکر کردن شرکت‌ها به بازاریابی را دگرگون کرد. ماتشیتس به‌جای خریدن تبلیغات سنتی تلویزیونی، برندی ساخت که در هیجان‌انگیزترین، خطرناک‌ترین و پربازدیدترین لحظات ورزش و فرهنگ جا گرفته بود. این، داستان دیتریش ماتشیتس است: چشم‌انداز او، چگونگی شکل‌گیری ردبول، راهبردهایی که آن را به یک غول جهانی بدل کرد، و جدول زمانی شرکتی که واقعاً به دنیا بال داد.

جمع‌آوری تجربه برای زندگی!

دیتریش ماتشیتس در سال ۱۹۴۴ در اتریش به دنیا آمد. او در خانواده‌ای ثروتمند یا بانفوذ رشد نکرد. تکمیل مدرک دانشگاهی‌اش در رشته بازاریابی زمان زیادی از او گرفت؛ حدود ده سال. خودش بعدها با شوخی معروفی می‌گفت که در آن مدت فقط «در حال جمع‌آوری تجربه زندگی» بوده است. پیش از تأسیس ردبول، ماتشیتس در بخش‌های بازاریابی چند شرکت بزرگ بین‌المللی، از جمله یونیلیور و برند خمیردندان Blendax، کار کرده بود. این سال‌ها بسیار تعیین‌کننده بودند. او در همین دوره، سازوکار توزیع جهانی، روان‌شناسی مصرف‌کننده و هنرِ جایگاه‌سازی محصول را آموخت؛ اینکه چگونه می‌توان کالایی را طوری عرضه کرد که در قفسه‌های شلوغ فروشگاه فوراً به چشم بیاید.

او یک چهره پرزرق‌وبرق یا پرهیاهو نبود. رهبری منظم، دقیق و آینده‌نگر بود. برای حریم خصوصی ارزش زیادی قائل بود و به‌ندرت مصاحبه می‌کرد، چون ترجیح می‌داد خودِ برند به‌جای او سخن بگوید. او توانایی نادری داشت در دیدن فرصت تجاری در جایی که دیگران فقط ابهام می‌دیدند. او استاد «بازی بلندمدت» بود؛ کسی که حاضر بود سال‌ها صرف ساختن تصویر یک برند کند، پیش از آن‌که صرفاً بر سود تمرکز کند.

آغاز از تایلند

داستان ردبول در اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شد. ماتشیتس در سفری کاری به تایلند بود؛ زمانی که برای یک شرکت خمیردندان کار می‌کرد. او از اختلال شدید ناشی از جت‌لگ رنج می‌برد و به‌شدت خسته بود. در این سفر با نوشیدنی محلی‌ای به نام کراتینگ دائنگ (Krating Daeng) آشنا شد؛ نامی که ترجمه‌اش می‌شود «گاو سرخ» یا ردبول. این نوشیدنی میان رانندگان کامیون و کارگران کارخانه‌های تایلندی محبوب بود؛ کسانی که برای هوشیار ماندن در شیفت‌های طولانی به کمک نیاز داشتند. ماتشیتس آن را امتحان کرد و متوجه شد که به او کمک می‌کند بر خستگی‌اش غلبه کند.

در همان‌جا، جرقه‌ای در ذهنش زده شد. او دریافت که چنین محصولی -نوشیدنی‌ای که مشخصاً برای افزایش انرژی و عملکرد ذهنی طراحی شده باشد- در بازار غرب اساساً وجود ندارد. او در اینجا یک فرصت عظیم و دست‌نخورده دید. او با خالق این نوشیدنی تایلندی، چالئو یوویدیا، وارد مذاکره شد. آن‌ها توافق کردند که شراکتی تشکیل دهند. ماتشیتس قرار بود ایده را بگیرد، فرمول آن را مطابق ذائقه غربی‌ها اصلاح کند، و با بهره‌گیری از مهارت بازاریابی‌اش، آن را به اروپا و آمریکا معرفی کند.

ردبول چگونه ساخته شد؟

وقتی ماتشیتس ردبول را راه انداخت، صرفاً یک نوشیدنی روانه بازار نکرد؛ او یک دسته‌بندی

دیتریش ماتشیتس و چالئو یوویدیا شرکت Red Bull GmbH را در اتریش تأسیس کردند
۱۹۸۴

ردبول رسماً در اتریش عرضه شد
۱۹۸۷

ردبول با استفاده از سفیران دانشجویی و بازاریابی مردمی، به‌سرعت به آلمان، بریتانیا و آمریکا گسترش یافت
دهه ۱۹۹۰

ردبول با خرید تیم Jaguar Racing وارد دنیای فرمول یک شد
۲۰۰۴



این کارآفرین جمله معروفی داشت: «ردبول محصول را نزد مردم نمی‌برد؛ مردم را نزد محصول می‌آورد.» این جمله خلاصه رویکرد او بود: دنبال بازار انبوه ندو؛ محصول را آن‌قدر خواستنی کن که مردم خودشان به‌دنبال آن بگردند.

تازه ایجاد کرد. او سال‌ها صرف کامل کردن راهبردش کرد، پیش از آن‌که محصول اصلاً وارد قفسه فروشگاه‌ها شود. او می‌دانست که اگر این محصول را به‌عنوان یک «نوشابه» بفروشد، شکست خواهد خورد، چون فوراً با کوکاکولا و پپسی مقایسه می‌شود؛ برندهایی که از قبل بازار را در اختیار داشتند. بنابراین، او آن را به‌عنوان یک نوشیدنی کارکردی (functional beverage) جایگاه‌سازی کرد.

او بر چند تصمیم کلیدی پافشاری کرد. تصمیم اولش درباره قیمت بود. قیمت را بالاتر از نوشابه‌های معمولی تعیین کرد تا این پیام را بدهد که با محصولی ممتاز و پرفورمنس‌محور روبه‌رو هستیم. بسته‌بندی هم اهمیت داشت. قوطی باریک، آبی و نقره‌ایِ متمایز، به‌سرعت به نمادی قابل‌شناسایی تبدیل شد. مفهوم هم سومین ایده مهمش بود. او وعده «رفع تشنگی» نداد؛ او وعده «بال» داد -یعنی انرژی، تمرکز و هوشیاری. او جمله معروفی داشت: «ردبول محصول را نزد مردم نمی‌برد؛ مردم را نزد محصول می‌آورد.»

این جمله خلاصه رویکرد او بود: دنبال بازار انبوه ندو؛ محصول را آن‌قدر خواستنی کن که مردم خودشان به دنبال آن بگردند. موفقیت ردبول، نمونه‌ای کلاسیک از غلبه برندسازی بر تولید است. ماتشیتس خیلی زود فهمید که مایع داخل قوطی فقط بخش کوچکی از ارزش واقعی محصول است. ارزش اصلی، در تصویر برند نهفته بود. هدف گرفتن جمعیت «باحال» اولین اصل بود. در سال‌های اولیه، ماتشیتس پولش را صرف تبلیغات عظیم در برنامه‌هایی مثل سوپربول نکرد. او روی دانشجویان، شب‌گردها و علاقه‌مندان ورزش‌های افراطی تمرکز کرد. او می‌خواست برند در «جای درست» دیده شود -همان جاهایی که روندها و مدها از آن‌ها متولدمی‌شوند.

بازاریابی چریکی هم از طرف همین چهره رایج شد. در سال‌های نخست، ردبول از چیزی استفاده کرد که امروز به آن بازاریابی چریکی می‌گویند. آن‌ها دانشجویانی را تجهیز می‌کردند تا با مینی کوپرهایی که قوطی‌های بزرگ ردبول روی سقفشان نصب شده بود، در محوطه دانشگاه‌ها، جشنواره‌های موسیقی و رویدادهای ورزشی بچرخند و نوشیدنی رایگان پخش کنند. این روش، طبیعی، مردمی و اصیل به‌نظر می‌رسید.

مالک شدن بر اکوسیستم ورزش هم جزو اصولی اساسی به شمار می‌رفت. ردبول به‌جای آن‌که فقط حامی مالی ورزشکاران باشد، شروع کرد به خریدن تیم‌ها و رویدادها. آن‌ها تیم‌های مسابقات فرمول یک، باشگاه‌های فوتبال و رقابت‌های ورزش‌های افراطی را خریدند. با تبدیل شدن به مالک، کنترل روایت را هم به دست گرفتند. آن‌ها دیگر فقط اسپانسر نبودند؛ خودِ ستاره نمایش بودند. ماتشیتس در ادامه دریافت که ردبول می‌تواند خودش یک شرکت رسانه‌ای باشد. او سرمایه‌گذاری سنگینی روی گروه‌های فیلم‌برداری، عکاسان و تدوینگران ویدئو انجام داد تا بدل‌کاری‌ها و رویدادهای ورزشی ثبت شوند. آن‌ها دیگر نیازی نداشتند منتظر بمانند تا شبکه‌های خبری درباره‌شان گزارش تهیه کنند؛ خودشان محتوا تولید می‌کردند و آن را در سطح جهانی توزیع می‌کردند.

ردبول به رازی مهم پی برد!

ردبول یکی از نخستین شرکت‌هایی بود که مفهوم رشد ویروسی را فهمید؛ خیلی پیش‌تر از آن‌که اینترنت چنین چیزی را آسان کند. بزرگ‌ترین لحظه ویروسی آن‌ها در سال ۲۰۱۲ و با پروژه Red Bull Stratos رقم خورد. ماتشیتس از ایده فرستادن فلیکس باومگارتنر به لبه فضا برای انجام یک پرش سقوط آزاد حمایت کرد.

این یک دستاورد حیرت‌انگیز و مرگ‌ستیزانه بود. این رویداد به‌صورت زنده از اینترنت پخش شد و توجه میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان به خود جلب کرد. این صرفاً یک تبلیغ نبود؛ یک رویداد جهانی بود. همان یک رویداد، بیش از یک دهه تبلیغات سنتی تلویزیونی برای تصویر برند ردبول فایده داشت.

این توانایی در «ویروسی شدن»، هسته اصلی مدل کسب‌وکار ردبول است. آن‌ها تماشا و شگفتی خلق می‌کنند. چه شیرجه از صخره باشد، چه مسابقات هوایی، چه پرش از لبه فضا، ردبول برندش را به لحظاتی گره می‌زند که مردم نفسشان را در سینه حبس می‌کنند. همین اتصال احساسی است که برند را تا این اندازه قدرتمند کرده است.

دیتریش ماتشیتس یک رهبر دست‌به‌کار و جزئی‌نگر بود. او به‌خاطر درگیر بودن مستقیم در همه‌چیز شناخته می‌شد؛ از شعارهای بازاریابی گرفته تا رنگ قوطی‌ها. او یک کمال‌گرا بود که باور داشت یکپارچگی و اصالت برند، از هر چیز دیگری مهم‌تر است. او به گروه‌های متمرکز تحقیق بازار یا اتکای بیش از حد به داده‌های متعارف بازار چندان اعتقاد نداشت. به شهود خود اعتماد می‌کرد. او باور داشت اگر چیزی واقعاً جالب و منحصربه‌فرد بسازید، مشتریان شما را پیدا خواهند کرد. سبک رهبری او همچنین فرهنگی سازمانی ایجاد کرد که بیشتر شبیه یک تیم ورزشی بود تا یک دفتر شرکتی. محیطی سریع، پرانرژی و جاه‌طلبانه. او کارکنانش را تشویق می‌کرد ریسک کنند؛ درست مانند ورزشکاران ورزش‌های افراطی که برندش از آن‌ها حمایت می‌کرد.



ردبول یکی از شناخته‌شده‌ترین برندهای نوشیدنی انرژی‌زا در جهان است

دیتریش ماتشیتس استاد ادراک‌سازی بود. او یک نوشیدنی منطقه‌ای تایلندی را گرفت و آن را به نمادی از جاه‌طلبی، عملکرد و هیجان تبدیل کرد. او به این موفقیت نه با کاهش هزینه‌ها و نه با بازی محتاطانه رسید؛ بلکه با پذیرفتن ریسک‌های بزرگ اما حساب‌شده، و با شرط‌بندی روی این ایده که مردم می‌خواهند احساس زنده‌بودن، پویایی و بی‌مرزی کنند.

موفقیت ردبول، گواهی است بر قدرت یک چشم‌انداز روشن و واحد. این برند با «بال دادن» مداوم به مشتریانش از طریق ورزش‌های افراطی، موسیقی و رسانه، به بخشی از گفت‌وگوی فرهنگی جهان تبدیل شد. ماتشیتس فقط یک نوشیدنی نساخت؛ او یک فرهنگ ساخت. و به همین دلیل است که مدت‌ها پس از مرگش، برند او همچنان اوج می‌گیرد.



۲۰۰۵ — شرکت با خرید یک باشگاه فوتبال، سبد دارایی‌هایش را گسترش داد

۲۰۱۲ — رویداد Red Bull Stratos برگزار شد

دهه ۲۰۱۰ تا امروز — ردبول همچنان بر دسته نوشیدنی‌های انرژی‌زا سلطه دارد

۲۰۲۲ — دیتریش ماتشیتس درگذشت

مایک سساریو آب را مثل بلیت کنسرت متال فروخت

روح پانک‌راک در آب



اوکیست؟

مایک سساریو یک نابغه در عرصه بازاریابی به شمار می‌آید که یکی از عجیب‌ترین استارت‌آپ‌ها را راه‌اندازی کرده: لیکوئید دث یا مرگِ مایع! باورش کمی سخت است اما این کارآفرین، آب را به بالاترین قیمت و با رضایت مشتری، می‌فروشد!

در صنعت نوشیدنی، آب همیشه به یک شیوه یکسان بازاریابی شده است: پاک، بکر، آرام، و معمولاً همراه با تصویری از یک کوه یا یک چشمه بی‌صدا. این یعنی یک بازاریابیِ کسل‌کننده. اما بعد، لیکوئید دث (Liquid Death) آمد. با نامی که شبیه گروه‌های موسیقی «هوی متال» است و قوطی‌های آلومینیومیِ مزین به جمجمه که بیشتر شبیه آبجو هستند، این برند تمام بازار را تکان داد. پشت این برند، مایک سساریو قرار دارد؛ مدیر خلاقیت سابق که نمی‌خواست یک «سبک زندگی» از جنس تجملِ آرام و بی‌صدا را بفروشد. در عوض، او می‌خواست آب را به کسانی بفروشد که فکر می‌کردند آب، کالایی خسته‌کننده است. لیکوئید دث یک کلاس درسِ تمام‌عیار در بازاریابی مدرن است. این برند ثابت می‌کند که اگر بفهمید مردم واقعاً چه چیزی را دوست دارند -یعنی طنز، کنایه و یک هدفِ قدرتمند- می‌توانید ابتدایی‌ترین کالای روی زمین را به یک پدیده فرهنگی تبدیل کنید. حالا دیگر آب یک کالا و نوشیدنی کسل‌کننده نیست، یک محصول اساسی است که اتفاقاً حسابی مشتری دارد و می‌تواند یک استارت‌آپ ویژه را به جهان معرفی کند.

پیشینه خلاقانه

مایک سساریو یک مدیر سنتی در صنعت نوشیدنی نیست. او نه از خانواده‌ای از غول‌های بسته‌بندی آب آمده و نه از کارشناسان زنجیره تأمین مواد غذایی. او برخاسته از دنیای تبلیغات و استراتژی خلاقانه است. پیش از لیکوئید دث، سساریو در آژانس‌های بزرگ تبلیغاتی و شرکت‌هایی مثل نتفلیکس فعالیت می‌کرد. او تمام دوران حرفه‌ای خود را صرف این کرد که بفهمد چه چیزی باعث می‌شود مردم به تبلیغات توجه کنند. او می‌دانست بزرگ‌ترین مشکل یک برند نوپا، این است که چگونه در دریایی از رقبا، دیده شود. شاید بخش مهمی از رمز موفقیتش هم در همین مسئله باشد. در واقع خاستگاه تبدیل شدن او به کارآفرین، نقش مهمی در موفقیتش داشت و باعث شد به شیوه‌ای خلاقانه، محصولش را به جهان معرفی کند.

او از طرفداران موسیقی پانک‌راک، هوی متال و فرهنگ اسکیت‌بورد بود؛ جهان‌هایی که برای «اصالت» و «طنز» ارزش بسیار بیشتری نسبت به برندسازی‌های صیقل‌خورده و «ساختگی» شرکتی قائل هستند. او دریافت که صنعت نوشیدنی بیش از حد خودش را جدی گرفته است. او فرصتی دید تا انرژی یک فستیوال موسیقی را به چیزی به



۲۰۱۷
مایک سساریو با مفهوم «مرگ مایع» و یک ویدیو به بازار ورود کرد

۲۰۱۹
لیکوئید دث رسماً وارد فروشگاه‌ها شد

۲۰۲۰-۲۰۲۱
در دوران پاندمی، برند منفجر شد و فروشی کلان داشت

ایده لیکوئید دث از یک بینش ساده متولد شد: آب، فقط آب است، اما ظرفِ آن اهمیت دارد. سساریو متوجه شد که در کنسرت‌ها و فستیوال‌ها، آدم‌ها برای نوشیدن آب معدنی در بطری‌های پلاستیکی احساس ناخوشایند و بی‌تناسبی می‌کنند؛ این کار با «جو و حال‌وهوا»ی آن محیط همخوانی نداشت.

سادگی یک بطری آب منتقل کند. به این ترتیب، خلاقیت را با آب و روحیه مبتکرانه خودش ترکیب کرد و برندش را ساخت که کاملاً متفاوت است اما قرار است همان چیز کسل‌کننده همیشگی را بفروشد: آب!

خلق برند با بسته‌بندی متفاوت

ایده لیکوئید دث از یک بینش ساده متولد شد: آب، فقط آب است، اما ظرفِ آن اهمیت دارد.

سساریو متوجه شد که در کنسرت‌ها و فستیوال‌ها، آدم‌ها برای نوشیدن آب معدنی در بطری‌های پلاستیکی احساس ناخوشایند و بی‌تناسبی می‌کنند؛ این کار با «جو و حال‌وهوا»ی آن محیط همخوانی نداشت. اما وقتی مردم از قوطی‌های آلومینیومی نوشیدنی‌های ویژه می‌نوشیدند، بسیار باحال و جذاب به نظر می‌رسیدند. او با خود فکر کرد: «چه می‌شود اگر بتوانید آب را از داخل قوطی‌ای بنوشید که ظاهرش شبیه نوشیدنی‌هایی غیر از آب باشد؟»

او کمر به ساخت برندی بست که «ضد-بازاریابی» باشد. استراتژی او چنین بود: نخست نام را مشخص کرد. نام «مرگِ مایع» (Liquid Death) شوکه‌کننده است. این نام شما را مجبور می‌کند به قوطی نگاه کنید. مرحله بعدی، زیبایی‌شناسی است. طراحی تاریک، جسورانه و نماد اسکلت و استخوان، کنایه‌آمیز است. این ظاهر چیزهای خطرناک را تداعی می‌کند، در حالی که درون آن فقط ۱۰۰ درصد آب کوهستان است.

مأموریتش را هم متفاوت تعریف کرد. او می‌خواست جلوی استفاده از پلاستیک را بگیرد. آلومینیوم تا بی‌نهایت قابل بازیافت است، اما پلاستیک به‌ندرت بازیافت می‌شود. وقتی نام محصول را «مرگِ مایع» گذاشت، منظورش این بود: «مرگِ مایع برای پلاستیک!». او با میلیون‌ها دلار تبلیغات تلویزیونی کار خود را شروع نکرد؛ بلکه با یک ویدئوی خنده‌دار و کم‌هزینه شروع کرد که به‌سرعت ویروسی شد و ثابت کرد که ایده‌اش پتانسیل بالایی دارد. به این ترتیب، همه چیز از صفر تا صد به خلاقیت او وابسته بود و همین مسیر خلاقانه باعث شد راهش برای موفقیت هموار شود.

چرا لیکوئید دث به موفقیت رسید؟

لیکوئید دث موفق شد چون قوانین صنعت را شکست. دلایل موفقیت آن را می‌توان در مسائل مختلفی بررسی کرد. نخست، شفافیت رادیکال (و کنایه) است. مصرف‌کنندگان امروز از «زبانِ بازاریابیِ شرکتی» خسته شده‌اند. لیکوئید دث با استفاده از طنز و کنایه، اعتراف می‌کند که: «بله، این فقط آب است، و بله، برند ما هم عجیب و غریب است.» مردم از این صداقت قدردانی می‌کنند.

جامعه و هویت هم نقش مهمی در موفقیتش ایفا کردند. نوشیدن لیکوئید دث یک سیگنال است. این کار می‌گوید: «من برای اینکه بدانم چه می‌نوشم، نیازی به برچسب‌های پرزرق‌وبرقِ چشمه‌های کوهستان ندارم.» این برند دقیقاً مخاطبانی را جذب می‌کند که با موسیقی پانک و متال بزرگ شده‌اند؛ همان مخاطبان سرکش و اهل تفریح. پایداری به عنوان یک قلاب مطرح شد. سساریو دقت کرد که پیام «محیط‌زیستی» برند، لحنی موعظه‌گرانه نداشته باشد. او به‌جای خسته‌کردن مردم با آمار و ارقام مربوط به پلاستیک، «کشتن پلاستیک» را کاری هیجان‌انگیز و قهرمانانه جلوه داد.

فاکتور «کالت» (جامعه پیرو) را هم نباید نادیده گرفت، چرا که درباره این برند، نقشی کلیدی را ایفا می‌کرد. سساریو با تعامل با طرفداران در شبکه‌های اجتماعی، مسخره کردن مخالفان خود و عرضه محصولات جانبی عجیب (مثل تابوت یا اسکیت‌بورد)، مشتریان را از حالت «مصرف‌کننده» به «طرفدار» تبدیل کرد. او مشتریان خودش را می‌شناخت و متناسب با ذائقه و سلیقه آن‌ها محصولش را پیش می‌برد و طراحی می‌کرد.

بازاریابی به مثابه سرگرمی

رشد لیکوئید دث از تاکتیک‌های فروش سنتی نبود؛ بلکه از سرگرمیِ ویروسی حاصل شد. این مسئله‌ای است که تمامی برندهای مدرن و امروزی برای جذب نسل زد و جوان، باید به آن توجهی ویژه داشته باشند. سابقه سساریو در تبلیغات به او اجازه داد کمپین‌هایی بسازد که شبیه به «میم» (Meme) هستند. برای مثال:

«فروش روح خود»: آن‌ها کمپین معروفی ساختند که در آن طرفداران می‌توانستند در ازای پاداش، «روح خود را بفروشند».

«تست بچه‌ها»: آن‌ها تبلیغاتی پخش کردند که در آن کودکان در حال تست کردن آب بودند؛ این کار با استفاده از طنز، بر پوچ و مضحک بودنِ کل این برند تأکید می‌کرد.

تعامل در رسانه‌های اجتماعی: تیم شبکه‌های اجتماعیِ شرکت ساعت‌ها وقت صرف پاسخ دادن به کامنت‌ها، شوخی با مخالفان و ساخت جوک می‌کند که این کار یک دنبال‌کننده آنلاینِ وفادار و عظیم می‌سازد.

از آن‌جا که برند بسیار متمایز است، مردم خودشان می‌خواهند آن را در اینستاگرام و تیک‌تاک به اشتراک بگذارند. هر مشتری تنها با در دست داشتن یک قوطی، به یک تبلیغ‌کننده رایگان تبدیل می‌شود.

به این ترتیب، مایک سساریو به چهره مهم در دنیای برندینگ تبدیل شد که توانست آب را به مشتریان خود بفروشد اما با قیمتی باورنکردنی! جالب اینجاست که مشتریان هم با رضایت خاطر، از این برند حمایت می‌کنند و با اینکه می‌دانند درون قوطی‌ها فقط آب است، باز هم اقدام به خریداری آن می‌کنند. سساریو نشان داد که می‌توان با خلاقیت در دنیای امروز، به موفقیت‌های بزرگ در عرصه کارآفرینی دست یافت.



آن‌ها می‌گویند فقط آب می‌فروشند.



۲۰۲۲

شرکت به ارزش‌گذاری عظیمی دست یافت که بر استراتژی ضد بازاریابی استوار بود

۲۰۲۳ تا امروز

لیکوئید دث از آب فراتر رفته و به سمت آب‌های گازدار طعم‌دار و چای‌های یخ‌شده رفت



چارلز آلدرتون و معمای داروخانه‌ای که امپراتوری نوشابه را خلق کرد

طعمی وصف‌نشدنی

او کیست؟

چارلز آلدرتون شاید آنقدر شناخته‌شده نباشد اما برند او با عنوان «دکتر پیپر» در میان علاقمندان و شیفتگان به نوشیدنی، کاملاً شناخته‌شده است. او کسی است که توانست یک نوشیدنی متفاوت را به جهان معرفی کند.

در دنیای نوشـــیدنی‌های گازدار، دســـته‌بندی کردن اکثر نوشیدنی‌ها کار ســـاده‌ای است: کولاها را داریم، لیمو-لایم‌هـــا و روت‌بیرها. اما در این میان، دکتر پپر (Dr. Pepper) وجود دارد. این نوشـــیدنی با ترکیب اسرارآمیز ۲۳ طعم مختلف، هرگز در هیچ چارچوب مشخصی جای نگرفته است. طعم گیلاس می‌دهد، طعم ادویه می‌دهد و با این حال، طعمی شبیه به هیچ‌چیز دیگـــری روی کره زمین ندارد. این طعم منحصربه‌فرد، نه در اتاق‌های جلســـات شـــرکت‌های بـــزرگ متولد شـــد و نه در آزمایشـــگاه‌های با تکنولوژی بالا. بلکه در پشت پیشخوان یک داروخانه کوچک در شهر واکو (Waco) در ایالت تگزاس، آن هم در اواخر قرن نوزدهم، شکل گرفت.



مردی که پشت این کشف بود، چارلز آلدرتون (Charles Alderton) نام داشـــت؛ داروساز جوانی که با ساخت نوشابه مثل یک آزمایش علمی برخورد می‌کرد. اگرچه نام او اغلب تحت‌الشعاع تاجرانی قرار می‌گیرد که اختراعش را به جهان معرفی کردند، اما کنجکاوی او یکی از ماندگارترین برندهای تاریخ آمریکا را خلق کرد.

داروسازی که کارآفرین شد

چارلز آلدرتون در ســـال ۱۸۵۷ در انگلستان متولد شد و در جوانی به ایالات متحده مهاجرت کرد. او در نهایت در شهر واکوی تگزاس ساکن شد و در داروخانه «موریسونز اولد کورنر» (Morrison's Old Corner Drug Store) مشغول به کار شد. در دهه ۱۸۸۰، داروخانه‌ها مراکز اجتماعی شهرهای آمریکا بودند. مردم فقط برای خرید دارو به آنجا نمی‌رفتند؛ آن‌ها به بخش «سودا فانتین» (پیشخوان نوشیدنی) می‌رفتند. در آن دوران، داروسازان «میکسولوژیست‌های» (متخصصان ترکیب نوشیدنی) زمان خود بودند. آن‌ها روزهای خود را صرف ترکیب شربت‌ها، عصاره‌های میوه و آب گازدار می‌کردند تا نوشـــیدنی‌هایی بسازند که قرار بود هم انرژی‌بخش باشند و گاهی حتی جنبه دارویی داشته باشند.

آلدرتون مردی آرام و دقیق بود که عاشق شیمیِ طعم‌ها بود. او یک تاجر طماع نبود؛ او یـــک «خالق» بود. او رایحه‌های داروخانـــه -گلاب‌ها، ادویه و شـــربت‌های میوه- را مسحورکننده می‌دانست. او اوقات فراغت خود را صرف آزمایش کردن می‌کرد تا طعم جدیدی پیدا کند که پیچیده‌تر از نوشابه‌های ساده و تک‌مزه موجود در بازار باشد.

خلق یک اثر: «واکو» در یک لیوان

داستان از این قرار اســـت که در سال ۱۸۸۵، آلدرتون از نوشابه‌های معمول

۱۸۸۵ — چارلز آلدرتون دستورالعمل اصلی دکتر پپر را در داروخانه «موریسونز اولد کورنر» در واکو، تگزاس خلق کرد

۱۸۹۱ — وید موریسون و رابرت لازنبی شرکت «آرتزین» را برای فروش تجاری نوشیدنی تشکیل دادند

۱۹۰۴ — نمایشگاه جهانی سنت لوئیس: دکتر پپر به مخاطبان ملی معرفی شد

داستان از این قرار است که در سال ۱۸۸۵، آلدرتون از نوشابه‌های معمول خسته شد. او می‌خواست نوشیدنی‌ای بسازد که طعمش شبیه به فضای داخل داروخانه باشد؛ ترکیبی از تمام آن عطرهای شیرین، ادویه‌ای و میوه‌ای.

خسته شد. او می‌خواست نوشیدنی‌ای بسازد که طعمش شبیه به فضای داخل داروخانه باشد؛ ترکیبی از تمام آن عطرهای شیرین، ادویه‌ای و میوه‌ای. او شروع به آزمایش با شربت‌های مختلف کرد. او هیچ طرح تجاری رسمی‌ای ننوشت؛ فقط ترکیب کرد. او کمی از این اضافه کرد، کمی از آن، تا اینکه به ترکیبی رسید که خودش -و مشتریانش- واقعاً دوست داشتند.

در ابتدا، او ساخته خود را به نام شهری که در آن کار می‌کرد، «واکو» نامید. او این نوشیدنی را در همان بخشِ نوشیدنی‌های داروخانه سرو می‌کرد و مردم عاشقش شدند. آن‌ها به‌طور خاص وارد داروخانه می‌شدند تا فقط «یکی از آن نوشیدنی‌های چارلی» را سفارش دهند. به اصطلاح امروزی، این نوشیدنی بلافاصله به یک «هیت» بزرگ تبدیل شد. یعنی خیلی زود علاقمندان و شیفتگانی پیدا کرد که برای نوشیدن آن سر و دست می‌شکستند.

صاحب مغازه، وید موریسون، در نهایت تصمیم گرفت که این نوشیدنی را به صورت تجاری بفروشد. آن‌ها به نامی نیاز داشتند که حرفه‌ای و قابل‌اعتماد به نظر برسد -نامی که باعث شود مردم باور کنند این نوشیدنی برای سلامتی‌شان خوب است. آن‌ها روی نام «دکتر پیپر» توافق کردند. اگرچه ریشه دقیق این نام همچنان مورد بحث است (برخی می‌گویند نام آن از یک پزشک واقعی به نام چارلز پیپر گرفته شده است)، اما این نام به نوشیدنی حس اقتدار و پختگی بخشید. به این ترتیب، برند او بدون هیچ هیاهوی زیادی، متولد و به جهان معرفی شد. حالا نوشابه‌ای در دستان مشتریان وجود داشت که نمی‌توانستند طعم آن را توصیف کنند اما از نوشیدن آن بسیار لذت می‌بردند

چرا دکتر پیپر موفق شد؟

دکتر پیپر به این دلیل موفق شد که یک «نوآورِ ساختارشکن» در بازاری بود که داشت تکراری می‌شد. پیچیدگی را می‌توان اولین دلیل موفقیت دانست. در حالی که سایر شرکت‌ها روی طعم‌های ساده (مثل وانیل یا لیمو) شرطبندی کرده بودند، دکتر پیپر یک پروفایل طعم پیچیده و عمیق ارائه داد. این نوشیدنی در مقایسه با جایگزین‌های شربت‌گونه‌ی دیگر، «بزرگسالانه» و خاص بود.

تجربه عامل بعدی برای موفقیت به شمار می‌رفت. از آنجا که در ابتدا در پیشخوان داروخانه‌ها سرو می‌شد، نوشیدن آن مثل یک «پذیرایی ویژه» بود. شما باید برای تهیه آن بیرون می‌رفتید و این کار آن را به یک رویداد تبدیل می‌کرد، نه یک خرید معمولیِ سوپرمارکتی. انطباق‌پذیری هم مورد سوم بود. این نوشیدنی یک «تندیِ» (Bite) خاص داشت که باعث می‌شد با غذا بسیار خوب جفت‌وجور شود. این ویژگی کمک کرد که از یک نوشیدنیِ داروخانه‌ای به یک نوشیدنیِ زمان صرف غذا تبدیل شود.

مدت‌ها قبل از تیک‌تاک یا توییتر، رشد «ویروسی» از طریق افسانه‌های محلی اتفاق می‌افتاد. این یک اتفاق ویژه و خاص به شمار می‌آید. خبر در شهر واکو نه از طریق تبلیغات، بلکه از طریق صحبت‌های همسایه‌ها با یکدیگر پخش شد. مردم از شهرهای دیگر به داروخانه موریسون می‌آمدند تا فقط آن نوشیدنی معروف را امتحان کنند. وقتی جامعه محلی شیفته آن شد، تقاضا به شهرهای اطراف هم سرایت کرد.

نقطه عطف ملی واقعی در سال ۱۹۰۴ در نمایشگاه جهانی سنت لوئیس اتفاق افتاد. این بزرگ‌ترین صحنه در کل کشور بود. سازندگان دکتر پیپر غرفه‌ای برپا کردند و نوشیدنی را به هزاران بازدیدکننده از سراسر جهان معرفی کردند. این یک لحظه برندسازی عظیم بود. کسانی که هرگز نام نوشیدنی «واکو» را نشنیده بودند، ناگهان آن را چشیدند، عاشقش شدند و خاطره آن طعم را به ایالت‌های خود بردند. این اولین استراتژی «اینفلوئنسری» بود: محصول را در یک رویداد بزرگ در مقابل توده‌ها قرار دهید و بگذارید آن‌ها برای شما تبلیغ کنند. به این ترتیب دکتر پیپر به قلب مشتریان خود راه پیدا کرد.

چارلز آلدرتون یادآور این نکته مهم است که محصولات عالی اغلب با کنجکاوی شروع می‌شوند، نه با محاسبات. او سعی نداشت یک شرکت میلیارد دلاری بسازد؛ او فقط سعی داشت کسالت شخصی‌اش را نسبت به طعم‌های موجود رفع کند. داستان او درس کلیدی در تجارت است: اگر مشکلی را به شیوه‌ای حل کنید که منحصربه‌فرد به نظر برسد، مخاطبی وفادار ایجاد می‌کنید. با خلق طعمی که شبیه هیچ‌چیز دیگری نبود، او مطمئن شد که مردم نمی‌توانند به‌سادگی سراغ برند دیگری بروند. اگر هوس دکتر پیپر کنید، فقط دکتر پیپر می‌تواند آن هوس را برآورده کند. او نتوانست سود یا شهرت آن امپراتوری جهانی را برای خود نگه دارد، اما یک فرمول سری به یادگار گذاشت که بیش از یک قرن میلیون‌ها نفر را خوشحال کرده است. این میراثی بسیار ماندگارتر از هر طرح تجاری است.

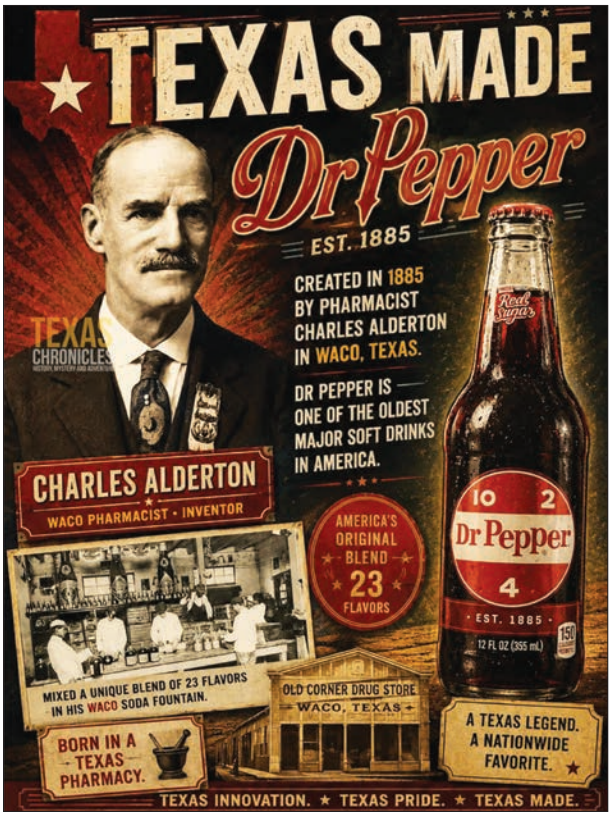

این برند با تغییر استراتژی بازاریابی، خود را به عنوان نوشابه‌ای «متفاوت» برای مخاطبان جوان‌تر و ساختارشکن معرفی کرد

- **دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰**: دکتر پیپر بازاریابی تهاجمی را آغاز کرد
- **دهه ۱۹۶۰**
- **عصر مدرن**: دکتر پیپر همچنان یکی از معدود غول‌های بزرگ و مستقل در دنیای نوشابه‌ها باقی مانده است

این صفحه در «آینده‌نگر» به معرفی کتاب‌هایی می‌پردازد که کارآفرینان نوشته‌اند.

عصر بی‌منطقی

چارلز هندی

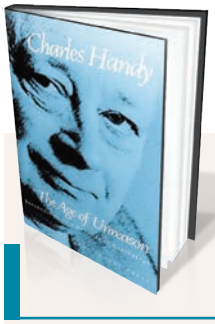



کتاب «عصر بی‌منطقی» اثر چارلز هندی، یکی از پیشگامانه‌ترین تحلیل‌ها در مورد گذار از دوران صنعتی به دوران اطلاعات و تغییر ماهیت بنیادین مفهوم «کار» است. هندی در این اثر استدلال می‌کند که مدل سنتی سازمان‌های سلسله‌مراتبی که بر پایه امنیت شغلی مادام‌العمر و ساختارهای صلب بنا شده بودند، در برابر طوفان تغییرات تکنولوژیک و اجتماعی در حال فروپاشی است. او پیش‌بینی می‌کند که جایگزینِ «شغل» (Job) به معنای کلاسیک، مفهوم «اشتغال» (Employment) خواهد بود؛ وضعیتی که در آن افراد دیگر متعلق به یک سازمان واحد نیستند، بلکه مجموعه‌ای از مهارت‌های متحرک را دارند که در پروژه‌های مختلف و شبکه‌های متغیر به کار گرفته می‌شوند. از دیدگاه هندی، قدرت از مراکز مدیریت سنتی به سمت لبه‌های سازمان و افراد متخصص منتقل می‌شود و سازمان‌های آینده نه بر پایه دستورات صلب، بلکه بر پایه همکاری‌های شبکه‌ای و منعطف شکل خواهند گرفت. یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم کتاب، لزوم تبدیل شدن هر فرد به یک «کارآفرین خود» است؛ یعنی فرد باید با نگاهی استراتژیک به مهارت‌ها، برند شخصی و مدیریت ریسک خود، مانند یک شرکت کوچک با خود رفتار کند و یادگیری مداوم را به عنوان تنها راه بقا در دنیای پر از عدم قطعیت بپذیرد. عنوان «بی‌منطقی» در واقع به این واقعیت اشاره دارد که در دنیای پیچیده و غیرخطی آینده، مدل‌های منطقی و پیش‌بینی‌پذیر گذشته دیگر کارآمد نیستند و مدیریت باید یاد بگیرد که چگونه با بی‌نظمی‌ها و تغییرات ناگهانی سازگار شود. این کتاب با نگاهی آینده‌نگرانه، خواننده را آماده می‌کند تا از وابستگی به امنیت کاذب سازمانی عبور کرده و به سوی استقلال فردی و مدیریت پویا در ساختارهای شبکه‌ای حرکت کند، حقیقتی که امروزه در عصر اقتصاد گیگی و هوش مصنوعی، بیش از هر زمان دیگری با واقعیت‌های بازار کار پیوند خورده است.

هوش هیجانی

دانیل گلمن

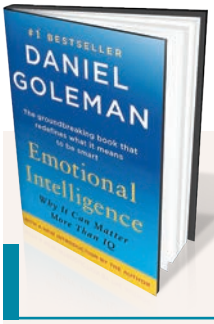



کتاب «هوش هیجانی» اثر دانیل گلمن، دیدگاه سنتیِ جوامع بشری را مبنی بر اینکه «ضریب هوشی» (IQ) تنها عامل تعیین‌کننده موفقیت در زندگی و حرفه است، به چالش می‌کشد. گلمن با تکیه بر تحقیقات عصب‌شناختی و روان‌شناختی، استدلال می‌کند که توانایی ما در درک، مدیریت و بهره‌گیری از احساسات خود و دیگران، نقشی به‌مراتب حیاتی‌تر در خوشبختی و پیشرفت ایفا می‌کند. او هوش هیجانی یا EQ را به پنج مؤلفه اصلی تقسیم می‌کند: «خودآگاهی» که به معنای شناخت احساسات در لحظه وقوع است؛ «خودتنظیمی» که توانایی کنترل تکانه‌ها و واکنش‌های هیجانی را در بر می‌گیرد؛ «انگیزش» که فراتر از پاداش‌های بیرونی، اشتیاقی درونی برای رسیدن به اهداف ایجاد می‌کند؛ «همدلی» که به معنای درکِ جهانِ احساسی دیگران است؛ و در نهایت «مهارت‌های اجتماعی» که مدیریت هوشمندانه روابط و کار تیمی را ممکن می‌سازد. پیام محوری گلمن این است که برخلاف ضریب هوشی که تا حد زیادی ثابت و موروثی است، هوش هیجانی «مهارتی اکتسابی» محسوب می‌شود و هر فرد می‌تواند با تمرین و آگاهی، این توانمندی‌ها را در طول عمر خود پرورش دهد. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه نادیده گرفتن احساسات می‌تواند به تصمیمات منطقی ناقص منجر شود و در مقابل، یکپارچگیِ ذهن منطقی و ذهن هیجانی، مسیر را برای رهبری مؤثر، کاهش استرس و ارتقای کیفیت روابط انسانی هموار می‌سازد. در دنیای امروز که پیچیدگی‌های تعاملات انسانی رو به افزایش است، دیدگاه گلمن تأکید می‌کند که تسلط بر دنیای درون، پیش‌شرطِ تأثیرگذاری بر جهان بیرون است و موفقیت‌های پایدار، بیش از آنکه در هوشِ محض ریشه داشته باشند، در خردمندیِ هیجانی و نحوه مواجهه ما با خود و دیگران نهفته‌اند.

جنبه انسانی سازمان

داگلاس مک‌گورگو

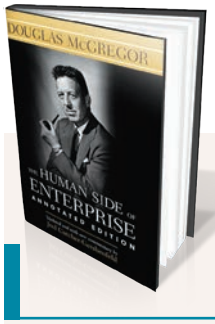



کتاب «جنبه انسانی سازمان» اثر داگلاس مک‌گورگو، یکی از تحول‌آفرین‌ترین آثار در حوزه مدیریت است که پارادایم سنتیِ نگاه به نیروی کار را از ابزاری صرف، به موجودی دارای نیازهای روان‌شناختی و اجتماعی تغییر می‌دهد. مک‌گورگو در این اثر، مدیریت را از طریق معرفی دو نظریه متضاد اما بسیار اثرگذار، بازتعریف می‌کند: «نظریه X» و «نظریه Y». او استدلال می‌کند که مدیران سنتی که بر پایه نظریه X عمل می‌کنند، معتقدند انسان‌ها ذاتاً از کار بیزارند، تمایل به اجتناب از مسئولیت دارند و تنها با کنترل، تهدید و نظارت سخت‌گیرانه می‌توان آن‌ها را به کار گرفت؛ این رویکرد منجر به ایجاد ساختارهای سلسله‌مراتبی صلب، بی‌اعتمادی و کاهش خلاقیت می‌شود. در مقابل، مک‌گورگو نظریه Y را معرفی می‌کند که بر این باور است که کار برای انسان، امری طبیعی و منبعی برای رضایت است؛ او معتقد است اگر شرایط محیطی و ساختاری مناسب فراهم شود، افراد به طور خودجوش به دنبال مسئولیت‌پذیری، خلاقیت و خودشکوفایی در مسیر اهداف سازمانی خواهند بود. پیام بنیادین مک‌گورگو این است که رفتار کارکنان، تا حد زیادی بازتابی از باورهای و پیش‌فرض‌های مدیران درباره آن‌هاست؛ یعنی اگر مدیران با نگاهی کنترل‌گرانه به کارکنان بنگرند، رفتارهای غیرمسئولانه دریافت خواهند کرد، اما اگر با نگاهی مبتنی بر اعتماد و توانمندسازی عمل کنند، پتانسیل‌های نهفته و انگیزه‌های درونی افراد شکوفا خواهد شد. این کتاب با گذار از مدیریت مبتنی بر «اجبار» به مدیریت مبتنی بر «انگیزش و مشارکت»، راه را برای ظهور سبک‌های نوین مدیریتی مانند مدیریت مشارکتی هموار کرد و تأکید نمود که دستیابی به بهره‌وری بالا، نه از طریق اعمال فشار فیزیکی و روانی، بلکه از طریق ایجاد محیطی است که در آن ارزش‌های فردی با اهداف سازمان همسو گشته و کرامت و ظرفیت‌های انسانی به رسمیت شناخته شود.

رهبری تغییر

جان پی. کاتر

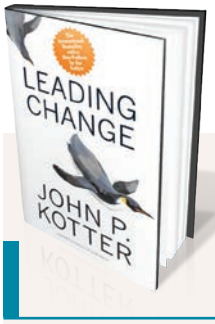



کتاب «رهبری تغییر» اثر جان پی. کاتر، یکی از مهم‌ترین آثار در زمینه تحول سازمانی است که به این پرسش پاسخ می‌دهد که چرا بسیاری از برنامه‌های تغییر در سازمان‌ها شکست می‌خورند و چگونه می‌توان احتمال موفقیت آن‌ها را افزایش داد. کاتر بر این باور است که مشکل اصلی، نه در نبود ایده یا منابع، بلکه در ضعف رهبریِ فرایند تغییر نهفته است. او تأکید می‌کند که تغییر موفق، یک رویداد مقطعی نیست، بلکه فرایندی مرحله‌به‌مرحله است که نیازمند جهت‌گیری روشن، تعهد جمعی و تداوم اجرایی است. هسته اصلی کتاب، مدل مشهور هشت‌مرحله‌ای تغییر است. این مراحل شامل: ایجاد احساس فوریت، تشکیل ائتلاف راهبر، تدوین چشم‌انداز و راهبرد، انتقال مؤثر چشم‌انداز به دیگران، توانمندسازی کارکنان برای اقدام، خلق پیروزی‌های کوتاه‌مدت، تثبیت دستاوردها و تعمیق تغییر، و در نهایت نهادینه‌کردن رویکردهای جدید در فرهنگ سازمانی است. کاتر نشان می‌دهد که نادیده گرفتن هر یک از این مراحل می‌تواند کل فرایند تحول را تضعیف کند. به‌ویژه، او هشدار می‌دهد که اعلام زودهنگام پیروزی یا بی‌توجهی به فرهنگ سازمان، از دلایل رایج شکست تغییر هستند. پیام کلیدی کتاب این است که تغییر پایدار تنها زمانی رخ می‌دهد که افراد نه‌فقط از نظر عقلانی، بلکه از نظر احساسی نیز با آن همراه شوند. از نظر کاتر، رهبران موفق کسانی هستند که بتوانند ضرورت تغییر را به‌خوبی منتقل کنند، اعتماد ایجاد کنند و افراد را حول یک چشم‌انداز مشترک بسیج نمایند. در این نگاه، رهبری با مدیریت صرف تفاوت دارد: مدیریت بیشتر با حفظ نظم و کنترل سروکار دارد، در حالی که رهبری وظیفه دارد حرکت، انگیزه و جهت خلق کند. در مجموع، «رهبری تغییر» کتابی است که تحول سازمانی را از سطح دستورالعمل‌های فنی فراتر می‌برد و آن را به مسئله‌ای انسانی، فرهنگی و راهبردی تبدیل می‌کند. کاتر نشان می‌دهد که موفقیت در تغییر، بیش از هرچیز، به توانایی رهبران در بسیج انرژی انسانی و ساختن تعهد جمعی وابسته است.



از آینده نباید ترسید

پیتر دیاماندیس از افزایش طول عمر، پیشرفت‌های فضایی و کارآفرینی در حوزه هوش مصنوعی می‌گوید

ترجمه کاوه شجاعی
گروه عصرجدید

پیتر دیاماندیس یکی از مشهورترین کارآفرین‌ها و سرمایه‌گذاران خطرپذیر امروز دنیا و همین‌طور موسس بنیاد ایکس‌پرایز است. او بیش از ۲۰ شرکت در حوزه‌های فضا، سلامتی و طول عمر (سلول‌درمانی) و هوش مصنوعی تأسیس کرده یا در آنها سرمایه‌گذاری کرده است. دیاماندیس یکی از اصلی‌ترین هواداران ایده ترکیب فناوری‌ها (مثل هوش مصنوعی با رباتیک و چاپ سه‌بعدی و بیوتکنولوژی برای تامین سلامت و طول عمر بیشتر) است و تاکید دارد که هر کارآفرینی باید دیوانه‌وارترین ایده‌هایش را در این حوزه‌ها دنبال کند. او در گفت‌وگوی پادکستی با تام بیلیو، کارآفرین محبوب و میلیاردر توضیح می‌دهد که چرا معتقد است ما رسماً وارد عصر هوش مصنوعی عمومی (AGI) شده‌ایم. او همچنین از مخاطبان می‌خواهد ابزارهای جدید و تکنولوژیک را بدون ترس بپذیرند و بر استفاده از فناوری برای حل بزرگ‌ترین چالش‌های جهان تمرکز کنند.

■ **تام بیلیو: همین الان در توییتر با پســـت تو مواجه شدم که در آن گفتی رسماً وارد عصر هوش مصنوعی عمومی (AGI) شده‌ایم. اگر حق با تو باشد، اولین چیزی که در جامعه می‌شکند چیست؟**

پیتر دیاماندیس: خب، من از همین حالا می‌دانم که قرارداد اجتماعیِ «در دبیرستان خوب درس بخوان، به یک دانشگاه خوب برو، مدرک بگیر، شغل پیدا کن» شکسته شده است. شدیداً هم شکسته شده.

■ **تام بیلیو: علتش وضعیت فناوری است یا چیز دیگری؟**

پیتر دیاماندیس: بله، فناوری و سرعت پیشرفتش دارد ترس زیادی ایجاد می‌کند از اینکه «آیا بچه‌هایم شغل پیدا می‌کنند؟ آیا من شغلم را حفظ می‌کنم؟» و این ترس واقعی است. باید به آن پرداخته شود.

واقعیت هم این است که به زودی شـــاهد اقدام به کوچک‌سازی در بسیاری از شرکت‌های بزرگ دنیا خواهیم بود. آنها شاید با بیست درصد از کارمندان سابق خود به کار ادامه دهند و در کنارش از هوش مصنوعی برای کارآمدی بیشتر اســـتفاده کنند. همچنین شاهد استارت‌آپ‌های بسیار بیشتری و کارآفرینان انفرادی بسیار بیشتری خواهیم بود. در واقع در سه‌ماهه گذشـــته تعداد کارآفرینان انفرادی در کسب‌وکارهای هوش مصنوعی و غیر هوش مصنوعی دو برابر شـــده است. شاید اینها افرادی هســـتند که شغلشان را از دســـت داده‌اند و حالا می‌گویند: «خب، حالا چی‌کار کنم؟»

ما تا اینجا داشتیم در دنیای پسا-انقلاب صنعتی زندگی می‌کردیم که

در مدارسش به بچه‌های ما یاد می‌دادند که چطور برای کار در کارخانه و شرکت آماده باشند. قرارداد اجتماعی پایه هم برای هر فردی این بود: «من می‌روم یک شـــغل پیدا کنم.» اما حالا فکر می‌کنم یک چشم‌انداز جدید برای مردم وجود دارد و آن این است: «من می‌روم چیزی ارزشمند برای جهان بسازم.»

■ **تام بیلیو: مشخصاً چه چیزی در ایـــن جهان عوض شـــده یا فرو ریخته است؟**

پیتر دیاماندیس: موانع شـــروع یک کار! یـــک دهه پیش یا شـــاید حتی ۵ سال پیش اگر می‌خواستی یک شرکت راه بیندازی، باید وکیل مناسب، حســـابدار مناسب پیدا می‌کردی. باید مهندسان مناسب را برای کمک به ساخت محصولت پیدا می‌کردی. باید می‌رفتی و تحقیقات بازاریابی انجام می‌دادی تا بفهمی چه می‌خواهی و این کار هزینه داشت.

هزینه راه‌اندازی یک شـــرکت جدید صدهـــا هزار دلار بود و بعد باید تیمی را برای اجرای آن پیدا می‌کردی. فکر می‌کنم این موانع به شـــدت فـــرو ریخته‌اند. اگر موضوعی در ذهن داری که عمیقاً به حل آن اهمیت می‌دهی، می‌توانی تحقیق را به معنای واقعی کلمه در زمان کوتاهی انجام دهی. حتی می‌توانی با اســـتفاده از هوش مصنوعی آن را بسازی - همه مدل‌هـــا از مدل‌های گوگل گرفته تا آنتروپیک تا مدل‌های اوپن‌ای‌آی - می‌توانند به تو کمک کنند تا محصول را بسازی، آن هم فقط با توصیف اینکه چیست و می‌خواهی چه کاری انجام دهد. می‌توانی بازاریابی‌اش را انجام دهی، می‌توانی وب ســـایت را راه بیندازی. و بنابراین آن مانع برای ورود به دنیا به عنوان یک کارآفرین به شدت فرو ریخته است.

■ **تام بیلیو: بله مثلاً موانع ورود به حوزه فیلم‌ســـازی، گزارش‌گری خبری، پادکستینگ و این جور مشاغل پایین آمد. حالا مشکل چیز دیگری است. آدم‌هایی وارد این حوزه می‌شوند، اما افراد بسیار کمی قادر به امرار معاش هستند. یک جورهایی ممکن است ناگهان ظاهر شوی اما خیلی زود محو هم بشوی.**

پیتر دیاماندیس: دقیقاً. به همین خاطر به مردم هشدار می‌دهم، کاری را انجام ندهید که فکر می‌کنید پولســـاز است. کاری را انجام دهید که عمیقاً به آن اهمیت می‌دهید، چیزی که در قلب و روح شماست و انرژی و اشتیاقتان را برمی‌انگیزد. هدفت را پیدا کن و چیزی برای ساختن پیدا کن که با آن هدف هم‌راستا باشد. من اشتیاق را اینطور تعریف می‌کنم: چیزی که عاشق انجامش هستی. هدف درواقع اشتیاقی است که عاشق انجامش هستی و به دیگران هم سودی می‌رساند. درواقع توانایی تو برای دسترسی به مردم و ارائه چیزی که ارزشمند و واقعی است و رشدکردن از این طریق.

■ **تام بیلیو: بسیار خب، اما چیزی که در نهایت اتفاق می‌افتد این است که مشاغلی که از بین می‌روند بیشتر از مشاغلی هستند که ایجاد شده‌اند. بی‌پرده بگویم برای آنهایی که در شغلشان تخصص دارند اما سنشان بالای ۳۵ سال است اوضاع سخت می‌شود. یعنی اگر سازگاری در دی‌ان‌ای‌شان نباشد، تا ابد در تقلا خواهند بود. اصلاً قبل از این ماجراها هم خیلی‌ها از آینده شغلی‌شـــان ناامید شده بودند چون با ســـرعت رشد فناوری کنار نیامدند. شاید یک یا دو نسل را از دست داده‌ایم که با فناوری‌های جدید سازگار نشده‌اند.**


پیتر دیاماندیس


تام بیلیو

حـــالا که هوش مصنوعی با ســـرعت عجیبی حرکـــت می‌کند چگونه با این مسئله مواجه شویم؟

پیتر دیاماندیس: آنچه من در آمارها و داده‌ها پیدا کرده‌ام این است که تعداد افراد بیکار در سنین ۲۲ تا ۲۸ در حال افزایش اســـت و این یک نگرانی بزرگ است. ورود به کار سخت است. حتی به ۲ تا ۸ سال آینده باید به عنوان دوره‌ای از تلاطم فکر کرد. من معتقدم که ما به ســـمت یک دنیای فوق‌العاده و سرشار از فراوانی در حال حرکت هســـتیم و به آنجا هم خواهیم رسید. اما در طول چند سالی که در پیش است، سازگاری یا عدم سازگاری جامعه با این مسئله باعث تلاطم‌های زیادی خواهد شد. فرض کنید در هر جامعه‌ای جوانانی هستند که نمی‌توانند شغلی پیدا کنند و در نتیجه توانایی خرید ماشین یا خانه یا ازدواج به خاطر آن را ندارند. طبیعتاً آنها عصبانی خواهند شـــد و اعتراض خواهند کرد و بنابراین من نگران ناآرامی اجتماعی در آن زمینه‌ها هستم.

■ **تام بیلیو: حتی اخیراً دانشجویانی که از تاثیر هوش مصنوعی روی آینده‌شان ترسیده بودند، اریک اشمیت مدیرعامل سابق گوگل را هنگام صحبت درباره هوش مصنوعی هو کردند. خیلی شوک‌آور بود. اشمیت از این هراس جوانان واقعاً غافلگیر شد. واقعیت این است که این جوان‌ها در دهه بیست سالگی هستند و به اصطلاح گیج می‌زنند. نمی‌دانند دقیقاً چه کاری باید انجام دهند. تصور آینده برایشان سخت است.**

پیتر دیاماندیس: بله. هوش مصنوعی اینجا در جهان اول به مشکل تبدیل شده است، وگرنه در بســـیاری از کشورهای دیگر جهان ممکن اســـت امید مردم برای رســـیدن به آموزش بهتر، سلامت بهتر، افزایش بازده محصولات کشاورزی و انجام سریع‌تر امور اداری و غیره همان هوش مصنوعی باشد.

ترس و آنچه در راه است

■ **تام بیلیو: این نکته واقعاً خوبی اســـت. وقتی به تغییراتی که در وضعیت هوش مصنوعی در حال وقوع است نگاه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که شکافی وجود دارد که باید از آن عبور کنیم. من یک تصویر حتی نگران‌کننده‌تر ترســـیم می‌کنم؛ از این نظر که ما در حال حاضر اقتصادی ضعیف داریم که به شـــکل K به دو شاخه در حال تقسیم شدن است. الان این را می‌دانیم که مردم از بابت این اقتصاد اصلاً از قبل هم ترس به جانشان افتاده بود. پس فناوری‌ها این وسط چه کاره هستند؟ ما داریم مردم را برای یک سیســـتم قدیمی آموزش می‌دهیم که هم‌اکنون مرده است و این فقط به نارضایتی مردم اضافه می‌کند. آنها دائم به این فکر می‌کنند که «چطور باید یک مسیر را برای آینده انتخاب کنم؟ همه چیز دارد خیلی سریع تغییر می‌کند.» حالا سوال این است که اصلاً آنها چرا باید هوش مصنوعی و تغییرات ناشـــی از آن را بخواهند و تحمل کنند؟**

پیتر دیاماندیس: اول از همـــه، فقط می‌خواهم تأیید کنم که ترس زیادی وجود دارد و ترس بدترین مکان برای مواجهه با آینده است. تو را

> به مردم هشدار می‌دهم، کاری را انجام ندهید که فکر می‌کنید پولساز است. کاری را انجام دهید که عمیقاً به آن اهمیت می‌دهید، چیزی که در قلب و روح شماست و انرژی و اشتیاقتان را برمی‌انگیزد. هدفت را پیدا کن و چیزی برای ساختن پیدا کن که با آن هدف هم‌راستا باشد. من اشتیاق را اینطور تعریف می‌کنم: چیزی که عاشق انجامش هستی. هدف درواقع اشتیاقی است که عاشق انجامش هستی و به دیگران هم سودی می‌رساند

هالیوود به ما یاد داده از هوش مصنوعی و رباتیک بترسیم. در انواع فیلم‌ها القا می‌شود که ربات‌ها و هوش مصنوعی به‌زودی ما را نابود خواهند کرد. پس چرا اصلاً باید آن آینده را بخواهی؟

از کار می‌اندازد. خوشمان بیاید یا نه، ما شاهد این تحول خواهیم بود که شرکت‌ها در اندازه کوچک می‌شوند و بیش از هر زمان دیگری ما شاهد شکل‌گیری شرکت‌های کوچک خواهیم بود.

■ **تام بیلیو: هوش مصنوعی دارد دقیقاً چه کاری انجام می‌دهد که برای ما ضروری است؟ چیزهایی مثل اصلاح ژن مثلاً؟**

پیتر دیاماندیس: من فکر می‌کنم بزرگ‌ترین مزیتی که از هوش مصنوعی خواهیم برد تأثیر آن بر علم خواهد بود. هوش مصنوعی اساساً در حال حل بسیاری از دشوارترین چالش‌های ریاضی است که ثبت شده و هیچ انسانی انجام نداده است. بعدش فیزیک است. بعد از آن شیمی، زیست‌شناسی و علوم مواد می‌آید. تصورش را بکنید، توانایی تولید داروهای جدید آن هم به صورت سریع‌تر از همیشه، یکی از کارهایی است که هوش مصنوعی می‌تواند انجام دهد.

اگر به افرادی مثل دمیس هاسابیس مدیرعامل دیپ‌مایند گوگل گوش بدهید می‌بینید که باور او این است که ما همه بیماری‌ها را ظرف یک دهه به کمک هوش مصنوعی درمان خواهیم کرد. نمی‌دانم چقدر حرفش درست است. اما جهانی را تصور کن که در آن سرطان محو شده، بیماری‌های قلبی و عروقی، بیماری‌های التهابی، بیماری‌های عفونی؛ راه درمان سریع همه اینها پیدا شده باشد. این جهان خیلی جالب و هیجان‌انگیز خواهد بود. همین الان اگر به والدینت نگاه کنی می‌بینی که چقدر با بالا رفتن سن دارند دردسر می‌کشند. اما شاید همه اینها به تدریج راه حل آسان داشته باشد.

حتی بعضی از آدم‌های حوزه هوش مصنوعی پا را از این هم فراتر می‌گذارند و مدعی‌اند که ظرف ده سال آینده آن قدر پیشرفت علمی

تعداد افراد بیکار در سنین ۲۲ تا ۲۸ در حال افزایش است و این یک نگرانی بزرگ است. ورود به بازار کار سخت است. حتی به ۲ تا ۸ سال آینده باید به عنوان دوره‌ای از تلاطم فکر کرد

صورت می‌گیرد که طول عمر انسان را می‌توان با کمک آنها دو برابر کرد.

■ **تام بیلیو: عجب.**

پیتر دیاماندیس: بله، اصولاً هم هیچ ثروتی بزرگ‌تر از سلامتی ما نیست، درست است؟ من این ضرب‌المثل را دوست دارم: «مرد یا زنی که سلامتی دارد هزاران رویا دارد. مرد یا زنی که سلامتی ندارد فقط یکی دارد.» خلاصه اینکه موضوع بهبود سلامتی انسان از طریق هوش مصنوعی واقعاً مطرح است. در حوزه‌های دیگر هم هوش مصنوعی نقش مهمی خواهد داشت. حتی توانایی ما برای مقابله با بحران اقلیمی به این دلیل نخواهد بود که ما باهوش‌تر می‌شویم یا سخت‌تر کار می‌کنیم. این حاصل توسعه فرایندهای جدید و قابلیت‌های جدیدی خواهد بود که از هوش مصنوعی می‌آید. من در این مورد بحث‌های جالبی با ایلان ماسک داشته‌ام. الان ۲۶ سالی می‌شود که با هم دوستیم. اخیراً در گفت‌وگویی که با او داشتم گفت ما در ۵ سال آینده شاهد رشدی سه‌رقمی در تولید ناخالص داخلی خواهیم بود. خیلی زیاد است.

■ **تام بیلیو: اینجاست که مخاطبان من خواهند گفت: «باشد، اما آیا این رشد به طور مساوی توزیع می‌شود یا فقط شامل حال پولدارها می‌شود؟»**

پیتر دیاماندیس: دیدگاه ایلان ماسک این است که هوش مصنوعی و رباتیک انسان‌نما قادر خواهند بود محصولاتی برای مردم تولید کنند که هزینه‌اش ناچیز و کیفیتش بالا باشد. او می‌گوید در چنین شرایطی شاید پول بیشتری به دست نیاوری، اما توانایی‌ات برای به دست آوردن چیزهای بیشتر به شدت افزایش خواهد یافت. مثلاً افزایش تعداد خودروهای خودران در سال‌های اخیر را در نظر بگیرید. اینها به زودی چنان رقیب



دیاماندیس: دیدگاه ایلان ماسک این است که هوش مصنوعی و رباتیک انسان‌نما قادر خواهند بود محصولاتی برای مردم تولید کنند که هزینه‌اش ناچیز و کیفیتش بالا باشد. در چنین شرایطی شاید پول بیشتری به دست نیاوری، اما توانایی‌ات برای به دست آوردن چیزهای بیشتر به‌شدت افزایش خواهد یافت.

جدی برای بقیه تاکسی‌ها خواهند شد که قیمت‌ها در حوزه حمل و نقل پایین خواهد آمد.

حالا فرض کن شرکت‌هایی که ربات انسان‌نما می‌سازند هم قابلیت استفاده از هوش مصنوعی را بالا ببرند. پیش‌بینی می‌شود هزینه خرید این ربات‌ها بیست هزار دلار باشد، و اجاره آنها ماهی ۳۰۰ دلار، یعنی روزی ۱۰ دلار، درست است؟

حالا این را هم در نظر بگیر که بخش عمده‌ای از ساخت یک خانه، نیروی کار است. تصور کن که دیگر به نیروی کار زیادی نیاز نداشته باشی. تصور کن به جای زندگی در مرکز شهر، در جایی دورتر مثلاً جایی که زمین مقرون‌به‌صرفه‌تر است زندگی کنی و آنجا با کمک ربات‌های انسان‌نما یک خانه زیبا با کسری از هزینه بسازی. می‌توانی دورکار باشی و برای حمل و نقل به سمت شهر هم از گزینه‌های ارزان خودروهای خودران و غیره استفاده کنی. زندگی‌ات واقعاً تغییر خواهد کرد.

تأثیر هوش مصنوعی بر آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و جراحی

از طرف دیگر باید قبول کنیم که دیگر بهترین آموزش جهان قرار نیست در کلاس درس انجام شود. قرار نیست در محوطه دانشگاه باشد. همیشه به ما گفته‌اند که آموزش حضوری برای ارتباط انسان با انسان نکته مهمی است، اما این شرایط را در نظر بگیرید: هوش مصنوعی اگر با توانایی‌ها و علایق و برنامه‌های تو آشنا شود، شروع به آموزش دادن به تو به روش‌هایی می‌کند که واقعاً تاثیرگذار باشد. بنابراین ما شاهد یک انقلاب در آموزش خواهیم بود.

فکرش را بکن، همین امروز ما بیشترین پول را کجا خرج می‌کنیم؟ خرج سلامتی می‌کنیم. خرج آموزش می‌کنیم. خرج تشخیص بیماری می‌کنیم. این طور که معلوم است، به زودی بهترین تشخیص‌ها از سوی یک هوش مصنوعی خواهد بود. اخیراً که با ایلان ماسک صحبت کردم پرسیدم: «چه زمانی ربات اپتیموس از هر جراحی بهتر عمل خواهد کرد؟» پیش‌بینی او سه سال بود، که دیوانه‌کننده به نظر می‌رسد. اصلاً فرض کنید پنج سال دیگر این وضعیت به وقوع می‌پیوندد. اگر بخواهی بهترین جراح را پیدا کنی، طبیعتاً سراغ آن جراحی می‌روی که بیشترین دفعات جراحی موفق را انجام داده است. خب، این ربات‌ها همه حافظه مشترک دارند، و بنابراین تصور کن چه تجربه‌ای دارند و هزینه کارشان هم چقدر می‌تواند پایین‌تر باشد.

احتمالاً در دو سال آینده به جایی می‌رسیم که به هوش مصنوعی محیطی دسترسی خواهیم داشت. این یعنی هوش مصنوعی در محیط اطراف تو، که می‌داند در زندگی‌ات چه می‌گذرد، و توانایی‌اش برای کمک به تو خارق‌العاده خواهد بود

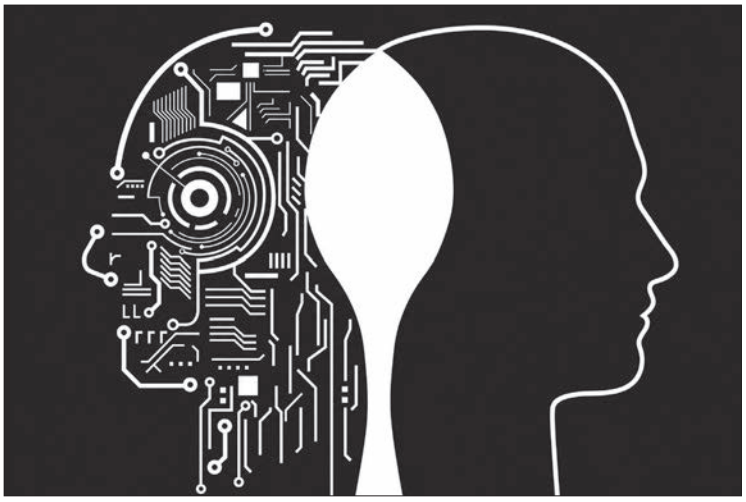

- **تام بیلیو: درواقع ربات می‌تواند تمام جراحی‌هایی که در یک موضوع خاص انجام شده را دانلود کند و یک جراحی را شروع کند و از تجربه قدیمی‌ترها استفاده کامل را ببرد؛ آن هم بدون اینکه لازم باشد سال‌ها آموزش ببیند و تجربه کسب کند. حالا نکته این است که مردم چطور باید با این حجم از پیشرفت تکنولوژیک کنار بیایند و درواقع چطور باید به آن خوش‌بین باشند؟**

فناوری به مثابه نیرویی که فراوانی خلق می‌کند

پیتر دیاماندیس: اصولاً فناوری نیرویی است که هر چیزی را که کمیاب بوده می‌گیرد و بارها و بارها فراوانش می‌کند. ما تازه از نقطه‌ای عبور کردیم که انرژی خورشیدی و بادی اکنون بیشتر از گاز طبیعی روی زمین انرژی تولید می‌کنند. مدتی پیش از زغال سنگ هم عبور کردیم. حالا توجه داشته باش که هوش چیزی است که ما را در این سیاره متمایز می‌کند. ما سریع‌ترین نیستیم، قوی‌ترین نیستیم اما باهوش‌ترین هستیم. و حالا با کمک هوش مصنوعی می‌توانیم خیلی باهوش‌تر شویم.

- **تام بیلیو: بگذار روی همین موضوع به چالش بکشمت. به نظر من، کاری که انسان‌ها می‌توانند انجام دهند کاملاً متفاوت از کاری است که هوش مصنوعی می‌تواند انجام دهد. هوش مصنوعی یک ماشین تشخیص الگوی فوق‌العاده است، اما عمدتاً به گذشته نگاه می‌کند؛ به اینکه «داده‌هایی که در اختیار من قرار گرفته چیست؟» درواقع اگر آن همه از اطلاعات و داده‌ها در اختیار هوش مصنوعی نباشد نمی‌تواند چیزی یاد بگیرد.**

پیتر دیاماندیس: درست است. اما هوش مصنوعی با اتکا به همین یادگیری می‌تواند مشکلات بسیار دشوار را حل کند و ایده‌های دیوانه‌وار را بررسی و کاوش کند تا از آنها راه حلی به دست بیاورد.

- **تام بیلیو: یعنی واقعاً به جایی رسیده‌ایم که آغاز عصر هوش مصنوعی عمومی تلقی شود؟**

پیتر دیاماندیس: باور چهره‌هایی مثل ایلان ماسک و سام آلتمن (اوپن ای‌آی) این است که ما ظرف چند سال آینده به آن می‌رسیم.

- **تام بیلیو: پس هنوز به آن نرسیده‌ایم.**

پیتر دیاماندیس: من فکر می‌کنم یکی از حوزه‌هایی که پیشرفت بیشتری نیاز دارد، خودآموزی مداوم هوش مصنوعی است است، یعنی توانایی آموزش مداوم خودش و یادگیری بیشتر. و اگر ما با این ترتیب به هوش مصنوعی عمومی برسیم (نقطه‌ای که در آن هوش مصنوعی قادر است هر کاری را به خوبی یا بهتر از یک انسان انجام دهد) آن وقت جهان چه شکلی خواهد بود؟ و آیا تو خودت را برای آن جهان آماده می‌کنی؟ در این راستا چاره‌ای نداری که دائم از هوش مصنوعی برای آموزش خودت استفاده کنی.

- **تام بیلیو: بله، اگر تو از قبل کنجکاوی داشته باشی، اگر از قبل سطح مشخصی از هوش و سرسختی داشته باشی، این زمان هیجان‌انگیزی برایت خواهد بود چون می‌توانی بروی این چیزها را یاد بگیری. اما کسی که بیشتر مستعد کار با دست‌هایش است، به پیشرفت ربات‌ها نگاه می‌کند و نگران است که ربات‌ها جایگزینش شوند. آنها آن نوع کنجکاوی بی‌پایان را ندارند. چیزی هست که بلدند انجامش دهند، و می‌خواهند بروند و آن کار را انجام دهند. و دنیا قبلاً مسیری برای آنها داشت، اما حالا انگار بحث سر این است که شغل چه کسی اول حذف می‌شود: کارمندان یقه‌سفید یا کارگران یقه‌آبی. حالا یک عده می‌گویند کارگران یقه‌آبی این مزیت**

ما به سمت یک دنیای فوق‌العاده و سرشار از فراوانی در حال حرکت هستیم و به آنجا هم خواهیم رسید. اما در طول چند سالی که در پیش است، سازگاری یا عدم سازگاری جامعه با این مسئله باعث تلاطم‌های زیادی خواهد شد.

را دارند که رباتیک هنوز قادر به انجام کارهای فیزیکی‌ای که آنها می‌توانند انجام دهند نیست. اما دور نیست روزی که آنها هم در دردسر واقعی خواهند افتاد.

پیتر دیاماندیس: من فکر می‌کنم دو طرز فکر وجود دارد که در حال حاضر به شدت مهم هستند. اولی طرز فکر هدف‌محور است. و ما خیلی در مورد هدف صحبت کرده‌ایم. نقل‌قول مورد علاقه من از مارک تواین این است: «دو روز مهم در زندگی‌ات وجود دارد: روزی که به دنیا آمدی، روزی که فهمیدی چرا.» پس تلاش برای ارتباط با هدف خیلی مهم است. از نظر من این چیزی است که صبح بیدارت می‌کند، در طول روز نگهت می‌دارد، شب نگهت می‌دارد. هدفت می‌تواند بچه‌هایت باشند، می‌تواند یادگیری یک مهارت جدید باشد، می‌تواند هر چیزی باشد. اما اگر بتوانی با هدفت ارتباط برقرار کنی، این اولین طرز فکر است.

دومی طرز فکر کنجکاوی است. یعنی تمایل به پرسیدن و غوطه‌ور شدن. و اگر بتوانی این دو طرز فکر را تقویت کنی، فکر می‌کنم اینها چیزهایی هستند که تو را قادر می‌کنند در این دهه پیش رو بقا پیدا کنی و شکوفا شوی.

- **تام بیلیو: برخی افراد هستند که مجموعه مهارت‌هایی دارند که الان قابل استفاده است، اما احساس می‌کنند روی یک زمان‌سنج سریع قرار گرفته‌اند و زمانشان به‌زودی تمام می‌شود.**

پیتر دیاماندیس: به نظرم ما به سمتی حرکت می‌کنیم که ربات‌ها بخش عمده کار را انجام دهند و مردم آنها را هدایت کنند. ما این را در صنعت کشاورزی دیده‌ایم، در صنعت تولید دیده‌ایم، جایی که انسان‌ها همچنان در چرخه هستند و نظارت و هدایت می‌کنند. فکر نمی‌کنم شاهد حذف نیروی کار انسانی باشیم. درواقع نیروی انسانی به سطوح بالاتر شغلی منتقل خواهد شد. پس درواقع باید به این فکر کنی که می‌خواهی آن ربات‌ها یا آن مدل‌های هوش مصنوعی تحت هدایتِ تو برایت چه کاری انجام دهند؟

ناآرامی اجتماعی و هزینه اختلال

- **تام بیلیو: هردوی ما می‌دانیم که شکافی وجود دارد که باید همزمان با به کارگیری این فناوری از آن عبور کرد. گروهی از مردم درنهایت به خاطر عدم سازگاری با تغییرات جدید، کنار گذاشته خواهند شد.**

پیتر دیاماندیس: بله. بنابراین فکر می‌کنم دوره‌ای از ناآرامی اجتماعی در نتیجه آن خواهیم داشت. فکر می‌کنم این افراد جوان‌تر خواهند بود که شغلی پیدا نخواهند کرد و خشمشان را در جاهای دیگری بروز خواهند داد. در آن صورت باید چه کار کنیم؟ فکر می‌کنم دولت یک اهرم برای چرخاندن دارد و آن هم چاپ پول است. پیش‌بینی من این است که ظرف ۲ سال، احتمالاً به صورت ماهانه باید به شهروندان پولی پرداخت شود که بر اساس زندگی روزمره را ادامه دهند. اما در همان زمان، کاهش هزینه‌ها در زمینه‌های مختلف را هم شاهد خواهیم بود. مثلاً مراقبت‌های بهداشتی و درمانی الان به طرز مضحکی گران است و این یکی از حوزه‌هایی است که هوش مصنوعی به شدت می‌تواند اصلاحش کند. حوزه‌های آموزش و سرگرمی و غیره هم ارزان می‌شوند.

بحران معنا: وقتی کار ناپدید می‌شود

- **تام بیلیو: فرض کنیم تمام حرفه‌ایت درست از آب دربیاید. فرض کنیم مردم گرسنه نمانند. اما یک جنون جدید به وجود خواهد آمد: اینکه بدون کار، من هیچ معنا و هدفی ندارم. بخش بسیار بزرگی از مردم نمی‌دانند چطور از نظر فکری آن را هضم کنند، و بنابراین بر اساس احساساتشان دست به اقدام می‌زنند. شرایطی شبیه آن در دوران بحران کرونا هم پیش آمد. در آن صورت باید چه‌کار کرد؟**

پیتر دیاماندیس: فکر می‌کنم در نهایت بازتنظیم انتظارات مردم باید صورت بگیرد. همین الان نظام‌های آموزشی ما را باید توبیخ کرد. مدارس، بچه‌های ما را برای آینده آماده نمی‌کنند، چه در دبیرستان چه در کالج. و فکر می‌کنم باید شروع به فکر کردن درباره این کنیم که چطور زندگی را در این دنیای پسا-هوش مصنوعی بازتصور کنیم؟ چون این دنیا به صورت قطعی در راه است. فکر می‌کنم که سیستم‌های آموزشی ما بچه‌هایمان را برای قرن گذشته آموزش می‌دهند و نه برای سال‌های پیش رو، و من از این بابت عصبانی هستم. همین الان برای بچه‌های دبیرستانی و دانشگاهی به مجموعه جدیدی از توابع بهینه‌سازی برای بچه‌ها نیاز داریم. آنها باید آخرین ابزارهای هوش مصنوعی را یاد بگیرند. باید کارآفرینی را یاد بگیرند. باید هدفشان را در زندگی پیدا کنند، که نوعی سوخت درونی است که تو را قادر می‌سازد رؤیاهای بزرگ‌تری داشته باشی. فکر می‌کنم آنها باید پروژه‌هایی یاد بگیرند و انجام دهند که به آنها نشان دهد چه توانایی‌هایی دارند.

> سیستم‌های آموزشی ما بچه‌هایمان را برای قرن گذشته آموزش می‌دهند و نه برای سال‌های پیش رو، و باید از این بابت عصبانی بود و کاری در موردش کرد

- **تام بیلیو: احتمالاً ظرف همین یکی دو سال آینده صداهایی بلند خواهند شد که مطلقاً خواستار توقف توسعه هوش مصنوعی هستند. حتی احداث مراکز داده هم مورد اعتراض عده‌ای از مردم خواهد بود. آیا چنین معترضینی از امکاناتی که هوش مصنوعی می‌تواند به آنها ارائه بدهد بی‌خبرند یا اینکه به کل با نقش هوش مصنوعی در زندگی مخالفاند؟**

پیتر دیاماندیس: احتمالاً در دو سال آینده به جایی می‌رسیم که به هوش مصنوعی محیطی دسترسی خواهیم داشت. این یعنی هوش مصنوعی در محیط اطراف تو. به هوش مصنوعی اجازه می‌دهی به تمام مکالماتت گوش دهد، ایمیل‌هایت را بخواند. هوش مصنوعی می‌داند در زندگی‌ات چه می‌گذرد، و توانایی‌اش برای کمک به تو خارق‌العاده خواهد بود. مثلاً توانایی‌اش برای به یاد آوردن مکالمه‌ای که با کسی داشته‌ای، یا توانایی‌اش برای کمک در انجام کارهای مختلف روزمره. مثلاً فرض کن دو سال دیگر شده. تو در خانه‌ات هستی و می‌خواهی ناهار بخوری. هوش مصنوعی‌ات تمام داده‌های بیومتریکت را می‌گیرد و می‌گوید کمی آب بیشتر نیاز داری، کمی ویتامین دی بیشتر نیاز داری، کمی پروتئین بیشتر نیاز داری. یا مثلاً می‌داند دیشب خوب نخوابیده‌ای، بنابراین یک



تاکسی خودران با تخت درازکش دارد برایت می‌گیرد تا بتوانی تا مقصد بعدی‌ات چرت بزنی. خلاصه اینکه جهان شروع به تطبیق خودش با تو خواهد کرد و این خیلی شگفت‌انگیز است. تا کجا می‌توان با این تغییرات مخالفت کرد؟

■ **تام بیلیو: اما درنهایت تا کجا پیش خواهیم رفت؟**

پیتر دیاماندیس: آن قدر باید جلوتر برویم تا به درمان همه بیماری‌ها و افزایش طول دوره سلامت و حل مشکلات زیست‌محیطی و مسائل دیگر برسیم.

اثر جنون‌آور هوش مصنوعی بر جامعه

■ **تام بیلیو: در کنار این تصاویری که ترسیم می‌کنی، آیا اصلاً به این فکر می‌کنی که هوش مصنوعی چه تاثیرات منفی روی جامعه خواهد داشت؟**

پیتر دیاماندیس: بله. مثلاً از دست دادن تفکر انتقادی یکی از آنها است. دیگر اینکه مردم تنبل می‌شوند. مثلاً همین الان، اگر تنها استفاده‌ات از هوش مصنوعی این باشد که تکالیف دانشگاهت را برایت انجام دهد، یعنی واقعاً چیزی به دست نیاورده‌ای. اما اگر از هوش مصنوعی در کلاس نهم برای طراحی سفینه‌های فضایی استفاده می‌کنی، این شگفت‌انگیز است و تفکر و امکانات پیش روی بچه‌ها را هم تقویت می‌کند.

■ **تام بیلیو: خیلی جالب است.**

پیتر دیاماندیس: درواقع مثل این است که از خودمان بپرسیم چطور با هوش مصنوعی سطح جاه‌طلبی‌های مردم را ارتقا دهیم.

■ **تام بیلیو: حرفی که می‌زنی درست است، اما جامعه هم احتیاج به نوعی تثبیت دارد.**

پیتر دیاماندیس: ما در دنیای امروز توانایی‌های فوق‌العاده‌ای پیدا کرده‌ایم. زندگی امروزی ما از نظر پدربزرگ و مادربزرگمان واقعاً لوکس و راحت و غیرقابل تصور به نظر می‌آمد. چون ما قادریم از هر نقطه سیاره زمین با بقیه نقاط به راحتی در تماس باشیم و حتی راحت سفر کنیم و زیر باد خنک کولر بخوابیم و انواع آسودگی‌های لوکس دیگر. اما در همین دنیا هم جنبه‌های منفی در این فراوانی‌ها وجود داشته است؛ مثل فراوانی میکروپلاستیک‌ها و کربن و چاقی، کالری و افسردگی. دنیای آینده ما با هوش مصنوعی هم یک چنین چیزی خواهد بود. هم مثبت و هم منفی.

اما بخشی از موضوع، عاملیت است. اگر باور داشته باشی که هوش مصنوعی علیه تو کار می‌کند نه اینکه کمکت باشد، آن وقت است که عقب می‌نشینی و در دنیایی از مشکلات قرار می‌گیری. اگر بتوانی طرز فکرت را تغییر دهی خیلی بهتر است. مثلاً اینکه به این نتیجه برسی که من از این قابلیت‌های باورنکردنی برای یادگیری و کاوش استفاده خواهم کرد.

یکی از جالب‌ترین چیزها در مورد موجودی مثل ما که در جهانی جبرگرایانه زندگی می‌کند این است که تو با ایده‌ها تغییر می‌کنی. ما در طول زمان تکامل پیدا می‌کنیم. یکی از الگوریتم‌هایی که در ذهن ما در حال اجراست، برای سازگاری است. و بنابراین ارائه ایده‌ها به طرز باورنکردنی معنا و هدف‌محور است. با این حال، چیزی که در نهایت مجبور به انجامش هستیم این است که باید بپذیریم که افرادی خواهند بود که تغییر نخواهند کرد. و فکر می‌کنم این بخشی از طبیعت بنیادین انسان است. مردم دوست دارند بخوابند، صبح بیدار شوند، و بدانند جهان دقیقاً همان شکلی است که شب قبل بود؛ حتی اگر اوضاعشان خیلی جالب نباشد.

■ **تام بیلیو: قرار نیست همه افراد با تغییر سازگار شوند. عده‌ای از مردم دسترسی به منابع محدودتر را انتخاب خواهند کرد.**

پیتر دیاماندیس: اینجاست که باید از آنها پرسید با توجه به آینده‌هایی که در دسترستان قرار خواهد گرفت دوست دارید چه کار کنید؟ آیا می‌خواهید یک رابط مغز-کامپیوتر متصل به ابر دریافت کنید؟ آیا می‌خواهید روی زمین بمانید یا به ستاره‌ها بروید؟ در کوتاه‌مدت، انتخابی که مردم باید انجام دهند این است که آیا می‌خواهند از این فناوری‌ها برای رؤیاپردازی بزرگ‌تر استفاده کنند؟ آیا می‌خواهند با آن تکالیف دانشگاه و مدرسه را انجام دهند، یا یک سفینه فضایی بسازند؟

خیلی از ما آدم‌هایی هستیم که توسط جایی که بزرگ شده‌ایم، والدینمان و موقعیت‌هایمان در زندگی محدود شده‌ایم. اما محدودیت‌هایی که در طول قرن‌ها پیش روی انسان بوده، حالا بی‌اعتبار هستند. محدودیت‌ها در گذشته این بود که کجا به دنیا آمده‌ای. آیا در روستایت مدرسه بود؟ آیا شانسی برای تحصیل داشتی؟ آیا کالری کافی برای توسعه کامل مغزت داشتی؟ اینها چیزهایی بود که قبلاً ما را محدود می‌کرد، ولی دیگر اینها چیزهایی نیستند که در آینده ما را محدود خواهند کرد. همه چیز برای ما هدف و کنجکاوی خواهد بود. اگر ما دیگر نیازی به تلاش دائمی برای بقا نداشته باشیم و زندگی‌مان راحت‌تر باشد، پس چطور از زمانمان استفاده کنیم؟ چطور از منابعمان استفاده کنیم؟ فکر می‌کنم این بخشی از هنجارهای اجتماعی جدیدی است که باید خلق کنیم.

> **همین الان، اگر تنها استفاده‌ات از هوش مصنوعی این باشد که تکالیف دانشگاهت را برایت انجام دهد، یعنی واقعاً چیزی به‌دست نیاورده‌ای**

■ **تام بیلیو: و رهبران شرکت‌های بزرگ هم خیلی به آینده امید بسته‌اند. شنیدم که جرد آیزاکمن مدیر جدید ناسا می‌گوید: «ما در سال ۲۰۲۸ روی ماه فرود می‌آییم، روی قطب جنوب ماه. بعد هم شروع به آوردن نیروگاه‌های هسته‌ای به آنجا می‌کنیم و یخ آب استخراج می‌کنیم.» یعنی عده‌ای هم در این دنیا هستند که راجع به آینده این طور فکر می‌کنند.**

پیتر دیاماندیس: بله. آنها جزو دسته‌ای هستند که می‌خواهند عاملیت انسانی و تکنولوژی‌ها را در کنار هم پیش ببرند و به همین خاطر هراسی از آینده ندارند؛ بلکه آن را روشی برای رسیدن به نتایج بهتر می‌بینند. موضوعی که خودم از بابتش عصبانی هستم، این است که هالیوود به ما یاد داده از هوش مصنوعی و رباتیک بترسیم. انواع فیلم‌ها از ترمیناتور گرفته تا آینه سیاه و غیره اینطور هستند که هوش‌های مصنوعی می‌آیند تو را بکشند و ربات‌ها ما را نابود خواهند کرد. پس چرا اصلاً باید آن آینده را بخواهی؟ به همین خاطر معتقدم که تغییر دیدگاه مردم نسبت به آینده خیلی مهم است چون اگر به آینده امیدوار باشی، به شکل متفاوتی عمل خواهی کرد. اگر از آینده بترسی، کارت تمام است. واقعاً کارت تمام است. ■





قمار با رویای ماندلا

آفریقای جنوبی از آپارتاید تا حرکت در مسیر توسعه



امیراحمد شیشه‌گر
پژوهشگر

ساعت نزدیک به هشت شامگاه یک روز پاییزی سال ۲۰۰۴ در ژوهانسبورگ است. در طبقات فوقانی برج‌های شیشه‌ای منطقه «سندتون» (Sandton) -که اکنون به عنوان ثروتمندترین مایل مربع در قاره آفریقا شناخته می‌شود- بوی سیگارهای برگ کوبایی و ادکلن‌های گران‌قیمت فرانسوی با هوای خنک و خشک ارتفاعات مخلوط شده است.

«تابو»، یک کارآفرین ۳۸ ساله سیاهپوست که به تازگی از طریق برنامه‌های ترجیحی دولت به هیئت مدیره یکی از بزرگ‌ترین کنسرسیوم‌های استخراج پلاتین کشور راه یافته، به لیوان کریستال نوشیدنی خود خیره شده است. او کت‌وشلوار دست‌دوز ایتالیایی به تن دارد و به زبان انگلیسی با لهجه‌ای کاملاً بریتانیایی درباره نرخ بازدهی سرمایه (ROI) و شاخص بورس ژوهانسبورگ (JSE) با شرکای سفیدپوست قدیمی خود بحث می‌کند. از این ارتفاع، چراغ‌های شهر مانند فرشی از الماس به نظر می‌رسند. برای تابو و طبقه جدید نخبگان سیاهپوست که به اصطلاح «الماس‌های سیاه» (Black Diamonds) نامیده می‌شوند، معجزه آفریقای جنوبی کاملاً محقق شده است. آن‌ها سوار بر خودروهای آلمانی، از گیت‌های امنیتی محله‌های محصور عبور می‌کنند و فرزندانشان را به مدارس خصوصی می‌فرستند که روزگاری ورود سیاهپوستان به آن‌ها جرم بود. در این طبقات، همه از رشد اقتصادی ۵ درصدی و پیوستن قریب‌وقوع کشور به باشگاه قدرت‌های نوظهور جهانی سخن می‌گویند. در ذهن آن‌ها، این انتقال ثروت، دستاورد نهایی مبارزات طولانی‌مدت کنگره ملی آفریقا بود؛ یک پیروزی تمام‌عیار در جبهه‌اقتصاد.

اما دقیقاً بیست کیلومتر آن‌طرف‌تر، در جنوب غربی شهر، در پهنه بی‌پایان اقیانوس واقعیت رنگ دیگری دارد. «سیفیسو» مردی همسن تابو، در اتاقک فلزی خود نشسته و به نور لرزان یک شمع خیره شده است. اینجا خبری از برق نیست؛ خطوط انتقال نیرو از بالای سر زاغه‌ها رد می‌شوند تا کارخانه‌ها و برج‌های سندتون را تغذیه کنند، اما برای سیفیسو و همسایگانش، برق یک کالای لوکس و دست‌نیافتنی است. او ده سال پیش، در آن روز تاریخی آوریل ۱۹۹۴، ساعت‌ها در صف ایستاد تا به نلسون ماندلا رأی دهد. او هنوز آن کارت کاغذی انتخابات را مثل یک عتیقه مقدس در جیب پیراهنش نگه داشته است. در آن روز، او فکر می‌کرد پایان آپارتاید یعنی پایان سقف‌های حلبی که در زمستان یخ می‌زنند و در تابستان مثل کوره داغ می‌شوند. او با هر ضربه قلم روی برگه رأی، تصور می‌کرد که نظام جدید برای او و فرزندانش آموزش باکیفیت، آب آشامیدنی پایدار و شغلی آبرومند به‌همراه خواهد آورد.

امشب، سیفیسو خطوط خسته دست‌هایش را نگاه می‌کند؛ دست‌هایی که به دلیل ده سال بیکاریِ مداوم، نرم شده‌اند و این نرمی برای یک مرد در سوئتو، مایه سرافکندگی است. او یکی از میلیون‌ها جوانی است که در تله بیکاری ساختاری گرفتار شده‌اند. پسر کوچک او سرفه می‌کند و همسرش با آب گل‌آلود تانکر دولتی، در حال شستن ظروف است. در سوئتو، آزادی سیاسی به دست آمده، اما آزادی از فقر، پشت دیوارهای بلند و سیم‌های خاردار محله‌های ثروتمند سندتون متوقف شده است. برای او، برنامه‌های دولتی بازتوزیع ثروت چیزی جز یک ویترین لوکس برای عده‌ای معدود از خودی‌های حزب حاکم نبوده است. تمام سهم او از تغییر نظام، تماشای طلوع و غروب خورشید بر فراز سقف‌های حلبی‌رنگی بود که هیچ‌گاه به آجرهای واقعی تبدیل نشدند.

این داستان دوگانه، نماد عریان آفریقای جنوبی در دوران طلایی خود است: کشوری که در اسناد بین‌المللی یک موفقیت درخشان اقتصادی بود، اما در بطن خود، عمیق‌ترین و خطرناک‌ترین شکاف طبقاتی جهان را پرورش می‌داد. حاکمیت جدید عملاً روی خشم فروخورده میلیون‌ها انسان مانند سیفیسو قمار کرده بود؛ قماری بزرگ بر سر این فرضیه که غرور ملی و آزادی سیاسی می‌تواند برای همیشه جای خالی نان، کار و برق را پر کند. جام جهانی ۲۰۱۰ که با صدای شیپورهای «ووزلا» و رقص شکیرا در استادیوم «ساکر سیتی» آغاز شد، ماسک نهایی بر چهره این بحران بود. وقتی آخرین توریست‌ها کشور را ترک کردند و نورافکن‌ها خاموش شدند، آفریقای جنوبی در تاریکی سوئتو تنها ماند؛ تاریکی‌ای که به‌زودی با قطع سهمگین برق و فلج زیرساختی، کل کشور را در بر گرفت.

گزیده مطبوعات از تحولات آفریقای جنوبی

نشریه اکونومیست (The Economist) - ۲۴ فوریه ۲۰۱۶

«نفرین اسارت دولت در پرتوریا؛ چگونه یک شبکه خانوادگی اقتصاد را به یغما برد»

«آفریقای جنوبی تحت رهبری جاکوب زوما در حال تجربه یک سقوط نهادی بی‌سابقه است. پدیده "اسارت دولت" (State Capture) توسط خانواده گپتا دیگر یک شایعه سیاسی نیست، بلکه یک واقعیت عریان اقتصادی است. از عزل و نصب وزرای دارایی در ویلای شخصی این خانواده تا قراردادهای میلیاردی بی‌ضابطه در شرکت راه‌آهن و انرژی (اسکوم)، همگی نشان می‌دهند که چگونه نهادهای دموکراتیک این کشور به ابزاری برای غارت سیستماتیک ثروت عمومی تبدیل شده‌اند. راند، واحد پول آفریقای جنوبی در سراشیبی سقوط است و رتبه اعتباری کشور به مرز "اوراق سمی" نزدیک می‌شود.»

خبرگزاری رویترز (Reuters) - ۱۲ ژوئیه ۲۰۲۱

«شورش‌های برخاسته از ناامیدی؛ ژوهانسبورگ و دوربان در آتش و غارت»

«بدترین ناآرامی‌های مدنی آفریقای جنوبی پس از پایان آپارتاید، شهرهای کلیدی این کشور را فلج کرده است. دستگیری جاکوب زوما جرقه‌ای بود بر انبار باروت خشم توده‌هایی که از بیکاری بالای ۳۰ درصد، فقر مطلق و فساد نخبگان حاکم به تنگ آمده‌اند. غارت گسترده مراکز خرید و به آتش کشیدن زیرساخت‌های حمل‌ونقل در کوازولو-ناتال، نشان‌دهنده شکست کامل قرارداد اجتماعی در این کشور است. ارتش به خیابان‌ها آمده، اما ریشه این بحران نه امنیتی، بلکه شکست سیستمی در بازتوزیع ثروت و ایجاد اشتغال برای نسل جوان است.»

روزنامه فایننشال تایمز (Financial Times) - ۳۰ مه ۲۰۲۴

«زلزله سیاسی در سرزمین ماندلا؛ پایان اکثریت مطلق کنگره ملی آفریقا»

«نتایج اولیه انتخابات نشان‌دهنده یک چرخش تاریخی است: کنگره ملی آفریقا (ANC) پس از ۳۰ سال حاکمیت بلامنازع، اکثریت مطلق خود را در پارلمان از دست داد. رأی‌دهندگان آفریقای جنوبی با تنبیه حزب ماندلا، پیام روشنی فرستادند: ۳۰ سال صبوری در برابر قطعی‌های مداوم برق (Load-shedding)، فساد سازمان‌یافته و بالاترین نرخ بیکاری در جهان به پایان رسیده است. کشور اکنون وارد عصر پرمخاطره ائتلاف‌های سیاسی می‌شود؛ آزمونی بزرگ برای تکنوکرات‌ها جهت نجات اقتصاد از تله فروپاشی زیرساختی یا سقوط به ورطه پوپولیسم رادیکال.»

از امید ماندلا تا تله نابرابری (۱۹۹۴ - ۲۰۱۰)

شبح آپارتاید در جامه بازار آزاد؛ کالبدشکافی یک تولد نافرجام

ریشه‌های نهادی: ارثیه مسموم اقتصاد آپارتاید

برای درک ریشه‌های تله ساختاری آفریقای جنوبی، ابتدا باید این افسانه را کنار گذاشت که رژیم آپارتاید (۱۹۴۸ - ۱۹۹۴) صرفاً یک سیستم تفکیک نژادی اخلاقی یا اجتماعی بود. حقیقت این است که آپارتاید یک ماشین اقتصادی به شدت پیشرفته، انحصارگرا و متمرکز بود که بر پایه دو رکن اساسی بنا شده بود تا منافع اقلیت سفیدپوست را تضمین کند.

مدل استخراج «هسته-حاشیه» (Mineral-Energy Complex) بر اقتصاد کشور حول محور استخراج منابع معدنی گران‌بها (طلا، الماس و پلاتین) سازمان‌دهی شده بود. این مدل برای بقای خود به یک جریان دائمی از نیروی کار سیاهپوست، به شدت ارزان و فاقد حق انتخاب نیاز داشت. برای تضمین این موضوع، قوانین موسوم به «آموزش بانتو» (Bantu Education Act) وضع شد. این قانون به صورت رسمی آموزش علوم پایه، ریاضیات و مهارت‌های فنی پیچیده را برای سیاهپوستان ممنوع یا به شدت محدود می‌کرد تا تضمین شود توده‌های میلیونی هرگز نمی‌توانند به مشاغل مدیریتی و تخصصی دست یابند و برای همیشه کارگر یدی باقی می‌مانند. به دلیل تشدید تحریم‌های بین‌المللی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، دولت آپارتاید به سمت استراتژی خودکفایی اجباری سوق داده شد. این امر منجر به ایجاد شرکت‌های انحصاری غول‌پیکر دولتی مانند «اسکوم» (Eskom) در بخش برق و «ساسول» (Sasol) در بخش پتروشیمی شد. این ساختارها به شدت سرمایه‌بر، متمرکز و متکی بر زغال‌سنگ ارزان‌قیمت داخلی بودند؛ سیستمی که برای یک اقلیت کوچک کارآمد بود اما ساختار آن ظرفیت و قابلیت تبدیل شدن به یک اقتصاد فراگیر و مردمی را نداشت.

گذار بزرگ ۱۹۹۴: چرخش به سمت نئولیبرالیسم و مدل GEAR

زمانی که کنگره ملی آفریقا (ANC) به رهبری نلسون ماندلا در سال ۱۹۹۴ قدرت را به دست گرفت، وارث یک زمین سوخته مالی پنهان بود: بدهی‌های کلان انباشته‌شده از دولت قبل، فرار شدید سرمایه‌های بین‌المللی از ترس جنگ داخلی و نرخ تورم بالا. در این نقطه، یکی از بزرگ‌ترین چرخشنامه‌های تئوریک در تاریخ اقتصاد سیاسی مدرن رخ داد. حزب ANC از نظر تاریخی پیوندی ناگسستنی با حزب کمونیست آفریقای جنوبی (SACP) و اتحادیه‌های کارگری داشت و «منشور آزادی» آن‌ها بر ملی‌سازی فوری معادن، بانک‌ها و اراضی تاکید می‌کرد. با این حال، هم‌زمانی این گذار با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و توصیه‌های نهادهای بین‌المللی (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) ماندلا و معاونش «تابو امبکی» را به این نتیجه رساند که ملی‌سازی فوری یعنی قطع کامل شریان‌های سرمایه‌گذاری خارجی و فروپاشی آنی اقتصاد.

در سال ۱۹۹۶، دولت به صورت رسمی دکترین قدیمی خود را کنار گذاشت و برنامه (GEAR (Growth, Employment and Redistribution را معرفی کرد که یک پلتفرم بازارهای آزاد کاملاً تکنوکراتیک و نئولیبرال بود. این برنامه بر سه اصل استوار بود:

- انضباط شدید مالی، کاهش هزینه‌های دولت و کنترل تورم تک‌رقمی
- کاهش تعرفه‌های گمرکی برای ادغام سریع در تجارت جهانی
- خصوصی‌سازی تدریجی دارایی‌های دولتی و جذب سرمایه‌های خارجی.

مدل GEAR در اهداف کلان پولی خود موفق بود؛ تورم کنترل شد، کسری بودجه کاهش یافت و اقتصاد میان سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ رشد میانگین بالای ۴ درصد را تجربه کرد. اما این مدل یک نقص ساختاری فاجعه‌بار داشت: «رشد بدون اشتغال» (Job-less Growth). صنایع تولیدی سنتی که دهه‌ها تحت حمایت دولت بودند، توان رقابت با کالاهای ارزان‌قیمت جهانی (به‌ویژه چین) را نداشتند و فروریختند. در مقابل، بخش خدمات مالی، تکنولوژی و مهندسی رشد کرد؛ بخش‌هایی که نیاز به نیروی کار به شدت ماهر و تحصیل‌کرده داشتند -یعنی دقیقاً همان قابلیتی که اکثریت جامعه سیاهپوست به دلیل دهه‌ها محرومیت سیستماتیک آموزشی، فاقد آن بودند.

برنامه BEE: تولد سرمایه‌داری رانتی سیاهپوست

برای حل بحران مشروعیت مالکیت اقتصادی، دولت برنامه «توانمندسازی اقتصادی سیاهپوستان» (BEE - Black Economic Empowerment) را تصویب کرد. هدف اصلی این بود که ساختار مالکیت شرکت‌های بزرگ که در انحصار اقلیت سفیدپوست بود، تغییر کرده و سهام دارایی‌ها به جامعه سیاهپوست منتقل شود. این جراحی ساختاری در عمل به یک انحراف عمیق سیستمی منجر شد. شرکت‌های بزرگ قدیمی برای فرار از جریمه‌های دولتی، حفظ مجوزهای فعالیت و برنده شدن در مناقصات عمومی، نیازمند شرکای سیاهپوست بودند. به جای توزیع سهام میان کارگران یا جامعه، این شرکت‌ها ساده‌ترین راه را انتخاب کردند: واگذاری درصدهای قابل‌توجهی از سهام با تخفیف‌های نجومی به چهره‌های سیاسی پرنفوذ، خویشاوندان و رهبران حزب حاکم (ANC).

این سیاست عملاً به جای توانمندسازی توده‌ها، ثروت افسانه‌ای را در دستان یک حلقه بسته چندده‌نفره از نخبگان حزبی متمرکز کرد؛ افرادی که از آن‌ها به عنوان «الماس‌های سیاه» یاد می‌شد. این پدیده توده‌های خشمگین در حاشیه‌نشین‌ها را به این نتیجه رساند که آرمان‌های رهایی‌بخش انقلاب، با صندلی‌های لوکس هیئت مدیره معاوضه شده است و فقر نژادی جای خود را به فقر طبقاتی داده است.

آفریقای جنوبی که در اسناد بین‌المللی یک موفقیت درخشان اقتصادی بود، اما در بطن خود، عمیق‌ترین و خطرناک‌ترین شکاف طبقاتی جهان را پرورش می‌داد. حاکمیت جدید عملاً روی خشم فروخورده میلیون‌ها انسان مانند سیفیسو قمار کرده بود؛ قماری بزرگ بر سر این فرضیه که غرور ملی و آزادی سیاسی می‌تواند برای همیشه جای خالی نان، کار و برق را پر کند.

نابرابری ساختاری درآمد در آفریقای جنوبی (حدود ۲۰۲۵)

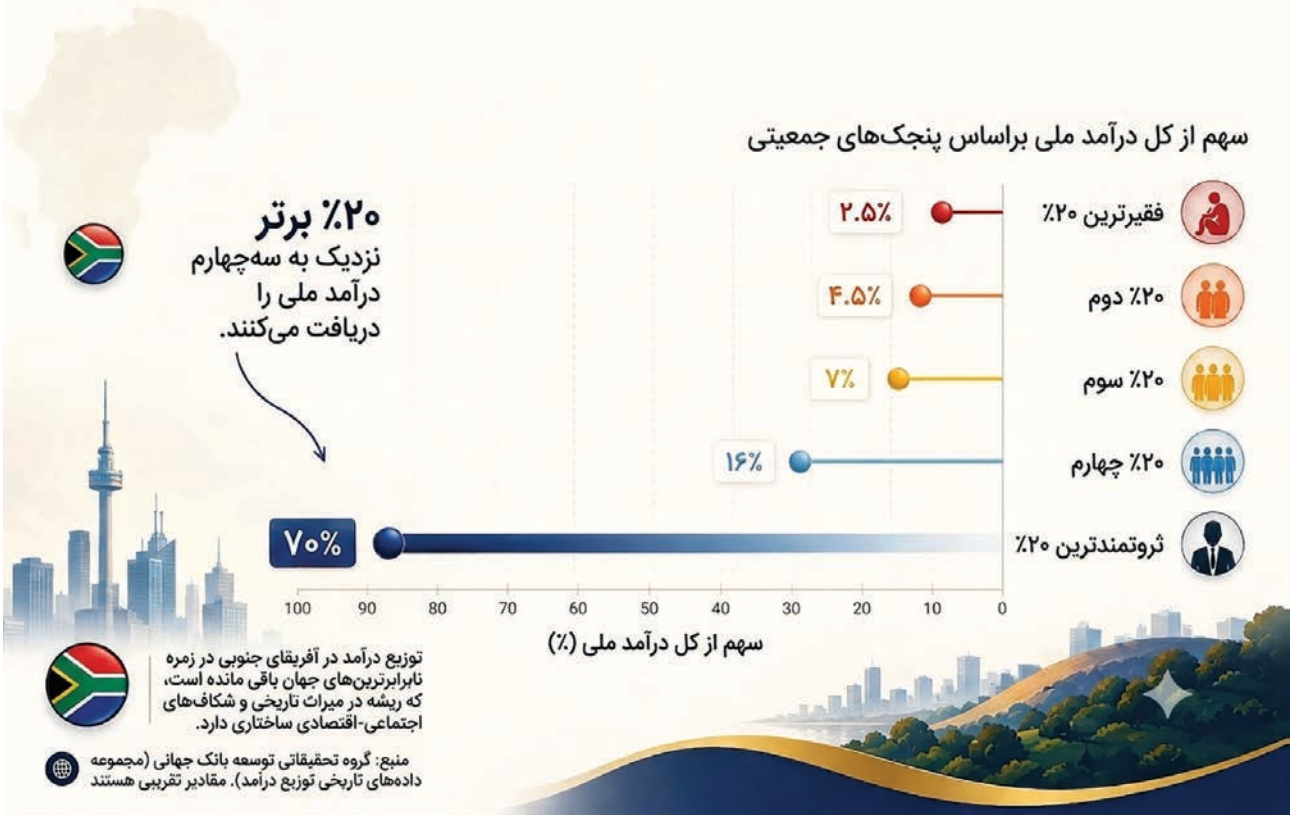

واکاوی آماری: صدرنشینی در جدول نابرابری جهان

در پایان دهه ۲۰۰۰، آفریقای جنوبی موفق شد شوم‌ترین رکورد اقتصادی جهان را به نام خود ثبت کند: بالاترین ضریب جینی (Gini Coefficient) در میان تمام کشورهای دنیا با رقمی در حدود ۰.۶۵. این عدد نشان‌دهنده یک گسست کامل اجتماعی بود.

ماسک طلایی جام جهانی ۲۰۱۰

در سال ۲۰۱۰، زمانی که آفریقای جنوبی به عنوان نخستین کشور آفریقایی میزبان جام جهانی فوتبال شد، ویترین کشور در درخشان‌ترین حالت خود قرار داشت. استادیوم‌های فوق‌مدرن و عظیمی مانند «ساکر سیتی» ساخته شده بودند، قطارهای سریع‌السیر «گاترین» (Gautrain) پایتخت اقتصادی را به فرودگاه وصل می‌کردند و تصویر نلسون ماندلای سالخورده که در میان هیاهوی استادیوم دست تکان می‌داد، به عنوان نماد پیروزی یک ملت به سراسر جهان مخابره شد.

اما این رونق ظاهری، بر پایه‌های لرزانِ استقراض سنگین دولتی و موج موقت بالا رفتن قیمت جهانی کمودتی‌ها (مواد معدنی) استوار بود. زیر این پوسته جشن و سرور، نرخ بیکاری واقعی جوانان سیاهپوست از مرز ۴۵ درصد عبور کرده بود، شرکت ملی برق (اسکوم) به دلیل عدم سرمایه‌گذاری در ساخت نیروگاه‌های جدید و فرسودگی خطوط به سقف ظرفیت خود رسیده بود و با روی کار آمدن جاکوب زوما در سال ۲۰۰۹، شبکه‌های فساد درون‌حزبی آماده می‌شدند تا کشور را از وضعیت اختلاس‌های پراکنده به یک غارت سیستماتیک و نهادی هدایت کنند. جام جهانی ۲۰۱۰، آخرین پرده از رؤیای ملت رنگین‌کمان و سرآغاز سقوط به عصر انجماد زیرساختی بود.

عصر اسارت دولت و انجماد زیرساختی (۲۰۱۰ - ۲۰۱۸)

کالبدشکافی یک غارت سیستماتیک؛ وقتی رانت‌خواری جایگزین توسعه می‌شود

ضیافت در «ساکسون‌ولد»، خاموشی در «مدوپی»

در محله اشرافی و سرسبز «ساکسون‌ولد» (Saxonwold) در ژوهانسبورگ، عمارتی با دیوارهای بلند و تدابیر امنیتی شدید قرار دارد که در سال‌های آغازین دهه ۲۰۱۰، به مرکز ثقل واقعی قدرت در آفریقای جنوبی تبدیل شده است. اینجا خانه برادران «گوپتا» (Gup-ta) است؛ سه مهاجر هندی که از فروش قطعات کامپیوتر در دهه ۹۰ میلادی، اکنون به طراحان پشت پرده سیاست و اقتصاد یک کشور تبدیل شده‌اند. در سالن‌های مجلل این عمارت، وزرای کابینه، مدیران عامل شرکت‌های دولتی و حتی پسر رئیس‌جمهور، جاکوب زوما، در رفت‌وآمدند. در این ضیافت‌ها، تصمیمات بر پایه منافع ملی گرفته نمی‌شود؛ بلکه لیست وزرای کابینه تغییر می‌کند، مناقصات چند میلیارد دلاری پیش از برگزاری شوهای قانونی امضا می‌شوند و شریان‌های مالی کشور میان اعضای این شبکه تقسیم می‌گردند.

برای زوما و حلقه گوپتا، دولت آفریقای جنوبی یک نهاد حاکمیتی برای خدمت به شهروندان نیست، بلکه یک «معدن رانت پایا» است که باید تا آخرین قطره استخراج شود

دقیقاً در همان زمان، در استان محروم «لیمپوپو»، ابرپروژه نیروگاه زغال‌سنگی «مدوپی» (Medupi) -که قرار بود با ظرفیت ۴۸۰۰ مگاوات یکی از بزرگ‌ترین نیروگاه‌های جهان باشد و بحران انرژی کشور را برای همیشه حل کند- به یک باتلاق مهندسی و مالی تبدیل شده است. بویلرهای نیروگاه که با رانت‌های حزبی از شرکت‌های نامعتبر تامین شده‌اند، ترک می‌خورند؛ نرم‌افزارهای مدیریتی کار نمی‌کنند و افتتاح پروژه سال‌ها به

تعویق می‌افتد. هزینه‌های ساخت از بوروکراسی اولیه فراتر رفته و به سه برابر پیش‌بینی‌ها می‌رسد. مهندسان باسابقه و تکنوکرات‌های قدیمی که به فساد زنجیره‌ای اعتراض کرده‌اند، یکی پس از دیگری اخراج یا خانه‌نشـــین می‌شوند و جای خود را به مدیران «وفادار» اما بی‌کفایتی می‌دهند که تنها وظیفه‌شـــان، امضای حواله‌های مالی به مقصد شرکت‌های صوری شبکه ساکسون‌ولد است.

این تقابل، جوهره اصلی مفهومی است که تاریخ‌نگاران اقتصاد سیاسی به آن «اسارت دولت» (State Capture) می‌گویند. در این دوران، شرکت‌های بزرگ دولتی که زیربنای اقتصاد کشور را تشکیل می‌دادند، از کارکرد اصلی خود تهی شدند تا سوختِ ماشین فساد یک شبکه الیگارشیک را تامین کنند؛ قماری که بهای آن را زیرساخت‌های حیاتی کشور پرداختند.

عصر اصلاحات، خصوصی‌سازی و مدل انتقال عادلانه انرژی (۲۰۱۸ - ۲۰۲۶)

جراحی در اتاق تاریک؛ تکنوکراسی رامافوزا و نبرد برای بقای ساختاری

بازگشت مهندسان به «مگاوات پارک»، خورشید تازه در کارو

ساعت شش صبح یک روز بهاری در سال ۲۰۲۵ در «مگاوات پارک» (Megawatt Park) -ستاد مرکزی شرکت اسکوم در شمال ژوهانسبورگ- است. «انل»، یک مهندس ارشد سیستم‌های توان با بیست سال سابقه، پشت میز خود نشسته است. جو ساختمان نسبت به دوران سیاه دهه ۲۰۱۰ تغییر کرده است؛ دیگر خبری از بادیگاردهای مسلح مدیران رانتی زوما در راهروها نیست و پرونده‌های قطور مناقصات مشکوک زغال‌سنگ، جای خود را به نمودارهای زنده فرکانس شبکه و ظرفیت‌های در حال ورود انرژی‌های تجدیدپذیر داده‌اند. انل به مانیتور روبه‌روی خود نگاه می‌کند که نقشه توزیع بار انرژی کشور را نشان می‌دهد. پس از بیش از یک دهه تاریکی و لودشـــیدینگ‌های متوالی که کمر اقتصاد را شکسته بود، شبکه سرانجام به یک پایداری نسبی رسیده است. اما این پایداری حاصل معجزه نیســـت؛ حاصل یک جراحی دردناک نهادی اســـت. روی میز او، برنامه تفکیک ساختاری اسکوم به سه شرکت مجزا قرار دارد؛ سندی که به معنای پایان انحصار صد ساله دولت بر انرژی و آغاز رسمی عصر بازار آزاد برق در آفریقای جنوبی است.

دقیقاً در همان لحظه، صدها کیلومتر دورتر در دشت‌های نیمه‌بیابانی و آفتاب‌سوخته «کارو» (Karoo)، چشم‌انداز افق با ردیف‌های بی‌پایان پنل‌های خورشیدی و توربین‌های بادی عظیم دگرگون شـــده است. اینجا مظهر پروژه JETP (مدل انتقال عادلانه انرژی) اســـت؛ توافقنامه‌ای چندمیلیارددلاری که رمپ خروجی آفریقای جنوبی از زغال‌سنگ مسموم به سمت انرژی‌های پاک را تامین مالی می‌کند. برای سرمایه‌گذاران خصوصی که در حال احداث این سایت‌ها هستند، این منطقه معدن طلای جدید است.

اما این تصویر درخشان، سایه‌ای سنگین نیز به همراه دارد. در قلب ایالت «امپومالانگا»، جایی که نیروگاه‌های قدیمی زغال‌ســـنگ مانند «کوماتی» (Komati) به صورت رسمی خاموش و بازنشسته شـــده‌اند، «پابلو»، کارگر ۵۰ ساله معدن زغال‌سنگ، با وحشت به آینده نگاه می‌کند. برای پابلو و هزاران کارگر دیگر، این توربین‌های بادی در بیابان کارو نان

ساز و کار تسخیر دولت

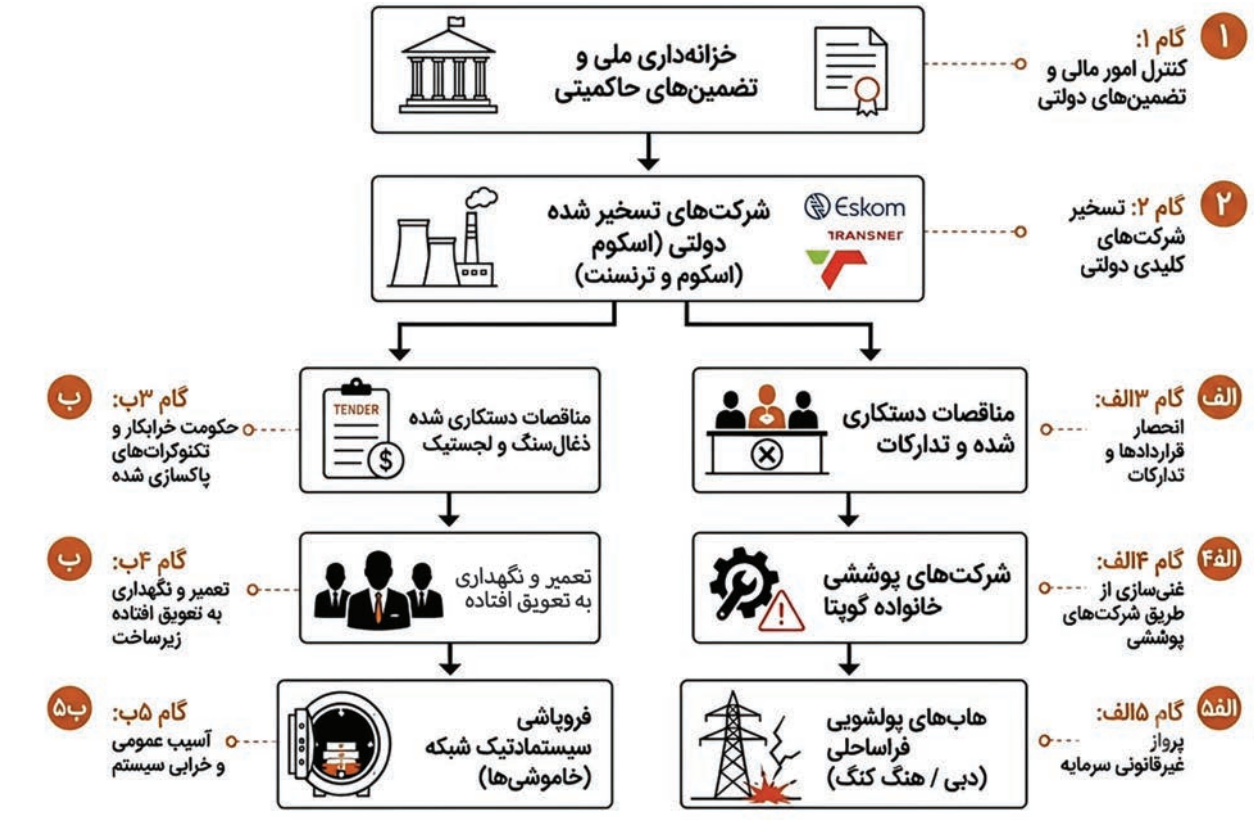

آفریقای جنوبی در بازه ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۶ به جهان نشان داد که «زوال نهادی سرنوشت محتوم هیچ ملتی نیست». کشوری که در دوران زوما عملاً توسط یک شبکه الیگارشیک خارجی و داخلی خریداری شده بود، توانست از طریق حفظ استقلال نسبی نهاد قضایی، شجاعت تکنوکراتیک در شکستن انحصارهای دولتی انرژی، و در نهایت، تن دادن به مصالحه سیاسی و تشکیل دولت ائتلافی (GNU) در سال ۲۰۲۴، مسیر خود را به سمت ثبات تغییر دهد.

شب نمی‌شوند. آنها مهارت مهندسی الکترونیک برای تعمیر پنل‌های مدرن را ندارند. واژه «عادلانه» در پلتفرم انتقال انرژی، برای او یک شعار شیک سیاسی است که پشت آن، بوی بیکاری و رها شدن در شهرهای ارواح پسا-صنعتی به‌مشام می‌رسد.

ایـــن پارادوکس، جوهره اصلی آفریقای جنوبی در بازه ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۶ اســـت: دوره اصلاحات تکنوکراتیک ســـخت، پذیرش ناگزیر خصوصی‌سازی برای نجات از فروپاشی، و نبردی سهمگین میان ضرورت مدرن‌ســـازی و واقعیت‌های سوزان کشوری که هنوز بالاترین نرخ نابرابری جهان را بر دوش می‌کشد.

جمع‌بندی: آفریقای جنوبی در آستانه ۲۰۲۶

آفریقای جنوبی در سال ۲۰۲۶، تصویر ملتی است که از لبه پرتگاه فروپاشی کامل (State Collapse) بازگشته، اما هنوز در حال مداوای زخم‌های عمیق خود است.

دوران اصلاحات و خصوصی‌سازی، کشور را از تاریکی مطلق انرژی نجات داده و ساختار اقتصادی را کارآمدتر و رقابتی‌تر کرده است. اما این جراحی نئوتکنوکراتیک، هنوز پاسخی قطعی برای تله بیکاری میلیون‌ها جوان فاقد مهارت در سوئتو پیدا نکرده است. آفریقای جنوبی مدرن، اکنون در یک فضای دوگانه جدید نفس می‌کشـــد: یک بخش خصوصی قدرتمند، پویا و متکی به انرژی‌های پاک که اقتصاد را به جلو می‌کشد، در کنار یک بدنه اجتماعی وسیع و آسیب‌پذیر که پشت دیوارهای این کارآمدی جدید، منتظر سهم خود از آزادی ایســـتاده است. تحلیل آینده اقتصادی آفریقای جنوبی در سایه «دولت اتحاد ملی» (GNU)، یکی از پیچیده‌ترین تمرین‌های آینده‌پژوهی در اقتصاد سیاسی معاصر اســـت. ورود حزب متمایل به بازار آزاد (DA) به ســـاختار قدرت در کنار حزب ســـنتی حاکم (ANC)، شـــتاب اصلاحات زیرساختی را افزایش داده، اما ریسک‌های اجتماعی و استخوان‌بندی ضعیف بازار کار همچنان پابرجا هستند.

بر اساس روند اصلاحات انرژی، وضعیت لجستیک (Transnet) و پویایی‌های سیاسی تا سال ۲۰۲۶، سه سناریوی محتمل برای رشد اقتصادی (GDP) و نرخ بیکاری آفریقای جنوبی تا افق ۲۰۳۰ ترسیم می‌شود.

از مگاوات پارک تا عسلویه؛ شباهت سوزان دو ناترازی

تصور کنید یک ناظر اقتصاد سیاســـی، بدون دانســـتن موقعیت جغرافیایی، وارد اتاق کنترل یک ابرســـازه زیرساختی شود. در یک سو، نمودارهای افت فرکانس شبکه برق و خاموشی‌های برنامه‌ریزی‌شده در صنایع فولاد و سیمان پایتخت را می‌بیند که به دلیل فرسودگی خطوط انتقال و عدم سرمایه‌گذاری در نیروگاه‌ها رخ داده است؛ در سوی دیگر، صورت‌های مالی یک هلدینگ بزرگ را بررســـی می‌کند که انرژی ارزان و رانتی دریافت می‌کنـــد، اما بخش عمده‌ای از درآمدهای ارزی حاصل از صادراتش به جای بازگشـــت به چرخه توســـعه ملی، در پیچ‌وخم شـــرکت‌های تراستی و صوری در دبی، استانبول یا هنگ‌کنگ ناپدید می‌شود.

این ناظر در حال تماشـــای کدام کشور است؟ آفریقای جنوبی دوران جاکوب زوما یا ایران نیمه دهه ۱۴۰۰؟

پاسخ هولناک این است: هردو. اگرچه آفریقای جنوبی با برادران گوپتا و شرکت اسکوم به لبه پرتگاه رفت و ایران با شـــبکه شرکت‌های خصولتی، ارزهای چندنرخی و بحران همزمان گاز و بنزین دست‌وپنجه نرم می‌کند، اما مکانیزم نهادی غارت در هر دو جغرافیا از یک منطق ریاضی و سیاسی واحد پیروی می‌کند: «تسخیر کانال‌های توزیع ثروت عمومی توسط الیگارشی‌های متصل به قدرت، به قیمت ویرانی دارایی‌های ساختاری ملت.»

این بخش از مقاله، نه یک مقایسه سطحی، بلکه کالبدشکافی عمیق و موشکافانه نظام تدبیر و اقتصاد سیاسی ایران در آینه تجربه آفریقای جنوبی است؛ تحلیلی برای استخراج عصاره درس‌هایی که تعیین‌کننده مرز میان «فروپاشی زیرساختی» و «بقای ملی» است

کالبدشکافی مفهوم «اسارت دولت» در اتمسفر اقتصاد سیاسی ایران

بزرگ‌ترین خطای تحلیلی در شناخت اقتصاد ایران، تقلیل دادن بحران‌ها به «فساد اداری سنتی» (Petty Corruption) یا ارتشاء کارمندان است. تجربه گزارش کمیسیون زوندو به ما می‌آموزد که باید میان فساد خرد و «اسارت سیستماتیک دولت» مرز نهادی دقیقی رسم کنیم.

مکانیزم تغییر کاربری نهادی (Institutional Purposing)

در آفریقای جنوبی، شبکه زوما-گوپتا قوانین مناقصات را تغییر ندادند، بلکه با مهندسی انتصابات، «افراد خودی» را در راس هیئت‌مدیره نهادهای کلیدی (اســـکوم و ترانس‌نت) قرار دادند تا آن نهادها کارکرد اصلی خود (تولید برق و توسعه لجستیک) را رها کرده و به «ماشین تولید رانت و شست‌وشوی پول» تبدیل شوند.

در ایـــران، این فرآیند به صورت به مراتب پیچیده‌تر و گســـترده‌تر در قالب «اقتصاد خصولتی» (Semi-Private State) رخ داده اســـت. نهادهایی که طبق قانون اساسی باید وظیفه رگولاتوری، نظارت و بازتوزیع ثروت را بر عهده داشـــته باشـــند، خود تبدیل به بنگاه‌های اقتصادی بزرگ، انحصارگر و ذینفع در بازارهای مالی شده‌اند.

فرآیند تســـخیر دولت در ایران خود را در فرمول‌های پیچیده تعیین قیمت خوراک پتروشـــیمی‌ها، نرخ بهره‌مالکانه معادن، تســـهیلات تکلیفی و کلان بانک‌های ناتراز به شـــرکت‌های وابســـته، و از همه مهم‌تر «تله ارز چندنرخی» نشان می‌دهد. هر زمان که یک تصمیم سیاســـت‌گذاری (مانند تک‌نرخی کردن ارز یا حذف معافیت‌های مالیاتی صادرکنندگان مواد خام) به دلیل لابی‌های سنگین در راهروهای مجلس یا ساختار پولی عقیم می‌ماند، کشـــور در وضعیت «اسارت دولت» قرار دارد. در این حالت، سیاست‌گذار عـــملاً توانایی اتخاذ تصمیمی که منافع ملی را تأمین کند ندارد، زیرا «گروه‌های ذینفع ساختاری» (Interest Groups) مجاری تصمیم‌گیری را تسخیر کرده‌اند.

ناترازی انرژی و زیرساخت: مقایسه محاسباتی اسکوم و بحران گاز/برق ایران

یکی از شگفت‌انگیزترین شباهت‌های ساختاری دو کشور، نحوه فروپاشی شرکت‌های مادر تخصصی انرژی به دلیل سرکوب قیمت و رانت‌خواری است.

فرمول ویرانی ساختاری زیرساخت

مدل ریاضی سقوط ظرفیت تولید به دلیل سرکوب قیمتی و عدم سرمایه‌گذاری را می‌توان در هر دو کشور با این رابطه توصیف کرد:

$$\Delta K_{sub} = I_{new} - \left(\sigma \cdot D_{depr} + Rents_{captured}\right)$$

که در آن:

- ΔK_{sub} تغییرات خالص در سرمایه زیرساختی کشور است.
- I_{new} سرمایه‌گذاری جدید (که در ایران به دلیل تحریم و در آفریقای جنوبی به دلیل فساد نزدیک به صفر شد).
- $\sigma \cdot D_{depr}$ نرخ استهلاک واقعی و تکنولوژیک سیستم است.
- $Rents_{captured}$ حجمی از منابع مالی ســـازمان است که توسط شبکه اسارت دولتی پنهان یا صرف رانتِ قیمت‌گذاری دستوری برای صنایع خاص می‌شود.

تطبیق نهادی اسکوم با صنایع کلیدی ایران

- **اسکوم در برابر شرکت ملی گاز و توانیر:** در آفریقای جنوبی، اسکوم مجبور بود برق را زیر قیمت تمام‌شده بفروشد و در عین حال، زغال‌سنگ را با قیمت متورم از شـــبکه گوپتا بخرد. نتیجه؟ ترازنامه شرکت نابود شد، بدهی به ۴۰۰ میلیارد راند رسید و تعمیر و نگهداری نیروگاه‌ها متوقف شد که منجر به «لودشیدینگ» (خاموشی‌های سراسری) گردید.
- **نسخه ایرانی بحران:** در ایران، شرکت‌های ملی گاز و توانیر در لبه همین پرتگاه ایستاده‌اند. سرکوب شدید و دســـتوری قیمت انرژی در بخش خانگی و صنایع رانتی، مانع از شکل‌گیری هرگونه انگیزه برای بهینه‌سازی شده است. صنایع بزرگ

ابعاد ساختاری	آفریقای جنوبی (جنوب قاره آفریقا)	ایران (خاورمیانه)	پیامد استراتژیک برای ایران
نهاد پولی و بانک مرکزی	فوق‌العاده مستقل: بانک مرکزی ($SARB$) کاملاً مستقل از دولت عمل می‌کند. نرخ تورم کنترل شده (<۶درصد$) و چاپ پول برای جبران کسری بودجه خط قرمز است.	کاملاً وابسته: بانک مرکزی به عنوان حیاط خلوت تأمین مالی دولت و بانک‌های ناتراز عمل می‌کند. نتیجه آن خلق نقدینگی مخرب و تورم مزمن ۴۰ درصدی است.	بزرگ‌ترین نقطه ضعف ایران: بدون اصلاح ساختار پولی و قطع دست‌اندازی دولت به منابع بانک مرکزی، هرگونه اصلاح اقتصادی در ایران محکوم به شکست است.
سیستم قضایی و نظارت	شفاف و مستقل: تفکیک قوا واقعی است. کمیسیون قضایی زوندو توانست ارکان قدرت حاکم را کالبدشکافی و رسوا کند. رسانه‌ها کاملاً آزادند.	متمرکز و جزیره‌ای: نهادهای نظارتی متعدد اما فاقد شفافیت فرآیندی فراگیر هستند. مبارزه با فساد معمولاً جنبه معلولی دارد و به علت‌ها (ساختارهای رانت‌ساز) آسیب نمی‌زند.	درس کلیدی: ایران نیازمند یک «کمیسیون مستقل ملی برای بازخوانی ساختارهای فساد خصولتی» با دسترسی کامل به داده‌های مالی تراست‌ها است.
سرمایه انسانی و تکنوکراسی	ضعیف و نابرابر: سقوط شدید کیفیت آموزش عمومی پساآپارتاید؛ کشور با بحران حاد فقدان مهندس، تکنسین و مدیر فنی بومی مواجه است.	بسیار قوی و انباشته: بدنه مهندسی، دانش‌آموختگان علوم پایه ($STEM$) و تکنوکرات‌های لایه میانی ایران از نظر کیفی بسیار بالاتر از آفریقای جنوبی هستند.	بزرگ‌ترین نقطه قوت ایران: ایران ثروت انسانی عظیمی دارد که در صورت باز شدن فضای نهادی و توقف روند مهاجرت نخبگان، می‌تواند به سرعت موتور توسعه را روشن کند.
بازار کار و همگنی اجتماعی	گسیخته و بحرانی: نرخ بیکاری بالای ۳۲درصد$، بالاترین نابرابری جهان ($Gini > ۰/۶۳$)، نرخ وحشتناک جرم خشن و تضاد حاد نژادی-طبقاتی.	منعطف و پایدارتر: نرخ بیکاری پایین‌تر ($۹\sim$درصد$)، ضریب جینی معتدل‌تر ($۰/۳۹$) به دلیل شبکه‌های حمایتی پنهان و همگنی فرهنگی-تاریخی بالاتر.	مزیت نسبی ایران: تاب‌آوری اجتماعی ایران در برابر شوک‌های اقتصادی به دلیل بافت سنتی و خانوادگی و همگنی جامعه، بالاتر از جامعه متفرق آفریقای جنوبی است.
اتصال به اقتصاد جهانی	کامل و بدون محدودیت: عضو BRICS و G۲۰؛ دسترسی آزاد به سوییفت، بازارهای سرمایه بین‌المللی، فناوری‌های روز و تامین مالی‌های خارجی ($JETP$).	بلاک‌شده و تحت تحریم: انزوای مالی شدید، خفگی کانال‌های بانکی و تکنولوژیک، و هزینه‌های بالای نقل‌وانتقال ارزی ($۱۵\sim$درصد-۲۰$\sim$درصد$ هزینه مبادله).	چالش ساختاری: تحریم در ایران به عنوان یک «کاتالیزور و پوشش» برای شبکه اسارت دولت عمل می‌کند تا در فضای تاریک عدم شفافیت ارزی، سودهای کلان کسب کنند.

پتروشـــیمی، فولاد و ذوب‌آهن ارزان‌ترین گاز و برق جهان را مصرف می‌کنند تا سودهای نجومی کاغذی خلق کنند، در حالی که خودِ شرکت‌های تولیدکننده انـــرژی توان مالی برای حفر چاه‌های جدیـــد در پارس جنوبی یا ارتقای راندمان نیروگاه‌های ســـیکل ترکیبی را ندارند. نتیجه این مدل، افت فشار شدید گاز در زمستان و قطع برق صنایع در تابستان است؛ یعنی «تخریب پایه‌های زنجیره تولید ملی به قیمت بقای کوتاه‌مدت الیگارشی‌های صنعتی».

ماتریس مشروح تحلیل مقایسه‌ای: نقاط ضعف و قوت بنیادین (ایران در برابر آفریقای جنوبی)

یک تحلیل‌گر ارشد برای ارزیابی تاب‌آوری اقتصادی دو کشور باید ویژگی‌های ساختاری آنها را در یک ماتریس متقاطع به صورت کامل بسنجد:

نقشه راه نجات اقتصاد سیاسی ایران از «تله پرتوریا»

اگر یک سیاست‌گذار در ایران بخواهد فقط عصاره و خلاصه تحلیلی این پرونده کلان را برای نجات کشور مبنا قرار دهد، باید سه جراحی زیر را در اولویت مطلق قرار دهد

گذار از «خصوصی‌سازی رانتی» به «صنعت‌زدایی انحصاری» (تفکیک ساختاری)

بزرگ‌ترین درس عصر اصلاحات رامافوزا (۲۰۱۸-۲۰۲۶) برای ایران، مدل تفکیک اسکوم (Unbundling) است. ایران باید به انحصار مطلق و عمودی دولت و نهادهای شبه‌دولتی در حوزه انرژی، خودروسازی و معادن پایان دهد. وزارتخانه‌ها باید از حالت «بنگاه‌داری» خارج شده و به رگولاتورهای بی‌طرف تبدیل شوند. باید یک شبکه مستقل انتقال برق و گاز (مانند مدل NTCSA در آفریقای جنوبی) شکل بگیرد تا بخش خصوصی واقعی بتواند انرژی تولید کند و مستقیماً به مصرف‌کننده بفروشد، بدون اینکه اسیر بوروکراسی فاسد دولتی شود.

تاسیس «دادگاه عالی و مستقل ثبات مالی و پولی»

تا زمانی که بانک مرکزی ایران ابزاری برای تأمین کســـری بودجه دولت یا پوشش زیان بانک‌های ناتراز خصوصی و خصولتی باشـــد، تورم تداوم خواهد داشت. ایران باید مانند آفریقای جنوبی، استقلال بانک مرکزی را به عنوان یک اصل قانون اساسی تثبیت کند، به طوری که چاپ پول یا استقراض دولت از سیستم بانکی، واجد وصف مجرمانه حاکمیت تلقی شود.

شفافیت فرآیندی فرامرزی و مدیریت تاریک‌خانه‌های ارزی

آفریقای جنوبـــی از طریق ردیابی مالی دبی و هنگ‌کنگ، بخش عمده‌ای از دارایی‌های غارتشـــده توسط شـــبکه گوپتا را ردگیری کرد. در ایران، به دلیل وجود سیستم‌های چندنرخی ارز (ارز نیما، ارز ترجیحی، ارز آزاد)، یک «تاریک‌خانه ساختاری» ایجاد شده که بزرگ‌ترین منبع تغذیه اسارت دولت است. تک‌نرخی کردن شجاعانه و قطعی ارز، حذف معافیت‌های مالیاتی صادرات مواد خام خصولتی‌ها، و اتصال تمام ترتیبات تجاری به یک سامانه شفاف و قابل مانیتور ملی، کانال‌های اصلی تغذیه الیگارشی‌های مالی را مسدود خواهد کرد.

آفریقای جنوبی در بازه ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۶ به جهان نشان داد که «زوال نهادی سرنوشت محتوم هیچ ملتی نیست». کشوری که در دوران زوما عملاً توسط یک شبکه الیگارشیک خارجی و داخلی خریداری شده بود، توانست از طریق حفظ استقلال نسبی نهاد قضایی، شجاعت تکنوکراتیک در شکســـتن انحصارهای دولتی انرژی، و در نهایت، تن دادن به مصالحه سیاسی و تشکیل دولت ائتلافی (GNU) در سال ۲۰۲۴، مسیر خود را به سمت ثبات تغییر دهد.

ایران بر سر یک دوراهی تاریخی ایستاده است. پتانسیل‌های ساختاری ایران -از جمله سرمایه انسانی فوق‌العاده باکیفیت، منابع انرژی بی‌نظیر و موقعیت لجستیک ممتاز- به مراتب قدرتمندتر از آفریقای جنوبی اســـت. اما اگر سیستم تصمیم‌گیری ایران نتواند شـــجاعت جراحی شبکه «اســـارت دولت خصولتی»، تک‌نرخی کردن بازارهای مالی و تفکیک ساختاری شرکت‌های ناتراز انرژی را پیدا کند، خطر مواجهه با «سناریوی سوم آفریقای جنوبی» یعنی فروپاشـــی عمیق زیرساختی و جهش تله بیکاری و تورم، بسیار جدی خواهد بود. تجربه ژوهانسبورگ ثابت کرد که راه نجات، نه در پاک کردن صورت مسئله، بلکه در اتاق تاریک جراحی ساختارها با نور شفافیت و قانون است.

آینده‌پژوهی
نگاهی به آخرین تحولات اقتصاد جهان

اقتصادِ گرما

نگاهی به هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی گرم شدن زمین





منبع: الجزیره و گاردین

چرا باید خواند:
موج گرماهای شدید تابستانی در نقاط مختلف دنیا روی حیات اجتماعی و اقتصادی مردم تاثیر زیادی گذاشته است. بخوانید تا ببینید تبعات آن چطور اقتصاد جهان را تغییر خواهد داد.

[آینده اقتصاد جهان]

تنور جهانی

چرا گرمای شدید تهدیدی برای بهره‌وری است؟

اوایل تابستان امسال، قرار بود رویدادی در لندن برای بحث درباره گرمای شدید برگزار شود. اما موج گرما چنان شهر را فرا گرفته بود که رویداد لغو شد. دما در مناطقی از اروپا و انگلیس چنان بالا رفته که دیگر کسی نمی‌تواند خودش را گول بزند و گمان کند که این وضعیت در تابستان‌های اروپا موقتی خواهد بود. اروپای شرجی و گرم این روزها در حال تبدیل شدن به یک تنور است. و این واقعیت که دما به طور مداوم رکوردها را می‌شکند، نشانه‌ای است از اینکه گرمایش به صورت بلندمدت روی اروپا تاثیر خود را خواهد گذاشت.

البته چنین الگوهای آب و هوایی قبلاً هم اتفاق افتاده‌اند، اما اکنون در حال عمیق‌تر شدن و تکرار بیشتر هستند. آنها دیگر رویدادهای گاه‌به‌گاه و فوق‌العاده نیستند، بلکه به یک وضعیت عادی جدید تبدیل شده‌اند. این وضعیت، نارسایی ساختاری محیط در اروپا را آشکار می‌کند: ساختمان‌ها آنقدر عایق‌بندی نشده‌اند که گرما را بیرون نگه دارند، و خیلی‌هایشان مجهز به تهویه مطبوع نیستند. شهرهایی مثل پاریس و لندن زمانی به خاطر زمستان‌های طولانی و آسمان‌های خاکستری‌شان سوءشهرت داشتند، اما حالا موج گرما در آنها هزاران قربانی می‌گیرد.

در گذشته، وضعیت آب و هوای اروپا طوری بود که سازندگان لازم نمی‌دیدند به فکر عملکرد ساختمان در اقلیم گرم و آفتابی هم باشند. اما این غفلت دیگر پذیرفته نیست. مقامات اروپایی خودشان اذعان کرده‌اند که این چالش را دیگر نمی‌توان نادیده گرفت. حتی شهرهای جنوب اروپا که زمانی با اقلیم گرم و ملایم مدیترانه‌ای سازگار بودند، شرایط سختی خواهند داشت و نمی‌توان در مواجهه با گرما در آنها ریسک کرد. موج گرمای سال ۲۰۰۳ حدود هفتاد هزار نفر را کشت. تلاش‌هایی برای سازگاری به دنبال آن انجام شد، اما نزدیک به دو دهه بعد، تابستان ۲۰۲۲ شاهد بیش از شصت هزار مرگ ناشی از گرما بود، که نشان می‌دهد آن تلاش‌ها ناکافی بوده‌اند. موج گرمای امسال ممکن است حتی بدتر باشد.

> در گذشته، وضعیت آب و هوای اروپا طوری بود که سازندگان لازم نمی‌دیدند به فکر عملکرد ساختمان در اقلیم گرم و آفتابی هم باشند. اما این غفلت دیگر پذیرفته نیست

این برای تصمیم‌گیران چه معنایی دارد؟ کمیته تغییرات اقلیمی انگلیس این مسئله را به صورت موجز جمع‌بندی کرده است: «اینجا برای اقلیمی ساخته شده که دیگر وجود ندارد». این موضوع برای بیشتر مناطق اروپا صادق است. شهرسازی جدیدی لازم است و سبزسازی شهرها بخش مهمی از آن پاسخ است. مثلاً شهرداری پاریس متعهد شده هزاران درخت بکارد، به این امید که اثرات جذب و بازتاب گرما توسط ساختمان‌های بتنی و سنگی در طول روز را کاهش دهد.

ساختمان‌های جدید فرصت دیگری برای ساخت بهتر فراهم می‌کنند و امکان بهبود طراحی‌ها و نهایتاً ساخت متناسب با گرما وجود دارد. اما ساختمان‌های موجود و تاریخی همچنان دردسرساز هستند و تعدادشان هم زیاد است. در اکثر کشورهای عضو اتحادیه اروپا، کمتر از یک‌چهارم ساختمان‌های مسکونی پس از سال ۲۰۰۰ ساخته شده‌اند و تقریباً نیمی از آنها بیش از ۶۰ سال سن دارند. کشورهایی مانند ایتالیا برای تطبیق کارکرد جدید ساختمان با میراث تاریخی با دشواری روبرو خواهند شد چون از یک سو نیازمند نوآوری و مصالح جدید برای مقابله با تغییرات اقلیمی‌اند و از سوی دیگر خواستار حفظ و نگهداری میراث موجود نیز هستند. برای قاره‌ای که هویتش در گذشته لنگر انداخته، ساختن آینده‌ای متفاوت اصلاً آسان نیست.

علاوه بر این، موانع ساختاری واقعی برای تغییر وجود دارد. به عنوان مثال کاشت درخت را در نظر بگیرید. خیابان‌های مملو از گردشگر فلورانس تقریباً به طور کامل فاقد درخت هستند، چرا که توسط کاخ‌های باشکوهی از قرن‌ها پیش احاطه شده‌اند. در آن زمان خانواده‌های قدرتمند برای اندازه بزرگ‌تر کاخ‌ها با هم رقابت می‌کردند و این به قیمت از دست رفتن فضای عمومی بوده است. آن کاخ‌ها میلیون‌ها گردشگر را جذب می‌کنند و خیابان‌های باریک فلورانس را به زیبایی شکل داده‌اند، اما فضای کمی برای پوشش گیاهی باقی می‌گذارند. شهرهای دیگر اروپا وضع بهتری داشته‌اند و برخی از آنها بلوارهای درخت‌کاری شده دارند. اما محدودیت‌های مختلف همچنان گریبان این شهرها را در ساخت و ساز مناسب اقلیم گرفته است. در اروپا، تاریخ و آینده اغلب در یک بازی با حاصل جمع صفر گرفتار به‌نظر می‌رسند.

مشکل سازگاری با اقلیم جدید حتی پیچیده‌تر هم هست و درواقع گرما تنها نگرانی مرتبط با اقلیم برای شهرهای اروپایی نیست. آنها آسیب‌پذیری‌های دیگری دارند که به شکل زندگی و تجارت در گذشته‌شان برمی‌گردد. با این ترتیب تاریخ نیز برای آنها در معرض خطر تبدیل شدن به مانعی دشوار در مسیر تاب‌آوری قرار دارد. برای مثال،

شهرهایی مثل پاریس و لندن زمانی به خاطر زمستان‌های طولانی و آسمان‌های خاکستری‌شان سوءشهرت داشتند، اما حالا موج گرما در آنها هزاران قربانی می‌گیرد.

آسیاب‌های آبی عملاً موتور مکانیزاسیون قرون وسطی بودند، صنعت نساجی اروپا را متحول کردند و نیازمند کانال‌هایی بودند که تا پیش از آمدن قطارها در قرن نوزدهم، به زیرســاخت اصلی حمل و نقل تبدیل شــدند. اما در بسیاری از شهرهای اروپایی امروز، بسیاری از آن کانال‌ها در زیر جاده‌های قرن بیستمی دفن شده‌اند و این پیامدهای زیادی دارد.

مثلاً بولونیا، شهر قرون وسطایی ایتالیا که قدیمی‌ترین دانشگاه اروپا را در خود جــا داده، ۴۰ کیلومتر کانال در زیر خیابان‌هایش دارد. آنها زمانی کالاها را حمل می‌کردند و آســیاب‌ها را به حرکت درمی‌آوردند، اما امروز ســیلاب‌های ناشی از بارش‌های فوق‌العاده را حمل می‌کنند و شهر را در معرض خطر قرار می‌دهند. وقتی سیل از این شبکه زیرزمینی عبور می‌کند خطر بیشتری ایجاد می‌کند. بنابراین، تغییر شکل شهرهای اروپایی به معنای آشــتی دادن این میراث عمیق با شرایط فیزیکی و اقلیمی امروز است.

بهره‌وری و گرما

در همین حال، گرمای شدید چالش‌های قابل توجهی برای کارفرمایان و کارمندانشان در کشورهای مختلف اروپایی ایجاد کرده است، از هوای گرم و طاقت فرســا در دفاتر و ادارات گرفته تا اختلال در رفت‌وآمدها و تعطیلی مدارس و کارگاه‌های ساختمانی خطرناک که در آن کارگران در معرض خطر کم‌آبی بدن، گرمازدگی و سایر آسیب‌ها هستند.

مونیک موزلی به شــرایط طاقت‌فرســا در کارخانه مواد غذایی در یورکشــایر (انگلیس) که در آن کار می‌کند عادت دارد، اما موج گرمای بی‌سابقه امسال شرایط را برایش غیرقابل تحمل کرده است. او می‌گوید: «به لطف اتحادیه صنفی ما، کارفرمایمان ناچار است در این دمای غیرقابل تحمل، وقت استراحت‌های اضافی ما را بپذیرد. اما همه محیط‌های کاری اینطور نیستند.»

حالا این موضوع تایید شده که دوره‌های متوالی گرمای شدید تأثیر چشمگیری بر بهره‌وری دارد و اقتصادهای مختلفی در جهان را تهدید می‌کند. اقتصاددانان هشدار می‌دهند که بحران اقلیمی رشد اقتصادی را کاهش خواهد داد.

رابرت مارکس اقتصاددان ارشــد در آکسفورد اکونومیکز می‌گوید گرمای شــدید احتمالاً منجر به کاهش قابل توجه بهره‌وری شــده و مســتقیماً نیروی کار را در بخش‌های ساخت‌وساز، کشاورزی، تولید، خرده‌فروشی و مهمان‌نوازی و سایر بخش‌هایی که قادر به فراهم کردن یک محیط کاری محافظت‌شده از گرما نیستند، مختل می‌کند.

او می‌گوید: «این بخش‌ها ۲۷ درصد از فعالیت اقتصادی در انگلیس و به طور متوسط ۳۵ درصد در غرب اروپا را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، حتی یک موج گرمای چهار روزه هم تاثیر قابل توجهی روی بهره‌وری خواهد داشت».

بر اســاس تحقیقات دفتر بین‌المللی کار، انتظار می‌رود بیشترین کاهش ســاعات کاری در غرب، شمال و جنوب اروپا تا سال ۲۰۳۰ در بخش‌های کشاورزی و ساخت‌وساز احساس شود.

در همین حال، محققان گروه بیمه آلیانس در گزارش اخیر خود به گرمای شــدید به عنوان یک «ریسک ساختاری اقتصادی» برای اروپا اشاره کرده‌اند. به گزارش آن‌ها فرانسه، اسپانیا و ایتالیا از جمله اقتصادهای اروپایی هستند که بیشتر در معرض هزینه اقتصادی رو به رشد استرس گرمایی قرار دارند. دلیل این است که کاهش بهره‌وری بالاتر از آستانه ۳۰ درجه ســانتی‌گراد به شدت تشدید می‌شود، در حالی که همزمان هزینه انرژی مورد نیاز برای خنک کردن ماشــین‌آلات و ساختمان‌ها افزایش می‌یابد.

بر اساس این مطالعه، فرانسه احتمالاً بین سال‌های ۲۰۲۶ تا ۲۰۳۰ مبلغ ۲۴۰ میلیارد دلار از تولید اقتصادی خود را از دست بدهد و پس از آن ایتالیا با ۱۴۷ میلیارد دلار و اســپانیا بــا ۱۲۰ میلیارد دلار قرار خواهند داشت که نشان‌دهنده زیان تجمعی تا ۷ درصد از تولید ناخالص داخلی است.

کاتارینا اوترمول رئیس تحقیقات موضوعی و سیاستی در موسسه مدیریت سرمایه آلیانس در این خصوص می‌گوید: «موج گرما یک استثنا در زندگی ما نیست. گرمای شدید برای همه ما به عنوان کارگر، به عنوان صاحب کســب‌وکار، و همین طور به عنوان مالیات‌دهنده هزینه دارد و بین کشورهایی که سازگار می‌شوند و آن‌هایی که منتظر می‌مانند، تفاوت وجود دارد. بهتر اســت که دیگر با آن به عنوان یک مشــکل تابستانی برخورد نکنیم و شروع کنیم به اینکه آن را به عنوان یک چالش دائمی در سیاست اقتصادی ببینیم.»

موج گرما یک استثنا در زندگی ما نیست و گرمای شدید برای همه ما به عنوان کارگر، به عنوان صاحب کسب‌وکار و همین‌طور به عنوان مالیات‌دهنده هزینه دارد

در همیــن حال، اتفاقات دیگری نیز همزمــان با تغییرات اقلیمی ســهمگین در حال رخداد در محیط‌های کاری است. مثلاً اینکه موج گرما تنش‌ها بین کارمندان و کارفرمایان را دوباره شعله‌ور کرده است. در انگلیس مقررات محیط کار حاکی از آن اســت که حداقل دما در دفتر کاری باید ۱۶ درجه سانتی‌گراد و در محیط‌های کاری فیزیکی ۱۳ درجه باشــد. اما در مورد حداکثر دما هیچ قانونی وجود ندارد. برخی مکان‌ها مانند آشــپزخانه‌ها یا کارخانه‌های ذوب آهن و غیره می‌توانند همیشه داغ باشند. آژانس اجرایی بهداشت و ایمنی (HSE) به کارفرمایان توصیه کرده که محیط را در دمای «متعارف» برای کارمندان نگه دارند.

در همیــن حال، مقررات جداگانه‌ای بــرای کارگران در کارگاه‌های ساختمانی وجود دارد، جایی که دمای «متعارف» برای مناطق داخلی و مناطق استراحت محوطه‌های بیرونی فرق دارد و کارگران همچنین باید در برابر شرایط نامساعد جوی محافظت شوند. آژانس اجرایی بهداشت و ایمنی پیشنهاد می‌کند کار را به ساعات خنک‌تر روز موکول کنند و استراحت‌های مکرر و دسترسی رایگان به آب آشامیدنی خنک فراهم کنند

برخی از ســازمان‌هایی کــه انعطاف‌پذیری دارنــد از این توصیه‌ها اســتفاده خواهند کرد. با این حال، آن انعطاف‌پذیری برای هر سازمانی در دسترس نیست. برخی دولت‌ها هم سعی کرده‌اند مقررات استثنایی



بسیاری از کارگران در صنعت نساجی هند به دلیل گرمای شدید از بازگشت به کار خودداری کرده‌اند و به روستاهای زادگاه خود بازگشته‌اند.

جدیدی بگذارند که آن هم فایده خاصی نداشته است. مثلاً منطقه لاتزیو در اطراف رم دستوری صادر کرد که کارگران ساختمانی و پیک‌های تحویل غذا بین ساعت ۱۲:۳۰ تا ۴ بعد از ظهر کار نکنند. با این حال، گزارش‌ها حاکی از آن بود که پیک‌های تحویل غذا همچنان در حال تحویل سفارش‌ها دیده شدند.

چالش‌های ادامه‌دار

در حالی که به بسیاری از افراد در نقش‌های اداری اجازه داده شده در گرم‌ترین روزها از خانه کار کنند، بسیاری از نیروهای کار از پرستاران و نانواها گرفته تا آتش‌نشان‌ها و کارکنان حمل‌ونقل و فروشگاه‌ها قادر به انجام مشاغل خود از راه دور نیستند.

کشمکش در مورد انجام کار در گرما و تاثیر آن بر بهره‌وری در عین حال جنبه‌های دیگری دارد. برای مثال، افزایش تهویه مطبوع نیازمند یک شبکه برق است که قادر به تطبیق با افزایش تقاضا باشد. این در زمانی رخ می‌دهد که مراکز داده، حمل و نقل الکتریکی و اتوماسیون، سیستم انرژی را تحت فشار قرار می‌دهند، و همچنین زمانی که منابع تأمین‌کننده آن به طور فزاینده‌ای متناوب و پراکنده هستند. اکثر شهرهای اروپایی برای این منظور هم آمادگی ندارند.

در همین حال، زیرساخت‌های منطقه‌ای که آخرین خط دفاعی در برابر سیل‌ها و خشکسالی‌ها را تشکیل می‌دهند، برای اقلیم آینده ناکافی به نظر می‌رسند. به هر حال اروپایی‌ها ناچارند خود را با شرایط تغییریابنده امروزی وفق دهند یا پیامدهای قابل توجهی را متحمل شوند. اینکه آیا اروپا موفق می‌شود یا نه، به تمایل دولت‌هایش برای تمرکز بر ساختن آینده بستگی خواهد داشت، نه فقط بر حفاظت از گذشته. برای قاره‌ای که هویتش ریشه در تاریخ دارد، این ممکن است استراتژیک‌ترین چالش باشد.

گرمای گرمسیری‌ها

گرمای شدید در کشورهای گرمسیری هم کارگران را در وضعیت بسیار دشواری قرار داده است و حتی باعث عدم دسترسی کارفرماها به نیروی کار مورد نیازشان شده است. مثلاً در سورات هند که قطب صنعتی ساحلی این کشور است، وضعیت کارگران در کارخانه‌ها رو به وخامت گذاشته و بهره‌وری هم پایین آمده است. در کارخانه‌های نساجی حومه سورات، کارگران به صورت شبانه‌روزی کار می‌کنند و از دمای بالا برای خشک‌کردن، چاپ، رنگرزی و تکمیل پارچه استفاده می‌شود. میلیون‌ها متر پارچه پلی‌استر تولیدشده در این کارخانه‌ها به شرکت‌های نساجی در سراسر جهان ارسال می‌شود تا ساری و سایر پوشاک ارزان‌قیمت بسازند.

مانند بسیاری از نقاط دیگر دنیا، سورات هند هم تحت تاثیر تغییرات اقلیمی قرار دارد. شاهد افزایش دمای روز و شب و ماه‌های تابستان طولانی‌تر است و کارگران می‌گویند گرمای داخل کارخانه‌ها گاهی غیرقابل‌تحمل است. حتی زمانی که کارخانه‌ها تجهیزات سرمایشی نصب می‌کنند، تأثیرات آن می‌تواند محدود باشد. و با زیان‌های ناشی از تعرفه‌های آمریکا و اختلالات زنجیره تأمین ناشی از جنگ ایران، صاحبان کارخانه‌ها سعی دارند مقتصد باشند و تمایل یا توانایی کمتری برای سرمایه‌گذاری هزاران دلار مورد نیاز برای نصب و نگهداری سیستم‌های سرمایشی نشان داده‌اند.

هند به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان، در میان آسیب‌پذیرترین کشورها در برابر تغییرات اقلیمی نیز قرار دارد. هر سال، طوفان‌ها، سیل‌ها و گرمای شدید میلیون‌ها نفر را در سراسر کشور تحت تأثیر قرار می‌دهد و منجر به هزاران مرگ و میلیاردها دلار خسارت می‌شود.

گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۲۲ تخمین رد که ۷۵ درصد از نیروی کار هند، یا حدود ۳۸۰ میلیون نفر، تحت تأثیر گرما قرار دارند: از کارگران ساختمانی گرفته تا کارمندان کارخانه‌ها. همچنین گرمای شدید می‌توانند شرایط بالقوه مرگ‌آفرینی را ایجاد کند.

هند قوانین و دستورالعمل‌هایی دارد که برای محافظت از کارگران در برابر گرمای شدید طراحی شده‌اند، اما اتحادیه‌های کارگری اوایل امسال نامه‌ای به دولت فرستادند و خواستار قوانین سخت‌گیرانه‌تر و همچنین اجرای بهتر و نظارت میدانی بیشتر شدند. چالش دیگر این است که بسیاری از قوانین کار بیش از ۵۵۰ میلیون کارگر غیررسمی یعنی نزدیک به ۹۰ درصد از نیروی کار هند از جمله بسیاری از کارگران نساجی در سورات را پوشش نمی‌دهند.

سورات در میان بزرگ‌ترین مراکز جهان برای تولید پلی‌استر و سایر پارچه‌های مصنوعی است. به گفته آمار دولت محلی، صنعت نساجی بیش از ۱.۴ میلیون کارگر را استخدام می‌کند و روزانه حدود ۳۰ میلیون متر پارچه پلی‌استر تولید می‌کند.

رطوبت و گرما می‌توانند با هم ترکیب شوند تا شرایط خطرناکی را در کارخانه‌های سورات ایجاد کنند. در واحدهای فرآوری نساجی که از بخار و آب گرم استفاده می‌شود، شرایط داخلی می‌تواند بدتر از بیرون باشد.

در داخل کارخانه‌ها، کارگران با ترکیبی از هوای گرم و بخارات شیمیایی مواجه می‌شوند که می‌تواند در طول شیفت‌هایی که تا ۱۲ ساعت طول می‌کشند، سردرد، کم‌آبی و غش را ایجاد کند. همچنین مشکلات مزمن ریوی و کلیوی در انتظار کارگران این کارخانه‌هاست. در باب کاهش کارایی آنها هم که تردیدی نیست.

بسیاری از کارگران در این صنعت به دلیل گرمای شدید از بازگشت به کار خودداری کرده‌اند و به روستاهای زادگاه خود بازگشته‌اند. درواقع در چند سال اخیر که گرما حتی در کشور گرمسیر مثل هند هم بدتر شده، شمار کارگران در کارخانه‌ها به وضوح رو به کاهش است.

با این اوصاف، چه در اروپا و چه در نیمکره جنوبی زمین، گرما درحال تاثیرگذاری روی مشاغل، بهره‌وری و رشد اقتصادی است. مسلم است که شرایط اقلیمی جدید، حالا خود را به عنوان عاملی کاملاً تعیین‌کننده برای آینده نشان داده است و بنابراین کارفرماها و دولت‌ها در اقصی نقاط جهان مجبورند با این مسئله کنار بیایند.

کاهش بهره‌وری بالاتر از آستانه ۳۰ درجه سانتی‌گراد به‌شدت تشدید می‌شود، در حالی که همزمان هزینه انرژی مورد نیاز برای خنک‌کردن ماشین‌آلات و ساختمان‌ها افزایش می‌یابد



جهان شاهد ظهور عصر جدیدی از رقابت بین‌المللی است؛ عصری که در آن شرکت‌های خصوصی و اطلاعات مالی در تقاطع اقتصاد، امنیت و سیاست قرار می‌گیرند.

[آینده قدرت]

شبکه‌های مالی به مثابه ابزار جنگ

وقتی شرکت‌های خصوصی به بازیگران نبردهای جهانی تبدیل می‌شوند

در دهه‌های متوالی از دوران معاصر، جنگ‌ها با ارتش‌ها، تانک‌ها و موشک‌ها انجام می‌شدند. اما امروز بسیاری از تأثیرگذارترین نبردها بی‌سروصدا از طریق بانک‌ها، شبکه‌های مالی، تحریم‌های اقتصادی و جریان‌های داده‌ها هدایت می‌شوند. میدان نبرد دیگر به جبهه‌های نظامی محدود نیست؛ بلکه به قلب سیستم مالی جهانی گسترش یافته است، جایی که کنترل بر حرکت پول می‌تواند سرنوشت دولت‌ها، اقتصادها و حتی کل جمعیت‌ها را شکل دهد.

نقش رو به رشد شرکت‌های خصوصی اطلاعات مالی مانند K2 Integrity پرسش مهمی را مطرح می‌کند: آیا این شرکت‌ها صرفاً به کشورها در مبارزه با پولشویی و جرایم مالی کمک می‌کنند، یا به ابزارهای نفوذ ژئوپلیتیکی تبدیل شده‌اند که خارج از ساختارهای سنتی دولت عمل می‌کنند؟

در ظاهر، توجیه این امر سرراست به نظر می‌رسد. کشورهایی که با چالش‌های مرتبط با فساد مالی، پولشویی و نظارت ضعیف بانکی مواجه هستند، اغلب به دنبال تخصص خارجی برای تقویت سیستم‌های مالی خود می‌گردند. بهبود سازوکارهای تطبیق و نظارتی می‌تواند شفافیت را افزایش دهد، سرمایه‌گذاری خارجی جذب کند، تراکنش‌های بین‌المللی را تسهیل کند و اعتماد را به بخش بانکی بازگرداند. از این منظر، استخدام شرکت‌های تخصصی هم منطقی و هم سودمند به‌نظر می‌رسد. با این حال، وقتی پیشینه افرادی که این شرکت‌ها را رهبری می‌کنند بررسی می‌شود، تصویر پیچیده‌تر جلوه می‌کند. بسیاری از مدیران ارشد پیش‌تر مناصب پرنفوذی در وزارت خزانه‌داری آمریکا داشته‌اند و در آنجا به طراحی تحریم‌های اقتصادی، توسعه راهبردهای تأمین مالی ضدتروریسم و رهبری کمپین‌های فشار مالی علیه کشورهایی مانند ایران، روسیه و کره شمالی کمک کرده‌اند. تخصص آن‌ها فراتر از مسائل فنی بانکی است و به استفاده از سیستم مالی جهانی به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف استراتژیک و سیاسی گسترش می‌یابد.

منبع: مرکز تحقیقات استراتژیک روابط در کویت

چرا باید خواند: نفوذ بر شبکه‌های مالی جهانی و جریان‌های اطلاعاتی مربوط به آنها امروزه یکی از اصلی‌ترین جبهه‌های نبرد بین قدرت‌های جهانی است. اینجا بخوانید که چرا اهمیت این نبرد دارد روز به روز بیشتر می‌شود.

این تحول، بازتابدهنده تغییری عمیق‌تر در ماهیت درگیری‌های بین‌المللی است. جنگ مالی به طور فزاینده‌ای به جایگزینی برای رویارویی نظامی متعارف تبدیل شده است. قدرت‌های بزرگ به جای اعزام ارتش، می‌توانند رقبا را از طریق تحریم‌های اقتصادی منزوی کنند، دسترسی به دلار آمریکا را محدود کنند، مشارکت در سیستم‌های بانکی بین‌المللی را کاهش دهند و کانال‌های تجاری و مالی را مختل کنند. در این محیط، اطلاعات مالی به اندازه اطلاعات نظامی دارای ارزش استراتژیک شده است.

برای کشورهایی مانند عراق، لبنان و لیبی، این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد. اقتصادهای آن‌ها همچنان پیوند نزدیکی با سیستم مالی جهانی و به‌ویژه با دلار آمریکا دارد. در نتیجه، هرگونه محدودیت در دسترسی به آن سیستم می‌تواند هزینه‌های واردات را افزایش دهد، سرمایه‌گذاری را کاهش دهد و فشارهای اقتصادی داخلی را تشدید کند.

بنابراین، این کشورها با یک عملیات توازن دشوار روبرو هستند: آن‌ها نیاز دارند سیستم‌های بانکی خود را مدرن و تقویت کنند و در عین حال ارتباط خود را با اقتصاد جهانی حفظ کنند. با این حال آنها از بابت از دست دادن درجه‌ای از حاکمیت مالی نیز هراس دارند.

حامیان این مشارکت‌ها استدلال می‌کنند که این همکاری‌ها برای مبارزه با فساد، پولشویی و شبکه‌های مالی غیرقانونی که سال‌ها اقتصادهای محلی را تخلیه کرده‌اند، ضروری هستند. آن‌ها معتقدند که نظارت دقیق و تطبیق با استانداردهای بین‌المللی برای توسعه اقتصادی و جذب سرمایه‌گذاری ضروری است.

با این حال، منتقدان استدلال می‌کنند که موضوع فراتر از مبارزه با جرایم مالی رفته و به تغییر شکل پویایی‌های قدرت در درون خود دولت‌ها گسترش پیدا کرده است. دسترسی به اطلاعات مالی حساس، نفوذ بر تصمیمات بانکی و نظارت بر جریان‌های مالی می‌تواند اهرم قابل توجهی برای قدرت‌های بزرگ فراهم کند که فراتر از همکاری فنی سنتی است.

بنابراین، پرسش اصلی این نیست که آیا باید با پولشویی یا تأمین مالی فعالیت‌های مختلف مقابله شود یا خیر. این‌ها اهدافی هستند که کمتر کسی با آن‌ها مخالف است. بلکه، بحث بر سر این است که چه کسی فرآیند نظارت را کنترل می‌کند، چه کسی به اطلاعات مالی دسترسی دارد، و آیا این ابزارها صرفاً برای حفاظت از سیستم مالی جهانی استفاده می‌شوند یا به بخشی از یک مبارزه گسترده‌تر برای نفوذ سیاسی و اقتصادی تبدیل شده‌اند.

قرن بیست و یکم شکل جدیدی از قدرت را به وجود آورده است. قدرت یک ملت دیگر تنها با اندازه ارتش یا زرادخانه‌اش سنجیده نمی‌شود، بلکه با توانایی آن در نفوذ بر شبکه‌های مالی جهانی، سیستم‌های پرداخت، ارزها و جریان‌های اطلاعاتی نیز اندازه‌گیری می‌شود. قدرتمندترین سلاح شاید دیگر یک تانک یا موشک نباشد، بلکه توانایی نظارت، محدود کردن یا هدایت حرکت پول در تعقیب منافع استراتژیک باشد.

امروز جهان شاهد ظهور عصر جدیدی از رقابت بین‌المللی است، عصری که در آن شرکت‌های خصوصی و اطلاعات مالی در تقاطع اقتصاد، امنیت و سیاست قرار می‌گیرند. در حالی که برخی به آن‌ها به عنوان نگهبانان یکپارچگی مالی نگاه می‌کنند، دیگران آن‌ها را بسط غیرمستقیم نفوذ قدرت‌های بزرگ می‌بینند. آنچه نمی‌توان انکارش کرد این است که درگیری‌های آینده نه تنها در میدان‌های نبرد سنتی، بلکه در درون بانک‌ها، شبکه‌های مالی و نهادهایی که اقتصاد جهانی را شکل می‌دهند، انجام خواهد شد.

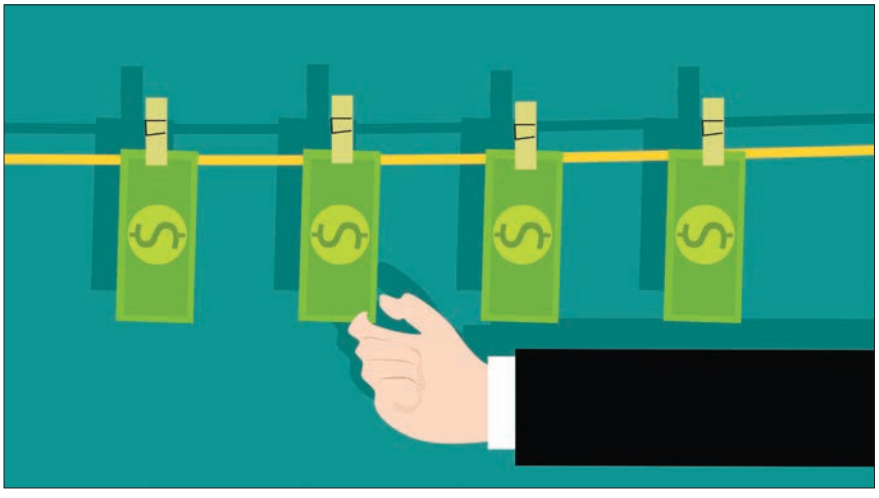



منبع: ایژیا نیوز نتورک

چرا باید خواند: در جهانی که غرق تصاویر فیک و ساخته‌شده توسط هوش مصنوعی است، موفق‌ترین ارتباطات ژئوپلیتیکی را چطور باید شکل داد؟ اینجا دریچه‌ای به سوی این موضوع باز کرده‌ایم.

[آینده جهان]

فوران ژئوپلیتیک از صفحه موبایل

ارتباطات راهبردی چگونه به وضعیت شبکه‌ای و آشفته امروزی رسید؟

روزگاری ژئوپلیتیک از طریق کانال‌های رسمی حرکت می‌کرد. دولتی بیانیه‌ای صادر می‌کرد. سخنگویی از روی یک متنِ از پیش نوشته‌شده می‌خواند. روزنامه‌ای صبح روز بعد سرخط رسمی اخبار را منتشر می‌کرد. مجری تلویزیونی رویداد را برای مخاطبان شب تفسیر می‌کرد. همه چیز شیوه مرسوم خودش را داشت؛ به طوری که به نظر می‌رسید جهان از زنجیره‌ای قابل‌تشخیص از مرجع‌ها عبور می‌کند: دولت، مطبوعات، پخش‌کننده اخبار، شهروند. امروز نمی‌توان گفت که آن جهان ناپدید شده است، اما می‌توان مشاهده کرد که به طور رسمی از تخت سلطنت پایین کشیده شده است.

حالا ارتباطات ژئوپلیتیکی دیگر منتظر نشست خبری نمی‌ماند. از طریق صفحه گوشی فوران می‌کند، به یک میم تبدیل می‌شود، به یک ریلز سی‌ثانیه‌ای بدل می‌شود، و قبل از اینکه نهادهای رسمی حتی پیش‌نویس پاسخ خود را تمام کنند، به سلاح تبدیل می‌شود. در این محیط جدید، ارتباطات صرفاً حامل پیام‌های ژئوپلیتیک نیست؛ بلکه خود ژئوپلیتیک است. مبارزه بین ملت‌ها دیگر تنها بر سر قلمرو، مسیرهای تجاری، ائتلاف‌های نظامی، کریدورهای انرژی یا بلوک‌های دیپلماتیک نیست؛ بلکه این مبارزه بر سر ادراک، قاب‌بندی، احساسات، حافظه و مشروعیت اخلاقی نیز مشاهده می‌شود. رسانه‌های سنتی هنوز بی‌ربط و بی‌موضوعیت نشده‌اند، اما انحصار خود را بر اولین تماس با واقعیت از دست داده‌اند.

برای بسیاری از مردم به ویژه مخاطبان جوان‌تر، اولین برخورد با یک جنگ، کودتا، انتخابات، اعتراض، فاجعه اقلیمی یا بحران دیپلماتیک، دیگر تیتر یک روزنامه یا یک پخش‌کننده دولتی اخبار نیست. مخاطبان جوان‌تر به طور فزاینده‌ای اخبار را از طریق پلتفرم‌هایی مانند تیک‌تاک، اینستاگرام، ردیت و ایکس (توییتر) مصرف می‌کنند و نسبت به بزرگسالان مسن‌تر، اعتماد بیشتری به اطلاعات رسانه‌های اجتماعی دارند.

رسانه‌های اجتماعی شیوه تعامل مردم با سیاست و مسائل ژئوپلیتیک را به طور بنیادین دگرگون کرده‌اند. آنها حالا به عرصه‌هایی حیاتی تبدیل شده‌اند که در محتوایشان مباحث سیاسی شکل می‌گیرد، ایدئولوژی‌ها ساخته می‌شوند و مسائل جهانی در چارچوب‌های جدیدی قرار می‌گیرند. ایجاز محتوا، سهولت دسترسی و جذابیت بصری، این پلتفرم‌ها را قادر کرده تا به میلیون‌ها، اگر نگوییم میلیاردها، کاربر در سراسر جهان دست پیدا کنند و روش‌های سنتی مشارکت سیاسی را دگرگون کنند.

توانایی آن‌ها در انتشار سریع اطلاعات و دامن زدن به جنبش‌های وایرال، این پلتفرم‌ها را به ابزارهایی قدرتمند برای بسیج سیاسی و نیز دستکاری سیاسی تبدیل کرده است. در حالی که این پلتفرم‌ها دسترسی به اطلاعات سیاسی را دموکراتیزه کرده و امکان شنیده شدن صداهای به حاشیه رانده‌شده را فراهم آورده‌اند، همچنین در گسترش اطلاعات نادرست و قطبی‌سازی سیاسی نقش داشته‌اند. با تداوم تکامل این پلتفرم‌ها، چالش پیش رو درواقع یافتن راه‌هایی برای بهره‌برداری از ظرفیت آن‌ها در جهت مشارکت سیاسی مثبت و همزمان کاهش خطرات مرتبط با استفاده از آن‌ها خواهد بود.

> پیش‌تر، ارتباطات راهبردی عمدتاً عمودی بود: دولت صحبت می‌کرد، رسانه منتقل می‌کرد، مردم دریافت می‌کردند. امروزه اما ارتباطات شبکه‌ای، آشفته و مشارکتی است

در محیط رسانه‌ای معاصر، بسیاری از اتاق‌های خبر شبیه تئاترهای احساسات ژئوپلیتیکی هستند. مجری، صرفاً یک ارائه‌دهنده خبر نیست، بلکه یک بازیگر است. استودیو فقط فضایی برای تحلیل نیست، بلکه صحنه‌ای برای رویارویی است.

در چنین فضایی هر بحرانی به یک نمایش تبدیل می‌شود. هر اختلاف نظری به یک مسابقه فریاد کشیدن تبدیل می‌شود. هر مخالفی به یک شخصیت تبدیل می‌شود. البته این موضوع پیامدهایی سنگین دارد. پیچیدگی را به یک تقابل ساده تبدیل می‌کند، یقین را به خورد مخاطب می‌دهد و دیپلماسی را به درام تبدیل می‌کند. در یک لحظه ژئوپلیتیکی پرتنش، ارتباطات می‌توانند یا دما را خنک کنند یا آن را

در یک جهانِ تکه‌تکه‌شده، انسجام روایت به قدرت تبدیل می‌شود. کشورهایی که نمی‌توانند خود را توضیح دهند، توسط دیگران توضیح داده می‌شوند.

افزایش دهند. فقط یک تیتر می‌تواند فضا را به کل شعله‌ور کند. یک کلیپ وایرال می‌تواند باعث تحقیر ملتی شود. یک ادعای نادرست می‌تواند سریع‌تر از یک توضیح حرکت کند و دیگر هم راهی برای اصلاحش در افکار عمومی وجود نداشته باشد.

این امر به خصوص در زمان جنگ یا شـرایط نزدیک به جنگ حیاتی اسـت. در این شرایط میدان نبرد فیزیکی است، اما میدان روایت احساسی است. دولت‌ها نه تنها برای اطلاع‌رسانی به شهروندان، بلکه برای اطمینان‌بخشی به متحدان، ایجاد بازدارندگی در برابر مخالفان، تأثیرگذاری بر کشورهای بی‌طرف، بسیج نیروهای خود در خارج از کشـور و شکل‌دهی به افکار جهانی ارتباط برقرار می‌کنند.

پیش‌تـر، ارتباطات راهبردی عمدتاً عمـودی بود: دولت صحبت می‌کرد، رسـانه منتقل می‌کرد، مردم دریافـت می‌کردند. امروزه اما ارتباطات شـبکه‌ای، آشفته و مشارکتی اسـت. یکی از جذاب‌ترین تحولات در ارتباطات ژئوپلیتیکی معاصر، ظهور میم‌ها به عنوان شکلی از زبان سیاسـی است. در نگاه اول، میم‌ها غیرجدی به نظر می‌رسند. آنها خنده‌دار، مبتذل، اغراق‌آمیز، آشفته و اغلب پوچ هستند. اما دقیقاً به همین دلیل اهمیت دارند. میم‌ها به مردم اجازه می‌دهند تا رویدادهایی را پردازش کنند که در غیر این صورت برای جذب مستقیم بیش از حد ترسناک، دور یا از نظر اخلاقی طاقت‌فرسا هستند.

آنها خشم، درماندگی، کنایه و نقد را در قالبی فشرده می‌کنند که سریع حرکت می‌کند و خود را به نقاط مختلف جهان می‌رساند. در زمان جنگ، میم‌ها به مکانیسم‌های مقابله تبدیل می‌شوند و البته در زمان تبلیغات، به گفتار متقابل تبدیل می‌شوند. در زمان پوچی دیپلماتیک، آنها به طنز تبدیل می‌شـوند. همچنین در زمـان اندوه عمومی، به رهایی جمعی تبدیل می‌شوند. برای نسل‌های جوان‌تر، میم‌ها اغلب نه عقب‌نشـینی از سیاست، بلکه نقطه ورود به آن هستند. آنها به مردم اجازه می‌دهند بگویند: ما ریـاکاری را می‌بینیم؛ ما ظلم را می‌بینیم؛ ما پوچی افراد قدرتمندی را می‌بینیم که بحران می‌سازند؛ آن هم در حالی که مردم عادی هزینه آن را می‌پردازند. یک میم می‌تواند حقیقت احساسی یک موقعیت ژئوپلیتیکی را به شکلی تیزتر از یک سرمقاله رسمی آشکار کند.

همچنین یک میم می‌تواند زبان بادکرده قدرت را سـوراخ کند، خشونت را به سخره بگیرد، استانداردهای دوگانه را مسخره کند و در میان افرادی همبستگی جهانی ایجاد کند که ممکن است هرگز همدیگر را ملاقات نکرده باشند اما به درک نوعی مشابه از پوچی رسیده‌باشند.

این جایی اسـت که ارتباطات به طور غیرمنتظره‌ای دموکراتیک می‌شود. جوانان در سراسـر جهان ممکن است به همان بحران ژئوپلیتیکی از طریق همان قالب میم پاسخ دهند. میم به یک جمهوری کوچک از ناباوری مشـترک تبدیل می‌شود. همان طور که یـک ضرب‌المثل قدیمی می‌گویـد، مرزها ممکن اسـت ما را تقسیم کنند، اما حماقت قـدرت به طور جهانی درک می‌شـود. البته میم‌ها همچنین می‌توانند بسیار مخرب باشند. مثلاً یک موضوع مهم را تحریف کنند، آن را پیش‌پاافتاده جلوه دهند و حتی غیرانسانی‌اش کنند. آنها می‌توانند تراژدی را به سـرگرمی تبدیل کنند. اما در هر حال، نادیده گرفتن آنها اشتباه خواهد بود.

میم‌ها اکنون بخشی از زیرساخت عاطفی سیاست بین‌الملل هستند. آنها نحوه سوگواری، خشم، مقاومت و تعلق بسیاری از افراد هستند. عصر رسـانه‌های اجتماعی همچنین عرصه دیپلماتیک جدیدی ایجاد کرده اسـت که همان دیپلماسـی پلتفرمی است. کارزارهای دیپلماسی عمومی برای اینستاگرام ساخته می‌شـوند. هشتگ‌ها به ابزارهای دیدپذیری تبدیل می‌شوند. فیلم‌های کوتاه به ابزارهای اقناع تبدیل می‌شوند. زبان دیپلماتیک قدیمی محتاطانه، لایه‌لایه و کُند بود. اما زبان دیجیتال جدید نیازمند سرعت، وضوح، احساسات و قابلیت‌اشتراک‌گذاری است. دولتی که بیش از حد صبر کند ممکن است در جریان بحران، روایت را از دسـت بدهد. دولتی که خیلی سریع صحبت کند ممکن است خطا را گسترش دهد یا تنش‌ها را تشدید کند.

در عرصه ژئوپلیتیک، روایت تزیین نیسـت بلکه زیرساخت است. روایت یک کشـور، نحوه تفسیر اعمال آن توسـط دیگران را شکل می‌دهد. یک سیاسـت واحد بسـته به روایت اطراف آن، می‌تواند به عنوان تجاوز، رهبری، دفاع از خود، مسئولیت بشردوستانه یا استقلال راهبردی دیده شـود. موفق‌ترین ارتباطات ژئوپلیتیکی همانی است که صرفاً از یک موضع دفاع نمی‌کند؛ بلکه یک جهان‌بینی می‌سازد. در یک جهانِ تکه‌تکه‌شـده، انسجام روایت به قدرت تبدیل می‌شود. کشورهایی که نمی‌توانند خود را توضیح دهند، توسط دیگران توضیح داده می‌شوند.

> **مردم دیگر مخاطبانی منفعل نیستند. آنها مفسران، منتقدان، تقویت‌کنندگان و هم‌نویسان معنای ژئوپلیتیکی هستند و بنابراین عصر پیام‌رسانی یک‌طرفه به پایان رسیده است**

این برای قدرت‌های نوظهوری که به دنبال نقش جهانی بزرگ‌تری هستند، مهم است. آنها باید نه تنها قابلیت، بلکه اعتبار خود را نیز ارتباط دهند و نشان دهند که ظهور آنها سازنده، مشارکتی و پشتیبانی‌شده توسط نهادها، نوآوری، فرهنگ و ارزش‌ها است.

همان پلتفرم‌هایی که ارتباطات را دموکراتیک می‌کنند، بی‌نظمی را نیز تشدید می‌کنند. رسانه‌های اجتماعی می‌توانند مردم را در سراسر مرزهـا متحد کنند، اما همچنین می‌توانند فضای عمومی را غرق در تصاویر جعلی، ویدیوهای دستکاری‌شده، روایت‌های هدایت‌شده توسط ربات و اطلاعات نادرست کنند. هوش مصنوعی نیز با تصاویر ترکیبی، سـخنرانی‌های دیپ‌فِیک، فیلم‌های جعلی میـدان نبرد و تبلیغات تولیدشده توسط هوش مصنوعی، خطر دیگری را اضافه می‌کند.

به همین دلیل است که یکپارچگی اطلاعات باید به بخش مرکزی امنیت ملی و استراتژی دیپلماتیک تبدیل شود. سواد رسانه‌ای، شبکه‌های تأیید معتبر، حاکمیت مسئولانه پلتفرم، روزنامه‌نگاری اخلاقی و ارتباطات رسمی شفاف دیگر مسائل نرم نیستند بلکه آنها ضرورت‌های ژئوپلیتیکی هستند.

با این حال، همه ماجرا هم این قدر تیره و تاریک نیسـت. قدرتمندترین ارتباطات در ژئوپلیتیک همیشه پرسروصداترین نیست. گاهی اوقات جمله‌ای است که برای کاهش تنش موثر واقع می‌شود. واقعیت این است که پارادایم ارتباطات به طور دائم تغییر کرده است. مرجعیت دیگر تضمین‌کننده توجه نیست. در عصر ریلزها، فیلم‌های کوتاه، پخش‌های زنده و میم‌ها، توجه باید به دست آید، اعتماد باید ساخته شود و مشروعیت باید محافظت شود.

مهم‌تر از همه، مـردم دیگر مخاطبانی منفعل نیستند. آنها مفسـران، منتقدان، تقویت‌کننـدگان و هم‌نویسـان معنـای ژئوپلیتیکـی هسـتند. عصر پیام‌رسـانی یک‌طرفه به پایان رسیده است و به جایش عصر اکوسیستم‌های روایت آغاز شده است. در نهایت، ژئوپلیتیک تنها داستان دولت‌هایی نیست که برای قدرت رقابت می‌کنند. این داستان بشریت است که سعی می‌کند خود را تحت فشار درک کند. و ارتباطات جایی است که آن داسـتان نوشته می‌شود، یک بیانیه، یک تصویر، یک پخش، یک ریل، یک میم، یک سکوت در یک زمان.





منبع: امریکن اینترپرایز

چرا باید خواند:
سناریوی کاهش نامحدود جمعیت دنیا در آینده در پیش است. برای اینکه از ابعاد این پدیده و تاثیر اقتصادی و اجتماعی آن باخبر شوید این گزارش را بخوانید.

[آینده جمعیت]

فتح جهان با افول جمعیت

سقوط باورنکردنیِ زادوولد چه تاثیری بر آینده ما دارد؟

در طول تاریخ، انسان‌ها همواره به عنوان موجوداتی منحصربه‌فرد و سازگار شناخته شده‌اند که امید به زندگی‌شان در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا ۲۰۲۵ میلادی از سی سال به هفتاد و سه سال رسید. آنها به وضوح در بهبود زندگی خود و افزایش طول عمر خود موفق بوده‌اند. با این حال، امروزه پدیده دیگری در جهان غالب شده است که آنچه در گذشته روی داده بود را به کل تغییر خواهد داد و آن هم مشاهده سقوط سرسام‌آور زادوولد جهانی است؛ کاهشی که هم در مناطق ثروتمند و هم در مناطق فقیر جهان در حال رخداد است. این پدیده به طور بالقوه نشان‌دهنده کاهش نامحدود جمعیت دنیا در آینده است؛ به طوری که حالا شـــکی نداریم که نقطه «اوج جمعیت انسانی» و افولِ شدید پس از آن، خیلی زود رخ خواهد داد.

جمعیت‌شناسان تا مدت‌ها فرض می‌کردند که کاهش نرخ زادوولد پس از جنگ جهانی دوم به یک تعادل نهایی منجر خواهد شـــد، به طوری که همگرایی باروری در هر منطقه به حدود ۲.۱ تولد به ازای هر زن، یعنی سطح مورد نیاز برای جایگزینی بلندمدت خواهد رسید. اما این سناریو دیگر صادق نیست. در عوض، ما شاهد حرکت جهان به سوی باروری زیرسطح جایگزینی طولانی‌مدت هستیم، بدون اینکه نشانه‌ای از میزان دقیق کاهش نرخ زادوولد یا زمان احتمالی بهبود این روند وجود داشته باشد.

در این میان، شرق آسیا پیشگام سقوط زادوولد جهانی است. در سال ۲۰۱۰، نرخ باروری کل شرق آسیا ۱.۶ تولد به ازای هر زن بود؛ یعنی ۲۵ درصد کم‌تر از سطح جایگزینی. تا سال ۲۰۲۵، این نرخ به کمتر از یک تولد به ازای هر زن کاهش یافت؛ یعنی ۵۵ درصد کم‌تر از سطح جایگزینی.

بررسی موردی کشورهای شـــرق آسیا نیز نکات زیادی را آشکار می‌کند. مثلاً باروری در ژاپن، ۴۵ درصد زیر سطح جایگزینی قرار دارد. همچنین باروری در چین به طرز چشمگیری سقوط کرده است. آمار رسمی، نرخ باروریِ کل ۱.۰۴ را در سال ۲۰۲۳ نشان می‌دهد؛ هر چند که در برخی از شهرهای بزرگ این نرخ زیر یک است. نرخ باروری کره جنوبی در سال ۲۰۲۴ به ۰.۷۲ رسید که پایین‌ترین نرخ در جهان است. تایوان، هنگ‌کنگ و ماکائو نیز نرخ‌های باروری فوق پایینی دارند.

سایر مناطق در آسیا هم وضع چندان بهتری در این زمینه ندارند. در هند، باروری در سال ۲۰۲۴ به ۱.۹ کاهش یافت و در برخی از شهرها مانند کلکته تقریباً به یک رسید. این نرخ در آنکارای ترکیه ۱.۱۵ بود و در تهران هم ممکن است در سطوح مشابهی قرار داشته باشد.

در کشورهای اروپایی هم وضع بد است. نرخ تولد به ازای هر زن در ایتالیا ۱.۱۸، در لهستان ۱.۱۴، در لیتوانی ۱.۱۱، در اسپانیا ۱.۱ و در مالت یک است. در کانادا، بسیاری از استان‌ها نرخ باروری کل نزدیک به ۱.۰ دارند. این نرخ در ونکوور ۰.۹۴ است.

آمریکای لاتین نیز در حال تجربه سقوط زادوولد است. نرخ باروری کل اروگوئه در سال ۲۰۲۴ برابر ۱.۱۸، کاستاریکا ۱.۱۲، و شیلی ۱.۰۳ بود. نرخ باروری کل مکزیکوسیتی در سال ۲۰۲۳ برابر ۰.۹۶ و بوگوتا در سال ۲۰۲۴ برابر ۰.۸ بود. نرخ باروری کل پورتوریکو در سال ۲۰۲۳ به ۰.۸۹ سقوط کرد.

آمریکا نرخ باروری کل ۱.۵۷ را برای سال ۲۰۲۵ اعلام کرد که ۲۵ درصد کمتر از ســـال ۲۰۰۷ است. در آمریکای لاتین و کارائیب، ۳۵ کشور از ۵۰ کشور و قلمرو تا سال ۲۰۲۳ زیرسطح جایگزینی بودند. مراکـــش، تونس و لبنان نیز همین وضـــع را دارند. فقط در آفریقای جنوب صحرا وضع بهتر است که به طور میانگین بیش از چهار تولد به

باروری زیرسطح جایگزینی، اگر به صورت طولانی‌مدت در کشوری ادامه داشته باشد قطعاً پیامدهای سنگینی دارد

در برخی جوامع، نرخ خالص مرگ‌ومیر از زادوولد پیشی می‌گیرد که تمام اوضاع اجتماعی و اقتصادی و آینده آن کشورها را به شکل شدیدی تغییر خواهد داد.

ازای هر زن دارد. با این حال، باروری در هر یک از ۵۱ کشور آن بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۲۳ کاهش یافت و باروری منطقه‌ای بیش از ۳۵ درصد کاهش داشت.

به صورت اصولی، نرخ باروری کل (TFR) میانگین تعداد فرزندان به ازای هر زن را در طول سال‌های باروری اندازه‌گیری می‌کند. «نرخ جایگزینی» سطح TFR مورد نیاز برای ثابت نگه‌داشتن جمعیت است که معمولاً ۲.۱ ذکر می‌شود. با این حال، نرخ جایگزینی واقعی به دلیل تفاوت‌های مرگ‌ومیر و نسبت جمعیت مونث و مذکر در کشورها متفاوت است. تنها ۲۶ کشور از ۲۳۷ کشور و قلمرو در سال ۲۰۲۳ نرخ جایگزینی ۲.۱ داشتند. همچنین کشورهای با مرگ‌ومیر بالا مانند نیجریه نرخ جایگزینی بالای ۲.۶ داشتند.

نرخ جایگزینی جهانی امروزه بسیار بالاتر از ۲.۱ است. بخش جمعیت سازمان ملل نرخ باروری کل جهانی را ۲.۲۵ در سال ۲۰۲۳ برآورد کرد، به این معنی که بشریت تنها سه درصد بالای سطح جایگزینی خالص قرار دارد.

طبق برآوردهای بخش جمعیت سازمان ملل، ۷۱ درصد از جمعیت جهان در سال ۲۰۲۳ در جوامع زیرسطح جایگزینی زندگی می‌کردند

برای بررسی بهتر این وضعیت، باید به گذشته مراجعه کرد. در سال ۱۹۶۳ یعنی در دوران اوج «انفجار جمعیت»، باروری جهانی تقریباً دو برابر سطح جایگزینی بود. اما طی شش دهه، به طور متوسط سالانه حدود ۱.۵ درصد کاهش یافت. تا سال ۲۰۲۳، تمام قاره‌ها به جز آفریقا مناطق زیرسطح جایگزینی بودند.

با توجه به روندهای فعلی، باروری جهانی احتمالاً در سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ حتی کاهش بیشتری هم یافته است و کاملاً محتمل است که بشریت قبلاً از آستانه زیرسطح جایگزینی عبور کرده باشد.

این شرایط، سوالاتی را درباره ضرورت فرضی که در انسان‌ها برای تولیدمثل حک شده است، ایجاد می‌کند. در شرایط کنونی که رفاه جهانی در وضعیتی بی‌سابقه است و محدودیت‌های سلامت و تغذیه بر باروری بیش از هر زمان دیگری در تجربه بشر برطرف شده است، شاهد آن هستیم که بخش‌های بیشتری از بشریت برای دوره‌های طولانی‌تری باروری زیرسطح جایگزینی را ثبت می‌کنند.

سقوط زادوولد جهانی نشان می‌دهد که بزرگسالان به دلایل مختلف معمولاً انتخاب می‌کنند که فرزندان کمتری نسبت به نیاکان خود داشته باشند و بعضی هم که اصلاً فرزندی نمی‌خواهند. افزایش بی‌فرزندی داوطلبانه در آسیا، اروپا و جاهای دیگر، اکنون اصول اولیه زیست‌شناسی تکاملی را به چالش کشیده است. تغییر زیادی در طرز تفکر و نگرش‌ها درباره خانواده و فرزندان آشکار شده است. سنت، وظیفه و فداکاری کمتر اهمیت پیدا کرده‌اند و این در حالی است که جذابیت استقلال و خودشکوفایی به طور فزاینده‌ای بر شکل‌گیری خانواده‌ها تأثیر گذاشته‌اند.

جوامع مدرن تقریباً از همه چیز بیشتر از همیشه برخوردار هستند: درآمد بیشتر، غذای بیشتر، آموزش و تحصیلات بیشتر، مراقبت بهداشتی بیشتر، مسکن بیشتر، وسایل نقلیه شخصی بیشتر، سفر بیشتر، اوقات فراغت و تعطیلات بیشتر. عملاً تنها چیزی که بیشتر ندارند این است: فرزند!

ما واقعاً نمی‌دانیم که چگونه عرف و نگرش در فرهنگ‌های بسیار متفاوت، درنهایت به کاهش نرخ زادوولد انجامیده است. برخی کارشناسان معتقدند که گسترش بیش از اندازه فناوری ممکن است در این جریان نقشی داشته باشد و باعث کاهش توجه به خانوار شده باشد.

در این میان، هیچ نظریه‌ای برای راهنمایی ما درباره اینکه باروری تا چه حد و تا چه مدت می‌تواند سقوط کند وجود ندارد. کارشناسان امور اجتماعی معتقدند در برخی ادیان و اقوام کاهش نرخ زادوولد به اندازه بقیه نبوده است و قوم یهود را در این مورد مثال می‌زنند. آنها معتقدند فشارها و ضرورت‌های دینی و اجتماعی می‌تواند بر این اساس در الگوهای باروری اهمیت داشته باشد.

باید توجه داشت که باروری زیرسطح جایگزینی، اگر به صورت طولانی‌مدت در کشوری ادامه داشته باشد قطعاً پیامدهای سنگینی دارد. در برخی جوامع، نرخ خالص مرگ‌ومیر از زادوولد پیشی می‌گیرد که تمام اوضاع اجتماعی و اقتصادی و آینده آن کشورها را به شکل شدیدی تغییر خواهد داد. در حال حاضر، بیش از ۵۰ کشور در سراسر جهان جوامع مرگ‌ومیر خالص هستند: اساساً تمام کشورهای شرق آسیا و بیشتر کشورهای اروپایی همین طور هستند. در سال گذشته شرق آسیا شاهد سه مرگ به ازای هر دو تولد بود؛ همین امر در سال ۲۰۲۴ برای اروپا نیز صادق بود.

در سال ۲۰۱۰، نرخ باروری کل شرق آسیا ۱.۶ تولد به ازای هر زن بود، یعنی ۲۵ درصد کم‌تر از سطح جایگزینی؛ تا سال ۲۰۲۵، این نرخ به کمتر از یک تولد به ازای هر زن کاهش یافت، یعنی ۵۵ درصد کم‌تر از سطح جایگزینی

این نوع جوامع اکنون در سایر نقاط جهان نیز دیده می‌شوند: آسیای جنوب‌شرقی (تایلند)، آمریکای لاتین (کوبا، اروگوئه)، و به زودی شاید در سواحل آفریقا (موریس). در حال حاضر بیش از یک چهارم جمعیت جهان در مناطقی با نرخ خالص مرگ‌ومیر زندگی می‌کنند و این سهم در سال‌ها و دهه‌های آینده به طور اجتناب‌ناپذیری افزایش خواهد یافت.

تداوم باروری زیرسطح جایگزینی فقط می‌تواند به معنای کاهش جمعیت نهایی جهان باشد. طول عمر انسان‌ها هم در نسل حاضر و هم در نسل آینده احتمالاً بیشتر و بیشتر خواهد شد. آنچه در افق دیده می‌شود، دنیای پیش از «انفجار جمعیت» است؛ اما این بار با نرخ مرگ‌ومیر بسیار پایین‌تر.

نکته جالب اینجاست که مجموع تولدها در کشورهای پیشرفته در حال سقوط به سطحی پایین‌تر از سطوح ثبت‌شده در دهه ۱۹۰۰ است.

مثلاً تعداد تولدها در ژاپن در سال ۲۰۲۵ (بالغ بر ۷۰۶ هزار مورد) عملاً کمتر از سال ۱۸۷۳ (بالغ بر ۸۴۱ هزار مورد) بود که احتمالاً پایین‌ترین میزان از سال ۱۸۶۸ است. تولدها در سوئد در سال ۲۰۲۴ (۹۸ هزار مورد) با تولدهای سال ۱۸۲۳ برابری می‌کند. فرانسه در سال ۲۰۲۵ نوزادان کمتری نسبت به سال ۱۸۰۶ داشت (۶۴۵ هزار مورد در مقابل ۹۱۶ هزار مورد). در برخی کشورها سطوح قابل مقایسه حتی ممکن است به اوایل دهه ۱۷۰۰ بازگردد! مجموع تولدهای چین در سال ۲۰۲۵ نیز ممکن است با اوایل دهه ۱۷۰۰ قابل مقایسه باشد.



اما قابل‌توجه‌ترین مورد، ایتالیا است: ۳۵۵ هزار مورد تولد در سال ۲۰۲۴ در ایتالیا ثبت شد که حتی به اندازه دو پنجم از تولدها در این کشور در سال ۱۸۶۲ میلادی هم نمی‌رسد. بر اساس مجموع جمعیت و سطوح باروری، کاملاً ممکن است که قلمرو امروزی ایتالیا از اوایل دهه ۱۵۰۰ یعنی روزگار لئوناردو و میکل‌آنژ چنین تعداد کمی تولد نداشته باشد. در مرحله کنونی از زندگی بشر، ما نمی‌توانیم بدانیم که آیا بقیه کشورهای جهان هم دارند به این سمت می‌روند یا نه. اما به زودی خواهیم فهمید و باید با تبعاتش هم کنار بیاییم.

نیروی کار امروزی صرفاً با هوش مصنوعی جایگزین نمی‌شوند، بلکه با کسانی جایگزین می‌شوند که یاد گرفته باشند از هوش مصنوعی مولد برای کار مؤثرتر استفاده کنند.

[آینده مشاغل]

هوش مصنوعی، همان همکار همیشگی

آینده کار متعلق به افرادی است که مزایای هوش مصنوعی را درک کنند

با نفوذ عمیق هوش مصنوعی در محیط‌های کاری، توجه به آن به عنوان یک همکار و همراه همیشگی دارد به یک مهارت شغلی ضروری تبدیل می‌شود.

بر اساس تحقیقات جدید، کارکنانی که یاد می‌گیرند به طور مؤثر از هوش مصنوعی استفاده کنند، قابلیت آن را دارند که به مزایای قابل توجهی در محیط کار و مسیر حرفه‌ای خود برسند. درواقع با توجه به تمرکز فزاینده محیط‌های کاری بر هوش مصنوعی، اجتناب از به کارگیری هوش مصنوعی معضلات بیشتری را برای کارکنان به دنبال خواهد داشت.

هوش مصنوعیِ مولد به سرعت در حال تغییر نحوه کار افراد است و نگرانی‌هایی را در مورد امنیت شغلی و احتمال جایگزین‌شدنِ ماشین‌ها به جای کارمندان انسانی ایجاد کرده است. با این حال، تحقیقات جدید دانشگاه واسا در فنلاند نشان می‌دهد که کارکنانی که هوش مصنوعی را به چشمِ یک همکار مفید می‌بینند و نه یک تهدید، می‌توانند وضعیت کاری خود را بهبود ببخشند. درواقع آنها بیشتر از هر زمان دیگری فرصت درگیر بودن با کار و تمرکز روی آن و رسیدن به موفقیت‌های شغلی بلندمدت را خواهند داشت.

امروزه باید این نکته را بررسی کرد که چگونه فناوری‌های هوش مصنوعی مولد مانند ChatGPT و جمنای بر تصمیم‌گیری در محیط کار و تجربیات روزمره کارمندان تأثیر می‌گذارند. همچنین موضوعِ چگونگی سازگاری سازمان‌ها و کارکنان آنها با توجه به تبدیل شدن هوش مصنوعی به بخشی رایج‌تر از زندگی حرفه‌ای اهمیت زیادی پیدا کرده است.

بسیاری از کارمندان نگران هستند که هوش مصنوعی بتواند کنترل آن‌ها بر کارشان را کاهش دهد یا مهارت‌هایشان را منسوخ کند. با این حال، یافته‌های ژو نشان می‌دهد که این نگرانی‌ها گاهی اوقات می‌توانند کارگران را ترغیب کنند تا در تلاش برای حفظ رقابت‌پذیری و ارزش خود در محیط کار، ابزارهای هوش مصنوعی را با آمادگی بیشتری بپذیرند.

ژه ژو می‌گوید: «همانطور که جنسن هوانگ مدیرعامل NVIDIA اخیراً به آن اشاره کرد، نیروی کار امروزی صرفاً با هوش مصنوعی جایگزین نمی‌شوند، بلکه با کسانی جایگزین می‌شوند که یاد گرفته باشند از هوش مصنوعی مولد برای کار مؤثرتر استفاده کنند. کارگرانی که هوش مصنوعی مولد را به شکلی مثبت‌تر درک می‌کنند، در مشاغل خود نیز بهتر پیش می‌روند». با این حال، ژه ژو اعتقاد دارد که مسئله اعتماد به هوش مصنوعی هم در این راستا مطرح است. اعتماد یکی از مهم‌ترین عواملی است که همکاری موفق بین کارمندان و سیستم‌های هوش مصنوعی را شکل می‌دهد.

اعتماد بیش از حد می‌تواند مشکل‌ساز باشد، زیرا کارکنان ممکن است پاسخ‌های تولید شده توسط هوش مصنوعی را بدون بررسی صحت و دقت آن‌ها بپذیرند. از سوی دیگر، اعتمادِ بسیار کم به هوش مصنوعی و قابلیت‌هایش ممکن است کارمندان را از بهره‌مندی از مزایای بالقوه این فناوری بازدارد. به همین خاطر، یافتن تعادل مناسب هم برای افراد و هم برای سازمان‌ها حیاتی است.

ژو استدلال می‌کند که ایجاد یک محیط کاری مسئولانه مبتنی بر هوش مصنوعی اهمیت زیادی دارد و در عین حال موفقیت هوش مصنوعی مولد در محیط کار کمتر به خود فناوری و بیشتر به نحوه پیاده‌سازی و مدیریت آن توسط سازمان‌ها بستگی دارد. با ادغام هوش مصنوعی در عملیات روزمره، شرکت‌ها باید به مسائلی مانند اخلاق، حریم خصوصی داده‌ها و حاکمیت مسئولانه بپردازند. ژو می‌گوید: «سازمان‌ها باید یک نقشه راه استراتژیک را برای همسو کردن فناوری با اهداف خود دنبال کنند و اکوسیستم‌هایی با شرکای صنعتی و دانشگاهی بسازند که به سمت استفاده یکپارچه‌تر و هدفمندتر از هوش مصنوعی مولد پیش برود.»

منبع: سای‌تک دیلی

چرا باید خواند: بحث درباره به‌کارگیری یا بی‌توجهی به هوش مصنوعی در محیط کار این روزها سر و صدای زیادی به پا کرده است. بخوانید تا ببینید موضوع از چه قرار است.

بر این اساس، محیط‌های کاری به سوی آینده‌ای حرکت می‌کنند که در آن هوش مصنوعی دیگر به عنوان یک ابزار جداگانه تلقی نمی‌شود، بلکه مستقیماً در جریان‌های کاری، سیستم‌ها و فرآیندهای کسب‌وکار تنیده می‌شود.

با این اوصاف، ظهور هوش مصنوعی نشان‌دهنده آغاز یک تحول عظیم فناورانه است که بازار کار را تغییر شکل خواهد داد. درواقع ما در یک انقلاب صنعتی جدید هستیم: برخی مشاغل ناپدید خواهند شد، اما اشکال جدیدی از کار و صنایعِ کاملاً جدید نیز حول زیرساخت‌های هوش مصنوعی، مراکز داده و خدمات دیجیتال پدیدار خواهند شد. بنابراین کارمندان به جای ترس از این فناوری، باید یاد بگیرند که چگونه از آن به طور موثر استفاده کنند و مهارت‌های خود را در کنار آن توسعه دهند.

البته باید به این نکته توجه داشت که انتظار می‌رود هوش مصنوعی برخی نقش‌ها را حذف کند، اما احتمال ایجاد فرصت‌ها و صنایع جدید هم در جریان استفاده از آن زیاد است چون هوش مصنوعی همواره رو به پیشرفت هم هست و می‌تواند نیروی کار را به قابلیت‌های بیشتری مجهز کند. این قابلیت‌ها را می‌توان در حوزه‌های بهره‌وری فردی، تصمیم‌گیری سازمانی، خلاقیت و حتی رضایت شغلی بررسی کرد.

استفاده کارکنان از هوش مصنوعی در محیط کار، البته به شرط پیاده‌سازی صحیح، دیگر یک انتخاب نیست بلکه یک ضرورت رقابتی است.



دانشجویان می‌گویند تمام عمرمان به ما فشار آورده‌اند که باید مدرک دانشگاهی داشته باشیم تا شغل خوبی گیرمان بیاید. اما حالا صاحبان مشاغل می‌گویند اوه دیگر لازم نیست؛ هوش مصنوعی انجامش می‌دهد.

[آینده تحصیلات]

وقتی دانشجویان علیه هوش مصنوعی به‌پا خاستند

چرا دانشجویان آمریکایی طرفداران هوش مصنوعی را هو کردند؟

ترجمه فرزانه سالمی
خبرنگار بخش آینده‌پژوهی

جیکوب پاگل بهار امسال از دانشگاه ایالتی تنسی در آمریکا فارغ‌التحصیل شد، اما حتی قبل از پایان تحصیلش با انواع گمانه‌زنی‌ها درباره تاثیر هوش مصنوعی روی بازار مشـــاغل مواجه شده بود و این موضوع باعث شد او در ذهنش ارزش مدرکی که قرار بود بگیرد را زیر سوال ببرد. وقتی او و همکلاسی‌هایش در مراسم فارغ‌التحصیلی شرکت کردند دیدند که یکی از استادانِ سخنران دارد درباره قدرت دگرگون‌کننده هوش مصنوعی موعظه می‌کند و می‌گوید: «این صنعت در یک چشم‌به‌هم‌زدن در شما تغییر خواهد کرد. وضعیت تکنولوژی و مشاغل در ۱۰ سال گذشته به اندازه‌ای بیشتر از پنجاه سال قبلش تغییر کرده است.» در این لحظه بود که برخی دانشجویان عصبانی شدند و او را هو کردند. اما استاد سخنران بر موضع خود پافشاری کرد و به دانشجویان توصیه کرد که با هوش مصنوعی کنار بیایند.

دانشجویان بلندتر هو کردند اما او ادامه داد: «بهتر است همین الان حرفم را جدی بگیرید. هوش مصنوعی یک ابزار است که باید آن را در مسیر حرفه‌ای‌تان به کار بگیرید. چیزهایی که در سال اول تحصیل اینجا یاد گرفتید ممکن است حالا دیگر منسوخ شده باشند و به دردی نخورند.»

پاگل که علوم سیاســـی و علوم انسانی و خانواده خوانده است، می‌گوید این صحبت‌ها مثل ضربه‌ای سنگین به قلبش بود. دانشجویان داشتند استاد را مسخره می‌کردند چون حس می‌کردند او از نگرانی شدیدشـــان در باب هوش مصنوعی بی‌اطلاع اســـت. یک نظرسنجی هاروارد که در سال ۲۰۲۵ در میان جوانان آمریکایی انجام شـــد نشان داد که اکثریت آنها هوش مصنوعی را تهدیدی برای چشم‌انداز شغلی خود می‌دانند. پاگل و همسالانش وارد بازار کاری می‌شوند که در آن کارایی هوش مصنوعی به عنوان توجیهی برای اخراج‌های دسته‌جمعی استفاده می‌شود. مشخص نیست کدام مشاغل ممکن است به طور کامل توسط هوش مصنوعی جایگزین شوند اما به هر حال، فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها احساس بدی در مورد کل این موضوع دارند.

پاگل می‌گوید: «تمام عمرمان به ما فشار آورده‌اند که باید مدرک دانشگاهی داشته باشیم تا شغل خوبی گیرمان بیاید. اما حالا انگار فرش را از زیر پایمان کشیده‌اند و می‌گویند اوه، می‌دانی آن چهار ســـالی را که صرف یادگیری فلان حرفه کردی، دیگر نیازی به آن نیست. کامپیوتر می‌تواند آن را به قیمتی ارزان برایمان انجام دهد.»

این ســـخنرانی جنجال‌برانگیز، موردی استثنایی نبود و حرف‌زدن دربـــاره هوش مصنوعی حتی برای مدیرعامل ســـابق گوگل نیز تمســـخر حاضران را به همراه داشـــت. فارغ‌التحصیلان دانشگاه فلوریدای مرکزی و دانشگاه آریزونا اصلاً به ســـخنرانانی که ظهور هوش مصنوعی را با انقلاب صنعتی و توسعه لپ‌تاپ و گوشی هوشمند مقایسه کردند، روی خوش نشان ندادند و حتی آنها را هو کردند.

ســـارا کِرپس، اســـتاد دانشـــگاه کرنل که واکنش‌های اجتماعی به فناوری جدید را مطالعه کرده است، می‌گوید: «این بچه‌ها صدها هزار دلار برای مدرکی هزینه کرده‌اند که نمی‌دانند آیا به کارشان خواهد آمد یا نه.»

کِرپس اضافه می‌کند که اعتراض دانشجویان در آن مراسم کذایی به صدای افکار عمومی در آمریکا هم شباهت دارد و هوش مصنوعی در میان عموم مردم آمریکا محبوبیت چندانی نداشته اســـت. یک نظرسنجی ملی که اوایل امسال برای ان‌بی‌سی نیوز انجام شد، از ۱۰۰۰ رأی‌دهنده نظرسنجی کرد و نشان داد که تنها ۲۶ درصدشان هوش مصنوعی را مثبت ارزیابی می‌کنند و ۴۶ درصد آن را منفی می‌دانند. عده زیادی از کارکنان در آمریکا با نظرات مدیران خود مبنی بر استفاده از هوش مصنوعی برای جایگزینی برخی پست‌های شغلی مخالفـاند.

پری هدریک بنیانگذار کرکل پی‌آر (یک آژانس روابط عمومی فناوری که با اســـتارت‌آپ‌ها کار کرده است) می‌گوید سخنرانی‌های مراسم فارغ‌التحصیلی در دانشگاه‌های مهم درباره هوش مصنوعی به یک فاجعه روابط عمومی تبدیل شده است. استادان باید نگرانی‌های دانشجویان را درک می‌کردند و به آنها درباره آینده اطمینان می‌دادند و در عین حال به آنها توصیه می‌کردند که با هوش مصنوعی سازگار شوند.

به گفته هدریک، «روسای حوزه فناوری درباره انقلاب صنعتی بعدی داد سخن می‌دهند؛ آن هم در حالی که دانشجویان و فارغ‌التحصیلان حتی نمی‌توانند هزینه خرید مواد غذایی یا اجاره را بپردازند. در این حالت چه کسی می‌تواند به هوش مصنوعی اهمیت بدهد؟»

اخیراً سخنرانی اریک اشمیت مدیرعامل سابق گوگل در دانشگاه آریزونا هم خبرساز شد. او ظهور هوش مصنوعی را با ظهور کامپیوترها و تاثیر آنها بر مشاغل مقایسه کرد. او که با صداهای تمسخر دانشجویان مواجه شده بود ادامه داد: «صدای شما را می‌شنوم. ترسی در نسل شما وجود دارد و حس می‌کنید آینده از قبل نوشـــته شده است، که ربات‌ها دارند می‌آیند، که مشاغل در حال نابودی هستند، که عرصه سیاست متلاشی شده است، و اینکه شما همه این آشفتگی را به ارث می‌برید. من این ترس را درک می‌کنم.» با این حال، فارغ‌التحصیلان و جویندگان کار حس می‌کنند اینها فقط حرف است. وقتی در بازار راهی برای پیشرفت وجود نداشته باشد، آینده‌ای هم برای آنها وجود نخواهد داشت.

منبع: گاردین

چرا باید خواند:
نگرانی فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها از بابت تاثیر هوش مصنوعی در بازار کار چقدر جدی است؟ بخوانید تا ببینید به ارث‌بردن چنین بازار کار آشفته‌ای چه تاثیری بر آینده آنها دارد.

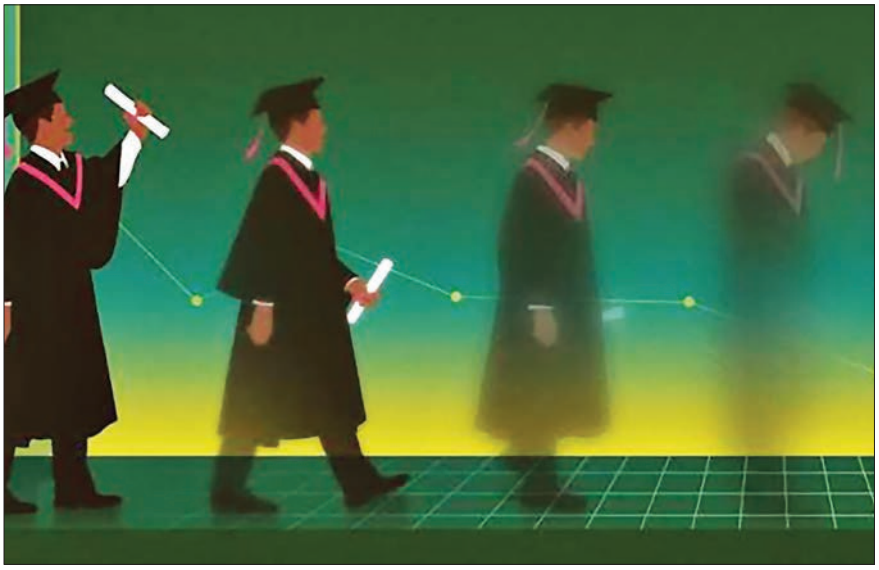

[آینده محیط‌زیست]

ورود به عصر ورشکستگی آبی

خشکسالی در نقاط مختلف دنیا دیگر یک پدیده موقتی نیست



منبع: سی‌ان‌ان

چرا باید خواند:
موضوع خشکسالی و تنش آبی این روزها در مناطقی از دنیا مشاهده می‌شود که شاید کسی فکرش را نمی‌کرد. گستردگی این بحران و راه‌های برون‌رفت از آن براساس تجربه برخی کشورها را در این گزارش بخوانید.

در حالی که جهان وارد عصر «ورشکستگی آبی» می‌شود و بخش بزرگی از آن مجبور به سازگاری با آینده‌ای گرم‌تر و خشک‌تر می‌شود، هم شهرها و هم مزارع ممکن است به طور فزاینده‌ای به شیرین‌سازی آب (تبدیل آب دریا به آب شیرین) متکی شوند.

در سال ۲۰۲۴ بیش از ۲۲۰۰۰ کارخانه شیرین‌سازی آب در سطح جهان فعال بودند که بیشتر آنها در خاورمیانه و شمال آفریقا یعنی کم‌آب‌ترین مناطق جهان قرار داشتند. تعداد زیادی از کشورهای آفریقایی روی این فناوری حساب باز کرده‌اند و مثلاً مراکش تا سال ۲۰۳۰ می‌خواهد ۶۰ درصد از آب آشامیدنی مورد نیاز خود را از اقیانوس تأمین کند

این کشور در ماه ژانویه گذشته و به دنبال یک زمستان پر باران، پایان دوره هفت ساله خشکسالی خود را اعلام کرد. اما این آرامش، استراتژی بلندمدت مراکش را تغییر نداد.

نزار برکه وزیر تجهیـــزات و آب مراکش در این خصوص می‌گوید: «اتکای انحصاری به بارندگی و ورودی سدها دیگر کافی نیست. خشکسالی هم دیگر یک پدیده استثنایی یا موقت نیست. بلکه آنچه شاهدش هستیم یک دگرگونی ساختاری در چرخه اقلیمی است.»

طرح مراکش این اســت که آب اقیانوس اطلس را به آب شـــیرین برای آشامیدن و آبیاری محصولات در شهرهای ساحلی تبدیل کند و در همین حال، آب سدها و بارندگی به سمت داخل کشور یعنی به مزارع و واحه‌هایی که بیشتر در معرض خشکسالی هستند، جریان یابد. اما این فرآیند از نظر مالی و زیست‌محیطی پرهزینه است.

این برنامه مراکش درواقع یک پروژه ۶۵۰ میلیون دلاری است که در جنوب کازابلانکا در حال ساخت است. این پروژه بزرگ‌ترین کارخانه شیرین‌سازی آب در آفریقا خواهد بود و به گفته توسعه‌دهندگان آن، بزرگ‌ترین کارخانه جهان خواهد بود که به طور کامل با انرژی‌های تجدیدپذیر تغذیه می‌شود و نیروی خود را از یک مزرعه بادی ۳۶۰ مگاواتی در اراضی صحرای غربی تأمین می‌کند.

انتظار می‌رود فاز اول این پروژه در فوریه ۲۰۲۷ به بهره‌برداری برسد و فاز دوم در اوت ۲۰۲۸ تکمیل شود. این پروژه در ظرفیت کاملش، سالانه ۷۹ میلیارد گالن آب آشامیدنی برای ۷.۵ میلیون نفر در منطقه کازابلانکا پمپاژ خواهد کرد و ۲۰۰۰۰ هکتار از زمین‌های کشاورزی را آبیاری خواهد کرد.

مراکش که به شدت در سال‌های اخیر با معضل خشکسالی دست به گریبان بوده، در حال حاضر ۱۷ کارخانه شیرین‌ســـازی آب دارد که سالانه حدود ۱۰۸ میلیارد گالن آب تولید می‌کنند و ۱۱ کارخانه دیگر هم در دست ساخت هستند.

برای تأمین مالی و ساخت چنین پروژه‌های عظیمی، مراکش مشارکت‌های عمومی-خصوصی را پذیرفته است و مثلاً شرکت اسپانیایی اکسیونا (متخصص در مدیریت آب و انرژی‌های تجدیدپذیر) در آن مشارکت دارد.

تلاش برای شیرین‌سازی آب، بخشی از یک طرح ملی گسترده‌تر به ارزش تقریباً ۱۴ میلیارد دلار است که همچنین بودجه ساخت سدها، استفاده مجدد از فاضلاب و شبکه‌ای از «بزرگراه‌های آبی» را تأمین می‌کند. این بزرگراه‌ها درواقع خطوط لوله‌ای هستند که باران‌های مازاد را از حوضه‌های شمالی به مناطق خشک‌تر جنوبی منتقل می‌کنند.

اکثر کارخانه‌های شیرین‌ســـازی مدرن آب از فرآیندی به نام اسمز معکوس آب دریا (SWRO) استفاده می‌کنند: پمپ‌های فشار قوی، آب دریا را از طریق غشاهای ریز که نمک را فیلتر می‌کنند، عبور می‌دهند. این فناوری قابل‌اعتماد اما انرژی‌بر است، بنابراین بیشتر کارخانه‌های جهان با ســـوخت‌های فسیلی کار می‌کنند و درواقع برای حل یک مشکل ناشی از اقلیم، کربن آزاد می‌کنند که خودش گرم‌کننده سیاره زمین است.

به هر ترتیب، طرح مراکش این اســـت که کارخانه‌های جدید شیرین‌سازی آب را با توسعه مزارع بادی و خورشیدی پیوند دهد و از پتانسیل عظیم انرژی تجدیدپذیر کشور بهره‌برداری کند. این در حالی است که از سال ۲۰۲۴، انرژی‌های تجدیدپذیر عملاً کمی بیش از یک چهارم برق کشور را تولید می‌کردند.

اما شیرین‌سازی آب، بر محیط زیست تاثیرات زیادی دارد. به ازای هر گالن آب شیرین

طرح مراکش این است که آب اقیانوس اطلس را به آب شیرین برای آشامیدن و آبیاری محصولات در شهرهای ساحلی تبدیل کند و در همین حال، آب سدها و بارندگی به سمت داخل کشور یعنی به مزارع و واحه‌هایی که بیشتر در معرض خشکسالی هستند، جریان یابد.

تولیدشده، ۱ تا ۱.۵ گالن آب نمک باقی می‌ماند؛ یعنی آبی با باقیمانده‌های شیمیایی و دو برابر غلظت نمک دریا که معمولاً به اقیانوس بازگردانده می‌شود.

آب نمک با مدیریت ضعیف می‌تواند به اکوسیستم‌های دریایی آسیب برساند و مناطق موسوم به مرگ یعنی مناطق فاقد اکسیژن ایجاد کند که بسترهای علف‌های دریایی و جمعیت پلانکتون‌ها را از بین می‌برد. کارخانه جدید کازابلانکا دارای یک لوله تخلیه ۱.۵ مایلی است که برای رقیق‌سازی آب نمک قبل از رسیدن به بستر دریا طراحی شده است. در حالی که محققان رقیق‌سازی را یک رویکرد بهینه می‌دانند، آنها به این نکته اشاره می‌کنند که مراکش فاقد مقررات ملی برای تعیین میزان مورد نیاز است و محدودیت‌ها در بسیاری از کارخانه‌ها توسط تأمین‌کنندگان مالی تعیین می‌شود، نه توسط قانون

بخش کشاورزی ۸۷ درصد از آب مراکش را مصرف می‌کند و تقریباً یک سوم نیروی کار آن را به کار گرفته است. اما خشکسالی هفت ساله تولید غلات را به نصف کاهش داد و منجر به افزایش بیکاری در مناطق روستایی شد.

شیرین‌سازی آب حالا به عنوان راه‌حلی برای آبیاری مزارع بدون بارندگی (البته برای کسانی که توانایی پرداخت هزینه آن را دارند) ارائه می‌شود.

در سوس‌ماسا، همان منطقه‌ای که ۸۵ درصد از صادرات میوه و سبزیجات مراکش را تامین می‌کند، کارخانه شیرین‌سازی آب شتوکا مشغول به کار است و آب مورد نیاز برای ۱۵۰۰ کشاورز را تأمین می‌کند. آنها عمدتاً برای صادرات گوجه‌فرنگی و میوه به کشورهای اروپایی کار می‌کنند.

محمد بومرگ، یک کشاورز در این منطقه که زمانی ۱۲ هکتار گوجه‌فرنگی گیلاسی کشت می‌کرد، اخیراً توانست ۵۰ هکتار را زراعت کند که ۶۰ درصد آن برای صادرات بود. او معتقد است که شیرین‌سازی آب عملاً کشاورزی را در منطقه شتوکا نجات داده است

با وجود تمام این تجربیات در مراکش، واقعیات دیگری نیز درباره شیرین‌سازی آب وجود دارد. یوسف بروزین، نماینده منطقه‌ای خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) در مؤسسه بین‌المللی مدیریت آب می‌گوید شیرین‌سازی آب دریا هنوز ۱.۵ تا ۴ برابر گران‌تر از بسیاری از منابع سنتی آب شیرین است.

از نظر او، هر قدر هم که هزینه‌های شیرین‌سازی آب کاهش یافته باشد، باز هم این عملیات گران است و در مراکش و سایر کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، هنوز هزینه زیادی در عرصه کشاورزی در مقیاس وسیع به جا می‌گذارد؛ به طوری که حتی محصولات اصلی مثل گندم را به باران‌های فصلی وابسته نگه می‌دارد.

بر اساس نظر او، برای کشاورزان خرده‌پا بهترین حالت را باید دسترسی به یارانه‌های هدفمند، ترکیب آب شیرین‌شده با منابع ارزان‌تر مانند فاضلاب تصفیه‌شده، سیستم‌های کوچک‌تر خورشیدی و کشت محصولاتی که به اندازه کافی درآمد داشته باشند دانست. کشاورزی نیروی محرکه اقتصاد مراکش و اولین قربانی تغییرات اقلیمی بوده است اما حالا مدرنیزاسیون سریع سیستم‌های آبیاری، معرفی آبیاری قطره‌ای و روش‌های دیگر در مزارع بزرگ این کشور اجباری شده است تا با شرایط جدید سازگاری ایجاد شود.

در این میان، مراکش تلاش کرده که سرمایه‌گذاری‌های خود در عرصه رفع خشکسالی و نیز پروژه‌های شیرین‌سازی آب را به عنوان نشانه‌ای مبنی بر اینکه می‌توان امنیت آب، انرژی و غذا را به طور همزمان حل کرد، ارائه دهد.

در حال حاضر در سراسر آفریقا، شیرین‌سازی آب در حال پیشرفت است. الجزایر در حال حاضر یکی از بزرگ‌ترین برنامه‌های شیرین‌سازی مدیترانه را اداره می‌کند، مصر به سرعت در حال گسترش ظرفیت است، و سنگال قراردادی ۸۰۰ میلیون دلاری با شرکت سعودی ACWA Power برای احداث یک کارخانه با انرژی تجدیدپذیر در نزدیکی داکار امضا کرد. در حالی که بیشتر ظرفیت شیرین‌سازی آب در شمال آفریقا متمرکز است، نامیبیا و آفریقای جنوبی بیش از یک دهه است که آب دریا را شیرین‌سازی می‌کنند و همچنین در حال توسعه کارخانه‌های کوچک‌تر خورشیدی هستند.

با ادامه کاهش هزینه‌های شیرین‌سازی از طریق فناوری بهبودیافته و ترکیب با انرژی‌های تجدیدپذیر ارزان‌تر، این امکان وجود دارد که مزارع در آفریقا وضعیت بسیار بهتری پیدا کنند

اهمیت این موضوع برای کشاورزی در سطح قاره است. با وابستگی ۹۵ درصد از زمین‌های کشاورزی آفریقا به باران، آبیاری می‌تواند عملکرد را در مناطق کم‌آب دو برابر کند. با ادامه کاهش هزینه‌های شیرین‌سازی از طریق فناوری بهبودیافته و ترکیب با انرژی‌های تجدیدپذیر ارزان‌تر، این امکان وجود دارد که مزارع در آفریقا وضعیت بسیار بهتری پیدا کنند.

در همین حال، برخی کشورهای اروپایی که به مشکل خشکسالی روبرو هستند نیز می‌خواهند پروژه‌های مشابهی را راه‌اندازی کنند. نگرانی‌ها درباره خشکسالی زیاد است و آخرین گزارش‌های پایش اقلیمی برای حوضه مدیترانه به یک تغییر ساختاری اشاره می‌کنند: آب موجود کمتر و کمتر می‌شود، خاک‌ها برای دوره‌های طولانی‌تری ترک می‌خورند و فشار بر روستاها و شهرها هر سال خفه‌کننده‌تر می‌شود.

اسپانیا سال‌هاست که در چندین حوضه آبریز اصلی خود تنش آبی را تجربه می‌کند. ایتالیا به آرامی از سیل به محدودیت‌های آب در هر دو منطقه شمال و جنوب کشور حرکت می‌کند. یونان مجبور شده است برای بسیاری از جزایر خود که کاملاً به تانکرها وابسته هستند، طرح‌های اضطراری تدوین کند و فرانسه در حال حاضر حتی در مناطقی که به طور سنتی سبز و بارانی هستند، هشدار کمبود آب صادر می‌کند.

آژانس محیط زیست اروپا به وضوح اعلام کرده است که جنوب این قاره به سمت سناریویی پیش می‌رود که در آن نمی‌توان آب جاری را امری بدیهی فرض کرد. این تنها مشکل کاهش بارندگی نیست؛ این نتیجه دمای روزافزون بالا، تبخیر تسریع‌شده توسط گرما و تقاضای روزافزون به دلیل کشاورزی فشرده و گردشگری است.

تنش آبی اروپا در حال پیشی گرفتن از سایر مشکلات مانند بحران‌های انرژی یا قیمت مواد غذایی است و درواقع در میان مشکلات اصلی جای می‌گیرد. حالا کشورهای اروپایی در تلاش‌اند از تحولاتی که در عرصه مقابله با خشکسالی در آن سوی مدیترانه و به خصوص در مراکش و شمال آفریقا رخ داده است برای برون‌رفت از بحران خشکسالی و تنش آبی اروپا نیز استفاده کنند.



دولت انگلیس از پیشرفت در زمینه از بین بردن موانع تجاری‌اش با اتحادیه اروپا ناامید است و می‌خواهد سریع‌تر از آن فرابرود. با این حال، اتحادیه اروپا احساس فوریت لندن را در این خصوص ندارد.

[آینده انگلیس]

برگشت از برگزیت

چرا آرزوی بازگشت به اتحادیه اروپا عرصه سیاسی انگلیس را تسخیر کرد؟



آناند منون

استاد کینگ کالج لندن

تقریباً ۱۰ سال پیش، مردم انگلیس با اختلاف ۵۲ به ۴۸ رأی به خروج از اتحادیه اروپا دادند. نزدیک به یک دهه بعد، افکار عمومی تغییر کرده است و نشانه‌هایی وجود دارد که حداقل برخی از اعضای حزب کارگر حاکم، تصمیم به خروج از اتحادیه اروپا را زیر سوال می‌برند.

مثلاً وس استریتینگ که تا همین اواخر وزیر بهداشت انگلیس بود و از زمان استعفای خود به منتقد دوآتشه همه چیز تبدیل شده است، اخیراً اعلام کرد که خروج از اتحادیه اروپا یک «اشتباه فاجعه‌بار» بوده و در ادامه استدلال کرد که آینده انگلیس باید در درون اروپا جستوجو شود. این اظهارات باعث خشم طرفداران برگزیت و موجی از گمانه‌زنی‌ها درباره احتمال اتخاذ رویکردی متفاوت از سوی انگلیس در قبال روابطش با اتحادیه اروپا شد.

اما هم خشم و هم گمانه‌زنی، سوالات کلیدی لجستیکی را نادیده می‌گیرند. مثلاً اینکه موضع انگلیس در مورد رابطه‌اش با اتحادیه اروپا دقیقاً چیست؟ برای پیوستن مجدد انگلیس به اتحادیه اروپا چه چیزی لازم است؟ و اگر چنین شود، اتحادیه اروپا چگونه پاسخ خواهد داد؟

برای درک ماجرای عقب‌نشینی انگلیس از اتحادیه اروپا، لازم است مسیر طی شده را به اختصار ترسیم کنیم. پس از همه‌پرسی ۲۳ ژوئن ۲۰۱۶ و یک دوره انتقال طولانی، برگزیت رسماً در ژانویه ۲۰۲۰ اتفاق افتاد. انگلیس نهایتاً حدود یک سال بعد، با مذاکره موافقت‌نامه تجارت و همکاری که تا به امروز مبنای قانونی اکثر عناصر رابطه دوجانبه باقی مانده است، از بازار واحد اروپایی خارج شد.

علیرغم وعده‌های جسورانه دولت‌های محافظه‌کار برای افزایش رشد با حذف بخش‌های بزرگی از قوانین اتحادیه اروپا، بسیاری از آنها هنوز در قوانین مصوب انگلیس باقی مانده‌اند. علاوه بر این، انگلیس به جز در برخی حوزه‌های محدود (مثل خدمات مالی)، نتوانست از استقلال نظارتی جدید خود استفاده کند. سپس دولت استارمر (از حزب کارگر) با وعده اصلاح «معامله خراب‌شده برگزیت بوریس جانسون» و از بین بردن موانع تجاری که ایجاد کرده بود، به قدرت رسید. و البته در نهایت هم استارمر بر سر قدرت باقی نماند.

به این ترتیب ماجرای جدیدی شروع شد؛ زیرا دولت جدید دست به اصلاح معامله‌ای زد که توسط نخست‌وزیر سابق امضا شده بود. با این حال، این اصلاحات محدود بود. حزب کارگر درنهایت در اصول زیربنایی موافقت‌نامه تجارت و همکاری با اتحادیه اروپا یعنی رد اتحادیه گمرکی، یا عضویت در بازار واحد اتحادیه اروپا، و رد آزادی جابجایی افراد بازنگری نکرد.

در نشست اتحادیه اروپا و انگلیس که در مه ۲۰۲۵ برگزار شد، دو طرف در مورد دستورکاری برای مذاکرات با تمرکز بر کشاورزی، موضوع انتشار گازهای گلخانه‌ای، مشارکت احتمالی انگلیس در بازار داخلی برق اتحادیه اروپا و موارد دیگر به توافق رسیدند. آنها همچنین متعهد شدند که در زمینه امنیتی همکاری نزدیک‌تری را آغاز کنند و مشخص بود که منشا این علاقه به همکاری، بلاهایی بود که دونالد ترامپ در زمینه امنیتی بر سر اروپا آورد و تهدیدهایی که در این خصوص مطرح کرد. بیش از یک سال از آن نشست می‌گذرد اما درنهایت اتفاق خاصی نیفتاده است. البته فرانسوی‌ها می‌توانند خوشحال باشند؛ آنها تمدید ۱۲ ساله توافق در مورد شیلات را به دست آوردند که بیش از انتظارشان بود. جدا از این، پیشرفت آشکار بسیار ناچیزی حاصل شده و برخی شکست‌های قابل‌توجه رخ داده است. در رأس شکست‌ها، عدم موفقیت مذاکرات بر سر مشارکت انگلیس در برنامه اقدام امنیتی برای اروپا (SAFE) بود که برای تسریع تدارکات دفاعی مشترک طراحی شده بود. برچسب قیمت ۱۵۰ میلیارد یورویی که اتحادیه اروپا به این طرح زد، باعث شد انگلیس از مذاکرات خارج شود و پوچی شعارها در مورد اهمیت حیاتی منافع امنیتی مشترک را آشکار کرد.

منبع: تایم

چرا باید خواند:

انگلیسی‌ها در سال ۲۰۱۶ اصرار داشتند از اتحادیه اروپا خارج شوند و حالا اصرار دارند برگردند. ابعاد مختلف این تحول را در این یادداشت بخوانید

در مورد بقیه موارد، مذاکرات بر روی حوزه‌های فنی تعیین‌شده برای همکاری نزدیک‌تر ادامه دارد اما اختلاف نظر هم بسیار زیاد است چون اتحادیه اروپا انتظار دارد انگلیس دوباره با قوانین این اتحادیه هماهنگ شود. در اینجا، یک عدم تقارن حیاتی آشکار می‌شود. دولت انگلیس از پیشرفت در زمینه از بین بردن موانع تجاری ناامید است. به حدی که با مذاکرات فعلی قانع نیست و به وضوح اعلام کرده است که می‌خواهد فراتر رود. با این حال، اتحادیه اروپا، به نوبه خود، احساس فوریت لندن را ندارد. توافقات در مورد کشاورزی یا برق برای سیاست‌گذاران اروپایی بسیار کمتر از همتایان انگلیسی‌شان اهمیت دارد.

یک چیز مسلم است و آن هم این است که در آینده تأثیرات اقتصادی برگزیت به طور گسترده‌تری مورد بحث قرار می‌گیرد. ریچل ریوز وزیر خزانه‌داری انگلیس شروع به برجسته‌سازی برآورد اقتصادی کرده است که نشان می‌دهد برگزیت بر تولید ناخالص داخلی انگلیس ۸ درصد تأثیر منفی گذاشته است. اما حتی اگر انگلیس هر آنچه را که از مذاکرات در حال انجام می‌خواهد، به دست آورد، باز هم مشخص نیست که اوضاع به سود آینده این کشور تمام شود یا نه.



حرکت بین شهرها و روستاهای فلسطینی در کرانه باختری دشوارتر و پرهزینه‌تر شده و هزینه‌های حمل‌ونقل، توزیع و بازاریابی افزایش یافته است.

[آینده خاورمیانه]

چنگال خفه‌کننده

چگونه اسرائیل اقتصاد کرانه باختری را خفه می‌کند؟

اقتصاد فلسطین از زمان آغاز جنگ غزه در اکتبر ۲۰۲۳ متحمل فشارهای بسیار شدیدی شده است و مردم کرانه باختری از جمله فلسطینیانی هستند که تاثیر عمیق این فشارها را حس کرده‌اند. فشارها صرفاً سیاسی یا نظامی نیستند؛ بلکه واضح است که ابزارهای مالی، بانکی، تجاری و اداری به ابزارهای فشار اسرائیل علیه فلسطینیان تبدیل شده‌اند. بر این اساس، بحران اقتصادی صرفاً یک عارضه جانبی درگیری سیاسی یا نظامی نیست، بلکه خودِ اقتصاد به میدان نبردی جداگانه تبدیل شده است. برخی سیاست‌های مالی، بانکی و تجاری عملاً همان کارکرد فشار و انقیاد را از طریق ابزارهای متفاوتی انجام می‌دهند.

اقتصاد فلسطین هرگز از زمان اشغال کرانه باختری در سال ۱۹۶۷ مستقل از اقتصاد اسرائیل نبوده است. با این حال، آنچه پس از جنگ غزه رخ داده است، نشان‌دهنده گذار از حالت وابستگی اقتصادی به حالت خفگی اقتصادی مستقیم است. ریشه‌های بحران را باید در ماهیت رابطه اقتصادی که از سال ۱۹۶۷ بین اسرائیل و سرزمین‌های اشغالی فلسطین ایجاد شده است، بررسی کرد. اسرائیل کنترل خود را بر مرزها، گذرگاه‌ها، تجارت خارجی و منابع اساسی فلسطینیان حفظ کرده است. با این ترتیب، اقتصاد فلسطین بر حیاتی‌ترین جنبه‌های خود کنترلی ندارد.

زمانی که پروتکل اقتصادی پاریس در سال ۱۹۹۴ به عنوان بخشی از موافقت‌نامه‌های اسلو امضا شد، قرار بود گامی انتقالی به سوی ساختن یک اقتصاد فلسطینی باشد که قادر به اداره امور خود به طور مستقل باشد. با این حال، اجرای عملی آن بیشتر ابزارهای کنترلی اسرائیل را چه در گمرک، تجارت خارجی، حرکت کالاها یا سیستم پولی حفظ کرد.

با گذشت زمان، تشکیلات خودگردان فلسطین به درآمدهای حاصل از عوارض گمرکی که اسرائیل جمع‌آوری می‌کند متکی شده است. از آن بدتر اینکه شیکل اسرائیل به ارز اصلی در گردش در بازار کرانه باختری تبدیل شده است و بانک‌های آن به بانک‌های اسرائیل به عنوان کانال اصلی دسترسی به سیستم مالی جهانی متصل شده‌اند.

این رابطه وضعیتی از وابستگی متقابل نامتقارن ایجاد کرده است، زیرا اقتصاد کرانه باختری بسیار بیشتر از آنچه اسرائیل به آن متکی است، به اسرائیل وابسته است.

در این میان، جنگ غزه یک نقطه عطف بزرگ در مدیریت اسرائیل بر رابطه اقتصادی با فلسطینی‌ها بوده است. پس از شروع جنگ، اقدامات اسرائیل به اقدامات نظامی محدود نشد، بلکه شامل مجموعه گسترده‌ای از تصمیمات اقتصادی و مالی بود. با ظهور بزالل اسموتریچ وزیر دارایی اسرائیل که به صراحت از الحاق کرانه باختری حمایت می‌کند و با ایده تشکیل دولت فلسطین مخالف است، این سیاست‌ها ابعاد سیاسی آشکارتری پیدا کردند.

اسموتریچ به وضوح می‌گوید که فشار اقتصادی بر تشکیلات خودگردان فلسطین را باید مستقیماً به هدف جلوگیری از ایجاد دولت فلسطین در آینده ادامه داد. اظهارات او درواقع چارچوب سیاسی‌ای را توضیح می‌دهد که تشدید محدودیت‌های اقتصادی در دو سال گذشته در آن رخ داد



منبع: صدا نیوز

چرا باید خواند:

اسرائیل مدت‌هاست که علاوه بر فشارهای سیاسی و نظامی، از ابزارهای مالی، بانکی، تجاری و اداری علیه ساکنان کرانه باختری استفاده می‌کند. این گزارش توضیح می‌دهد که این ابزارها چطور کارآمدی اقتصاد منطقه را فلج کرده‌اند.

استفاده از سلاح بانک و روابط بانکی باعث شده اقتصاد تشکیلات خودگردان فلسطین دچار مشکلات عمیقی شود. بانک‌های فلسطین برای انجام بخش بزرگی از تراکنش‌های مالی خود به بانک‌های اسرائیلی وابسته هستند. از طریق این رابطه، پول منتقل می‌شود، تسویه‌حساب‌ها انجام می‌شود و دسترسی به سیستم مالی جهانی فراهم می‌گردد.

تهدید مکرر به توقف ضمانت‌های قانونی اعطا شده به بانک‌های اسرائیلی که با بانک‌های فلسطین سروکار دارند، وضعیت عدم قطعیت شدیدی ایجاد کرده است. حتی زمانی که این تهدید در عمل اجرا نمی‌شود، صرف اشاره به آن تأثیر منفی بر تصمیمات سرمایه‌گذاری، وام‌دهی و برنامه‌ریزی اقتصادی دارد. اقتصاد مدرن نه تنها به در دسترس بودن پول، بلکه به اعتماد، ثبات و انتظارات آینده نیز متکی است. وقتی خود سیستم بانکی مستعد بی‌ثباتی شود، این موضوع در کل فعالیت اقتصادی منعکس می‌شود.

از طرف دیگر، تشکیلات خودگردان فلسطین برای درآمدهای خود هم به اسرائیل وابسته است. درآمدهای عوارض گمرکی در سال‌های اخیر شاهد افزایش کسورات و محدودیت‌های اعمال شده و حتی توقف انتقال آنها برای دوره‌های زمانی خاص بوده است. در نتیجه، تشکیلات خودگردان فلسطین با بحران مالی مواجه شده است که بر توانایی‌اش در پرداخت حقوق، ارائه خدمات و انجام تعهدات مالی تأثیر گذاشته است.

این بحران نه تنها بر نهادهای تشکیلات خودگردان تأثیر می‌گذارد، بلکه به کل اقتصاد نیز سرایت می‌کند. کارمندی که حقوق کامل خود را دریافت نمی‌کند، مخارج خود را کاهش می‌دهد، تاجری که فروشش کاهش می‌یابد، خریدهایش را کم می‌کند، و پیمانکاری که مطالبات خود را دریافت نمی‌کند، پروژه‌های خود را به تعویق می‌اندازد. به این ترتیب، بحران از یک بخش به بخش دیگر منتقل می‌شود.

در حال حاضر حرکت بین شهرها و روستاهای فلسطینی در کرانه باختری دشوارتر و پرهزینه‌تر شده و هزینه‌های حمل‌ونقل، توزیع و بازاریابی افزایش یافته است. افزایش تعداد ایست‌های بازرسی، بسته‌شدن‌ها و دروازه‌های نظامی پس از جنگ غزه نه تنها بر حرکت افراد، بلکه بر حرکت کالاها، کارگران و تجارت داخلی نیز تأثیر گذاشته است. با این اوصاف وقتی سفرهای کوتاه به سفرهای طولانی و نامطمئن تبدیل می‌شوند و دسترسی به بازارها به شرایط امنیتی دائماً در حال تغییر گره می‌خورد، اقتصاد هم قادر نخواهد بود به طور کارآمد عمل کند.

[آینده مسکن]

از سرپناه تا دارایی

چگونه بحران مسکن در غرب پیچیده‌تر از همیشه شد؟

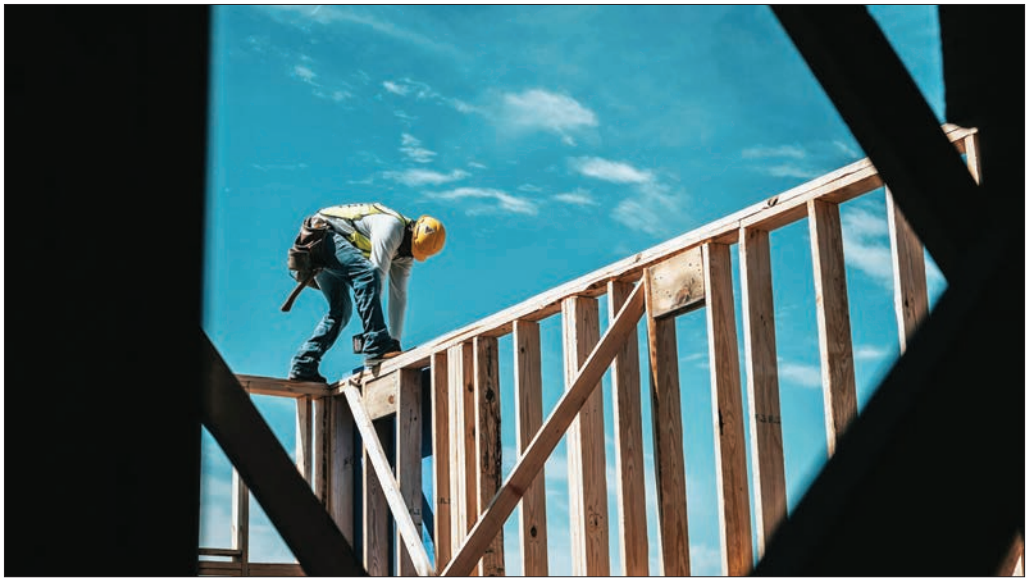

منبع: الجزیره

چرا باید خواند:
بحران مسکن مقرون به‌صرفه این روزها گریبان دولت‌های غربی زیادی را نیز گرفته است. این گزارش توضیح می‌دهد که چطور مشکلات بی‌خانمانی و کمبود ساخت مسکن مقرون به صرفه، اوضاع را از دست دولت‌ها خارج کرد.

بحران مسکن در کشورهای غربی سرانجام راه خود را به دستور کار برخی از ثروتمندترین دولت‌های جهان باز کرده است. حالا همه این را می‌دانند که بحران جدی است.

در انگلیس، یک قانون مربوط به حقوق مستأجران از اول ماه مه در انگلستان و ولز اجرایی شد که یکی از بزرگ‌ترین اصلاحات در عرصه اجاره‌داری خصوصی در این کشور در دهه‌های اخیر بود و موضوع اخراج بدون دلیل مستاجر را هدف قرار می‌داد.

در آن سوی کانال مانش، کمیسیون اروپا و پارلمان اروپا تلاشی جدید را برای مقرون‌به‌صرفه بودن مسکن آغاز کرده‌اند. همچنین در واشینگتن، سنای آمریکا یک لایحه دوحزبی را با هدف کاهش موانع ساخت‌وساز جدید و گسترش عرضه مسکنِ مقرون‌به‌صرفه به پیش برده است. کارشناسان می‌گویند کمبود مسکنِ مقرون‌به‌صرفه در حال تبدیل شدن به مشکلی فراگیر در جهان غرب است. از لندن تا تورنتو و از برلین تا سیدنی، همزمان با پیشی گرفتن افزایش اجاره‌ها و قیمت خانه از دستمزدها، وضعیت بحرانی به وجود آمده است. خریداران جوان‌تر کاملاً از مالکیت خانه محروم می‌شوند و دولت‌ها تحت فشار فزاینده‌ای هستند تا تصمیم بگیرند که آیا با مسکن باید در درجه اول به عنوان یک نیاز اساسی رفتار شود یا یک دارایی مالی.

لی‌لانا فاحا مدیر جهانی «شیفت» که یک سازمان بین‌المللی حقوق بشر متمرکز بر مسکن است در این خصوص می‌گوید: «در کانادا و برخی از کشورهای اروپای غربی، شاهد آن بودیم که در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی، هزینه‌های عمومی در بخش مسکن به تدریج کاهش یافت. تا قبل از بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ میلادی، بحران مقرون‌به‌صرفه بودن وجود داشت، اما واقعاً مشکلِ کم‌درآمدترین افراد بود. درواقع از این زمان بود که مسکن اجتماعی موجود عملاً خصوصی‌سازی و حذف شد.» بحران مسکن اکنون در بسیاری از کشورهای غربی جدی است. در ماه فوریه، راب جتان نخست‌وزیر هلند متعهد شد سالانه صد هزار خانه بسازد و ۳۰ پروژه بزرگ توسعه مسکن جدید در سراسر هلند هم در دست اجرا است. او در طول مبارزات انتخاباتی خود در سال ۲۰۲۵ گفته بود: «هر خوکی در این کشور سقفی بالای سرش دارد، اما یک دانشجو یا یک فرد جوان حتی نمی‌تواند یک کمد مقرون‌به‌صرفه پیدا کند.»

بر اساس گزارش‌های سال ۲۰۲۵ بیش از ۲.۸ میلیارد نفر با نوعی از نامناسب بودن مسکن روبرو هستند، از جمله ۱.۱ میلیارد نفر که در سکونتگاه‌های غیررسمی و زاغه‌ها زندگی می‌کنند

اما «مسکن مقرون به صرفه» واقعاً به چه معناست؟ اصولاً کمبود مسکن مقرون‌به‌صرفه به این واقعیت مربوط می‌شود که برای مدتی، هزینه مسکن پایه به شکلی سریع‌تر از درآمد مردم افزایش یافته است، و خانوارها را مجبور می‌کند آنقدر برای اجاره، اقساط وام مسکن، آب و برق و هزینه‌های مرتبط هزینه کنند که به طور واضح پول کم‌تری برای غذا، مراقبت‌های بهداشتی، مراقبت از کودکان، حمل و نقل یا پس‌انداز برایشان باقی می‌ماند.

در سطح بین‌المللی، بر اساس برنامه اسکان بشر سازمان ملل متحد که بر شهرنشینی پایدار متمرکز است، مسکن اغلب زمانی غیرقابل استطاعت در نظر گرفته می‌شود که هزینه‌ها از ۳۰ درصد درآمد خانوار فراتر برود. این در حالی است که سازمان همکاری اقتصادی و توسعه از معیار سخت‌گیرانه‌تر «بار سنگین هزینه مسکن» استفاده می‌کند که خانوارهایی را که بیش از ۴۰ درصد از درآمد قابل تصرف خود را صرف مسکن می‌کنند، در بر می‌گیرد.

اما در بسیاری از شهرها، این آستانه دیگر گستره کامل هزینه مسکن را (چه برای محل سکونت اجاره‌ای و چه برای مالکیت خانه) پوشش

رونالد ریگان حمایت فدرال از مسکن در آمریکا را به شدت کاهش داد. این آزادسازی مالی، مسکن را از یک کالای اجتماعی به چیزی که توسط بازارها و سرمایه خصوصی شکل می‌گیرد، تغییر داد.

نمی‌دهد. درنتیجه خانوادهها ممکن است بیش از آن آستانه ۳۰ درصدی هزینه کنند، در خانه‌های پرازدحام زندگی کنند، از محل کار و مدارس دورتر شوند، خرید خانه را به تأخیر بیندازند، یا برای باقی ماندن در خانه‌هایشـــان زیر بار بدهی بروند. کارشناسان می‌گویند مسکن غیرقابل استطاعت فقط یک فشار مالی نیست، بلکه محرکی برای نابرابری است.

بر اســـاس گزارش مرکز مشترک مطالعات مســـکن آمریکا در دانشگاه هاروارد که در ژوئن ۲۰۲۵ منتشر شده، خانه‌های کافی مناسب برای خانوادهها ساخته نمی‌شود: «رونق ساخت‌وســـاز چندخانواری در حال پایان است. کند شـــدن ساخت‌وساز جدید، همراه با تقاضای بالا برای مسکن اجاره‌ای، نشان می‌دهد که بازارهای اجاره احتمالاً در کوتاه‌مدت بیشتر محدود خواهند شد.»

پرسشـــی که حالا مطرح می‌شـــود این است که آیا مسکن هرگز مقرون‌به‌صرفه بود؟ واقعیت این است که در بخش اعظم قرن بیستم، مقرون‌به‌صرفه بودن مســـکن در کشـــورهای ثروتمند و غربی توسط ترکیبی از مســـکن اجتماعی، ساخت اقامتگاه‌های اجاره‌ای و مالکیت خانه کم‌هزینه‌تر حمایت می‌شد. درواقع با مسکن بیشتر به عنوان یک نیاز انسانی رفتار می‌شد تا یک ابزار سرمایه‌گذاری.

فاحـــا در این خصوص می‌گوید: «در کانـــادا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، درک واقعی از اینکه داشـــتن خانه چقدر برای زندگی انسان ضروری است، وجود داشت. همچنین این درک وجود داشت که باید طیف کاملی از فرصت‌های مســـکن وجود داشته باشد، مثل مسکن اجتماعی و مسکن اجاره‌ای و البته گزینه‌های وام مسکن و خرید خانه هم زیاد بود.»

در نیمه اول قرن بیستم، دولت‌ها در کشورهای ثروتمند عمدتاً در حال گسترش دسترسی به مسکن مقرون‌به‌صرفه بودند و قوانینی در این زمینه تصویب می‌کردند. در نتیجه، مسکن در کشورهای ثروتمند در طول قرن بیستم به طور قابل توجهی ارزان‌تر از حالا بود. بر اساس داده‌های بانک سرمایه‌گذاری شرودرز، متوسط قیمت خانه در انگلیس در سال ۱۹۵۷ چهار برابر متوسط درآمد سالانه بود.

اما بحران مقرون‌به‌صرفه بودن مســـکن با کاهش ســـرمایه‌گذاری بسیاری از دولت‌ها در مسکن عمومی و اجتماعی در اواخر قرن بیستم عمیق‌تر شد و بازارهای خصوصی را مسئول تعیینِ نه فقط قیمت مسکن، بلکه دسترسی به محله‌ها، شهرها و فرصت‌ها کرد. به گفته شرودرز، تا نوامبر ۲۰۲۲ متوسط قیمت خانه ۹ برابرِ درآمد سالانه شده بود. در طول ۵۰ سال گذشته در آمریکا، قیمت مسکن نیز به طور فزاینده‌ای از دستمزدها پیشی گرفته است. گزارش ۲۰۲۵ وضعیت مسکن ملت دانشگاه هاروارد نشان می‌دهد که نسبت قیمت مسکن به درآمد ملی در آمریکا در سال ۲۰۲۴ به ۵.۰ رسید؛ آن هم در مقایسه با ۴.۱ در سال ۲۰۱۹ و میانگین ۳.۲ در دهه ۱۹۹۰.

به گفته فاحا، سیاست‌های نئولیبرالی در انگلیس و آمریکا جزو عواملی بود که مسکن عمومی را از درون تهـــی کرد. مثلاً رونالد ریگان حمایت فدرال از مسکن در آمریکا را به شدت کاهش داد. این آزادسازی مالی، مسکن را از یک کالای اجتماعی به چیزی که توسط بازارها و سرمایه خصوصی شکل می‌گیرد، تغییر داد.

در همیـــن حال، سیاســـت دولت‌ها از مســـکن عمومی به خصوصی تغییر کرد و خصوصی‌سازی تدریجی مسکن در اواخر قرن بیستم تا قرن بیست و یکم ادامه یافت. بر اساس گزارش کلی مسکن مقرون‌به‌صرفه سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در سال ۲۰۲۴، سرمایه‌گذاری عمومی در توسعه مسکن در تمام کشورهای عضو این سازمان بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶ نزدیک به ۹۰ درصد کاهش یافت.

همانطور که سیاست از ساخت‌وساز گسترده مسکن عمومی به سمت کوپن‌ها، اعتبارات مالیاتی و مشوق‌ها برای توسعه‌دهندگان خصوصی تغییر جهت داد، این امر به طور فزاینده‌ای در را به روی سرمایه‌گذاران نهادی برای مشارکت در بازار مسکن باز کرد.

اینکه چگونه دولت‌ها در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در حال عقب‌نشینی از سرمایه‌گذاری در مسکن هستند در دو نکته خودش را نشان می‌دهد: اول، کل سرمایه‌گذاری عمومی در مسکن و امکانات رفاهی جامعه بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶ نزدیک به ۵۰ درصد کاهش یافت. دوم، کل ســـرمایه‌گذاری عمومی تنها در توسعه مسکن بین ســـال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶ نزدیک به ۹۰ درصد کاهش یافت.

کارشناســـان می‌گویند این کاهش‌ها نشـــان می‌دهد که چگونه مسکن از سرپناه به یک دارایی تبدیل شده است.

مؤسســـه تحقیقات جامعه و فضا لایبنیتس در ســـال ۲۰۲۳ در مطالعه خود درباره سیاســـت مسکن تحت شرایط مالی‌سازی جدید این طور گـــزارش داد: «شـــواهدی وجود دارد که ســـرمایه‌گذاران نهادی به طور فزاینـــده‌ای از تقاضای بالا برای آپارتمان‌های اجاره‌ای خصوصی اســـتفاده می‌کنند و در فراهم کردن خانه‌ها تحت شرایط گران‌قیمت و ناامن مشارکت می‌کنند. به طور خلاصه، می‌توان گفت که ســـرمایه‌گذاران نهادی در بهترین حالت، هیچ کمکی به کاهش فشـــارهای مقرون‌به‌صرفه بودن نکرده‌انـــد. در بدترین حالت، آنها به افزایش هزینه‌های مســـکن کمک کـــرده و از بهره‌برداری از کمبود موجود مسکن سود برده‌اند.»

فاحا هم به نکته مشابهی اشاره دارد و می‌گوید از زمان بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، جریان‌های عظیم ســـرمایه به املاک مســـکونی وارد شده و مسکن اجاره‌ای را به یک هدف سرمایه‌گذاری اصلی در سراسر کشورهای غربی تبدیل کرده است. وقتی سرمایه‌گذاران سودمحور بر مسکن تمرکز می‌کنند، سودآوری در اولویت قرار می‌گیرد.

حالا باید به این پرســـش پرداخت که آیا بحران مسکنِ مقرون به صرفه قابل حل است؟

بر اســـاس گزارش‌های ســـال ۲۰۲۵ بیش از ۲۸ میلیارد نفر با نوعی از نامناســـب بودن مسکن روبرو هستند، از جمله ۱.۱ میلیارد نفر که در سکونتگاه‌های غیررسمی و زاغه‌ها زندگی می‌کنند. در مکان‌های متأثر از درگیری و آوارگی، این کمبود می‌تواند به شدت چالش‌برانگیز شود. در بسیاری از اقتصادهای جنوب جهانی، بحران مسکن مربوط به دسترسی به سرپناه اساسی، زیرســـاخت‌ها، حقوق زمین و آوارگی می‌شود. با این حال، در بسیاری از کشورهای ثروتمندتر، بیشتر اوقات موضوع بر سر مقرون‌به‌صرفه بودن، افزایش اجاره‌ها، بی‌خانمانی و افول مسکن عمومی یا اجتماعی است.



با این حال، شواهد موجود نشان می‌دهد که بحران مسکن تنها با خانه‌سازی بیشتر حل نخواهد شـــد. بدون یک اســـتراتژی بلندمدت برای هدایت ســـرمایه‌گذاری‌ها، تولید سریع مسکن جدید ممکن است به عدم تطابق بین موجودی مسکن و نیازهای واقعی مســـکن منجر شود. به گفته فاحا، یک نقطه شـــروع خوب برای حل و فصل این بحران این است که با مسکن به عنوان یک حق اساسی بشر به جای یک فرصت سرمایه‌گذاری رفتار شود.

در نیمه اول قرن بیستم، دولت‌ها در کشورهای ثروتمند عمدتاً در حال گسترش دسترسی به مسکن مقرون‌به‌صرفه بودند. در نتیجه، مسکن در کشورهای ثروتمند در طول قرن بیستم به طور قابل توجهی ارزان‌تر از حالا بود

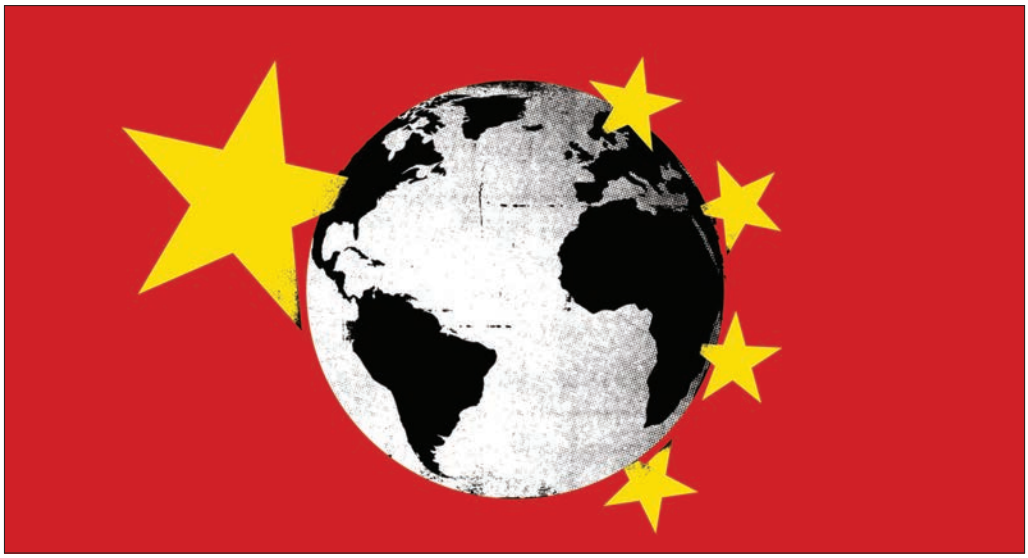

منبع: امریکن اینترپرایز

چرا باید خواند:
تجربه‌هایی که در دنیا از حرکت قدرت‌ها به سمت ابرقدرتی مشاهده شده، خیلی‌ها را به این فکر انداخته که شاید چین هم دارد در مسیر مشابهی حرکت می‌کند. در این گفت‌وگو تفاوت‌های حرکت چین با کشورهایی مثل آمریکا و انگلیس در این مسیر بررسی شده است.

[آینده قدرت‌های جهان]

وسوسه امپراتوری

گفت‌وگویی درباره مخاطرات حرکت چین در مسیر ابرقدرتی

اینار تانگن، اقتصاددان سیاسی و پژوهشگر ارشد مرکز نوآوری در حکمرانی بین‌المللی (CIGI) است و اینجا گفت‌وگوی گلن دیزن استاد دانشگاه جنوب شرقی نروژ و متخصص ژئواکونومی با او را می‌خوانید. تانگن به بررسی حرکت چین در مسیر ابرقدرتی و ریسک‌های موجود در آن می‌پردازد و توضیح می‌دهد که راهبرد صنعتی و مالی چین با برنامه‌ریزی‌های درازمدتش چگونه است و چه فرقی با رویکرد سرمایه‌داریِ الیگارشی آمریکا دارد.

■ **گلن دیزن: اینار تانگن پژوهشگری است که تحلیل‌هایش درباره اقتصاد چین خیلی‌ها را از سردرگمی درآورده. این روزها در شـــرایطی که همه ما درگیر جنگ‌هایی هســـتیم که میان قدرت‌های بزرگ درمی‌گیرد، گاهی نیروی محرک اصلی نبردها، یعنی اقتصـــاد، از نظرمان دور می‌مانَد. اما ظاهراً قطار بزرگی که در این وانفســـا همچنان به حرکت خود ادامه می‌دهد، چین و اقتصادش اســـت. آقای تانگن، آنچه از حرف‌ها و استدلال‌های شما دستگیرم شده این است که سیاست‌های مختلف اقتصادیِ چین را مجموعه‌ای از سیاست‌های جداگانه نمی‌دانید، بلکه آنها را اجزای یک چشم‌انداز راهبردی واحد در نظر می‌گیرید. در این مورد توضیح دهید.**

اینار تانگن: اجازه بدهید صحبتم را با اشاره به این موضوع شروع کنم: وقتی قدرتتان زیاد می‌شود، خیلی‌ها فکر می‌کنند می‌خواهید قدرت خود را به همان شیوه‌ای به کار بگیرید که پیش‌تر قدرت‌های استعمارگر به کار می‌گرفتند. یعنی وضعیتی راه بیندازید که در آن دیگران کاملاً به شما وابسته باشند. این وابستگی ممکن است از طریق دست‌کاری‌ها و ایجاد مرزهای مصنوعی شکل بگیرد؛ مرزهایی که اقلیت‌ها را در برابر اکثریت‌ها قرار می‌دهند. حتی ممکن اســـت با دزدی آشکار، توسل به دیپلماسی ناوهای جنگی و روش‌های مشابه همراه باشد.

در این نگرش استعماری، اوضاع این طور پیش می‌رود: وارد سرزمینی می‌شـــوید، غارت می‌کنید و منابعش را می‌برید. بعد اقداماتتان را با این ادعـــا توجیه می‌کنید که برای رســـاندن تمدن به مردمانی غیرمتمدن این کارها را کرده‌اید. آن هم در حالی که کشـــورهایی که استعمارگران مدعیِ «متمدن‌کردن» آنها بودند، تمدن‌هایی داشتند که هزاران سال از تمدن‌های غربی کهن‌تر بود.

حالا قبل از اینکه سیاســـت‌های اقتصادی چین و مسیر تحقق آنها را توضیح بدهم اجازه بدهید کمی عقب‌تر بروم و چند مثال از آمریکا و نقشه راهی بزنم که در این کشور در پیش گرفته شد. اولین موردی که می‌خواهم به آن اشاره کنم به مانیفستِ پاول معروف است. لوییس پاول در دهه هفتاد میلادی به دیوان عالی آمریکا پیوست و قبل از انتصابش، یادداشتی محرمانه برای اتاق بازرگانی آمریکا نوشت و هشدار داد که نظام سرمایه‌داری آزاد و تجارت آمریکا توسط دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و جنبش‌های سیاسی مورد حمله قرار گرفته و به همین خاطر لازم است جامعه تجاری آمریکا به‌طور ســـازمان‌یافته وارد عرصه سیاسی، حقوقی و دانشگاهی شـــوند تا جریان فکری کشور را به نفع کسب‌وکارها تغییر دهند. از نظر او، زمانش فرا رسیده بود که خانواده‌های صنعتی آمریکا متحد شوند و کنترل دولت، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها را در دست بگیرند و در عمل نوعی الیگارشی ایجاد کنند. این درواقع سند تأسیس جنبش مدرن محافظه‌کاری تجاری و لابی‌گری شرکتی در آمریکا بود و تأثیر عمیقی بر سیاست آمریکا در دهه‌های بعد داشت و به نقشه راه مهمی تبدیل شد.

البته یک قســـمت بزرگ از نظر او طبق برنامه پیش نرفت. او تصور کرده بود که خانواده‌های اصیل و ثروتمند بتوانند قرار است به حکومت خود ادامه دهند. ولی چیزی که در عمل اتفاق افتاد، این بود که نسل‌های بعدی این خانواده‌ها علاقه‌ای به اداره شرکت‌هایی نداشتند که نیاکانشان ســـاخته بودند. بنابراین اداره شـــرکت‌ها را به متخصصان، حسابداران، دانش‌آموختگان مدیریت بازرگانی و مشـــاورانی سپردند که اول به آنها

وقتی قدرتتان زیاد می‌شود، خیلی‌ها فکر می‌کنند می‌خواهید قدرت خود را به همان شیوه‌ای به کار بگیرید که پیش‌تر قدرت‌های استعمارگر به کار می‌گرفتند؛ یعنی وضعیتی راه بیندازید که در آن دیگران کاملاً به شما وابسته باشند.


اینار تانگن


گلن دیزن

دیکته می‌کردند چـــه کاری باید انجام دهند و درنهایت هم مدیریت شرکت‌ها به دست آنها می‌افتاد.

تفـــاوت میان خانواده‌هـــای مالک و مدیران حرفه‌ای که استخدام کردند، این بود کـــه آن خانواده‌ها واقعاً در مناطقی زندگی می‌کردند که کارخانه‌هایشان در آنجا قرار داشـــت؛ یا دست‌کم بعضی از آنها این طور بودند. آنها با جامعه محلی ارتباط داشتند و بخشی از آن جامعه به شمار می‌رفتند. ممکن بود خوب یا بد باشـــند و ممکن بود کارهای گوناگونی انجام دهند، اما در هر حال با آن اجتماع پیوند داشـــتند و نســـبت به آن نوعی احساس مالکیت و مسئولیت می‌کردند.

اما امروز شاهد چه وضعیتی هستیم؟ مدیران حرفه‌ای هیچ پیوندی با جامعه محلی ندارند. آنها می‌توانند کارخانه‌ای سودآور را تعطیل کنند، صرفاً با این استدلال که انتقال آن به جای دیگری سود بیشتری ایجاد خواهد کرد. مثلاً کارخانـــه را به مکزیک، کانادا یا هر نقطه دیگری که هزینه‌ها پایین‌تر باشد یا مقررات زیست‌محیطی سهل‌گیرانه‌تری داشته باشد منتقل می‌کنند. هر تصمیمی ممکن است گرفته شود، مشروط بر اینکه ارزش کوتاه‌مدت را به حداکثر برساند.

در نتیجه این وضع، شاهد تهی‌شدن صنعت آمریکا هستیم. کسانی که در گذشته ممکن بود به سرنوشت کارخانه‌ها اهمیت بدهند، دیگر اهمیتی نمی‌دهند و تنها دغدغه‌شـــان سود سهام است. کسانی هم که مدیریت شـــرکت‌ها را در دست دارند، اهمیتی نمی‌دهند، چون تنها دغدغه آنها پاداش خودشان است. در این چارچوب حتی می‌توان بی‌اعتنایی گسترده به کارکنان و موج اخراج‌های جمعی در بخش‌های مختلف کارخانه‌ها را هم مشاهده کرد.

نابودی سریعِ هر رقیب

اگر اهل خبر و سیاست باشید و سنتان بخورد احتمالاً پل ولفوویتز را یادتان هست. او در دوران ریاست جمهوری جورج بوش سمت معاون وزیـــر دفاع آمریکا را داشـــت و چون جنگ عراق در جریـــان بود، زیاد درباره‌اش می‌شنیدیم. چیزی که احتمالاً نمی‌دانستید این است که او در سال ۱۹۹۲ یک دکترین مهم را مطرح کرده بود که آینده آمریکا را تغییر داد. دکترین او مبتنی بر نوعی تصور استثناگرایی آمریکایی بود: اینکه آمریکا باید در رأس قرار داشته باشد، هیچ مخالفتی را از سوی هیچ‌کس تحمل نکند و برای تحمیل اراده خود هـــر اقدام ضروری را انجام دهد. براساس این دیدگاه، آمریکا برای رسیدن به این هدف از هر وسیله‌ای که لازم می‌دانست باید استفاده می‌کرد.

چهار سال بعد، ریچارد پرل که در دولت ریگان سمتی مشابه ولفوویتز داشت یادداشت مشابهی با عنوان گسست کامل نوشت که مخاطب آن بنیامین نتانیاهو بود. او در آن زمان تازه به قدرت رسیده بود. در نوشته پرل هم بازتابی از اندیشه ولفوویتز دیده می‌شد: اینکه نباید برای همکاری با جهان تلاش کنید و نباید در پی مذاکره برای صلح باشـــید؛ بلکه باید ارزش‌ها و منافع اقتصادی خود را بر جهان تحمیل کنید.

اما در این مورد خاص، توصیه پرل به اســـرائیل این بود که نیازی به مذاکره برای صلح با همسایگانش ندارد؛ بلکه باید یا بر آنها مسلط شود یا آنان را نابود کند. این رویکرد، در عمل، به نقشه راه اسرائیل امروز تبدیل شده است

آخرین مـــوردی که به آن اشـــاره می‌کنم، نوشته‌ای است که البریج کولبی معاون وزیر جنگ آمریکا در سال ۲۰۲۱ منتشـــر کرد. رویکرد این سند کمی با دیدگاه ولفوویتز تفاوت داشت، هرچند همچنان در این تصور غرق بود که جهان جای وحشتناکی است و برای موفق‌شدن در آن، تنها باید از دیگران وحشتناک‌تر باشید.

دیدگاه کولبی این بود که ســـلطه جهانی دیگر کارآمد نیست؛ بنابراین باید به‌دنبال ســـلطه بر نیم‌کره غربی رفت. براســـاس این رویکرد، دکترین مونرو باید دوباره احیا شـــود. واشـــینگتن باید کل آمریکای جنوبی را در اختیار بگیرد، نسبت به کانادا و گرینلند و مناطق دیگر ادعای حق کند، ســـلطه کامل خود را بر نیم‌کره غربی تثبیت کند و پایگاه داخلی‌اش را استحکام بخشد.

موضوع دیگری که او مطرح می‌کند، مهار چین است. تصور او از مهار چین بر کنترل جریان ورودی نفت استوار است؛ دقیقاً همان چیزی که امروز در ارتباط با ایران مشاهده می‌کنیم و در ونزوئلا نیز شاهدش بودیم

اما او یک برگ دیگر هم دارد که هنوز بازی نشـــده است: ایجاد اختلال در دسترسی چین به گلوگاه‌های تجاری جهان از جمله تنگه مالاکا. استدلال آنها این است که اگر بتوانند انرژی ورودی به چین را کنترل کنند، خواهند توانســـت توانایی تولید صنعتی چین را نیز تحت کنتـــرل دربیاورند. همچنین اگر گلوگاه‌هایی را که این حجم عظیم محموله‌های تجاری از آنها عبور می‌کند کنترل کنند، توانایی چین برای تجارت را محدود خواهند کرد. بنابراین با یک طرح کلان و جامع روبه‌رو هستیم.

البریج کولبی حالا فعالانه این رویکرد را پیش می‌برد و می‌توان ردپای او را در تعدادی از اقداماتی دید که در ونزوئلا انجام شد. هدف، دستیابی به ســـلطه بر نیم‌کره و هم‌زمان ایجاد اختلال در جریان انرژی و کنترل گلوگاه‌های تجاری است.



آمریکا و چین: نوستالژی در برابر پیشرفت

در دوران حاضر ما به وضوح می‌توانیم ببینیم که آمریکا دارد در چه جهتی حرکت می‌کند. نیروی محرک این حرکت، نوستالژی است؛ این تصور که زمانی چنین بودیم و اکنون باید «آمریکا را دوباره باعظمت کنیم» و به گذشته و شکوه پیشین خود بازگردیم. اما همان‌طور که قدیمی‌ترها می‌گفتند، نمی‌توان دو بار در یک رودخانه شنا کرد. وقتی زمان می‌گذرد، آب رودخانه نیز رد می‌شود و می‌رود.

حالا چین را در نظر بگیرید. آنها نزدیک ۴۰ تا ۴۵ سال پیشرفت شگفت‌انگیز داشته‌اند. چینی‌ها در آغاز عملاً پول یا ذخایر ارزی معتبر نداشتند و به‌شدت فقیر بودند. منابع کافی در اختیار نداشتند که بتوانند آنها را به سایر نقاط جهان صادر کنند. به غذا نیاز داشتند و تقریباً به همه‌چیز محتاج بودند.

بااین‌حال، به‌نحوی توانستند پیش بروند و به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شوند. اگر برابری قدرت خرید را معیار قرار دهیم، چین اقتصاد اول جهان است. مفهوم برابری قدرت خرید بر این ایده استوار است که اقتصاد در نهایت به شیوه زندگی واقعی افراد مربوط می‌شود و نمی‌توان آن را صرفاً با زندگی مردم در مکان‌های دیگر مقایسه کرد.

چین چطور به این نقطه رسید؟ از آنجا که پول نقد کافی نداشت، ابتدا به سراغ مشارکت‌های عمومی ـ خصوصی یا PPP رفت. منظورم این سازوکارهایی است که به شرکت‌ها اجازه داده که وارد شوند و در جاده‌ها، شبکه‌های فاضلاب، سامانه‌های آب‌رسانی و دیگر زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری کنند؛ همان زیرساخت‌هایی که برای سازمان‌دهی مناطق و آغاز تولید ضروری بود.

ممکن است من بتوانم کالایی را تولید کنم. اما اگر نتوانم مواد اولیه موردنیاز برای آغاز فرایند تولید را وارد کنم و سپس محصول نهایی را از کارخانه خارج کنم، آن توانایی تولید من بی‌فایده خواهد بود. به همین دلیل، زیرساخت برای چین اهمیتی بسیار اساسی پیدا کرد.

چین برای انجام این کار از الگوی «ساخت، مالکیت و واگذاری» یا BOT استفاده کرد. در این الگو، یک شرکت وارد مذاکره می‌شود و می‌گوید: ما این زیرساخت را می‌سازیم و برای مدتی مالک آن خواهیم بود. این دوره زمانی به ما اجازه می‌دهد تمام سرمایه اولیه خود را به‌اضافه سود موردنظر بازپس بگیریم. پس از آن، مالکیت پروژه را به دولت واگذار می‌کنیم.

در چنین پروژه‌هایی افراد بسیاری به ثروت بسیار زیادی دست پیدا کردند. چرا؟ چون هر بار که یکی از این پروژه‌ها را تکمیل می‌کردند، اصل سرمایه و سود خود را برمی‌داشتند و پروژه BOT دیگری را آغاز می‌کردند. این الگو در دوره‌ای که چین ذخایر ارزی کافی نداشت، کمک بزرگی به ایجاد زیرساخت‌ها کرد و زمینه‌ساز نوعی نوزایی اقتصادی شد.

چین از مزیت جمعیت عظیم نیروی کار برخوردار بود. نیروی کار سازمان‌دهی شد و تولید، به خصوص در بخش محصولات ارزان‌قیمت و رده‌پایین، آغاز شد. این مرحله اول بود. پس از آن، چین سرمایه‌گذاری بیشتری در زیرساخت‌های خود انجام داد و این فرایند به شکل‌گیری نظامی منجر شد که امروز مشاهده می‌کنیم.

حالا چین وارد مرحله سوم شده و می‌خواهد تولید محصولات با ارزش افزوده بالا را توسعه دهد. چرا؟ چون محصولات ارزشمندتر، حاشیه سود بیشتری دارند. بخش بزرگی از فعالیت‌های اقتصادی که چین در گذشته انجام می‌داد و هنوز هم انجام می‌دهد، حاشیه سود پایینی دارد.

حدود ۲۳ سال پیش که به چین آمدم، از کارخانه‌ای بازدید کردم که ویتامین سی تولید می‌کرد. وسعت آن کارخانه به اندازه شش زمین فوتبال بود. یادم هست که با تعجب پرسیدم: «خدای من، این حجم از ویتامین سی را برای چه کسانی تولید می‌کنید؟» آنها پاسخ دادند که این شرکت به همراه دو رقیب دیگر، در مجموع حدود ۹۸ درصد تولید ویتامین سی جهان را در اختیار دارند. مدل فعالیتشان این بود که حاشیه سود بسیار اندکی را در برابر تولید حجم فوق‌العاده بزرگی از محصول می‌پذیرفتند. چین در بسیاری از کسب‌وکارهای خود از همین رویکرد استفاده می‌کرد.



امروز هم چین در پی ارتقای سطح اقتصاد خود است. برای این منظور می‌خواهد در کالاهای پیشرفته‌تر، محصولات رده‌بالا و تولیداتی سرمایه‌گذاری کند که در آنها از نظر فناوری‌های جدید پیشتاز است. این موضوع را در فناوری‌های نسل پنجم و ششم ارتباطات، خودروهای برقی، باتری‌ها و حوزه‌های متعدد دیگر مشاهده می‌کنیم؛ فهرستی که همچنان ادامه دارد.

چرا چین چنین کاری می‌کند؟ چون افرادی که در این شرکت‌ها کار می‌کنند، در نتیجه این تحول به درآمد قابل‌تصرف بیشتری دست می‌یابند. افزایش درآمد قابل‌تصرف هم به چین اجازه می‌دهد اقتصاد مصرف‌محور خود را به حرکت دربیاورد. چین امروز اساساً در همین مرحله قرار دارد.

> نظام چین از یک طبقه حرفه‌ای از مدیران و دیوان‌سالاران برخوردار است. آنها معمولاً فعالیت خود را در ۲۲ تا ۲۴ سالگی آغاز می‌کنند و تا ۵۴ سالگی مشخص خواهد شد که آیا می‌توانند به مسیر خود ادامه دهند یا نه

ماجراهای طبقه متوسط

■ **گلن دیزن: کمی مقایسه‌ای هم صحبت کنید. چین چگونه این ایده‌ها را سازمان‌دهی کرد؟ و از آن طرف، چرا ۴۵ سال گذشته برای آمریکا تا این اندازه فاجعه‌بار بوده است؟**

ایرنا تانگن: در سال ۱۹۷۱، حدود ۶۱ درصد مردم آمریکا در طبقه متوسط قرار داشتند. اگر همان معیار را در سال ۲۰۲۴ به کار ببریم، این رقم تنها ۴۰ درصد است. بنابراین شاهد افول طبقه متوسط آمریکا بوده‌ایم. طبقه متوسط سنگر و پشتوانه دموکراسی آمریکایی است، چون اعضای آن می‌توانند بگویند: «من از بخشی از نیازهای شخصی خود چشم‌پوشی می‌کنم تا در نیازهای جامعه، فرزندانم و نوه‌هایم سرمایه‌گذاری کنم.»

حالا اما این ظرفیت تا حد زیادی از میان رفته است. مردم احساس ناامنی و حالت تدافعی شدیدی دارند. افراد بسیاری حقوق یک ماهشان را کامل خرج می‌کنند و دیگر از آن امکان و آسودگی قبلی برخوردار نیستند. پس آمریکا تحت تأثیر این تصور نوستالژیک، در یک جهت حرکت می‌کند و چین، با انگیزه پیشرفت سریع برای جامعه‌ای بهتر، در یک جهت دیگر.

■ **گلن دیزن: این جامعه بهتر، چطور جامعه‌ای است؟**

ایرنا تانگن: جامعه‌ای متفاوت از جامعه آمریکا. ما در آمریکا از نظر ایدئولوژیک معتقدیم که بهترین نظام را در اختیار داریم. معتقدیم که سرمایه‌داری لیبرال‌دموکراتیک نه یکی از پاسخ‌ها، بلکه تنها پاسخ موجود است. در همین راستا تصور می‌کنیم برای آنکه جهان به صلح برسد، باید این نظام را بر سراسر جهان تحمیل کرد. این همان شعاری است که سال‌های بسیار طولانی به مردم گفته‌ایم: اگر نظام ما را

چینی‌ها در مواجهه با دونالد ترامپ فهمیدند که او شخصیتی معامله‌محور دارد. آنها مدت زیادی درباره شیوه برخورد با او فکر کردند و نمونه افرادی شبیه او را در تاریخ خود پیدا کردند.



بپذیرید و همان کاری را انجام دهید که ما می‌گوییم، همه‌چیز خوب خواهد شد.

اما همزمان، بسیاری از کشـــورها متوجه شده‌اند که این ایدئولوژی در ظاهر قابل‌قبول اســـت، ولی واقعیت این است که حضور شرکت‌ها و دولت آمریکا بهایی دارد. آنهـــا می‌آیند و کالاها و خدمات را در اختیار می‌گیرند و بر اقتصاد کشورها مسلط می‌شوند. این کار گاهی مستقیماً از طریق مداخله نظامی و دیپلماسی ناوهای جنگی انجام می‌شود و گاهی از طریق دخالت سیاسی و گاهی هم آنها این کار را صرفاً با اتکا به قدرت عظیم خود در کنترل شبکه‌های مالی، جابه‌جایی پول و سلطه دلار انجام می‌دهند.

خلاصه اینکه مسیر آمریکا این است. اما چین چیز دیگری می‌گوید: ما می‌خواهیم به‌جای درگیری بر سر اینکه چه کسی بزرگ‌ترین برش کیک را به دست می‌آورد، اندازه خودِ کیک را بزرگ‌تر کنیم. دلایل چینی‌ها هم برای این رویکرد ساده است. چینی‌ها می‌گویند اگر کیک اقتصاد جهانی بزرگ‌تر شود و ما هم در بخش تولید آن حضور داشته باشیم، بازارهای بزرگ‌تری خواهیم داشت. گسترش بازارهای ما با منافع کشورهای دیگر مکمل یکدیگر می‌شود.

آنها می‌گویند اگر ما در کشورهای مختلف دنیا زیرساخت بسازیم هم می‌توانیم از منابع آنها اســـتفاده کنیم و هم آنها می‌توانند راحت‌تر کالا بخرند. این کالاها چه در چین تولید شود و چه در همان کشور، سریع‌تر در مرحله خرید و جابجایی قـــرار می‌گیرد. اصلاً تعداد بازیگران در این عرصه زیاد می‌شود. حالا ممکن است کسی بپرسد که چرا چین باید به صدور فرصت‌های شغلی به کشورهای دیگر علاقه‌مند باشد؟ پاسخ این است که وقتی مردم شغل داشته باشند، درآمد برای خرج‌کردن خواهند داشـــت و وقتی درآمد قابل‌تصرف داشته باشند، کالا می‌خرند. چین در واقع دنیا را این طور می‌بیند.

چینی‌ها در آغاز عملاً پول یا ذخایر ارزی معتبر نداشتند و به‌شدت فقیر بودند. منابع کافی در اختیار نداشتند که بتوانند آنها را به سایر نقاط جهان صادر کنند. به غذا نیاز داشتند و تقریباً به همه‌چیز محتاج بودند

معماری فکری توسعه چین

■ **گلن دیزن: از نظر ایدئولوژیک، این نظام در چین چگونه عمل می‌کند؟ اصلاً رهبران چین، از دنگ شیائوپینگ و سپس جیانگ زمین و هو جین‌تائو گرفته تا شی جین‌پینگ که امروز زمام امور را در دست دارد، چطور توانسته‌اند این خط فکری را دنبال کنند؟**

اینار تانگن: توجه داشته باشید که افراد در چین معمولاً در حدود ۲۰ تا ۲۲ سالگی و شاید تا ۲۴ سالگی، به چنین مناطقی فرستاده می‌شوند. پس از آن زمان تا حدود میانه دهه ۵۰ زندگی‌شـــان باید دستاوردهایی داشته باشند که برای رسیدن به رأس این هرم ضروری است. این فرآیند بسیار سخت و بی‌رحمانه است، اما همه‌شان از آن عبور می‌کنند. درواقع این فرآیند آزمونی برای سنجش توانایی افراد در حکمرانی است؛ چون آنها از پایین‌ترین سطح آغاز می‌کنند و باید با نشان‌دادن توانایی‌های خود، به‌سرعت از مراتب مختلف بالا بروند.

حالا در نظر داشته باشید که توسعه چین در چه مراحلی و با در نظر گرفتن چه نکاتی محقق شـــده است. می‌توانیم توسعه چین را به چند مرحله تقســـیم کنیم. مرحله اول، اقتصاد عمدتاً صادرات‌محور بود. بعد مرحله توسعه زیرساخت‌محور رسید که با حجم عظیمی از سرمایه‌گذاری در قطارهای سریع‌السیـــر، فرودگاه‌ها، بنادر، پل‌ها و انواع زیرساخت‌های دیگر همراه بود.

حالا چین در مرحله سوم قرار دارد؛ مرحله‌ای که بر «توسعه باکیفیت» متمرکز اســـت. اما آنها دنبال «توسعه بدون وابستگی» هستند؛ یعنی دستیابی هم‌زمان به رشد و تاب‌آوری ملی بود؛ رشدی که تاب‌آوری ملی را تقویت کند تا چین به دیگران وابسته نباشد.

این مسئله به مفهوم «کاهش ریسک» مربوط نیست، بلکه صرفاً به معنای اطمینان از تأمین نیازهای اساسی است. برای نمونه، امنیت غذایی در چین موضوعی فوق‌العاده مهم است. چرا؟ چون مردم باید غذا بخورند.

شما باید نیازهای ضروری زندگی مردم را تأمین کنید و تأمین این نیازها نمی‌تواند به خواست، اراده یا تصمیم‌های کشورهای دیگر وابسته باشد. این اصلی بسیار ابتدایی و بنیادین است.

جاذبه امپراتوری و مسیر پیش روی چین

■ **گلن دیزن: وقتی از این صحبت می‌کنید که اقتصاد باید در خدمت جامعه باشد، دائم یاد کارل پولانی می‌افتم. او بعد از جنگ جهانی دوم برخی از بهترین آثار را در این زمینه نوشت. استدلال اصلی‌اش هم این بود که پس از انقلاب صنعتی، چالش اساسی سرمایه‌داری این است که اگر همه‌چیز را صرفاً به بازار واگذار کنید، اقتصاد بازار عملاً از جامعه جدا می‌شود و جامعه صرفاً به زائده‌ای از آن تبدیل خواهد شد.**

حالا من احساس می‌کنم ما دقیقاً در همان مسیر حرکت کرده‌ایم. قرار بود ملت‌هایی داشته باشیم که اقتصاد در اختیار دارند؛ یعنی ابتدا جامعه خود را تعریف کنیم و بعد اقتصاد را به شکلی سازمان دهیم که هم کارآمد باشد و هم در خدمت جامعه قرار گیرد. اما در عوض، با پذیرش اقتصاد نئولیبرالی و این تصور که هیچ‌کس نباید در بازار مداخله کند، بازار تقریباً به یک دین تبدیل شد. به‌تدریج، به‌جای ملت‌هایی دارای اقتصاد، به اقتصادهایی دارای ملت تبدیل شدیم.

مورد آمریکا در این زمینه خیلی واضح بوده. بعد از طی‌شدن بخشی از دوره جهانی‌شدن، آمریکایی‌ها متوجه شدند که بسیاری از مشاغل به خارج کشور منتقل می‌شود و شهرها و شهرک‌های فراوانی در قلب آمریکا رو به نابودی می‌روند. هر جا هم که شغل از در بیرون برود، مواد مخدر تو می‌آید. دولت‌ها هم می‌گفتند اگر اینجا کار پیدا نمی‌کنید بروید به یک شهر دیگر. نتیجه این سیاست اشتباه، خالی‌شدن برخی مناطق از جمعیت بود.

این دقیقاً همان چیزی است که کارل پولانی درباره‌اش نوشته بود: شما اجازه می‌دهید جامعه ویران شود چون جامعه به‌شیوه‌ای که باید، در خدمت اقتصاد قرار نمی‌گیرد. نکته پولانی این بود که اگر صرفاً کارایی اقتصادی را دنبال کنید، سرانجام الیگارشی را تقویت می‌کنید و باعث گسل‌های غیر قابل بازگشت در جامعه می‌شوید.

حالا سوال من این است که تا چه اندازه خوش‌بین هستید که چین بتواند از جاذبه امپراتوری دوری کند؟ اجازه بدهید این را هم بگویم که ما واقع‌گرایان سیاسی معمولاً بر این باوریم که قدرت بر نیت‌ها تأثیر می‌گذارد. مثلاً فریدریش لیست اقتصاددان سیاسی را در نظر بگیرید. او می‌گفت بین بریتانیا و آمریکا تفاوت زیادی هست. به گفته او، بریتانیا توانست امپراتوری خود را بر سه پایه بنا کند. پایه اول، سلطه بر فناوری و صنعت بود. پایه دوم، کنترل تمام اقیانوس‌های جهان و در نتیجه تسلط بر ارتباطات و پیوندهای فیزیکی جهان بود. پایه سوم هم کنترل ارتباطات مالی بود؛ بانک‌های اصلی در اختیار بریتانیا قرار داشتند و پول آن کشور در مبادلات جهانی استفاده می‌شد.

از نظر لیست، «نظام آمریکایی» در اوایل قرن نوزدهم ماهیتی کاملاً متفاوت داشت. اما تقریباً می‌توان سال ۱۸۹۸ را نقطه عطف دانست. وقتی که آمریکایی‌ها در جنگ با اسپانیا پیروز شدند، مجموعه‌ای از مستعمرات را به دست آوردند. از آن پس، دیگر هدف صرفاً کنترل اقیانوس آرام نبود؛ آمریکا ناگهان در پی کنترل و سلطه بر بازارهای خارجی بر آمد و این هدف به تصاحب سرزمین‌ها نیز نیاز داشت. به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم بود که آمریکا به دنبال کنترل همه دریاها، سلطه بر صنایع فناوری و البته انحصار ارزهای جهانی و بانک‌های توسعه‌ای افتاد. در آن مقطع آمریکا عملاً به نسخه‌ای کامل از امپراتوری بریتانیا تبدیل شده بود.

به نظرم چین دارد در مسیرهای مشابهی حرکت می‌کند. چین پایه اول، یعنی رهبری صنعتی و فناوری را در اختیار دارد. با ابتکار کمربند و راه در حال متصل‌کردن جهان است. پایه آخر هم طبیعتاً جنبه مالی است: چین بانک‌های ملی، ارز و سامانه‌های پرداخت خود را توسعه می‌دهد.

ممکن است این سازوکارها در حال حاضر هژمونیک نباشند؛ اما اگر چین به هژمونی برسد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ از نظر شما چین اساساً چگونه می‌تواند در برابر این وسوسه مقاومت کند؟

> ممکن است بپرسید که چرا چین باید به صدور فرصت‌های شغلی به کشورهای دیگر علاقه‌مند باشد؟ پاسخ این است که وقتی مردم شغل داشته باشند، درآمد برای خرج‌کردن خواهند داشت. چین این‌طور به موضوع نگاه می‌کند

الگوی حکمرانی چین و آینده تحولات جهانی

اینار تانگن: سوال بجایی است. چیزی که در مورد امپراتوری‌ها می‌گویید حقیقت دارد. اگر تاریخ همه امپراتوری‌ها را مرور کنید، همواره با الگوی مشابهی روبه‌رو می‌شوید. کار با تجارت آغاز می‌شد، اما ناگهان زور و قدرت نظامی به ابزاری برای به‌دست‌آوردن تجارت تبدیل می‌شد. سپس این اقدامات را با توسل به هر توجیهی که در دسترس بود، مشروع جلوه می‌دادند

در چینی که من دیده‌ام چند ویژگی قابل توجه وجود دارد. اول اینکه نیروی محرک ما در غرب نوستالژی است. ممکن است تصور کنید چین هم تحت تأثیر نوستالژی قرار دارد، چون آنجا از «توزایی» حرف می‌زنند و می‌خواهند اقتصاد خود را دوباره توانمند کنند. اما این الزاماً نوستالژی نیست. چینی‌ها تشخیص داده‌اند برای پیشرفت باید کارهای تازه‌ای انجام دهند و این نگاه، ارتباطی عمیق با تاریخ دارد.

برای نمونه، وقتی که با فردی در سطوح نسبتاً بالای حکومت چین گفت‌وگو می‌کنم، می‌بینم که او به معنای واقعی کلمه آموزش کلاسیک دیده است؛ شاعران را می‌شناسد، با ادبیات آشناست و تاریخ کشورش را می‌داند. این مقام‌ها به‌طور مستمر در دوره‌های «مدرسه حزبی» شرکت می‌کنند و موظف‌اند هر سال دوره‌هایی را در آنجا بگذرانند و بخشی از این آموزش‌ها به تاریخ کشورشان اختصاص دارد.



طبیعتاً این تاریخ با تفسیر خاص خودشان همراه است، اما آنها فقط با تاریخ چین آشنا نیستند؛ بلکه به‌طور کامل از قدرت و اهمیت تاریخ آگاهی دارند، به خصوص هرچه به سطوح بالاتر حکومتی می‌رسند بیشتر به این موضوع آگاه می‌شوند و از تاریخ به‌عنوان راهنمایی برای آینده استفاده می‌کنند.

مثلاً در مواجهه با دونالد ترامپ آنها می‌دانند که او شخصیتی معامله‌محور دارد. چینی‌ها مدت زیادی درباره شیوه برخورد با او فکر کردند و نمونه افرادی شبیه او را در تاریخ خود پیدا کردند. آنها می‌گویند اگر از تاریخ درس بگیرید،

در آمریکا این اعتقاد وجود دارد که سرمایه‌داری لیبرال‌دموکراتیک نه یکی از پاسخ‌ها، بلکه تنها پاسخ موجود است. پس برای آنکه جهان به صلح برسد، باید این نظام را بر سراسر جهان تحمیل کرد.

احتمال تکرار اشتباهات گذشته کم می‌شود. پس تا وقتی تاریخ در مرکز درک آنها از جهان قرار داشته باشد، احتمالاً عملکرد خوبی خواهند داشت.

نکته دوم این است که چین تلاش خاصی برای اینکه ایدئولوژی خود را به دیگران تحمیل کند انجام نمی‌دهد. بخشی از دلیل تحمیل ایدئولوژی از سوی آمریکا یا قدرت‌های استعماری در گذشته، ماهیتی دفاعی دارد. غربی‌ها با خود می‌گویند چگونه همه کارهای وحشتناکی را که انجام داده‌ایم توجیه می‌کنیم؟ می‌گوییم در واقع این کارها را به دلایل درست و برای خیر عمومی انجام داده‌ایم. می‌گوییم برای درست‌کردن هر املت باید چند تخم‌مرغ را شکست. پس اگر املت می‌خواهید، باید آمادگی انجام هر کار ضروری را داشته باشید. اما فکر می‌کنم این استدلال دیگر توخالی و بی‌اعتبار شده است. چین چنین رویکردی ندارد.

نکته دیگر این است که نظام چین از یک طبقه حرفه‌ای از مدیران و دیوان‌سالاران برخوردار است که رهبران کشور از میان آنها برمی‌خیزند. آنها معمولاً فعالیت خود را در ۲۲ تا ۲۴ سالگی آغاز می‌کنند و تا ۵۴ سالگی مشخص خواهد شد که آیا می‌توانند به مسیر خود ادامه دهند یا اساساً باید بازنشسته شوند.

فرایند صعود در این ساختار بسیار سخت است. این ساختار به شکل یک هرم است: کار با میلیون‌ها نفر آغاز می‌شود، اما در نهایت به یک نفر، سپس هفت نفر، بعد ۲۵ نفر و به همین ترتیب می‌رسد. بنابراین در رأس هرم فضای چندانی وجود ندارد. یعنی کسانی که موفق می‌شوند به سطوح بالا برسند، معمولاً از توانایی خوبی برخوردارند. البته دولت چین خودش با دشواری‌ها و چالش‌های مختلف در مورد انتقال قدرت و مسائل مشابه مواجه است اما احتمالاً نظام چین، به‌طور متوسط، افرادی توانمندتر را برای پست‌های مدیریت و رهبری در رده‌های مختلف پرورش می‌دهد.

حالا درباره این موضوع فکر کنید: آمریکا چگونه رهبران خود را برای حکومت آماده می‌کند؟ ممکن است ابتدا برای مسئولیت به عهده گرفتن جمع‌آوری سگ‌های ولگرد شهرتان معروف شوید، بعد نامزد شهرداری بخش و بعد مناطق دیگر شوید، سپس برای مجلس سنا رقابت کنید و سرانجام رئیس‌جمهور شوید. این البته داستان بسیار جذابی به نظر می‌رسد.

بیل کلینتون را داشتیم که از پیش‌زمینه‌ای نه‌چندان بالا برخاست و به ریاست‌جمهوری ایالات متحده رسید. این داستان فوق‌العاده به نظر می‌رسد؛ همان روایت مشهور صعود فردی فقیر و گمنام به موفقیت. اما آیا این افراد واقعاً برای مسئولیتی که بر عهده می‌گرفتند آماده بودند؟ کلینتون در مقایسه با بسیاری از دیگران آمادگی بیشتری داشت، چون پیش‌تر فرماندار بود.

اما مثلاً باراک اوباما که سخنوری عالی است، پیش از آنکه رئیس‌جمهور شود، عملاً هیچ سازمان بزرگی را اداره نکرده بود. این موضوع برای او به یک مشکل تبدیل شد. او برای ریاست‌جمهوری آماده نبود. نکته کنایه‌آمیز این است که او امروز می‌توانست رئیس‌جمهوری بسیار موفق باشد چون حالا دیگر تجربه لازم را در اختیار دارد. او حالا می‌داند بوروکراسی چگونه کار می‌کند اما در گذشته، این ساختار به خصوص در مسائل نظامی او را سردرگم کرد. اوباما صعود سریعی داشت اما چنین صعودی الزاماً او را برای پیچیده‌ترین مقام در آمریکا آماده نکرده بود. او تحت تاثیر حرف‌ها و مواضع افرادی در سطوح نظامی بالا در آمریکا قرار گرفت و فکر کرد که تهدیدهای عظیمی علیه کشورش وجود دارد و وارد جنگ‌های فاجعه‌باری مثل لیبی شد.

در مقابل، اگر قرار باشد در چین به چنین جایگاهی برسید، باید بارها و بارها از آزمون‌های بسیار سخت عبور کرده باشید. باید دقیقاً بدانید چین چگونه کار می‌کند و محدودیت‌ها و مزایای ساختار حکومت چیست. از طرف دیگر اگر فردی نامطبوع و آزاردهنده باشید، نمی‌توانید به سطوح بالا ارتقا پیدا کنید چون مردم از شما خوششان نمی‌آید. در آمریکا این طور نیست. برای نمونه، تد کروز را در نظر بگیرید. تقریباً هرکسی که با تد کروز ملاقات کرده، از او خوشش نمی‌آید. می‌گویند: «بله، مرد باهوشی است، اما چندان دوست‌داشتنی نیست.»

در چین هیچ راهی وجود نداشت که فردی مانند او به موقعیتی برسد که اکنون در اختیار دارد. اول به این دلیل که واقعاً تجربه لازم برای کاری را که انجام می‌دهد ندارد. همچنین اطلاعات کافی در اختیار ندارد؛ موضوعی که در مصاحبه او با تاکر کارلسون مشاهده کردیم. او نمی‌دانست ایران ۹۲ میلیون نفر جمعیت دارد. صرفاً گفت: «بیایید به آنجا حمله کنیم» یا جملاتی مانند «من سناتور اسرائیل هستم» بر زبان آورد. حتی نمی‌توانم تصور کنم فردی در چین یک‌دهم چنین سخنانی را بیان کند و همچنان در مقامی قدرتمند باقی بماند.

ممکن است من بتوانم کالایی را تولید کنم. اما اگر نتوانم مواد اولیه موردنیاز برای آغاز فرایند تولید را وارد کنم و سپس محصول نهایی را از کارخانه خارج کنم، آن توانایی تولید من بی‌فایده خواهد بود



از طرف دیگر همیشه به کسانی که سعی دارند شما را متقاعد کنند که برترند، مشکوک می‌شوم. دونالد ترامپ چنین آدمی است. اگر واقعاً قدرتمند باشید، به استدلال‌هایتان تکیه می‌کنید، نمونه ارائه می‌دهید و دست به عمل می‌زنید. نیازی ندارید دائماً درباره قدرت خود صحبت کنید.

بنابراین فکر می‌کنم چینی‌ها در شیوه برخورد با مسائل، افق زمانی بسیار طولانی‌تری دارند. بااین‌حال، آینده ناشناخته است و همان‌طور که گفتم، این مبارزه‌ای دائمی خواهد بود. تنها چیزی که با اطمینان می‌دانیم این است که تغییرات بیشتری در راه است. هنگامی که این تغییرات فرا می‌رسند، باید نظامی داشته باشید که به اندازه کافی پویا باشد و بتواند به آنها پاسخ دهد.

اگر بازدارندگی وعده داده‌شده توسط آمریکا به ناتو توخالی از آب دربیاید، فرانسه آماده خواهد بود که جای آن را بگیرد. اما آیا این جایگزین برای متحدانِ نگران کافی است؟

[آینده اروپا]

مکرون می‌خواهد هسته‌ای باشد

درباره رشد زرادخانه هسته‌ای فرانسه و تاثیر آن روی آلمان

در اوایل ماه مارس، امانوئل مکرون رئیس‌جمهور فرانسه در میان وزش باد در پایگاه زیردریایی‌های برتانی ایستاد و بی‌سر و صدا چهار دهه سیاست ارتدکس هسته‌ای فرانسه را به پایان رساند. او اعلام کرد که زرادخانه هسته‌ای این کشور رشد خواهد کرد، شمار کلاهک‌ها از این پس محرمانه خواهد ماند و برای نخستین بار، سلاح‌های هسته‌ای که برای دفاع از پاریس ساخته شده‌اند به صورت مشترک برای حفاظت از برلین نیز به کار گرفته خواهند شد.

این سه تغییر همزمان و به خصوص بازدارندگی مشترک و پیشرفته برای شرکای اروپایی، کاملاً با سیاست سابق هسته‌ای فرانسه تفاوت دارد. آن سیاست در طول ریاست‌جمهوری‌های پیشین، از فرانسوا میتران تا فرانسوا اولاند، تثبیت شده بود. اما از این پس زرادخانه فرانسه بزرگ‌تر خواهد شد و نیروهای هسته‌ای آن به‌تدریج در معماری امنیتی گسترده‌تر اروپا تنیده خواهند شد.

این برنامه مکرون اما هزینه‌های سیاسی سنگینی دارد و نیازمند همکاری فشرده میان فرانسه و شرکای هسته‌ای آن است. اول اینکه چارچوب بازدارندگی پیشرفته به‌مثابه بیمه‌ای در برابر ناتو طراحی شده است: این طرح به اروپا اجازه می‌دهد تا یک قابلیت پشتیبان بسازد؛ آن هم بدون آنکه آشکارا واشنگتن را به چالش بکشد. اما این پرسش مطرح است که آیا پاریس واقعاً می‌تواند به متحدانی که به یکپارچگی عملیاتی با آمریکا عادت کرده‌اند، اطمینان لازم را ارائه بدهد یا خیر.

دوم، با نزدیک شدن به انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۷ در فرانسه و خصومت راست افراطی با تعهدات هسته‌ای اروپایی، این احتمال وجود دارد که برنامه مکرون خیلی هم عمر نکند.

سوم، گروه راهبری هسته‌ای دوجانبه فرانسه و آلمان که درواقع در خارج از ناتو است، در نوع خود جالب است اما این را می‌دانیم که به صورت تاریخی، پیشنهادهای دفاع جمعی فرانسه سابقه شکست و ناکامی دارند. در نهایت، این ابتکار می‌تواند مهم‌ترین تحول در بازدارندگی هسته‌ای اروپا در دهه‌های اخیر باشد، به شرطی که پاریس و شرکایش بتوانند آن را از طریق رایزنی‌های مستمر، رزمایش‌های مشترک و تعهدات الزام‌آور تثبیت کنند.

مشخص است که بی‌اعتمادی‌های اروپا به دونالد ترامپ مهم‌ترین علت توسل مکرون به چنین برنامه‌ای است. ترامپ بارها تهدید کرده که آمریکا از ناتو خارج خواهد شد و کشورهای اروپایی باید مسئولیت تامین امنیت خودشان را به عهده بگیرند (البته مکرون ادعا کرده که برنامه‌اش مکملی است برای برنامه هسته‌ای ناتو؛ و در هماهنگی با دولت ترامپ شکل گرفته است).



با این اوصاف، اگر بازدارندگی وعده داده شده توسط آمریکا به ناتو توخالی از آب دربیاید، فرانسه آماده خواهد بود که جای آن را بگیرد. اما آیا این جایگزین برای متحدانِ نگران کافی است؟

موضوع دیگر هم قمار داخلی است که مکرون دارد انجام می‌دهد. جاه‌طلبی‌های هسته‌ای مکرون بر پایه سیاسی شکننده‌ای بنا شده است. دوره ریاست‌جمهوری او در ۲۰۲۷ پایان می‌یابد و قانون اساسی اجازه دوره سوم را نمی‌دهد. حزب اجتماع ملی که در نظرسنجی‌های انتخابات پیش رو پیشتاز است، حاکمیت هسته‌ای را غیرقابل‌مذاکره می‌داند و بازدارندگی پیشرفته را «پراکندگی ابزارهای هسته‌ای ما در سراسر خاک اروپا» می‌خواند. مارین لوپن در ماه مه نوشت که «به اشتراک‌گذاری بازدارندگی فرانسه به معنای لغو آن است» و چنین چارچوبی دموکراسی فرانسه را بیش از پیش تضعیف خواهد کرد. در واقع، چرخش مکرون از تعهدات شفافیت‌سازی دوران سارکوزی، به منتقدان داخلی این حس را داده است که رئیس‌جمهور بدون مجوز دموکراتیک دارد دهه‌ها مدیریت مسئولانه هسته‌ای را برمی‌چیند. دولتی که حزب راست افراطی فرانسه شکل دهد، می‌تواند پیش از استقرار کامل چارچوب بازدارندگی پیشرفته، آن را متوقف یا معکوس کند.

منبع: وار آن راکز
چرا باید خواند:
فرانسه در صدد تغییر سیاست ارتدوکس هسته‌ای خود برآمده و برای تحقق آن به همکاری متحدان ناتو نیاز دارد. این گزارش توضیح می‌دهد که مکرون در این راه با چه مشکلاتی مواجه خواهد شد

این امر در تاریخ فرانسه بی‌سابقه نیست. در اواخر دهه ۱۹۵۰، دولت گای موله برنامه مشترک هسته‌ای فرانسه، ایتالیا و آلمان را پیشنهاد کرد، اما شارل دوگل در ۱۹۵۸ این پیشنهاد را لغو و بر استقلال راهبردی پاریس تأکید کرد. این الگوی آغاز و عقب‌نشینی دقیقاً همان چیزی است که امروز متحدان را نگران می‌کند. به نظر می‌رسد مکرون این آسیب‌پذیری را درک می‌کند و با گره‌زدن هشت متحد ناتو به سازوکارهای مشورتی و آغاز رزمایش‌های مشترک، در تلاش است وضعیتی ایجاد کند که برچیدن آن‌ها برای جانشینش هزینه سیاسی داشته باشد. گروه راهبری فرانسه-آلمان، دعوت از ناظران متحد و ترتیبات استقرار پیشین همگی در خدمت همین هدف هستند. با این حال، هیجده ماه زمان کافی نیست و اگر رئیس‌جمهور بعدی چارچوبی را به ارث ببرد که عمدتاً روی کاغذ وجود دارد، «بازدارندگی پیشرفته» به فهرست بلند ابتکارات دفاع جمعی فرانسه می‌پیوندد که قربانی سیاست داخلی شده‌اند.

زرادخانه نسبتاً کوچک فرانسه که برای وارد آوردن خسارت غیرقابل‌قبول به مراکز حیاتی دشمن طراحی شده، برای پاسخ‌های منعطف و پلکانی که بازدارندگی گسترده ایجاب می‌کند، مناسب نیست و متحدان ناتو که دهه‌ها با نردبان تشدید آمریکا خو گرفته‌اند، به‌سختی دکترین «همه یا هیچ» فرانسه را جایگزینی معتبر می‌یابند. سوم و شاید نگران‌کننده‌ترین، انتخابات ۲۰۲۷ فرانسه است. حزب اجتماع ملی که حاکمیت هسته‌ای را مقدس می‌شمارد، احتمالاً با گسترش تضمین‌های هسته‌ای به شرکای اروپایی مخالفت خواهد کرد و مکرون ممکن است زمان کافی برای تثبیت معماری خود نداشته باشد.

اکونومیست
منتخبی از مطالب مجله اکونومیست

استانبول در مسیر دوبی‌شدن

اکونومیست از فرصت‌های تجاری جنگ برای ترکیه گزارش می‌دهد

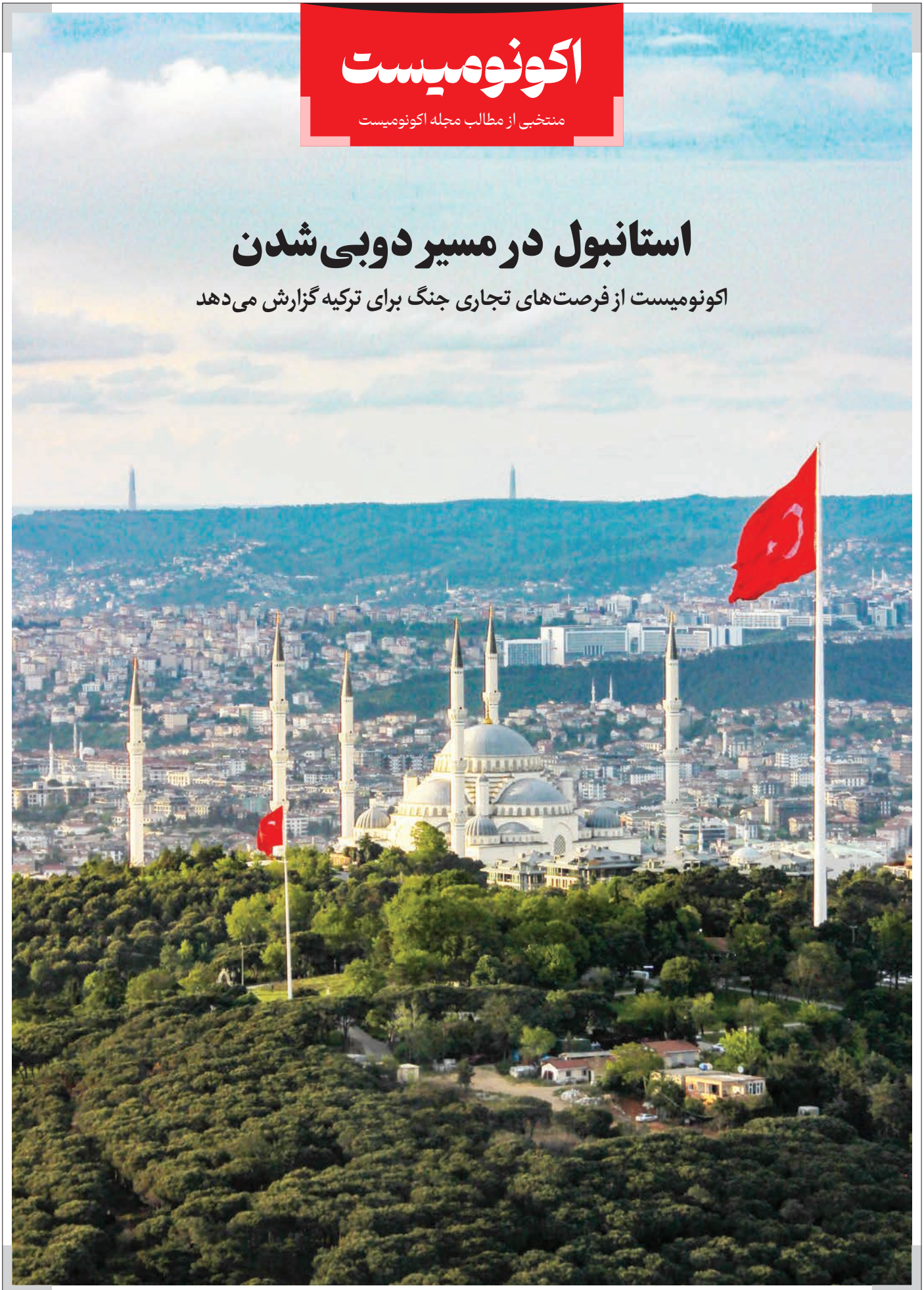

جنگ در خاورمیانه فرصتی برای ترکیه فراهم می‌کند تا از شر شهرت خود به عنوان یک اقتصاد نابسامان خلاص شود. اما تبدیل شدن به یک اعجوبه اقتصادی به چیزی فراتر از یک درگیری در همسایگی نیاز دارد.

[همسایه]

برنده پنهان جنگ

ترکیه چه به‌دست آورد؟

جنگ، ویرانی اقتصادی به جـای می‌گذارد. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول، طی چهار ماه گذشته جنگ تحمیلی و ظالمانه آمریکا و اسرائیل علیه ایران ۶۰۰ میلیارد دلار خسارت به ایران وارد کرده؛ همچنین در ایران تا ۷ درصد از نیروی کار، شغل خود را از دست داده‌اند. اقتصاد همسایگان ثروتمندترِ خلیج‌فارسِ ایران منقبض شده و این درگیری ممکن است امسال دو درصد از رشد تولید ناخالص داخلی در خاورمیانه بکاهد.

برای ترکیه، به عنوان یک اقتصاد بزرگ که میان منطقه‌ای بی‌ثبات و اروپا قرار گرفته، جنگ در خلیج‌فارس موهبتی دوگانه بوده است. قیمت‌های سرسام‌آور نفت باعث شد که تورم ماهانه در ماه آوریل برای دومین بار در یک سال گذشته از ۴ درصد عبور کند. بانک مرکزی بیش از نیمی از ذخایر ارزی خود را صرف حمایت از لیره کرد. با این حال، مشکل در همسایگی، یک فرصت هم محسوب می‌شود. یکی از مقامات وزارت دارایی می‌گوید: «خلیج‌فارس در چند ماه گذشته تجارت زیادی را از دست داده است و ما فکر می‌کنیم می‌توانیم بخشی از آن را به‌دست بیاوریم.»

استانبول، و به طور کلی ترکیه، در حال تبدیل شدن به یک چهارراه تجاری برای کسب‌وکار بین آسـیای مرکزی، خاورمیانه و اروپا است؛ چهارراهی که شاید از نظر ظاهری ساده‌تر از خلیج‌فارس باشد، اما پرهیاهو اسـت. برخی از خریدارانی که در بوتیک‌های محله گران‌قیمت «نیشانتاشی» استانبول قدم می‌زنند، می‌گویند اگر جنگ نبود، الان در دبی بودند. آن سوی تنگه بسفر، سومین پایانه بزرگ باربری ترکیه تقریباً لبریز شده است. کارگران اسکله، که در حال استراحت کوتاه قبل از اضافه‌کاری هستند، می‌گویند از زمان بسته شدن تنگه هرمز، حجم بار سه برابر شده است. بنادر ترکیه هرگز در فصل بهار چنین حجمی از محموله‌ها را مدیریت نکرده بودند. جریان سوخت‌های فسـیلی که از خطوط لوله عبوری از ترکیه می‌گذرنـد و اروپا را به تأمین‌کنندگان انرژی متصل می‌کنند هم افزایش یافته است. پیش‌بینی می‌شود جریان نفت از خط لوله کرکوک–جیحان که از عراق می‌آید، تا ماه اوت نسبت به آوریل سه برابر شود.

ترکیه خواهان دستاوردهای بسیار بیشتری است. کنترل ایران بر تنگه هرمز، برنامه‌ها برای ایجاد حداقل سه شبکه راه‌آهن و جاده‌ای از خاورمیانه به اروپا را احیا کرده است. مقامات امیدوارند که همه این‌ها میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری خارجی جذب کند. برای مثال، راه‌آهن حجاز می‌تواند نفت خام و مسافران را از عربستان سعودی حمل کند. مقامات اصرار دارند که بازدیدکنندگان بیشتری، مانند کسانی که در استانبول خرید می‌کنند، به زودی از راه می‌رسند و صنایعی از گردشگری تا سرگرمی را متحول خواهند کرد. صنعت دفاعی ترکیه که در سال‌های اخیر با بودجه‌های دولتی تقویت شده، در سال ۲۰۲۵ تقریباً به اندازه آلمان تسلیحات صادر کرده است. به گفته دو مقام ترک، از ماه فوریه، سه کشور حوزه خلیج‌فارس مذاکراتی را برای قراردادهای تسلیحاتی آغاز کرده‌اند.

یک جایزه بزرگ دیگر برای ترکیه، جذب سرمایه‌گذارانی است که از خلیج‌فارس رانده شده‌اند. «مرکز مالی استانبول»، جزیره‌ای درخشان از برج‌های شیشه‌ای که در سال ۲۰۲۳ برای میزبانی از بانک‌های بین‌المللی و خدمات مالی افتتاح شـد، تا فوریه تنها محل استقرار بانک‌های دولتی و نهادهای نظارتی بود. احمد احسان اردم، رئیس این مرکز، و مهمت شیمشک، وزیر دارایی ترکیه، ادعا کرده‌اند که ۴۰ بانک و شرکت مشاوره‌ای از خلیج‌فارس به دنبال تأسیس دفتر در آنجا هستند. در ماه مه، دولت معافیت‌های مالیاتی سخاوتمندانه‌ای را برای خارجی‌ها (از جمله امتیازات ویژه برای ساکنان این مرکز مالی) ارائه کرد.

این موضوع کمک می‌کند که تحت مدیریت آقای شیمشک و فاتح کاراهانِ منطقی که هدایت بانک مرکزی را بر عهده دارد، مدیریت اقتصاد کلان ترکیه دیگر مانند چند سال پیش (زمانی که رئیس‌جمهور رجب طیب اردوغان اصرار داشت، در میان حماقت‌های دیگر، که نرخ بهره بالا باعث تورم می‌شود، نه اینکه آن را مهار کند) نابسامان نیست. در سال ۲۰۲۵، رشد اقتصادی ۳.۶ درصد بود و تورم سـالانه با ۲۴ درصد کاهش، به ۳۵ درصد رسـید. از ماه فوریه، گردشگران و باربری به کاهش شوک فوری ناشی از قیمت‌های بالای انرژی کمک کرده‌اند و آتش‌بس ماه آوریل، افزایش قیمت‌ها را در ماه مه به تنها ۱.۷ درصد رسانده است.

چرا باید خواند:
هر جنگی می‌تواند با تهدیدها و فرصت‌هایی همراه باشد. جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران هم با تهدیدهای بسیار برای منطقه خاورمیانه و البته برخی فرصت‌ها همراه بود. اکونومیست می‌گوید ترکیه به دنبال بهره‌برداری از فرصت‌هاست

با این حال، آقایان شیمشـک و کاراهان کار سختی در پیش دارند. جنگ، بودجه و تراز پرداخت‌های ترکیه را تحت فشار قرار داده است. معافیت‌های مالیاتی بر سوخت که به مهار قیمت‌های بالای انرژی کمک کرده، می‌تواند هزینه‌ای معادل ۰.۶ درصد از تولید ناخالص داخلی داشته باشد. بین ژانویه و آوریل، ذخایـر ارزی از ۷۹ میلیارد دلار به ۱۸ میلیارد دلار کاهـش یافت، زیرا بانک مرکزی برای حفظ ثبات لیره، دلار می‌فروخت. اگرچه ذخایر اکنون تثبیت شده‌اند، فروش بیشتر ذخایر بدون جایگزینی آن‌ها می‌تواند منجر به از دست رفتن اعتماد به بانک مرکزی و تورمی شـود که در نهایت دولت را مجبور به اعمال کنترل‌های ارزی کند.

برخی از سرمایه‌داران غربی از بازگشت به سیاست‌های مالی و پولیِ بی‌خردانه می‌ترسـند؛ به‌ویژه به این دلیل که گفته می‌شود آقای شیمشکِ عاقل با آقای اردوغان اختلاف پیدا کرده است. خارجی‌ها از زمان شروع جنگ علیه ایران، حداقل ۱۰ میلیارد دلار از ترکیه خارج کرده‌اند. بسـیاری از کسانی که از خلیج‌فارس گریخته‌اند، مقاصد جایگزین را انتخاب می‌کنند. مدیرانِ صندوق‌های پوشش ریسک که از دبی فرار می‌کنند، عمدتاً سر از میامی و میلان درآورده‌اند، نه استانبول. مدیران پردرآمدی که به دنبال مدارس خوب برای فرزندانشان هستند، ممکن است لندن یا ژنو را ترجیح دهند. با قضاوت از روی گفت‌وگو با ده‌ها تن از ساکنان جدید «مرکز مالی اسـتانبول»، اکثر آن‌ها کمتـر از ۵۰ نفر را در استانبول استخدام می‌کنند. تعداد کمی از خریداران خارجی که در خیابان‌های نیشانتاشی قدم می‌زنند، می‌گویند قصد بازگشـت دارند. رونق در بخش لجستیک و حمل‌ونقل که کمتر از یک‌دهم اقتصاد را تشکیل می‌دهد، به تنهایی تأثیر محدودی دارد.

جنگ در خاورمیانه فرصتی برای ترکیه فراهم می‌کند تا از شر شهرت خود به عنوان یک اقتصاد نابسامان خلاص شود. اما تبدیل شدن به یک اعجوبه اقتصادی به چیزی فراتر از یک درگیری در همسایگی نیاز دارد.



در سراسر جهان ثروتمند، سیاستمداران تمایل دارند منافع سالمندان را به جوانان ترجیح دهند. از برزیل تا فرانسه، این امر اصلاح نظام‌های بازنشستگی را به‌طور وحشتناکی دشوار می‌کند. در آمریکا، هر رهبری که چنین تلاشی کند، در تبلیغات انتخاباتی مخالفان، به شکلی به تصویر کشیده می‌شود که گویی مادربزرگ‌ها را از صخره به پایین پرتاب می‌کند.



[آمریکا]

خطر پیرسالاری در کمین است؟

کتابی برای مقابله با یک پدیده قدیمی

با جوانان در هر کشور ثروتمندی صحبت کنید، شکایت‌های مشابهی می‌شنوید. الیجا ادواردز، دانشجوی ۲۰ ساله‌ای که در واشینگتن دی‌سی تحصیل می‌کند، می‌گوید: «مسکن اصلاً مقرون‌به‌صرفه نیست.» قیمت‌ها «در حال انفجار هستند و به نظر می‌رسد هیچ‌چیز [هرگز] باعث پایین آمدن آن‌ها نمی‌شود.» جوانان خواهان خانه در نزدیکی محل کارشان هستند، اما برای سازندگان، ساخت‌وساز آن‌قدر دشوار است که لشکری از بیست‌ودو-سه ساله‌ها در زیرزمین خانه‌های والدینشان گیر افتاده‌اند و از خشم می‌جوشند. آیا مقصر این وضعیت می‌تواند... افراد مسن باشد؟

ساموئل موین، استاد دانشگاه ییل، در کتاب «پیرسالاری در آمریکا» استدلال می‌کند که آمریکا توسط سالخوردگان اداره می‌شود. مسئله فقط این نیست که دونالد ترامپ ۸۰ ساله است یا اینکه سلف او در ۸۲ سالگی از سمت خود کنار رفت و به‌وضوح دچار ضعف جسمانی و ذهنی بود. موین جامعه‌ای را می‌بیند که به سالمندان امتیاز می‌دهد، راه را بر جوانان می‌بندد و «بیش از آنکه به فکر نوسازی باشد، به حفظ وضع موجود اصرار دارد».

چرا باید خواند:
اگر کشوری را فقط پیرها اداره کنند در حالی که خودش می‌تواند کشوری جوان باشد، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ اکونومیست در این گزارش به مقوله پیرسالاری در آمریکا پرداخته است.

وقتی نوبت به سیاست می‌رسد، او حق دارد. قانون‌گذاران آمریکایی با افزایش سابقه قدرت بیشتری می‌گیرند و هیچ مکانیسم خوبی برای کنار گذاشتن آن‌ها زمانی که دیگر قادر به انجام وظایف خود نیستند، وجود ندارد. کی گرنجر، نماینده کنگره از تگزاس، با وجود اینکه در خانه سالمندان زندگی می‌کرد و از زوال عقل رنج می‌برد، همچنان خدمت می‌کرد. دایان فاینستاین، سناتور کالیفرنیا که در ۹۰ سالگی در حین تصدی سمتش درگذشت، اغلب متوجه نمی‌شد اطرافش چه می‌گذرد. در اکثر مشاغل، افراد پس از سن خاصی به‌تدریج مسئولیت‌ها را واگذار می‌کنند -و زمانی که قادر به انجام آن‌ها نیستند، به‌طور کامل آن‌ها را رها می‌کنند. اما در سیاست این‌طور نیست. نقش «رئیس موقت سنا»، که نفر سوم در خط جانشینی ریاست‌جمهوری آمریکا است، به‌طور سنتی به باسابقه‌ترین عضو آن داده می‌شود. امروز این فرد سناتور چاک گراسلی از آیووا است که ۹۲ سال دارد. حتی سیاستمداران جوان‌تر هم باید در برابر رای‌دهندگان مسن سر خم کنند، چرا که احتمال رأی دادن آن‌ها بسیار بیشتر از جوانان است. میانه سنی رأی‌دهندگان در آمریکا ۵۲ سال است. مهم‌تر اینکه، میانه سنی رأی‌دهندگان انتخابات مقدماتی -که تقریباً ۹۰ درصد اعضای مجلس نمایندگان را تعیین می‌کنند و کرسی‌هایشان به‌طور منطقی توسط حزب مقابل قابل تصرف نیست- ۶۵ سال است. موین خاطرنشان می‌کند: «هرچه یک انتخابات کسل‌کننده‌تر باشد، میانگین سنی رأی‌دهندگان بالاتر می‌رود.» همان‌طور که یکی از شخصیت‌های سریال «پارک‌ها و تفریحات» می‌گوید: «سالمندان تقریباً تنها کسانی هستند که در انتخابات محلی رأی می‌دهند. بنابراین اگر می‌خواهید برنده شوید، باید رأی خاکستری (سالمندان) را به‌دست آورید.»

در سراسر جهان ثروتمند، سیاستمداران تمایل دارند منافع سالمندان را به جوانان ترجیح دهند. از برزیل تا فرانسه، این امر اصلاح نظام‌های بازنشستگی را به‌طور وحشتناکی دشوار می‌کند. در آمریکا، هر رهبری که چنین تلاشی کند، در تبلیغات انتخاباتی مخالفان، به شکلی به تصویر کشیده می‌شود که گویی مادربزرگ‌ها را از صخره به پایین پرتاب می‌کند.

موین استدلال می‌کند که سالمندان سهم کمتری در آینده دارند، بنابراین مالیات پایین را به مدارس خوب یا سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها ترجیح می‌دهند. آن‌ها اغلب نگران بدهی‌های عمومی سرسام‌آور نیستند، زیرا بار بازپرداخت آن‌ها بر دوش دیگران خواهد افتاد. در سال ۲۰۱۶، ترامپ پس از تنها پنج دقیقه به جلسه توجیهی درباره اینکه چگونه مسیر مالی آمریکا در نهایت به بحران منجر می‌شود، پایان داد و با بی‌تفاوتی گفت: «آره، ولی من تا آن موقع نیستم.» ترامپ بیش از هر رئیس‌جمهوری در تاریخ به بدهی ملی افزوده است.

در سیاست خارجی، نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که جوانان مهم‌ترین مسئله را تغییرات اقلیمی می‌دانند که موضوعی بسیار بلندمدت است؛ اما سالمندان نگران تروریسم هستند. آمریکا اکنون دولتی دارد که با تغییرات اقلیمی مانند یک فریب برخورد می‌کند و زیاد درباره «تروریسم» حرف می‌زند، حتی قبل از کشتن مظنونان قاچاق مواد مخدر، به آن‌ها برچسب تروریست می‌زند. این کار در تلویزیون‌هایی که سالمندان تماشا می‌کنند، «مقتدرانه» به نظر می‌رسد اما هیچ تأثیر مشهودی بر عرضه مواد مخدر ندارد. رأی‌دهندگان جوان روزبه‌روز دلسردتر می‌شوند: مطالعه‌ای توسط آلونسو آمارالس از دانشگاه بوکونی میلان نشان می‌دهد که وقتی رهبران سیاسی بسیار مسن‌تر از جمعیتی هستند که نمایندگی می‌کنند، اعتماد به خودِ دموکراسی آسیب می‌بیند. بنابراین موین در شکایت از نفوذ سیاسی نامتناسب سالمندان حق دارد.

اما او وقتی قدرت آن‌ها را در محیط کار توصیف می‌کند، در زمین سست‌تری قدم می‌گذارد. او می‌گوید آن‌ها بر شرکت‌ها تسلط دارند، فرصت‌ها را «انحصاری» کرده و جوانان را در مشاغل کم‌درآمد نگه می‌دارند. او این را «شرکت پیرسالاری» می‌نامد. با این حال، برجسته‌ترین مثال‌هایی که او ذکر می‌کند مربوط به یک صنعت غیرمعمول است: دانشگاه. سیستم «کرسی مادام‌العمر» بسیاری از اساتید را غیرقابل‌اخراج می‌کند، بنابراین آن‌ها مدت‌ها پس از اینکه دیگر عملکرد مناسبی ندارند، به صندلی‌های راحت خود می‌چسبند. سایر محیط‌های کاری این‌طور نیستند. با افزایش سن کارمندان و کاهش بهره‌وری آن‌ها، دستمزدشان تمایل به کاهش دارد. اوج درآمد معمولاً در اواخر ۴۰ سالگی و اوایل ۵۰ سالگی است، زمانی که کارگران باتجربه اما هنوز پرتوان هستند، و سپس با نزدیک شدن به بازنشستگی، این درآمد به‌تدریج کاهش می‌یابد.

خلاصه اینکه، موین مشکلی واقعی را شناسایی می‌کند، اما راه‌حل‌هایی عجیب‌وغریب ارائه می‌دهد. کنگره ممکن است یک پیرسالاری باشد، اما محیط کار این‌طور نیست. جلوگیری از درآمدزایی مالیات‌دهندگانِ موی‌سپید، راهی برای عادلانه‌تر کردن جامعه نیست. همان‌طور که بحث درباره هوش مصنوعی نشان می‌دهد، کار به مردم هدف می‌دهد، نه فقط دستمزد؛ وادار کردن آن‌ها به ترک زودهنگام کار، دستورالعملی برای یک دوران پیری فلاکت‌بار است.

«موج نارنجی» ترامپی به این دلیل اوج گرفته که رأی‌دهندگان از باندهای تبهکار و مهاجران غیرقانونی به ستوه آمده‌اند. میانه‌روها و چپ‌گرایان نتوانسته‌اند ترس آن‌ها را کاهش دهند و پوپولیست‌های راست راه‌حل‌هایی با ظاهری قاطع عرضه می‌کنند.

[آمریکای لاتین]

یک منطقه ترامپی

سیاست‌های راست‌گرایانه چطور در منطقه‌ای چپ فعال شد؟

در کمی بیش از یک سال، هفت کشور آمریکای لاتین انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار کرده‌اند و راست‌گرایان در همه آن‌ها پیروز شده‌اند. هرگز آونگ سیاسی منطقه تا این اندازه سریع نچرخیده بود. اگر برزیل و مکزیک را کنار بگذاریم، تقریباً هر کشور بزرگ لاتین اکنون رهبری دارد که یا به دونالد ترامپ نزدیک می‌شود یا شبیه او حرف می‌زند. تازه‌ترین مورد، آبلاردو د لا اسپریا است که در ۲۴ ژوئن، پس از رقابتی نزدیک، رسماً به عنوان رئیس‌جمهور منتخب کلمبیا اعلام شد. او خود را «ببر» می‌نامد و وعده می‌دهد خلافکاران را «در لانه‌هایشان شکار کند.»

این «موج نارنجی» ترامپی به این دلیل اوج گرفته که رأی‌دهندگان از باندهای تبهکار و مهاجران غیرقانونی به ستوه آمده‌اند. میانه‌روها و چپ‌گرایان نتوانسته‌اند ترس آن‌ها را کاهش دهند. پوپولیست‌های راست راه‌حل‌هایی با ظاهری قاطع عرضه می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند: اگر ترامپ می‌تواند مهاجران را به‌طور گسترده اخراج کند، چرا ما نتوانیم؟ اگر او می‌تواند قایق‌های حامل مواد مخدر را منفجر کند، چرا ما بی‌رحم نباشیم؟ این‌گونه پیام‌ها محبوب از آب درآمده‌اند. و رهبرانی که از ترامپ تقلید می‌کنند، معمولاً توجه و حمایت او را هم جلب می‌کنند، چون تقلید نوعی چاپلوسی است و او این را دوست دارد.

در مسائل اقتصادی، رابطه گرم با کاخ سفید آشکارا مفید است. این منطقه به تجارت با ایالات متحده وابسته است. دوستان ممکن است از شدیدترین تعرفه‌ها در امان بمانند و گاهی حتی کمک مستقیم دریافت کنند. اصلاحات اقتصادی دردناک اما ضروری آرژانتین شاید شکست می‌خورد، اگر تحت رهبری رئیس‌جمهوری طرفدار ترامپ، خاویر میلی، اجرا نمی‌شد. وزارت خزانه‌داری آمریکا برای جلوگیری از بحران ارزی، یک خط اعتباری ۲۰ میلیارد دلاری در اختیار او گذاشت.

در حوزه نظامی هم مزایایی وجود دارد. از زمانی که ترامپ دیکتاتور ونزوئلا را با معاون مطیع‌تر او جایگزین کرد، نیروهای آمریکایی به همتایان ونزوئلایی خود کمک کرده‌اند تا معادن طلایی را که در کنترل باندهای جنایتکار بود، بازپس بگیرند. دولت‌های کشورهای حوزه آند که بخش عمده کوکائین جهان را تولید و صادر می‌کنند، یعنی بولیوی، کلمبیا، اکوادور و پرو از نظر ایدئولوژیک بیش از هر زمان دیگری از دهه ۱۹۷۰ به ایالات متحده نزدیک شده‌اند. همه آن‌ها یا در حال بررسی همکاری نظامی با آمریکا هستند یا همین حالا هم همکاری می‌کنند.

این ایده که می‌توان باندهای تبهکار را شکست داد، جا افتاده است. نایب بوکله، رئیس‌جمهور السالوادور، لشکر بزرگی از مظنونان را بدون محاکمه زندانی کرده و کشورش را از یکی از پایتخت‌های قتل جهان به جایی به امنیت کانادا تبدیل کرده است. اگر او توانسته، پس حتماً روش‌های مشابه در جاهای دیگر هم جواب می‌دهد، نه؟ اگر ترامپی‌ها درست بگویند، و ترکیبی از نیروی نظامی، ابرزندان‌ها و همکاری سراسر قاره‌ای بتواند در جنگ با مواد مخدر پیروز شود، رأی‌دهندگان هم تشویق خواهند کرد.

اما دلایلی برای تردید وجود دارد. موفقیت السالوادور غیرمعمول است. تبهکاران آن کشور بیشتر به اخاذی متکی بودند، نه قاچاق مواد مخدر. قربانیان آن‌ها هم، وقتی فهمیدند یک تماس تلفنی ناشناس برای زندانی شدن نامحدود هر مظنونی کافی است، با اشتیاق حاضر شدند از آن‌ها خبرچینی کنند. تجارت مواد مخدر این‌طور نیست. خریداران کوکائین، می‌خواهند کوکائین بخرند. اگر دولت‌ها موفق شوند عرضه را محدود کنند، قیمت معمولاً بالا می‌رود، و این انگیزه تولیدکنندگان جدید را برای یافتن مسیرهای تازه قاچاق افزایش می‌دهد. به همین دلیل است که کارزار ترامپ برای بمباران قایق‌های مواد مخدر، هیچ اثر قابل‌تشخیصی بر دسترسی به مواد مخدر در ایالات متحده نداشته است.

چرا باید خواند:
راست‌گرایان به جریان غالب و مطلوب در میان کشورهای آمریکای لاتین تبدیل شده‌اند. دلیل این اتفاق چیست؟ نشریه اکونومیست به پدیده راست‌گرایی در جایی که همیشه در نفوذ چپ‌ها بوده، پرداخته است

برای برخی رهبران، این شاید چندان مهم نباشد. آن‌ها با نشان دادن اشتیاق در مبارزه با باندها، می‌توانند در نظر رأی‌دهندگان قدرتمند جلوه کنند و در عین حال دل ترامپ را هم به دست بیاورند. برای برخی دیگر، مانند بوکله، این مبارزه بهانه‌ای برای تعلیق آزادی‌های مدنی فراهم کرده است. مخالفان، چون می‌دانند به‌راحتی ممکن است زندانی شوند، معمولاً سکوت می‌کنند یا می‌گریزند. سرمایه‌گذاران نیز -که شاید تصور کنید باید جذب خیابان‌های تازه آرام السالوادور شوند- در عوض، از نبود حاکمیت قانون گریزان‌اند. از زمان به قدرت رسیدن بوکله در سال ۲۰۱۹، کشور او نسبت به اندازه اقتصادش، کمتر از هر کشور دیگری در آمریکای مرکزی سرمایه جذب کرده است.

مقلدان بوکله ادعا می‌کنند می‌توانند به همان اندازه سخت‌گیر باشند، اما رأی‌دهندگان شاید در نهایت دریابند که پوپولیسم راست‌گرا خطرات بزرگی به همراه دارد. دوستی با غول شمالی مفید است، اما نهادهای دموکراتیک از هر رئیس‌جمهور آمریکایی مهم‌ترند و عمرشان هم طولانی‌تر است. نگذارید موج نارنجی آن‌ها را با خود ببرد.



درست است که مراکز داده می‌توانند نازیبا باشند، اما این مخالفت، بازتاب‌دهنده شهرتِ این فناوری است. رؤسای هوش مصنوعی سال‌هاست که در مورد «آخرالزمان شغلی» و خطر اینکه یک ابرویروسِ مهندسی‌شده توسط هوش مصنوعی انسان‌ها را منقرض کند، هشدار داده‌اند.

[هوش مصنوعی]

عبور از رودخانه با لمس سنگ‌ها

وحشت از توسعه هوش‌مصنوعی

چرا باید خواند:
واکنش‌های منفی نسبت به هوش مصنوعی و عواقب و عوارضی که می‌تواند به همراه داشته باشد، تازه آغاز شده است. اکونومیست توضیح داده که اکنون و در شرایط فعلی، چه باید کرد!

پیشرفت‌های «هوش‌مصنوعی» مدت‌هاست که تکنیسین‌ها و فعالان فناوری را وحشت‌زده کرده است. اخیراً، رأی‌دهندگان هم دچار این اضطراب شده‌اند. هوش مصنوعی در غرب محبوب نیست و در دستور کار سیاسی جایگاه بالاتری پیدا می‌کند. شدیدترین درگیری‌ها تا به امروز در آمریکا رخ داده است، جایی که اعتراضات علیه «مراکز داده» پروژه‌هایی به ارزش نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار را متوقف کرده است. اهداکنندگان بزرگِ (حامیان مالی) حوزه هوش مصنوعی، به‌تازگی ده‌ها میلیون دلار را صرف یک رقابت کنگره‌ای در منهتن کرده‌اند و حدود ۴۰ درصد از رأی‌دهندگان در نظرسنجی‌ها می‌گویند که خواهان ممنوعیت هوش مصنوعی در اکثر صنایع هستند. اما جرقه این نزاع‌ها در جاهای دیگر نیز زده شده است: پس از آنکه سود شرکت‌های تولیدکننده تراشه اخیراً جهش یافت، کارگران «سامسونگ» در کره جنوبی تهدید به اعتصاب کردند تا پرداخت‌های ویژه‌ای دریافت کنند.

این واکنش منفی تازه شروع شده است، زیرا خودِ این فناوری نیز تازه در ابتدای راه است. حتی اندی برنهام، نخست‌وزیرِ در انتظارِ بریتانیا، به‌ندرت کلمه‌ای درباره هوش مصنوعی گفته است. حتی در آمریکا، هوش مصنوعی هنوز در رتبه ۲۹ از ۳۹ موضوع انتخاباتی قرار دارد. این وضعیت قطعاً تغییر خواهد کرد و نبرد بر سر مراکز داده، نشانه‌ای از درگیری‌های پیش رو است. این ساختمان‌ها خشم و نفرتی را برمی‌انگیزند که فراتر از «مخالفت‌های سنتی محلی» است. آمریکایی‌های بیشتری می‌گویند که اگر یک رآکتور هسته‌ای در همسایگی‌شان باشد خوشحال‌ترند تا یک مرکز داده. حتی برنامه‌های ساخت مرکز داده در صحرای یوتا با مخالفت‌های شدید مواجه شده است.

درست است که مراکز داده می‌توانند نازیبا باشند، اما این مخالفت، بازتاب‌دهنده شهرتِ این فناوری است. رؤسای هوش مصنوعی سال‌هاست که در مورد «آخرالزمان شغلی» و خطر اینکه یک ابرویروسِ مهندسی‌شده توسط هوش مصنوعی، انسان‌ها را منقرض کند، هشدار داده‌اند. مخالفانِ مراکز داده به شیوه‌های مختلف باور دارند که با این کار از محیط‌زیست محافظت می‌کنند، از مشاغل دفاع می‌کنند و نسل بشر را نجات می‌دهند و کاملاً هم در اشتباه نیستند. با این حال، این واکنش منفی خود خطرناک است. هوش مصنوعی وعده می‌دهد که جهان را به سمت بهتر شدن تغییر دهد، همان‌طور که برق یا موتور بخار چنین کردند. چندی پیش، مشکلِ دوران‌ساز برای جهان ثروتمند، رشد اقتصادی راکد و پوپولیسمی بود که به راه انداخت. اکنون، فناوری‌ای وجود دارد که می‌تواند نیروی محرکه‌ای برای جهش در بهره‌وری و درآمدها باشد، به یافتن درمان برای بیماری‌های لاعلاج کمک کند و همه‌چیز، از آموزش گرفته تا فناوری‌های سبز، را بهبود بخشد.

اگر کشورها این فناوری را از توان پردازشی محروم کنند یا با تنظیم‌گری‌های دست‌وپاگیر آن را بی‌استفاده کنند، همه این فرصت‌ها ممکن است از دست برود. به تحقیقات واکسن‌های «ام‌آرانای» نگاه کنید که پس از واکنش‌های منفی در طول همه‌گیری کووید-۱۹، با عقب‌نشینی مواجه شد. سناریوهایی که در آن برخی کشورها تسلیم خشم عمومی می‌شوند اما دیگران به پیشروی ادامه می‌دهند نیز نگران‌کننده است. اگر آمریکا تسلیم شود، ممکن است مرزهای جهانی هوش مصنوعی و قابلیت‌های سایبری و نظامیِ همراه با آن را به چینِ اقتدارگرا واگذار کند. اروپا و کانادا بیش از آمریکا ریسک‌گریز هستند. اگر آن‌ها هوش مصنوعی را خفه کنند در حالی که بقیه جهان به فشار برای پیشرفت ادامه می‌دهد، خسارات آن‌ها ممکن است غیرقابل جبران باشد. بیش از دو قرن پس از انقلاب صنعتی، کشورهای کمی موفق شده‌اند خود را به پیشروان اولیه برسانند. بنابراین، ریسک‌ها بالاست. آیا دولت‌ها می‌توانند کاری در این باره انجام دهند؟ بیانیه‌های پرطمطراق درباره شکلِ یک «قرارداد اجتماعی» برای دنیایِ پس از هوش مصنوعی، خوراک خوبی برای پست‌های وبلاگی است اما امروز کمک چندانی نمی‌کند. علاوه بر این، مجهولات هنوز آن‌قدر بزرگ هستند که این تلاش‌ها را تقریباً بیهوده می‌سازند.

بهتر است گام‌به‌گام پیش برویم. در دهه ۱۹۸۰، زمانی که اقتصاد چین با نرخ ۱۰ درصد در سال در حال رشد بود –سریع‌تر از تمام پیش‌بینی‌ها، به‌جز افراطی‌ترینِ آن‌ها برای رشد مبتنی بر هوش مصنوعی– شعار رهبر آن، «دنگ شیائوپینگ»، این بود: «عبور از رودخانه با لمس سنگ‌ها»؛ یعنی حرکتِ تکرارپذیر و تدریجی، برنامه‌ریزی برای مشکلات، اما حفظ انعطاف‌پذیری. مدیریتِ ماهرانه عصر هوش مصنوعی نیز به روحیه‌ای مشابه نیاز دارد.

در همین راستا، چهار توصیه برای سیاست‌مداران و شرکت‌های هوش مصنوعی که به دنبال سیاست‌گذاری هستند، ارائه می‌شود:

۱. مزایای هوش مصنوعی را تا حد امکان گسترش دهید. باید به مخالفان نشان داد که اگر مانع‌تراشی نکنند، منطقه آن‌ها سود خواهد برد.

۲. هنگامی که نیاز به مداخله است، سخت‌گیرانه تنظیم‌گری کنید. چشم‌انداز هولناک حملات سایبری مبتنی بر هوش مصنوعی یا بیوتروریسم هنوز آن‌طور که باید جدی گرفته نمی‌شود.

۳. همه چیز را اندازه بگیرید. دیدگاه رایج مبنی بر اینکه هوش مصنوعی هم‌اکنون منجر به تعدیل نیرو و افزایش قبض‌های برق شده است، احتمالاً اشتباه است. اما بدون آمارهای بهتر، اطمینان از این موضوع دشوار است.

۴. از هوش مصنوعی برای بهبود عملکرد دولت استفاده کنید. تنها بخش خصوصی نیست که می‌تواند از هوش مصنوعی برای افزایش بهره‌وری استفاده کند. ثبت مالیات باید آسان شود؛ سیستم‌های بهداشتی دولتی باید داده‌ها را به‌طور یکپارچه به هم متصل کنند و مدارس باید آموزش مبتنی بر هوش مصنوعی را آزمایش کنند. هوش مصنوعی همچنین ممکن است نظارتِ شهروندان بر اقدامات سیاست‌مداران را آسان‌تر کند.

مردم کمتر احتمال دارد با فناوری‌ای مخالفت کنند که پشتِ درمان سرطان مادربزرگشان است یا به آموزش فرزندشان کمک می‌کند. و اگر باور داشته باشند که دولت کارآمد است، بیشتر احتمال دارد به نظارتِ دولت بر این فناوری اعتماد کنند.

رأی‌دهندگان حق دارند که توجه دقیقی به نحوه تغییر زندگی‌شان توسط هوش مصنوعی داشته باشند. آینده، به‌هم‌ریخته، عجیب و غیرقابل‌پیش‌بینی خواهد بود. متقاعد کردن آن‌ها به اینکه منافعشان توسط این تغییرات تأمین می‌شود، به اندازه بهبودِ مدل‌های هوش مصنوعی اهمیت پیدا کرده است. شکست در مدیریت این گذار، خشم بیشتری را به همراه خواهد داشت و فرصت‌های عظیم بشری را نابود می‌کند.

فقط ده شرکت چینی توانستند در سال ۲۰۲۵ هرکدام دست‌کم یک‌میلیون خودرو بفروشند و در مجموع ۸۴ درصد کل بازار را در اختیار بگیرند. با این حال، این سهم نسبت به سال قبل اندکی کاهش یافته بود.

[صنعت]

ظهور خودروسازان برقی در چین

اگر جاروبرقی رباتیک می‌سازید، پس خودرو هم خواهید ساخت

سال آینده، شـــرکت «دریم»، یعنی شرکت چینی‌ای که بیشـــتر به خاطر جاروبرقی‌های رباتیکش شـــناخته می‌شود، قصد دارد فروش خودروهای برقی شیک را آغاز کند. این تنها شرکتی نیست که از لوازم خانگی کوچک به ماشین‌هایی رو آورده که می‌توانند یک خانواده کامل را جابه‌جا کنند. «روکس موتور» که فروش شاسی‌بلندهای برقی را در سال ۲۰۲۳ آغاز کرد، هم به دست یک غول صنعت جاروبرقی تأسیس شده بود. شرکت معروف «شیائومی» هم که با تولید گوشـــی‌های هوشمند ارزان‌قیمت مشهور شـــد (و در کنار آن، جاروبرقی و محصولات دیگری هم می‌ســـازد)، یک ســـال بعد فروش خودروهای اسپرت را شروع کرد. به این ترتیب در نهایت تعجب، هر یک از این شرکت‌ها می‌توانند به‌سادگی به قلب صنعت خودرو ورود کنند.

شاید شگفت‌آورتر این باشد که به صورت کلی، تازواردی در بازار شلوغ خودروهای برقی چین رخ می‌دهد. طبق داده‌های شرکت مشاوره‌ای AlixPartners، سال گذشته دست‌کم ۱۴۳ برند خودرو برقی در چین حداقل یک خودرو فروختند. اما ۴۶ مورد از آن‌ها نتوانستند بیش از هزار دستگاه فروش داشته باشند. با این حال، ۲۳ برند جدید خودرو برقی راه‌اندازی شدند، در حالی که فقط ۹ برند متوقف شدند.

البته بســـیاری از این‌ها «زیربرند» هستند؛ برندهایی که شرکت‌های بزرگ برای متمایز کردن خودروهای رده‌بالای خود از مدل‌های بازار انبوه ایجاد می‌کنند. مثلاً یکی از نمونه‌های معروف در این زمینه، شرکت چینی با برند «جیلی» است، سومین خودروساز بزرگ چین از نظر فروش، ســـبدی متشـــکل از بیش از ده برند دارد که شـــامل Zeekr،Polestar و Lynk & Co می‌شود.

فقط ده شرکت چینی توانستند در ســـال ۲۰۲۵ هرکدام دست‌کم یک میلیون خودرو بفروشند و در مجموع ۸۴ درصد کل بازار را در اختیار بگیرند. با این حال، این سهم نسبت به سال قبل اندکی کاهش یافته بود؛ نشانه‌ای از اینکه ادغام و یکپارچگی بازار خودروهای برقی چین، که فعالان صنعت مدت‌هاست پیش‌بینی‌اش می‌کنند، هنوز رخ نداده است. تنها گاهی پیش می‌آید که یک شرکت به‌طور کامل فروبپاشد. شرکت «هوزون اتو»، سازنده برند برقی Neta، در حال طی کردن همین مسیر است. این شرکت سال گذشته ناگهان پرداخت حقوق بسیاری از کارکنانش را متوقف کرد و زمانی خبرساز شد که کارکنان خشمگین، بنیان‌گذار شرکت را در دفترش در شانگهای محاصره کردند و دستمزدهایشان را مطالبه کردند.

با این همه، چشـــم‌انداز صنعت در ســـال ۲۰۲۶ نسبتاً تیره به نظر می‌رسد. فروش کلی خودرو در چین با ســـرعت در حال کاهش اســـت. در ماه آوریل، فروش نسبت به یک سال قبل یک‌پنجم کاهش داشت و این هفتمین ماه پیاپی افت بود. دولت مرکزی از خودروسازان برقی به دلیل ورود به یک جنگ قیمتی بی‌رحمانه از سال ۲۰۲۳ به این سو انتقاد کرده است. قیمت‌ها از ماه مه شـــروع به افزایش کردند، که نشان می‌دهد شاید صنعت به هشدار دولت گوش داده باشـــد. اما شرکت معروف «بی‌وای‌دی» با خودروهای برقی رویاییاش، به‌عنوان بزرگ‌ترین ســـازنده خودروهای برقی جهان، این وضعیت را به افزایش هزینه قطعاتی مانند تراشـــه‌ها و باتری‌ها نســـبت می‌دهد؛ چیزی که می‌تواند به این معنا باشد که حاشیه سود همچنان تحت فشار باقی خواهد ماند.

در شـــرایطی که تقاضـــا در داخل کاهش می‌یابد و قیمت‌ها بالا می‌رود، خودروســـازان چینی بیش از پیش به فروش خارجی وابسته خواهند شد؛ فروشی که با جهش‌های بزرگ در حال رشد اســـت. در آوریل، صادرات آن‌ها نسبت به سال قبل ۸۰ درصد افزایش یافت. ایجاد شبکه‌های توزیع در خارج از کشور پرهزینه و زمان‌بر است. اما با ادامه تشدید فشار بر صنعت، فروش خارجی که معمولاً حاشـــیه سود بالاتری دارد، می‌تواند عامل تعیین‌کننده باشد. خودروسازان برقی چین با اشتیاق می‌خواهند این بازارها را جارو کنند. به این ترتیب می‌توانیم انتظار داشته باشیم که حضور چینی‌ها در بازارهای بین‌المللی تشدید شود. بسیاری از این خودروسازها تلاش دارند قراردادهای همکاری با شرکت‌های بزرگ غربی ببندند و از این مســـیر، به توسعه خود ادامه دهند. به نظر می‌رسد که چینی‌ها استراتژی معقولی را در رابطه با خودروهای برقی در پیش گرفته‌اند و از همین مسیر در حال فتح جهان هستند.

چرا باید خواند:
به نظر می‌رسد هر کسی در دنیای فناوری در چین دستی بر آتش داشته باشد، می‌تواند به عرصه تولید خودروهای برقی هم ورود کند. این گزارش درباره همین مسئله است. اکونومیست توضیح داده که این شرکت‌ها چطور به تولید خودروهای برقی مایل می‌شوند



فهرست افتخار مدال‌ها پر است از مهندسان، تکنیسین‌ها و دبیران حزب کمونیست. بخش خدمات و اقتصاد گیگ، که سهم روبه‌رشدی از اشتغال را فراهم می‌کنند، کمتر از حد واقعی نمایندگی شده‌اند.

[نیروی انسانی]

افسانه سختکوشی

آیا کارگران چینی بیشتر کار می‌کنند؟



«من فقط یک یشم‌تراش ساده‌ام.» یانگ فویو پس از آن‌که امسال به خاطر مهارت و تعهدش یک مدال ملی کارگری گرفت، این را به رسانه‌های محلی گفت. اما یک نگاه به حکاکی پیچیده‌اش این ادعا را رد می‌کند: در کار او هیچ چیز ساده‌ای وجود ندارد. او و همکارانش پنج ماه روی یکی از آثار اخیرشان کار کردند و برآمدگی‌ها و بی‌نظمی‌های سنگ را به اژدهایانی اسطوره‌ای، لطیف و در عین حال خشن، تبدیل کردند. عنوان این اثر، «نه اژدها که یک دیسک یشم را پیشکش می‌کنند» است؛ موجوداتی که چنان تصویر شده‌اند که انگار بدون مبارزه آن را واگذار نخواهند کرد.

مدال‌های کارگری که هر سال از سوی فدراسیون رسمی اتحادیه‌های کارگری چین اهدا می‌شوند، قرار است کارگران تحت فشار این کشور را هم تجلیل کنند و هم به آن‌ها انگیزه بدهند. بعضی از برندگان واقعاً شایسته این تقدیر هستند. اما ترکیب این جوایز، تصویری دقیق از بازار کار امروز چین ارائه نمی‌دهد. در عوض، این ترکیب بازتاب‌دهنده ذهنیت حکومتی‌ای است که شاید خود به مشکلات اشتغال چین دامن می‌زند.

کارگران چینی واقعاً به یک تقویت روحیه نیاز دارند. در سال‌های اخیر، میلیون‌ها کارگر ساختمانی در پی رکود مداوم بخش مسکن شغلشان را از دست داده‌اند. کارکنان یقه‌سفید از تهدید ناملموس اما خشن هوش مصنوعی می‌ترسند. و اگرچه تولید صنعتی پیشرفته رونق گرفته، این رونق فعلاً بیشتر از آن‌که برای چینی‌ها شغل ایجاد کند، کارگران آلمانی را نگران می‌کند.

با این حال، فهرست افتخار مدال‌ها پر است از مهندسان، تکنیسین‌ها و دبیران حزب کمونیست. بخش خدمات و اقتصاد گیگ، که سهم روبه‌رشدی از اشتغال را فراهم می‌کنند، کمتر از حد واقعی نمایندگی شده‌اند. صنعت راه‌آهن چین که ۱.۸ میلیون نفر را به کار گرفته، ۱۸ برنده فردی معرفی کرده است؛ خدمات مالی که بیش از ۱۲.۳ میلیون نفر را استخدام می‌کند، ۱۶ نفر را برگزیده است. فقط تعداد انگشت‌شماری از پیک‌های تحویل کالا به این فهرست راه یافته‌اند؛ همان‌ها که با لباس‌های زرد و مشکی موتورسواری‌شان در مراسم اهدای جوایز در پکن به‌وضوح جلب توجه می‌کردند.

این مدال‌ها همچنین جغرافیای نیروی کار چین را هم درست بازتاب نمی‌دهند. به هر شاخه استانی فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سهمیه‌ای برای توزیع جوایز داده می‌شود، اما این سهمیه فقط ارتباطی سست با اندازه واقعی نیروی کار هر استان دارد. گوانگ‌دونگ، جایی که یانگ در آن کار می‌کند، اکنون نزدیک به ۱۰ درصد اشتغال چین را در اختیار دارد، اما کمتر از ۶ درصد مدال‌های استانی را دریافت کرده است. در همین حال، پکن، شانگهای و ناحیه صنعتی قدیمی شمال‌شرق چین در میان مدال‌گیرندگان بیش‌ازحد نمایندگی دارند؛ این مناطق بیش از یک‌پنجم سهمیه را به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که روی‌هم‌رفته کمتر از یک‌دهم اشتغال کشور را فراهم می‌کنند.

ترکیب مدال‌ها حتی نشان نمی‌دهد مردم در هر بخش از کشور چقدر سخت کار می‌کنند. طبق پیمایش «نحوه استفاده از زمان» در چین، که از مردم می‌پرسد روز خود را چگونه تقسیم می‌کنند، کارگران پکن و شانگهای معمولاً ساعت‌های کمتری نسبت به همتایان خود در دیگر مناطق کار می‌کنند.

البته هیچ‌یک از این دو شهر احتمالاً از چنین تمایزی خوشحال نخواهند شد. اما این موضوع کاملاً هم غافلگیرکننده نیست. چون آن‌ها ثروتمندترین بخش‌های چین هستند و می‌توانند فراغت بیشتری نسبت به مناطق فقیرتر برای خود فراهم کنند. همین رابطه میان ساعات کار و درآمد در سراسر کشور هم دیده می‌شود: هرچه یک استان ثروتمندتر باشد، معمولاً ساعات کاری کارگرانش کوتاه‌تر است. یک استثنای مهم ژجیانگ است؛ استانی که هم شهر کارآفرینانه ونژو را در خود دارد و هم پایتخت فناوری چین، هانگژو، را. با وجود رفاه این استان، ساعات کار کارگرانش به‌طور شگفت‌آوری طولانی است.

فدراسیون اتحادیه‌های کارگری در اعلام این جوایز از همه کارگران خواست از برندگان مدال الگو بگیرند؛ یعنی به شغل خود متعهد بمانند و سهم بیشتری در تحقق اهداف ملی ایفا کنند. رهبران چین اغلب سخت‌کوشی را می‌ستایند و نگران‌اند که نظام‌های رفاهی سخاوتمندانه، تنبلی‌ای را پرورش دهد که آن را به برخی کشورهای غربی نسبت می‌دهند.

اما الگویی که در میان استان‌های چین دیده می‌شود، در طول زمان نیز قابل مشاهده است: هرچه چین ثروتمندتر شده، ساعات کاری کارگرانش کاهش یافته است. در پیمایش قبلی در سال ۲۰۱۸، کارگران به‌طور متوسط روزانه ۷ ساعت و ۸ دقیقه کار با دستمزد انجام می‌دادند، چه در استخدام رسمی و چه در کسب‌وکار خانوادگی. در جدیدترین پیمایش، این میانگین به ۶ ساعت و ۲۳ دقیقه رسیده است. این رقم جدید، در واقع، بیشتر از چیزی نیست که کارگران در آمریکا و آلمان گزارش می‌کنند.

بزرگ‌ترین تفاوتی که این پیمایش‌ها میان چین و غرب «منحط» نشان می‌دهند، این نیست که چینی‌ها هر روز بیشتر کار می‌کنند؛ تفاوت اصلی در این است که چه تعداد از مردم اصلاً کار می‌کنند. در چین، بیش از ۷۵ درصد افراد ۱۸ تا ۵۹ ساله در نوعی از کار با دستمزد مشارکت دارند. در آمریکا، که گروه‌های سنی را به شکل متفاوتی طبقه‌بندی می‌کند، رقم معادل برای افراد ۱۸ تا ۵۴ ساله فقط ۵۶ درصد است. یک تفسیر این است که در چین، کسانی که در کشورهایی با شبکه‌های تأمین اجتماعی قوی‌تر شاید کاملاً از بازار کار خارج می‌شدند، همچنان چند ساعتی کار می‌کنند. همین مشارکت می‌تواند میانگین ملی ساعات کار را پایین بیاورد. و البته آن‌ها هیچ مدالی هم نخواهند گرفت. اما دقیقاً همین‌ها هستند که باعث می‌شوند چین همچنان بیشتر از غرب کار کند.

چرا باید خواند:
سال‌هاست که چینی‌ها به‌عنوان اسطوره سختکوشی و تلاش در جهان شناخته می‌شوند. اکونومیست در این گزارش نشان می‌دهد که اتفاقاً اخیراً چینی‌ها خیلی بیشتر از غربی‌ها کار نمی‌کنند. با این حال، این افسانه درباره آن‌ها وجود دارد.

تعرفه‌ها و تغییرات مقرراتی، به خودروهای بنزینی پرمصرف بیشتر از خودروهای برقی‌ای که در سایر نقاط جهان محبوب می‌شوند، میدان داده‌اند. دیترویت در تولید پیکاپ‌های عظیم و شاسی‌بلندهای غول‌آسا که آمریکایی‌ها دوست دارند، دست بالا را دارد و از این راه سود زیادی می‌برد.

[رقابت]

جدال غول‌ها

آیا خودروسازان آمریکایی به اوج بازمی‌گردند؟

آسمان‌خراش‌های آرت‌دکوی مرکز دیترویت، که در دهه ۱۹۲۰ و هم‌زمان با سرازیر شدن پول به «شهر موتور» ساخته شدند، یادگار دوران سلطه طولانی آمریکا بر خودروسازی‌اند. هرچند مرکز ثقل این صنعت امروز به چین منتقل شده، ردپای «سه غول بزرگ» هنوز پابرجاست: جنرال موتورز امسال به دفتر مرکزی تازه‌ای در شهر نقل مکان کرده، فورد سال گذشته ستاد خود را در حومه زادگاهش، دیربورن، جابه‌جا کرده و استلانتیس، که کرایسلر بخشی از آن است، همچنان پایگاه آمریکایی خود را در آبرن هیلز حفظ کرده است.

اما این حضور را می‌توان بیش از آن‌که نشانه اعتمادبه‌نفس دانست، نوعی سنگربندی تعبیر کـرد. تعرفه‌ها و تغییـرات مقرراتی، به خودروهای بنزینی پرمصرف بیشـتر از خودروهای برقی‌ای که در سایر نقاط جهان محبوب می‌شوند، میدان داده‌اند. دیترویت در تولید پیکاپ‌های عظیم و شاسی‌بلندهای غول‌آسا که آمریکایی‌ها دوست دارند، دست بالا را دارد و از این راه سـود زیادی می‌برد. با این حال، تکیه بر موتورهای بنزینی پشت دیوارهای حمایتی ممکن است باعث شود خودروسازان آمریکا در صنعتی که سرانجام در اختیار خودروهای برقی قرار خواهد گرفت، از رقبایشان به‌ویژه چینی‌ها عقب بمانند.

این سه شـرکت بزرگ در سال‌های اخیر سابقه‌ای از عقب‌نشینی داشته‌اند. در سال ۱۹۵۰، سه‌چهارم خودروهای جهان در آمریکا ساخته می‌شد؛ امروز این سهم به‌زحمت به یک‌هشتم می‌رسد. جنرال موتورز در ۲۰۱۷ از اروپا خارج شد و شرکت زیان‌ده اوپل را فروخت. سهم فورد در بازار اروپا پس از توقف تولید مدل‌های کوچک محبوب و ناتوانی در جذب مشتریان با خودروهای برقی‌اش سقوط کرد. در چین هم رقبای بسیار تهاجمی داخلی، هم جنرال موتورز را عقب زده‌اند که سهم بازارش در یک دهه تقریباً نصف شده و هم فورد را، که دوسوم سهمش را از دست داده است.

جنرال موتورز که در ۲۰۰۴ با فروش ۸.۴ میلیون خودرو بزرگ‌ترین خودروساز جهان بود، سـال گذشته با ۶.۲ میلیون دستگاه به رتبه چهارم سقوط کرد. فورد هم از جایگاه سوم به هفتم رسیده است. حتی در داخل آمریکا، سهم مجموع سه غول بزرگ از بیش از ۹۰ درصد به حدود ۴۰ درصد کاهش یافته. استلانتیس هم که از ادغام فیات-کرایسلر و PSA در ۲۰۲۱ شکل گرفت، سال گذشته فقط ۱.۳ میلیون خودرو در آمریکا فروخت؛ کمتر از نصف رقم سال ۲۰۰۴.

احسـاس امنیت ناشـی از مصون‌ماندن از دو نیروی اصلـی دگرگون‌کننده صنعت -برقی‌سازی و ظهور چین- هزینه‌بر بوده است. دولت جو بایدن در ۲۰۲۴ بر خودروهای برقی چینی تعرفه ۱۰۰ درصدی بست و عملاً راه ورودشان را بست؛ همان خودروهایی که به‌سرعت نزدیک به یک‌دهم بازار اروپا را گرفته‌اند. دولت ترامپ نیز با عقب‌نشینی از مقررات آلایندگی و یارانه‌های خودروهای برقی، به خودروسـازان آمریکایی امکان داده آهنگ برقی‌سـازی را کندتر کنند. اما خوش‌بینی‌های قبلی درباره خودروهای برقی هم پرهزینه بوده: فورد نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار، اسـتلانتیس ۲۶ میلیارد دلار و جنرال موتورز ۸ میلیارد دلار زیان ناشی از تعدیل برنامه‌های برقی‌سازی ثبت کرده‌اند.

در عین حال، سیاست‌های تجاری ترامپ هم ضربه زده است. توافق‌های تجارت آزاد قبلی شرکت‌ها را به انتقال تولید خودرو و قطعات به مکزیک و کانادا تشویق کرده بود. اکنون تعرفه‌های سنگین بر محتوای غیرآمریکایی، که با هدف بازگرداندن تولید به داخل اعمال شده، میلیاردها دلار هزینه روی دست دیترویت گذاشته است.

با این همه، سرمایه‌گذاران هنوز به سـود کوتاه‌مدت فروش خودروهای بنزینی دل بسته‌اند و سهام فورد و جنرال موتورز طی یک سال گذشته رشد کرده است. استلانتیس هم شرط مشابهی بسته و قصد دارد بخش بزرگی از سرمایه‌گذاری چهارساله خود را به آمریکای شمالی اختصاص دهد؛ جایی که بازدهی بیشتر است.

با این حال، خودروسازان آمریکایی کاملاً هم دست روی دست نگذاشته‌اند. فورد در کالیفرنیا یک تیم ویژه فناوری راه انداخته و می‌گوید پلتفرم جدید خودروهای برقی‌اش می‌تواند مستقیماً با چینی‌ها رقابت کند؛ نخستین محصول آن، یک پیکاپ کوچک ۳۰ هزار دلاری، برای ۲۰۲۷ وعده داده شده است. جنرال موتورز نیز روی باتری‌های تازه با شیمی لیتیوم-منگنز کار می‌کند تا هزینه را بدون افت عملکرد پایین بیاورد. استلانتیس هم می‌گوید بازار اروپا برایش آزمایشـگاه خودروهای برقی اسـت و همکاری با شرکای چینی، آن را برای رقابت آماده نگه می‌دارد.

اما آیا این کافی خواهد بود؟ فعلاً تعرفه‌ها، محدودیت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری علیه فناوری چینی و اجماع گسترده در آمریکا درباره تهدید فناوری چین، سد بزرگی در برابر ورود چینی‌هاست. با این حال، بسیاری معتقدند این فقط مسئله زمان است. شرکت‌های چینی صبورند و می‌توانند بازی را به‌صورت کلی به‌نفع خودشان تغییر دهند.

چرا باید خواند:
زمانی نه چندان دور، آمریکا همان غولی بود که بر عرصه خودروسازی در جهان سلطنت می‌کرد. حالا اما به نظر می‌رسد که زمانه عوض شده و تاج پادشاهی بر سر خودروسازان چینی است. آیا این دو غول، رقابتی با هم در عرصه خودروسازی دارند؟



صنعت فناوری پیشرفته چین در چند شهر محدود متمرکز است. این تمرکز جغرافیایی یکی از منابع قدرت آن است؛ زیرا به تامین‌کنندگان اجازه می‌دهد تخصص پیدا کنند، استعدادها گرد هم آیند و ایده‌ها جریان پیدا کنند.

[چین]

خیر کشور در چیست؟

برای سلطه صنعتی باید هزینه داد



در تجارت جهانی، محدودسازی صادقانه‌ترین شکلِ ستایش است. تولیدکنندگان چینی به رقبایی هولناکَ در جهان تبدیل شده‌اند؛ حتی در صنایع پیچیده‌ای که زمانی در انحصار کشورهای بسیار ثروتمندتر بود. آن‌ها خودروسازان آلمانی را پشت سر گذاشته‌اند، از سازندگان کشتی کره جنوبی پیش افتاده‌اند و فاصله خود را با طراحان تراشه آمریکایی کاهش داده‌اند. این واقعیت که رهبران جهان در تلاش‌اند تا تهدید واردات چینی به صنایع داخلی ارزشمند را محدود کنند و از وابستگی‌های پرریسک بپرهیزند، درواقع ستایشی از موفقیت چین است. برای نمونه، اواخر همین ماه وزرای اتحادیه اروپا گرد هم می‌آیند تا درباره اقدامات مقابله‌ای شدیدتر بحث کنند. یکی از ایده‌ها این است که شرکت‌های اروپایی مجبور شوند زنجیره تأمین خود را متنوع کنند و کمتر به ورودی‌های چینی متکی باشند.

رشد صادرات چین -که در ماه مه بیش از ۱۹ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافت- منبع رضایت رهبران این کشور است. سهم تجارت از رشد اقتصادی به چین کمک کرده تا ترکیدن حباب املاک در سال ۲۰۲۱ را تاب بیاورد. همچنین، موقعیت مسلط چین در بسیاری از زنجیره‌های تأمین جهانی، قدرت ژئوپلیتیک مهمی در جهانی خصمانه به آن داده است. رهبران چین به‌طور بنیادین باور دارند که عظمت ملی در فناوری پیشرفته و قدرت تولیدی نهفته است. مائو می‌گفت قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید و صنایع سنگین یک کشور را قوی می‌کنند. جانشینان او امیدوارند که صادرات پیشرفته، چین را به بازیگری غیرقابل‌جایگزین تبدیل کند.

اما با وجود اینکه این پیشرفت فناوری منبع افتخار رهبران چین است، نتوانسته روحیه مردم را تقویت کند. اعتماد مصرف‌کننده هنوز از شوک قرنطینه‌های کووید-۱۹ و رکود بازار مسکن بهبود نیافته است، با وجود رونق بازار سهام در اواخر ۲۰۲۴. فروش خُرده‌فروشی در آوریل فقط ۰.۲ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافت و آن هم قبل از تعدیل تورمی. فروش خودرو فرو ریخت و بیش از یک‌پنجم کاهش پیدا کرد. اگر به‌جای قدرت صنعتی، سلامت کلی اقتصاد را ملاک قرار دهیم، الگوی رشد چین ناکام مانده است.

چند دلیل برای این ناسازگاری وجود دارد. برخلاف موج‌های صادراتی گذشته که میلیون‌ها کارگر مهاجر را به کارخانه‌های ساحلی کشاند، موفقیت اخیر چین شغل‌های زیادی ایجاد نکرده است. قیمت صادرات سریع‌تر از حجم آن رشد کرده است. و صنایع پیشروِ چین دیگر کاربر نیستند. هزینه‌کرد در خودروهای برقی به ازای هر یوان، شغل بسیار کمتری نسبت به خودروهای سنتیِ یا ساخت خانه‌های جدید ایجاد می‌کند. سهم کارگران مهاجرِ مشغول در تولید از تقریباً ۳۷ درصد در سال ۲۰۱۰ به ۲۸ درصد در سال گذشته کاهش یافته است. بسیاری اکنون به‌جای خط مونتاژ، در شغل‌هایی مانند پیک موتوری یا کارهای پلتفرمی مشغول‌اند. صنعت فناوری پیشرفته چین همچنین در چند شهر محدود متمرکز است. این تمرکز جغرافیایی یکی از منابع قدرت آن است؛ زیرا به تامین‌کنندگان اجازه می‌دهد تخصص پیدا کنند، استعدادها گرد هم آیند و ایده‌ها جریان پیدا کنند. اما این تمرکز شکاف میان مناطق پیشرو و عقب‌مانده را هم عمیق‌تر کرده است. الگوی رشد پیشین چین که بر ساخت‌وساز بی‌وقفه متکی بود، در سراسر کشور، حتی در مناطق دورافتاده و کم‌امید؛ توزیع شده بود. الگوی جدید اما سختگیرتر است. سهم استان‌های داخلی از صنعت چین از نزدیک ۴۸ درصد در سال ۲۰۱۳ به فقط ۳۶ درصد در سال گذشته کاهش یافته است.

چرا باید خواند:
چین ظاهری جسور و پیشرو پیدا کرده و بسیاری از اقتصاددان‌ها در تلاش هستند که مدل پیشرفت آن را مشخص کنند. اکونومیست در این مقاله به برخی از نکات کلیدی اشاره کرده که در ظاهر امر دیده نمی‌شود اما قابل تامل است.

سومین دلیلی که باعث شده فشار چین برای تولیدات پیشرفته نتواند به بهبود گسترده‌تری منجر شود، مالی است. صنایع نوظهور باید پایه مالیاتی را تقویت کنند و خزانه دولت‌های محلی را که میزبان آن‌ها هستند پر کنند. اما در چین جریان منابع اغلب خلاف جهت حرکت می‌کند. دولت‌های شهری و استانی برای حمایت از «قهرمانان محلی» در صنایع آینده، معافیت‌های مالیاتی و یارانه‌هایی ارائه می‌دهند که وضعیت مالی‌شان را تضعیف می‌کند. این حمایت مالی باعث می‌شود شرکت‌های بیش‌ازحدی وارد صنایع مُد روز شوند و سودآوری رقبای واقعاً کارآمد را تحلیل ببرند. برآورد شرکت مشاوره AlixPartners در سال گذشته نشان داد که فقط ۱۵ برند از ۱۲۹ برند خودروی برقی چین تا سال ۲۰۳۰ از نظر مالی قابل دوام خواهند بود.

در نگاه نخست، پیروزی‌های صادراتی چین باید به آن کمک کند ضعف اقتصادی داخلی‌اش را برطرف کند. اما در واقع این دو مشکل یکدیگر را تقویت می‌کنند. رکود تقاضای داخلی باعث کاهش قیمت‌ها، نرخ‌های بهره پایین و تضعیف ارزش پول ملی شده، که همه این‌ها کالاهای چینی را در بازار جهانی رقابتی‌تر می‌کند. صادرات پررونق نیز رشد اقتصادی را سرپا نگه می‌دارد و به سیاست‌گذاران چین اجازه می‌دهد اجرای اقدامات سخت‌تر برای بازگرداندن اعتماد مصرف‌کننده -مانند افزایش هزینه‌های اجتماعی یا تلاش تازه برای تثبیت بازار املاک- را به تعویق بیندازند. در برابر سلطه تولیدی چین، رهبران اروپایی می‌خواهند منابع تأمین خود را متنوع کنند. رهبران چین هم باید برای متنوع‌سازی منابع تقاضا در کشور خود تلاش بیشتری بکنند.

در دنیایی که سرعت زندگی هر روز بیشتر می‌شود، خواب یکی از معدود ابزارهای رایگان و دردسترس برای حفظ سلامت است. اما همان‌طور که در بسیاری از جنبه‌های زیست‌شناسی بدن دیده می‌شود، «اعتدال» کلید اصلی است: نه کم و نه زیاد.

[خواب]

خواب زیاد زیان‌آور است؟

چقدر بخوابیم کافی است؟

چرا باید خواند:
بالاخره اگر چقدر بخوابیم به اندازه کافی خوابیده‌ایم و می‌توانیم بهترین عملکرد را در شبانه‌روز داشته باشیم؟ اکونومیست در این مقاله تلاش کرده به همین پرسش پاسخ دهد: چقدر بخوابیم کافی است؟

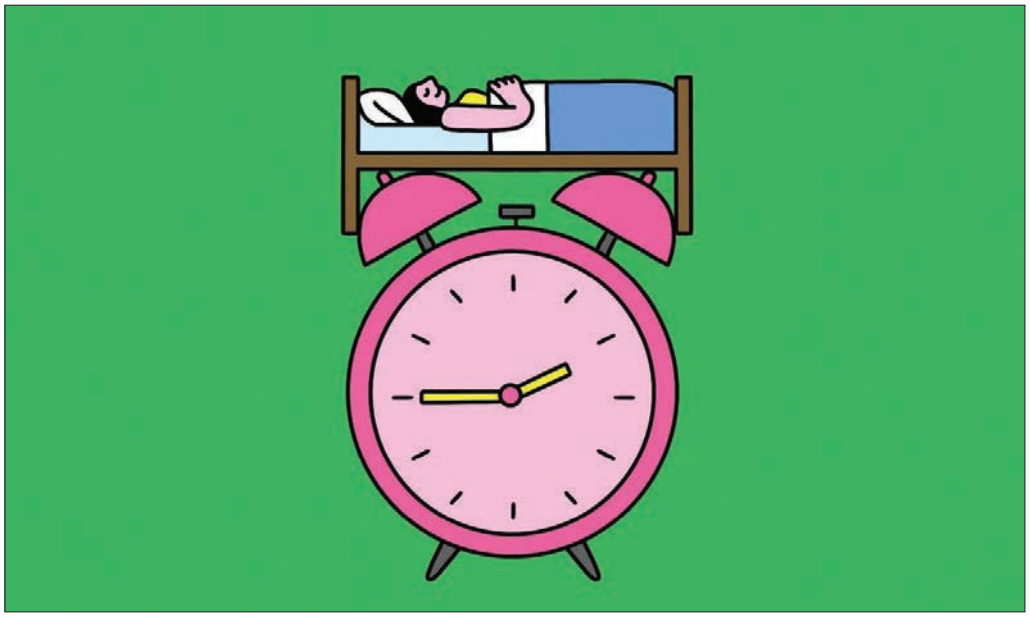

از اوایل قرن نوزدهم تاکنون، این باور که «هشت ساعت خواب بهترین مقدار است» در فرهنگ عمومی جا افتاده است. رابرت اوون، صنعتگر ولزی، این تقسیم‌بندی مشهور «هشت ساعت کار، هشت ساعت تفریح، هشت ساعت استراحت» را در سال ۱۸۱۷ مطرح کرد؛ از آن پس، بسیاری آن را قاعده‌ای طبیعی برای سلامت بدن دانسته‌اند. اما مطالعات جدید نشان می‌دهد که واقعیت، پیچیده‌تر از یک نسخه ثابت هشت‌ساعته است.

بی‌خوابی یا کم‌خوابی سال‌هاست که متهم ردیف اول مشکلات شناختی و روانی شناخته می‌شود. اکثر ما تجربه کرده‌ایم که یک شب خوابِ بد، چگونه تمرکز، توان تصمیم‌گیری و خلق‌وخوی روز بعد را مختل می‌کند. تحقیقات گسترده نیز کمبود خواب مزمن را با افزایش احتمال ابتلا به افسردگی، کاهش عملکرد شناختی و حتی افزایش خطر مرگ زودرس مرتبط می‌دانند. اما پرسش تازه‌ای که در ادبیات علمی پررنگ شده این است: آیا خوابِ بیش از اندازه نیز همان‌قدر مضر است؟

بر اساس پژوهش‌های جدید منتشرشده در نشریات معتبر علمی، پاسخ کوتاه این است: بله. دانشمندان در یافته‌های خود به رابطه‌ای U-شکل میان مدت زمان خواب و سلامت رسیده‌اند. این منحنی U نشان می‌دهد که هردو سوی طیف چه خواب بسیار کم و چه خواب بسیار زیاد، با پیامدهای منفی همراه است و سلامت در یک بازه میانی قرار دارد. درواقع، بدن انسان از یک حد تعادل مشخص محافظت می‌کند؛ کمتر یا بیشتر از آن، با الگوهای زیستی طبیعی سازگار نیست.

مطالعات اخیر که با استفاده از «ساعت‌های زیستی» و شاخص‌های ارزیابی پیری انجام شده، نشان می‌دهد که کم‌خوابی و پرخوابی هردو با افزایش سرعت پیری در اندام‌های مختلف مرتبط‌اند. یافته‌های این تحقیقات حاکی از آن است که خواب کمتر از حدود شش ساعت، و خواب بیشتر از حدود هشت ساعت، با افزایش ریسک بیماری‌های سیستمیک و افزایش نرخ مرگ‌ومیر همراه است. به عبارت دیگر، زمانی که خواب بیش از حد طولانی می‌شود- برخلاف تصور رایج که «خواب زیاد یعنی استراحت بیشتر»- بدن نشانه‌های اختلال در ریتم‌های زیستی را بروز می‌دهد.

اما چرا خواب زیاد می‌تواند مضر باشد؟ یکی از توضیح‌ها این است که خواب بیش از اندازه درواقع پیامدی از وجود مشکلات نهفته است: بیماری‌های قلبی، افسردگی، اختلالات متابولیک یا مشکلات التهابی می‌توانند باعث افزایش نیاز به خواب شوند. بنابراین، خواب طولانی ممکن است نه علت، بلکه نشانه‌ای از مشکلات عمیق‌تر باشد. با این حال، پژوهشگران تأکید می‌کنند که رابطه‌ای دوسویه وجود دارد: خواب بیش از اندازه خود هم می‌تواند با کاهش فعالیت بدنی، کاهش تحریک شناختی و اختلال در چرخه شبانه‌روزی، زمینه‌ساز افزایش خطر بیماری شود.

به همین ترتیب، کم‌خوابی هم بدن را تحت فشار قرار می‌دهد. نبود خواب کافی، سیستم ایمنی را تضعیف می‌کند، توانایی مغز در پاک‌سازی و بازسازی شبانه را مختل می‌سازد و نهایتاً با فرسایش تدریجی عملکرد شناختی همراه می‌شود. به همین دلیل است که دانشمندان به یک عدد واحد و ثابت اصرار نمی‌کنند، بلکه بر «بازه بهینه» تاکید می‌کنند.

در مجموع، تحقیقات علمی امروز پیشنهاد می‌کنند که بیشتر بزرگسالان می‌بایست در محدوده‌ای نزدیک به شش‌ونیم تا هشت ساعت خواب شبانه قرار بگیرند. این محدوده، جایی است که بدن بهترین عملکرد فیزیولوژیک و شناختی را از خود نشان می‌دهد.

در دنیایی که سرعت زندگی هر روز بیشتر می‌شود، خواب یکی از معدود ابزارهای رایگان و دردسترس برای حفظ سلامت است. اما همان‌طور که در بسیاری از جنبه‌های زیست‌شناسی بدن دیده می‌شود، «اعتدال» کلید اصلی است: نه کم و نه زیاد؛ بلکه خواب به اندازه.

معمار اقتصاد کلان مدرن

ادوارد سی. پرسکات کیست و چه کرد؟





ویژگی: نگاه‌ها به فراز و نشیب‌های اقتصادی و نحوه سیاست‌گذاری را به طور بنیادی تغییر داد

نسیم بنایی
دبیر بخش چهرها

ادوارد سی. پرسکات (۱۹۴۰-۲۰۲۲) اقتصاددان برجسته آمریکایی بود که ایده‌های پیشگامانه‌اش نظریه و سیاست‌گذاری اقتصاد کلان را بازتعریف کرد. پرسکات به عنوان برنده مشترک جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۴ (به همراه فین کیدلاند)، مفاهیم «مسئله سازگاری زمانی سیاست‌ها» و «نظریه چرخه‌های واقعی تجاری» (RBC) را معرفی کرد؛ دستاوردی که اقتصاددانان را وادار ساخت تا در علل بروز رکودها و چگونگی پایبندی دولت‌ها به وعده‌های تورمی تجدیدنظر کنند. دستاوردهای علمی او امروزه پایه و اساس بانکداری مرکزی مدرن و پیش‌بینی‌های اقتصادی را تشکیل می‌دهد، هرچند برخی منتقدان همچنان بر سر فرض‌های آن بحث دارند.

مسیر زندگی پرسکات از یک نابغه ریاضی در شمال ایالت نیویورک تا دریافت جایزه نوبل و بیان نظریات او به زبانی ساده و با استفاده از مثال‌های ملموس روزمره می‌تواند برای اهالی اقتصاد و علاقه‌مندان به دنیای امور مالی، آورده‌های فراوانی داشته باشد.

سفری از گلنز فالز تا کارنگی ملون

ادوارد «اد» پرسکات در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۰ در شهر گلنز فالز واقع در ایالت نیویورک متولد شد. او در خانواده‌ای متوسط رشد کرد و از همان دوران کودکی استعدادی استثنایی در ریاضیات از خود نشان داد. پرسکات مدرک کارشناسی خود را از کالج سوارثمور و سپس مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته «تحقیق در عملیات» از دانشگاه کیس وسترن رزرو دریافت کرد. او برای مقطع دکتری مسیر خود را به سمت علم اقتصاد تغییر داد و به دانشکده تحصیلات تکمیلی مدیریت صنعتی (GSIA) در دانشگاه کارنگی ملون پیوست که مرکزی بسیار معتبر و جریان‌ساز بود. پرسکات در سال ۱۹۶۷ دکتری خود را در رشته اقتصاد و آمار به پایان رساند.

پرسکات پس از اتمام تحصیلات، تدریس در دانشگاه پنسیلوانیا (UPenn) را در سال ۱۹۶۶، حتی پیش از دفاع رسمی از رساله دکتری خود، آغاز کرد. در دانشگاه پنسیلوانیا بود که مسیر زندگی او با همکار و شریک آینده‌اش در جایزه نوبل، فین کیدلاند، تلاقی کرد؛ پرسکات استاد راهنمای دکتری کیدلاند بود و این رابطه آغازگر یک همکاری علمی مادام‌العمر شد (کیدلاند در آن زمان دانشجوی دکتری بود و بعدها به اعضای هیئت علمی پیوست). در سال ۱۹۷۱، پرسکات به عنوان عضو هیئت علمی به کارنگی ملون بازگشت و در آنجا به همراه رابرت لوکاس (یکی دیگر از برندگان آینده جایزه نوبل) روی نظریه سرمایه‌گذاری همکاری کرد.

طی دهه‌های بعدی، پرسکات کرسی‌های تدریس متعددی را در دانشگاه کارنگی ملون، دانشگاه شیکاگو، دانشگاه مینه‌سوتا و دانشگاه‌های دیگر بر عهده داشت. در سال ۱۹۸۱، او همکاری طولانی‌مدت خود را با بانک فدرال رزرو مینیاپولیس به عنوان مشاور پژوهشی آغاز کرد و در نهایت به سمت مشاور ارشد این نهاد منصوب شد. در سال ۲۰۰۳، او کرسی استادی دانشکده بازرگانی دبلیو. پی. کری در دانشگاه ایالتی آریزونا را پذیرفت و تا زمان درگذشتش در این سمت باقی ماند. پرسکات به طور گسترده به عنوان «یکی از تأثیرگذارترین اقتصاددانان جهان» شناخته می‌شد. از جمله افتخارات او می‌توان به عضویت در انجمن اقتصادسنجی، دریافت جایزه معتبر نمرز در اقتصاد (۲۰۰۲) و کسب چندین دکتری افتخاری اشاره کرد.

بندبازی در ارتفاع بالا

راجنیش مهرا، اقتصاددان، در توصیف نبوغ و سبک کاری پرسکات می‌گوید: «تماشای اقتصادپژوهی اد پرسکات مانند تماشای یک بندباز روی بند در ارتفاع بالا بود؛ او با شاهکارهای شگفت‌انگیز و جادوی اقتصادی خود، نفس ما را در سینه حبس می‌کرد.»

در دهه ۱۹۷۰ میلادی، نظریه اقتصاد کلان در بحران و آشفتگی عمیقی به سر می‌برد. مدل‌های سنتی کینزی که نوسانات تقاضا را عامل اصلی رکود می‌دانستند، از توضیح پدیده «رکود تورمی» (همزمانی تورم بالا و بیکاری شدید) در آن دوران عاجز بودند. اقتصاددانانی مانند لوکاس، سارجنت و پرسکات استدلال کردند که این مدل‌ها فاقد «بنیان‌های خرد» (Micro-foundations) مستحکم و «انتظارات عقلایی» (Rational Expectations) هستند. پرسکات به یکی از رهبران «انقلاب بنیان‌های خرد» تبدیل شد و تأکید داشت که مدل‌های اقتصادی باید از پایین به بالا ساخته شوند؛ یعنی کار را باید با بررسی رفتار خانوارها و بنگاه‌هایی آغاز کرد که تحت شرایط عدم قطعیت و با آینده‌نگری عقلایی تصمیم‌گیری می‌کنند.

یکی از اولین موفقیت‌های بزرگ پرسکات در همکاری با رابرت لوکاس رقم خورد. مقاله

سال ۱۹۷۱ آن‌ها با عنوان «سرمایه‌گذاری تحت عدم قطعیت»، فرمول جدیدی برای نحوه تصمیم‌گیری بنگاه‌ها جهت سـرمایه‌گذاری در شرایطی که سود آینده نامشخص است، ارائه داد. آن‌ها با این فرض که بنگاه‌ها انتظارات خود را به طور عقلایی (و نه صرفاً بر اساس روندهای گذشته) شکل می‌دهند، سنگ بنای مدل‌های اقتصاد کلان بعدی را پایه‌گذاری کردند. پرسکات بعدها درباره همکاری با لوکاس گفت: «در همکاری با لوکاس، من به شاگرد باب لوکاس و یک اقتصاددان واقعی تبدیل شدم.» این مشارکت علمی نشان‌دهنده یک چرخش بزرگ به سمت نگریستن به کل اقتصاد به عنوان سیستمی متشکل از کارگزاران آینده‌نگر بود؛ رویکردی که تفاوت فاحشی با مدل‌های قدیمی‌تر داشت که قیمت‌ها و انتظارات را ایستا فرض می‌کردند.

اما دو مشـارکت علمی مشهورتر پرسـکات که با همکاری فین کیدلاند شکل گرفت، چند سال بعد منتشر شد و سیاست‌گذاری کلان و تحلیل چرخه‌های تجاری را متحول ساخت.

وقتی سیاست‌گذاران زیر قول خود می‌زنند

دولتی را تصور کنید که اعلام می‌کند: «ما نرخ تورم را در سـال‌های آینده پایین نگه خواهیم داشت.» اگر کسب‌وکارها و کارگران این وعده را باور کنند، قیمت‌ها و دستمزدها را چندان افزایش نمی‌دهند. نتیجه مطلوب حاصل می‌شـود: تورم پایین می‌ماند و بیکاری در سطح ثابتی حفظ می‌شود. اما فرض کنید چند ماه بعد، اقتصاد دچار رکود می‌شود. اکنون دولت تحت فشار شدید قرار می‌گیرد تا رشد اقتصادی را تحریک کند؛ شاید از طریق ایجاد کمی تورم بیشتر (مثلاً با کاهش نرخ بهره).

اگر بنگاه‌ها و کارگران این وسوسه دولت را پیش‌بینی کنند، از ابتدا به وعده اولیه اعتماد نخواهند کرد؛ آن‌ها از ترس تورم آینده، همین امروز دسـتمزدها و قیمت‌های بالاتری را مطالبه می‌کنند. ناتوانی دولت در تعهدِ باورپذیر به وعده تورم پایین، به نتیجه‌ای به مراتب بدتر منجر می‌شود: تورم بالاتر بدون هیچ‌گونه دستاورد بلندمدت در بخش اشتغال.

این تنگنا به عنوان «مسئله سازگاری زمانی» (Time Consistency Problem) شناخته می‌شود و پرسکات (به همراه کیدلاند) برای اولین بار در مقاله سال ۱۹۷۷ خود با عنوان «قواعد به جای صلاحدید» (Rules Rather than Discretion) توجه جهان را به آن جلب کرد. آن‌ها نشان دادند که حتی سیاست‌گذاران با حسن نیت، زمانی که در هر دوره به طور مستقل و بر اساس صلاحدید خود عمل کنند، یک سوگیری تورمی ایجاد خواهند کرد. همانطور که کمیته نوبل توضیح می‌دهد: «کیدلاند و پرسکات نشان دادند سیاست‌گذارانی که نمی‌توانند از قبل خود را به یک قاعده متعهد کنند، اغلب سیاستی را پیش می‌گیرند که به تورم بالا منجر می‌شود، هرچند هدف اعلام‌شده آن‌ها تورم پایین بوده باشد.»

به زبان سـاده‌تر، بانک مرکزی را در نظر بگیریـد که برای جهت‌دهی بـه انتظارات، تورم پایینی را اعلام می‌کند. به محض اینکه مردم باور کنند تورم پایین خواهد بود، بانک مرکزی ممکن است وسوسه شود (به‌ویژه اگر بیکاری بالا باشـد) تا با کاهش نرخ بهره به اقتصاد رونق ببخشد؛ اقدامی که خود باعث برافروخته‌شدن آتش تورم می‌شود. کارگزاران عقلایی با دانستن این احتمالِ زیر پا گذاشتن تعهد، از ابتدا خواسـتار دستمزدهای بالاتر می‌شـوند. نتیجه این می‌شود که اقتصاد با تورم بالا و خودشکوفا مواجه می‌شود، در حالی که نرخ بیکاری تغییری نکرده است؛ یعنی هیچ‌کس برنده نمی‌شود. درس کلیدی این است که «سیاست‌هایی که در ابتدا بهترین گزینه‌ها به نظر می‌رسند، اغلب در ادامه اجرا نخواهند شد، زیرا سیاست‌گذاران پس از شکل‌گیری انتظارات مردم، در تصمیمات خود تجدیدنظر می‌کنند.»

> **یکی از نظریه‌های پرسکات این است: «چرخه‌های تجاری ممکن است ایراد و نقصی در سیستم اقتصادی نباشند، بلکه ویژگی‌های ساختاری آن هستند؛ یعنی پاسخ‌های طبیعی اقتصاد به تغییرات در بهره‌وری.»**

یک قول پدرانه

پـدری را تصور کنید که به فرزندش قول می‌دهد اگر سـخت درس بخواند، او را تنبیه (محـروم از تفریح) نکند. کودک با اعتماد به این قول، با جدیت درس می‌خواند. اما بعداً، اگر حوصله پدر سـر برود یا خلق‌وخوی او تغییر کند، ممکن است وسوسه شود به بهانه دیگری او را تنبیه کند و قول خود را بشکند. کودک با پیش‌بینی این رفتار، ممکن است از همان ابتدا انگیزه درس خواندن را از دست بدهد. در اینجا، یک قولِ اصیل ارزش خود را از دست می‌دهد زیرا سازگاری زمانی ندارد.

تأثیر واقعی این بینش علمی بسیار شگرف بود. کار پرسکات بسیاری از اقتصاددانان را متقاعد کرد که دولت‌ها به سیاسـت‌های شـفاف و «قاعده‌محور» نیاز دارند. این نظریه به توجیه علمی استقلال بانک‌های مرکزی و رژیم‌های هدف‌گذاری تورم کمک شـایانی کرد. همانطور که بانک فدرال رزرو مینیاپولیس اشـاره کرده است: «پژوهش‌های او در زمینه ناسـازگاری زمانی، منطق لازم برای پذیرش سیاست هدف‌گذاری تورم توسط بسیاری از بانک‌های مرکزی در سراسر جهان را فراهم کرد.» به بیان دیگر، نظریه پرسکات توضیح داد که چرا تعهد به عدم چاپ بی‌رویه پول بدون وجود پاسخگویی و ساختار قانونی، نتایج بهتری به همراه دارد و ساختار اعتبار سیاست‌گذاری را دگرگون کرد.

شوک‌های بهره‌وری و رونق و رکود

دومین بینش بزرگ پرسـکات که برنده جایزه نوبل شـد و باز هم با همکاری کیدلاند به دسـت آمد، ارائه دیدگاهی کاملاً جدید و جسورانه نسبت به چرخه‌های تجاری بود. پیش از دهه ۱۹۸۰، علت عمده رکودها به شوک‌های تقاضا (مانند کاهش ناگهانی مخارج مصرف‌کننده یا ریزش شدید سرمایه‌گذاری) نسبت داده می‌شد. پرسکات با معرفی «نظریه چرخه‌های واقعی تجاری» (Real Business Cycle Theory) این دیدگاه را دگرگون کرد. ایده محوری این بود: بسـیاری از فراز و نشـیب‌های اقتصادی ناشی از شوک‌های «واقعی» (سمت عرضه)، به ویژه تغییرات در بهره‌وری و تکنولوژی هستند، نه فقط نوسانات ناشی از سیاست‌های پولی یا مالی.

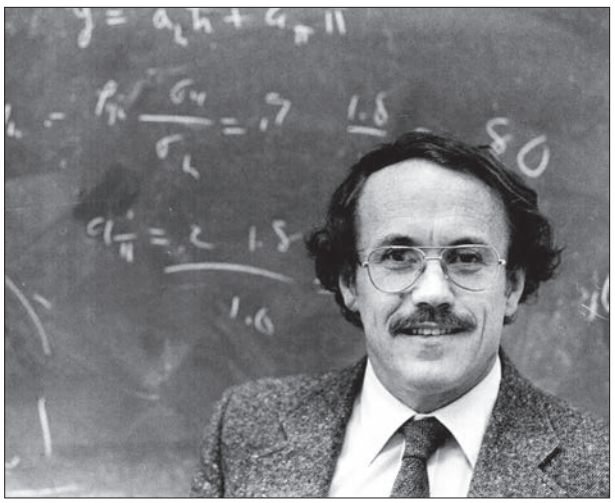

اقتصادی را تصور کنیـد که در آن یک فناوری جدید ناگهان تولید کارخانه‌ها را به شـدت افزایش می‌دهد (برای مثال، ظهور تراشـه‌های کامپیوتری کارآمـد). کارگران بهره‌ورتـر می‌شـوند، بنابرایـن کارخانه‌ها تولید را افزایش داده و نیروی کار بیشـتری اسـتخدام می‌کنند. تولید ناخالص داخلی (GDP) و اشـتغال افزایـش می‌یابد و یک دوره رونق شـکل می‌گیرد. در مقابل، یک سال بد کشاورزی یا شوکی که به طور موقت بهره‌وری را کاهـش می‌دهد (مانند بحران انرژی) را در نظر بگیرید. بنگاه‌ها کمتر تولید می‌کننـد، کارگران بیکار می‌مانند و اقتصاد منقبض می‌شـود که این همان رکود است. نظریه RBC استدلال می‌کند که این دست شوک‌های واقعی می‌توانند بخش بزرگی از

پرسکات می‌گوید: «توانایی ما برای مدیریت یک اقتصاد به دلیل این واقعیت محدود است که نمی‌توانیم به‌طور باورپذیری به سیاست‌ها متعهد شویم یا همیشه همه شوک‌ها را کنترل کنیم. اما با درک این محدودیت‌ها، می‌توانیم قواعد بهتری بسازیم.»

نوسانات دوره‌ای را که در داده‌های واقعی مشاهده می‌کنیم، توضیح دهند.

کیدلاند و پرسکات در مقاله پیشگامانه سال ۱۹۸۲ خود با عنوان «زمان ساخت و نوسانات کلان» (Time to Build and Aggregate Fluctuations)، مدلی را طراحی کردند که در آن شوک‌های عرضه، محرک اصلی چرخه‌های اقتصادی بودند. آن‌ها فرض کردند که افراد و بنگاه‌ها تصمیمات خود را در طول زمان (سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی، انتخاب ساعات کار) با انتظارات عقلایی بهینه‌سازی می‌کنند. آن‌ها نشان دادند که نوسانات در نرخ رشد تکنولوژی می‌تواند از طریق تغییر در سرمایه‌گذاری و مصرف، چرخه‌های تولید و اشتغالی ایجاد کند که بسیار شبیه به داده‌های واقعی دنیای واقعی است. به عبارت دیگر، بخش بزرگی از رونق‌ها و رکودها ممکن است صرفاً سازگاری بهینه اقتصاد با تغییرات غیرمنتظره در بهره‌وری باشد.

برای درک ساده‌تر این موضوع، یک مزرعه را در نظر بگیرید. در یک سال خوب با بارش باران و آفتاب کافی (شوک بهره‌وری مثبت)، میزان محصول بالا می‌رود؛ کشاورز می‌تواند غلات زیادی بفروشد، کارگران بیشتری برای برداشت استخدام کند و درآمدها افزایش می‌یابد (یک رونق کوچک). اما در یک فصل خشک و نامناسب (شوک منفی)، محصول کاهش یافته، فروش و استخدام افت می‌کند (یک رکود). رفتار کشاورز (سرمایه‌گذاری روی کود، تصمیم‌گیری درباره متراژ زیر کشت) منعکس‌کننده انتخاب‌های عقلایی در اقتصاد پرسکات است؛ آن‌ها تصمیمات خود را بر اساس میزان بهره‌وری در دسترس تنظیم می‌کنند.

این نگاه جدید به چرخه‌های تجاری انقلابی بود. همانطور که وب‌سایت نوبل توضیح می‌دهد، تا پیش از دهه ۱۹۸۰، اقتصاددانان مباحث رشد اقتصادی و چرخه‌های تجاری را به عنوان دو حوزه مجزا بررسی می‌کردند. مدل کیدلاند-پرسکات این دو را به هم پیوند داد؛ آن‌ها معتقد بودند نوسانات کوتاه‌مدت (چرخه‌ها) می‌توانند از همان تغییرات تکنولوژیکی ناشی شوند که رشد بلندمدت را هدایت می‌کنند. آن‌ها همچنین در استفاده از روش «واسنجی» (Calibration) -یعنی استفاده از داده‌های واقعی برای تعیین پارامترهای مدل- پیشگام شدند تا نشان دهند نظریه‌شان با واقعیت‌های کلیدی مصرف، سرمایه‌گذاری و GDP در طول زمان همخوانی دارد.

تحصیلات پرسکات در رشته آمار در این مسیر بسیار راه‌گشا بود. مدل‌های RBC پارامترهای «ساختاری» اقتصاد را تخمین می‌زنند (مانند اینکه مردم چقدر ترجیح می‌دهند مصرف امروز را با مصرف آینده جایگزین کنند، یا سرمایه با چه سرعتی مستهلک می‌شود). رویکرد او مدل‌های اقتصاد کلان را کمی‌تر و مبتنی بر بنیان‌های خرد ساخت. بانک‌های مرکزی بعدها مدل‌های پیشرفته‌تری به نام مدل‌های DSGE (تعادل عمومی پویای تصادفی) را پذیرفتند که تفکر سبک RBC درباره شوک‌ها و رفتارهای آینده‌نگر در ذات آن‌ها نهادینه شده است.



چند حقیقت جالب توجه

حقایق جالبی درباره پرسکات وجود دارد که برخی از آن‌ها می‌تواند متفاوت بودن این اقتصاددان را هم نشان دهد. به برخی از آن‌ها در ادامه اشاره شده است.

پژوهشگر چندبعدی: پرسکات علاوه بر اقتصاد، در ریاضیات و تحقیق در عملیات آموزش دیده بود. او به عنوان فردی آرام و متواضع اما به شدت خلاق در طراحی آزمایش‌های ذهنی شناخته می‌شد.

استادِ برندگان نوبل: پرسکات علاوه بر کیدلاند، استاد راهنمای دانشجویان متعددی بود که خود به اقتصاددانان برجسته‌ای تبدیل شدند. او هرگاه ایده امیدبخشی از یک دانشجوی تازه‌کار می‌شنید، با لحنی صمیمانه می‌گفت: «تو به چیز خوبی دست پیدا کردی.»

شهروند جهانی: او به عنوان استاد مدعو در دانشگاه‌های مختلف جهان از جمله دانشکده بازرگانی نروژ (جایی که مقاله سازگاری زمانی را در آنجا نوشت)، مکزیک، استرالیا و کشورهای دیگر فعالیت داشت.

تماس تلفنی نوبل: پرسکات در یک تماس تلفنی صبحگاهی در اکتبر ۲۰۰۴ از برنده شدن خود مطلع شد؛ او به مصاحبه‌کننده گفت: «بسیار هیجان‌زده‌ام... این اتفاقی است که فقط یک بار در زندگی رخ می‌دهد.»

بینش تورمی: کارهای او نشان داد که تورم پیش‌بینی‌نشده می‌تواند به طور موقت تولید را افزایش دهد، اما به محض اینکه مردم انتظار تورم را داشته باشند، این دستاوردها ناپدید می‌شوند. این ایده فرموله کرد که چرا «به‌محض تعدیل انتظارات تورمی، بیکاری به نرخ طبیعی خود بازمی‌گردد» که بازتابی از ایده‌های قبلی فریدمن-فلپس بود.

از ناکجا تا نوبل!

تا سال ۲۰۰۴، هردو حوزه پژوهشی پرسکات در تاروپود اقتصاد کلان نفوذ کرده بود. کمیته نوبل، جایزه آن سال را به او و کیدلاند «به پاس مشارکت‌هایشان در اقتصاد کلان پویا: سازگاری زمانی سیاست‌های اقتصادی و نیروهای محرک چرخه‌های تجاری» اعطا کرد. به زبان ساده، بیانیه جایزه اعلام داشت: پرسکات نشان داد که چرا وعده‌های سیاست‌گذاری اغلب شکست می‌خورند و چرا شوک‌های بهره‌وری برای درک رکودها حیاتی هستند. ایده‌های آن‌ها «پژوهش‌های اقتصادی را متحول کرد و تأثیری عمیق بر عملکرد سیاست‌های اقتصادی گذاشت.»

رابرت لوکاس (برنده جایزه نوبل ۱۹۹۵) زمانی کارهای اولیه پرسکات را «جادوی اقتصادی» خوانده بود که نفس را در سینه حبس می‌کرد. تأثیر کار او کاملاً آشکار است: امروزه بخش عمده‌ای از بحث‌های سیاست‌گذاری (برای مثال، نقش استقلال بانک مرکزی یا نحوه مدل‌سازی سیاست‌های پولی) بر پایه دستاوردهای پرسکات استوار است. نظریه سازگاری زمانی دلیلی است بر اینکه چرا بانک‌های مرکزی مدرن (در اروپا، آمریکای شمالی و فراتر از آن) تورم را هدف قرار می‌دهند و تعهدات خود را از پیش اعلام می‌کنند. نظریه RBC و مشتقات مدرن آن نیز شالوده مدل‌های پیش‌بینی نهادهایی همچون فدرال رزرو را تشکیل می‌دهند.

این جایزه نشان‌دهنده اهمیت بالای مقالات انفرادی پرسکات و تأثیر بلندمدت آن‌ها بود؛ مقالاتی که جرقه‌بخش برنامه‌های پژوهشی متعددی در سراسر جهان شدند. همانطور که در خلاصه اطلاعات عمومی نوبل آمده است، کیدلاند و پرسکات «پایه‌های تئوری بسیار بهبودیافته‌ای را برای طراحی سیاست‌های اقتصاد کلان و نوسانات چرخه‌های تجاری فراهم کردند.»

چالش واقع‌گرایی

پژوهش‌های پرسکات بدون مخالفت و چالش باقی نماند. رویکرد RBC به ویژه به دلیل برخی فرض‌های بسیار سخت‌گیرانه‌اش با انتقادات شدیدی روبرو شد. منتقدان اشاره کردند که مدل‌های RBC فرض می‌کنند قیمت‌ها فوراً تعدیل می‌شوند (عدم وجود قیمت‌های چسبنده) و تمام بیکاری‌ها به صورت داوطلبانه شکل می‌گیرند. در دنیای واقعی، قیمت‌ها و دستمزدها اغلب به کندی تغییر می‌کنند و بیکاری می‌تواند علل ساختاری یا اجباری دیگری داشته باشد. برخی نیز تردید داشتند که آیا شوک‌های

تکنولوژی به تنهایی می‌توانند آن‌قدر بزرگ باشند که نوسانات شدید رونق و رکود واقعی را بازسازی کنند.

برای مثال، منتقدان می‌پرسند اگر بنگاه‌ها صرفاً به شوک‌های بهره‌وری واکنش نشان می‌دهند، چرا رکودها گاهی اوقات پس از رویدادهایی رخ می‌دهند که کاملاً ناشی از شوک تقاضا هستند (مانند سقوط بازار سهام)؟ این انتقادات منجر به پیدایش مدل‌های «کینزی جدید» (New Keynesian DSGE) شد که شوک‌های تکنولوژی پرسکات را با ویژگی‌های واقع‌گرایانه‌تری مانند قیمت‌های چسبنده، رقابت ناقص و شوک‌های مجزای تقاضا ترکیب کردند. خود فین کیدلاند در سخنرانی نوبل خود اشاره کرد که مدل‌های ساده پرسکات (با وجود پیشگامانه بودن) از آن زمان توسعه یافته‌اند تا سیاست‌های پولی و چسبندگی‌های اسمی را هم شامل شوند.

در بخش سازگاری زمانی، پیام پرسکات مبنی بر اینکه سیاست‌گذاران ممکن است وعده‌های خود را بشکنند، به طور کلی پذیرفته شد. با این حال، نهادهای دنیای واقعی گاهی می‌توانند این مشکل را حل کنند (مثلاً با ایجاد بانک‌های مرکزی کاملاً مستقل یا استفاده از قراردادهای هوشمند). افزون بر این، برخی از منتقدان استدلال می‌کنند که فرآیند سیاست‌گذاری بسیار پیچیده‌تر از فرض‌های مدل است و سیاست‌مداران ممکن است اهداف متنوع‌تری فراتر از کسب دستاوردهای کوتاه‌مدت انتخاباتی داشته‌باشند.

به طور کلی، اجماع کنونی در اقتصاد کلان، تأکید پرسکات بر بنیان‌های خرد را با عناصر ساختاری کینزی ترکیب کرده است. بانک فدرال رزرو کانزاس سیتی خاطرنشان می‌کند که از دوران پرسکات به این سو، مدل‌های کلان پیچیده‌تر شده‌اند، اما به گفته بانک فدرال رزرو مینیاپولیس: «بدون کارهای کیدلاند و پرسکات، بخش بزرگی از اقتصاد کلان مدرن به شکلی که امروز می‌شناسیم، وجود خارجی نداشت.» مدل‌های پرسکات بحث‌های زیادی برانگیختند، اما همزمان اقتصاددانان را وادار کردند تا چارچوب‌های بهتر و کامل‌تری بسازند.

از نظریه تا سیاست‌گذاری عملی

تعداد اندکی از اقتصاددانان توانسته‌اند به اندازه ادوارد پرسکات تفکر سیاست‌گذاری را تغییر دهند. کار او در زمینه سازگاری زمانی عملاً به بانکداران مرکزی مأموریتی نظری داد: تورم را با قوانین یا اهداف مشخص، پایین و پایدار نگه دارید. در عمل، این امر باعث شد تا دولت‌ها به بانک‌های مرکزی خود استقلال کامل اعطا کنند تا سیاست‌گذاری پولی کمتر تحت تأثیر تصمیمات سیاسی و آنی قرار گیرد (و در نتیجه تعهدات دولت‌ها باورپذیرتر شود). بدین ترتیب، فرمول‌های ریاضی پرسکات زیربنای عصر مدرن رژیم‌های هدف‌گذاری تورم در سراسر جهان است.

به همین ترتیب، مدل‌های پیش‌بینی فعلی (مدل‌های DSGE مورد استفاده فدرال رزرو، بانک مرکزی اروپا، صندوق بین‌المللی پول و غیره) وام‌دار اصول RBC هستند. این مدل‌ها فرض می‌کنند که افراد برای آینده خود برنامه‌ریزی می‌کنند و شوک‌های تکنولوژی و ترجیحات (سمت واقعی اقتصاد) در کنار عوامل پولی اهمیت دارند. همچنین سبک تدریس و روحیه مشارکتی پرسکات، نسل‌های متعددی از اقتصاددانان را پرورش داد؛ فدرال رزرو مینیاپولیس او را به خاطر راهنمایی و تربیت صدها اقتصاددان برجسته که راه او را ادامه می‌دهند، می‌ستاید.

افتخارات پرسکات به تنهایی گویای بخشی از این مسیر است: او افزون بر جایزه نوبل، عضویت ارشد در تمامی انجمن‌های علمی بزرگ اقتصاد، دهها مدرک افتخاری و نقش‌های مدیریتی متعددی را به دست آورد. همکارانش همواره از سخاوتمندی علمی او یاد می‌کنند. فدرال رزرو مینیاپولیس در یادبود او نوشت او «دانش بی‌کران خود را به اشتراک می‌گذاشت» و همیشه بازخوردهای ارزشمندی به دانشجویان و همکاران جوان ارائه می‌کرد. پاتریک کیهو، همکار او در فدرال رزرو، می‌گوید تشویق‌های پرسکات باعث شد او که در آستانه انصراف از تحصیل بود، به مسیر خود در اقتصاد ادامه دهد و مسیر زندگی‌اش تغییر کند

حتی فراتر از فضای آکادمیک، پرسکات در درک مزایای جهانی‌شدن از زمان خود جلوتر بود. او در یک مصاحبه کوتاه پس از دریافت نوبل، ابراز خوش‌بینی کرد که کشورهای فقیر در حال رسیدن به کشورهای توسعه‌یافته هستند و تجارت بین‌المللی موتور محرک رشد جهانی است؛ دیدگاهی امیدبخش که منعکس‌کننده باور او به بازارهای همکار و انتظارات عقلایی بود

میراث کینز و دوران رکود بزرگ بر تفکر اقتصادی سایه افکنده بود... تا زمانی که کیدلاند و پرسکات نشان دادند مدل‌های قدیمی توانایی تحلیل شوک‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ را ندارند

درس‌هایی برای غیر اقتصاددانان

ادوارد سی. پرسکات نگاه ما را به فراز و نشیب‌های اقتصاد و نحوه سیاست‌گذاری به‌طور بنیادی تغییر داد. برای مخاطبان عمومی، درس‌های اصلی کار او را می‌توان از این قرار دانست. نخست اینکه سیاست‌گذاران اقتصادی باید اعتبار داشته باشند: اگر آن‌ها چیزی بگویند (مانند «تورم پایین خواهد ماند») اما بعداً بر خلاف آن عمل کنند، در نهایت وضعیت همه بدتر خواهد شد. دوم اینکه رکودها و رونق‌ها همیشه به دلیل سیاست‌های غلط یا رویدادهای تصادفی رخ نمی‌دهند؛ چیزهایی مانند فناوری و بهره‌وری به طور طبیعی تغییر می‌کنند و اقتصادها به این تغییرات پاسخ‌های بهینه می‌دهند.

زندگی پرسکات همچنین قدرت تفکر شفاف و منطقی را به ما یادآوری می‌کند. او با ساختن مدل‌های ساده و مقایسه آن‌ها با داده‌های واقعی، باورهای سنتی را به چالش کشید. حتی امروز، وقتی درباره هدف‌گذاری تورم توسط بانک‌های مرکزی می‌شنوید یا در جریان بحث‌هایی درباره علل وقوع یک رکود قرار می‌گیرید، ردپای تفکر پرسکات در تمامی این نظریات دیده می‌شود. آثار او نشان می‌دهند که علم اقتصاد در بهترین حالت خود تلاش می‌کند تا انتخاب‌های روزمره ما (کار بیشتر یا کمتر، سرمایه‌گذاری یا پس‌انداز) را در دنیایی پر از شگفتی‌ها و شوک‌های غیرمنتظره درک کند.

همانطور که به سمت آینده حرکت می‌کنیم، بینش‌های پرسکات همچنان راهنمای بحث‌های سیاست‌گذاری است: دولت‌ها چگونه باید به هزینه‌ها و مالیات‌های آینده متعهد شوند؟ شوک‌های مدرن (مانند نوآوری‌های دیجیتال یا همه‌گیری‌ها) چگونه در اقتصاد ما جریان می‌یابند؟ با مطالعه میراث پرسکات، ما هم به قدرت و هم به محدودیت‌های سیاست‌های اقتصادی پی می‌بریم.



یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های پرسکات این بود که «اعتبار در سیاست‌گذاری همه‌چیز است؛ به‌محض اینکه کارگزاران اقتصادی متوجه پوچ‌بودن وعده‌ها شوند، حتی بهترین برنامه‌ها نیز شکست خواهند خورد.»



ما را بشنوید

یادکست

آینده‌نگر

روابط عمومی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

www.tccim.ir

توئیتر: twitter.com/TCCIM

اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber

آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

www.tccim.ir

اتاق بازرگانی تهران و بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب برگزار می‌کند

فراخوان نهمین دوره جشنواره فرهنگی



بنیاد کارآفرینی امین‌الضرب

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE